مجموعۂ حکیمانہ جہان فرکتابات مبتدیین مسائل طب متاخرین انگلستان کا شفۂ اغلاط طب یونانی

از مصنفات کہف العلما اکمل الفضلا معلم ثالث طبابت مرکز دائرۂ حذاقت المخاطب من جانب سلطان تاج الاطبا خلاصۃ الحکما سیادت پناہ شفاء الدولہ حکیم سید افضل علیخان بہادر مدبر جنگ ادامت شموس افاداتہ بازغۃ موسوم بہ

جامع الشفائیہ

و

افادات کبیریہ

بسعی و تصحیح فضائل مآب عمدۃ الالباب محقق علوم عقلیہ و نقلیہ واقف اسرار حکمیہ و طبیہ سید ابوابراہیم حسن صاحب فیض آبادی چونکہ در تصنیف این کتاب لاجواب اشتراک کریم نقیب اعظم سول سرجن فیض آباد و حکیم صاحب ممدوح بحشم الیہ است چنانکہ از ملاحظہ سارٹیفکیٹ واضح میشود لہذا تصویر ہر دو صاحبان ہم طبع کردہ شد تا برآیندگان ذرگار یادگار ماند و حسبی نام او گیل

در مطبع نامی منشی نول کشور بحلائی طبع ثانی مجلی گردید

والحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی نبیه محمد وآله الطاهرین
اما بعد میگوید جامع وکاتب این اوراق سید افضل علی الرضوی المخاطب به شفاء الدوله بهادر عفی عنه
که چون از جمع وتحریر کتاب دستور العلاج امراض خاصه موسوم به جامع شفائیه وافادات کاملیه فارغ شدم خواستم که دستور العلاج
امراض عامه را جمع نمایم تا هدایت کامل برای طالبان کمال حاصل شود واز من هیچمدان یادگاری ماند که بسبب آن معالجین ومشتغلین
دعای خیر مرا یاد فرمایند وما توفیقی الا بالله الجلیل هو حسبی ونعم الوکیل وموافق کتاب اول این را هم مرتب میکنم بر چند باب
وهر باب مشتمل است بر فصول عدیده واولاً باید دانست که مراد از امراض عامه ومرض عام آنست که مرض در عروض خود مختص
بعضو خاص نباشد بلکه عروض آن در هر عضو از اعضای انسان ممکن بود اگرچه وقتی در عضو خاص هم یافته میشود مثل ناسور و
بثور که هر چند اکثر در عضو واحد یافته شوند لیکن حصول آن در جمله اعضا ممکن است یا در وقت واحد در جمیع اعضا عموماً یافته شود مثل
حمی که گرمی آن در جمیع اعضا یافته میشود واحساس حرارت آن مختص بعضو واحد نباشد فتفکر

باب اول از امراض عامه در حمیات

فصل اول در تعریف حمی واقسام آن بدانکه حمی را بزبان انگلش فیور بکسر فا وسکون یای مثناة تحتانی وفتح واو وسکون را
بمعنی تپ نامند وآن مشتق است از لفظ لاطن فرویو بفتح فا وسکون رای مهمله وکسر واو وضم یای مثناة تحتانی وسکون دال بمعنی جوش
وآن حالتی است غیر طبیعی برای بدن که در آن تغیر در خون ودر افعال اعضای خاص واقع میشود مثل اینکه در خون جوش وحرارت

زیاده از نسبت حرارت طبیعی پیدا میشود و حرکت قلب زیاده سریع میگردد و شرائین زیاده وسیع میشوند که بسبب آن خون
کثیر بسوی لحم و جلد بدن می آید و بسبب آن بدن و جلد گرم میشوند و اصل سبب در آن رسیدن صدمهٔ اذیت است بدماغ
و نخاع که از اذیت آن عصب نیوٹ یا گاسٹک و سمپیتھیٹک متاذی شده کار زیاده از حاجت میدهند و از آن در بدن تغیر و تبدیل
واقع میشود و افاعیل بعض اعضا مثل قلب و شرائین زیاده و کار بعض مثل غدد و دهن گرده کم میگردد و هم درین حالت غیر طبیعی آکسیجن
در خون زیاده می آید و از زیادتی آن در خون حرارت و جوش پیدا میشود و هر قدر که آکسیجن در خون زیاده میرود بعض اشیا در خون
مثل کاربانک ایسڈ زیاده پیدا میشوند و از زیاده پیدا شدن آن هم در بدن گرمی زیاده پیدا میشود چه زیادتی آن محرق خون
منقص عضلات است و هم در تپ در بدن حرکت کیمیائی زیاده میشود و مراد از حرکت کیمیائی انقلاب و تبدل رطوبات است یعنی رطوبت یک جسم با یک
رطوبت جسم دیگر و چیز دیگر پیدا می شود و بسبب آن هم حرارت بدن زیاده میگردد و هم در تپ آنچه رطوبات از لحوم غدد پیدا میشوند
از مجری طبیعی متغیر پیدا میشوند مثل اینکه در دهن آنچه رطوبت همیشه پیدا میشود در حالت حمی کم پیدا میگردد و از آن جفاف دهن
عارض میشود و گرده بول اکم و سرخ پیدا میکند و جگر کار خود را که تولید و اخراج صفرا از خون است کم پیدا میکند یا زیاده
پیدا میکند و هم بسبب حمی کدامی عضو را آفت میرسد چنانکه از آن گاهی ورم طحال و گاهی ورم جگر و گاهی ورم دماغ و گاهی
در غده های کوچک امعا ورم پیدا میشود و سبب حمی بخوبی واضح نمیشود جز اینکه گاهی دیده میشود که بسبب رسیدن اذیت
و صدمه بر دماغ بیماری حادث میشود مثل اینکه از رسیدن سردی تپ پیدا میشود و گاهی از رنج شدن قوت بدنی یا قوت نفسانی
هم تپ حادث میشود مثل حمی [illegible] و حمی [illegible] و غیره و گاهی از رسیدن کدام [illegible] هم تپ پیدا می شود مثل [illegible]
تپ لرزه که از هوای رطب فاسد میشود و اطبا را در اینکه حمی از امراض دماغیه است یا دمویه اختلاف است چنانچه طائفه میگویند
که بسبب ضعف دماغ صغیر یا از رسیدن صدمه و اذیت بجائی که دماغ کبیر و صغیر ملاقی شده اند و هم آنجا ریشه نیوٹ یا گاسٹک
و سمپیتھیٹک با هم شده اند و از آنجا قوت حرکت بذریعه هر دو عصب [illegible] دل و شرائین میرسد و چون آنجا صدمه و اذیت
میرسد بسبب آن دل زیاده ضعیف یا زیاده قوی میشود در کار خود یا وقتی قوی و وقتی ضعیف میگردد یا ضعف دل اول گاه
اول بروقت در بدن عارض شود بعد آن ضعیف میگردد و هرگاه گرمی در بدن پیدا میشود زیاده قوی گشته حرکت زیاده میکند درین
وقت دماغ صغیر مضطرب شده بخوبی حکمرانی بر هر دو عصب [illegible] نمیکند که بسبب آن حرکات بدن موافق مجری طبیعی صادر شوند
لهذا حرکت قلب سریع و شرائین وسیع میگردند و تپ پیدا میشود و برخی قائل اند باینکه تپ از رسیدن زهر در خون حادث می شود
و شاید که هر دو قول صحیح باشند پس هر جا که زهر در خون دیده شود باید دانست که از زهر خارجی تپ پیدا شده و هر جا که در
خون کدام زهر یافته نشود از صدمه و اذیت دماغ باید شمرد و بدانکه حمی اولاً منقسم میشود بر دو قسم اول کنٹینیوڈ فیور بفتح کاف
و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و دال هندی
یعنی تپ لازم دوم آنکه بسبیل دوره و نوبه آید که آنرا بعربی دائره و نائبه گویند اما قسم اول آنهم بحسب سبب منقسم است

بر دو قسم یکی آنکه سبب در آن رسیدن زهر بخون نباشد و آنرا سمپل فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحده فارسی و سکون لام یعنی بخار خالص نامند و آن بر سه قسم ست اول سمپل کنٹینیوڈ فیور دوم اردنٹ فیور بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح دال هندی و سکون نون و تای هندی یا هیٹ فور بکسر های هوز و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و آن تپی ست که بسبب حرارت هوای خارجی که آنرا سمایم گویند پیدا میشود سوم سن فیور بفتح سین مهمله و سکون نون بمعنی آفتاب یعنی تپی که از حرارت و تمازت آفتاب در راه رونده پیدا میشود و آنرا هیٹ اپیپ لکسی بکسر های هوز و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و فتح و مد الف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی هم میگویند و این اقسام سه گانه از یکدیگر متمیز نمیشوند زیرا که در ان زهر نیست و قسم دوم که بسبب رسیدن زهر در خون پیدا میشود و آنهم بر چند قسم ست اول ٹائیفس فیور دوم ٹائیفائڈ فیور یا انٹرک فیور بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون کاف سوم سپری یا اسپائنو فیور بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو چهارم ریلیپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی پنجم ییلو فیور بفتح یای مثناة تحتانی و ضم لام و سکون واو یعنی تپ زرد و اما آنچه از قسمین اولین قسم ثانی بطور ورم می آید آنهم چند قسم ست اول انٹرمٹنٹ بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر تای هندی و سکون نون و تای هندی یعنی ایگیو فیور بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف فارسی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو دوم ریمٹنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی و گاهی این دو را بیک نام خوانند یعنی ملیرین بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و سکون نون و معنی آن تپی ست که از رطوبت و گرمی زمین پیدا میشود و این بیان بطور فهرست حمیات بوده و بیان مفصل این حمیات در فصول آینده می آید انشاء الله تعالی

فصل دوم در سمپل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازم که در ان زهر در خون نمی باشد و از یکی به دیگری نمیرسد و این تپ اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکند و گاهی زیاده از ان هم بماند السبب اکثر بسبب رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل اینکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورده هم از ضعف و کوفت که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که بحسب اسباب بادیه اکثر اقسام حمیات یومیه مصطلح یونانیین درین قسم می خواهند آمد العلامات یکبار مریض اعیا و ماندگی و کسل را در بدن خود احساس میکند و از مشقت بدنی و نفسانی خود را عاجز داند هیچ کار کردن نمیتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا متنفر باشد و گاهی قی هم آید و در پیشانی خود شکایت درد میکند و در کمر و ساقین و فخذین و پایین قدری درد و اذیت دریابد من بعد قدری سردی بر جلد بدن احساس کند خصوصاً بر فقار ظهر خود چنان دریابد که کسی آب سرد بر آن میریزد و درین وقت چون برد زیاده بود گاه

فصل دوم در سمپل کنٹینیوڈ فیور

لرزه و هم نافض عارض میشود خصوصاً هرگاه تپ بشدت شدنی باشد و این حالت از دو ساعت تا چهار ساعت باقی ماند
پس بعد بهر دو نافض برطرف شده بجای آن حرارت بر جلد ظاهر میشود و جلد بدن خشک بود و در بعض قسم حمی بر جلد
کدام اثر حمرت یا آبله یا بثره نمیباشد چنانکه در حمی جدری و حصبه و تا نفایس فیور یا اسکارلیٹنا یافته میشود وقت
ظهور حرارت نبض قوی و سریع میشود حتی که در یک دقیقه از یکصد و بست تا یکصد و سی مرتبه حرکت میکند
و درجه ماپشر سیماب از یکصد و دو تا یکصد و پنج درجه میرسد و چون حرارت و جوش خون زیاده میشود بقدر
زیادتی آن درد سر زیاده می‌شود و انچه اوجاع در کمر و فخذین و غیره اعضا بود درین وقت زیاده میشوند حتی که
مریض میداند که گویا کسی بدن آن را از ضربات کثیره کوفته ساخته و قلق بسیار میباشد و بر کدام پهلو آرام
نبود و قرار نگیرد و خواب نیاید و زبان کدر و چرک آلوده می‌شود و دهن خشک و طبع قبض بود و بول قلیل و
سرخ رنگ می‌آید و مریض بزودی لاغر میشود و وجه منحط باشد و گاهی در کلام هذیان ظاهر شود و صورت
علیل مثل صورت بیماران که از مدتی بمرض حاد و شدید و صعب مبتلا باشد بود و هرگاه درین مرض اجتماع خون و فساد در دماغ
یا در کبد یا ریه شود مخوف است و الا چندان خوف در تپ خالص نباشد و این تپ اگرچه لازم است لیکن قدری وقت
شب زیاده میشود و بسبب آن در شب آرام نمی‌آید و بجز وقت صبح خواب نمیکند و این حالت از سه روز تا هفت روز
و گاهی از آن زیاده هم تا دو سه هفته باشد لیکن اکثر آنست که روز چهارم اول بر کناره های زبان رطوبت و نرمی پیدا میشود
و از آن خشکی دهن کم گردد و همراه آن علامات شکایات دیگر که بودند هم کم میشوند پس عرق کثیر می‌آید و از آن تپ دفع میگردد یا از منخرین
یا از رحم یا از بواسیر خون جاری میشود یا دفعةً اسهال کثیر میشود یا ادرار زیاده میشود یا بثور کثیره بر لبها افتاده دفعةً تپ
دفع میگردد چنانکه در بحران تام کامل امراض حاده [illegible] میشود یا آهسته آهسته بتدریج و تحلیل روز بروز مرض کم میشود و مریض
بطور ناقهین ضعیف گشته صحت یابد اما هرگاه درین حمی از جوش خون ضرر و نقصان زیاده بدماغ رسد تا اینکه [illegible]
ورم در غشا و اجتماع خون دران شود درین وقت آنرا برین فیور بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و نون یعنی تپی که از اذیت دماغ شود میگویند و اگر در معده اجتماع خون و نقصان زائد رسد آنرا گاسٹرک فیور بفتح کاف
فارسی و سکون الف و شین معجمه و فتح تای هندی و سکون کاف یعنی تپی که از اذیت معده بود خوانند و هرگاه اجتماع خون
و ضرر در کبد زیاده بود آنرا بلیس فیور بفتح بای موحده و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله یعنی
تپ صفراوی نام میکنند و هرگاه در میوکس ممبرن الف و قصبه ریه و ریه ورم و اجتماع خون یافته شود آنرا کٹارل فیور
بفتح کاف و فتح تای هندی و سکون الف و رای مهمله یعنی تپی که از نزله بود موسوم میسازند العلاج قانون علاج این
حمیات که باسم سمپل کنٹینیوڈ فیور موسوم میشوند مشتمل بر چند هدایات است هدایت اول تدبیر کم کردن جوش خون است و برای
آن چند تدابیر مفید اند اول اینکه هرگاه بیمار قوی و فربه بود و بدنش بسیار گرم و نبض قوی و درد سر و صداع او ضربانی

کثیر باشند بنابر آن تدابیر دیگر فصد گیرند و موافق ضرورت از بدن مریض خون بر آرند که از آن حرکت دل بطی گردد و جلد بدن مستعد بحصول عرق می آید دوم اینکه از استعمال آب سرد بر بدن مریض هم برای جوش خون نفع کثیر حاصل میشود و طرق استعمال آن متعدد اند یکی از آن آنست که آب سرد را بر بدن مریض مالند دوم اینکه مریض قوی را در فصل حار در آب سرد می نشانند سوم اینکه آب سرد بر سر مریض ریزند و از آن هر قدر خون که در جلد می آید بخوبی سرد می شود لیکن این علاج قوی و با خطر است آنرا با احتیاط بکار آرند چهارم آنکه چادر در آب سرد تر کرده فشرده بر تمام بدن می پیچند پنجم آنکه پارچه دراز چند تو کرده در آب سرد که آنرا بر برف سرد کرده باشند تر کرده بر شکم مریض نهند و چون گرم شود از شکم جدا کرده پارچه دیگر در آب مذکور تر کرده فشرده بر شکم نهند و چند ساعت بر همین منوال این تدبیر را بعمل آرند که از آن هم جوش خون کم میشود و آنچه خون که در جلد می آید سرد میگردد ششم آنکه آب سرد ده اونس و سرکه خالص یک اونس بیامیزند یا آب سرد ده اونس و ریکٹیفائڈ اسپرٹ نیم اونس باهم بیامیزند و از ین هر دو آب ممزوج هر چه میسر شود آنرا بر سر و دست و گردن و پا یا بجای هر عضو که از لباس پوشیده نباشد بیرون بود و بر آن مرور هوا ممکن و سهل باشد بر آن بمالند و بعد آن از مروحه گرد اگرد سر کنند چه از رسیدن هوا سرکه در هوا پریده می آمیزد و جلد را سرد میکند و همراه آن از خون هم مائیت منفصل میشود و بسبب آن جوش خون کم میگردد و ایضاً از پریدن سرکه در هوا هوا سرد و صالح میشود هفتم آنکه عوض آب سرد در آب گرم چادر تر کرده فشرده بر بدن مریض پیچند و آب سرد بر سر مالند و این تدبیر از همه اولی و بی خطر است مگر اینکه همراه آن از رسیدن هوای سرد بر بدن احتیاط نمایند هدایت دوم متعلق باستعمال ادویه است و ادویه چند قسم در علاج این حمی نافع و مستعمل میشوند اول ادویه مسهله و برای آن آنچه ادویه که در ان کھارست و از قسم نمک اند مفید میشوند مثل سلفیٹ آف سوڈا و میگنیشیا سلفاس و پٹاس سلفاس و پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس و سوڈا ٹارٹراس یا سڈلیز پوڈر پس این ادویه را حسب مناسبت حالت عمر و مزاج و بلد و فصل و مرض بطور مسهل نوشانیدن مفید است دوم ادویه که دماغ و حرام مغز را آرام میدهند مثل ایکونائٹ تنها یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس بنوشانند سوم ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹر کا ایتھر و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر و اگر ازین ادویه پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر را باهم آمیخته بنوشانند کمال نافع میشوند و اگر برای آمدن خواب و عرق هر دو دوورس پوڈر ده گرین همراه [illegible] کل از دو گرین تا چهار گرین باشد بنوشانند بسیار مفید میشود چهارم ادویه [illegible] ل و برای آن نوشانیدن مثل پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و اسپرٹ نائٹر کا ایتھر و آنچه از ادویه که در ان کھارست و پیشتر نوشته شده اند همه برای ادرار مفید اند هرگاه بدن را سرد دارند چه که هم و اشتن بدن از لباس کثیر و گرم معین بر آوردن عرق است و سرد داشتن آن معین بر ادرار است هدایت سوم متعلق بتغذیه علیل است و هم ذکر استعمال کردن بدانکه هرگاه مریض را جوش خون میباشد درین وقت احتیاج

فائده
هرگاه زنان را حمی با درد [illegible]

بسبب خوردن غذا کم بود پس درین حال هرگاه غذا دهند بسیار سبک زود هضم دهند مثل شوربای لحم که بسیار صاف و رقیق بود یا آش جوی رقیق یا مطبوخ چای رقیق جهت استفاده نوشیدن آن و چون تپ کم شود لیکن خوف اشتداد آن باشد درین وقت استعمال کنین لائق ست بطور حابه نه بطور دوا بسیار اگر نفع آن مشاهده شود که دهند والا فلا

هدایت چهارم متعلق تقویت ست درین حمیات هرگاه ببینند که بر مریض ضعف مستولی شده و آن دانسته میشود از ضعف نبض و از معذور شدن مریض از نشست و برخواست و از دیگر حرکات ارادیه پس درین امر تقویت را مقدم بر تدبیر دیگر همی دارند و برای دفع کمزوری و ضعف ایمونیا کاربناس یا اسپرت ایمونیا ایرومتکس همراه اسپرت کلاروفام نوشانند یا شراب پورت وین یا شراب براندی بقدر ضرورت نوشانند اگر مجتنب از شراب نباشد و اگر مجتنب بود آنرا ایمونیا کاربناس تنها یا با آب یخنی دهند و هر دو را آب یخنی یا مار اللحم نوشانند

هدایت پنجم متعلق تدبیر اوقات امراض دیگر با این حمیات هرگاه درین حمیات ورم و اجتماع خون در کدام عضو مثل دماغ و معده و غیره افتد تدبیر نافع هر مرض که با این تپ و بسبب آن پیدا شود نمایند مثلاً هرگاه در دماغ ورم بود تدبیر خاص آن تعلیق علق و نوشانیدن کیلومل و نهادن پلستر از نیش مگس بر گردن ست فرمایند و اگر در معده فساد و ورم باشد حسب مناسب نجاهم زلو بر آن چسپانند یا پلستر از خردل درست کرده بر آن نهند یا پارچه با آب سرد تر کرده بر معده گذارند بالجمله علاج هر مرض که با آن عارض شود فرمایند

هدایت ششم متعلق تدبیر اعراض بدانکه اگر درین حمیات اعراض موحشه مثل عطش و بیخوابی و قی و کرب و غیره پیدا میشوند پس هر که ازین اعراض شدت کند تدبیر آن فرمایند و برای اعراض دیگر صبر کنند که همراه زوال مرض خود زائل خواهند شد

هدایت هفتم خاص در تدبیر عطش بدانکه اکثر محمومین را زیاده از دیگر عوارض عطش زیاده میشود و از ان بسیار متاذی میشوند و برای تسکین آن به از آب سرد چیزی دیگر نیست لیکن بهتر آنست که همراه آن از ادویه آنچه موافق و مدر بول اند هم نوشانند تا از ان سوای تسکین عطش نفع دیگر هم حاصل شود و از ضرر نوشیدن آب کثیر محفوظ مانند و این ادویه پتاس بای تارتراس و ایسڈ تارتراس که آنرا تارترک گویند هستند که اینها را با قدری نبات سفید همراه آب ساده سرد حل کرده وقت تشنگی هر قدر که مریض خواهد نوشانند و آنچه وقت تشنگی برای تسکین عطش از ادویه می نوشانند آنرا بزبان انگریزی امپیریل ڈرنک یعنی دوای نوشیدنی که سلاطین را ادویه است می نامند و نسخه آن که شیرین اندکی از ان اینست و آن بسیار مفید ست صفته بگیرند پتاس بای تارتراس دو ڈرام و درشیر بادہ گاؤ جوشانیده و هر شیر که باشند بمقدار نسبت او بلنس هر دو را باهم حل کرده در جای سرد نهند تا اجزای غلیظه لبن منعقد و جدا شوند و آب رقیق علیحده گردد پس آنرا صاف و مقطر نموده قدری نبات سفید موافق ذائقه در ان آمیخته هر قدر که مریض از ان بنوشد نوشانند و اگر کسی را ذائقه حامض پسند بود پس درین آب سائٹرک ایسڈ یا تارتراس ایسڈ یا آب لیموی کاغذی قدری موافق ذائقه او آمیخته بنوشند و گاهی قشر لیموی کاغذی هم در ان امیزند تا رائحه خوشی پیدا کند نوع دیگر پتاس بای تارتراس

دو دُرام در آب ساده که خوب جوشانیده بود و در مقدار چهل اونس باشد حل کرده قشر لیموی کاغذی خشک سوده یا نبات سفید بقدر ذائقه
آمیزند یعنی هرکه طالب ذائقهٔ حامض بود قشر لیمو زیاده اندازد و هرکه ذائقهٔ حلوان را خوش آید نبات سفید اندازد و در محل
بارد دارند تا سرد شود بعده بقدر تسکین عطش از آن بنوشد فقط کریم **فصل سوم در آرڈنٹ فیور و سن اسٹ فیور** یعنی تپیکه
که از هوای حار یابس مثل سن اسٹروک پیدا میشود و این حمی اکثر در ماه اپریل و مئی و جون یا ژدیده میشود و کسانیکه از ملک بارد در ملک حار می آیند
بیشتر در آن مبتلا می شوند و گاهی سکنه ملک حار هم بآن مریض می شوند **السبب** سبب اصلی و قوی درینجا و آن هوای گرم
است و از اسباب معینه آن زیاده مشقت بدنی ست که بسبب آن ضعف و کمزوری حاصل شود و هم زیاده خوردن اغذیه مولده
خون مثل گوشت و نوشیدن شراب برانڈی یا هر قسم شراب با کثار و در هوای گرم راه رفتن و وقت تشنگی آب نیافتن ست چه
ازین اشیا جوش خون پیدا می شود و ادرار و عرق زیاده میگردد و از کثرت مشقت در خون کاربن و یوریک اسید و غیره انچه
اخراج آن از بدن بذریعه گرده می شود در بدن باقی میمانند **العلامات** گاهی این تپ شروع میشود چه دوران راس و زیادتی
حرکت قلب که با کمزوری بود و ربودگی حالتی که قریب آمدن غشی پیدا می شود و این حالت ده یازده ساعت مانده در بدن
گرمی پیدا شده حمی ظاهر و قائم می شود و گاهی اولا بر جلد بدن سردی محسوس میگردد و بعد آن گاه گاه لرزه هم می آید و لیکن
تپ ظاهر شود و بهر نحو که تپ پیدا گردد دفعةً بهر حال حمی حرارت بر جلد بدن بسیار محسوس میشود و جلد بدن یابس بود و درد سر خفیف
و عام در تمام سر میباشد و در اصداغ ضربان کثیر بود و بر وجه سرخی پیدا میشود و بسبب آمدن خون در زیر جلد و مریض را شور
و غوغا و روشنی کاره و متنفر باشد و از دیدن اصوات و سراج تاذی نمود ظاهر میکند از اذیت دماغ و بیرقتا زنطره عضلات
ظاهره بدن و بر دست و پا ها درد میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و اعصاب از جوش خون و زبان گاهی سرخ
و یابس بود و زمانی بران چرک برنگ خاکستری و کدورت یافته میشود و عطش بسیار تخت و نبض سریع و قوی میباشد و در
تنفس قدری دشواری بود و در سینه قدری ثقل محسوس میشود و بول قلیل و سرخ می آید و بمقابل آن معده هم ثقل
محسوس میشود و مریض با کرب و قلق میباشد و اگر قی می آید صفرا در قی دفع میشود و اگرچه اکثر قبض شکم میباشد لیکن گاه گاه
براز رقیق صفراوی هم می آید و رنگ جلد بدن مائل بصفرت میشود و انجام این قسم حمی از سه حال خالی نباشد اول اینکه علاج نزدیک
کرده شود و از آن صحت حاصل شود دوم اینکه هلاک گردد و هلاکت بدو صورت میباشد یکی آنکه هذیان شروع شود و بعد آن
دماغ متورم گشته بیهوشی عارض شود و در آن بمیرد و این موت بذریعه تضرر دماغ است دوم آنکه اعراض و شدائد بطرف
شوند و جوش خون زائل گردد و جلد بدن سرد و تر شود و بر ناخنها رنگ نیلی و سیاه غالب شود و حالت مشابه بحالت
که در آخر مرض هیضه و بائی یافته میشود طاری گردد و در خون هیچ قوت نماند پس هلاک میشود و این موت بسبب فساد حال دل میباشد
العلاج درین قسم حمی اگر مریض در ابتدای مرض بسوی طبیب رجوع کند و قوی باشد اول فصد گیرند و اگر بعد گذشتن
دو سه روز و حصول ضعف بیاید زنهار فصد نگیرند بلکه استعمال آب سرد بانحای مختلفه چنانکه در فصل سابق نوشته شده

نمایند و برای استعمال آن ببینید اگر جلد خشک و یابس باشد آب سرد یا آب نیم گرم از پارچه اسفنج بر بدن مالند و آب
سرد بر سر ریزند اگر بعد آن هم ضربان اصداغ باقی ماند زلو بر صدغین یا پس گوش حسب مناسب چسبانند و دیگر
مسهل قوی دهند از مثل میگنیشیا سلفاس یعنی از ادویه‌ها که بطور نمک‌ها اند و در فصل اول مذکور شده
یا کیلومل و سفوف جیلاپ کمپونڈ نوشانند و اگر بسبب بیهوشی نوشانیدن مسهلات ممکن نباشد روغن حب السلاطین
یک دو قطره بر زبان مریض مالند تا همراه لعاب دهن در شکم رفته اسهال نماید و هم در تنقیه الحقنه‌های مناسبه اسهال
نمایند و در دهن داشتن قطعه برف و نوشانیدن آب برف درین تپ مفید است و هم قطعه برف را همراه نوشادر کوفته
در مثانه گوسفند پر کرده بر سر مثانه مذکور ... بر سر یا هر جا که جوش خون زیاده بود نهادن و بران گردانیدن بسیار مفید است
و هرگاه درین حمی ضعف و کمزوری زیاده شود و بسبب آن اطراف ناخنها سیاهی غالب گردد و همراه آن در سر گرمی بود و
بدن اطراف سرد باشد درین وقت پلاستر از خردل درست کرده بر ساقین و معده نهند و تا بیست دقیقه یا افزون ساعت نهاده دارند
و اگر زیاده ازین مدت دارند از آن زخم و عفونت در لحم و جلد پیدا خواهد شد و از آن باز تپ پیدا میشود و عضلات بدن را
بمالند تنها یا از مثل زنجبیل و دیگر ادویه که مسخن جلد باشند مالش بسیار سازند و شراب هر قسم یا شراب برانڈی یا بیئر
یا امونیا کاربناس نوشانند لیکن در نوشانیدن این ادویه احتیاط نمایند که زیاده مستعمل نشود و هرگاه ببینند که بعد استعمال
آن رنگ لب و ناخنها بحال اصلی خود رجوع کرده فوراً نوشانیدن اینها ادویه موقوف کنند والا ازین هم جوش خون پیدا
خواهد شد و در حال نهادن پلاستر و نوشانیدن ادویه مقویه برای دفع کردن گرمی شراب سرد پارچه بر آن نهاده مالند
و در حالت کمزوری و ضعف آب گوشت رقیق بار بار نوشانند و باقی علاج موافق قانون فصل سابق نمایند فصل چهارم
در سن فیور یعنی حمی که از گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از نشستن و راه رفتن و کار کردن
زیر آفتاب گرم یا از ماندن در خیمه‌ها که در میدان باشند و بخوبی هوا دران جاری گردد پیدا میشود و در بلاد حاره زیاده
دیده میشود و سبب تپ دران اینست که آب از جلد بدن دران در هوا کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون پیدا
میشود و هرگاه هوا گرم و رطب باشد و هم ... در هوا کم بود درین وقت این حمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه
میگویند که مادام در شهرها میزان سیماب از گرمی هوا تا درجه نود و نه نرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب باطنیه آن همان هستند
که در فصل سابق یعنی در اسباب ... فیور نوشته شد العلامات این حمی بر سه هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون
دفعةً تپ پیدا شده مریض بیهوش گشته دفعةً بر زمین می‌افتد و در دو سه دقیقه می‌میرد و آنرا هیت اپوپلکسی بکسر های هوز
و سکون یای تحتانی و تای هندی و فتح الف و ضم پای فارسی و سکون ... و پای موحده فارسی و فتح لام و سکون
کاف و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانی نامند یا بعد سقوط و بیهوشی چون دو سه دقیقه میگذرد قدری هشیار میشود یا بطور
نائم در غنودگی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند و احوال پرسند قدری بهوش می‌آید و احوال خود را میگوید

که تشنگی بر من غالب است و دوران سر زیاده است و قریب است که غشی طاری شود و درین وقت قی هم می آید و نبض ضعیف
میباشد و بر قلب و صدر ثقل می یابد و در تنفس ضیق و دشواری ظاهر میکند و جهٔ تنخر طابود و جلد بدن سرد و تر میباشد و بعد
این حالت بیهوش میشود و بعد بیهوشی تشنج در اعضای آن ظاهر گردد و درین تشنج می میرد هیئت دوم آنست که جلد بدن
گرم و خشک میشود چنانکه در آرڈنٹ فیور میباشد و چهرهٔ مریض سرخ میگردد و در اصداغ ضربان کثیر بود و نبض
قوی و سریع و حرکت دل بسیار سریع بود چنانکه در خفقان میباشد و در کلام قدری هذیان و اختلاط عقل بود و ثقبهٔ عنبیه
تنگ بود که بسبب آن از دیدن روشنی متنفر و متاذی میباشد و همراه آن قدری خواب غالب بود و این همه بسبب اجتماع
خون در دماغ و از اذیت دماغ پیدا میشوند و بعد آن چون دماغ از زیادتی خون منغمر شود ثقبهٔ عنبیه کشاده گردد
و رنگ چهره سیاه گردد و بیهوشی غالب شود و آواز غلیظ از حلق پیدا گردد و بعد آن می میرد و گرمی درین تپ در بدن بیمار
بعد مردن هم تا دوازده ساعت میماند زیرا که درین مرض حرارة در خون گرمی زیاده می آید پس مادام که اثر جوش و گرمی در ان
میماند گرمی بدن قائم میماند سوم آنکه اول جلد بدن گرم و خشک شود و در ابتدا نبض سریع و بر چهره سرخی غالب و قدری
سیاهی هم باشد و بعد نیم ساعت یا یک ساعت ضعف قلب زیاده می شود و همراه آن جلد بدن گرم و تر میگردد و گاهی
جلد سرد و تر بود و بعد آن تشنج عام بدن مثل صرع پیدا میشود و بر لب و ناخنها رنگ نیلگی غالب گردد و بعد این حالت
تشنج موقوف شده بیهوشی از انقهار دل و دماغ پیدا میگردد و تمام قوت این هر دو عضو زائل میشود پس می میرد
و سبب اختلاف علامات و اعراض درین حمی آنست که اگر صدمهٔ قوی به دماغ و نخاع دفعةً رسید فوراً می میرد و اگر
از ان قدری کم صدمه رسد بیهوش میشود و باز قدری بهوش می آید لیکن بعد آن می میرد و اگر صدمه به دماغ و قلب
هر دو رسد علامات تضرر دماغ و قلب هر دو از اول موجود بوده و اگر صدمهٔ قوی اول به دل رسد اول علامات
آفت قلب و کمزوری یافته میشوند و بعد آن دماغ متضرر میشود و مریض می میرد و از علامات منذرهٔ این
حمی آنست که مریض قبل از یک دو روز در ابتلای خود باین مرض بار بار بول میکند بسبب اذیت دماغ
و نخاع و گاهی یک دو روز قبل حدوث این تپ آمدن عرق از جلد بدن بند می شود باقی جملهٔ افعال بطور طبیعی
و صحت صادر می شوند **العلاج** علاج آن از علاج آردنٹ فیور که پیشتر مذکور شده قریب است پس هرگاه
مریض نزد طبیب حاضر شود یا طبیب بر سر این بیمار رسد درین وقت باید که معالج امر فرماید که آب سرد بر سر و
رو و گردن و سینه و شکم بیمار ریزند و چندان ریزند تا جلد بدن سرد شود و بدون آن دست ازین تدبیر نه کشند
و اگر اتفاقاً جلد بدن سرد باشد بر سر بیمار که همیشه گرم میماند آب سرد ریزانند تا گرمی از ان دفع شود و برای
تقویت ادویه که حرکت دل را زیاده میکنند مثل امونیا کاربناس یا ایتھر یا شراب هر قسم یا شراب براندی آنها را
بنوشانند و پلستر از خردل درست کرده مقابل معده و قلب و بر ساقین چسپانند و از بیست دقیقه تا نیم ساعت ارند

بیان علامات منذرهٔ حمی پیور

وعضلات بدن را بمالند از دست تنها یا زنجبیل مسحوق بر دست مالیده بر بدن مالند و ازین تدابیر اکثر مریض صحیح
میشود ولیکن گاهی بعد این حمی در ورم دماغ وگاهی در حمی موسوم بآکرڈ ننٹ فیور وگاهی در فالج مبتلا میشود
پس اگر چنین اتفاق افتد هر مرض که پیدا شود علاجش نمایند اما درین حال خیال قوت قلب زیاده ملحوظ دارند پس اگر
حاجت باخراج دم داعی شود خون چندان برآرند که موّدی بضعف قلب نشود و اگر مسهل دهند مسهل قوی مکرر نوشانند
بلکه چنانکه در آرڈننٹ فیور رسید شد اینجا هم دهند تا ضعف پیدا نشود فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل
شدن زهر در خون پیدا می شوند و علامت بودن زهر حیوانی در خون آنست که بثور بر بدن حادث میشوند و
از یک مریض بشخص دیگر که صحیح ست میرسد و از امراض متعدیه میباشد و هم خوف در امراضیکه بسبب آمیختن زهر حیوانی
با خون حادث شوند زیاده میباشد و حمیات که از زهر حیوانی پیدا میشوند لازمه میباشند و حمیات متولده از زهر
نباتی اکثر دائره می باشند بالجمله یکی از آن حمی موسوم به ٹائیفس فیور ست و ٹائیفس لغت انگریزی ست و آن مشتق ست
از ٹیفس لفظ یونانی که بمعنی دخان ست که از نار جدا می شود و ایضاً بمعنی نقصان حواس و بدحواسی ست و این لفظ را
بقراط نام این حمی نهاده چه بنابر تشخیص بقراط دخان از بدن صعود کرده دران در دماغ هم می آید و بسبب آن در حواس
هم نقصان می یابد بالجمله تعریف این حمی آنست که ٹائیفس فیور حمی ست که همراه آن ضعف دماغ و بدن بحدی میباشد که بسبب آن مریض حرکت
کم میکند و همچنین احساس محسوسات هم کم و ضعیف میشود و شاید بو تا نیچین همین را مطبقه متزائده گفته باشند و از روز پنجم تا هشتم بثور
در بدن پیدا می شوند و از روز بروز این بثور تا یازده یا دوازده روز بر بدن موجود مانند چنانکه انسان هرگاه در خانه
کثیر واقع میشود بدحواس گشته ادراک و احساس آن برای معانی و صور بسبب اذیت و بدحواسی کم میشود درین حمی
هم بسبب ضعف و بدحواسی تعقل و احساس آن کم میگردد و این قسم حمی در بلاد بارده زیاده حادث میشود و در ملک
حار هندوستان دیده نمی شود و سبب آن انبوه و اجتماع مردمان کثیر در یک مکان که دران راه آمد و رفت
هوا کشاده نبود و باین حال غذای جید موافق خواهش بایشان میسر نشود تا اینکه از قلت غذا و کثرت مشقت
ضعیف شده زهر در بدن پیدا شود و از آن این حمی پیدا گردد و اکثر این حالت عارض میشود برای کسانیکه بسبب
خروج مخالف محصور و قلعه بند میشوند چه بسبب خوف اکثر کسان در یک خانه مجتمع میباشند و از نارسیدن مدد
غذا از خارج بلد اکثر بفاقه کشی و خوردن غذای قلیل اوقات بسر میکنند و ازین سبب ضعیف میشوند و این سبب
پیدا شدن زهر و این حمی بطور اولی ست و بعد پیدا شدن این حمی هوا که از بدن و دهن و بینی مریض خارج شده در
هوای محیط به بدنش می آمیزد هوای مذکور را فاسد و پر از زهر میسازد و چون این هوای فاسد به بدن صحیح میرسد
از آن در خون صحیح هم این زهر پیدا و حاصل میشود و از آن این حمی پیدا میگردد العلامات قبل از حدوث این حمی
اکثر علامات منذره آن یافته میشوند مثل اینکه در عضلات بدن درد و در بدن سستی و کمزوری یافته میشود و اشتها

کم میباشد و شب بخوبی خواب نمیکند و این حالت گاهی سه چهار روز قبل حمی و اکثر یک روز یا کم و بیش هم روز مانده لیکن
بر جلد قدری سردی محسوس میشود یا چنان بر قوی غالب میشود که از ان لرزه در اندام پیدا میشود و همراه برودت مذکوره
تهوع وقتی هم می آید و بعد آن تپ پیدا میشود و در یک دو روز درین تپ صعوبت زیاده پیدا می شود و بر چهره قدری
سیاهی و رنگ چشمان سرخ و حرکت اجفان قلیل و درد سر و دوار و در حواس کمی و نقصان ظاهر میشود و آهسته آهسته این
تپ روز بروز زیاده میگردد تا آنکه جوش خون بحدی رسد که در تهرمامیتر سیماب از یکصد و دو تا یکصد و شش
درجه میرسد و جلد بدن بسیار گرم میباشد و نبض سریع و ضعیف بود و از سرعت در یک دقیقه از یکصد و پنجاه تا یکصد
و شصت بار حرکت میکند و بول درین تپ هرگاه تپ کم بود صاف و سفید میباشد و چون زیاده شود سرخ میگردد اما غلظت
همیشه در بول زیاده میباشد و زبان خشک و لمع با قبض بود لیکن اسهال نافع کم میباشد و شب خواب کم آید یا نیاید و درد
در اعضا و فقار ظهر زیاده میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و نخاع از اذیت زهر که در خون حاصل شده و از روز پنجم
تا هشتم بثور بر بدن پیدا میشوند و رنگ آن مائل بسیاهی باشد و هرگاه بثور در یکجا مجتمع میشوند مثل دانه شاهتوت خرد
دیده میشوند و خاصه این بثور بر سینه و شکم زیاده ظاهر میشوند و چون انهار امس کننده مخفی در بثور مذکور یافته
میشود و اگر از انگشت غمز کنند سیاهی آن برطرف میشود لیکن بعد لمحه باز برنگ خود می آیند و تا یازده یا دوازده روز
میمانند و هرگاه مرض در ازدیاد آید بر زبان چرک و رنگ خاکستری غالب شود و بر لب و لثه و لحمی که اندرون دندانهاست
سیاهی غالب میشود و چون کمزوری باین حد رسد خواب زیاده آید و هذیان زیاده در کلام پیدا میشود بسبب
خرابی دماغ لیکن تا این حال اگر مریض را آواز دهند و متنبه سازند و هشیار کنند قدری جواب می دهد و هشیار میگردد
اما باز بیهوش میشود و از فرط ضعف چنان کمزور میگردد که بادنی حرکت او را غشی می آید و چون مرض بحد ازدیاد
و کمال رسد زبان سیاه میشود و آنچه سیاهی که بر لب و لثه و چهره بود بدرنگ و بدبو میشود و چه بوکه میبرآید از اعضای
مذکوره درین وقت متعفن و فاسد و خراب میگردد و درین وقت مریض بسیار بیهوش میشود و بر هیئت مستلقی افتاده
چشم و دهن کشاده و سر انداخته و بیاده بر پا افتاده بود و لفظ زیبر مثل مریض مرض سرسام میکند و ارتعاد در عضلهای بعض
ظاهر بود و گاهی از سر انامل لب خود را میکند و گاهی سر انگشتان را بر سینه و شکم خود میبرند و تفحص میکنند که اگر چیزی
بدست آید او را بگیرد بالجمله علامات خرابی دماغ و حواس موجود و ظاهر باشند و درین حالت بول و براز گاهی
بی اختیار بر خوابگاه خود میکند و گاهی بول محتبس میشود بسبب تشنج عضله مثانه و نبض چنان سریع و ضعیف میشود
که محسوس نگردد و تنفس بکمال آهستگی صادر شود و آخر درین حال می میرد و انجام این مرض آنست که لایق یافتن صحت
است بدو صورت ازین حمی نجات می یابد یکی آنکه از روز دهم تا یازدهم زبان مریض رطب و سترخی میشود و تپ کم
گردد و عوارض رفته رفته بتدریج خفیف گشته زائل میشوند دوم آنکه گاهی از روز دهم تا بست و یکم درین حمی دفعةً بحران

ف قوله درین حمی دفعةً بحران میشود الی بیان آنکه مراد از بحران اینجا بحران مصطلح یونانیین نیست بلکه مقصود آنست که ماده کثیر از بدن [illegible]

میشود خواه اسهال باشد یا ادرار یا عرق یا جریان خون از کدام جا دارد ازان و فقط صحت میشود و آنچه قابل مردن است گاهی درست
چهار ساعت هم میرد اما این بیمار کم است و اکثر اینست که از روز دوازدهم تا بیستم پاک میشود و درین مرض بسبب اینکه
در خون زهر است امراض دیگر هم گاهی پیدا میشوند مثل سرفه و ورم ریه و ذات الجنب و گاهی چون سرگل پیدا شده در
سینه [illegible] باشد موافق [illegible] خاندانی اکثر مرض پیدا میشوند و گاهی تمام کمال تعفن و فاسد میگردد و گاهی ورم جبلی
و سینه ها پیدا میشوند و اکثر ورم دماغ حادث میگردد ولیکن هرگاه در بیان این ها امراض دیگر پیدا شوند درین وقت امید
شفا مریض نباید کرد فقط العلاج باید دانست که غرض از علاج درین مرض آنست که تا مرض با بقای قوت
مریض تا منتهای میعاد خود رسیده زائل شود و از اعراض آن زیاده تکلیف به مریض نرسد زیرا که این مرض تا حد خود رسیده
و مدت دوره خود را کامل نکند از علاج زائل نمیشود و لهذا هرگاه مریض را ابتدای مرض نزد طبیب رجوع کند در اول
اول معده را صاف کنند از قی و اسهال خفیفه و بهترین مقیات درین ایپیکاکوانا و سفوف آنست بیست گرین ایپیکاکوانا
یک اونس آب نیم گرم نوشانیده بعد آن مقدار کثیر از آب نیم گرم نوشانند تا بسهولت قی آید یا سفوف ایپیکاکوانا
ایمونیا کاربناس [illegible] بیست گرین در دو سه اونس آب نیم گرم حل کرده اول بخورانند بعد ازان آب نیم گرم نوشانند بمقدار
زاید تا بخوبی قی آید یا مطبوخ گل بابونه هر قدر که خواهد بنوشانند تا برآمدن قی بسهولت شود و چون از آمدن
قی فارغ شود [illegible] مسهل خفیف نوشانند مثل روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سیڈلٹز
پوڈر یا سفوف جلاپا کمپونڈ و بعد ازان ادویه حامضه نوشانند که حموضت درین وقت مریض را خوش هم می آید و نیز اطبا
میگویند که درین تپ امونیا در خون زیاده پیدا میشود و حموضت دافع و قاتل آنست بسبب آن امونیا از [illegible] گردیده
و خون بسبب آن صاف میشود لهذا که از میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ ایروماٹیک یا نائٹرو
میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ هر چه موجود و میسر شود و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ ایروماٹیک
و فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ از همه بهتر اند پس از فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ از بیست قطره تا سی قطره گرفته همراه سه چهار
اونس آب ساده آمیخته روزانه سه چهار بار موافق این مقدار بنوشانند و اگر مریض خواهد که بار بار شی حامض را
بنوشد موافق نسخه ذیل شربت را مناسب دانند درست کرده دهند که وقت تشنگی هر قدر که خواهد بنوشد صفته نائٹرو میوریاٹک
ایسڈ ڈائلوٹ دو ڈرام کلورایٹ آف پٹاس سه ڈرام شربت زنجبیل یک اونس آشجوی رقیق چهل اونس باهم آمیخته
نزد بیمار گذارند و هر قدر که نوشد بنوشانند که ازان تسکین تشنگی و تغذیه هر دو حاصل میشود و اگر بجای شربت زنجبیل در
بلاد حاره شربت نارنگی یا شربت لیموی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند بهتر و جائز خواهد بود ایضاً
فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ سه ڈرام کلیسرین یک اونس آشجوی رقیق چهل اونس باهم آمیخته موافق نسخه سابق بنوشانند
لیکن واضح باشد که این نسخه برای ذیابیطس ترکیب داده شده لهذا اوران عوض شربت کلیسرین شریک کرده شده

وچونکه درین مرض هم نافع میشود لهذا اگر بجای کلیسیرین شربت لیموی کاغذی یا شربت تمرهندی شریک کنند جائز باشد
و برای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیم گرم از اسفنج یا پارچه که دران ترکرده بر بدن مالند بهتر است
امّا اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن دران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر کثیر بود پس دران باید که چادر کالاکتان
در آب سرد تر کرده فشرده بر بدن بپیچند و چون خشک شود باز در آب سرد تر کرده فشرده بر بدن بپیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر در استعمال میدارند و آب سرد و سرکه و سپریٹ آف ایمونیا باهم حلکرده بر سر نهند و اگر سپریٹ آف ایمونیا یک یا
دو ڈرام و اسپریٹ رکتیفائیڈ سه چهار ڈرام یا هشت یا ده اونس آب ساده حلکرده پارچه سبک دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار متاذی و بیقرار میباشد و بنابران بعضی اطبای مجربین میگویند که درین وقت مریض را در آب گرم که گرمی آن
بحدی باشد که چون تهرمامیٹر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه ازان متصاعد شود سه چهار ساعت دارند و آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود دانست که
مریض را بابقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
امّا غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت حوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در نسبت و چهار ساعت شیر یک سیر و دو اثار بنوشانند باینکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
ازان بنوشانند تا هضم شود و ازان ضعف برطرف گردد چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند پس همین طریق شوربای لحم نوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض دانسته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب برانڈی یا هسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه ایمونیا کاربناس
یا آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود و لعبد یک یک ساعت والا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده اند پس تا ضرورت یا تقلیل در وزن واجب دانند همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول سفیده بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصةً هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مدره بول بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از پٹاس سائٹراس و
پٹاس نٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و ازان گاهی مریض در عالم خواب هی میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و هم چنان

اعراض موذیه درین مرض ضرورست تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه تجویز الی است پس هرگاه خواب نیاید افیون
خورانند باین نحو که اول روزانه بعد چهار چهار ساعت نیم نیم گرین افیون خالص خورانند بعده وقت شب از یک گرین تا یک
نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص و پائی سالمس تجویز نمایند و اگر لائیکر اوپیای سڈیٹیوس
بست قطره و ٹنکچر پای سالمس سی قطره با آب ساده آمیخته نوشانند بهتر بود و بعضی اطبای تجربه کار میگویند که درین وقت
بهتر از ٹنکچر پائی سالمس هیچ دوای نیست پس اگر تنها دهند از بست قطره تا دو درام ٹنکچر پائی سالمس بنوشانند و کلورل ہائیڈریٹ
هم درین وقت بهترست اما با احتیاط از ده گرین تا پانزده گرین بعد سه سه ساعت همراه آب ساده بنوشانند تا خواب آید لیکن برومائیڈ
پٹاسیم تنها نه دهند که آن قوت دماغ را کم میکند و از انجا که مریض هم اندرین مرض از استماع صوت اذیت میشود پس از
شور و غوغا آنرا دور دارند و پنبه در گوش آن پر کرده دهند تا صدای بگوشش نرسد و چون اختلاط و هذیان زیاده
شود برف ریزه ریزه کرده در مثانه گوسفند نهاده بر سر مریض گذارند و نوشانیدن این دوا بسیار درین وقت نافع است
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل شهرت که اسم شان ڈاکٹر گریفیتس است بسی کامل بود نسخه سلوشن ٹارٹر ایمیٹک
بست قطره ٹنکچر اوپیای بست و پنج قطره آب کافور از یک اونس تا یک و نیم اونس این دوا را بعد دو دو یا سه سه
ساعت موافق این مقدار نوشانند و هرگاه ارتعاد بدن و لقوه و تشنج و گرفتن از سر انگشتان بند جامه و غیره را
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلسٹر از نیش مگس درست کرده پس گوش نهند و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده بر تمام سر
پلسٹر نیش مگس نهاده تا هشت ساعت یا ده ساعت نهاده دارند تا آبله پیدا شود که ازین تدبیر غشی و بیهوشی
رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میماند و از ان مریض در کمال
اذیت میباشد درین حال از ضرب سرانامل بر مثانه و از مثانه ممتلی از بول دریافته قاثاطیر انداخته اخراج بول نمایند
و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا سرفه بسبب ورم مجاری هوا عارض شود پس آنچه علاج گفته در امراض مذکوره
که مستقلا ثبت اند کرده میشوند آنها را العمل نیارند بلکه تقویت و تغذیه مریض در هر حال ملحوظ دارند و برای آن شراب
و ادویه مقویه بنوشانند و شیر و شوربای لحم خورانند و برای امراض مذکوره روغن تارپین به پارچه پاشیده بر سینه
جائیکه آفت ست بندند یا پلسٹر از خردل درست کرده بر سینه نهند و نهادن پولٹس از تخم کتان بر سینه درین
وقت از همه افضل ست و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه بر هیئت استلقا افتاده
میماند ازین سبب اکثر قریب سرین و بر قطن و ظهر زخمها پیدا میشوند که از ان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه
نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه ملاقی فرش است سرخی ظاهر شود باید که فوراً وساده نرم مثل وساده
هوائی یا فرش مائی که در ولایت ساخته میشود و دران گوها ساخته میباشند بر آن مریض را خوابانند تا محل

سرخی دیگر بود باشد و غیره جاهای دیگر که صحیح ست افتد و جاییکه سرخی پیدا شده از انظار محفوظ باشد و اشخاصیکه سرخی پیدا شده
بر آن سرکه و آب ساده یا شراب برانڈی و آب ساده بار بار بر جلد طلا سازند تا از ان جلد قوت آید و اگر
بحد زخم رسیده باشد بر ان موم روغن که هم ساده است یا مرهم اوکسائید آف زنک نهاده یا پارچه آهکن آلوده بران
چسپانند و باید دانست که درین مرض خاص بسبب شدت ضعف اکثر مریض بجایی میرسد که یقین بقرب موت
آن کرده میشود لیکن از صعوبت اعراض و زیادتی ضعف آن نترسند و دست از علاج نکشند و مادام که زنده است
امید حیات آن داشته ملتزم علاج و تدبیر آن باشند زیرا که گاهی ایسا مشرف بر موت باز دفعة رجوع بسوی صحت
مینماید و قوت در بدنش عود میکند و هذیان برطرف میگردد و زبان نرم و کناره های آن صاف میشوند و تمامی
اعراض برطرف شده صحت می یابد فقط والله اعلم **فصل ششم** در انٹرک فیور و آنرا از قسم تائیفائڈ فیور
میگفتند یعنی تپ مشابه تائیفس فیور اما فی الحقیقت مشابه آن نیست چنانکه از ذکر اسباب و علامات واضح
خواهد شد و عدم مشابهت آن از تائیفس فیور از سی سال ظاهر و ثابت شد پس این اسم مناسب است و گاهی آنرا
ابڈومنل ٹائفس فیور بفتح الف و سکون بای موحده و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر میم و فتح نون و سکون
لام هم نامند یعنی تائفس بطن چه ابڈومنل بمعنی شکم است و چون اذیت و شدت اعراض درین حمی در شکم زیاده
بود لهذا بدین نام موسوم ساختند و گاهی این تپ نام کرده میشود بپائی او جینک فیور بفتح بای موحده فارسی
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
نون و سکون کاف یعنی تپی که از عفونات اشیای عفنه پیدا میشود اما اسم انٹرک فیور از همه اولی است چه ورم
و فساد امعا درین حمی ضرور میباشد و در عرف اطبای حال انگلستان هم همین اسم مستعمل است یعنی حمی که بسبب
فساد میوکس ممبرن امعا پیدا شود و زیاده اثر زهر درین بر میوکس ممبرن امعا میرسد بالجمله انٹرک فیور تپی است
که همیشه لازم بود همراه آن ورم شکم میباشد و خاصه بمقابل و قریب سر استخوان در کنج شکم درد و آواز اسپه هوا
عند الغمز محسوس میشود و هم با این حمی اسهال میباشد و در غده های صغار میوکس ممبرن امعای صغار ورم
پیدا میشود خصوصاً در غده موسوم به پای یرس گلانڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی فتح یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و کسر کاف فارسی و فتح لام و سکون الف و نون و دال ساکنه
ضمه ورم میباشد و در میان روز هشتم و دوازدهم درین حمی بثور بر سینه و پهلو و شکم ظاهر میشوند
و گاهی به اطراف هم یافته شوند و این بثور از روز ظهور سه چهار روز زمانه زائل میشوند و بثور دیگر پیدا میشوند
و شاید که از حمی مطبقه متناقصه مصطلح یونانیین مراد همین حمی بوده باشد السبب سبب آن رسیدن زهر خبیث
در خون است که بذریعه آب و طعام یا هوا در بدن وارد شده با خون می آمیزد و حلول این زهر بصورت مختلفه ممکن است

یکی آنکه فضول انسان صحیح مثل براز جای متعفن و فاسد شده از ان ابتدائی این زهر پیدا شود دوم آنکه غسالهٔ لحم یا قطعهٔ لحم جای
افتاده متعفن و فاسد گردد و از ان هم این زهر پیدا میشود بطور ابتدائی سوم آنکه مریض این حمی جای براز کند و بران
آب جاری شده در چاه یا چشمه افتد یا بعد براز برای تطهیر در چشمه رفته تطهیر کند و از ان زهر آن در چشمه افتد یا ظروف این
مریض که زهر آلوده از فضلهٔ آن باشد در چاه و چشمه انداخته شوند و از ان زهر در آب آید و این آب را انسان صحیح نوشد
یا حیوانات شیردار از ان آب بنوشند و زهر مذکور در شیر آنها آید و شیر را شخص صحیح نوشد و از ان در بدن صحیح حاصل میشود
بالجمله باین صور و امثال آن این زهر حیوانی در بدن انسان می آید و باید دانست که این مرض باشخاص حدیث العمر
زیاده عارض میشود و اغلب آن در کثرت جوانان را می شود و پیران و کسانیکه از عمر چهل سال متجاوز شده اند باین مرض
کم مبتلا میشوند و چنانکه در تائفس فیور زهر از بدن براه مسامات و عرق خارج شده در هوای محیط بدن مریض می آید و از ان
بدیگران میرسد درین مرض زهر فقط از جانب امعا بذریعه براز از بدن خارج میشود و لهذا تعدیه این مرض از مریض
به بدن صحیح اکثر از بوی براز میشود چه این زهر از براز مریض جدا شده در هوا می آید و از هوا در بدن صحیح رفته با خون آمیزد
نه از هوای محیط بدن علیل چنانکه در تائفس فیور بود العلامات اول علامات منذرهٔ آن چنان بسهولت و خفت شروع
میشوند که مریض هم نداند و بهر کسی ابتدای آن ظاهر نمیشود لحفة الاعراض مثل اینکه بدن اول از مشقت قلیل هم مانده میشود
و بیمار بسبب آن متعجب میگردد و میگوید که مرا چه شده است که امروز از ادنی مشقت مانده شدم و هم از تحریر و کردن کار
متعاد خود مانع متاذی میشود و کار کردن خوش نمی آید و قدری درد سر ماند و بعضی از اعتدال و صحت قدری مائل
بحرارت میشود من بعد در عضلات بدن قدری درد محسوس گردد و روزانه بار بار گاهی قدری سردی گاهی گرمی در بدن
ظاهر میشود و در شکم قدری اذیت محسوس شود و بعد آن یک دو بار اسهال میشود بعد وجود این علامات منذره تپ پیدا
میگردد و روز بروز این تپ آهسته آهسته زیاده میشود و همراه آن اسهال هم زیاده میگردد تا اینکه روزانه از چهار
بار تا شش بار نوبت باسهال میرسد و اسهال برنگ زرد و با صفرا می آید و گاهی برنگ خاکستری باشد و اکثر صورت
و رنگ آن چنان معلوم میشود که گویا دال مٹر را رقیق پخته اند و دران جسمی مثل دال پخته محسوس گردد لیکن عفونت دران
زیاده بود و شاید این حالت تا یکهفته ماند و تا این حال مریض لائق نشست و برخاست و حرکت میباشد و بعد آن
که هفته ثانیه شروع میشود و در اعراض شدت ظاهر گردد و در یک دقیقه نبض تا یکصد و بست مرتبه حرکت میکند و سیماب در
تهرمامیٹر تا یکصد و شش درجه میرسد و ضعف و کمزوری آنا فآنا زیاده میشود و در شکم نفخ ظاهر گردد و بمقابل سر
استخوان و رگ در شکم درد و از جسم بو آب و هوا محسوس میشود و زبان خشک گردد و گاهی مثل زجاج بر زبان غشی دیگر
میباشد و گاهی در وسط زبان چرک و بر کنارهٔ ها و سر زبان سرخی نمودار بود و چون جلد بدن را درین هفته ببینند
از بعد هشتم روز در میان دوازدهم بثور کوچک علیحده علیحده از بست عدد تا سی عدد بر تمام جسم دیده شوند و رنگ این

بثور گلابی میباشد و قدری این بثور مرتفع و سر برآورده میباشند اما گاهی در ان بثور چنانکه در بثور تائفس فیور بود
و از غمز کردن این بثور بالتمام زائل شده بعد زوال اثر غمز فوراً ظاهر میشوند و این بثور سه چهار روز مانده زائل گردیده دیگر
بثور در جای دیگر پیدا میشوند و این حالت زوال و ظهور بثور از روز هشتم تا بستم یا بست و یکم میماند برین منوال که بثور سابقه
زائل میشود و بثور دیگر پیدا میشوند و چون هفتهٔ ثالث شروع شود مرض بحد ازدیاد و کمال رسد بر لب و زبان و لحم اندرون دندان
سیاهی ظاهر میشود و درین وقت مریض بیهوش افتاده باشد و اختلال و هذیان در کلامش پیدا میباشد اما هرگاه او را
آواز دهند و هشیار کنند جواب صاف صحیح دهد و شیر و آب اگر دهند می نوشد و میگیرد و باز بیهوش میشود و این تپ اول
روز کم و قریب شام زیاده میشود اما اگر قریب شام کم شود و اول روز زیاده گردد این را دلیل بدی و علامت
موت باید شمرد و طحال درین مرض عظیم و متورم گردد و در هفتهٔ ثالث نفخ شکم زیاده میشود و اسهال کثیر گردد و همراه اسهال
درین هفته خون هم می آید و سببش درین وقت آنست که گاهی از اجتماع خون در میوکس ممبرین امعای صغیر کدامی رگ منفجر
میشود یا در پایر پس گلاند کدامی رگ شق شده زخم پیدا گشته خون می آید و از آمدن خون و شدت اعراض ضعف و
کمزوری و هذیان در مریض زیاده میشود و بیهوشی و غشی و ضعف نبض آناً فاناً زیاده شده درین شدت یا مریض میمیرد
یا شروع بهوش شده باز خفت در اعراض ظاهر میشود و رجوع بسوی حیات و صحت میکند و تا اینجا آنچه علامات این تپ
نوشته شده باعتبار کثرت اند و در بعضی مرضی درین علامات اختلاف هم یافته میشود بطور شذوذ و ندرت الحاصل آنچه
علامات نوشته شده اند در همه مریضان این تپ برابر یافته نمیشوند بلکه در بعضی مریضان زبان صاف و رطب میباشد
و گاهی در کدام مریض غثیان و قی بکمال شدت میباشند و گاهی در کسی اسهال از اول کثیر میباشد و گاهی در کسی قی و
اسهال هر دو نباشند یا بسیار قلیل بوند و گاهی در کسی قبض شکم زیاده میباشد و گاهی بثور که خارج میشوند چنان کوچک
بوند که محسوس نمیشوند و گاهی مطلقاً بثور یافته نمیشوند و چون اختلاف در وجود بعض علامات یافته میشود پس
درین وقت اشتباه واقع میشود که حمی رمیتنٹ فیور است یا انترک فیور و بسبب آن تشخیص دشوار میگردد پس
درین وقت جمله علامات را جمع کرده غور نماید که اگر بعضی از ان نباشند بعض دیگر خواهند بود مثلاً اگر بثور نباشند
نفخ و درد شکم و آواز آب و هوا که بمقابل سر استخوان ورک در شکم می آید موجود خواهند بود و لوبیه در اسهال موجود خواهد
و یا اگر بثور نباشند اسهال خواهد بود و اگر اسهال نباشد بثور خواهند بود بالجمله اگر بعض علامات مفقود شوند بعض دیگر
موجود خواهند بود و از ان مرض مشخص خواهد شد و گاهی این مرض چنان قلیل میباشد که مریض کار و بار بخوبی میکند
و بر پلنگ نمی افتد و این وقتی ست که زهر قلیل باشد و گاهی در ابتدای هفتهٔ اولی اعراض بشدت میباشند و در هفتهٔ
ثانیه کم میشوند و گاهی در ابتدا قلیل و ضعیف بوند و در هفتهٔ ثانیه زائد و قوی میشوند و گاهی از روز هشتم تا چهاردهم
خفت بین درین مرض ظاهر میشود و اینهم وقتی ست که زهر قلیل باشد و اگر زهر زیاده میباشد از بستم روز تا سی روز

ودرین تپ خفت ظاهر میشود وگاهی ازین هم زیاده مدت در شدت مرض منقضی میشود و زبان اختلاط درین مرض طویل
میباشد و اعراض آهسته آهسته زائل میشوند و نبض بتدریج در طول مدت باعتدال خود می آید و گاهی بعد زوال
مرض در زمان نقاهت این مرض باز عود میکند اما بعد عود کردن درین تپ خفت اعراض و قلت مدت ضرورست
و این مرض اکثر یکبار در تمام عمر عارض میشود چنانکه تایفس فیور هم یکبار در تمام عمر پیدا میشود و گاهی درین
حمی امراض دیگر هم پیدا می شوند و زیاده از همه برنکائیٹس یعنی سرفه که بسبب ورم میوکس ممبرن مجاری هوا
میشود پیدا میگردد و گاهی یرقان هم حادث میشود و غالبا حدوث آن بسبب ورم میوکس ممبرن معای اثنا عشری هم
میوکس ممبرن مجری صفرا آرنده میباشد و گاهی درین تپ ورم غشای آبدار بطن که مثل خریطه بجمیع احشاست
پیدا میگردد و آن بدو سبب میشود یکی آنکه ورم معای صغیر موسوم به صائم تا غشای آبدار میرسد دوم آنکه غده
موسوم به پای یرس گلانڈ بسبب حدوث زخم متثقب گردد و از پیدا شدن روزن دران براز وغیره آنچه در معا است
از ثقبه مذکوره خارج شده بذریعه غشای آبدار افتد و بسبب آن در غشای مذکور فساد و ورم پیدا شود و گاهی
ورم این غشا بسبب متثقب شدن غده های پی یرس گلانڈ پیدا شود بلغت انگریزی آنرا پرفوریشن بفتح بای موحده فارسی
وسکون رای مهمله و ضم فا و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی سوراخ مینامند و نوبت متثقب شدن
غدد مذکور اکثر بعد سی یا چهل روز درین حمی میرسد قلیله ورم این غدد کم شده و غدد بسبب ورم فساد بالتمام متعفن شود
و زخم عمیق گردد اما گاهی بعد هشت یا ده روز هم ثقبه در امعا پیدا شده ورم غشای آبدار حادث میشود و این وقتی است که زخم
قوی و ورم و درد زیاده بود و خون کثیر در اسهال آید و گاهی با وصف خفت اعراض دفعة سوراخ در معا پیدا میشود و قبل
آن علامات منذره ثقبه مثل ریح یا دتی نفخ شکم و درد زائد در معا و آمدن خون کثیر در اسهال ترشح موجود نبوند اما هرگاه ورم
غشای آبدار شروع میشود دفعة بیمار می افتد و جلد بدن آن سرد میشود و قی می آید و ضعف و کمزوری فورا
غالب میشود و انخراط وجه و سیاهی رنگ بدن و ناخن و حلقه سیاه گرد چشمان و سیاهی زبان ظاهر میشود و شکم
منتفخ میگردد و تنفس سریع میشود و مریض فقط بذریعه سینه تنفس میکند از آنجا که شکم نفس نمیکشد شکم
همراه تنفس منبسط و منقبض نمیشود و مریض پا ها را بسوی شکم کشیده میدارد و در شکم درد شدید میباشد و عرق بارد
می آید و نبض بسیار سریع و دقیق و صلب میباشد مثل تار این و ضعف و کمزوری آناً فاناً زیاده میشود تا اینکه مریض
می میرد و گاهی بعد این همه حال دراعراض خفت ظاهر میشود و رجوع بسوی صحت میکند **العلاج** اول در ابتدا
مرض قی کنانند از مثل ایپیکاکوانا یا از سفوف آن چنانکه در تایفس فیور نوشته شده اما اگر خود قی آمده باشد درین وقت
مقیات مذکوره نه نوشانند بلکه عوض آن ادویه حابسه قی دهند مثل بسمته و هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائیلوٹ تنها یا مجموعا
یا پنج گرین بسمته و سوڈا اسقوفا نوشانند و اگر هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائیلوٹ دو سه قطره و بسمته ده گرین همراه

سلوشن مارفیا که از هشت قطره تا ده قطره بوده باشد در آب ساده که تا دو واونس بود بنوشانند درین وقت بسیار مفید میباشد
و همچنین اگر خود اسهال باشد مسهل نه دهند و اگر قبض باشد بعد فراغ از آوردن قی مسهل لین مثل روغن بید انجیر
فایل الصفا از تا دو سه دراهم بنوشانند یا دن لفور دمیگنیشیا از نیم اونس تا یک اونس و نیم اونس بنوشانند و اگر عوض مسهل در
حالت قبض بدادن حقنه آب گرم اکتفا کنند بهتر بود و بعد تدبیر تسکین جوش خون نمایند چنانکه در تائفس فیور
نوشته شده لیکن چونکه درین حمی جوش خون نسبت تائفس فیور گاهی زیاده میباشد تا اینکه گاهی سیماب درین حمی در تهرمامیتر تا
یکصد و هفت درجه بالا میرود و درین وقت جلد بدن بسیار گرم بود و هذیان و قلق زائد باشد و خوف هلاکت مریض
قوی بود لهذا درین وقت بهتر نیست که در حوض کلان مسمی آب گرم که حرارت آن تا نود درجه باشد پر کرده مریض را
از پلنگ بر چادر گرفته چند کس در آب مذکور اندازند بنحوی که بدن در آب باشد و سر از آب بیرون دارند بعد آهسته آهسته آب سرد
در آن انداخته باشند تا سیماب تا هشتاد و پنج یا شصت و پنج درجه فرو آید و دیگران بر سر آب سرد ریخته باشند و بر این حالت چندان
مریض را در آب مذکور دارند که در تهرمامیتر که در بغل مریض باشد سیماب بر یکصد و دو درجه آید یا مریض از سردی
شکایت نماید آن زمان مریض را از آب برآورده خشک کرده لباس پوشانیده بر پلنگ خوابانند از این تدبیر
اکثر دیده شده که بعد برآوردن مریض از آب حرارت در بدنش رفته رفته کم میشود تا اینکه سیماب بر صد درجه میرسد
و این قلت حرارت گاهی تا دو ساعت باند و از آن مریض را راحت میرسد و بعد دو ساعت اگر بخار زیاده
هم شود لیکن تا یکصد و شش یا یکصد و هفت نمیرسد بلکه تا یکصد و سه یا یکصد و چهار درجه زیاده شده متوقف میشود
و اگر بعد آن از یکصد و چهار هم زیاده شود باز در آب مذکور اندازند و بعضی از ڈاکتران جرمن همین تدبیر در علاج
این حمی اکتفا میکنند و روزانه دو سه بار این تدبیر را بعمل می آرند و چون از تدبیر تسکین جوش خون فارغ شوند
متوجه بسوی تدارک اعراض موذیه شوند پس اگر اسهال کثیر باشد یا در آن خراطه یا خون آمده باشد درین وقت
افیون خالص یک دو گرین در آب ساده حل کرده قدری ارارروٹ با آن آمیخته از آن در مقعد زراقه سازند تا در امعاء
مستقیم بود و اگر وقت آمدن اسهال درد و پیچ و جوش و اذیت در امعای مستقیم زیاده یافته شود قبل استعمال این زراقه
حقنه از آب گرم که در مقدار از دوازده اونس تا شانزده اونس باشد امعا را صاف کرده بعد آن زراقه [illegible]
دهند و هرگاه نفخ شکم زیاده بود همراه افیون مذکور روغن تارپین از بست قطره تا بست و پنج قطره آمیخته زراقه
نمایند و اگر این تدبیر کافی نباشد دوای حابس اسهال از طرف دهن بنوشانند و از ادویه حابس اسهال درین وقت
بهتر از گالک ایسڈ و پلمبای ایسیٹیس دوای نیست پس دوازده گرین گالک ایسڈ همراه پنج گرین دوورس پوڈر
بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند یا پلمبای ایسیٹیس پنج گرین و افیون خالص نیم گرین همراه اکسٹرکٹ
ریٹنشیکس لکن که دو سه گرین باشد حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت یک یک حب از این بخورانند

مسئله: چونکه بعضی از ڈاکٹران درین حمی [illegible]

وهرگاه هذیان و علامات ضرر دماغ موجود باشند افیون از این نسخه ساقط کنند و ڈوور س پوڈر هم ندهند وهرگاه خون در دست بازیاده آید درین وقت پارچه بآب سرد تر کرده یا قطعه برف بر شکم نهند خصوصا جائیکه غده موسومه پاتی آس گلانڈز و آن موضع قریب سر استخوان ورکی جانب راست شکم ست پس اینجا قطعه برف زیاده نهند زیراکه یقینا خون زائد از زخم همین غده می آید وهرگاه بول قلیل یا سرخ رنگ آید درین وقت مدرات بول نوشانیدن نافع ست پس از پٹاس ایسیٹاس وپٹاس نٹراس وپٹاس سائٹراس وپٹاس بائی ٹارٹراس هر انچه موجود باشد فرادا یا مجموعا نوشانند وهم هرگاه خون در اسهال زیاده آمده باشد نوشانیدن پلمبای ایسیٹس همراه افیون ساده خیلی مفید ست و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلیوٹ را همراه افیون درین وقت نوشانند هم بسی نافع ست و اگر روغن تارپین از بست قطره تا سی قطره همراه قدری سپرٹ نائٹرک ایتهر حلکرده با یک و نیم اونس آب ساده بنوشانند برای حبس خون درین علت مفید بود و چون نفخ شکم زیاده باشد پس برای کم کردن آن فلالین با آب گرم تر کرده فشرده روغن تارپین بران پاشیده بر شکم به بندند و اگر ازین فائده ظاهر نشود واذیت نفخ زیاده موذی باشد حاقنت سه چهار گرین با یک دو اونس آب ساده حلکرده در معای مستقیم بذریعه زراقه رسانند وگاهی همراه افیون خالص روغن تارپین درین وقت نوشانند بنحویکه برای حبس خون نوشته شده تا نفخ کم شود و چون درد شکم زیاده گردد و شبه پیدا شود باینکه ورم غشای آبدار پید اشده درین وقت تا بقای درد واذیت شکم بعد دو دو ساعت افیون خالص از یک گرین تا دو گرین بنوشانند و هم درین وقت بلاڈونا دو سه گرین و افیون خالص پنج گرین در آب حلکرده پارچه سفت دران تر کرده بر شکم چسپانیده بالای آن پولٹس رقیق از تخم کتان درست ساخته بر شکم چسپانند و اگر عوض این هردو از آب پوست خشخاس بر شکم تکمید نمایند کافی و نافع ست و برای دفع جمیع اسبابیکه انچه در ٹائیفس فیور نوشته شده اینجا هم بکار آید و زیاده ازان استعمال برومائیڈ پٹاس از سی تا چهل گرین درین تپ بسیار مفید ست و برای تسکین عطش انچه در ٹائیفس فیور نوشته شده مفید ست لیکن آشیحو درین مرض نوشانند که ملین طبع ست عوض آن در نسخه های مرقومه در ٹائیفس فیور آب ساده داخل ساخته بنوشانند وهرگاه ادویه از قسم کهار مثل سوڈا یا پٹاس یا لیمبای ایسیٹس نوشانند اشیای حامضه مثل سلفیورک ایسڈ نه دهند و در امر غذای این مریض اهتمام کثیر ضرور ست زیراکه از ادویه درین مرض امید حیات نیست بلکه انچه امید ست از اغذیه ست که تا بذریعه تقویت آن مریض تا آخر زمان این مرض رسد پس باید که پرستار همواره نزد مریض مذکور موجود باشد و هر وقت نگران حال آن ماند زیراکه حال این مرض هر وقت یکسان نمیباشد بلکه بساعات و آنات مختلف میشود پس اگر به بینند که تشنگی زیاده است آب ساده نوشانند و اگر به بینند که ضعیف شده و خواهش غذا دارد باربار غذا قدری قدری بخورانند و چونکه درین مرض زخم در معا میباشد لهذا اگر غذای غلیظ دهند مضر میشود و اگر کدام غذای رقیق که تغذیه دران کم بود نوشانند تلافی ضعف ازان نمیشود لهذا بهترین غذا درین مرض شیر ست بهر نحو که ممکن باشد تا حصول صحت آنرا بار بار بنوشانند و اگر از شیر مریض

نفرت کند و در قی دفع شود یا در معده هضم نشود و پاره پاره شده در اسهال بر آید عوض آن ده دوازده ساعت
آب گوشت یعنی یخنی بنوشانند و باز بعد آن شیر همراه آب آهک یا همراه آب ولایتی بنوشانند اگر بعد آن هضم شود بهتر
والا بعد آن باز آب یخنی همراه ارارو ت آمیخته بنوشانند و بعد چند ساعت باز شیر بنوشانند که جمله اعتماد صحت و امید
حیات بر شیر است و باید دانست که گاهی شیر خام موافق مزاج نمیشود بلکه پخته آن بخوبی هضم میشود پس امتحان آن
نمایند و بهر نحو که هضم شود نوشانند و گاهی شیر را جوشانیده وقت بر آوردن جوش در شیر ایسنگ گلاس که دوائی ست
که آنرا از غشای خریطه ماهی کلان که در ان هوا میماند میسازند و مثل صمغ مهیا شده از ان یکجزو را هم گرفته در نیم آثار شیر جوشانیده
انداخته باز جوشانیده صاف نموده می نوشانند پس این شیر بخوبی در معده هضم میشود پس باین نحو نوشانند و هر گونه که باشد
شیر را نوشانیده باشند و اگر [illegible] را همراه شیر آمیخته بنوشانند هم بخوبی [illegible] هضم شیر میگردد و همین تدبیر اکتفا
کنند تا اسهال بند شود و زبان صاف و نرم و حرارت از بدن دفع گردد و نبض باعتدال آید پس بعد آن برنج پخته
با شیر یا با لحم مرغ که پخته ساخته باشند یا همراه لحم ماهی پخته برنج پخته آمیخته بخورانند و بعد آن رفته رفته بر غذای معتاد بعض
آرند و تا وقتی که صحت کلی نشود و قوت اصلی در بدن عود نکند مریض را بر پلنگ دارند و امر فرمایند که زیاده حرکت
نکنند و الا ضعف زیاده پیدا خواهد شد و بعد زوال مرض علاج تقویت بدن از نوشانیدن مطبوخ بارک اول نمایند
و بعد آن تنکچر اشتیل و کنین زیاده نوشانند یا قرص ایت کنین ساترس نوشانند و بعده روغن جگر ماهی بنوشانند تا قوت
اصلی در بدن پیدا میشود فصل دهم در سیریبرو اسپینل فیور سیریبرو اسپینو بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی
و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون
و سکون واو لفظ مرکب است از سیری برو و اسپینو سیری برو بمعنی دماغ و اسپینو بمعنی نخاع است یعنی بخار دماغ و نخاع و این حمی هم از جمله حمیات است
که از حاصل شدن زهر در خون پیدا میشود و هم این تپ از امراض وافده موتان است و هم از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد و اکثر
هم جائیکه پیدا میشود نزدیک کسان آن مبتلا میشوند و همراه ان فساد و ورم در دماغ و نخاع مهیا شده و این حمی بدترین اقسام حمیات است [illegible] حیات
انسان [illegible] و گاهی [illegible] در بیست و چهار ساعت هلاک میشود و گاهی [illegible] زیاده از آن [illegible] و گاهی وجه ظاهر شود السبب
آن بخوبی معلوم نیست غالبا سبب فساد هوا پیدا شده باشد اما جائیکه مجمع ناس زیاده بود آنجا زیاده میشود العلامات در صحت
دفعة لرزه قلیل معلوم شده و در ان سر پیدا میشود و به پیشانی درد ظاهر گردد و غثیان و قی غالب میشود و هیچ دوا
ساکن نمیشود خصوصا در وقت خلای معده شدت آن زیاده میگردد و در کثرت و شدت بحدی رسد که اگر این قی
شایع نباشد بیمار و بینندگان مریض را شبهه پیدا میشود که کسی زهر خورانیده است پس بعد آن قدری حمی [illegible]
و داغ و بدن پیدا میشود از اجتماع خون در دماغ و همراه آن بر محل قفا و بر فقار ظهر و قطن درد ظاهر گردد و سبب
آن متورم شدن غشای دماغ و نخاع باید دانست و در تمام بدن بالخصوص اطراف یعنی درد عصبی در دو پیدا میشود یعنی

جا بجا در بدن و دفعةً و درد از جانب بر خیزد و در جمله بدن یا در عضوی میرسد چنانکه از صدمهٔ برق یا از غرزا بره که دفعةً
در بدن خلانند درد و اذیت میشود خصوصاً در شکم این درد زیاده و بار بار میشود و بسبب متاذی شدن بیچی
تیٹانس از ورم دماغ و در جلد بدن درد محسوس میشود و تا اینجا اجتماع خون در دماغ میباشد و بسبب آن در بعض
اغشیه دماغ ورم شروع شده باشد و بعد آن مخ و دماغ متورم میشود و درین وقت درد سر عام یعنی در جمیع اجزای
راس درد شدید بسبب ورم دماغ پیدا گردد و عضلات گردن سخت شده صورت ظاهر گردد از ظاهر میشود و من بعد
مریض غافل میشود گویا در حالت خواب است و هذیان و علامات اختلال عقل پیدا می شوند لیکن درین حالت هم
از شدت اذیت او را بجا بار بار بر پلنگ خود می جهد و آواز میکند مثل فریاد و آواز دردمند و از درد دشوار می شود
بسبب اینکه بیچی تیٹانس از فرط اذیت ضعیف و مسترخی شده و بعد آن استرخای عام بدن پیدا می شود این
وقتی ست که دماغ و نخاع ضعیف و بیکار شوند پس مریض مثل مرده افتاده باشد و بول و براز بی اختیار می شود
بعد آن مریض گاهی در بیست و چهار ساعت با ظهور این علامات می میرد اگر زهر قوی و کثیر بود و اعراض بسیار
شدید بوند یعنی در مدت بیست و چهار ساعت جمیع این علامات هم ظاهر میشوند و مریض هم هلاک میگردد و اگر
این علامات زیاده شدید نباشند تا دو یا چهار روز زنده میماند و اکثر این مریض در میان روز دوم و پنجم می میرد و اگر
بسلامتی و حیات از این ایام متجاوز شود پس از بعد روز پنجم تا هشتم بثور و آثار بر جلد بدن پیدا میشوند پس اگر بثور ظاهر
شوند آنها مثل بثور حصبه یعنی سرخ کوچک و سخت و سر بر آورده میباشند لیکن درین مرض رنگ جلد بدن مائل رصاصیه
میباشد یا موافق بثور تائیفس میباشند لهذا گاهی آنرا سری بروا سپینو تائیفس هم گویند و اگر آثار بر جلد افتند پس
آنها مثل آثاریکه از رسیدن ضربه بر جلد پیدا شوند میباشند زیرا که اینجا بسبب کمزوری خون از عروق خارج شده
زیر جلد بدن مجتمع میشود و این آثار گاهی صغیر و گاهی کبیر و مدور خاصةً بر شکم و فخذین میباشند و هر گاه بثور بروز
پیدا شوند پس مشابه میباشند از بثوریکه در حمیات حاده بر شفتین و بینی و رخسار اکثر پیدا می شوند و آنرا ایلینٹ انگریزی گویند
بفتح های هوز و سکون رای مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی آبله گیرو نامند و گاهی در جلد اعضای دیگر
هم مثل تدین وست وغیره جا بجا ورم مدور سرخ رنگ پیدا می شود بسبب آمیختن زهر در خون و گاهی همراه این حمی
امراض دیگر مثل ورم ریه و سرقه و ورم غشای بیرونی قلب و ورم امعا و ورم گرده پیدا میشوند و درین وقت این حمی
مرکب بود بالجمله از علامات مهلکهٔ این مرض آنست که نبض زیاده ضعیف گردد و سر بسوی خلف کشیده باشد و عضلات
گردن سخت بوند و تشنج عام مثل صرع در بدن باشد و مریض بیهوش بود و بول و براز بی اختیار جاری باشند یا سفیدهٔ
بیضه در بول آمده باشد و رنگ جلد بدن رصاصی بود و مریض را نه خوف از مردن و نه امید آرزوی حیات خود باشد
و از دو یاد دشوار بود بسبب استرخای عضلات حلق و مریض کسامیشم و سیع باشد و حس چشم چندان کم بود که اگر انگشت

دست کسی یا چشم دیگر بر چشم افتد پلک برای دفع اذیت حرکت میکند و بیهوشی و غشی چنان شدید بود که آواز غلیظ پیدا شد
و هرگاه بعد روز پنجم یا هشتم خفت در اعراض ظاهر شود و ازدیاد در سهل گردد و دردکه بطور نورالجیا در بدن زیاده بیشتر کم
گردد و حواس قلیل صحیح شوند و هذیان و اختلال برطرف شوند اینها را از علامات بشارت باید فهمید و امید حیات باید کرد
چه ازین ثابت میشود که زیر قلیل بوده و اذیت بدماغ و نخاع کم رسیده امید هست که باز قوی و صحیح شوند و این مرض وقت
شیوع خود گاهی در کدام سال قوی و زیاده مهلک میباشد مثل اینکه فی صد هفتاد یا هشتاد کس هلاک میشوند و گاهی
شدت و نکایت و اهلاک آن بطور متوسط بود مثل اینکه فیصد از مریضان پنجاه بمیرند گاهی مهلک بقلت میباشد
مثل اینکه فیصد چهل یا سی یا بیست کس از مریضان هلاک میشوند و چون مریض درین حمی بزودی بمیرد یعنی مثلا در بیست
و چهار ساعت هلاک شود و بعد مرگ تشریح جسد کرده شود فقط ورم دماغ و نخاع یافته میشود و چون تا چهار روز زنده مانده بمیرد در دماغ و نخاع
ریم یافته میشود مثلا بطون دماغ از ریم و خون ممتلی دیده میشوند و اگر از آن هم زیاده زنده مانده بمیرد دماغ و نخاع
لین یافته میشوند مثل دوغ فتدبر العلاج درین مرض نوبت ظهور نفع از علاج کم میرسد زیراکه مدت مرض
قصیرست خصوصا که زیاده حاد در مدت قصوی و اکیوٹ باشد چه درین وقت مریض بزودی هلاک میگردد و مهلت
علاج میسر نمیشود و چنانکه پیشتر در احکام آن مذکور شد اما اگر مهلت علاج یابند فصد گیرند و کیلومل خورانند و مسهلات
نوشانند از ادویه که در فصول سابقه مذکور شده اند و نزد یک مفید این اوراق بهتر آنست که در ابتدای این مرض اول
از نوشانیدن اپیکاکوانا قی کنانند و بعد فراغ از قی مسهل دهند از کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ یا میگنیشیا سلفاس
من بعد چونکه مرض قصیر المدت است و در خورانیدن کیلومل بطوریکه در خون رسد بعد مسهل مهلت کافی می باید و آن
از قصر مدت مرض میسر نمیشود و هلاک امر درین مرض رسانیدن آن در خون ست تا ورم دماغ و نخاع را دفع کند لهذا
بهتر نیست که بعد مسهل مرهم سیماب را در بغل و پس گوش و در ارنبیه مریض خوب مالند تا بذریعه این اعضای جذب
کیلومل در خون داخل شده ورم دماغ را مانع و دافع شود و آنچه ماده از ورم ریخته گرد و پیش و راغشیه دماغ و نخاع
مجتمع شده از اینو نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع بارک یا مطبوخ آن اخراج نمایند و صاف کنند تا دماغ
پاک شود و هم از ایوڈائیڈ قدری آرام بدماغ رسد و بفور مالیدن مرهم سیماب نوشانیدن این دوا شروع کنند
و انتظار و تاخیر نه نمایند زیراکه زمان مرض قصیرست و هرگاه ضعف و کمزوری زیاده باشد همراه این دوا امونیا
کاربناس یار کرده نوشانند و چون هذیان و حالت جنون و ثوبیا بالجمله علامات مانیا در بیمار یافته شوند درین وقت
نوشانیدن برومائیڈ پٹاسیم همراه ٹنکچر بائی سائمس مناسب مقام و مفیدست و چون تشنج کزازی و درد نورالجیا شدت
کند درین وقت ادویه دافع تشنج و مسکن وجع نوشانند و بهترین ادویه این ست صفت مارفیا اسیٹاس
ده گرین اٹروپیا سلفاس یک گرین در یک ڈرام آب ساده حل کرده از ان دو قطره گرفته بعد شستن یا شگافتن

یا دوازده دوازده ساعت بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد کردن رسانند و اگر این امر میسر نشود افیون خالص یک گرین بلا دونا ربع
گرین هر دو را باهم ساخته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت یا دوازده دوازده ساعت حسب ضرورت
به بیمار خورانند ایضا الکحل سلوشن مارفیا از بست تا سی قطره و برومائید پتاسیم از پانزده تا بست گرین همراه آب ساده
بنوشانند و برای تسکین عطش اگر برف میسر شود قطعه آن در دهن مریض گذارند و هم برف را کوفته در مثانه گوسفند
انداخته بر بصر و نخاع و فقار ظهر مریض نهند اگر متحمل این تدبیر شود و از ان ضرر به تشنج نرسد و اگر از نهادن آن دفعة تشنج
کم از زیاده شود استعمال آن ترک کنند و بر در دهن نهادن برف اکتفا نمایند و هر گاه قی و غثیان درین مرض زیاده شود
خورانیدن برف درین وقت زیاده مفید میشود ایضا برای تسکین عطش آنچه نسخه های ادویه مسکنه عطش در علاج حمی
تائفس فیور نوشته شده اند آنها را درین حمی هم وقت زیادتی عطش بنوشانند و اهتمام در غذای این مریض هم
ضرورست و بهترین غذا شیر گاوست که آنرا هر وقت موافق ضرورت نوشانند یا یکبار شیر و یکبار آب یخنی بنوشانند و اگر
کمزوری و ضعف زیاده باشد زرده بیضه خام یک یا دو عدد همراه شراب برانڈی که از یک تا دو دراهم تا نیم اونس
باشد حلکرده قدری نبات آمیخته بنوشانند اما باید دانست که تا دام کمزوری و ضعف نشده باشد شراب و امونیا
ندهند والا از ان جوش خون زیاده خواهد شد و اگر از شدت قی چیزی در معده از قسم غذا قرار نگیرد درین وقت
غذا را بذریعه حقنه در معا رسانند ترکیب نفیس برای رسانیدن غذا در شکم حقنه گوشت بز را که در وزن نیم آثار باشد از آب
شسته همراه آب ساده و پانچ پاو انداخته بجوشانند و هم اسارند تا آب [illegible] اونس باقی ماند پس خوب مالیده صاف نموده
ازین آب از چهار اونس تا هشت اونس بگیرند و درین آب گوشت شیر که آنرا بالائی نامند تقریبا یک اونس و شراب برانڈی
از نیم اونس تا یک اونس آمیخته نیم سیال کرده پس بذریعه حقنه در معا رسانند و در بست و چهار ساعت دو سه بار این غذا را
در شکم رسانیده باشند اگر بودی از امعا بیرون آید قدری افیون خالص در شوربای لحم مذکور حلکرده بذریعه زراقه در
شکم رسانند تا بسبب آن در شکم باقی ماند و از ان غذا بجوت رسد و بدن قوی گردد فقط

فصل هشتم

در ری لپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون
نون و کاف فارسی هم لفظ مرکب است و ری بمعنی بازنا گر و لپسنگ بمعنی افتادن یعنی بیمار درین تپ اکثر باین حمی بیمار شده
می افتد و این تپ عود میکند و هم ری کرنت فیور بکسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و رای مهمله و سکون نون و تا
هندی بمعنی باز پیش آینده هم مینامند چه بعد رفتن و زائل شدن باز عود میکند و گاهی گاهی این تپ را پنجروزه یا هفت روزه هم
میگویند زیرا که تا این مدت مانده برطرف میشود لیکن ری لپسنگ فیور به مرض جوع هم آمده است چه بیماران مبتلا شدی اغلب بعد صحت [illegible]
میشوند بعد از آن مبتلا شده می افتد و این قسم حمی در ملک هندوستان دیده کم میشود بلکه در بلاد بارده جاییکه قحط سالی میشود و افلاس
زیاده گردد و بجوع غذا بسکته آن بدسیر نمیشود آنجا این حمی مثل تائفس فیور پیدا میشود السبب سبب آن قحط و نایابی

آب حل کرده بهی سرد و یکجا کرده بنوشانند و اگر از بهم قی بند نشود پلستر از خردل درست کرده بر معده گذارند و بانی ریزسیاگ
اسپنډ ذانلو جت وسه قطره همراه اسپاه بنوشانند و برای تسکین درد سر سرکه باب ساده حل کرده بر سر نهند یا قطعه برف بر سر گذارند و اگر
از بهم درد سر زائل نشود چهار زلو بر صدغین بچسپانند یا حجامت بی شرط بر پس گردن نهاده بکشند تا خون بجانب مخالف جذب شود و
یرقان اگر از خود دفع نشود دانه میورکه یا کلیسلډ ایلوث با آب آمیخته بنوشانند و ادویه مدره بول مثل پتاس نیتراس یا پتاس
ایسیتاس و غیره بنوشانند و اگر درد سر هم زیاده باشد درین وقت نوشانیدن پتاس نیتراس ده دوازده گرین بسیار مفید است
و برای دفع کردن درد اعضا افیون خالص و مرکبات آن یا کلورل هائیڈریت یا برومائیڈ پتاسیم موافق ضرورت نوشانند
اما کنین را در علاج این حمی منفعتی نیست شاید در آخر مرض برای تقویت مستعمل شود و مفید گردد و در غذای این مریض
شیر گاو و شوربای لحم یا اراروت و غیره آنچه سهل الانهضام باشد خورانند و هرگاه ضعف زیاده بود ادویه مقویه چاره
مثل امونیا کاربناس یا شراب برانڈی یا پورٹ وین همراه غذا بنوشانند **فصل نهم در یلو فیور** این حمی هم از حمیات
لازمه است که بسبب پیدا شدن زهر در غشای پیدا میگردد لیکن در هندوستان در بلاد مغربیه و شمالیه آن دیده نمیشود آماده
بندرها و افریقا و امریکا جاهائیکه قریب بحر اند شهرهای آن آباد اند در سکنه آنجا زیاده میشود و در ملک سیام هم زیاده
میشود لهذا قوم فرانس نام این مرض مال دو سیام میگویند مال بمعنی مرض است یعنی مرض ملک سیام این مرض همیشه
در جائیکه در نشیب واقع است میشود و در جای بلند مثل کوه کمتر رسد و در ملکی که هوای آن از حرارت در حد سی و دو
بلند نشود پیدا نمی شود و در ملک حار زیاده میباشد میگردد از حرارت آنرا حیات و قوت حاصل میشود و از برودت
فانی و زائل میگردد سبب آن بخوبی دانسته نشده این قدر دانسته میشود که هر جائیکه میشود در فصل حار
میشود و در فصل بارد رفع میگردد و از امراض متعدیه است و تعدی آن بسیار قوی است خصوصا برای کسی که از
ملک غیر در جای آید که آنجا این مرض شائع بود پس این کس زود تر در آن مبتلا میشود بسبب قوت تعدیه آن اعلامات
اول علامات منذره حمی عموما از قسم سقوط اشتها و اذیت و درد اعضا و درد سر یافته میشوند و از یک روز تا یک و نیم روز
این علامات یافته شده بعد آن دفعة بدن سرد میشود و لرزه پیدا گردد و بعد آن بخار ظاهر میشود و هر قدر که زمان سردی و شدت آن زیاده
میشود همان قدر حرارت بدن ازو یاد و ظاهر میگردد و هر قدر که سردی و لرزه کم بود حرارت هم بعد آن کمتر پیدا گردد و وقت
زیادتی حمی جوش خون گاهی از یکصد و شش درجه تا هفت درجه میرسد و همراه این حمی قی و غثیان زیاده میباشد
و هر قدر که قی و غثیان زیاده میشود درد اعضا زیاده میگردد و درد سر که درین تپ بود اگرچه در پیشانی عام بود لیکن
بر کناره هر دو ابرو جائیکه در وضع زیاده میباشد همان جا شدت این درد هم محسوس میشود و در چشمان سرخی
بود چنانکه در چشمان کسی که از خواب بیدار کرده شود سرخی میباشد و بر دور چشمان حلقه سرخ رنگ بر جلد معلوم میگردد
و ممکن است که تا این حد اند و یا در سیده مرض بر طرف شود و این وقتی است که زهر کم باشد و اگر ازین حد هم ترقی کند سبب آنچه

قی می آید سیاه رنگ بر می آید و رنگ بدن زعفرانی شده یا اصفر میگردد چنانکه در یرقان شده میباشد و بول بسیار
سرخ یا زرد و قلیل المقدار بر می آید و بر محل قلب ثقل محسوس گردد و روی مریض مثل چهره خائف میباشد و قلق زیاده
بود که بر یک پهلو آرام نیابد و این علامات شدت سه چهار روز ماند بعد آن خفت ظاهر شود حتی که بیمار بر پلنگ خود [illegible]
می نشیند پس بعد آن یا تپ مذکور کمال حدت پیدا میکند و در عین شدت آن عرق کثیر جاری شده اعراض بطرف [illegible]
یا حمی از قسم دیگر که در ان ضعف زیاده و نبض بسیار سریع و ضعیف بود و زبان خشک و بر لبها بر گوشت اندرون دندانها
سیاهی غالب بود می آید و انیاب باز قی شدت میکند لیکن درین قی که می آید آنچه خارج شود برنگ سیاه و دانه دانه [illegible] برمی آید
و آن اصل خون است که از میوکس ممبرین معده بر آمده از حموضت معده قدری منهضم شده و صورت خود را گذاشته خارج
میشود و بعد آن که رام عروق کبیر در معده شق شده از قی یا در براز خون خالص کثیر می آید و جا بجا بر جلد داغهای سیاه
کوچک دیده میشوند زیرا که بسبب کمزوری خون از عروق شعریه بر آمده منجمد میشود پس جلد بدن سبز و سرخ می شود چنانکه
در آخر مرض هیضه میشود و درین وقت هذیان و علامات ضرر دماغ و اختلال حواس پیدا می شوند و ضعف نبض و بدن تا
فاتنا زیاده میگردد و درین حال مریض هلاک میشود و این علامات که نوشته شده اند باعتبار اکثر اند اما گاهی مثل هیضه
قوی و شدید ثقل بر محل قلب و معده پیدا شده فوراً قی سیاه می آید و بعد آن مریض هلاک میشود و گاهی آنچه زهر درین حمی
در خون آمده اثر آن زیاده بر قلب میرسد و گاهی بر معده زیاده موثر میشود و گاهی زبان و نبض بر حال صحت میباشند
و قی و غثیان مطلقا نبود لیکن اذیت بر محل قلب یا معده پیدا شده بعد چندی از آن قی سیاه می آید و دفعةً بیمار در حالت
کمزوری هلاک میشود لیکن آنکه تشخیص پیدا کند العلاج رای بعض معالجین در علاجش آنست که چون قی خود می آید لهذا در ان
قی نه کنانند بلکه اول مسهل دهند از ادویه مخرجه صفرا مثل پوڈوفلین یا کیلومل یا منگنیشیا سلفاس یا سفوف جلیپ کمپونڈ یا
برگ سنای مکی و بعد فراغ از مسهل کنین مقدار کثیر از پانزده تا بست گرین روزانه دو سه بار بنوشانند پس اعتماد شان در علاج
بر اسهال کثیر و تقویت خون است و بعض مجربین میگویند که جمله اعتماد در علاجش بر روغن تارپین است و طریق استعمال آن منجمله
یکی آنکه روغن تارپین یک اونس همراه بست اونس آشجوی رقیق آمیخته حقنه دهند دوم آنکه روغن تارپین یک اونس
روغن کنجد نیم اونس کلوروفورم بست گرین همراه بست اونس آشجوی رقیق حل کرده حقنه دهند و اگر از ان اسهال حسب مراد نشود بعد
هشت یا ده ساعت باز موافق همین نسخه حقنه دهند تا شکم خوب صاف شود سوم آنکه بست بست قطره روغن تارپین
همراه آب پودینه روزانه سه چهار بار بنوشانیدن در علاج این حمی مفید است و ایضاً رای بعضی آنست که در علاج این
ضرورست که مریض را از جائیکه در ان بیمار شده جای دیگر برند و علاج اعراض موذیه نمایند پس در اول اگر قبض باشد
مسهل دهند مثل کیلومل سفوف جلیپ کمپونڈ یا منگنیشیا سلفاس و بعد ان کنین سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کرده [illegible]
کثیر مثل بست گرین بنوشانند و هرگاه در حمی جوش خون موجود بود در چادر یکه آنرا بآب تر کرده فشرده باشند مریض را پیچیده

یا در حوض مسی پر آب مریض را بنشانند چنانکه طریقه آن در فصول سابقه نوشته شده و وقتیکه جوش خون درین تپ کم باشد
مریض را در آب گرم که حرارت آن تا نود و پنج درجه باشد سه چهار ساعت نشانند تا بذریعه مسام آب در خون داخل شود
و ازان در خون قدری مائیت رسد و بسبب آن خون را آرام رسد و درین مرض مثل هیضه آب از خون بار بار بر میکیس میلان
معده میریزد و آن در قی خارج میشود و آنچه نوشیده میشود ازان زیاده در قی بر می آید پس خون تشنه آب میماند و آب دران
نمیماند و ازین تدبیر البته آب در ان میرسد برای ازالهٔ درد سر آب سرد بر سر بریزند یا زلو بر صدغین چسپانند و یک ڈاکٹر صاحب
میفرمایند که نبض کمانی آهنی بر سر طوریکه شریان صدغین تحت آن منضغط شده از ضربان باز ماند ازان امان از شدت وجع
دران حادث میشود و گاهی از نهادن پلستر خردل بر پس گردن نه چنین از غمه بلا شرط هم درین فایده برای درد سر میشود و هم
چون زیاده از همه اعراض موذی درین مرض قی می باشد که بسیار می آید پس باید که برای حبس آن پیچکاری های در و سیاتک ...
زیر ناف دهند زیرا که ازان ضعف قلب پیدا نمیشود بلکه عوض آن دو سه قطره کلارفام همراه نبات سفید آمیخته بنوشانند اگر
ازینهم فائده ظاهر نشود مارفیا و بلاڈونا یمیار م چهارم حصه گرین حسب لبته بعد چهار چهار ساعت بنوشانند لیکن اگر بول
کم آمده باشد یا سفیدی بیضه در بول آمد این دو دوا نه دهند و الا ازان زیاده قلت بول پیدا خواهد شد بلکه بر کلارفام اعتماد نمایند
و آنرا مکرر دهند و نوشانیدن آب برف تنها یا همراه ادویه که از آمیختن آنها هوا پیدا میشود مثل سوڈا واٹر یا بیرو دا
که امتزاج آن مولد هوا باشد مثل سائٹرک ایسڈ و پاس بای کاربناس آنها را نوشانیدن یا برف برای تسکین قی
مفید است و هر گاه مریض بسبب کمزوری بیهوش باشد درین وقت پلستر از خردل بر ساقین نهند ...
ضعف زیاده شود ادویه مقویه دهند لیکن امونیا درین نه نوشانند چه درین حمی امونیا خود در خون زیاده پیدا میشود بلکه
شراب مسمی به شامپین یا هسکی شراب یا شراب برانڈی نوشانند اما اگر بول قلیل آمده باشد و گرده کار خود بخوبی نه دهد
دادن شراب سوای قسم هسکی آن غیر جائز و هسکی را هم با آب کثیر آمیخته بنوشانند لیکن اگر مجتنب از شراب باشد آب
کافور نوشانند و بجای آب آبیکه دران ادویه حامضه آمیخته ترش کرده باشند از مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ
ڈائلوٹ یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند و بجای غذا ماء الشعیر رقیق با شیر یا دوغ که همراه آب آهک آمیخته یا ارارٹ
یا مطبوخ چای که آنرا با برف سرد کرده باشند یا آب یخنی بنوشانند و مریض را تا حصول صحت از پلنگ برخاستن ندهند
و الا خوف آنست که غشی پیدا شده دران هلاک شود چه خون درین حمی بسیار رقیق میشود و مثل آب سیاه میگردد و مکانیکه
دران بیمار بود باید که هوادار باشد

فصل دهم در انٹرمٹنٹ فیور

و این حمی بسبب آمیختن زهر سمانی در خون پیدا میشود و انٹر بمعنی
میان و مٹنٹ بمعنی انفصال است و باقت انگریزی انٹرمٹنٹ آنرا گویند که موجود شود و معدوم گردد و باز موجود شده معدوم گردد و حاصل آنست
که بطور دوره حادث شود یعنی درمیان زمان اشتدادات این حمی تپ منفصل میشود و بدن مریض از تپ خالی میباشد بخلاف رمٹنٹ
فیور که دران زمانی که درمیان اشتدادات آن هست آنهم از تپ خفیف خالی نمیباشد و این تسمیه بنا بر حال ظاهر نیست و

و همچنین در لغت فرانس اگیو بکسر همزه و سکون یای تحتانی و گاف فارسی و ضم یای تحتانی و سکون واو بمعنی دونده بسرعت و
مدت نامند و هم گاهی در زبان انگریزی آنرا مارس فیور بفتح میم و سکون الف و رای مهمله و سین مهمله نامند و مراد از مارس جایست
که آنجا بر زمین گل و لای و آب و گاه باشد که قدم انسان دران فرو رود و آن بپای راه رونده آمیزد و هم بلغت لائن پالوڈل فیور
بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و ضم لام و سکون واو و فتح دال هندی و سکون لام نامند و آن بمعنی زمین نمناک ست
که دران گاه و آب بود و این تسمیه بنا بر سبب آنست چه زهر مولد این حمی درین زمین پیدا میشود با لجمله این حمی از سردی
شروع میشود و از آمدن عرق جدا میگردد و بعد انفصال حمی بدن در راحت و آرام میباشد و باز بوقت معین شروع میشود
و باز بعرق منفصل میگردد لهذا آنرا انٹر مٹنٹ نامیدند چه در میان دو شدت صحت میباشد و حمی تمام و کمال منفصل میشود
همین سبب از ریمٹنٹ جدا میگردد و با لجمله این جنس حمی بر سه قسم منقسم میشود قسم اول آنکه هر روز دوره میکند و آنرا بلغت انگریزی
کوٹیڈین بضم کاف و سکون واو و کسر تای هندی و سکون دال هندی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی آینده
هر روز و بعربی دائره فی کل یوم نامند قسم دوم آنکه یک روز در میان آید و آنرا بلغت انگریزی ترشیان بفتح تای مثناة
فوقانی و سکون رای مهمله و کسر شین معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون بمعنی دوره کننده بروز سوم و
بعربی حمی غب خالصه نامند سوم آنکه بعد دو روز دوره کند و آنرا بلغت انگریزی کوارٹن بضم کاف و سکون واو و فتح الف
ممدوده و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و سکون نون بمعنی دوره کننده بروز چهارم و بعربی ربع نامند و گاهی
انها مرکب و مضاعف میشوند یعنی مکرر دوره میکنند پس اگر کوٹیڈین هر روز دو بار دوره کند آنرا ڈبل کوٹیڈین
نامند و اگر ترشیان که یک روز در میان می آید اگر مکرر نوبه کند آنرا ڈبل ترشیان نامند اما چون این حمی مکرر نوبه کند
پس مثل کوٹیڈین هر روز نوبه میکند و بان مشابه میشود ولیکن فرق بینهما باین طور کرده میشود که کوٹیڈین حافظ وقت
و ساعت خود میباشد و ڈبل ترشیان در اوقات مختلفه می آید مثل اینکه مثلاً در روز اول وقت نواخت شش ساعت می آید
و در روز دوم بوقت نواخت چهار ساعت می آید پس در روز سوم بوقت نواخت شش ساعت و روز چهارم بوقت
نواخت چهار ساعت می آید و ازین دانسته میشود که ڈبل ترشیان ست یعنی دو غب دوره هر روز میکند و اگر کوارٹن ڈبل باشد
یعنی دو ربع دوره کنند درینوقت آن مثل صورت ترشیان میباشد یعنی یک روز در میان می آید و بسبب آن مشتبه میشود
که غب ست یا ربع و بینهما فرق کرده میشود باینطور که هر کوارٹن بروقت خود می آید و وقت دوره هر کوارٹن جدا میباشد
و اکثر کوٹیڈین اول وقت نهار می آید و ترشیان یعنی غب قریب نصف النهار دوره میکند و کوارٹن قریب شام می آید و گاهی
دوره کوٹیڈین از اول نهار تا آخر شب ... دور رفته رفته ناقص در دوره ظاهر میشود تا اینکه بروقت ترشیان که نصف نهار ست
میرسد و اینکه یا ترشیان میشود یا اعراض خفیف شده مرض ضعیف گشته زائل گردد و صحت حاصل میشود و گاهی دوره
ترشیان تقدیم و تاخیر در وقت خود میکند تا اینکه رفته رفته بروقت دوره کوٹیڈین دوره آن شروع میگردد پس درا

فرق بین [illegible]

فرق درمیان ربع و غب مرکب

وقت شدت در اعراض آن زیاده گردد و منتقل به کوتدین میشود و گاهی دوره تب‌ها متاخر میشود حتی که رفته
رفته هر وقت کوارتن که آخر روز ست می آید و درین وقت خفت در اعراض آن و قلت در مرض پیدا می شود
و انجام این تاخر آنست که یا حمی زائل شود یا منتقل به ربع گردد و تنک دوره کوارتن یعنی ربع گاهی در وقت خود بنوبت
می آید و درین وقت در اعراض شدت ظاهر میشود تا آنکه رفته رفته اول تب‌ها سلسله شود و بعد آن کوتدین گردد و درین وقت
شدت در اعراض و قوت در مرض پیدا میگردد و گاهی دوره آنهم متاخر میشود تا آنکه در روز پنجم یا ششم دور میکند
و آخر درین وقت زائل میگردد (السبب) اسباب معده و معینه بر حدوث آن کثیر اند مثل ایذا و ماندگی بدن که از کثرت
مشقت بدنی و سفر حاصل میشود یا از بیداری خواب وقت شب بدن ضعیف میگردد و هم کیفیات نفسانیه مثل غم و هم که
موجب ضعف بدن میشوند و هم خوردن اغذیه که ناموافق طبع باشند و از آن بدهضمی پیدا میشود و همچنین زیاده نوشیدن شراب
و پوشیدن لباس رطب و رسیدن گرمی آفتاب بر پشت و فقار ظهر چه این امر تجربه ثابت است که از رسیدن گرمی
به فقار ظهر گرمی در بدن محسوس میشود و از رسیدن سردی بر پشت و فقار ظهر در بدن سردی محسوس میگردد و هم یکبار
باین مرض مبتلا و مریض شدن مستعد میسازد بدن را برای آنکه هرگاه هوای رطب فاسد بان رسد در حمی مذکور مبتلا شود
و بعضی میگویند که ابتدای شهر قمری هم بر حدوث این حمی معین ست و در شروع ماه این تپ زیاده عارض میشود
پس اینهم از اسباب معده و معینه این حمی خواهد بود و اصل سبب دران فساد هوای رطب ست که آنرا ملیریا بفتح میم و
سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بلغت انگریزی میگویند و معنی
آن هوای فاسد است که از زمین بر آید لیکن هوای مذکور از نظر و حس بصر مبصر نمیشود چه مطلقا هوا بسبب لطافت خود دیده نمیشود
اما فساد آن بتوسط عمل کیمیائی ثابت و مدرک می گردد که درین هوا کاربانک ایسڈ و بخار که مرکب از اجزای مائی و هوائی ست و هم
هوای کبریتی و هوای فاسفوری و هوای هیڈروجن و امونیا زیاده میباشد و این اشیا و اجسام بسبب متعفن شدن
نباتات در جائیکه در جای خاص مجتمع باشد پیدا می شوند و غالب ست که همراه این هوای فاسد اجسام صغار جدیده که از عفن
نباتات پیدا میشوند موجود می باشند و چون این اجسام در خون داخل میشوند رفته رفته اکثر اجزای خون بر صورت خود می آرند و
خود هم غذا یافته زیاده میشوند و هرگاه این اجسام در خون زیاده شوند خون ضعیف و کمزور میشود و لیاقت تغذیه اعضا دران
کم گردد و خود هم بسبب کمزوری غذا کم میگیرد و از ان ضعف در خون و بدن پیدا میشود و علت فاعلی این تعفن تاثیر حرارت
آفتاب تموز ست در جائیکه زمین نمناک باشد و آب دران مجتمع باشد و بران زمین نباتات و اشجار کثیر قریب قریب بشوند با
چنانکه در بلاد حاره بعد فصل برشکال این حال بخوبی دیده میشود که جابجا در اودیه و غدران که آب بارش مجتمع بود از تاثیر آفتاب
متعفن میشود و اما کیفیت رسیدن این زهر نباتی در خون پس اکثر آنست که چون زهر مذکور از زمین جدا شده در هوا متصاعد
میشود و واضح باد که خود بخار فاسد زیاده از چهار و پنج فیٹ از زمین بلندی شود لیکن بذریعه هوای خارجی زیاده هم بلند میگردد

وحده و زیادتی تصاعد آن باعتبار صحاری و بلدان و جبال مختلف اند پس هرگاه این هوا که دران بخار فاسد و هوای زهر
آلود مخلوط است در تنفس کشیده میشود در ریه داخل شده با خون می آمیزد و در خون زهر مذکور داخل میگردد و ایضاً این
هوای فاسد در اینکه در غدران و اودیه یا در ظروف وسیعة الراس مجتمع باشد نفوذ میکند و ازان زهر مذکور در آب می آید و چون این
آب فاسد نوشیده شود بذریعه آن زهر مذکور در خون و بدن میرسد و نیز باید دانست که این هوای فاسد آب متجمع را زیاده دوست
میدارد و در ان بزودی نافذ میشود و آثار فاسد میسازد و لهذا بر سر آبهای مجتمع در او وبا دیده میشود که بزودی اثر فساد در آن متعفن
ظاهر میشود و هم آنچه بخار از زمین مذکور بر میخیزد و در ان جمله اجسام مذکوره که ماده زهر اند متصاعد میشوند و آنها بسبب آمیختن هوا
در اطراف و اکناف میرسند خصوصاً بهر طرف که مهب این هوا است زهر مذکور زیاده و بسرعت میرود و کسانیکه در مکان زمینیکه
که قریب و متصل بزمین است میباشند زیاده مبتلا در امراض هوای فاسد میشوند بخلاف ساکنین قصور عالی که ایشان کمتر از آن
متضرر میشوند و هم باید دانست که این هوای فاسد در جاییکه تری و رطوبت زیاده در زمین باشد و در بستان و نباتات
پر انبوه باشند که بزودی اثر شعاع شمس در آنجا نرسد اکثر همانجا میباشد لهذا هر که در سفر باشد او را باید که اگر قریب شام
یا وقت شب در حالت سفر بچنین زمین وارد شود پس باید که از راه رفتن بر زمین مذکوره درین اوقات خود را باز دارد که وقت
شب این زهر در آن مجتمع میباشد و هرگاه روز بلند گردد و از حرارت آفتاب اکثر هوا صاف شود و این زهر متفرق گردد آن
زمان در زمین مذکوره قدم نهد و راه رود تا از سمیت هوای مذکوره محفوظ ماند و همچنین هرگاه حمی از زهر هوای رطب فاسد شایع
باشد چنانکه اکثر بعد فصل برشکال در اکثر بلاد هندوستان میشود درین وقت ضروریست که در صحن خانه و میدان خواب نکنند
و زیر آسمان وقت شب ننشینند بلکه اندرون مکانات خانه مانند و تا آفتاب بلند نشود و رطوبت از هوا کم نگردد از خانه و قصور خانه
که دران شب باش بوده بیرون نه آید تا از ضرر هوای فاسد مامون باشد **العلامات** گاهی قبل عروض این حمی علامات
متنذره که قبل حدوث حمی عموماً یافته میشوند و مکرر مذکور شدند مثل عیا و کمزوری و قلت اشتها و تملل و قلق و درد سر یافته میشود
و بعد آن حمی می آید و اکثر این است که این حمی اینٹرمٹنٹ فیور دفعةً پیدا میشود اما دوره آن در همه اقسام از ابتدا تا اختتام
ضروریست که بر سه درجه مشتمل باشد اول درجه برودت است که در ابتدا شروع میشود دوم درجه حرارت است که بعد برودت
ظاهر میگردد سوم درجه عرق است که بعد اشتداد حرارت می آید و حالات هر درجه مختلف میباشند پس در درجه اولی اول
مریض را خمیازه و فازه برابر می آید و فوراً همراه آن سردی در بدن خصوصاً در فقار ظهر ظاهر میشود و بعد آن لرزه و نافض
عارض گردد و اگر مریض قوی است چندان لرزه شدید میباشد که بسبب آن پلنگ بیمار حرکت میکند و همراه آن خشونت
و خشکی در جلد ظاهر شود و اقشعرار یعنی برخاستن موی تن ظاهر گردد و رنگ ناخنها و نرمه گوش نیلگون گردد و تنفس بسرعت
میگیرد و بمقابل صدر و معده مریض را اذیت محسوس میگردد و نبض دقیق و سریع و گاهی دقیق و بطی و ضعیف میباشد
و زبان اکثر درین درجه مثل صحت صاف میباشد لیکن اشتها نبود بلکه اکثر غثیان و گاهی قی هم می آید و بول بار بار میکند

ورنگ آن قابل و اکثر مائل باشند و در نقار ظهر و فخذین درد میباشد و طبع منقبض بود و هیچ چیز خوش نمی آید و گاه گاه در کلام
هذیان هم یافته شود و این حالت گاهی از پنج دقیقه تا هفت دقیقه یا ازان هم کم ماند و گاهی تا پنج شش ساعت ماند و بعد آن
درجهٔ ثانیه که درجه حرارت ست شروع میشود و درین درجه اول بر ظاهر بدن گرمی محسوس شود مگر بعد سردی معلوم
میگردد و بعد آن باز گرمی معلوم شود و بعد آن باز سردی محسوس گردد لیکن اکنون زمان احساس گرمی زیاده و زمان
احساس سردی کم میشود و همچنین بار بار گرمی و سردی محسوس شود و هر بار زمان احساس حرارت زیاده گردد تا آنکه
تنها احساس حرارت باقی ماند و سردی مطلقا رفع شود پس درین وقت جلد بدن زیاده حار و یابس میشود و بر رخسارها
سرخی پیدا میگردد و حلق و دهن خشک میشوند و تشنگی زیاده گردد و درین وقت زبان چرک آلوده برنگ خاکستری دیده
میشود زیرا که اکنون نوبت جوش خون رسیده و سبب تکدر زبان وقت جوش خون آنست که درین وقت میوکس ممبرن
زبان متبدل میشود یعنی میوکس ممبرن سابق می میرد و دیگر میوکس ممبرن پیدا میشود پس رنگ میوکس ممبرن مرده متغیر
میگردد و هم چون از میوکس ممبرن قدیم مرده بسبب حرارت صفائی زائل میگردد پس آنچه خورده میشود و بر آن مرور میکند
اثر آن را میوکس ممبرن مرده قبول میکند و بان متلون میشود ازین سبب تکدر و برنگ خاکستری دیده میشود و هم درین درجه
از غذا نفرت میباشد و بدن درین درجه رطوبات را کم پیدا میکند و بسبب آن بول کم می آید و آنچه آید رنگین میباشد
و عرق و لعاب دهن هیچ درین درجه نباشد و همین سبب طبع قبض بود اما درین حال جگر رطوبت خود را که صفرا است
زیاده پیدا میکند لیکن در خریطه صفرا زیاده میماند و دفع نمیشود و بسوی امعا کم میرود و بسوی معده زیاده می آید و ازان
غثیان و قی درین درجه زیاده میباشد و همین سبب درد سر درین درجه زیاده و جوش خون گاهی بود و هذیان هم گاهی یافته میشود خصوصا هر گاه صفرا زیاده پیدا
شود نبض غلیظ و سریع میباشد و تنفس هم سرعت بود لیکن از درجهٔ اولی کم میباشد و چون اعراض در شدت خود بمرتبهٔ
انتها رسند درجهٔ ثالث که درجه عرق است شروع میشود و درین درجه اول بر پیشانی عرق نمودار شود و بظهور آن اعراض
خفت ظاهر گردد پس رفته رفته بتمام بدن عرق ظاهر شود و هر قدر که عرق می آید حمی بر طرف شود تا آنکه بدن سرد گردد و بیمار
راحت یافته در خواب رود و چون از خواب بیدار شود خود را صحیح می یابد و هیچ اثر حمی نبود و گاهی درین درجه ضعف
بر مریض زیاده طاری گردد و صورت آن مشابه میشود بمریض مرض هیضهٔ وبائی از انحطاط وجه و ضعف نبض و سیاهی
حلقه گرد چشم و غیره و این وقتی ست که در درجهٔ حرارت تکالیف اندرین مریض از شدت اعراض رسیده باشد و باید دانست
که اکثر صورت ادوار این حمیات ثلثه هم فرق میباشد پس دورهٔ حمی کوتیدین یعنی دائره فی کل یوم گاهی از هشت ساعت
تا ده ساعت میماند و دوره ترشیان یعنی غب از شش ساعت تا هشت ساعت باقی میماند و دوره کوارتن یعنی ربع از چهار ساعت
تا شش ساعت میماند و یک در درجات ادوار این حمیات هم فرق میباشد پس درجهٔ اولی که درجه برودت ست در ترشیان
و کوارتن بنسبت کوتیدین زیاده طویل میباشد و درجه گرمی در کوتیدین از هر دو قسم دیگر زیاده میباشد و در ترشیان

یعنی غب درجه حرارت بسبب کوارٹن یعنی ربع زیاده طویل میباشد و ایضا درجه حرارت در مریض قوی که فربه و لحیم بود
زیاده قوی و حاد میباشد و تکدر زبان و چرک آلود بودن آن در مریض قوی زیاده میباشد چه جوش خون در آن زیاده
بود خصوصا در کوٹیدین زیرا که درین صورت دو سبب قوی برای چرک آلوده شدن زبان جمع میشوند قوت مریض و
قوت مرض زیرا که کوٹیدین از اقسام دیگر زیاده قوی است و ایضا باید دانست که گاهی دوره این حمی بر صورت مقرره
خود که ابتدا به برد و اشتداد بحرارت و اختتام بعرق است نمی آید بلکه گاهی درجه اولی یعنی درجه برودت یافته میشود
و درجه حرارت بدن و درجه عرق نمیباشند و گاهی درجه برودت نمیباشد بلکه ابتدا از درجه حرارت میکند و قبل آن
سردی نمیباشد و گاهی درجه برودت و درجه حرارت هر دو نمیباشند لیکن فقط عرق می آید و بسبب آن اشتباه در معرفت
این حمی واقع میشود و این را بلغت انگریزی ماسکڈ فیور بفتح میم و سکون الف و سین مهمله و کسر کاف و سکون ڈال
هندی یعنی تپ پوشیده مینامند زیرا که بسبب نه ظاهر بودن درجات ثلثه آن معرفت مرض مشتبه میشود لیکن
از اعراض دیگر که بروقت معین از درجات ثلثه موجود میشوند دانسته میشود که این حمی انٹرمٹنٹ فیور است از انجمله یکی آنست
که گاهی حرارت در بدن بسیار کم میباشد لیکن در سر بسبب اجتماع خون دران وقت گرمی محسوس میشود و دیگر علامات اجتماع
خون درین وقت موجود میباشند مثل اینکه درد سر زیاده میشود و نوم غالب میگردد که بدشواری بیدار میشود و ثقل راس و سرخی
چشمان و آواز طنین و دوی در گوش مسموع میشود و اینهمه بسبب اجتماع خون در سر میباشند پس این حرارت سر و دیگر
از اعراض لازمه این حمی است و اجتماع خون در سر قائم مقام درجه حرارت میشود و ایضا گاهی اجتماع خون بروقت معین
در لحم قلب و شریان عظیم و ریه درین حمی میشود و درین وقت ثقل در سینه و نفس عالی و نبض دقیق و سریع میباشند و این
حالت قائم مقام درجه برودت میشود و همچنین گاهی درین حمی اجتماع خون در معده میباشد و از ان تهوع و قی بسیار
میشود و گاهی اسهال هم درین وقت عارض میگردد پس این حالت که دران قی و تهوع بود قائم مقام آخر درجه حرارت
و آمدن اسهال قائم مقام درجه عرق میباشد و گاهی مبتلا شدن درین حمی مریض از علاج صحت یابد و حمی بظاهر
برطرف میشود لیکن گاه گاه او را علامات اجتماع خون در سر یا در دل یا در شریان عظیم یا در ریه یا در معده بروقت
معین چنانکه تپ مذکوره بروقت معین می آید عارض میشوند چون این کس از محل تولد زهر دور میشود مثل اینکه نقل سفر
به بلده دیگر که هوای آن صاف باشد نماید ازین اعراض نجات می یابد لیکن بطور اعتیاد مرض خاص از وجود اسباب
معینه مرض مذکور مثل خوردن اغذیه ناموافقه یا زیاده کردن مشقت بدنی یا پوشیدن لباس رطب و غیره فورا درین
تپ مبتلا میشود و درین وقت هم خفا در تشخیص ظاهر میشود لیکن از موجود بودن علامات اجتماع خون در سر یا در دل
یا در شریان عظیم یا در ریه یا در معده بروقت معین بطور دوره دانسته میشود که حمی انٹرمٹنٹ فیور است فصل بدانکه
چون اثر نباتی مولد این حمی در خون داخل میشود پس با خون آمیخته در دل و دماغ و اعصاب خصوصا عصب سمپاتیک میرسد و

اوّل این اعضا را ضرر میکند و اذیت میرساند و از انضمام این درجهٔ اولی برودت پیدا میشود و گاهی تلی ذی و انضمام این اعضا گاهی
میرسد که در ابتدای دوره این حمّی غشی پیدا کرده مریض هلاک میشود و سبب آن کمزوری دل میباشد لیکن این مرتبه
شاذ و نادر حادث میشود امّا اکثر چه اینست که در درجهٔ برودت قلب زیاده ضعیف میشود و دوران خون بسیار بطی میگردد
لهذا بر لبها و نرمهٔ گوش درین درجه رنگ نیلگون ظاهر میشود و در جانب خارج بدن اندرون جلد خون بسیار کم می آید لیکن در اعضای
باطنه مثل طحال و جگر درین وقت اجتماع خون زیاده میباشد و بعد آن چون درجهٔ حرارت شروع میشود انقباض قلب کم
میگردد و در دل قوت می آید و بسبب قوت خود خون را بزور و قوت در اعضا میرساند و دوران خون سریع میشود و در
خون درین وقت جوش و حرارت پیدا میگردد و ازین سبب هم درین وقت که درجهٔ حرارت است باز خون در اعضای باطنه
مثل طحال و جگر زیاده می آید و از اجتماع دو سبب زیادتی خون در اعضای باطنه طحال و جگر را درین حمّی نقصان عظیم
میرسد چه در درجهٔ برودت بسبب اجتماع خون مقدار این اعضا کبیر و وسیع و قوت آنها ضعیف میگردد و در درجهٔ حرارت
چون خون جوشدار حار در آن می آید از آن ورم و سختی در آنها حادث میشود پس اگر این حمّی یک دو دوره کرده رفع شود آنچه
نقصان درین اعضا راه یافته باشد بعد صحت از قوت بدنی و علاج کردن بادویه این نقصان زائل میشود امّا اگر دورها
زیاده آیند نتیجه ملک که بعد پس نقصان این اعضا هم زائل نمیشود و باقی ماند و طحال بهر دوره عظیم میشود تا اینکه مقدار آن گاهی
این قدر زیاده میشود که اکثر شکم را میگیرد و تا جگر میرسد و همچنین جگر هم متضرر و متورم شده گاهی چندان کبیر میشود که بر
اکثر شکم می آید و تا طحال میرسد و از ورم جگر یرقان و اسهال و زحیر پیدا میشود و از اجتماع خون در گرده ورم گرده و مرض گاهی
البیومین یوریا یعنی سفیده بیضه در بول پیدا میشود و گاهی بول الدم حادث میشود خصوصاً در درجهٔ حرارت و از اجتماع خون
در ریه گاهی سرفه و گاهی ورم ریه پیدا میشود و اکثر درین وقت سرفه وقت دوره می آید و بیمار میگوید که مرا سرفه وقت
شدت حمّی می آید و اگر مریض استعداد خاندانی برای تپ دق داشته باشد درین صورت دق هم پیدا میشود و هم درین حمّی
برای خون خاصة نقصان عظیم میرسد که اجزای سفید در آن نسبت ذرات سرخ زیاده پیدا میشود و از آن در خون کمزوری
می آید و حالت موسوم بزبان انگریزی به کاک اکیسیا بفتح کاف اول و سکون الف و کاف ثانی و کسر الف و سکون یای
تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف نامند پدید ظاهر شود و آن اینست که رنگ بدن
اصلی خفیف میگردد و حلقهٔ سیاه گرد چشم پیدا میگردد و لبهای مریض سفید و اشتها قلیل و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال و گاهی
درد سر و گاه حرارت در بدن محسوس میگردد و با این حالت اکثر امراض بآسانی پیدا میشوند و خاصةً در فصل بارد
زحیر زیاده پیدا میشود و بسبب کمزوری خون بدن یا ورم طحال یا ورم کبد یا از اجتماع هر دو مرض مذکورین آب در بطن
بیمار زیاده جمع میگردد و بر فخذین و ساقین و قدمین هم ورم می آید و بسبب آنهم ورم کبد یا ورم طحال یا ورم گرده میباشد
لیکن اکثر این ورم بسبب ضعف گرده یا ورم آن پیدا میشود و هرگاه گرده کار خود بخوبی نه دهد با جمله سبب پیدا شدن

آب در بطن و حدوث ورم در فخذین و ساقین و قدمین آنست که چون در اعضای باطنیه بدن مثل طحال و جگر و گرده
ورم پیدا میشود خون وقت دوران خود تمام و کمال بخوبی بسبب مانع شدن اورام اعضای مذکوره در عروق جاری شده
بسوی قلب صاعد نمیشود پس زیاده در عروق محتبس میماند و از اجتماع خون در عروق عروق خود را از رشانیدن آب از خون حاصله
میکنند پس آب از عروق شکم جدا شده در غشای آبدار شکم مجتمع میگردد و همچنین از عروق رجل جدا شده در غشای خانه دار فخذین و ساقین
مجتمع شده ورم پیدا میکند و ایضاً باید دانست که چون در بیان احکام این حمی گفته شده که این حمی از سردی ابتدا میکند
و از عرق منفصل میشود پس گاهی تب دق هم بر وقت مقرری پیدا برودت خفیف و از عرق جدا میشود و ازین سبب مشتبه میشود
که حمی انترمتنت نیو رمتنت یا تب دق و در تشخیص فرق بینهما باین وجه کرده میشود که اکثر تب دق یا سرفه و سل میباشند هم
حفظ ساعت ابتدا و در تب دق مثل حفظ ساعت انترمتنت فیور نمیباشد و هم حرارت تب دق اکثر از حرارت انترمتنت
فیور کم میباشد مگر اینکه ورم حار در کدام عضو مثل جگر بود درین صورت البته حرارت در تب دق هم زیاده میباشد
لیکن علامات دبیلیکه با ورم اعضای دیگر هم همراه آن درین وقت موجود خواهند بود فتفکر. العلاج اصل علاج آنست
که از آمدن دوره مرض مریض را محفوظ دارند اگر وقت شروع دوره یا بعد شروع دوره طبیب بر سر مریض رود درین وقت
چون بند کردن دوره ناممکن است پس باید که علاج دوره مرض حاضره نمایند پس در هر درجه آن چنان تدبیر سازند که زمان
هر درجه کوتاه شود و بزودی درجات آن بگذرند تا زمان دوره منقضی شود و اذیت مریض برطرف گردد و از قصر زمان درجات
آنچه آفات و نقصانات بدن که از طول هر درجه حاصل میشوند ازان امان یابد یا کم نقصان به بدن رسد پس هرگاه درجه
برودت شروع شود لباس حسب مناسب فصل بمریض بپوشانند و اشیای حاره بالفعل مثل مطبوخ چای و قهوه
رقیق که حار بالفعل باشند بنوشانند و اگر مجتنب از شراب نبود مطلقا شراب مسکی شراب همراه آب گرم بنوشانند و یا پا را در آبگرم
نهند و آب گرم در بوتل پر کرده بر ساقین و فخذین و در هر دو بغل و بر شکم مریض گردانند یا خشت
گرم کرده در پارچه پیچیده بر این مواضع نهند و مالیدن اعضا هم مستحسن است و سبوس گندم گرم کرده در خریطه
کرباس انداخته بر شکم نهند بالجمله درین وقت حرارت از خارج بدن رسانیدن و از تسخین داخلی بنوشانیدن ادویه
مسخنه اجتناب کردن بهتر است زیرا که بعد از آن عنقریب درجه حرارت شروع خواهد شد و هم غرض از علاج درین درجه
آنست که تا درجه برودت طویل نشود و بزودی رفع گردد تا از آفات آن محفوظ مانند و درجه حرارت شروع شود و چون درجه
حرارت شروع شود چنان تدبیر عمل آرند تا حرارت بدن کم گردد پس آب سرد بر سر نهند و بذریعه اسفنج آب نیمگرم بر بدن مالند
و دوای معرق بار بار نوشانند تا درجه عرق شروع شده شدائد حرارت ختم شوند و در وقت عرق لیکر امونیا اسیٹیٹس دو ڈرام
بعد دو دو یا سه سه ساعت بنوشانند یا سلوشن اسیٹی ایٹس از پانزده تا بیست قطره همراه آب ساده بعد یک یک ساعت
بنوشانند یا سفوف ایپیکاکوانا از ... گرین تا ده گرین همراه آب ساده یا وین ایپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یک ڈرام همراه آب ساده

بعد یک یک ساعت بنوشانند تا عرق آید یا غثیان و تهوع شروع شود آن زمان نوشانیدن این ادویه ترک کنند و اگر تیز
دوای مذکور را باهم آمیخته بنوشانند اقوی و بهتر خواهد بود مثل اسپکاک لاکر ابوینا اسیتیس دو ڈرام و سفوف اپیکاکوانا نیم گرین
سلوشن انٹمنی ایلیس پانزده قطره همراه سه اونس آب ساده بنوشانند و اگر قبض شکم هم باشد مگنیشیا سلفاس ۲ ڈرام
و لاکر ابوینا اسیتیس ۲ ڈرام سلوشن انٹمنی ایلیس پانزده یا بست قطره یا عوض آن وین اپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یک ڈرام
همراه آب ساده که سه اونس باشد آمیخته بنوشانند و این دوا به شخص قوی بعد دو دو ساعت بنوشانند تا قی رجوع گردد
یا اسهال شروع شود آن زمان نوشانیدن آن ترک کنند و اگر درجه حرارت زیاده قوی نباشد این دوا بسیار
نافع و کافی میشود صفت مگنیشیا سلفاس دو ڈرام کنین سلفاس دو سه گرین سلفیورک ایسڈ دائلوٹ پانزده
قطره آب ساده سه چهار اونس باهم آمیخته یکبار جمله دوا بنوشانند و بعد آن مکرر موافق وزن سابق باین نحو
نوشانند که اگر قبض شکم زیاده بود بعد دو دو ساعت و اگر کم بود بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و بعد
جاری شدن سلسلهٔ اسهال این را ترک کنند و چون آمدن عرق شروع شود قدری لباس بدن کم کنند
تا افراط در آن واقع نشود اما این قدر کم نه کنند که باز سردی شروع گردد لیکن در اول از رسیدن سردی
و هوای سرد به بدن حفاظت نمایند تا فوراً عرق بند هم نشود بلکه آهسته آهسته در اول بدن را از عرق پاک کنند
بعده بگذارند تا آهسته آهسته بدن سرد شده عرق بند گردد و در ملک بارد یا فصل بارد در درجه حرارت از زیاده
پوشانیدن لباس خصوصاً لباس گرم و از نوشانیدن اشیای حاره بالفعل فوراً عرق می آید لیکن از استعمال این هیچ
در فصل حار و ملک حار احتیاط نمایند و الا مورث سرسام میشود و هرگاه در درجه حار اجتماع خون در کدام عضو
مثل دماغ و ریه و طحال و جگر وغیره یافته شود فوراً دلو بر آن چسپانند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دوره تدبیر
سازند که باز دوره نشود و برای آن نوشانیدن ادویه مالغه از عود دوره مرض مفید است و این ادویه بسیار اند لیکن
از همه اقوی و عمده و انفع کنین است پس آنرا باستعمال آرند و طریق استعمال آن برای شخص قوی آنست که در وقت صحت تا
بعد چهار چهار یا پنج پنج ساعت از پنج گرین تا ده گرین نوشانند و گاهی تا یک ڈرام کنین در بست و چهار ساعت می نوشانند
لیکن بهتر آنست که در بست و چهار ساعت نیم ڈرام کنین به شخص قوی در اوقات متفرقه بنوشانند و گاهی یکبار از
پانزده گرین تا بست گرین کنین یک ساعت قبل از آمدن نوبه نوشانیدن مانع از آمدن نوبه میشود لیکن نوشانیدن
مقدار قلیل آن در اوقات متعدده متفرقه چنانکه پیشتر نوشته شده از این بهتر است و طریق نوشانیدن کنین هم مختلف است
یکی آنست که سفوف کنین را در دهن مریض انداخته آب ساده بالای آن نوشانند دیگر آنکه کنین را در آب لیموی کاغذی
حل کرده همراه آب ساده بنوشانند سوم آنکه کنین را در سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کرده آب ساده با آن آمیخته بنوشانند چهارم آنکه
کنین را که پنج گرین بود همراه اسپرٹ نائٹرک ایتھر که یک ڈرام باشد حل کرده با آب ساده آمیخته بنوشانند و این از همه بهتر و

وانفع ست چه درین صورت مقدار قلیل آن کار مقدار کثیر میدهد زیراکه کنین در اسپرت نایتر اتیهر خوب حل شده
در خون داخل میشود و هرگاه وقت نوبه قریب باشد باین صورت نوشانیدن آن بسی مفیدست زیراکه اتیهر در خون خوب
منبسط شده کنین را هم در خون میرساند و نوبه را از آمدن منع میکند و گاهی از کنین فائده ظاهر نمیشود و اکثر سبب آن اجتماع
صفرا در معده یا در جگر یا در امعا میباشد و مادام که این صفرا خارج نگردد کنین مفید نمیشود درین وقت باید که اول اخراج
صفرای مذکور نمایند بنوشانیدن ادویه مسهله مخرجه صفرا مثل اینکه کیلومل یا سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند یا کیلومل یا [illegible]
خورانند یا میگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی نوشانند و بعد فراغ از اسهال کنین نوشانند چنانکه بالا هدایت کرده
شده و گاهی کنین مفید نمیشود تا اینکه به دماغ و نخاع آرام نرسانیده شود و این امر خاصة در کسیکه قوت اعصاب آن قوی
باشد که بسبب آن کثیر الحس و قوی الفکر بود و از ادنی هول زیاده متألم شود و آنرا بلغت انگریزی نروس ٹمپرامنٹ یعنی
قوی الاعصاب نامند زیاده لائق لحاظ میباشد پس درین کس هرگاه از کنین نفع ظاهر نشود بجای آن برومائیڈ پتاسیم
نوشانند و بعد آن اگر دوره جمع [illegible] نگردد باز کنین دهند که بعد آرام رسانی دماغ مفید خواهد شد اما گاهی کنین نفع
نمیکند و هیچ سبب آن ظاهر نمیشود پس هرگاه بعد استعمال کنین تا این حد که آواز طنین و دوی در گوش از استعمال
آن پیدا میشود فائده آن ظاهر نگردد پس نوشانیدن آنرا ترک کنند و بجای آن مرکبات سم الفار را نوشانند و بهترین آنها
لائکر ارسنک ایلس ست که آنرا فولرسالوشن هم گویند بنوشانند و بهترین طریق استعمال آن برای منع کردن نوبه اینست که روز اول
ده قطره از آن همراه یک اونس آب ساده حلکرده روزانه سه بار نوشانند و بعد آن هر روز مقدار آن کم کرده باشند تا اینکه
مقدار آن تا پنج قطره یا شش قطره رسد اگر ازینهم فائده ظاهر نشود باز سر نو مقدار آن در ده قطره زیاده کرده یک روز سه بار
نوشانند و باز بتدریج کم کنند لیکن این دوا را زیاده از یک هفته یا یک عشره ندهند که سم قوی ست لیکن اگر ازین هم فائده ظاهر نشود
بعد آن باز کنین را نوشانند که بعد آن یقینی نافع خواهد شد و هرگاه مریض ضعیف شده باشد کنین یا لائکر ارسنک آنچه
مناسب شود و نوشانیدن آن مناسب باشد آنرا همراه تنکچر [illegible] یا لائکر [illegible] سنڈی [illegible] آمیخته در حمی ترشیان یعنی
غب یا کوارٹن یعنی ربع دادن بسی مفید میباشد و گاهی کنین از خورانیدن در شکم قرار نمیگیرد و بعد آن قی می آید پس درین وقت
در آب حلکرده بذریعه زراقه در شکم رسانند و بعضی از اکثران درین حمی همیشه کنین را تاکید را هم در آب ساده حلکرده بذریعه
زراقه در شکم رسانیدن بهتر از نوشانیدن می دانستند و بآن عمل میکردند و گاهی از استعمال این ادویه فائده ظاهر نمیشود
و احتیاج بسوی ادویه دیگر می افتد پس اگر همراه این حمی درد اعضا هم باشد و ثابت شود که روماتیزم هم شریک ست درین
وقت سالسین یا سوڈا سالی سلٹ یا الیئہ سالی سلٹ هر واحد را از ده گرین تا بست گرین جدا جدا می دهند و گاهی
همراه این ادویه هم نصف وزن ادویه مذکوره کنین هم آمیزند و نافع میشود و گاهی تنکچر یوکالیپٹس که درختی ست و از آن
[illegible] میباشد پس ازین تنکچر از یک ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده می نوشانند و این دوا و [illegible] با حمی [illegible]

پر بکاکیشس یا اسهال باشد زیاده مفید میشود چه این دوا میوکس ممبرین آرام میرساند بخلاف کنین که آن موذی میوکس ممبر نیست
و هرگاه طحال ثقل منیشن و درین حمّی پیدا شود و دو احس لمس درد در آن یافته شود و در حرکت تنفس هم درد بمحل طحال بسبب ورم
غشای ابدا که غلاف طحال است محسوس گردد درین وقت زلو موافق حاجت بر محل طحال چسپانند و بعد آن هرگاه زخم دهن زلوها
و خشک شود پولتس کبیر غلیظ از تخم کتان درست ساخته بر طحال بالای شکم بندند و مسهل که مخرج مائیت و کم کننده جوش خون باشد
مثل میگنیشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند لیکن کیلومل درین وقت مناسب نخواهد بود که طحال را املاء و ضعیف میکند
و هرگاه ورم حار طحال برطرف شود و بعد آن سختی در آن باقی ماند بسبب ریختن زیاده فایبرن از خون مولد ورم در عروق طحال
و این صلابت بکمال دشواری برطرف میشود و گاهی تا تمام عمر باقی میماند و بسبب آن بار بار طحال در حمّی متورم میشود درین
وقت برای ازاله صلابت آن اگر مریض قوی باشد پلستر از دوای کنتاروس درست ساخته بر طحال نهند و بعد برخاستن
آبله و قطع کردن آن مرهم سابینا بران نگر نهند تا خوب جاری شده سائل گردد یا مرهم بنائیوڈائیڈ که از مرکبات سیماب است
عوض پلستر کنتاروس بران طلا سازند لیکن از استعمال این دوا گاهی جوش دهن بزودی پیدا میشود خصوصاً در شخصی
که خون آن کمزور بود و بسبب آن دو لثه های آن همیشه قدری برآمدگی معلوم میشود و از غم کردن خون دیم قدری
از لثه بیرون آید پس در چنین مریض استعمال آن نباید کرد و عوض آن ٹنکچر ایوڈین یا مرهم ایوڈین یا لائکر ایوڈین برای
کسی که مجتنب از استعمال شراب باشد عموماً در هر مریض خواه قوی بود یا ضعیف جائز و مفید است و نوشانیدن ادویه
دافع اورام اعضای باطنه مثل کالشیم میوریاس پیور یا ایوڈائیڈ پٹاسیم یا برومائیڈ پٹاسیم موافق عمر و قوت مریض
انفع بود لیکن طریق استعمال این ادویه آنست که یک هفته از نیها هر چه میسر شود و مناسب باشد نوشانیده آنرا ترک کنند
و بعد آن تا یک هفته یا دو هفته بجای آن سفوف کلنبای مرکب که آنرا اسپلین پوڈر نامند و در کتاب امراض خاصه
نسخه آن در ذیل علاج ورم طحال مذکور شده نوشانند زیرا که از استعمال ادویه محلله اورام مذکوره کمزوری در خون پیدا
میشود و آن مضرست پس زیاده از استعمال آن جائز نبود و من بعد اگر سختی طحال باقی ماند باز ادویه مذکوره را نوشانند لیکن
گاهی از استعمال سفوف مذکور هم نوبت بجریان اسهال میرسد پس اگر نوبت باسهال رسد عوض سفوف کلنبای مذکور هم
این دوا نوشانند کنین سلفاس دو گرین فری سلفاس دو گرین لائکر اسٹرکنیا پنج قطره یا عوض آن ٹنکچر نکس وامیکا
از دو قطره تا بیست قطره سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ایرومیٹک ڈائلوٹ پانزده قطره همراه نقوع کواشیا
که یک نیم اونس بود گرفته همراه کرده روزانه سه چهار بار بموافق این مقدار نوشانند و گاهی فیرم ریڈکٹم دو سه گرین
یا هموزن آن کنین سلفاس همراه اکسٹرکٹ ہائی سائمس یا اکسٹرکٹ ٹراکسی کم حب بسته روزانه سه چهار بار نوشانند یا فیرم ڈائی
الیسز ایٹم که آن هم قسمی از آب آهن است که آهن محلول باب را در مثانه گوسفند یا گاو پر کرده سر بسته در آب می اندازند پس آهن
از غشاء او ترشح کرده در آب خارج می آید باین اسم موسوم میشود زیرا که ڈای بالفتح دال هندسه و سکون الف

وکسر یای مثناة تحتانی بمعنی چیزی ست که از غشا تراوش کرده بیرون آید و الیفرنفج و مد الف وکسر لام و سکون یای تحتانی
و زای معجمه بمعنی چیزی ست که دقیق شده باشد و چون این آهن بسیار دقیق کرده میشود که بسبب آن همراه آب از
غشا مترشح شده بر می آید لهذا باین اسم موسوم شد و چنانکه این آهن در خارج بدن از غشای محیط خود بسبب کمال رقت
خود بر می آید همچنین بعد نوشیدن و داخل شدن در معده از آن بر آمده در خون داخل میشود و از تاثیر خود آنرا قوی میگرداند
بالجمله این آب آهن را از ده قطره تا بیست قطره با آب ساده یا همراه نقوع ادویه تلخ بنوشانند و مادام که سختی و طحال
باقی ماند خوف عود کردن این حمی قوی میباشد لهذا بعد زوال این حمی هم کنین و غیری سلفاس تا دو سه ماه بر نقیل این
حمی نوشانند با این طریق که یک هفته نوشانند و باز ترک کنند و بعد چند روز باز بنوشانند تا آنکه قوت اصلی در بدن
عود کند و چونکه بعد خوردن این دوا براز به رنگ سیاه می آید پس از دیدن آن خائف و متحیر نشوند و هرگاه در بین حمی
در جگر ورم پیدا شده باشد و مقدار آن زیاده گردد درین وقت هم ادویه دافعه اورام باطنه مثل امونیا میور یاس یا
کالیشم میور یاس هیپوریا ایوڈائیڈ یا اسم یا بروماٹیڈ یا اسم بنوشانند و اختیار کردن این ادویه دوای را برای استعمال
حسب ما سوره آن باید پس اگر ورم سخت در جگر باشد یا بعد دیگر احشای اسفل هم همراه آن متورم شده باشند امونیا میور یاس
بهتر و کافی ست و کالیشم میور یاس هیپوسیم جایز ست و اگر با ورم جگر خواب هم نیامده باشد و حاجت بآرام رسانی دماغ بود
بروماٹیڈ یا اسم بهتر ست و اگر شبهه ماده آتشک هم باشد ایوڈائیڈ یا اسم افضل باشد و اگر یرقان کاملش هم همراه ورم جگر بود
عوض ایوڈائیڈ یا اسم کالیشم میور یاس باید داد یا امونیا میور یاس و ایضا اگر فقط شکایت یا دق مقدار جگر باشند درین
وقت نائٹرو میور یاٹک ایسڈ دائلوٹ هم مفید ست و تکلیف هر مرض که از امراض صدر یا ریه یا امعا یا اجتماع آب
در بطن یافته شود علاج آن با علاج حمی ترکیب داده نمایند و بعد زوال حمی غذای خوش مقوی خورانند و روغن جگر ماهی
و ٹانک سیرپ و سیرپ فیری ایوڈائیڈ و اسپرٹ هر چه مناسب دانند نوشانند و گاهی از علاج درین مرض نفع ظاهر نمیشود و نوبه
حمی همیشه می آید درین وقت باید که از محل سکونت خود که در آن این مرض پیدا شده نقل کرده به بلد دیگر که هوای آن خشک بود روند
و ایضا هر که یکبار در سالی باین مرض مبتلا شده صحت یافته باشد در سال دیگر باز ببینند که این حمی شایع شده اکثر مردمان بآن
مبتلا میشوند او را باید که شاید تقدم بالحفظ قدری قدری کنین هر روز بخورد تا از ضرر هوا و عود این حمی محفوظ ماند و چون
کسی را ضرورت رفتن بجای که این حمی در آنجا شایع بود واقع شود او را هم باید که هر روز قدری قدری کنین خورده باشد
تا از مرض مخصوص مقام خاص محفوظ ماند فائده بدانکه هرگاه حمی نائبه در وقت واحد و بر ساعت معین آید
خواه هر روز یا یک روز درمیان یا دو روز درمیان داده آید که آنرا بعربی حافظة للساعة الواحدة می نامند درین
وقت باید که تنقیه و استعمال مسهلات مزاج هشت هشت گرین شب یمانی بر بان را که بعربی شب یمانی گویند روزانه
سه بار بنوشانند که مجرب بلا تخلف ست لیکن باید دانست که در کتب طبیه عربیه وغیره نوشته اند که زیاده مقدار آن خوردن

تا سبعه

(۳)

موروث سل و قرحه ریه است که از حدت آن پیدا میشود و حقیقت امر اینست که درین دوا سلفیورک ایسڈ که بیست فاسفیٹ
افلائکم ست میباشد پس چون شب یانی در معده داخل میشود و از تصرف حرارت غریزی سلفیورک ایسڈ مذکور
ازان جدا شده همراه خون غاذی عظام در عظام میرود فاسفٹ افلائکم را که در استخوان زیاده ست و باعث متانت
و سختی و قوت آنها همان ست فانی میگرداند پس از فنا شدن فاسفٹ افلائکم مذکور عظام لین میشوند و وقت لینت عظام
سل پیدا میشود چه درین حالت غده های بدن اکثر متورم میشوند پس هرگاه غده های کوچک که در قصبه ریه و در ریه اند
متورم میشوند و ریم دران پیدا میشود ازان قرحه ریه پیدا میگردد فقط الحاصل هرگاه حمی ثانیه مزمن شود و
با اورام اعضای باطنه مثل ورم کبد و طحال باشد یعنی از اذیت اورام این اعضا آمده باشد درین وقت نوشانیدن
ٹنکچر ایوڈین از پنج قطره تا ده ده قطره همراه آب ساده روزانه سه بار بسیار مفید ست گاه گاهی با اوجاع مفاصل یا
در عضلات بوده باشد نوشانیدن سالی سالک ایسڈ نیم درام یا بست بست گرین همراه آب ساده به از کنین
نافع ست همچنین چون حمی هر روز نوبه و شدت کرده باشد و در امتحان المقیاس الحرارت که تهرماسیٹر ست سیماب
هر روز زیاده از درجه یکصد صاعد شود مثلاً زیاده از صد درجه تا سه یا چهار درجه برسد و از نوشانیدن کنین تنها
یا همراه لائکر ارسنک الیس نفع ظاهر نشده باشد درین وقت روزانه بست بست گرین سلیسین را که جوهر بید
بید مجنون ست نوشانیدن مفید میباشد و هم نوشانیدن این دوا بعد تنقیه کامل در حمی ڈنگیو فیور نافع است و
چون حمی ربع مزمن گردد و بکدام تدبیر و تنقیه رفع نگردد موافق این دستور العلاج علاج نمایند که مجرب ست اول
بلوپل دو گرین اکسٹراکٹ کالوسنتھ پنج گرین روغن حب السلاطین یک قطره باهم آمیخته وقت شب بنوشانند تا
اسهال تا وقت صبح بخوبی جاری گردد و این بنا بر آنست که تا اجتماع خون رفع شود زیراکه علت این حمی تا مدت دراز
بدون اجتماع خون در کدام عضو مثل کبد یا طحال یا معده یا در کدام غشای دماغ یا غشای نخاع نمی شود و بعد
فراغ از اسهال لائکر ارسنک الیس پنج قطره کنین سلفاس ده گرین آب ساده دو اونس روز نوبه سه بار هر بار بعد قدر
از غذا بنوشانند و در غیر ایام نوبه نصف نصف ازین دوا سه بار بنوشانند و اگر در دل مریض خطور باشد که هر گاه کنین
مضر میشود درین وقت مریض را آگاه نه سازند تا کنین را با لائکر ارسنک و بارک مسحوق که از بست گرین تا سی
گرین باشد حل کرده بنوشانند و بر گمان مریض اعتماد نکنند و استعمال کنین ترک نه سازند فقط

فصل یازدهم در حمی موسوم به ریمیٹنٹ فیور و این اسم از لفظ لاطن ریمیٹو که بمعنی واپس آینده
یا خود ست و این قسم حمی هم در هندوستان کثیر الوقوع ست مثل انٹر مٹنٹ فیور لیکن ازان کمتر و چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ
فیور درجات ثلثه برودت و حرارت و عرق میباشند همچنین درین نیز شروع میشود اول از برودت و بعد آن گرمی زیاده
میشود و آخر عرق آمده شدت حرارت کم میشود لیکن وجود درجات ثلثه درین حمی هر روز از اول و زوال تا ابتدای این حمی

ضرور میباشد و انداان این هردو مشابه میشوند و فرق بینهما این است که در انٹرمٹنٹ فیور بعد زوال نوبه اثر حرارت در بدن
و نبض وقت فتره باقی نمی ماند و درین حمی بعد زوال درجه اشتداد هم حرارت در بدن و نبض کم شده باقی میماند لهذا به ریمٹینٹ
فیور نام کرده شد. السبب اسباب مهیئه و معینه آن و اصل سبب قریب همان هستند که در انٹرمٹنٹ فیور مذکور شدند.
پس این حمی هم بسبب زهر نباتی پیدا میشود لهذا گاهی آنرا بلغت انگریزی مالیریل ریمیٹنٹ بفتح میم و سکون الف
وکسر لام و سکون یای تحتانی وکسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام موسوم میسازند و این حمی هم اکثر
بعد زوال خود عود میکند مثل حمی انٹرمٹنٹ فیور العلامات اکثر این حمی دفعةً عارض میشود و قبل آن علامات منذره
حمی چنانکه عموماً مذکور شدند موجود نباشند و گاهی قبل آن علامات منذره یافته میشوند و درین وقت مشتبه میشود که
حمی ریمیٹنٹ خواهد شد یا ٹائیفائڈ فیور و فرق بینهما آنست که در ریمیٹنٹ فیور علامات منذره تا زمان قلیل مثل نیم
روز یا یک دو روز یافته میشوند و در ٹائیفائڈ فیور گاهی تا یک هفته قبل حمی علامات منذره می مانند و بعد این حمی مذکوره می آید بالجمله
چون این حمی می آید نوبه اولی آن اول از برودت شروع میشود یعنی به اعضا سردی محسوس گردد لیکن این درجه برودت درین
بسیار قصیر میباشد و بعد آن فوراً درجه حرارت شروع میشود و این درجه حرارت درین حمی بسیار قوی و طویل میباشد
و ازین هم فرق کرده میشود درین حمی و در انٹرمٹنٹ فیور و آنچه اعراض و علامات در درجه حرارت انٹرمٹنٹ فیور یافته
میشوند اینجا هم موجود بوند لیکن بعضی بشدت مثل اینکه حرارت راس درین حمی زیاده میباشد و همچنین که غثیان
هم ازان زیاده بود و بول هم به نسبت انٹرمٹنٹ اینجا قلیل و بسیار سرخ می آید و نبض درین حمی ضعیف و سریع لین
بود و بسبب زیادتی کمزوری عضلات و دیگر اعضا و سرخی وجه و تهوع و قی هم درین حمی زیاده از انٹرمٹنٹ میباشد
و درجه شدت و حرارت این حمی از شش ساعت تا هیژده ساعت میماند و بعد آن در اعراض خفت میشود و جلد نمناک
لین گردد و سرعت نبض کم شود و کدورت زبان قلیل گردد و درین وقت خفت مریض قدری رغبت و خواهش
بسوی خوردن غذا میکند و این حالت خفت این حمی را بلغت انگریزی ریمیشن بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی وکسر میم و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی کم شده باقی مانده می گویند و مراد ازان خفت حمی یعنی وقت خفت است
و اکثر این حالت درین حمی وقت صبح یافته میشود و خفت آن اکثر از یک ساعت تا چهار ساعت مانده بعد آن باز
تپ شدت میکند و نوبه شدت آن قائم میشود و چون حمی بار دیگر زیاده شود آنرا بلغت انگریزی ایکس اسربیشن بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی وکاف و سین مهمله و فتح الف و سین مهمله و سکون رای مهمله وکسر بای موحده و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی زیاده شدن حمی بعد خفت نامند این نوبه شدت تا آنکه بعد حمی مذکور انتها میکند هم گاهی با برودت
کم از برودت اول بود شروع میشود یعنی چون این حمی بعد خفت و بعد نوبه اولی باز شدت کند دران وجود برودت ضرور
نیست چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ فیور اکثر میباشد بلکه اشتداد حرارت ضرور نیست لهذا اکثر از حرارت اشتداد آن شروع میشود و گاهی

از برودت هم ابتدا میکند لیکن اکثر حرارت در درجه حرارت نوبه ثانیه از اول زیاده میباشد و هر قدر که زمان مکث این حمی
زیاده و طویل میشود زمان درجه حرارت آن زائد و زمان خفت حمی ناقص میشود و درین درجه حرارت جلد بدن یابس
خشک و گرم میشود و رنگ آن زرد میگردد و نبض در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی بار حرکت میکند
و بر محل معده از غمز کردن درد محسوس میشود و اکثر قی و غثیان میباشد و سلسلهٔ اجابت طبع مختلف بود گاهی قبض و گاهی اسهال میباشد
یعنی روزی قبض و روزی اسهال یا در وقت صبح قبض و وقت شام اسهال بود یا در مرهٔ واحده نصف به قبض و نصف بطور
اسهال رقیق می آید و بوی اسهال عفن و بدبو میباشد بسبب خرابی و زیادتی صفرا چه هرگاه صفرا زیاده گرم بود در برازش
بوی بد می آید خصوصاً در حمی و هم درین وقت سرخی بر ملتحمهٔ چشم غالب میشود و درد سر زیاده و هذیان در کلام پیدا میشود
و وجود این اعراض ثلثه که مراد از آن سرخی ملتحمهٔ چشم و درد سر و هذیان است بسبب اجتماع خون در دماغ میباشد
و انجام این حمی آنست که یا از علاج یا دوا دفع شود یا خود بخود یک دو بار شدت کرده یکبار دفعةً برطرف شود یا بتدریج
آهسته آهسته در شدائد و اعراض خفت ظاهر شده زائل گردد و این هر سه نهایت انجامی آنست و بد انجامی آن اینست
که درجه حرارت و شدت آن روز بروز زیاده شود و درجه خفت حمی کم گردد تا اینکه درجه شدت آن بمثل حمی لازمه مستمر ماند و مریض
بیهوش گردد و در عالم بیهوشی جان بحق تسلیم کند لیکن باید دانست که چون بیمار اصلی ضعیف باشد یا بسبب گرفتن فصد یا بخم
دهم ائد و علاج این حمی ضعیف گردد شود یا زهر کثیر از هوای فاسد در خون حاصل شود آن زمان این بد انجامی از زیادتی درجه
شدت و کم شدن درجه خفت حمی پیدا میشود و درین وقت قبل موت این علامات در مریض ظاهر میشوند که زبان کدر و خشک
میشود و بر گوشت اندرون دندان و بر لبها سیاهی ظاهر گردد و نبض سریع و ضعیف میشود و بر جلد بدن جا بجا داغهای
سیاه یافته شوند و از راه بینی و در قی و اسهال خون می آید و بول محتبس میشود بسبب اینکه یا گرده بسبب ضعف بول را پیدا
نمیکند یا مثانه آنرا دفع نمیکند بسبب ضعف عضلهٔ عاصره و چون این اعراض مستحکم شوند بعد از آن اختلاط عقل و تقلز عصب
و دیگر اعراض خرابی دماغ پیدا میشوند پس مریض بیهوش گردد و در عین بیهوشی می میرد چنانکه در بهفته قوی در اوّل مرض
و در حمی اینتر مِتَنت فیور هرگاه زهر زیاده در خون آید در اول درجهٔ برودت بیمار هلاک میشود همچنین گاهی درین حمی هم در
ایام اوّل یا روز اول وقت شدت آن فوراً مریض می میرد بسبب اینکه زهر در خون زیاده می آید و بسبب آن دماغ
و نخاع و سمپیتی تیک از آن متغیر شده از کار خود باز می مانند و از آن جمله افعال بدن دفعةً بند میشوند و بدن ضعیف
میگردد و مریض هلاک میشود اما این چنین موت بطور ندرت دیده میشود بلکه اکثر درین تپ بحران تیره میباشد
که پیشتر نوشته شده و ایضاً باید دانست که گاهی این حمی هم مثل اینتر مِتَنت فیور مرکب با امراض اعضای دیگر میشود
پس زیاده متضرر درین تپ دماغ میشود و از اجتماع خون و آثار تضرر آن یافته میشوند و گاهی از این اجتماع خون
ورم غشای دماغ پیدا میشود و اجتماع خون در نوبهٔ اوّل وقت شروع شدن این حمی در آخر درجهٔ برودت و اوّل

درجهٔ حرارت اکثر در دماغ میشود و بسبب آن درد سر شدید و ضربان صدغین و حرارت لمس چشم و سرخی چشمان و غثیان مع قی
و گاه گاه آروغ و فواق پیدا می شود و از ان دانسته میشود که اجتماع خون بسوی دماغ است در ان شاید انقلاب بشین یعنی ورم حار در دماغ
شروع شده یا عنقریب پیدا خواهد شد لیکن اگر مریض قوی باشد نبض او صلب و دقیق مثل تار آهن و سریع میباشد و اگر ضعیف
بود در ان صلابت لازم نباشد لیکن بسبب کمزوری و ضعف قلب نبض لین و سریع میباشد و چون هذیان با این اعراض
جمع شود دلالت بر انقلاب بشین میکند اما هر گاه همراه هذیان غنودگی و بیهوشی در مریض دیده شود یقینی باید دانست که ورم
دماغ موجود است و آب از ورم جدا شده در میان دماغ و غشای موسوم به پایه میتر مجتمع شده و مخفی نماند که این اعراض و
علامات تضرر دماغ که نوشته شد نداز اجتماع خون و حرارت و جوش خون بودند و گاهی دماغ بسبب کمزوری خون و ضعف [illegible]
درین تپ متضرر میشود چه هر گاه دماغ ازین خون ضعیف غذای خود میگیرد بسبب آن خود هم ضعیف میشود و اعراض و علامات
ضعیف و ضرر و مرض آن پیدا میشوند و فرق در هر دو اعراض و علامات ضرر آنست که آنچه از جوش خون بدماغ ضرر میرسد
در اول مرض میباشد و آنچه از کمزوری خون بدن ضرر به دماغ میرسد اعراض و علامات آن از روز هفتم یا دهم ظاهر میشوند
پس از جمله اعراض که درین وقت پیدا میشوند هذیان است که بعد روز هفتم یا دهم از ابتدای حمی هر گاه تکثر کند و بزودی بر طرف نشود
پیدا میگردد و همچنین بر گوشت اندرون دندان و بالای لثه و بر لبها سیاهی ظاهر میشود و زبان خشک و کدر گردد و لقط
از سر انگشتان چنانکه در سرسام میشود اینجا هم یافته شود و اختلال حواس موجود باشد و نبض سریع و ضعیف بود و این همه
اعراض محض بسبب کمزوری دماغ که بسبب خرابی خون حاصل شده پیدا میشوند نه از جوش و اجتماع خون در دماغ
و ایضا درین حمی اکثر ضرر به ریه هم از اجتماع خون میرسد و از ان ورم ریه و برنکائیتس یعنی ورم مجاری هوا یافته میشود و ورم
ریه اکثر درین تپ میباشد اما علامات ان مخفی بوند و مریض بسبب فساد حواس خود شکایت نمیکند و بجز سرفهٔ قلیل و قدری عسر
و تنفس دیگر علامات ظاهر نشوند و بسبب خفای علامات ورم ریه درین تپ قیاس نیست که اجتماع خون در ریه اکثر در جانب پشت
میباشد ازین جهت در صدر زیاده اذیت محسوس نمیشود لهذا ضرور است که درین تپ همیشه طبیب از آله قیاس الصوت
حال ریه را دریافت کرده باشند که از ان البته حقیقت امر ظاهر میشود اما اگر ورم در ریهٔ هر دو طرف پیدا شود و در تمام
ریه عام گردد درین وقت البته از علامات مثل سرفه یا نفث سرخ که سرخی آن مثل مورچهٔ آهن بود موجود باشند و ایضا گاه
در معده هم درین تپ اجتماع خون و گاهی ورم حار پیدا میشود اما چون اجتماع خون در آن افتد غثیان و قی زیاده می آیند
و زبان سرخ میباشد و چون بر محل معده غمز کنند یا مس کنند درد زیاده محسوس میگردد و ازین دانسته میشود که در معده از
اجتماع خون ورم پیدا شده یا قریب الحدوث است اما اگر قی بند نشود و در معده شدت کند و در وجه انحراط ظاهر گردد از ان
یقین حاصل میشود که ورم حار در معده پیدا شده و ایضا گاهی درین حمی در طحال هم خون مجتمع میشود و از ان ورم پیدا
میگردد و نیز یادداشت که در محل طحال ثقل و گرانی محسوس شود و از انگشت زدن آواز صمت آید و از غمز کردن درد محسوس شود

باید دانست که اجتماع خون بهت فقط لیکن اگر وقت تنفس یا از غمز کردن در طحال درد پیدا شود و یا نبض باید دانست که طحال از اجتماع خون
متورم شده و ایضاً درین در جگر هم خون مجتمع میشود و بسبب آن درم نیز یا دانسته قرار آن پیدا میگردد پس تا هم که در عمل جگر اول احساس کم شود از
انگشت زدن از جسم صلابت آید لیکن از غمز کردن درد نشود باید که اجتماع خون است اما جگر را عند الغمز درد پیدا شود یقینی ورم پیدا خواهد شد و گاه گاه درین تپ
یرقان هم پیدا میشود به دو سبب اول اینکه جگر بسبب اجتماع خون کار خود را بخوبی انجام نمی دهد یعنی صفرا پیدا میکند لیکن اخراج آن
نمی نماید دوم آنکه میوکس ممبرین مجری صفرا آرنده متورم میشود و بسبب ورم آن مجری آنکه منسد میگردد و این سبب اکثر
وقتی پیدا میشود که ورم حار در معده باشد و بسبب آن قی بافراط آید پس ازین ورم تا مجاری اثنا عشری رسد و از ان
مجری صفرا آرنده متعدی شود و ایضاً درین تپ گاهی اجتماع خون در میوکس ممبرین امعا میشود و درین وقت اسهال
رقیق می آید لیکن چون اسهال یافته شود درین وقت ضرورست که سینه بیمار را ببینند که آیا بران بثور بصفت بثور تائفائڈ
فیور موجود اند یا نه و هم قریب سر استخوان ورک در شکم غمز کرده دریافت نمایند که آواز آب و هوا از مجاری آید یا نه پس اگر
بثور مذکوره بر سینه و آواز آب و هوا عند الغمز در شکم بجای مذکوره یافته شود یقینی باید دانست که تپ از اول تائفائڈ فیور
بود و اگر هر دو علامت مذکوره نباشند ریمیٹنٹ فیور دانند و گاهی از اجتماع خون که در امعا می شود زحیر و پیچش پیدا
میشود خصوصاً هرگاه قدری سردی در هوا باشد یا فصل بارد قریب بود چنانکه در ماه اکتوبر میباشد العلاج چونکه
درین تپ اکثر اوقات زیاده از دیگر شکایات اشتداد حرارت زیاده و یکسر میماند و درجه حرارت طویل میباشد لهذا در علاجش
زیاده اهتمام درین امر باید که درجه حرارت آن در شدت و طول کمتر شود لهذا به بینند که اگر زبان زیاده کدر باشد
پس بدانند که مرض و مریض هر دو قوی هستند اما قوت مرض پس بنا بر آنکه هر قدر جوش خون زیاده و قوی بود کدورت
لسان زیاده میباشد و اما قوت مریض پس بنا بر آنکه در شخص قوی بدل در اعضا زیاده و سریع پیدا می شود پس هر قدر که
میوکس ممبرین زبان جدید پیدا میشود میوکس ممبرین قدیم مرده و زنگدار میشود بخلاف مریض ضعیف که چون دران میوکس ممبرین جدید پیدا نمیشود ازینجا
میوکس ممبرین قدیم بر حالت خود سرخ رنگ میماند و کدورت قلیل بران محسوس میشود و گاهی در مرض قلیل چون جوش خون
کم بود از ان کدورت زبان کم پیدا می شود بالجمله هرگاه قوت مرض و مریض از دیدن کدورت زبان ثابت شود اول
اپیکاکوانا بقدر مناسب همراه آب نیم گرم حل کرده نوشانیده قی کنانند بعده مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس تنها یا همراه
مطبوخ سنا و شیر خشت آمیخته یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر یا سلفوف جیلپ کمپونڈ یا کرلیس پوڈر لیکن اگر طبیعت قبض
بود ازین مسهلات هر کرا مناسب دانند آنرا بمقدار زائد دهند و اگر قبض شکم و اسهال هر دو نباشد مسهل ازین ادویه بقدر
اوسط نوشانند تا شکم صاف شود من بعد اشیای بارده بالفعل مثل آب شکر که با برف سرد کرده باشند یا آب مطبوخ چای که
بارد باشد برای تسکین عطش شرب آن یا آب تمر هندی یا آبیکه آنرا از آب لیموی کاغذی یا از سائٹرک ایسڈ یا از پٹاس بای
کارٹراس حامض کرده باشند بنوشانند و هم آنچه نسخه های ادویه حامضه مسکنه عطش که در ذیل علاج تائفس فیور و تائفائڈ

نوشته شده اند موافق آن ادویه درست کرده بنوشانند و هرگاه قی شدت کند و شدید نشود درین وقت ادویه که از در آب
حل کردن آنها جوش پیدا میشود و آنها را بلغت انگریزی اِفَرْوِیسِنگ بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وفتح فا و
سکون رای مهمله وکسر واو وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله وسکون نون وکاف فارسی یعنی جوش خورنده
از آب و بیرون آینده از ان بخارات بنوشانند و آن مثل پتاس کاربناس ست هرگاه آنها با سائٹرک ایسڈ با آب حل کنند
لیکن اگر پتاس کاربناس را دهند پس چون این دوا بنسبت پتاس بای کاربناس ثقیل و غلیظ است لهذا بست گرین پتاس
کاربناس را در آب حل کنند و هیجده گرین سائٹرک ایسڈ را در آب ساده علحده حل کرده بعده هر دو را باهم سازند تا
جوش خورد آنزمان بنوشانند با کمی مقدار سائٹرک ایسڈ یا پتاس کاربناس زیاده سازند چنانکه بآن هدایت شده
و اگر پتاس بای کاربناس را دهند پس این دوا چون بنسبت دوای سابق خفیف ست لهذا بست گرین ازین دوا گیرند
و بست گرین سوڈا کاربناس همراه آن در آب ساده حل کنند و پانزده گرین سائٹرک ایسڈ در آب ساده علحده حل کرده
بعده هر دو را در یک ظرف باهم سازند چون جوش آرد بنوشانند و دینجا وزن سائٹرک ایسڈ بسبب خفت پتاس بای
کاربناس قلیل کرده شده که با این وزن آنها بجوش خواهد آمد تاهم برای کم کردن جوش خون سرکه کهنه و آب سرد هم
باهم آمیخته یا سرکه موافق وزن سابق آب یا گرم که سه چند سرکه باشد آمیخته اسفنج دران تر کرده بر تمام جلد بدن بگردانند
تا تبرید آن سرکه و آب بر جلد رسد و هرگاه سرکه و آب بر بدن طلا می سازند خواه آب سرد بود یا نیم گرم باشد الا بهر در
هر دو حال آب سرد نهند تا در سر جوش خون نشود و اگر مریض زیاده ضعیف باشد پس در حوض مسی پر از آب گرم باشد
و گرمی آن تا نود و پنج درجه سیماب بامتحان انداختن آله مقیاس الحرارت باشد مریض را انشانند و آب سرد در حوض ریخته
امتحان کرده باشند هرگاه گرمی آب تا شصت و پنج درجه رسد آن زمان مریض را از حوض بیرون آورده بدن
خشک کرده لباس بپوشانند و بعد آن باز تدبیر سابق مسکن حرارت که از نوشانیدن ادویه یا برده بالفعل نوشته شده
بعمل آرند و چون زمان خفت حمی بیاید دران وقت کنین از پنج گرین تا ده گرین بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانند
و چون شدت حمی و زیادتی حرارت باز ظهور شروع شود نوشانیدن کنین تنها ترک کنند و ادویه مسکنه حرارت نوشانند و
اگر درین حالت هم بسبب شدت حرارت هم کنین را همراه میگنیشیا سلفاس یا همراه ادویه جوش خورنده در آب دهند جایز باشد
و اگر طبع لین بود و اسهال جاری باشد درین وقت هم کنین را تنها دهند که گاهی اسهال معین میشود بلکه همراه آن
شکر ادویه ای یا سلوشن مارفیا یا افیون محلول در آب حسب مناسب نوشانند و اگر اجتماع خون در دماغ بود و از و حسب حال
بر صدغین زلو چسپانند و اگر چه درین وقت بعضی گرفتن فصد تجویز کرده اند لیکن جناب مصنف این اوراق میفرمایند که فصد هرگز
نگیرند و الا بسبب آن کمزوری مفرط میشود و بعد تعلیق علق مسهل قوی از مثل میگنیشیا سلفاس دو دو درام با آب سرد
حل کرده بعده دو دو ساعت بنوشانند تا اسهال جاری شود یا کیلومل و سفوف جلپ کمپونڈ نوشانند و اگر درین وقت

جلد بدن که هم خشک بود بشرط قوت مریض در حوض مسی پر آب نشانند و اگر ضعیف بود چادر آب سرد گرم ترکرده فشرده در آن
بیمار را بپیچند و اگر بعد این تدابیر هم غنودگی و بیهوشی بر بیمار طاری شود پلستر از تیش گس درست کرده اوّل پس گردن نهند
و اگر از آن هم فائده ظاهر نشود بر وسط سر موها تراشیده پلستر از تیش گس نهند و تا هفت هشت ساعت نهاده دارند تا خوب آبله
پیدا شود و اگر علامات انضرر دماغ که بسبب کمزوری دماغ پیدا میشوند بیشتر مفصل نوشته شده اند ظاهر شوند درین صورت ایمونیا کاربناس مرکب
همراه آنچه مشروبات برانڈی همراه آب ساده بنوشانند و بالنوشانیدن ادویه مقویه درین وقت آب لحم هم بار بار نوشانیده باشند
و اگر شوربای لحم بخوبی از حلق فرو نرود شوربای مذکور را بذریعه حقنه در شکم رسانند و اگر پیرقان هم باشد و همراه آن قی هم زیاده
آمده باشد پلستر از خردل درست کرده بر محل معده یا جگر اگر دران هم اجتماع خون و ورم باشد نهند یا مرهم ایوڈین
یا روغن تارپین بر معده مالند و اگر ازین فائده تامه حاصل نشود پلستر از تیش گس درست کرده بر معده گذارند و مادام
که علاج ورم معده و یرقان کرده شود آنچه خوراننده و نوشانند بارد بالفعل باشد ایضا تدبیری برای دفع کردن اجتماع خون از
جمیع اعضا غیر از دماغ که آنرا بلغت انگریزی ویٹ شیٹ پیک بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و فتح بای
موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کاف یعنی پیچیدن به چادرِ تر بسیار مفید است و آن اینست که دو چادر یکی نیز آنرا
سپید لٹھ کرده در آب سرد تر نمایند و یکی را از تیر کردن تا که خود دیگری را از محل ترقوه تا عانه مریض پیچانیده بالای آن باید
کہ همچنانکه بپیچند و تا که بیمار را بخواب کنند آب سرد بر سر ریخته باشند تا پریشانی از درد دماغ پیدا نه شود ازین تدبیر عرق بزودی جاری میگردد و بسبب آن
اجتماع خون در هر عضو که باشد مثل ریه و معده و جگر و طحال و گرده و مثانه دفع میشود و لیکن وقت این تدبیر فصل معتدل است
در فصل حار و بارد غیر جائز است و چون تپ خفیف شود باز کنین بنوشانند و این دوا درین تپ در هر حال خواه اجتماع خون در اعضا
یا در عضوی واحد باشد یا نباشد یا وقت شدت تپ بود یا خفت آن بهر وقت دادن بسیار مفید است و تجارب کثیره بر آن
شاهد اند صفة ٹنکچر اسٹیل ده قطره کنین پنج گرین سیلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ ده قطره میوریٹ آف ایمونیا ده گرین آنکلوسا آنیشی
پتاس از ده گرین تا سیت گرین آب ساده دو اونس ادویه باهم کرده موافق این مقدار بعد چهار چهار ساعت بمریض
نوشانند باقی هر مرض که با این تپ یافته شود علاج آن نمایند فتامّل

فصل دوازدهم در ایرپشن فیور

بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر تای هندی سکون فا معنی از اندرون
بیرون آینده و این اسم ماخوذ است از ایرپشن بکسر الف و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی
و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو که لفظ لاطن است و معنی آن چیزی است که از اندرون بیرون آید و وجه
تسمیه آن باین لفظ آنست که درین تپ هم ماده از اندرون عروق بدن بالای جلد بدن می آید و از ان آبله پیدا میشود
و ایضا در لغت انگریزی اینرآنکیس آن تپ را بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف ممدوده و سکون
نون و کسر تای مثلثه و سکون میم و فتح تای هندی و سکون الف هم میگویند و معنی آن چیزی که مثل گل بر بدن می آید و ایضا

هم خروج و بروز لازم ست و آن بر چند قسم ست اول وری اولا بفتح واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم
الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف و اسمال پکس بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح میم و سکون الف و لام و فتح
بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله هم بلغت انگریزی نامند و بلغت عربی جدری و بزبان هندی اردو چیچک
و سیتلا گویند قسم دوم واکسینیا بفتح واو و سکون الف و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و
فتح نون و سکون الف و هم در لغت انگریزی کاؤپکس بفتح کاف عربی و سکون الف و ضم همزه و سکون واو و فتح بای
موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند یعنی دانه های که در جلد گاو پیدا می شوند قسم سوم واری سیلا بفتح
واو و سکون الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و فتح لام و سکون الف و هم آنرا چکن پاکس
بکسر جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و فتح بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند چهارم موربلی بفتح میم و سکون واو و کسر رای مهمله
و کسر بای موحده و لام و سکون یای تحتانی و آنرا بلغت انگریزی میزلز بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
زای معجمه و سکون لام و زای معجمه ثانی و بزبان عربی حصبه و بزبان هندی کهسره گویند پنجم اسکارلیٹنا بکسر الف
و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و فتح لام و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون
و سکون الف بلغت لاٹن و بلغت انگریزی اسکارلٹ فیور نامند بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و
رای مهمله و کسر لام و سکون تای هندی نامند ششم ڈنگی سو فیور بفتح دال هندی و سکون نون و کسر کاف فارسی و ضم یای
مثناة تحتانی و سکون واو یا ڈانڈی فیور بفتح دال هندی و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای مثناة
تحتانی گویند و ڈانڈی آنرا گویند که کسی خود را از پوشیدن لباس خوش و تنگ کردن در پیش و شلوار آراسته کرده به غنج
و دلال راه رود و چون درین حمی هم بسبب درد پشت و غیره بیمار را راست رفتن ممکن نبود ازین سبب هم قدری بجانبی خم کرده
راه میرود و بار بار آه میکند چنانکه کسی به غنج و دلال که راه میرود قدم قدم آه میکند هفتم پسٹیس بکسر بای موحده فارسی و
سکون سین مهمله و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله در زبان لاٹن و بلغت انگریزی پلیگ بکسر بای موحده
فارسی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و کاف یعنی مرض عام و بعربی طاعون گویند بالجمله قسم اول آن وری اولا آنهم
حمی ست لازم که دران اکثر روز ثالث از شروع شدن حمی بثور بر بدن ظاهر میشوند و شدت حالت برای این بثور میباشد اول
وقت بروز بصورت بثور صغار میباشند و بعد چند روز دران مائیت پیدا شده بصورت آبله ها گشته بعد چند روز این مائیت
ریم میشود پس منفجر میگردد و خشک ریشه از ان جدا شده نشان آبله با رنگ سرخ بر جلد باقی مانده صحت میشود و آثار آبله
بر طرف گردند اگر غیر غائر باشند و اگر زیاده غائر بوند تا آخر عمر آثار می مانند السبب سبب آن زهر خاص ست که از
حاصل شدن آن در خون این مرض پیدا می شود اما اینکه این زهر حیوانی ست یا نباتی پس بخوبی ثابت نشده لیکن
دیده میشود که از یک انسان بانسان دیگر میرسد و هم اینکه چگونه این زهر در خون حاصل میشود پس نزد اکثر اهل تحقیق

که اول در هوا می آید در وقت استنشاق هوای زهرآلود در ریه میرود و از آن جا با خون آمیزد و محتمل ست که وقت تنفس
چون هوا در بینی و دهن میرود پس زهر مذکور در میوکس ممبرین این اعضا داخل شده بذریعه لعاب دهن در معده رود و
از آنجا همراه غذا [illegible] در خون رود و بعضی بر آن ست که زهر مذکور همراه هوا بذریعه جلد در خون میرود و کسیکه این مذهب
دارند از دخول زهر در خون بذریعه ریه یا معده انکار میکنند و هم ممکن ست که از جمیع جهات مذکوره رفتن آن در خون ممکن
باشد و رسیده باشد و تعدیه این مرض از امراض متعدیه دیگر زیاده قوی ست و ازین ظاهرست که زهر آن هم قوی ست فافهم
بخوبی ثابت نمیشود که زهر آن در کدام درجه از درجات مرض و بدن مریض در صحیح زیاده متعدی میشود در اول شروع
حمی یا وقت ظهور بثور یا وقت پخته شدن آنها یا بعد افتادن خشک ریشه و غالب آنست که وقت افتادن خشک ریشه تا بثر [illegible] لیکن
صحیح زیاده میشود و یقینی در خشک ریشه این بثور زهر مول مرض میباشد و ابتدا بطور امراض وافده عام و شایع میشود
[illegible] گاهی زهر آن در لباس خصوصا لباس سرائی زیاده از یک ماه تا یک سال میماند و چون درین مدت این لباس به بدن
صحیح رسد از آن این مرض پیدا شود و ازین اسباب هم این مرض عام میگردد و از اسباب معینه آن سکونت اشخاص کثیره در
مکان ضیق ست که بسبب آن هوای [illegible] خراب شود و در آن زهر پیدا گردد و یقینی در چنین مکانات این مرض زیاده
پیدا میشود بخلاف امکنه وسیعه که در آن اشخاص معدود باشند و هم از اسباب معینه آن سن طفولیت است چه اکثر
این مرض با طفال عارض میشود و این مرض هم بر چهار قسم ست قسم اول وری اولا دسکریتا [illegible]
فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون الف یعنی دانه متفرق دوم کانفلواینس بفتح کاف و سکون [illegible]
و نون و ضم فا و لام و سکون واو و کسر الف و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی دانه های
متصل بیکدیگر باشند و از جلد بدن [illegible] راه میگیرد سوم مالگ نینت بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون کاف و فتح نون اول
و سکون نون ثانی و تای هندی یعنی دشمن و مهلک چهارم [illegible] بفتح میم و سکون الف و کسر دال
هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فا و سکون الف و کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال هندی
یعنی چیزیکه بر صورت اصلی خود نباشد و این اکثر بسبب برآوردن آبله به بازو که بهندی [illegible] گویند خواه [illegible] پیدا
میشود و اما قسم اول ازین اقسام اربعه که وری اولا دسکریتا ست علامت آن انست که چون زهر آن مرض در خون تمام
البدن می آید از روز [illegible] تا چهاردهم اثر آن ظاهر میشود پس اکثر روز دوازدهم و گاهی سیزدهم علامات منذره پیدا میشود
مثل ارتعاش تب و درد سر و خاصه در کمر و غثیان و کثرت آمدن قی ظاهر میشود و زیادتی حمی اکثر تا چهل و هشت ساعت گاهی
تا شصت ساعت مانده بعد آن بثور ظاهر میشوند و اول بر روی گردن و پیشانی دست دیده میشود بعده بر پشت و شکم و
بعد آن بر پاها بروز مینمایند و چون وقت ابتدای بروز بثور مس کنند قدری سختی بر آنها محسوس شود و چنان معلوم گردد
که گویا [illegible] سرب ست که آنرا در تفنگ می اندازند و از ان شکار حیوانات خرد میکنند و [illegible] آنرا چهره گویند

واکثر اطفال را قبل بروز این بثور تشنج عام مثل صرع هم عارض شود بالجمله این بثور تا دو روز بر بدن بروز میکنند و چون
بروز کامل گردد درمی حفت ظاهر شود و چون سه روز از ابتدای بروز منقضی شوند مائیت درین بثور پیدا میشود و بعد پر
شدن از مائیت این بثور پهن و بصورت پیاله میشوند در روز چهارم گرد بثور خط سرخ پیدا میشود و در روز پنجم این مائیت که در
بثور پیدا شده بود سفید مثل شیر میگردد و بعد سفید شدن آن آنچه پهن در بثور بود که بسبب آن بصورت پیاله بوده این هیئت
از انها زائل شده بثور مذکوره مرتفع میشوند و پر میگردند و تا روز هشتم حالت آبله بار ریم پیدا میشود و در روز نهم منفجر شده ریم از آن
خارج میشود و بعد آن خشکریشه پیدا شده بعد چهار پنج روز ساقط میشوند و زیر آن جلد سرخ رنگ ظاهر میگردد و قبل بروز بثور
جگه در جلد ظاهر میشود و مادام که ریم اندرین جگه باقی ماند و بعد آن سوزش صاف پیدا میشود و همراه این سوزش بار بحی
شدت میکند و ورم بر رو ظاهر میشود و گاهی در حلق هم ورم ظاهر میگردد و آب کثیر از دهن جاری میشود و چون ریم در بثور از تن
از بدن علیل بوی عفن خاص که درین مرض میباشند پیدا شود و گاهی درین قسم بثور زیاده و گاهی کم میباشند و گاهی معدود
بثور در تمام بدن میباشند اما در هر حال بثور جدا جدا میباشند لیکن درجات ثلثه برابر یافته میشوند و هرگاه این بثور بکثرت
در بدن پیدا میشوند در میوکس ممبرن دهن و همچنین اندرون جلد پلک هم میباشند و ازین دانسته میشود که در میوکس ممبرن
قصبه ریه و در میوکس ممبرن مری و معده و امعا هم این بثور میباشند لیکن هرگاه در میوکس ممبرن قصبه ریه بوند
سرفه و ورم ریه موجود میشوند و هرگاه در معده و امعا بوند اسهال و زحیر حادث میشوند قسم ثانی که دری او لاکانفلواینت
نامش است که درین قسم بثور کثیر بوند و باهم متصل یک یک شده بر قطعه کثیر از جلد میگیرند عام ازین که بر صورت مدور بوند یا ذات اضلاع
باشند و هم درین قسم علامات مذکوره حمیدی که در قسم اول گفته شدند بسیار بشدت میباشند خصوصاً قی و هذیان و درد
کمر شدید میباشند و درینجا بثور قبل روز ثالث بروز مینمایند و وقت ظهور بثور مثل حصبه سرخی بر بدن ظاهر میشود و گاهی
مثل مرض اسکارلٹ فیور سرخی بر بدن بروز میکند و غشای خانه دار و ورم وقت بروز انها زیاده
میشود زیرا که درین قسم زهر زیاده است و بسبب آن در جلد اجتماع خون و ورم زیاده میباشد پس از ورم جار
جلد در غشای خانه دار هم ورم پیدا میشود و هم چون در جلد اجتماع دم زیاده میشود و بسبب آن دوران خون
بتمامی متراخی میشود پس بسبب آن آب کثیر از خون جدا شده در غشای خانه دار میرسد و از آن ورم در آن پیدا
میشود خاصةً بر روی و بالای پلک ورم زیاده حادث میشود حتی که روز پنجم ممکن نبود که مریض بسبب زیادتی
ورم چیزی را ببیند و میوکس ممبرن بینی و دهن و قصبه و مری و معده و امعا متورم میشود و بسبب آن زکام
و درد گلو و سرفه و اسهال خصوصاً با طفال عارض میشود و هر دو غده مولد رضاب دهن اکثر درین حال متورم
میشوند و آب دهن که فی نفسه بنسبت صحت غلیظ میباشد و بول در مقدار قلیل می آید اما بوریا و ایورک ایسڈ در آن زیاده
و گاهی خون هم در آن دیده میشود و چون از خورده بین بول مریض را ببینند قطعات مجاری صغار بول در آن دیده میشود

وازان دانسته میشود که ورم دیگر ده هم پیدا می شود چنانکه در حصبه میشود و هم حمی بعد بروز بثور قدری کم شده باقی میماند
مثل قسم اول نخ اول نمیشود و بثور که با یکدیگر جمع شده بودند هر گاه آب در آنها آید هم مثل یک آبله دیده میشوند و این حالت
بر اعضائی که از لباس بیرون میباشند مثل وجه و پشت هر دو دست زیاده مشاهد میشود و هم بعد آمدن آب درین بثور
مقدار ارتفاع آن از ارتفاع قسم اول کم میباشد و درین وقت گرد این بثور حلقه سرخ چنانکه در قسم اول پیدا میشد
درین قسم ظاهر نمیشود زیراکه بثور مجتمع اند و گرد بثور جای خالی از بثور نیست تا دران رنگ ورم ظاهر که درین وقت میشد
ظاهر گردد و چون این آب در بثور پیدا شده ریم گردد درین وقت لون آن به رنگ ریم طبیعی که سفید میباشد نبود
بلکه کدر و قدری برنگ خاکستری که دران حمرت قلیل باشد دیده میشود و خشکریشه که برین بثور پیدا میشود بسیار عریض
میباشد و بعد سقوط آن بوی عفن به نسبت قسم اول درین زیاده می آید و بثور در دهن و اندرون بینی و زیر پلک چشم
چنانکه بر ظاهر جلد بثور متصل با یکدیگر بودند درین مقامات هم یافته میشوند و وقت ازدراد اذیت زیاده میشود و وقت
تنفس گاهی بسبب ورم میوکس ممبرین حلق اذیت و عسر ظاهر میشود چنانکه وقت پیدا شدن کروپ میشود و گاهی
سرفه هم می آید و گاهی درین حال مریض هلاک میشود و شاید که سبب هلاکت ورم ریه و نرفتن هوا در ریه باشد چنانکه در کروپ هم
بسبب آن مریض میمیرد و چنانکه در قسم اول حمی روز هشتم زیاده میشود همچنین اینجا هم زیاده میشود ولیکن باکمال ضعف و کمزوری بسبب
ازدیاد می نماید و ضعف مریض مثل ضعف صاحب حمی تائفائد فیور می باشد و باید دانست که هر مریض که درین مرض لائق هلاکت است درین قسم
در همین وقت می میرد و اگر نه میرد در امراض دیگر مبتلا میشود مثل دمامیل که زیر جلد بدن پیدا میشوند و هم مثل گینگرین که مراد ازان فساد
و موت عضو است هم پیدا می شود و هم پایمیا که یعنی پیدا شدن ریم در خون است حادث میشود و ازان دمل در دماغ یا جگر یا طحال
یا ریه یا در اصل قلب که ازان شرائین کبار رسته اند یا در اعضای باطنه دیگر پیدا میشود و هم فلیبائٹس که یعنی ورم
اورده است پیدا میشود و هم ذات الجنب و ذات الریه و اسهال و غیره هم کان جنکٹیوائٹس که یعنی ورم میوکس ممبرن
چشم است و هم سفیدی در چشم و قرحه و گاهی ورم اندرون گوش هم پیدا میشود خاصة بکسانیکه در خاندان شان استعداد
مرض خنازیر بوده باشد پس اگر درین قسم مریض از جمیع این امراض هم محفوظ مانده زنده ماند کوری یا کری یا لنگی
پیدا کرده زندگانی میکند و این عیوب و امراض مدت العمر میمانند و اما قسم ثالث وری اولا ملگنٹ که قسم مهلک است
که دران حمی بسیار حاد و هذیان کثیر بود و غنودگی بر مریض غالب بود و بثور که بر بدن ظاهر میشوند مثل قسم ثانی متصل با یکدیگر
یا متضاعف باشند و با اینهمه بروز و بثور تجلی نکنند و قدری لون سیاه بر بثور غالب بود و درین قسم مریض در دو وقت
هلاک میشود اول وقت ابتدای بروز بثور که درین وقت بسبب کثرت بیهوشی و غشی هلاک میشود دوم وقتیکه در بثور بعد بروز
آب پیدا گردد و باید دانست که این آب مثل قسم اول نبود بلکه بسیار رقیق مثل آبیکه در آبله پلاسٹر بلیسٹر کس پیدا میشود
میباشد و هم آب در بثور که درین قسم پیدا میشود قدری کدر بود بالجمله درین وقت هم غشی و بیهوشی زیاده میشود و

و نیز پیدا میشود کس سپیرن یعنی و دهن و چشم و اعضای سیاه مشابه میشوند بسبب اینکه از کمزوری اعضا و عروق خون از عروق صغار خارج شده در جلد منجمد میگردد و گاهی در بیت حال خون از راه بینی و دهن و در اسهال خارج میشود و این حالت را بلفت انگریزی هیمیرایجک یعنی جریان خون از بدن نامند و چون تا این حد مرض رسد مریض از افراط ضعف و تغافل حیات سبق لستیلیم میکند و اما قسم رابع که دری اولا ماذی نامند پس این بعد حمل بر داشتن آنکه بر بازو کرده آنرا بهندی ٹیکه لگانا گویند میشود و علامتش آنست که صورت آن خلاف صورت قسم اول میباشد پس در ان تپ اکثر قلیل و گاهی مثل قسم اول بود و تا شش روز میباشد و بعد آن که بثور بروز کنند زیاده نباشند و دو بود و هم صورت آنها مثل صورت بثور بود نه به صورت دانهای چیچک و بعضی از انها پر آب میشوند مجموع دانچه پر آب شده آند از انها هم در بعضی ریم می افتد در جمیع بالجمله به طور که بثور باشند خواه بر صورت بثور یا پر آب یا پر ریم در هفتم همه خشک میشوند و آنچه وقت سقوط خشکریشه بوی عفن از بدن علیل می آید در بین قسم نمی آید و هم اندیشه هلاکت علیل درین قسم نمیباشد لیکن زهر که درین قسم است نقد به آن بسیار قوی بود و بعد وری از بدن مریض در بدن صحیح متعدی میشود و از تعدی آن که جدری پیدا میشود بسیار سخت و قوی الاعراض میباشد و ایضا باید دانست که گاهی بثور جدری وقت بروز با بثور دیگر مشتبه میشوند و چون مشتبه در تشخیص آن پیدا شود پس باید که قدری تامل کرده شود تا از ان امر مجهول مبرهن شود چه اگر بثور غیر جدری باشند در ان سبقت علامات منذره آن مثل حمی و درد کمر و قی مفرط بالضرور نخواهد بود و هم بعد بروز درین بثور آب پیدا نخواهد شد و اگر آب هم پیدا شود پس ضرور نیست که مثل دانه جدری بعد پیدا شدن در ان بثور پهنا شوند و بعد افتادن ریم مرتفع گردند و این تنبیه بنا بر آن کرده شده که گاهی وقت زیاده نوشانیدن روغن کنجد در مرض سوزاک دانه ها مشابه دانه چیچک بر بدن پیدا میشوند و در ان حاجت تفرقه در تشخیص می افتد فتامل کن اما علامات سلامت در مرض جدری پس قلت عدد بثور است و هم اینکه بثور کبار و سفید باشند و در روز ثالث بروز کنند و اعراض همراه آن شدید نباشد و هم تقدم حمی بر بثور بهتر است از اینکه حمی بعد بروز بثور ظاهر شود و هم مرتفع شدن بثور بعد پیدا شدن ریم بهتر است از اینکه بعد افتادن ریم هم پهنا مانند و هم آنچه حمی دو باره روز هشتم می آید قلیل بود آن دلیل سلامت مریض است و اما علامات هلاکت و شر درین مرض پس از انجمله شدت حمی است قبل بروز بثور و هم باقی ماندن حمی بعد بروز بثور است و هم کثرت عدد بثور است و هم بعد بروز بثور نه پر شدن و نه مرتفع گشتن آنهاست چه از ان دانسته میشود که از کثرت و قوت زهر خون زیاده کمزور شده و هم چون حمی دو باره بعد روز هشتم نیز به وقت آید و لیکن شدید باشد و هم زیاده شدن ضعف و کمزوری علیل و ظاهر شدن داغهای سیاه بر جلد بدن و پیوکس سپیرن یعنی دهن و جاری شدن خون از بدن و احتباس بول یا زیاده قلت بول و هم آمدن خون در بول از علامات ردیه مهلکه توان دانست و ایضا باید دانست که در کتب عربیه طبیه نوشته اند که جدری تنها جلد

ظاهر نمی افتد در جمله اعضای متشابه الصور عارض شده میشود مثل حجاب دماغ و اعصاب و این قول از صحت عاری ست بلکه
شروع آن در غیر ممالک و عالم هیکه میکرب هیچ بیمار است تحقیقات فقط که گفته العالم اول آنکه مریض را در مکان وسیع
که در آن هوا کثیر باشد و هر که از بدن مریض جدا میشود در هوای کثیر آمیخته ضعیف گردد و از این تدبیر با آنها که خدام مریض اند
هم کم متاثر میشوند و به بعضی هم اذیت قلیل میرسد بعده تدبیر تصفیه هوای مسکن مریض بعمل آرند و آن چنین چه کرده میشود یکی آنکه اصل ایوڈین
که از نیم درام تا یک درام باشد موافق بزرگی و کمی و وسعت مکانی در ظرفی نهاده بر طاق یا تخته مکان نهند تا از گرمی هوا ایوڈین متبخر
شده در هوای مکانی منتشر شده زهر را که در هوای مکان است فانی سازد و اگر ایوڈین موجود نباشد کبریت را که در مقدار از نیم اونس
تا یک اونس باشد گرفته بر سر زغال روشن باشند تا دخان آن در هوا رود و نوع دیگر کاربولک ایسڈ اصلی یک دو درام در پیاله
چینی انداخته بر طاق مکان نهند که آنهم کار ایوڈین میکند و اگر یک حصه کاربولک ایسڈ اصلی با چهل حصه آب ساده حل کرده
بر زمین مکان مسکن علیل و بر پلنگ و چادر یا لباس که علیل پاشند اجود بود و حمی که قبل بر وزمی آید وقت شدت حرارت آن آب سرد
یا نیم گرم بذریعه اسفنج بر بدن علیل بار بار طلا سازند تا جوش خون و حرارت کم شود و از تبدیل لباس پاک هر روز مر مریض را
آرام و فرحت درین مرض زیاده حاصل میشود و هم درین وقت ادویه مبرده نوشانند مثل لائکر امونیا ایسٹیٹس از یک درام
تا دو درام موافق عمر و قوت حرارت حمی با آب کافور که از یک اونس تا یک و نیم اونس باشد بنوشانند و آنچه ادویه مسهله که
از قسم کهار و نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر بنوشانند تا از اسهال جوش خون و حرارت کم
شود و بعضی از ڈاکٹران درین مرض هر روز نوشانیدن سلفیت آف سوڈا یک درام و سلفر نیم درام همراه آب ساده
یا شیره آب ساده برای اسهال و تصفیه خون بسیار مفید میدانند پس اگر طبع قبض بود از ابتدای مرض تا آخر مرض هر روز
این دوا را بنوشانند و اگر قبض طبع نباشد و اسهال آید هم دو سه بار دادم که شور شکوبی بروز کنند هر روز نوشانند و بعد آن ترک کنند
و اگر شور در ذهن و حلق بود و از آن کلفت در اکل و اندراد باشد تنکار مرکی یک درام همراه گلاب قسم اعلی که آنرا بزبان
انگریزی رُز واٹر گویند از دو تا سه چهار اونس گرفته آمیخته غرغره سازند و برای تجنب شراب باید که مرکی یکماشه با گلاب یک
اونس بود حل کرده از آن غرغره سازد و پاک چشم را روزانه دو سه بار کشاده درین مرض دیده باشند پس اگر کدام بثره در چشم
دیده شود این دوا را در آن روزانه دو سه بار اندازند [illegible] یکی دو گرین زنگ سلفاس یا یک گرین در آب
نقوع پوست خشخاش که از یک اونس تا یک و نیم اونس باشد حل کرده از آن چشم را دو سه بار روزانه بشویند و اگر کناره های چشم
چسپان شوند از آب شسته موم روغن بر کناره های پلک طلا نمایند و اگر اسهال باشد در غذای مریض شیر گاو و برنج پخته یا همراه
اراروٹ بخورانند و از ادویه مستوری کریٹا که آنرا چاک مکسچر گویند همراه ٹنکچر کنیو یعنی کات سفید یا کاته سفید در آن حل کرده
برای تجنب شراب نوشانند یا بسمته از پنج گرین تا ده گرین همراه سرپ یا پاوڈر که یک دو درام باشد با آب ساده که از یک
اونس تا یک و نیم اونس بود بنوشانند و چون حکه و خارش بدن شدت کند آب نیم گرم طلا سازند و اگر از طلا کردن آب نیم گرم

رفع نشود یا طلا کردن آب نیم گرم هر وقت ممکن نباشد روغن کول کریم بضم کاف و سکون واو و لام و فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون
یای تحتانی و میم که بمعنی قیروطی خاص است بر بدن طلا کنند که ازان بحکه و خارش نفع عاجل حاصل میشود یا در روغن بادام که یک پار
اونس بع وبلپنای پوتاشیم یک درام سوده حلکرده برو و بر دستها طلا سازند تا خارش این اعضا را دفع کنند زیرا که اگر از زیادتی
خارش خوف وقوع جراحت ستنانیکه آثار آن بعد صحت باقی خواهد ماند لهذا حفظ این اعضا واجب شمرده برای استعمال این دوا امر کرده شد
اما بر تمام بدن طلا کردن آن نشاید ایضا مرهم بوره را وقت خارش طلا کردن هم مفید یافته اند صفت آن اینست یک حصه روغن
کنجد یا روغن کتان که خوب صاف باشد یکحصه هر دو را با هم آمیخته بر بدن و وجه و بر دستها طلا سازند و هرگاه بعد پریم شدن
بثور حکه و خارش زیاده شود و بثور بر وجه زیاده بود و ازان اندیشه باقی ماندن آثار جدری بر وجه زیاده بود و هم آبله جدری پر آب
و رطب زیاده باشد که بسبب آن اندیشه طول مرض و حصول صحت در مدت زائد باشد و با اینهمه خارش زیاده بود درین وقت
پاشیدن اوکسائیڈ آف زنک یا ارارروٹ برای دفع خارش و تجفیف بثور مفید است و هرگاه آثار جدری بر جلد باقی مانده باشد
این دوا را بران طلا سازند صفت روغن تارپین یکحصه روغن کنجد چهار حصه هر دو را با هم آمیخته از سر پر کبوتر یا قلم مو لکن بر دانه های
وجه طلا سازند لیکن بر تمام بدن مالیدن آن جائز نیست زیرا که دوا حار است گرده را التهاب خواهد رسانید نوع دیگر لیه
کاربولک ایسڈ بست قطره گلیسرین یک نیم درام مرهم اکسائیڈ آف زنک شش درام همه را یکجا خوب حلکرده بر دانه های وجه
و بر هر دو دست طلا سازند و اگر سر سوزن را در کاربولک ایسڈ اصلی آلوده در دانه های چیچک انداخته هم ازان خارج سازند
زود خشک میشوند و باید دانست که هرگاه این مرض خفیف الاعراض و قلیل بود حاجت بعلاج از ادویه دران نیست
اما هرگاه شدید بود از انچه نوشته شده علاج نمایند و چون بثور بعد بروز بخوبی بر نیایند و مرتفع نشوند یا آب دران کمتر آید و
بسبب آن اعراض ردیه و علامات کمزوری پیدا شوند درین وقت ادویه مقویه مثل امونیا کاربناس پنج گرین همراه دوای
معرق که مذکور شد بنوشانند و اگر حاجت تعریق نبود مثل اینکه حرارت حمی کم باشد تنها امونیا کاربناس را همراه آب پودینه یا اسپرٹ [illegible]
یا وین شراب یا شراب براندی بنوشانند و درین وقت شوربای لحم بنوشانند و اگر مریض یعنی بالائی را خواهش کند موافق طعم
بخورانند و زرده بیضه نیم برشت هم درین وقت خورانیدن جائز است اما عموما غذای مریض مرض جدری پس باید که ارارروٹ
همراه شیر یا وین شراب بخورانند و شیر ماده گاو از همه افضل است و شوربای مرغ یا شوربای لحم معز نوشانیدن و نان و برنج
الٰی خورانیدن جائز است و کلورائیڈ آف پتاس همراه آب مطبوخ برنج که بست اونس باشد حلکرده هر قدر که مریض بنوشد
مریضان مرض چیچک وقت عطش بنوشانند تا خون را صاف کند اما هرگاه درجه حرارت دوای معرق نوشانند برای
برای اعانت آن در غذا پتاس نتراس یک درام همراه آبجوی رقیق که بست اونس بود حلکرده بنوشانند تا بر آمدن عرق معین
شود و هم هرگاه بعد روز هشتم که تپ دو باره می آید هرگاه شدت آید این دوا را نوشانیدن مفید است اگرچه دوای معرق هم
نه دهند اما اگر مریض از بار بار نوشیدن این ادویه کاره شود بجای آن آب انار شیرین یا میوه اگر اسهال باشد یا آب انار ترش

پخته یا آب انگور پخته یا آب سرد یا آب سرد کرده به برف نوشانند و هرگاه دامیل بالقبض جلد پیدا شوند درین وقت القوع یا طلوع
ارک همراه ریمونا کا ینباس یا همراه منرال لیمنڈ مثل سیودیا یا کاربونیٹ ڈا ایبوٹ وغیره بنوشانند یا درین شراب یا برانڈی شراب همراه
شکر پینگو نابنوشانند واغذیه مقویه جیده خورانند والیضا باید دانست که از یازده سال در ولایت بعضی از ڈاکٹران مجربین علاج
جدری از نشانیدن بیمار در حوض مسمی به پآپ باث آب نیمگرم میکنند و از شهادت ایشان ثابت میشود که از وقتیکه این علاج
جاری گشته کسی از بیماران این مرض هلاک نشده مگر یک کس که ورثه آن برای این علاج از اول مرض راضی نشدند مگر وقت قرب موت
و آن وقت علاج نموده ازین سبب هلاک شد و ظهور کمال نفع این علاج باین نحو شد که مریضی درین مرض که هذیان بران زیاده
بوده و شور بکثرت بود و جلد تمام بدن آن متعفن شده بود و خون از راه بینی و دهن آن و از راه اسهال و ادرار جاری بود در
حال نزع او پدر آن رجوع بڈاکٹر صاحب دیگر نمود و این حکیم کامل بعد مشاهده حال مریض امر فرمود که او را در آب نیمگرم در حوض
مسمی داخل کنند بر طبق هدایت آن مریض را در چادر گرفته در حوض مذکور داخل کردند بعد چند ساعت هذیان مریض بر طرف شد و آواز
داد که من بهشت ام و چرا این علاج را از اول نکردند که من تا این مدت در صعوبت ماندم بالجمله روز اول هفت ساعت مریض را در
آب نیمگرم داشته برآوردند و لباس پوشانیده بر پلنگ آوردند و بعد آن آثار صحت برو ظاهر شدند و همچنین روز دوم و سوم
و چهارم کردند و بسبب آن صحت شد پس این تدبیر را باید که از روز شروع شدن حمی تا وقتیکه شدت کند حمی جدری و حمی سرخ که آن را
اسکارلٹینا و اسکارلیٹ فیور میگویند روزانه دو سه بار بعمل آرند یعنی هرگاه تپ شروع شده درجه حرارت آن شدت کند
و هنوز یقین حاصل نشده باشد که مرض جدری ست یا حصبه یا از اقسام تپ خالص از زهر لیکن بعد معاینه شدت حرارت مریض را
روزانه دو سه بار در حوض مسمی بپآپ باث از آب نیمگرم داخل کرده باشند که از آن هم جوش خون کم میشود و هم دانه ها که لائق برآمدن اند
بخوبی بروز مینمایند و هم مریض را از آن بسیار راحت و آرام حاصل میشود و هر قدر که حرارت و اعراض شدید باشند موافق
آن تا مدت ماند در آب دارند و وجه استعمال این تدبیر آنست که خشکریشه ها ساقط شوند یعنی از وقت شروع شدت حمی تا سقوط
خشکریشه ها این تدبیر را اجرا دارند و بهر حال بعمل آرند فقط که همراه این تدبیر حاجت بسوی تدابیر دیگر نمی افتد فقط کذا ایضا بدانکه
چون این مرض بسیار خبیث و شدید الاعراض و موذی و مهلک است لهذا از قدیم حکما در فکر آن بوده اند که تدبیری پیدا شود که بسبب
آن ازین مرض محفوظ مانند و بآن مبتلا نشوند چنانچه اطبای تا بعین تا بعین چون سبب آن جوش خون و گرمی آن قرار میدادند پس
قبل از بروز مرض گرفتن فصد و تقلیل دم میکردند و ادویه مبرده مسکن دم مثل شربت کاسنی وغیره را در حال صحت بنوشانیدند تا شورش
خون کم شود و اطبای چین و هند گاهی تدبیر دیگر جدری را در بدن صحیح پیدا میکردند و این را نافع میدانستند زیرا که خون بدن
بهیج چیز ساده باشد لهذا چون بتدبیر دران جدری پیدا کرده شود خفیف بر می آید و دوران خوف هلاکت کم بود پس برای این کار در جلد
بازو یا در میان کسی پیوسته دهن زخم خفیف داده دران ماده زهر جدری انسانی را می انداختند و بسبب آن بر مقام موصوف
اول بعد دو سه روز قدری سرخی و صلابت پیدا میشد و بعد آن تپ می آمد پس جدری قلیل بر تمام بدن پیدا میشد لیکن از جدری

که خود بخود ترک کند کم میشود و بسبب آن جدری که بطور مرض میشود اکثر پیش نمی آید و این عمل بسیار قدیم است و از هشتاد سال در ولایت
انگلستان رسیده و جاری شده و تجربه نفع آن شایع گشته و هرگاه آبله از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن پیدا
کرده شود آنرا اناکیولیشن بکسر الف و سکون نون و فتح الف و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون
نون یعنی داخل کردن زهر جدری در بدن نامند و هرگاه آبله بادخال ماده زهر گاو در بدن انسان پیدا کرده شود این را
ویکسینیشن بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی داخل کردن زهر گاو در بدن انسان می نامند و تجربه این عمل براین نحو
شده که حکما مطلع شده اند که دانه ها بر پستان های گاو بر می آیند که آنرا کوپاکس یعنی مرض گاو گویند و باید دانست که آنچه در تقسیم
ایرپٹیف فیور و کوپاکس هم نوشته شده از آن مراد همین آبله است که در بدن انسان از ماده زهر آبله گاو به دوشندگان شیر گاو
پیدا میشود یا بذریعه عمل ویکسینیشن پیدا کرده شود عام از آنکه دوشنده شیر گاو باشد یا غیر این حقیقت آن آبله است که از زهر ماده
سم آبله گاو پیدا شود و قسم دوم از ایرپٹیف فیور همین است و چون ریم آن پیدا شد و دوشندگان شیر میرسد بسبب آن آبله
زخم بر انگشت دوشنده شیر می افتد و بعد صحت آن جدری باین کس عارض نمیشود پس بعد تجربه آن شده تجارب کثیره
یقین بآن پیدا کردند که ماده جدری انسانی و ماده جدری گاو که هر دو را چون در بدن انسان داخل کنند از آن آبله جدری
پیدا میشود از این عمل جدری که بطور مرض عارض میشود باز پیدا نمیشود پس هر دو عمل را یکی گردانند و پیدا بسیر هر دو را بعمل می آوردند
تا اینکه از تجربه ثابت شد که از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن شخص صحیح جدری قلیل و نزر پیدا میشود و درین جدری
زهر بسیار قوی میباشد که بعضی در بدن تخم میشود و از تعدیه آن که جدری پیدا میگردد بسیار قوی و شدید
و ردی میشود و از داخل کردن ماده زهر گاو یک آبله بر محل زخم پیدا میشود فقط و همراه آن جدری پیدا نمی شود و بعد صحت آبله
مذکور باز جدری پیدا نمیشود و هم این آبله که پیدا میشود از آن زهر در بدن صحیح هم متعدی نمیشود لهذا حکم سرکار انگلشیه جاری شد
که بجز ماده زهر گاو زهر جدری انسانی در بدن انسان هیچ داخل کرده نشود تا از تولد جدری هرگونه از آن محفوظ مانند و فی الواقع
از این عمل جدری نمیشود و اگر بعد آن باتفاق جدری پیدا شود پس خفیف می آید و در آن خوف هلاکت نمیباشد و این
امر بتجارب کثیره ثابت و مشاهده شده پس باید که همیشه این عمل را برابر اطفال صحیح که ابتلا بمرض جدری نشده باشند خصوصا
اطفال کرده باشند تا از ابتلا درین مرض خبیث محفوظ مانند و یک طریقه این عمل که بابت انگریزی ویکسینیشن گویند آنست
که بر بازوی دست چپ جائیکه عضله دلتائیه بفتح دال مهمله و سکون لام و فتح تای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و سکون دال مهمله بر مفصل منتهی شده است و این عضله بر شکل مثلث است قاعده آن بر جانب مفصل عضد و راس
آن بر استخوان بازوی دست پس جائیکه راس آن تمام شده و آن قریب بشش انگشت مضموم فروتر از مفصل عضد است و بیان
دیگر بطور سهل تعیین محل این طور کنند که استخوان بازو را بر سه حصه تقسیم کنند و از جانب مفصل مرفق دو حصه را بگذارند و

بمقام نشتر در روز ... ثالثه جلد را بدست چپ را انفتا کرده نشتر را از زهر مادهٔ گاو آلوده زیر جلد ظاهر رسانیده قدری
تا اصل جلد بدان رسانند و جلد مذکور زیر این جلد ظاهر است و عمداً رسانیدن سر نشتر آنست که قدری خون نمایان شود زیاده
زخم نگردد والا خون کثیر جاری خواهد شد همراه آن زهر مذکور هم از بدن خارج خواهد گشت و مقصود حاصل نخواهد شد و طریقه دیگر آنست
که سر نشتر را کند کنند تا زیاده نشگافد یا سوزن غلیظ را گیرند و بهتر از همه آنست که آلهٔ خاص را که برای این کار ساخته اند بگیرند
و بر سر آن سه نشتر برابر پیدا باشند پس بر محل مذکور جلد ظاهر را [illegible] اگر از نشتر یا سوزن خراش کنند و اگر از
آلهٔ خاص باشد یکبار کشیدن آن بر جلد کافی میباشد پس هرگاه جلد ظاهر شگافته شود و جلد باطن نمایان گردد بر آن مادهٔ
زهر گاو را اندازند و انتظار کنند که خشک شود و تا خشک شدن آن لباس نپوشانند پس بعد این عمل قدری سرخی بر آن محل
ظاهر شده رفع میگردد و بینندگان میپندارند که ازین عمل اثری نخواهد شد لیکن بعد روز ثالث یا رابع بر سر خطوط ثلثهٔ مذکوره
بثور خرد معلوم شوند و چون این بثور را از خرده بین ببینند بر سر هر بثره آبلهٔ کوچک دیده میشود و چون اولاً درین
بثور آب می آید قدری مایل بسرخی که آنرا رنگ گلابی یا پیازی توان گفت میباشد من بعد روز پنجم یا ششم این
آب مثل مروارید سفید میگردد و در وسط آن قدری سیاهی دیده میشود و فی الحقیقت این سیاهی نمیباشد بلکه بسبب
کمال سفیدی و صفائی که گرد آنست سیاه می نماید بالجمله روز نهم یا ششم یا هفتم یا هشتم این آبله ها مجتمع شده یک آبلهٔ
کبیر مرتفع میشود لیکن در ارتفاع آن قدری پهنائی باشد و در آن پهنا قدری سیاهی دیده شود و گرد آن سرخی پیدا
میگردد و این سرخی گاهی تا یک انچه و گاهی تا یک نیم انچه گرد آن میرسد و بعد دو روز سرخی مذکور بتدریج کم شده [illegible]
میگردد و در روز دهم یا یازدهم در آن ریم افتاده منفجر میشود و بعد آن خشکریشه بر آن پیدا شده روز بیستم یا بیست و یکم ساقط
میگردد و بعد سقوط خشکریشه بجای آن در جلد آثار مثل نقاط خرد دیده میشود و باید دانست که اگر بعد سقوط خشکریشه این نقاط
خرد دیده شوند دلیل جودت عمل مذکور است و ایضاً باید دانست که آنچه از انجام دکیسی نیشن از حال بر آمدن آبله وغیره احکام
نوشته شده اند باعتبار اکثر اند و گاهی بثور بر محل زخم نشتر بزود [illegible] بروز میکنند مثل آنکه روز دوم از زخم بر آید یا از روز
سوم هم ناخود در بروز شود و روز چهارم یا پنجم تا آنکه تا روز ششم هم از زخم بروزی نماید پس اگر از روز سوم سبقت در بروز کنند
یا بعد روز نهم بارز شوند ازین هم دانسته خواهد شد که دکیسی نیشن جید نیست و ازین بثور که قبل روز ثالث یا بعد یوم تاسع بر زخم
آنچه وقت پر آب شدن خود در ارتفاع آنها اندکی پهنا و بسط باشد و در آن قدری سیاهی محسوس شود که آن خاصهٔ دانهٔ جدری
صحیح است پس ازین هم دانسته میشود که دکیسی نیشن جید است و اگر بعد عمل دکیسی نیشن بثور بزودی پر آب شوند لیکن پهنا در آنها
و سرخی گرد آن آید و بزودی ریم در آن افتد و منفجر شده ریم بدرنگ از آن خارج شود و خشکریشه زرد رنگ بر آن پیدا شود اینهم
دلیل عدم جودت عمل دکیسی نیشن خواهد بود و ایضاً باید دانست که جودت و عدم جودت عمل دکیسی نیشن بسبب وقوع نقصان در
شرائط آن میشود و از شرائط استعمال آن اینست که مادهٔ زهر آن وقتی گرفته شود که در آبله آب پیدا شده باشد و ریم نیفتاده باشد

تاسع یعنی روز نهم

وهم این بثره که ازان آب برای عمل ویکسی نیشن میگیرند در ارتفاع خود پهنا بود مرتفع محض نباشد و هم این آب بسیار صاف بود
سرخی یا زردی یا سفیدی ریم یا شیر در ان نبود و هم وقت گرفتن آب ناخن بآن نرسیده باشد و از کسیکه گرفته اند
صحیح البدن باشد مبتلا بکدام مرض جلد نبود و بر کسی که این عمل ویکسی نیشن واقع کرده شود صحیح بود و هم آلهٔ که ازان زخم این عمل
کرده میشود باید که خوب صاف باشد. و اگر بعد عمل ویکسی نیشن روز هشتم آن هرگاه بثور مجتمع شده آبله گشته پرآب شوند ازان زمان ازان آب
تازه گرفته فوراً در اطفال مستخاص چند عمل ویکسی نیشن را کنند از همه بهتر ست لیکن چون آب تازه بر وقت میسر نمیشود لهذا به سه طریق
این آب را گرفته میدارند و بر وقت عمل بکار می آرند یکی ازان آنست که مجری باریک زجاجی را در آبله پرآب فرو برند تا در ان آب
آبله درآید پس سر مجری زجاجی پرآب را از لاک یا موم بسته نگاه دارند و وقت ضرورت در زخم نشتر ازان قدری آب رسانند دوم
آنکه از عاج تخته باریک درست کرده سر آنرا از زهر مذکور که آب آبله عمل ویکسی نیشن ست آلوده خشک کرده نگهدارند و وقت
عمل مذکور بعد زخم دهی سر تخته عاج زهرآلود را بر زخم نشتری مالند تا ازان زهر در زخم نشتر رسد سوم آنکه دو قطعهٔ زجاج را
گرفته یک قطعه ازان بر آبله پرآب عمل ویکسی نیشن نهند تا سطح قطعهٔ زجاج آلوده از آب آبله شود پس برای محفوظ ماندن آن
از رسیدن هوا قطعهٔ زجاج دیگر را بر آن نهاده بربندند و وقت حاجت یکقطره آب نیمگرم بر آن ریخته تر کرده بر زخم نشتر مالند تا
ازان زهر در زخم رود و باید دانست که گاهی از خشکریشهٔ آبله عمل ویکسی نیشن هم این کار میگیرند و طریقهٔ استعمال آن اینست که خشکریشهٔ
آبله موصوف مسطور را خشک کرده باریک ساخته محفوظ میدارند و وقت ضرورت آنرا در آب نیمگرم قلیل حل کرده بر سر زخم
طلا میکنند و ازان کار آبله حاصل میشود **فتذکر ایضاً** باید دانست که این مادهٔ زهر گاو که از آبله عمل ویکسی نیشن
گرفته میشود در اکثر ملک هند که حار اند در فصل گرما و برشگال خراب و بیکار می شود که ازان آبله بر نمی آید لهذا در این فصول
این عمل را نمی کنند اما بر جبال بارده و در فصل این عمل کرده میشود و مادهٔ زهر مذکور را در مجاری زجاجی گرفته محفوظ میدارند و در فصل
بارد در بلاد حاره آنرا آورده ازان این عمل جاری می سازند اما بهترین وقت از اوقات عمر انسانی برای اعمال عمل ویکسی نیشن حسب
پس باید دانست که عمده استمان سن طفولیت ست و ازان هر قدر که کم عمر او بود بهتر ست پس اگر طفل نو مولود قوی بود بعد ده روز از
ولادت بهتر ست والا هرگاه شش هفته از ولادت بگذرد این عمل را برو واقع سازند تا از مرض جدری محفوظ ماند والا
بعد این مدت ممکن ست که جدری عارض شود و همچنین عمده فصول برای این عمل فصل بارد ست و چون هوا گرم شود این عمل را
ترک کنند **فتذکر ایضاً** آیا اثر این عمل تا آخر عمر در بدن انسان باقی میماند یا نه پس رای کاملین حکمای مجربین آنست که اثر آن
بعد چند سال از بدن میرود لهذا حافظ صحت را باید که بعد هفت سال این عمل را مکرر واقع سازد پس اگر آبله در بار ثانی بخوبی
مرتفع نشود ازان دانسته میشود که ضرورت نیست لیکن چون گاهی بعد سه چهار بار از تکرار این عمل هم آبله می افتد لهذا اگر بار ثانی
آبله پیدا نشود سبب آن عدم جودت ویکسی نیشن بسبب جید و قوی نبودن مادهٔ زهر بود در همان سال بگویند که بعد صحت
زخم اول باز عمل ویکسی نیشن را واقع سازند والا بعد یک سال ازان این عمل را واقع سازند و سال بسال بعمل آرند تا اینکه آبله نیاید

بجوی برآید بشود اگر چه تکرار عمل در چند سال ظاهر شود لیکن بی بهرت تکرار عمل ابهای هیچ نگیرد شود که از مرض جدری خائف نمیشود مگر این عمل فرع در اغلب باشد چه اگر بعد بعت آن مانع شوند و بعد منع خود جدری بروز کند طبیب میرد الزام آن خطا را شده هم لری یعنی صحت سالم خواهد شد در اقتلاع این عمل زیاده کلفت نیست و محفوظی از مرض جیت غالب است فتکلنا تا اکنون باید دانست که تا اینجا بیان مرض ویکسینا و که از عمل ویکسینیشن پیدا میشود و در ذیل آن طریقه عمل مذکور و آنچه بعد آن ویکسینا پیدا میشود و حالات که بر آن مترتب میشوند نوشته شدند حالیا برجوع بسوی علاج آن کرده میشود پس باید دانست که هرگاه عمل ویکسینیشن کرده شود و از آن ویکسینا یعنی مرض آبله خاص کم از ماده زهرگاو پیدا می شود قریب به روز رسد از آن گاهی اکثر حرارت قلیل و گاهی قوی بطور حمی عاد حادث میشود بعد این آبله ظاهر میگردد پس هرگاه حرارت قلیل باشد فی الواقع محتاج علاج نیست لیکن اگر تلیین طبع بنوشانیدن مسهل خفیف ضعیف مثل روغن بید انجیر فرماید کافی است اما هرگاه حمی و جوش خون قوی باشد پس اول مسهل زاد و یه مسهله بارده که از قسم کهار نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا شیر خشت و آب تمر هندی نوشانند و اگر از نیهم حمی کم نشود در آب گرم که گرمی آن تا نود و پنج درجه بامتحان تهرمامیٹر بود مریض را نشانیده آب سرد در آب مذکور ریخته باشند تا که حرارت آب قریب هفتاد درجه رسد پس بیمار را از ان بیرون آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن اگر حمی باقی ماند معرقات مثل لائکر ایمونیا اسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و جیمس پوڈر بنوشانند لیکن اگر باطفال سه مقدار جیمس پوڈر یک دو گرین تا شش و اگر یکبار بجوانان دهند تا ده گرین خورانند و بعد آن یقینی حمی زائل خواهد شد و بعد بروز آبله اگر سرخی و ورم گرد زخم نشتر زیاده بود بر آن ورم و سرخی قیر وطی موسوم به کول کریم که نسخه های آن پیشتر در علاج جدری بر حاشیه نوشته شده بر آن طلا سازند و اگر قیر وطی مذکور یافته نشود زبد از شیر گاو تازه گرفته بر آن طلا سازند تا سرخی و ورم آن را کم کند و باید دانست که آنچه حمی بعد عمل ویکسینیشن در مرض ویکسینا پیدا می شود اکثر بعد بست و چهار ساعت و گاهی بعد دو روز خود رفع میشود و محتاج علاج نمی باشد لیکن اگر بسبب اضطراب والدین طفل علاج آن بنحوی که نوشته شده نمایند در یک روز زائل خواهد شد و غذا المصاحب ویکسینا خفیف و سریع الهضم مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم بهمراه برنج پخته یا ارا روٹ بخورانند فتکلنا کرحج اما قسم سوم از ایپیلٹ فیور که آنرا داری سلا و هم چکن پاکس گویند و این مرض سهل است که در ان آبله های خرد بعد حمی بر بدن پیدا میشوند و این مرض اکثر اطفال را افتد و جوانان را کمتر عارض میشود باید دانست که قدمای اطبا می نوشتند که جدری و این مرض واحد الحقیقت اند فرق در مقدار شور و خفت اعراض است لیکن از دو صد سال بعد تحقیق ثابت شده که این مرض غیر جدری ست اما گاهی این مرض هم مثل دیگر امراض وافده در یک مقام یا مقامات متعدده شایع و عام میشود و بالضرور ثابت است که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری صحیح متعدی و مؤثر میشود اما تعدیه آن هم مثل جدری قوی نیست و این مرض هم در تمام عمر انسانی یکبار عارض میشود السبب بجزئی سبب خاص آن ثابت نشده العلامات اول حرارت حمی قلیل طفل را می شود و بعد ظهور حمی چهار بست و چهار ساعت بگذرد دانه های گلابی رنگ

پیشانی و بر پشت و سینه و سر حادث و ظاهر میشوند لیکن بر وجه نمیباشند و اگر گاهی یافته شوند کمتر ظاهر شوند و روز دیگر این بثور گلابی رنگ پر آب از آب صاف میشوند و چنان درخشنده و ممتلی از آب صاف میباشند که حکیمی کامل از تشخیص و تمثیل آن فرموده که این دانه ها مثل قطرات آب ساده صاف میباشند هرگاه کسی آب صاف را بر بدن کسی بپاشد و از پاشیدن قطرات آب بر بدن چسپیده و باقی مانده صاف مینماید همچنین این بثور بعد پر آب شدن بر بدن دیده میشوند که گویا قطرات آب اند و در روز سوم گرد این بثور اندکی سرخی پیدا میشود و در روز چهارم این آب خشک میشود و در پنجم در آن آبله ها افتد و بعد آن خشک ریشه ساقط میشود و اثری از آثار آبله ها بر بدن باقی نماند مگر کمتر و اکثر همین است که اثر آبله آن بر بدن نماند چنانکه بعد جدری میماند و فرق درین مرض و در جدری چند امر کرده میشود اول اینکه این مرض از روز شروع شدن حمی اکثر تا زوال تمام شود تا پنج روز باشد و حمی پانزده ماند و گاهی تا ده روز هم میرسد و در جدری کم از بیست روز خشک ریشه ساقط نمیشود دوم اینکه حمی درین مرض بسیار قلیل و خالی از اعراض ردیه میباشد سوم اینکه درین مرض همین یک روز حمی نگذرد بعد آن روز دیگر آبله بر بدن پیدا می شود چهارم آبله پر آب شدن آبله در آبله پنهان نمیباشد چنانکه در آبله جدری ضرور است که پنهان و سیاهی دیده شود پنجم اینکه آبله این مرض رسیم نمی افتد ششم آنکه روز چهارم یا پنجم این آبله ها خشک میشوند و در روز هفتم نشان آنها بر بدن باقی نماند هفتم آنکه دانه و آبله آن بر وجه کمی افتد هشتم آنکه بعد و کسینیشن اکثر جدری نمیشود و این عمل برای برآمدن جدری موثر میشود لیکن این عمل برای حدوث این مرض مانع نمیشود بلکه اکثر بعد عمل و کسینیشن چون این مرض پیدا شود بینندگان آنرا جدری مپندارند العلاج اگر در روز اول مرض بسیار قلیل باشد حاجت بکدام علاج واقعی نمیشود جز اینکه قدری تلیین طبع از نوشانیدن مسهل ملین مثل روغن بید انجیر نمایند و این مرض را از اطفال دیگر دور و علیحده دارند تا متعدی بدیگران نشود و اگر همراه حمی نزله و سرفه باشد دوای معروف مثل لانکس ایمونیا اسیتیتس همراه وین ایپیکاکوانا بقدر مناسب نوشانند و اگر بعد صحت از مرض ضعف و کمزوری باقی ماند اولی قدری کنین بنوشانند اگر بعد آن هم ضعف ماند پس تنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کینین سائٹراس خورانند و در حال مرض غذای مریض شیر ماده گاو یا شوربای لحم رقیق همراه برنج پخته باشد و بعد زوال مرض اگر ضعف باشد اغذیه مقویه خورانند فقط کرم اما قسم رابع از ایرپٹف فیور که آنرا بلغت لاطین مُوربِلی و بلغت انگریزی میزلس و بعربی حصبه و بهندی کهسره گویند و موربلی بمعنی مرض کوچک است و این حمی آنست که همراه آن زکام و سرفه میباشد و روز چهارم بثور بر بدن ظاهر میشوند و اول ظهور آنها بر وجه و بر بهره و دست میشود پس بعد بر تمام بدن بهم می آیند و این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض وافده عام و شایع میشود و اکثر در تمام عمر یکبار عارض میگردد و زهر این مرض بعد رسیدن در خون از ده روز تا چهارده روز اندرون بدن میماند و درین مدت اکثر هیچ اثر آن ظاهر نمیشود و در وقت رفته این زهر در خون زیاده میگردد تا اینکه بیرون جلد آید و این مدت را که زهر در آن در بدن ماند بلغت انگریزی انکیوبیشن بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و ضم

قسم رابع از ایرپٹف فیور [illegible]

یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون که بمعنی پیدا کردن از بیضه بچه است میگویند و اصل مورد اطلاق این لفظ آنست که هرگاه ماکیان بر بیضه بنابر برآوردن بچه می‌نشیند پس آن ایامیکه قبل بیرون آمدن بچه از بیضه منقضی میشوند آنرا ان کیوبیشن میگویند و چونکه اینجا هم زهر مذکور در باطن مانده رفته رفته مرض پیدا میکند و بعد چند روز مرض از باطن بر ظاهر جلد بدن ظهور میکند لهذا بایامیکه از وقت حصول زهر در خون تا ظهور آن بر خارج جلد متخلل میشوند آنها را باین اسم موسوم ساختند زیرا که اینجا هم مرض از باطن در خارج پیدا میشود و مثال آن تخم های بقول است که در زمین غرس کرده میشوند مثلاً تخم آلو را چون در زمین غرس کنند چند روز اثر آن بر زمین یافته نمیشود من بعد شاخ نازک از ان نمودار میگردد پس از ان شاخهای کثیره ظاهر میشوند و ایامیکه اثر آن بر زمین ظاهر شود درین مدت تخم آلو از زمین غذا میگیرد و آناً فاناً کبیر و قوی شده نمو میکند همچنین زهر این حمی هم بعد حصول در خون اندرون بدن انسان مانده از خون غذای خود گرفته بالیده و قوی میشود و بعد حصول تزاید و قوت در خود بر جلد بدن می آید و آثار آن بخوبی ظاهر میشوند السبب سبب آن تعفنی زهر خاص است که از ان این مرض پیدا میشود اما اینکه قسم آن حیوانی است یا نباتی یا از هوا آمده پس بخوبی ثابت نیست لیکن این مرض هم از امراض متعدیه است که از یک مریض به دیگر ابدان صحیحه میرسد و باین سبب هم عام میشود و باید دانست که تعدی امراض متعدیه بر دو قسم است یکی بذریعه کنتیجس نامند بفتح کاف و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و سکون سین مهمله و آن عبارت که چون صحیح الجسد بدن مریض یا جامه مریض را که زهر آلود بود مس کند مریض شود مثل جرب و دوم آنرا انفکشن بکسر همزه و سکون نون و کسر فا و سکون کاف و فتح شین معجمه و سکون سین مهمله گویند و آن عبارتست که زهر آن از بدن مریض در هوا منتشر شده در بدن صحیح رسیده مؤثر شود و مرض پیدا کند و این مرض بهر دو طریق متعدی میگردد زیرا که ممکن است که زهر آن در بدن صحیح که نزد بیمار حاضر گردد مؤثر شود یا کسی که نزد مریض آید پس زهر آن که در هوا مبثوث و منتشر است بر جامه و لباس این صحیح افتد و چسپد و چون این کس نزد صحیح دیگر رود از لباس آن زهر مذکور در بدن صحیح دیگر رسد و آن بیمار گردد و این کس که زهر به بدنش رسانیده از مریض شدن محفوظ ماند بسبب اینکه زهر مرض نزد او نماند و در بدن دیگر رسیده یا اینهم مریض شود اگر در بدن اینهم داخل شده باشد اما کدام وقت در اوقات مرض زهر آن قوی التاثیر میباشد پس غالب آنست که اوایل ایام تپ درین مرض مانند زهر آن ضعیف التاثیر بود اما هرگاه خشکریشه جلد پیدا میشود و تپ زائل میگردد تاثیر آن قوی میشود و العلامات در درجه انکیوبیشن که اسم علامت نمیباشد لیکن گاهی قدری سستی در بدن و سرفه قلیل و اندکی اذیت در بدن محسوس میشود و بعد آن علامات مرض موجود میشوند پس اول از همه سردی قدری در بدن یافته میشود و بعد آن حرارت حمی زیاده میگردد و همراه آن زکام و سرفه میباشد و بار بار عطسه می آید و اشک از چشمان جاری بود و قی هم میشود سرخی چشم و بینی و دهن و حلق بسبب اجتماع خون سرخ میباشد و این علامات رفته رفته زیاده میشوند تا اینکه موسم چیدن

چشم زیاده سرخ میگردد و از دیدن نور آزار مریض کاره و مناوی میشود و گاهی عطسه بسیار می آید و خارش و حلق متورم میشود از زیر
در گلو و سرفه زیاده میگردد و در تنفس هم تغییر و عسر واقع میشود و حمی هر ساعت تیز میگردد و گاهی بسبب اجتماع خون در سر
صداع عارض میشود لیکن این درد در پیشانی بالای انف بوده از شدت درمیان هر دو ابرو و در وسط پیشانی جائیکه میوکس ممبرین
بینی رسیده بسوی حلق رفته زیاده میشود زیرا که ایجاد و سبب موضع موجود بوده اول اجتماع خون در سر دوم ورم میوکس ممبرین
بینی که درین موضع یافته شده و گاهی بسبب اجتماع خون در دماغ غنودگی پیدا گردد و فهم معانی و الفاظ بخوبی نباشد اما
تا حد هذیان ضرر دماغ درین مرض کمتر میرسد و گاهی ورم میوکس ممبرین گاه تا معده رسیده و بسبب آن غثیان و قی
گاهی سهال هم گاهی از اجتماع خون در گرده بول کم پیدا میشود و گاهی سفیده بیضه هم در بول پیدا میگردد اما در سه سال
بود تا سیومین ماده در بول زیاده بیست میشود و اطفال را اکثر حالتی که بلغت انگریزی آن را کانولشن (بفتح کاف و سکون الف و نون و
فتح واو و سکون لام و فتح شین معجمه و سکون نون) یعنی تشنج زیاده شدن حرکت بدن یا بیهوشی تا مدت پیدا میشود و این حالتی
که اکثر اطفال را در عالم نوابت عرق هم طاری میشود و که در بعض اعضای صغار شکم و راس و هر دو دست تشنج پیدا میشود
و بسوی سر رفته خائف شده طفل دراز میگردد و آن مشابه است به تشنج که در بعض اقسام صرع یافته میشود و اکثر بعد
شروع حمی چون روز چهارم آید شور در آن بر وجه پیدا میشوند و این شور مثل زهره های خشت پخته بسیار سرخ میباشند
و در جای بوده آماس قدری از آن برآمده و پیدا میشوند چون بر آن انگشت گردانند حس کنند قدری سختی در آن یافته میشود و
جا بجا این دانه ها جمع شده در آن شکل مدور و صورت ها پیدا میشود و این شور مشابه بشوری است که از گزیدن کیک پیدا میشوند
میباشند و روز پنجم بر سینه و پشت و شکم این شور بر روی پیدا شده و روز ششم بر بازوها و فخذین و ساقین ظاهر میشوند و ایضا روز پنجم
درین شور خشکی و انتقاص ظاهر میشود و این طور که چون روز پنجم بر بدن بخوبی ظاهر شوند آنچه شور که بر روز چهارم بر وجه پیدا شده
بود آنها خشک میشوند و سرخی آنها زائل گردد و همچنین چون روز ششم فخذین و ساقین بر روی آنها کامل شوند آنچه شور روز پنجم بر
پشت و سینه و شکم پیدا شده بودند آنها خشک و ناقص میشوند و روز هفتم آنچه روز ششم بر فخذین و ساقین پیدا شده بودند
آنهم خشک و ناقص شوند و جائیکه شور خشک میشوند از آن سبوسه جدا میگردد و خارش در آنجا زیاده میشود و این حمی با بروز
شور زائل نمیگردد چنانکه حمی جاری را با بروز آبله زائل میشود و فرق دیگر درین حمی و حمی جاری اینست که در حمی جاری شدت
اعراض وقتی میشود که آبله بکثرت برآیند و درین حمی خواه شور زیاده برآید یا کم پیدا شود لیکن شدت اعراض بالضرور میباشد و گاهی
با این حمی امراض صدر مثل برنکائیتس یا ورم ریه یا ورم قصبه ریه و گاهی هوپنگ کاف و گاهی ورم میوکس ممبرین و تعفن آن پیدا میشود
و گاهی سهال و گاهی ورم غدد که زیر فک اسفل است پیدا میگردد و خصوصا در کسیکه در خاندانش استعداد مرض خنازیر بوده باشد اما
علامت سلامت درین مرض اینست که بعد خشک شدن شور حمی بیطرف شود و زکام و سرفه و دیگر اعراض که بوده اند دفع شوند
و مریض بآرام تمام بر بستر خسپد اما هرگاه بعد خشک شدن شور هم تپ باقی ماند و زائل نه شود و سرفه بشدت ماند که از آن استدلال

بر ورم مجاری هوا گشته یا وقت انحطاط مرض تشنج پیدا شود که از آن دانسته شود که در گرده ضعف و فساد سخت و سبب آن اینکه
بول یا در بول خارج میشد از خروج باز مانده در خون فساد پیدا کرده و ازین خون فاسد در دماغ ضرر رسانیده و از آن تشنج
حادث شده دلیل شر باید دانست اما هرگاه بثور بفور ظهور در جلد فرو روند و غائب شوند اکثر بعد آن سرفه و کمزوری و عسر
نفس ظاهر میشوند و از آن دانسته میشود که در مجاری کوچک هوا ورم پیدا شده پس هرگاه بثور حصبه فرو نشینند و از جلد غائب شوند
از الته مقیاس الصوت حال سینه را دریافت باید کرد و گاهی ازین فرو رفتن بثور حصبه ورم ریه و گاهی از آن ورم غشای
دماغ پیدا میشود و قسمی شناخته از قسم ردی از میزلیز یعنی حصبه آنست که در آن بثور بکثرت بر جلد بدن ظاهر میشوند و آنها رنگ
بثور مائل بسیاهی باشد و درین قسم هذیان و بیهوشی و کمزوری زیاده بود و نبض ضعیف و زبان خشک و سیاه میگردد و سرفه
بشدت می آید و درین قسم برانکائیٹس یعنی ورم میوکس ممبرین مجاری هوا و نیومونیا یعنی ذات الریه هر دو مجتمع میباشند و این را
بلغت انگریزی مالگننٹ میزلیز بفتح میم و کسر لام و سکون کاف فارسی و کسر نون اول سکون یای مثناة تحتانی و سکون نون
ثانی و تای هندی یعنی بیرحم و دشمن مینامند و آن مثل ٹائیفس فیور میباشد و حال بیمار هم در آن خراب مثل حال حصبه
ٹائیفس فیور میباشد و گاهی کسیکه مبتلا به خناق باشد بریای خناق میباشد و بعد زوال حصبه مبتلا در امراض چند میشود مثل ورم غده ها
گردن و کمزوری چشم و ورم میوکس ممبرین چشم و سیلان گوش و کسیکه موروثی استعداد سل و دق دارد گاهی بعد زوال حصبه
چوبرکل در ریه آن می افتد و از آن سل و دق پیدا میشود و اما کسیکه بعد میزلیز یعنی حصبه مبتلا بامراض گشته باشد او را بزبان انگریزی
ڈیکیس آف میزلیز بفتح دال هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف فارسی و سین مهمله یعنی بقیه میزلیز یعنی
حصبه مینامند العلاج هرگاه این مرض قلیل باشد محتاج بعلاج زائد نبود و چنانکه مریض را در مکانی دارند که هوای سرد
انجا نرسد و الا فوراً ورم مجاری هوا و ورم ریه پیدا خواهد شد بلکه هوا مائل بحرارت باشد و گرمی هوا کم از شصت و پنج
درجه نباشد و اگر ازین هوا گرم بود آتش در آن مکان نهاده گرمی هوا را تا این حد رسانند و لباس مائل بحرارت پوشانند
و مسهل خفیف از مثل روغن بید انجیر یا مگنیشیا یا سلفیٹ آف سوڈا یا سٹ لیمن بقدر نوشانیده و بعد آن
دوای معرق مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس و سپریٹ ناٹر همراه آب کافور نوشانند و اگر مرض قوی بود مریض را
در مکانی که پیشتر نوشته شده دارند و مسهل و مقدار زائد نوشانند و چنانچه برای مرض قلیل نوشته شده بعمل آورند
علاوه از آن وقت شب پاها را تا زانو پانزده دقیقه در آب گرم دارند که از آن اجتماع خون در دماغ و ریه کم میشود
و به جلد عرق هم می آید و اگر از سرفه اذیت باشد وین ایپیکاکوانا همراه ... یا همراه سیرپ ... نوشانند و اگر دوا
معرق همراه این ادویه نوشانند برای تپ و سرفه هر دو نافع میشود و اگر ازین تدبیر تپ و سرفه بطرف نشود ضماد
خردل درست کرده بالای سینه تا پانزده دقیقه دارند و ادویه که در آن لعاب ست مثل آب صمغ عربی یا مطبوخ
کتان یا اسپغول رقیق بنوشانند و اگر اسهال جاری بود پس اگر در انحطاط مرض عارض شده باشد تپ ... آن نه

درد محسوس میشود و هم زبان این مریض روز اول سفیدی غالب باشد و روز دوم هرگاه دران سرخی می آید ریشه های
سفید در سرخی مثل جلد بالای اسٹابری که میوه مشهورست دیده میشوند و چون روز پنجم یا ششم سرخی بدن بر طرف
میشود و حمی هم زائل میگردد و اکثر ضعف باقی میماند چنانکه حال ناقهین ست و گاهی بعد سقوط سبوسه و رفع شدن حمی
ادیما بکسر الف و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف که فی الحقیقت اجتماع آب در غشای خلوی دار
پیدا شده ورم برتمام جلد بدن حادث میشود اما اینحالت درین قسم قلیل تعارض میشود اما هرگاه پیدا گردد در بول نظر
کرده شود سفیده بیضه دران یافته میشود و هرگاه از خرده بین ببینند درین وقت غلافهای اندرونی مجاری صغار کلیه
که در گرده اند در قاروره دیده میشوند و درینحالت که در بول سفیده بیضه و میوکس یعنی مجاری البول می آیند بول
قلیل می آید و از کم پیدا شدن بول و نقصان فعل گرده ورم بر بدن ظاهر میشود اما گاهی درینحالت بول زیاده هم
می آید و چون بول زیاده آید ورم بر بدن حادث نمی شود چه سبب آن کم آمدن بول بوده اما علامات قسم ثانی که اسکارلیٹینا
انجنوزا ست و این قسم از اول ردی ست دران اعراض شدید پیدا شوند مثلاً روز اول تپ حاد و درد سر قوی و یا هذیان
و جلد بدن گرم و خشک زیاده وقتی مفرط و کمزوری و ضعف و قلق بافراط میباشند و روز دوم در گردن سختی و درد
زیاده بود و تحریک عنق بسوی یمین و یسار و قدام دشوار باشد و ازدراد مشکل بود و مریض میگوید که در حلق من درد
و اذیت زیاده است و چیزی خورده نمیشود و آواز غلیظ گردد و گاهی بحة الصوت پیدا گردد و چون دهن مریض کشاده
ببینند بالای حنک و لهات و لوزتین و حلق سرخی و ورم مشاهد میشود و هم بالای این ورم جابجا بلغم غلیظ الزج چسپیده
دیده میشود و آنا فانا این ورم زیاده میگردد تا اینکه راه حلق تنگ میشود و ازدراد ناممکن میشود و برلوزتین زخم محسوس گردد و جوش خون زیاده میشود حتی که درامتحان گاهی تا
نوبت رسیدن سیماب تا درجه یکصد و پنج یا شش میرسد و هوا که از دهن بر می آید متعفن میباشد و فرق درین قسم و در
قسم اول سوائی ازدیاد اعراض آنست که درین قسم آثار سرخ رنگ اول بر سینه و دستها ظاهر میشوند من بعد بر بدن ظاهر
میشوند بخلاف قسم اول که دران اول ظهور آنها بر وجه میشود و هم این آثار سرخ درین قسم بر یک حال نمیمانند بلکه وقتی بر جلد
ظاهر میشوند و وقتی در جلد فرو رفته غائب میشوند و باز بر جلد می آیند و بهمین طریق تا پنج روز میمانند بعد از آن
سرخی بر طرف میشود و حمی هم کم گردد لیکن اذیت حلق و دشواری ازدراد و قدری حمی باقی میمانند تا هشت روز یا ده
روز این شکایات باقی مانده بر طرف میشوند و آنچه ورم بر گردن بسبب التهاب غشای خانه دار جلد عنق بوده گاهی
آن در انجا دمل پیدا میشود و ضعف و کمزوری این قسم تا مدت دراز باقی میماند و بیشتر بعد حصول صحت درین قسم ورم کلیه
یعنی یا گوش یا معده یا امعاء یا جنبه پیدا می شود و گاهی ورم در غشای آبدار مثل غشای صدر که موسوم به پلورا ست و در
عربی غشای جنب یعنی پهلوست یا در غشای که در خریطه قلب ست یا در غشای آبدار راس یا در غشای ریه یا در غشای شکم یا در
غشای آبدار مفاصل پیدا می شود و زیاده از دیگر اغشیه ورم غشای آبدار مفاصل حادث میشود اما قسم ثالث که

اسکارلیٹینا ملگنا است پس درین قسم گاهی در بست و چهار ساعت و گاهی در روز ثالث و گاهی در رابع مریض هلاک
میشود و دران علامات ٹائفس فیور موجود میباشند و درین قسم آنچه آثار بر جلد پیدا میشوند مائل به سیاهی بوند و شکل [illegible] هم
میباشد لیکن میوکس میمبرن آن سیاه بود و جا بجا بر میوکس میمبرن دهن و حلق آثار برنگ اسکیر دیده میشوند و این
لون دران بسبب مردن میوکس میمبرن حاصل میشود و جائیکه این آثار یافته شوند آنجا فساد و تعفن و موت در کم عارض
میشود و بر زبان در بالای خشکی بر میوکس میمبرن و رنگ خاکستری غالب میشود و هم بر زبان و لبها رنگ [illegible]
ظاهر میگردد چنانکه در ٹائفس فیور میباشد و گاهی از زخمهای که بر زبان و دهن پیدا میشوند خون کثیر سیاه رنگ خالج
و جاری میشود و این در کثرت گاهی چنان جاری میگردد که ازان مریض فوراً هلاک میشود و زیر جلد بدن بسبب
خرابی و فساد خون جا بجا داغهای سیاه پیدا میشوند و اکثر بسبب بیهوشی درین مرض مریض هلاک میشود و بجز کسیکه
بسیار قوی باشد ازین مرض بسلامتی نجات نیابد و اگر ازین هم نجات یابد پس بسبب ضعف کثیر که بسبب این
مرض در بدن پیدا میشود امراض دیگر عارض میگردند مثل اینکه خنازیر یا ورم طبقه بیرونی چشم یا ورم میوکس میمبرن
بینی و زکام یا ورم غده های گردن که بمحاذات سر استخوان فک اسفل اند و هم انصباب ریم در آن یا سیلان گوش
که آنرا بلغت انگریزی اوٹوریا بالضم الف و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانی و سکون واو مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و فتح یای مثناة تحتانی
و سکون الف گویند پیدا شود و ازین سیلان گوش گاهی فساد عظیم پیدا میگردد مثل اینکه از ورم مجری بیرونی
گوش پرده که بر [illegible] مستور هم میشود و ازان ورم عظام گوش که پس این پرده اند مستور هم و فاسد شده همراه ریم
بیرون آمده و ازان فساد و ورم تا دماغ رسیده ازان در دماغ و دل پیدا میشود و گاهی در میوکس میمبرن و جنینه ازان
ورم پیدا شده ریم ازان خارج میشود و گاهی روماٹیزم [illegible] ازان پیدا میگردد و این مرض خاص اکثر بعد هفته
ثانیه این قسم که زمان انحطاط آنست پیدا میشود و همراه روماٹیزم مذکور گاهی ورم غشای خارجی قلب گاهی ورم غشای داخلی
قلب و گاهی هر دو برابر پیدا میشوند و گاهی بدون حدوث روماٹیزم مذکور هم ورم غشای بیرونی یا اندرونی دل حادث میشود
و گاهی استسقای لحمی از اجتماع آب زیر غشای خانه دار که تحت جلد است پیدا میشود و گاهی در غشای آبدار شکم یا غشای
پلور آب از عروق رشح شده مجتمع شده استسقای زقی پیدا میگردد و این هر دو قسم استسقا وقتی پیدا میشود که بوسیله آن [illegible]
جدا میگردد چه درین وقت میوکس میمبرن مجاری صغار که غلاف داخلی آنها هستند هم در بول جدا میشوند و بسبب آن
بول کم پیدا میشود و آب کثیر در خون باند بیرون از عروق آب مذکور رشح کرده در بین جوف مجتمع میگردد اما هرگاه میوکس میمبرن
ثانی در مجاری صغار بول پیدا میشود و زخم آنها بر طرف شده بول بخوبی جاری میگردد و این استسقا که پیدا شده بود رفع
میگردد و گاهی درین حالت که استسقا پیدا می شود و بول بجهة احتباس یا قریب احتباس [illegible] تشنج هم درین وقت پیدا میشود
از نه خارج شدن بول یا درین وقت بیمار بسبب آن هلاک میشود و العلاج در قسم اول که اسکارلیٹینا سمپلکس است مریض [illegible]

وسیع دارند و این تدبیر و تدبیر تصفیه هوای مسکن علیل در همه اقسام عمل آوردن ضرورست و روزانه دو بار در اسپاکر تھم تلکو
خواه باین طور که تاکردن نشانند یا تا کمر در آب گرم نشانیده بخار آن تاکردن مریض رسانند و به رعایت فصل خیال لباس
پوشانند که بر جمله بدن گرمی ماند و مسهل بقدار قلیل از مثل روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز لوڈر نوشانند
والیسٹیک ایسڈ ڈایلوٹ که سرکه مصفی است در آب ساده لقدریکه آب را مائل بحموضت سازد آمیخته بجای آب
مشروب بنوشانند و این آب در تیفایڈ دو وجه زیاده مفید میشود اول برای تصفیه دم دوم بنابر رفع اذیت حلق
در غذا شیر ساده گاهی با آب ساده آمیخته یا شوربای مرغ که رقیق باشد یا ساگودانه یا ارواروٹ بالجمله هر غذای که زود
هضم شود و حال الخروراد باشد بنوشانند و آبجوی رقیق که در آن قدری آب لیموی کاغذی و نبات آمیخته باشند بنوشانند و اگر
آبجو از انگلش پرل بارلی درست سازند الطف و ابهض خواهد بود و برای تصفیه هوای مکانی دخان کبریت در هوای
مکان رسانند و سرکه و آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان علیل بپاشند که از ان زهر از هوا کم میشود و آکسیجن که در سرکه
زیاده است از ان جدا شده در هوای آمیزد و از ان هوا صاف میشود و در قسم ثانی اسکارلیٹینا آنچه ذکر است بعد داشتن
علیل در مکان وسیع و تصفیه هوای مکانی سرکه با آب سرد یا گرم آمیخته وقت شب بتامی بذریعه اسفنج بر بدن بار بار طلا سازند
و بعضی از ڈاکٹران درین قسم مرض طلا کردن روغن کهنه یا شحم خنزیر را بر بدن علیل نافع دانند بدو وجه اول اینکه در ابتدای
مرض ایذان بر بدن سردی حاصل میشود دوم آنکه وقت انحطاط مرض هر گاه سبوسه ساقط میشود بسبب طلا کردن روغن این
سبوسه جیب شده بر زمین نمی افتد و سبب پوشیده فاش نمیگردد و حالکه پر شایع نمیشود و سوم در ابتدای مرض بنوشانند اینکه اول
که در مقدار ازده یا پانزده گرین باشد بهمراه تقوع گل با بونه یا آب ساده قی کنانند خصوصا هر گاه مریض شکایت تهوع و غثیان
داشته باشد و زبان چرک آلود به رنگ خاکستری اید و اگر خود قی یا فراط آمده باشد درین وقت پلسٹر از خردل سحوق درست
ساخته بر معده گذارند تا ده پانزده دقیقه بر ان وا رند ادویه جوش خورنده مثل سڈلیز لوڈر که در وزن باقی قلیل بود در آب ساده
حل کرده بنوشانند یا سوڈا کاربناس یا پتاس بای کاربناس بهمراه سائٹرک ایسڈ یا ٹارٹرک ایسڈ در آب حل کرده بنوشانند تا قی
دفع شود و اگر هذیان باشد موی سر تراشیده سرکه و آب سرد یا آنچه از سیاه یا پارچه مناسب دانند در آن پارچه تر کرده بر سر بسته
و اگر قبض شکم باشد مسهل لین بمقدار قلیل از مثل سلفیٹ آف سوڈا یا میگنیشیا سلفاس یا روغن بید انجیر یا سفوف جلیپ
بنوشانند و تاکید تقلیل وزن مسهل بنابر آنست که درین قسم خود ضعف می باشد اگر مسهل بمقدار زیاده داده شود ضعف زیاده
خواهد شد و هر گاه ورم حلق زیاده بود برای دفع اذیت آن بخار آب گرم در حلق رسانند و کاسٹک لقدر نیم گرین در یک
اونس آب حل کرده از قلم مویین به ورم دهن و حلق طلا سازند یا ٹنکچر اسٹیل و آب ساده بالمناصفه باهم آمیخته بر ورم حلق
طلا سازند الضاله سرکه یک حصه و آب ساده سه حصه باهم آمیخته از ان نیم گرم غرغره سازند الغرغره الکرٹیاسی پرمنگناس یک
ڈرام با هشت ڈرام آب ساده آمیخته از ان نیم گرم غرغره سازند و اگر بسبب زیادتی ورم حلق غرغره ممکن نباشد در چونه دستی

سلفیوری اس الیسڈ ڈرایلوٹ یکدرام با ہشت اونس آب ساده حلکرده بذریعه زراقه یا آله خاص که موسوم به اسپری پروڈیوسر ہست با بطور تقوع در دہن رسانند الیضاً لعہ ٹپاسی پرمنگناس یکدرام در ہشت اونس آب ساده حلکرده بذریعه آلات مذکوره تا حلق و دہن رسانند و باید دانست که استعمال ٹپاسی پرمنگناس در غرغره وہم بطور طلا برای اصلاح زخم حلق و دہن و دفع عفونت آنست و بجای آب مشروب آب محض از لیموی کاغذی یا تمرہندی بنوشانند صفت آب ترش کرده از لیمو لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعه قطعه کرده در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم که یک آثار باشد بریزند و سربسته نگهدارند چون سرد شود در پارچه سفید مقطر کرده قدری نبات سفید در آن حلکرده وقت تشنگی هر قدر که بیمار بنوشد بنوشانند صفت آب ترش کرده از تمرہندی بگیرند لب تمرہندی یعنی مغز مقشر آن یک اونس و در ظرفی انداخته آب سرد بیست اونس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن تمرہندی آب را صاف کرده نگہدارند و وقت تشنگی بتعلیل چیزی آنکه بنوشد بنوشانند لیکن جائیکه قبض شکم باشد آب تمرہندی نوشانند و جائیکه شکایت قبض نباشد آب محض از لیموی کاغذی نوشانند و در غذا مریض یخنی گوشت بزیا گاو یا مرغ هرچه که مناسب دانند خوب قوی پخته و شیر ماده گاو و زرده بیضه نیمبرشت خورانند و هرگاه از خورانیدن اغذیه ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا برانڈی یا اسکی همراه بارک یا کنین و امونیا کاربناس بنوشانند و این شش نسخه مینویسد هرچه مناسب و میسر شود نوشانند و اگر مجتنب از شراب بود آنرا امونیا کاربناس همراه یخنی گوشت یا آب ساده حلکرده بنوشانند در قسم ثالث که اسکارلیٹینا ملگنا است آنچه در علاج تایفس فیور نوشته شده بعمل آرند وهرگاه بیهوشی زیاده بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیاده شود آنچه در قسم ثانی برای تدارک آن نوشته شده بعمل آرند و درین قسم نوشانیدن کلورائڈ آف ٹپاس که یکدرام از آن در بیست اونس آب ساده حلکرده باشند وقت تشنگی هر قدر که بیمار بنوشد نوشانند بهتر است و درین قسم هم ادویه مقویه مثل تایفس فیور را از اول بدهند و حتی الامکن در حفظ قوت مریض کوشند و آنچه بضعف قوت بود از آن احتراز نمایند وهرگاه در حالت ڈراپسی که عبارت از اجتماع آب در غشای خانه دار جلد و ظهور انا سارکا یعنی استسقای لحمی است مریض مبتلا شود اول پولٹس از تخم کتان و خردل مسحوق که بستم حصه تخم کتان باشد درست کرده بر پارچه آلوده برگرده ضماد سازند و مسهل که مخرج آب رقیق باشد مثل منگیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی یا سفوف جیلپ کمپونڈ نوشانند و اگر سفوف ایلاٹیریم که آن مثل کنین جوہر مصفی قسمی از تخم حنظل است از دوازدهم حصه گرین تا ششم حصه آن همراه آب ساده بعد دو دو ساعت بنوشانند ابلغ باشد لیکن حد نوشانیدن این دوا آنست که اسهال شروع شود و همچنین ٹنکچر ڈیجی ٹیلس از پنج قطره تا ده قطره همراه ٹنکچر اسٹیل که همین قدر بوده باشد روزانه سه بار نوشانند و اگر از شراب مجتنب بود سفوف ڈیجی ٹیلس نیم گرین همراه آب آهن که پنج قطره باشد آمیخته بنوشانند و درین وقت که صورت استسقا ظاهر شود مریض را در آب گرم نشانیدن یا بخار آن به بدنش رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تا که همیشه جلد عرق آلود ماند بسیار مفید است زیرا که ازین تدبیر ادرار میشود و گرده را از کار خود فرصت شده آرام حاصل میگردد و از ان ورم و اذیت آن

بر طرف نمیشود و صحت حاصل گردد و مادامیکه گرده صحیح نشود تدبیر ادرار البول نمایند و سرپ فیری ایوڈائیڈ همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و این دوا را سنپدران بنوشانند که علامات کمزوری و رقت خون بر طرف شوند و آمدن سفیده بیضه در بول موقوف شود باقی آنچه امراض دیگر درین قسم پیدا شوند علاج آن نمایند لیکن هرگاه سیلان گوش پیدا شود در ان غور و تامل نمایند پس اگر ریم از ورم مجری خارج ثقبه آمده باشد و همین جا ورم بود علاجش فرمایند تا ورم در داخل ثقبه نرود اما اگر ریم از داخل ثقبه آمده باشد آنرا از نهار بند نه کنند که آن مورث آفات ست ایضاً باید دانست که گاهی از زیاده نوشیدن و استعمال آن رنگ بلاڈونا هم اذیت حلق و سرخی بر وجه و دستها و بدن پیدا میشود و از ان شبه اسکارلٹینا میشود خصوصاً در عورات که بلاڈونا را اکثر در معمولات باستعمال می آرند پس هرگاه صاحب مرض اسکارلٹینا نزد طبیب حاضر شود خاصةً که زن باشد اول از ان استفسار فرمایند که بلاڈونا خورده است یا نه اگر اقرار خوردن و استعمال نمودن آن بطور معمول غیره کند در علامات دیگر غور کرده رفع التباس نمایند فقط کرد اما قسم ششم از ابرپ لٹ فیورس ڈنگیو فیور ست که آنرا ڈاندی هم گویند و اکثر اسکارلٹینا روماٹکا بضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف و کسر تای هندی و فتح کاف و سکون الف یعنی مثل روماٹزم هم نامند و اینهم از جمله حمیات لازمه است که همراه آن درد اعضا و گاهی ورم غدد های زیر فک اسفل و غدد های گردن و اربیه و همیشه سرخی بر جلد بدن و دانها ظاهر میشود و بیشتر از روز سوم تا پنجم سرخی ظاهر میشود و گاهی از روز اول جلد سرخ میگردد و این تپ اکثر از هشت روز تا ده روز ماند و گاهی از ان زیاده هم مکث کند السبب سبب آن زهر خاص ست لیکن تا حال بحد تحقیق نه رسیده که نباتی ست یا حیوانی لیکن بدانکه رای در باره ڈنگیو فیور انست که این تپ بسبب زهر حیوانی یا نباتی که در جو هوا می باشد مثل حیوان خرد یا تخم نبات خرد پیدا میشود چنانکه از ان هیضه یا حصبه حادث میگردد باین نحو که این حیوان یا تخم نبات خرد بذریعه هوا در بدن انسان داخل میشود و در بدن میرود و از پلیٹ غذای خود گرفته کثیر میشود تا اینکه در دوران خون و رد ملغ و اعضای دیگر رفته بآنها اذیت میرساند و از اذیت آن حمی و او جاع در اعضا پیدا میشوند و مادامیکه در خون استقرار و تغذیه آنست این حیوان یا تخم نبات غذای خود میگیرد و چون مادهٔ غذای آن در خون نماند از ان خارج میشود و از خروج آن صحت حاصل گردد و ایضاً دیده میشود که این مرض هم مثل دیگر امراض وافده عام و شایع میشود و گاه گاه در جای یک دو کس را هم عارض میگردد و اکثر این حمی یکبار در عمر انسان عارض میشود العلامات گاهی قبل آن علامات منذره حمی عموماً هم یافته میشوند چنانکه بکرر مذکور شد اما اکثر این ست که دفعةً عارض میشود و وقت عروض گاهی سردی و گاهی گرمی بکرر معلوم میگردد و درد سر و در بدن خصوصاً در مفاصل صغار انگشتان و کمر درد پیدا میشود و گاهی در یک عصب درد زیاده میشود و در هر جا که باشد و گاهی در یک چشم و گاهی از پس گوش درد شروع شده تا شانه و دست میرسد و گاهی در مفصل رکبه زیاده اذیت میباشد و بعد آن تپ حادث می آید و جلد بدن زیاده گرم و خشک بود و اکثر نبض سریع میباشد و گاهی با شدت حرارت جلد نبض بطی هم باشد و با اشتداد حمی درد سر و درد پس گوش زیر استخوان

قاعده گردن خاصه زیاده میشود و در حدقه چشمها التهاب هم در روز زیاده محسوس میگردد و اکثر وقت شدت مرض میشود کسی که همراه هذیان
و بینی و حلق و قصبه ریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میباشد که از زیاده گریه گردد سرخ میشود و تشنگی زیاده و
زبان سرخ بود و گاهی در حلق هم ورم میشود چنانکه در قسم اول سکارلتینا که خالص است در دیده باشد و گاهی قی هم درین حمی
می آید و گاهی تشنج در عضلات بدن و شکم و صداع میشود و در غده های گردن که موازی استخوان فک اسفل اند ورم زیاده میشود
و در بعضی مرضی ورم خصیه هم پیدا میشود اما هرگاه ورم خصیه پیدا میگردد پس تا زوال حمی باقی میماند و گاهی روز اول از عروض
حمی و گاهی روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود بعده بر تمام بدن ظاهر میگردد
و چون سرخی بالتمام بر بدن ظاهر شود حمی کم یا زائل میگردد و مریض در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یکدو روز مانده بعد
باز حمی موسوم به سکندری پیدا می آید و همراه آن قی هم زیاده میباشد و علامات و اعراض سابقه شدت عود میکنند و بعد
همین روز یا روز دوم بعد عروض حمی ثانیه بثور که حاصل مثل بثور حصبه یعنی میزلز یا چکن پکس بر بدن ظاهر میشوند و هرگاه این بثور
هم تمام و کمال در یک دو روز بر بدن بروز و ظهور نماید این حمی سکندری هم زائل میشود و بیمار ضعیف شده در راه علاج مبتلا
میماند و هم باید دانست که گاهی در بعض بیمن در علامات مذکوره درین فرق هم دیده میشود مثلاً گاهی درد مفاصل زیاده و گاهی
کم بود و گاهی تشنج پیدا نشده و بر طرف نمیشود بلکه باقی میماند تا آنکه سرخی پیدا شده بعد چند روز بثور سرخ ظاهر میشوند و این تشنج
هم گاهی بقدر تخم باجره یعنی گاورس و گاهی کوچکتر مثل دانه خشخاش میباشند و گاهی بعد زوال حمی و سرخی تا دو سه هفته گاه
در بعض اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز زائل میگردد بالجمله الحاصل درین حمی طحال بالخصوص میباشد
بسبب اجتماع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاده میشود زیرا که خون از جگر بسوی دل به دشواری میرود و گاهی
کبد صفرا زیاده پیدا میکند و بسبب آن قی و اسهال زیاده میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاده نمیشود و گاهی درین حمی
زیاده اثر زهر میشود تا گاه ستک میرسد و بسبب آن قی می آید و اشتهای غذا کم میشود ضعیف میباشد و بسبب آن ذائقه
دهن خراب میگردد و تلخ چیز از ذوقات بر اصلیه خود محسوس گردد بلکه با تلخ یا تفه یا زیاده کمین محسوس میشود و گاهی اختلاف
نبض زیاده میشود که یکی قرعه ضعیف و یکی قرعه قوی میکند و ضعف نبض زیاده میشود العلاج علاج خاص آن تا حال پیدا
نشده لیکن علاج اعراض آن باید کرد پس اول وقت شدت حمی در حوض یسی آب که حرارت آن در امتحان تهرمامیتر نود و پنج
یا صد درجه باشد نشانند و بعد نشانیدن در آن آب سرد در آب مذکور ریزند تا به هشتصت و پنج حرارت آب حوض برسد
آن زمان مریض را برآورده بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سرکه همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالش سازند
و اگر درد سر و گرمی راس زیاده بود سرکه با آب سرد آمیخته پارچه پان تر کرده بر سر نهند و برای تسکین عطش آنچه در علاج حمی گذشته
نوشته شده اشیای بارده نوشانند مثل آبجوی رقیق مرض آب لیموی کاغذی وغیره و اگر قبض و اسهال نباشد سلفیط آف سودا
یا میگنیشیا سلفاس یا سیڈلیز پوڈر نوشانند و وقت شب برای تعریق و تسکین پنج گرین ڈورس پوڈر خورانند و برای رفع اوجاع بدن

که بعد حمی شدت میکند برومائیڈ پتاس از ده تا پانزده گرین والیوڈائیڈ پتاس تا پنج گرین وسلوشن مارفیا بیست قطره در دو اونس
آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بنوشانند که ازین دوا در جامع نفع کثیر حاصل میشود ایضاً
هرگاه درد اعضا شدت کند مارفیا یا افیون مقدار کثیر خورانند وازین خائف نشوند که مضر برای دماغ خواهد شد ایضاً
برای تسکین او جامع کلورل هائڈریٹ همراه مارفیا بنوشانند ایضاً کلورل هائڈریٹ یا برومائیڈ پتاس نوشانند و
اگر درد بسیار شدید باشد برومائیڈ پتاسیم و کلورل هائڈریٹ و مارفیا هر سه دوا را باهم آمیخته بنوشانند ایضاً
تنکچرهای سائیمس ده ده قطره با آب ساده آمیخته بنوشانند لیکن در مریض جوان اگر ازین مقدار قلیل دهند مفید نخواهد شد وایضاً
باید دانست که هرگاه اجتماع خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشانیدن مریض در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعده
بر آوردن از آب خورانیدن بلوپل از پنج گرین و بلیریای کمپونڈ پنج گرین وقت شب برای تصفیه جگر بسیار مفید است و صبح آن
سلفیٹ آف میگنیشیا همراه لائکر ایمونیا ایسیٹیٹس و آب ساده نوشانیدن یا نوشانیدن سڈلیز پوڈر زیاده نافع است
و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار نه دهد و اشتهای طعام صاف نباشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ چند روز
نوشانند و هرگاه درد درین حمی در عضوی خاص باشد از سلوشن مارفیا که در آن مارفیا از ششم حصه گرین تا چهارم حصه آن
باشد زیر اقه در جلد آنجا دادن بسیار مفید است و هرگاه درد اعضا زیاده باشد برومائیڈ پتاسیم بیست گرین همراه تنکچر بلاڈونا
که از پنج قطره تا ده قطره باشد با آب ساده که دو اونس بود آمیخته روزانه مکرر بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانیدن مفید است
و اگر وقت شب در وقت شدت او جامع اول مریض را ده پانزده دقیقه در آب گرم نشانیده بعده ادویه مخدره نوشانند
بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آمدن عرق و همچنین از اسهال که کثیر شود بخود آید فائده تام حاصل میشود پس اگر
شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض شود مشاهده نمایند بی آنکه موذی بضعف کثیر شود علاج نکنند و بند نسازند و از کثرت
آن خائف نشوند اما هرگاه بحد افراط رسیده خود مرض شود علاج حسب مناسب با نچه مکرر نوشته شده نمایند و آنچه
ضعف و درد اعضا درین مرض بعد زوال حمی باقی می ماند برای رفع آن کنین و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه
مقویه خورانند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانڈی یا پورٹ وین شراب بنوشانند و آنکه از آن
مجتنب باشد او را ایمونیا کاربناس همراه مطبوخ بارک بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و شدت
کند علاجش نمایند و اما قسم هفتم از اریپٹف فیورس ایری سپلس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر لام و سکون سین مهمله ماخوذ از لغت
لاطین است بمعنی سرخی و در لغت انگریزی آنرا روز بضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه بمعنی گلاب است و مراد
از اسم سرخی گلابی رنگ است و اول سرخی آن گلابی رنگ بود و هرگاه بحد کمال رسد سرخ رنگ ارغوانی گردد بالجمله اینهم
حمی است لازم که در آن سرخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی در آن انفلمیشن یعنی ورم حار در غشای خانه دار بدن عارض میشود

و چون ورم تا این غشا رسد ورم زیاده بر بدن پیدا میگردد و ان بر دو قسم ست یکی آنکه این مرض اولاً و بالذات مثل حمی تبیا
اسکارلٹینا که تپ سرخ ست بلا سبب ظاهر پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی اڈیئپاتھک بکسر الف و کسر دال هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون دال و فتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف یعنی
خود پیدا شونده گویند دوم آنکه بسبب صدمه یا زخم در کدام عضو از اعضای بدن مثل سر وغیره حادث شود و این را
بلغت انگریزی ٹرامٹک بکسر تای هندی و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح میم و سکون الف و کسر تای مثلثه و سکون کاف
یعنی انچه بسبب رسیدن زخم یا صدمه به بدن پیدا شود مینامند السبب سبب هر دو قسم زهر خاص ست که از ان
این مرض پیدا میشود مثل زهر میزلز و اسکارلٹینا و حقیقت آنکه حیوانی یا نباتی بود نا معلوم ست اما این مرض هم گاهی
مثل دیگر امراض وافده شایع و عام یافته میشود و گاهی خاص هم برای یک دو نفر عارض میگردد و اکثر زهر آن در
بیمارستان از تعفن هوای عفنه پیدا می شود و هر چند قاعده ارپ لفٹ فیور آنست که در عمر انسان یکبار عارض میشود لیکن
این مرض بر خلاف آن چون یکبار کسی عارض شود پس اگر این کس زیاده ضعیف کم زور بود یا کمزوری گرده یا ذیابیطس داشته باشد یا استفراغ
طلان یا نقرس یا خون آن بود بادنی اسباب معینه این مرض مثل هوای بارد یا زخم بدن باین مرض مبتلا میشود و در این کس
باره بار این مرض عود میکند و از تجربه ثابت شده که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و یقینی گاه زهر این
مرض به زن نوزائیده رسد آنرا مرض پیوآرپرل فیور یعنی تپ مخصوص زنان نوزائیده پیدا میشود پس هر که در علاج یا خدمت
و پرستاری مریض مرض اریسپلس مشغول باشد او را باید که نزد زن نوزائیده نرود و اگر ضرورت داعی شود بعد غسل بدن و
پوشیدن لباس دیگر رود و گاهی دیده میشود که هر نزد مریضه پیوآرپرل فیور میاید یا نزد آن امد و رفت میدارد به مرض اریسپلس
مبتلا می شود و از ان دانسته میشود که از پیوارپرل فیور اریسپلس و از اریسپلس پیوارپرل فیور پیدا میشود العلامات
اما علامات قسم اول که اڈیئپاتھک است پس باید دانست که چون زهر این قسم در بدن داخل میشود که هفته در بدن مریض مخفی ماند
و کدام اثر آن ظاهر نمیشود پس بعد علامات منذره حمی عموماً که مکرر مذکور شد ند پیدا میشوند و بعد گذشتن یا یک دو روز بر ظهور علامات
مذکوره مریض گاهی سردی و گاهی گرمی در بدن خود می یابد و بعد آن تپ ظاهر میشود و درد سر و درد بدن و غثیان و تهوع پیدا
میشود و گاهی قی هم می آید و بعد روز سوم یا چهارم سرخی بر جلد بدن هر جا که افتد ظاهر میشود اما اکثر در بینی یا بر رخسار یا
بر نرمه گوش اول ظاهر میشود و جائیکه اول سرخی نمودار شده آنجا ورم هم پیدا گردد و این ورم و سرخی آناً فاناً زیاده میشود
و از زیادتی ورم حاجی حاد و قوی میگردد و چون این سرخی به تمامی در رخسار رسد بجهاد آن بر تمام وجه ورم و سرخی حادث شود
و حرقت پیدا میشود و از کثرت ورم پلک از چشمان بسته و کشاده نمیشوند و از کثرت ورم قیافه و هیئت مریض هم مریض را
نمیشناسند و چون ورم بر وجه زیاده شود در ان و حشتناکی و سختی پیدا میگردد [illegible] کثیر زیر غشائی فاسد اجتماع
میشود و اکثر درین مرض در حلق [illegible] اسکارلٹینا [illegible] گاهی درین ورم آبله آید

پیدا میشود وگاهی ریم هم پیدا میگردد خصوصاً جائیکه غشائی خانه دار زیاده ست مثل حلقه بالای چشم که دران این غشا زیاده است
وگاهی این مرض فقط بر وجهی افتد و بعد آن زائل میشود وگاهی اول بر وجه حادث میشود و بعد در سله زانو وجه منتقل شده بر
جلد راس میرود و از الیه گردن و از ان بر تمام بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد ان زمان خوف هلاکت غالب
میشود زیراکه درین وقت ورد سر عظیم پیدا میگردد وگاهی هذیان وبیهوشی وگاهی همراه این هردو تشنج قلیل وارتعاد عضلات
یعنی در جلیین پیدا میشود وچون این علامات یافته شوند قلیل ورم کدام غشا از اغشیه دماغ بوده درین وقت مریض
اکثر بعالم بیهوشی مبتلا شده هلاک میگردد وهرگاه ورم حار جلد بغشای خانه دار بقوت میرسد و فساد در غشای مذکور زیاده
پیدا میشود درین وقت ریم هم پیدا میگردد ولیکن در ورم وجه ریم کمتر می افتد مگر در حلقه چشم پس پلک اعلی البته قدری ریم
ظاهر میشود اما هرگاه این ورم بر جلد دست یا پا زیاده شود درین سو اضع هم ریم پیدا میشود ولیکن هرگاه درین مرض جا بجا
در ورم غشای خانه دار ریم پیدا میشود درین وقت این مرض با عضای دیگر منتقل نمی شود بلکه در عضو یکه زخم پیدا شده
همانجا میماند واما علامات قسم ثانی که شرایط ست سبب رسیدن زخم پیدا میشود پس اکثر از رسیدن زخم سر یا فوج
یا بر وجه میشود وهرگاه در جوانان استعدادی بود هر وقت این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از زخم کلان
وکوچک که بر بدن رسد خصوصاً بر وجه و یا فوج این مرض پیدا میشود ایضاً باید دانست که هرگاه زخم بر بدن بنحوی رسد
که کناره های زخم راست وصاف باشند مثل زخم شمشیر یا کارد و نشتر ازان این مرض کمتر میشود اما هرگاه زخم چنان بر بدن
رسد که کناره های آن کج باشند وزاویه ها دران زیاده بوند مثل زخم چوب وغیره ازان این مرض زیاده حادث میشود
وگاه هرگاه زخم تا غشای ریشه دار رسد از انهم زیاده این مرض متولد میگردد بالجمله هرگاه بعد زخم این مرض حادث میشود
اکثر بر کناره زخم وگاهی قریب زخم سرخی پیدا میشود وچون بر کناره زخم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ وسرخ میشوند
وریم که ازان جاری بوده خشک شده میگردد واکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
خود مینماید وبعد ظهور حمرت تپ می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تپ قلیل می آید واگر تا غشای خانه دار ورم وسرخی برسد
تپ هم قوی می آید وایضاً چون تا غشای خانه دار ورم حار برسد ورم ظاهر هم زیاده پیدا شده وهرگاه کرد ورم سر
انگشت نهاده تغمز کنند نشان غمز در لحم باقی ماند بسبب اینکه قدری آب در غشای مذکور از عروق وخون ریخته دران مجتمع میشود
ودرین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود واگر زیاده آب در غشای مذکور مجتمع شود یا زیادتی ورم سختی وصلابت
ودرشتگی هم در ورم جلد محسوس میشود پس بعد اگر علاج نه کرده شود سرخی روز بروز زیاده وعام بر بدن میشود
وتا هشت روز روز بروز زیاده میشود وبعد هشت روز ضعیف شود یا از علاج کم میگردد واگر کم نشود وبعد هشت روز حمی
ساری که مثل تپ دق وقت پیدا شدن ریم می آید حادث میشود ودر جلد بدن ورم زیاده میشود وگاهی آبله ها
پر از آب بر جلد بدن پیدا میشوند ودران آب وریم دیده میشود وهرگاه بر ورم جلد انگشت نهاده تفحص کنند واستماع

دانسته میشود که زیر جلد ریم مجتمع است و این اجتماع در غشای خانه دار میباشد پس اگر درین وقت ریم را خود بر نیاید
مثل ماده دیگر منفجر شده ریم خارج میشود ولیکن بعد انفجار گاهی جلد بدن و غشای خانه دار فاسد و متعفن شده میریزد
و آنجا اعصاب و عروق و شرائین و عضلات که زیر جلد مستور میباشند دیده می‌شوند و درین وقت اگر مریض ضعیف القوت
یا طفل یا شیخ کبیر باشد برای آن خوف هلاکت میباشد و اکثر هلاکت درین وقت از کثرت اسهال میشود و گاهی درین وقت
پائیمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون پیدا هم میشود و از آن گاهی ریم بر قلب مجتمع میگردد و گاهی در دماغ و گاهی در جگر و گاهی
در اعضای باطنه دیگر از رسیدن ریم در آنها دمل پیدا میشود **العلاج** هرگاه مریض جوان قوی باشد پس اگرچه
قدمای اطبا در ان اول تجویز فصد کرده اند تا ورم کم شود ولیکن چونکه از فصد کمزوری در خون و ضعف در بدن پیدا میشود
و بسبب آن در آخر برای این مرض مضرت حاصل میشود لهذا از نهار فصد را نگیرند بلکه عوض آن بر نوشانیدن مسهل و مبرد
و ملینات بعض اکتفا نمایند و از ان کار فصد که منع و تقلیل ورم است گیرند پس اول انچه از مسهلات قاطع عمره است
مثل میگنشیا سلفاس و میگنشیا کاربناس که هر دو را باهم آمیخته همراه آب ساده بنوشانند و این از همه افضل است و هم
نوشانیدن وبرت سوڈا کاربناس یا نوشانیدن ایسیٹیٹ آف سوڈا و سوڈا کاربناس قائم مقام آنست و اگر بعد اسهال هم حمی
قوی باقی ماند ادویه معرقه و ملینه منبض مثل وین انٹموئیل یا سلوشن انٹمنی یا سفوف انٹموئیل یا جیمس پوڈر که
جامع تعریق و تلیین نبض اند بنوشانند و اگر همراه آن لائکر امونیا ایسیٹیٹس هم شریک کنند مفید است و هرگاه حمی برطرف
شود یا کم گردد از نوشانیدن ٹنکچر اسٹیل نفع کثیر حاصل میشود پس باید که از پانزده بست قطره تا سی قطره از ان گرفته
همراه آب ساده آمیخته موافق ضعف و قوت مرض بعد چهار چهار ساعت یا بعد یک یک ساعت بنوشانند پس اگر مرض قلیل
و تنها در جلد بدن بود مقدار قلیل از ان دادن کافی باشد و اگر در غشای خانه دار هم بود زیاده مقدار آن دادن مفید میشود
و در مقدار قلیل درین وقت فائده حاصل نمی شود و هرگاه مرض دراز و یا دو قوت باشد بعد یک یک ساعت نوشانیدن
ٹنکچر اسٹیل نافع و مانع از ازدیاد مرض میشود و بحسب تجربه خود و بشهادت اکثر ڈاکٹر صاحبان ثابت شده که اگر ٹنکچر اسٹیل
را درین مرض بعد یک یک ساعت بنوشانند مرض در سه چهار روز کم میشود و یا بانتها رسیده منحط میگردد و الا تا هفت یا هشت
روز روز بروز زیاده میشود و غذای مریض قوی باید که سبک و لطیف دهند مثل شیر گاو یا شوربای لحم رقیق یا ارارو ٹ
یا آشجوی رقیق و اگر مریض ضعیف باشد آنرا هم مسهل از مسهلات مذکوره دهند لیکن قلیل المقدار تا زیاده از یک دو بار
اسهال نشود و از ابتدای مرض تقویت مریض ملحوظ دارند و برای آن پورٹ وین یا برانڈی تنها یا همراه کنین و
امونیا کاربناس نوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد امونیا کاربناس تنها بنوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند و
ٹنکچر اسٹیل چنانکه در مریض قوی می نوشانند همچنین مریض ضعیف را بحسب قوت و ضعف مرض می نوشانند که بر ان اعتماد
در علاج این مرض زیاده است اما کسانیکه در بول ایشان سفیده بیضه می آید انهارا ادویه حاره مثل شراب

و اپیونیا هرگز نه نوشانند که مضر است بلکه عوض آن نوشانیدن شوربای لحم و تنکچر استیل اقتصار کنند و چونکه درین مرض هم
حرقت و سوزش بر جلد زیاده میباشد پس برای تسکین آن اشیای بارده بالفعل مثل سرکه و آب سرد بر جلد نهند چنانکه
در حمیات دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میکنند درین مرض طلا نه سازند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
مرض از یک جا بجای دیگر و از عضوی بعضوی دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها ورم در جلد بود از پاشیدن انگشتا یا کاربناس
یا اراروٹ یا سپیده گندم بر آن آرام و تسکین در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای خانه دار هم باشد و از آن آبله بر جلد پیدا
میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آبله ها قی و خشکریشه پیدا میگردد و از آن مریض متاذی میشود پس درین وقت
اعلی آنست که در آب مطبوخ پوست خشخاش که گرم باشد پارچه فلالین را تر کرده فشرده بر ورم نهند یا در مطبوخ گل بابونه فلالین
یا اسفنج را تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند و چون سرد شود پارچه دیگر که حار باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشخاش و گل بابونه
هر دو را در آب جوشانیده و در آن پارچه فلالین تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند انفع باشد و لیکن چون این تدبیر همیشه ممکن
نمیشود لهذا در وقت متعسر بودن آن صمغ عربی محلول با آب را که قدری غلیظ باشد از قلم مویین بر ورم طلا سازند که بسبب آن
هم از یبس خشک شدن ورم منع میشود و هوا با آن نمیرسد همچنین اگر کلورین را که دوای مرکب از کلوروفارم است از قلم مویین بر ورم
طلا کنند مفید است ایضا طلای گلیسرین هم نافع است و اگر کدام دوا ازین ادویه میسر نشود روغن کنجد طلا سازند و ایضا
باید دانست که هرگاه این مرض از وجه بسوی جلد راس مائل و اراده نقل کند یا از بدن بسوی گردن و وجه مائل شود و
خواهد که بسر رود درین وقت ضرور است که آنرا از رفتن بازدارند و بجای که هست محبوس سازند و منع آن از نقل بایی طور ممکن میشود
که اصل کاستک نقره را که دو درام باشد در یک اونس آب ساده حل کرده از قلم مویین گرد ورم بطور خطی که فی الجمله عریض باشد
بکشند تا از آن قدری ورم پیدا شده از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر ورم بر جلد سر باشد و آثار فرود آمدن آن ظاهر
شوند پس زنهار آنرا منع نکنند زیرا که فرود آمدن آن از سر بهتر است و الا خوف آنست که در سر فرو رود و موجب هلاکت
و بهم طلا کردن تنکچر ایوڈین گرد ورم مذکور برای منع کردن نقل آن قائم مقام کاستک نقره است بلکه اگر ورم بر وجه باشد
درین وقت طلا کردن تنکچر ایوڈین از کاستک نقره محلول با آب بهتر است زیرا که گاهی اثر کاستک نقره محلول با آب که قوی باشد
زائل نمیشود پس از آن در وجه بعد صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر تنکچر ایوڈین باقی نمیماند و هرگاه ورم و سرخی بر وجه نباشد
بلکه بر سر و بدن بود و غشای خانه دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جا بجا در جلد بقدر ربع انچه زخم پیدا کرده
دهند و بعد آن آب پوست خشخاش تکمید سازند تا خون زیاده از زخم جاری شود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
ورم کم گردد بهتر است چه بعد این تدبیر ریم هم نمی افتد و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمی شود و هرگاه در ورم ریم پیدا شود بزودی
از نشتر گشاده ریم را بر آرند و بعد آن روغن کاربولک ڈایلوٹ بر زخم طلا سازند و این مریض را گوشت ساده و زرده
تخم مرغ و اپیونیا و پورٹ وین خورانند و نوشانند تا از عارضه ضعف مامون شود و اما قسم ششم از [illegible] فیور

که آنرا بلغت لاطن پسپتیس و بلغت انگریزی بلیگ یعنی مرض موتان یا عذاب رومی بعربی طاعون نامند و اینهم از حمیات
لازمه است که کم و زیاده میگردد و متعدی و شایع میشود و اکثر مؤدی بهلاکت مریض میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
بلمفتیک گلاندز اند متورم میشوند و مراد ازین آنست که آنچه غده های موسوم به لمفتیک که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
سفید از خون و در آنها داخل و از آنها خارج شده آب خون را از ورید کبیر که بجانب یمین قلب است میبرانند ممکن است که همه متورم شوند
اما اکثر از آن غده های گردن و بغل و اربیه درین مرض متورم میشوند و هم در محل موسوم بکربنکل که از مردن غشای غاده دار پیدا
میشود برمی آید و هم اغشای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشوند و این مرض قدیم است و از تحقیق ثابت میشود که این مرض از ملک
حبش یعنی افریقیه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول و غیره که آنجا بخوبی اهتمام در صفای شهر نیست میرسد قبل ازین
در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم رسیده شایع شده خلق کثیر را کشته بود لیکن از وقتیکه اهتمام در
صفائی شهر زیاده شد صدمات و شیوع آن در آن ملک کم گردیده و تا حال در ملک حبش هر سال میشود و سبب آن
زهر خاص است که از آن این مرض پیدا میشود و اینکه حیوانی است یا نباتی یا مرکب از هر دو هنوز بخوبی ثابت نشده لیکن این زهر
خاص جائیکه در شهر کثرت مردم زیاده بود و مزابل و قاذورات و عفونات و آبهای متعفن و لجن و گاه های فاسده پر انبوه باد و
مجتمع باشند اکثر پیدا میشود و بقوت و سرعت متعدی و شایع میگردد چنانکه مرض هیضه شایع میگردد و جائیکه اهتمام صفائی شهر
زیاده است و قاذورات و عفونات نیستند آنجا عالمگیر نمیشود و هم میگویند که هرگاه گرمی هوا در ملک حبش بحدی میرسد که در ترمامیتر
سیماب از گرمی هوا کم از شصت درجه و زیاده از هشتاد درجه نمیرسد آن زمان این مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در آن ملک
سردی میباشد زیرا که هوای آن در فصل حار بسیار گرم میباشد و ازین دانسته میشود که از زیاده حرارت این زهر فانی میشود
و هم وقتیکه این مرض شروع در شیاع خود میکند زهر آن بسیار قوی التاثیر میباشد یعنی در اول شروع خود زیاده مهلک است و چون
زمان زائد بر شیوع آن بگذرد تاثیر آن ضعیف میگردد و مریضان از آن نجات میابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
و چگونه شایع میگردد پس مجربین محققین میگویند که اکثر این زهر از راه مسامات جلد در بدن داخل میشود و از لباس مریض به بدن
صحیح میرود و بهمین ذریعه عام و شایع میگردد العلامات بدانکه در ابتدا این تپ مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن در حالت
شدت آن سه قسم اند اول آنکه قلیل و خفیف باشد و در آن تپ قلیل و درد سر بود و تشنه بسیار مخالف سخنه صحیح میباشد و [illegible]
بود و گاهی قی هم آید و درین قسم خفیف الاعراض ورم غدد که مثل کم دیده میشوند و اگر پیدا شوند قلیل میباشند و بزودی تحلیل از آن
میشود و درین قسم خوف هلاکت قلیل است و این قسم وقتیکه شیوع مرض بعد از زیاد کم میشود حادث میگردد و وقت صحیح درین قسم
خفت در حمی و اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو یا سه از روز حمی یا دیگر اعراض شدت و زیادتی پیدا میکنند [illegible] هم در آن
مریض وقفة حالت مثل حالت سکران قوی السکر پیدا میکند مثل اینکه تاب رفتار نداشته باشد و در نشستن و راه رفتن [illegible]
مائل میشود راست رفتن نتواند پاهای آن بر زمین قائم نمیشوند و بر روی علیل هم آثار سکر ظاهر میشوند مثل اینکه چشمان سرخ

میشوند کلام با فصاحت ادا نکنند و هذیان غالب بود و قی می آید و در قی صفرا اولاً خارج میشود بعد ازان شی سیاه رنگ در قی
هم می آید و اکثر اسهال عارض میشود و تپ گاهی زیاده و گاهی کم میماند لیکن نبض همیشه سریع و لین بود و گاهی هذیان و اختلال
حواس هم میباشد و این هذیان گاهی قوی و گاهی ضعیف میباشد و گاهی همراه هذیان نوبت غضب و حالت مشابه به حال مانیا
بسبب ورم غشاهای دماغ هم پیدا میشود و در روز اول که ابتدای مرض بود زبان رطب میباشد و در وسط آن سفیدی بود و
بر کناره و نوک زبان سرخی دیده میشود و در روز دوم یا سوم زبان خشک و سیاه میشود و بر گوشت درمیان دندان غشای سیاه رنگ
پیدا میشود و بول مریض بسیار سرخ میباشد و گاهی دران خون هم بمقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در گرده پیدا نمیشود
و بسبب آن قلت یا احتباس بول پیدا میگردد و ایضاً در روز دوم یا سوم غده های گردن و بغل و اربیه متورم میشوند و دمل کاربنکل
در اعضای بدن مثل انگشتان دست و کف پا و دیگر اعضای بدن هر جا که بر آید بر می آید و همچنین داغهای مختلف الالوان بر جلد
ظاهر میشوند و اکثر روز چهارم یا پنجم بشدت بیهوشی مریض هلاک میشود لیکن گاهی بیمار ازین حالت هم نجات یافته زنده میماند
پس اگر بیمار لائق سلامت است دران روز خامس اول زبان نرم میشود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام غدد مذکوره
کم شده زائل میشوند یا دران ریم افتد یا صلابت پیدا میشود و اگر کاربنکل هم موجود باشد از ازدیاد رو زانه که خاصه کاربنکل است
ممنوع شده بر یک حال میماند و داغها که بر جلد بدن پیدا شده بودند زائل میشوند و در هفتم مرض دفع شده ضعف و نقاهت باقی
میماند و قسم ثالث آن که مهلک قوی است دران این اعراض که مذکور شدند بر کمال قوت و حدت میباشند مثل تنفس فوری مهلک
قوی و از کثرت ضعف مریض مثل مرده بر بستر افتاده ماند و نبض صغیر و ضعیف و سریع میباشد و داغها که بر بدن پیدا میشوند درین قسم
کبودی سیاه میباشد و مریض زود بیهوش میشود و بر لب و ناخنها سیاهی غالب میگردد و درین حالت مریض از بست و چهار
ساعت تا چهل و هشت ساعت هلاک میشود و گاهی بعد چهل و هشت ساعت اعراض قلیل و خفیف میشوند و نبض قدری قوی
میگردد و بر جلد قدری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تپ قائم میگردد و در روز ثالث این حمی اورام
غده های مذکوره و کاربنکل و داغهای سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند مریض زنده
ماند لیکن اکثر آنست که درین قسم نجات از موت کمتر میشود و از بست و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت مریض هلاک میگردد و در
اورام غده های مذکوره ریم نمی افتد تا که حمی روز هشتم یا نهم زائل نگردد پس بعد زوال حمی رفته رفته تقیح در مواد ورم غده ها
می آید و ریم پیدا میشود لیکن از پانزده روز تا بست و هفت روز لائق داخل کردن نشتر نمی باشد و هم ازین گفته اند که هرگاه در
اورام غده ها ریم افتد دلیل علامت علیل است و شاید سببش آن بود که افتادن ریم دلیل قوت است چه بدون قوت ریم پیدا
نمیشود پس هرگاه در بدن مریض قوت عود کند دلیل سلامتی خواهد بود و ایضاً باید دانست که از علامات عامه طاعون
که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درد و ثقل است مقابل دل که بسبب ورم قلب میشود چنانکه در انجینا پکتورس یعنی خناق الفواد
یافته میشود و هم کبد و طحال درین مرض متورم میشوند و در تنفس هم دشواری یافته میشود زیرا که ریه هم بسبب همپتی تیتک مشارک

بست و نه ... آن ... ۱۳

قلب میشود و هم هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از ان خون بخوبی در ریه نمیرسد از ان ریه هم ضعیف میشود و بسبب تضرر آن در تنفس دشواری ظاهر میگردد و ایضا باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دانه کارنکل هم بر می آید پس مراد ازان آنست که اکثر این دانه هم پیدا میشود نه اینکه برآمدن آن ضرورست چه گاهی بر می آید و گاهی حادث نمیشود بالجمله ضرور و لازم مرض نیست اما اگر بر می آید پس بر سر و بر هر دو کف دست و پا بر نمی آید اما آنچه درین مرض کارنکل پیدا میشود پس آن هم بر سه قسم است یکی آنکه دانه کوچک مثل بثور بر جلد ظاهر بدن افتند و ازان مقدارش زیاده نشود پس خشک گردد دوم آنکه از مقدار بثرهٔ عظیم بود و تا غشای غانه دار رسیده باشد و مسالت آنهم هم می آید و عفن گردد و از اخراج لحم عفن ازان صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم زیاده عمیق باشد و تا غشای ریشه دار و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدبو ازان زیاده می آید و آنچه داغها درین مرض بر جلد پیدا میشوند آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص الحمرة بوند دوم آنکه در سرخی آنها قدری سیاهی باشد مثل رنگ ارغوانی سوم آنکه برنگ سیاه باشند و حادث شدن داغها عموما علامت ردی است لیکن ظاهر شدن داغ سیاه اردی است و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بست یا سی روز است یعنی بعد حدوث این مرض علیل تا این مدت در عرض زنده میماند و هم بدانکه هرگاه درین امراض عموما در اقسام ثلثه آن روز ثالث یا رابع یا خامس بر بدن عرق ظاهر شود و ریم در غدها پیدا شود افتد آنها دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در مریض زیاده پیدا شود و هذیان عارض گردد و داغهای مختلف الالوان یا سیاه بر جلد بدن پیدا شوند و خون از بینی و دهن و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل هلاکت توان دانست العلاج هرگاه مرض حاد و قوی باشد نه مهلت علاج میسر میشود نه علاج مفید می آید و ایضا تا حال کدام دوای نافع برای دفع آن یا کدام تدبیر غیر ادویه باشد و مخصوص برای این مرض نافع بود و شکل کنین برای حمی انترمتنت فیور یافته نشده لیکن هرگاه مرض قوی نبود در رفع شکایت اعراض مؤذیه آن و حفظ قوت علیل کوشش کردن مفید میشود و آنچه در کتب قدیمه و جدیده به نسبت علاج آن نوشته اند ازان نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میگردد چنانچه از فصد ضعف و از مالیدن روغن بر بدن علیل اذیت آن زیاده میشود و از خورانیدن کیلومل مرض اسهال پیدا میشود بالجمله بعد همه علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیده شده که مریض هلاک میشود لیکن از علاج اعراض مؤذیه و تقویت علیل فایده حاصل میشود پس در ابتدای مرض اگر مریض ضعیف نشده اول قی کنانند از اپیکاکوانا و بعد آن مسهل دهند از قسم میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سیڈلیز پوڈر یا سفوف جلیپ کمپونڈ اما مسهل که حسب مناسب دهند قلیل المقدار دهند تا ضعف پیدا نه کنند و بعد آن دوای قابض مثل لاکر امونیا ایسیٹس یا سپرٹ ایتهر کی دیا پاس نطراس نوشانند و بعد آن اینکه در ان منرال ایسڈ مثل نایٹرک ایسڈ ڈایلوٹ یا نائٹرو میوریٹک ایسڈ ڈایلوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈایلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈایلوٹ بقدری که آب را قدری ترش کند انداخته وقت تشنگی بنوشانند و برای تصفیهٔ خون کلورائڈ آف پتاس بنوشانند که ازان آکسیجن و پتاس هر دو در خون داخل و زیاده میشوند و بسبب آن خون صاف و قوی میگردد و در وقت خفت مرض که وقت صبح میشود کنین تا نج گرین بنوشانند و برای دفع اذیت در روز و شب

بیان عدم وجود کاربنکل یعنی پهپکی لازمی ۱۲

بیان داغهای ... نشان این لفظ استعمال کرده اند

دلیل سلامتی مرض و هلاکت

بیان عدم نفع دوا در مرض

بیان عدم نفع علاج کتب قدیمه ۱۲

افیون خالص حب بسته با آب حل کرده یا انگور او پیاپی یا الکحل او پیاپی سیر شیر نیم گرم نوشانند و اغذیه جیده خفیفه مثل شیر تازه گاو یا شوربای گوشت و امثال آن
مثل شوربا آب انڈی وامونیا کاربناس خوراند و لوشانند و همچنین از شراب امونیا کاربناس نوشانیدن بهتر است الحاصل آنچه برای تقویت اغذیه و ادویه مقویه
تایفس فیور نوشته شده اند آنها را اینجا هم بعمل آرند و تصفیهٔ هوای مسکن از آنچه رافع عفونت و بوی بد باشد ضرور ملحوظ دارند و هر روز تدبیر
تصفیهٔ هوا بعمل آورده باشند از قبیل پاشیدن سرکه و آب بر زمین و دیوارهای مسکن علیل و ایضاً پرمنگناس پتاس یا کاربولک ایسڈ
با آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان مسکونهٔ علیل پاشند و سلفر را بر آتش انداخته دخان آن در هوا رسانند و چنان انتظام
نمایند که هوای اندرون مکان بیرون رود و هوای خارجی صاف در مکان داخل شود و بدن مریض را هر روز خوب صاف کرده
باشند و هر روز تبدیل لباس مریض نمایند و آنچه لباس مریض پوشیده باشد آنرا در آب بسیار گرم جوشانیده بشویند و زیر آفتاب
نهاده خشک سازند و کسانیکه نزد مریض در خدمت گذاری و پرستاری آن مشغول میباشند بر ایشان تاکید نمایند که هر روز بر بدن
خود روغن مالیده باشند تا بسبب آن مسام جلد ایشان مسدود شوند و زهر طاعون بذریعهٔ مسام در بدن شان نرود فقط
ایضاً باید دانست که در ملک هند مرض مشابه این حمی میشود که آنرا بلغت انگریزی پالی پلیک بفتح بای موحده فارسی و سکون
الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی یعنی طاعون موضع پالی نامند و پالی مقامی از ملحقات ملک بنگال است و بزبان هندی
آنرا مہا مری بفتح میم و های هوز و سکون الف و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی مرگ عظیم نامند و این حمی
در هندوستان پیشتر در ریاست راجپوتانه میشد و بعد اهتمام در صفائی بلاد شیوع آن از دیار مذکوره موقوف شد و تا حال
در بعض جبال که قریب سرحد نیپال است و آنجا عفونات و قاذورات زیاده میباشد اکثر شایع میشود و با لجمله این حمی هم مشابه
به حمی طاعون میباشد و فرق فیما بین آنست که درین مرض بیمار زیاده نقصان میرسد و بعضی میگویند که این مرض مرض طاعون که در
ملک چین پیدا میشود واحد الحقیقت اند و بعضی میگویند که طاعون و پالی پلیک واحد اند لیکن این قسم تایفس فیور در ملک حاره میباشد
و تایفس فیور که پیشتر نوشته شده در ملک بارده میشود و فی الحقیقت هر دو تایفس فیور اند السبب اکثر دیده شده که هرگاه
قحط سالی و گرانی غله میشود و بسبب آن غذای کافی و جید بمردمان باشندگان جبال مذکور میسر نمیشود و بسبب آن سکنهٔ آنجا
ضعیف و ناتوان میگردند آنزمان این حمی آنجا پیدا شده از آن این مرض متولد شده عام میگردد و از اسباب معینهٔ آن کثرت
دا ... قاذورات و عفونات در بیوت و سکک بلد است و عدم اهتمام در صفائی موضع که از آن هم هوای بلده موضع خراب
و مستعد برای فساد و عفونت میشود و از آن این مرض خاص پیدا میگردد العلامات علامات این مرض بعینه همان علامات اند
که در تایفس فیور نوشته شده مزید بران آنست که همراه علامات مذکوره غده های زیر بغل و اربیه متورم میشوند العلاج اول
از همه اهتمام در تصفیهٔ هوا و زمین از عفونات نمایند و وقت شیوع مرض باشندگان موضع متعفن الهوا را ببلد یا موضع دیگر
که هوایش صاف و از عفونات خالی باشد نقل کنانند من بعد آنچه در علاج تایفس فیور از ادویه و تدابیر و اغذیه نوشته شده اند
آنها را باستعمال رسانند فقط فصل سیزدهم در انفلوانزا بضم الف و سکون نون و کسر فا و ضم لام و سکون واو و کسر الف و

۵۱ تصفیهٔ هوا ۱۲

۵۲ تدبیر پرستار مریض ۱۲

۵۳ مرض از قحط ۱۲

... ۱۴

وسکون نون وفتح زای معجمه وسکون الف بمعنی تاثیر عام است که بذریعه هوا بهر جا در ملک رسد چنانکه سیل از دریا در شهر می آید وفی الحقیقت
این حمی نروس فیور است زیرا که از ضعف نروس سستم یعنی مجموعه دماغ وحرام مغز واعصاب سمپاتیک پیدا میشود ونروس سستم مرکب
از نون وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون سین مهمله اول وکسر سین مهمله ثانی وسکون سین مهمله ثالث وفتح تای مثناة فوقانی وسکون میم
بمعنی مجموعه مذکوره است که از ان انتظام قوتها وحرکت بدن وصدور جمله افعال مربوط ومنوط است واین حمی هم از حمیات لازمه است
که همراه آن آثار نزله وزکام یافته میشوند وزیاده از دیگر شکایات واعراض که درین حمی وحمیات دیگر یافته میشوند ضعف است که در قوی
نفسانیه وبدنیه واعصاب وعضلات عایل یافته میشود که بسبب آن عضلات واعصاب از کار خویش قاصر میشوند وهم درین حمی
قصور وتغیر در قوت ذائقه پیدا میشود بسبب ضعیف شدن عصب مفروش بر سطح لسان وحنک وناقص شدن قوت حسیه که در آنست
پس بسبب آن ادراک کدام طعم کما ینبغی نمیکنند السبب سبب آن بخوبی ثابت نیست در بیان آن اختلاف بسیار است لیکن اکثر
بطور وبا وامراض وافده عارض وعام میشود وگاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد وگاهی حیوانات هم مثل اسپ وسگ
وگنجشک عارض می شود وهم مثل هیضه وبائی از جهت مشرق می آید وابتدا میکند وبسوی مغرب سیر میرود وازهوا به هفته تا شش هفته
زیاده یکجا می ماند وهرگاه نوبت شیوع وابتدای این مرض بجای قریب میرسد یک دو روز قبل آن در هوای آن موضع که شیوع
است بالای زمین مثل ضباب دیده میشود ورای بعضی حکما این است که درین ضباب جسمی صغیر میباشد که از خورده بین دیده میشود
پس هرگاه این جسم بذریعه استنشاق یا همراه آب وغذا در بدن رسیده در خون داخل میشود ودر ان نشو ونما میکند واکثر اجزای خون را
بسوی خود مستحیل میگرداند از تاثیر آن این مرض پیدا میشود وبسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد وضعف
کثیر در بدن می آید زیرا که در تولید مثل آن اکسیجن از خون زیاده صرف میشود واز ان خون خراب وفاسد شده چون در تغذیه اعضا میرسد
از ان اعضا ضعیف میشوند وایضا این جسم خرد در خون فعل خمیر که آنرا بآرد معجون با آب آمیزند میکند پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا
میشود چنانکه از آمیختن خمیر در آرد معجون با آب حرارت پیدا میشود وتجربه آن بذریعه تهرمامیٹر کرده میشود وبعضی میگویند که فرق وتغیر
در برق هوائی وارضی هرگاه پیدا میشود آن زمان هوا متغیر میگردد واز ان این مرض پیدا میشود وبعض حکما میگویند که از زیاده
شدن اوزون هوا این مرض پیدا میشود واوزون بضم الف وسکون واو وضم ذال معجمه وسکون واو ونون رائحه دیوی خاص است
که وقت زیاده درخشیدن برق یا وقت زیادتی تموز آفتاب پیدا میشود وهرگاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارند تا خشک شود وبعد
آن بو بیند بوی که در آن پیدا میشود این را هم اوزون مینامند واکثر دربین اطبا نسبت قول اول قول ثانی زیاده است واین مرض اگرچه
بطور عام همه کس را میشود لیکن زنان را بنسبت مردان کم میشود واطفال را بنسبت مردان وزنان هم کمتر عارض میشود وشاید سبب قلت
عروض آن باین دو نفران باشد که این هر دو بیرون خانه کمتر می آیند بخلاف رجال که آنها در هوا زیاده آمد ورفت میدارند
العلامات این حمی هم مثل دیگر حمیات لازمه شروع میشود لیکن درد سر درین حمی زیاده میباشد ودر جلد پیشانی تمدد واذیت زیاده
محسوس میگردد خصوصا در محلیکه درمیان دو ابرو واقع است چه در میوکس میمبرین انف که تا انجا رسیده بسوی حلق رفته

اجتماع خون میباشد و بسبب آن اینها ادراک اذیت زیاده میشود و در چشم هم سرخی و اذیت زیاده میباشد و اشک برابر جاری بوده و
بار بار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاده بود که بسبب آن در میوکس ممبرین الف و لب بالا
خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر ثقل محسوس میگردد و همراه این
علامات دفعةً مریض از ابتدای مرض زیاده ضعیف میشود و شکوه ضعف و کمزوری بنسبت دیگر شکایات و اعراض زیاده مینماید
و چونکه تاثیر آن بر میوکس ممبرین ها زیاده میباشد لهذا بر زبان و حنک کدام ذائقه محسوس نمیشود و اشتها بسیار قلیل میباشد و غثیان
غالب بود و قی هم می آید و گاهی همراه آن اسهال هم میشود بسبب متضرر شدن میوکس ممبرین معده و امعا و نبض این مریض ضعیف میباشد
و اول جلد بدن گرم و خشک بود سپس بعد یک دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاده و گاهی کم و از بدن
بوی خاص می آید که مشابه میباشد ببوی که از آرد گندم کهنه و بر سنگال خورده یا از طحلب می آید و در عضلات بدن و فقار ظهر و
بر کناره های سر اشتیف درد زیاده محسوس میگردد و چون سرفه آید چنان مریض را از آن اذیت میشود که گویا سر ان شق میشود پس
اگر این مرض خالص باشد از دو روز تا چهار روز مرض و اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم زائل میشوند
و صحت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن مدتها میماند خصوصاً هرگاه ورم میوکس ممبرن مجاری هوا که در ریه است یا خود ورم
ریه در آن پیدا شده باشد و هر که معتاد بجهت مرض نورالجیا یعنی درد عصبی یا روماتیزم یعنی وجع مفاصل یا برانکائیٹس یعنی ورم
میوکس ممبرین مجاری هوا باشد او را وقت عروض این مرض این امراض بشدت و قوت میشوند و هرچند حرارت باطنی در حقیقت
زیاده میباشد لیکن از برودت ظاهری و از اشیای بارده بالفعل مریض زیاده متضرر میشود و ملاقات بارد بالفعل مکروه می نماید
و در بعضی مرضی علامات و اعراض نزله و زکام درین حمی قلیل میباشند یا ضعف زیاده میباشد العلاج علاج عام برای جمله
مریضان این مرض خواه قلیل بود یا کثیر این است که بیمار را با آرام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت و راه رفتن و جمله ریاضات بدنیه
و نفسانیه منع کنند و باز دارند و لباس موافق فصل چنان بپوشانند که قدری گرمی به جلد بدن پیدا شود پس اگر مرض قلیل بود همین
تدبیر کافی میشود و حاجت بسوی استعمال ادویه نمی افتد و در غذای مریض قلیل المرض شوربای لحم گرم بار بار بنوشانند تا بر تقویت
معین شود و با آشجوی رقیق قدری که مناسب دانند پتاس نطراس آمیخته بنوشانند تا معین بر آمدن عرق شود که از آن بلا واسطه
نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن ڈوورس پوڈر ده گرین خورانند تا معین بر تعریق و تنویم شود فقط و
اما هرگاه مرض قوی و اعراض نزله و زکام زیاده باشند درین وقت علاوه تدابیر سابق بخار آب گرم در دهن رسانند و اگر سرفه زیاده
آید پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و برای تقلیل سرفه وین ایپکاکوانا و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و ٹنکچر کیمفر کمپونڈ همراه نقوع
سینگا موافق عمر و قوت مریض بنوشانند و ایضاً در مکان محفوظ مریض را بر کرسی نشانیده لباسی که گرد بدن مریض باشد مانع
از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مریض پوشانیده ظرف پر از آب گرم را زیر کرسی نهند تا بخار آب گرم متصاعد شده
به بدن مریض رسد و نشانیدن مریض در آب گرم هم اگرچه نافع است لیکن بسبب ضعف مریض تجویز نکرده شده زیرا که ازالت تمام قدی

ضعف

ضعف پیدا می شود و هرگاه ضعف زیاده باشد همراه آن اسهال هم بود پورٹ وین یا شراب برانڈی نوشانند والا ہسکی شراب بحصه
وآب ساده دو حصه باهم آمیخته نیم نیم اونس ازان بعد یک یک ساعت بنوشانند و هرکه مجتنب از شراب باشد ورا بیکاربنا
همراه آب پودینه بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مریض شیر ماده گاؤ که زرده بیضه خام دران حل کرده
باشند بنوشانند یا شوربای لحم مصفی یا آب یخنی که قوی بود و بعد زیاده یخنی لحم گرفته باشند بنوشانند و هرکه از خوردن زرده بیضه ولحم
مجتنب باشد او را تنها شیر ماده گاؤ نوشانند باقی هر مرض که همراه آن باشد علاجش بانچه در محل خاص آن نوشته شده نمایند
وانچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور باقی میماند برای دفع کردن آن فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بارک
بنوشانند وکاک کنین همراه ٹنکچر اسٹیل نوشانند وجائیکه علیل بیمار شده باشد از انجا بمقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت لقاهت
که مرض زائل شده ضعف باقی مانده باشد نقل کنانیدن بسیار مفید میشود وازان بزودی قوت در بدن می آید فقط

فصل چهاردهم در انفلامٹری فیور بکسر الف وسکون نون وکسر فا وفتح لام وسکون الف ومیم اول وفتح میم ثانی
وسکون الف وفتح تای هندی وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی بمعنی حمی که بسبب انفلمیشن یعنی ورم حار که درکدام
عضو افتد پیدا شود ممکن ست که انفلمیشن قلیل درکدام عضو افتد واین حمی نباشد لیکن هرگاه ورم حار کبیر وزائد درکدام عضو
خصوصاً که در اعضای باطنه مثل دماغ وریه ومعده وکبد وطحال وگرده وامعا وغیره یا در عضو قوی الحس اگرچه عضو مذکور
صغیر باشد مثل چشم وگوش وحلق افتد بالضرور این حمی پیدا میشود ولهذا این تپ را بلغت انگریزی سمٹپمٹک فیور بکسر
سین مهمله وسکون میم وبای موحده فارسی وفتح تای هندی وسکون میم اول وفتح میم ثانی وسکون الف وکسر تای هندی وسکون
کاف که بمعنی علامتی ست یعنی تپ علامتی هم میگویند زیراکه چون وقت عروض ورم حار در عروق وربابات بدن واعصاب
اثر آن میرسد وازان اعراض وعلامات انچه پیدا میشوند منجمله آنها این حمی هم ست وچونکه آن علامت ورم حار بوده پس آنهم
به تپ علامتی موسوم شد وگاهی سمٹپیتھٹک فیور بکسر سین مهمله وسکون میم وبای موحده فارسی وفتح تای هندی وسکون
یای مثناة تحتانی وفتح تای هندی ثانی وسکون کاف بمعنی همدرد نام کرده میشود زیراکه درین حمی بسبب همدردی دیگر اعضا هم
که دران ورم حار نیست متضرر میشوند السبب سبب آن وقوع ورم حار در عضوی از اعضای بدن میباشد العلامات
این حمی هم بر دو قسم ست قسم اوّل اسٹینک بکسر الف وسکون سین مهمله وفتح تای هندی وسکون یای مثناة تحتانی وکسر نون
وسکون کاف بمعنی قوی ست واین تپی ست که همراه آن مریض هم قوی بود واعراض هم قوی باشند دوم اسٹینک بفتح و مد الف و
سکون سین مهمله وفتح تای هندی وکسر نون وسکون کاف بمعنی ضعیف ست که ضد اوّل باشد وهمراه آن مریض و مرض
هر دو قلیل وضعیف میباشند علامت قسم اوّل آنست که مریض جوان وقوی میباشد ویکبار اوّل سردی تا زمان قلیل محسوس
شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد وجلد بدن گرم وخشک میشود ودر دهن وزبان خشکی پیدا میگردد زیراکه جمله رطوبات
بدن درین حمی کم پیدا میشوند وازین سبب بول هم کم پیدا می شود وانچه می آید سرخ وکثیر الصبغ میباشد وبر زبان سفیدی

در آخر امراض حاده مثل ذات الجنب دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار
ضعیف و صغیر و لین میباشد و بر زبان خشکی و سیاهی بود و بر لب و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثر لین بلکه اسهال
میباشد و اگر اسهال نشود عرق بارد زیاده می آید و این هر دو عرض یعنی عرق و اسهال علی سبیل البدلیة درین تپ همیشه میباشند مثل
دق پس اگر عرق زیاده آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاده شود عرق کم می آید و اگر مریض لائق مردن باشد پس قریب موت این اعراض
زیاده میشوند مثل اینکه نبض زیاده ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظ و سیاهی غشائی بالائی لب و دندان افزون میگردد و فواق لاحق
میشود و در تنفس دشواری ظاهر گردد و بعده بیهوش میشود و دران حال جان بحق تسلیم میکند و اگر مریض لائق صحت است دران رفته رفته
در اعراض خفت میشود پس نبض قوی میگردد و زبان صاف و نرم میشود و ضعف برطرف شده رفته رفته قوت در بدن می آید پس صحت
یابد و گاهی در عین شدت اعراض بحران باسهال یا بادرار یا بعرق یا بجریان دم از کدام عضو واقع شده صحت می یابد لیکن
زمان نقاهت آن طویل بود و ازان بتدریج قوت می آید و گاهی مریض بقسم اول در قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال بسه سبب میشود
اول وقتی که ورم حار حمی قسم اول تا زمان طویل در بدن مانند و ازان ضعف بسیار در بدن حاصل شود دوم آنکه ماده ورم ردی الکیفیت
باشد و ازان ریم صالح که سفید و املس و غلیظ القوام است پیدا نشود بلکه قسم ردی آن که رقیق مختلف القوام عفن است پیدا گردد
و درین قسم ریم مائیت بسیار باشد و بزودی متعفن میشود و از تعفن دران زهر پیدا میگردد پس هرگاه ازین مائیت فاسد آب در
عروق صغار جذب شده در خون داخل میشود از زهر آن خون خراب میگردد و ازان این قسم حمی پیدا میشود سوم آنکه علاج
نیک نکرده شود و خطا دران واقع شود و ازان در خون و بدن ضعف و کمزوری پیدا شود مثل اینکه فصد زیاده گیرند یا اینکه اسهال
مفرط که موجب ضعف است پیدا کنند یا ادویه مضعفه مثل سیماب و مرکبات آن یا طرطر امتک و مرکبات آن بمقدار زائد بخورانند
پس ازین اسباب سه گانه قسم اول این حمی بسوی قسم ثانی منتقل میشود العلاج درین حمی ضرورست که فصد کم گیرند و اسهال
قوی هم نمایند و سیماب و مرکبات آن هم بوقت ضرورت کم خورانند تا ضعف پیدا نشود یعنی مادام که ضرورت قوی داعی نشود
در هر قسم ورم حمیات ورمیه اقدام بفصد و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن سیماب بمقدار زائد نکنند چنانکه در بعضی [illegible]
مثل برسام یعنی ورم حار دماغ یا ورم غشای ریه دار و ورم غشای آبدار خصوصا گرفتن فصد و اخراج دم زائد و نوشانیدن
مسهلات قویه و اکثار اسهال و خورانیدن سیماب و مرکبات آن بمقدار زائد می افتد و بسبب آن استعمال تدابیر مذکوره بلاد
بارده زیاده کرده میشوند اما در بلاد حاره پس اکثر حاجت باخراج دم کثیر و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن مقدار زائد
از کیلومل وغیره نمیشود پس در جمله بیماران حمیات ورمیه موافق نوشته سابقین هرجا تدابیر مضعفه را که ذکر آنها شده خصوصا
فصد بعمل نیارند بلکه در مرض بعض هر قدر که سبب حمی یافته شود آنرا دور کنند مثلا هرگاه زخم کبیر در ساق یا بود و دران فساد و
عفونت پیدا شده باشد که ازان حمی آمده باشد درین وقت علاج جراحت نمایند و اگر کدام شئی غریب مثل غلوله تفنگ یا قلم
خشب در زخم آمده باشد آنرا ازان برآرند یا اگر دمل کبیر در بدن باشد ازان ریم متعفن دمل برآرند یا اگر در دل غشائی ریشه دار

گرد ناخن انامل دست ورم موسوم به احس پیدا شده باشد که از ان هم حمی بسیار حادث می آید او را از نشتر شکافته دهند تا غشای مرده هم
ریم خارج شده آرام حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که مورث حمی است تپ رفع شود و مریض را در مکان هوادار که هوای
آن بارد بود و در امتحان تهرمامیٹر زیاده از شصت درجه نرسد بآرام تمام دارند و هرگاه با تپ قبض شکم باشد مسهل قلیل نوشانند
تا زیاده از یک دو بار طبع مجیب نشود زیاده اسهال گردد در قسم اول هرگاه تپ تیز و حاد باشد خون نباید دوای معرق
مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس و پٹاس اسیٹاس و پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس یا نائٹراس نوشانند نوشانیدن مدرات
اینجا بنا بر آنست که ادویه مدره هرگاه با برودت ظاهر بدن داده شوند ادرار بیارند و چون با حرارت جلد دهند پس عرق آرند
میشوند و ایضا اشیای بارده بالفعل نوشانند مثل پٹاس بای ٹارٹراس و ٹارٹارک اسیڈ و سائٹرک اسیڈ چون اینها را با آب
حل کرده یکجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم آنچه در علاج ایشرک فیور نسخ ادویه مسکن عطش نوشته شده اند موافق آنها
دوا درست کرده وقت زیادتی حمی و قوت عطش بنوشانند و برای تسکین اوجاع که درین قسم میباشند هم برای تنویم افیون خالص
یا آنچه مشابه بآن در تخدیر و تنویم بود بخورانند اما اگر قبض شکم باشد پس استعمال افیون وغیره ادویه بعد نوشانیدن مسهل و رفع
قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویه بسیار کم نمایند و عوض آن بر جز اسیدات اغذیه مقویه مثل شوربای لحم یا آش نخود یا شیر گاو
یا زرده بیضه مرغ یا ٹانک ایشر یا سلفیورک ایتھر یا پورٹ وین یا شراب برانڈی یا وسکی شرابها یا امونیا کاربناس
بنوشانند و مجتنب از شراب را امونیا کاربناس با آب یا دوده یا کدام عرق مقوی دیگر بنوشانند و هرگاه اسهال بود ادویه
مانع اسهال مثل چاک مکسچر و کلارک ایتھر [illegible] کنکیو حسب مناسب بنوشانند و باید دانست که اسهال را درین مرض
زیاده بند نکنند زیرا که از اسهال درین مرض خفت در اسهال حاصل میشود بسبب اینکه از خون زهر بذریعه اسهال خارج میشود
اما اگر موذی بضعف شود درین وقت دوای قابض برای تقلیل آن نوشانند خصوصا وقتیکه اسهال با بحران عارض
شده باشد درین وقت حبس آن جائز نباشد الا ان یفضی الی حالة لا اضعاف فی اسقاط القوة پس درین وقت هم
تقلیل و حبس آن نمایند و در ادویه موضعیه هر دو قسم در ابتدای ورم ادویه بارده بالفعل مثل آب سرد یا قطعه برف یا سرکه و آب
سرد بر ورم نهند اما هرگاه ورم با نهایت رسد و هم در آن پیپ پیدا شود و قریب به تجمع ریم باشد درین وقت اشیای حاره بالفعل
مثل آب گرم یا پارچه فلانل در آب گرم ترکرده فشرده گرم بر آن نهند یا پارچه فلانل یابس بر آتش گرم کرده بر ورم بندند
و کاک نمک سائیده گرم کرده و همچنین سبوس گندم خشک را گرم نموده بر ورم بستن مفید است و اگر ورم در اعضای باطن
باشد پس مقابل آن بر ظاهر جلد ادویه محمره جلد مثل پلاسٹر خردل یا روغن تارپین نهند یا پیدا کننده آبله مثل بلاسٹر
کنتھریڈیس ضماد نمایند فقط

فصل پانزدهم در ہکٹک فیور که یکتک یعنی لاغری و ذبول است و چون لاغری
درین حمی لازم است لهذا بآن نام کرده شد تسمیة الشئ باسم لازمه و در عربی حمی دق یا دقیه نامند و این هم قسمی از
حمی است که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاده از بدن خارج میگردد و گاهی این حمی هم مثل انٹرمٹنٹ فیور یعنی دائره

فی کل یوم وگاهی مشابه به رمیتنت فیور یعنی تپ لازمه که هر روز شدت میکند وگاهی مثل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازمه که در آن کمی و زیادتی
بسیار قلیل باشد میشود و هرگاه بر صورت دائرهٔ فیکل یوم آید قلیل و خفیف و اسلم میباشد و هرگاه بر صورت رمیتنت آید شدید
و بد انجام بود و چون لازم باشد بزودی مهلک ست (السبب) هرگاه حمی ورمی که بانگریزی آنرا انفلامیشن گویند تا زمان
دراز ماند و ریم زیاده در عضو متورم پیدا شود این تپ حادث میگردد خاصه هرگاه ورم در اعضای باطنه مثل کبد و طحال
و ریه باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن ریم این تپ نیاید زیرا که اکثر ضعفات را که زیاده شیر در پستان شان پیدا
شود یا تا مدت دراز طفل را شیر نوشانند هم این تپ عارض میشود وگاهی در سرطان بی آنکه ریم پیدا شود این تپ عارض میشود
وگاهی در ذیابیطس وگاهی در شروع سل و عیبکه چو برکل در ریه از خون می ریزد بی آنکه نوبت تولد انفلامیشن یعنی ورم حار در آن
رسد این حمی پیدا میشود وگاهی از کثرت مباشرت و جماع با عورات هم این حمی پیدا میشود چنانکه اکثر [illegible]
بیشتر میشود و از آن خاصه کسی که بسبب استعداد خاندانی یا باستعداد بدن خود مستعد برای سل و دق باشد این حمی پیدا میکند
و درین قسم دق عرق زیاده می آید وگاهی بعد حمی نائبه که آنرا بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ فیور گویند هرگاه دیر زمانه ماند و مزمن گردد
هم این حمی پیدا میشود و ازین ثابت میشود که هرگاه صرف در بدن زیاده شود و آمدنی و بدل ما یتحلل کم در بدن وارد شود و این
بدا شتغالی تا مدت دراز ماند این حمی پیدا میشود و همچنین هرگاه اذیت کدام عضو زیاده ماند و در عضو مذکور ریم هم پیدا نشود مثل
دبیله کبد و دیگر اعضای باطنه از آن هم این حمی پیدا میگردد لیکن آنچه بسبب اذیت حادث میشود آنرا اریٹیٹو فیور گویند
رای مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی
و سکون فامی نامند و اریٹیٹو بمعنی اذیت ست که از خراش و زخم میشود و العلامات این حمی در هر قسم مخفی بصورت
خاص می آید وگاهی چنان خفی و بتدریج شروع میشود که مریض و معالج بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند و نمی دانند که تپ وقتی
شروع شده زیرا که در حیثیت مریض جز اینکه بدن بنسبت صحت قدری لاغر میشود و سرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف النهار
یا بعد آن یافته شود و قریب شام قدری حرارت بر بدن محسوس میشود و بعد گذشتن یکپاس یا دو پاس از شب این حرارت
هم برطرف میشود و صبح بصحت مریض برخیزد و بآرام و صحت باشد و دیگر اذیت نباشد که بسوی آن متوجه شوند و مریض خود را
علیل داند و شکوه اذیت بسوی طبیب برد لیکن بعد چند روز این سرعت نبض زیاده میشود و حرارت لمس که قریب شام میشود
هم چنان زائد گردد که مریض و بینندگان را یقین میشود که حمی ست پس این حرارت بار دیگر دلیل زیاده میشود تا اینکه مریض
بخواب رود و بعد نصف لیل عرق می آید و این قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود و طریق دیگر آنست که هرگاه بسبب پیدا شدن
ریم حادث شود اول در آن قدری سردی معلوم شده لرزه خفیف می آید بعده گرمی در بدن زیاده میشود و این حمی تا دیر
مانده عرق کثیر آمده برطرف میشود و نبض در حال خفت و سکون حرارت در ضعف و قوت قریب اعتدال و کم از درجه صحت
میباشد و وقت شدت حرارت سریع میشود لیکن به نسبت قسم اول انفلامیٹری قوت نبض کم و به نسبت قسم ثانی آن تیز

ودر تپ تیز قوی میباشد و این حمی هرگاه بر صورت انٹرمٹنٹ یعنی نائبه فی کل یوم باشد زیادتی آن بر وقت واحد میشود و حفظ
ساعت واحده میباشد و آن وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاده شده مشابه ریمٹنٹ یعنی تپ لازمه که هر روز شدت
میکند یا بر صورت تپ لازمه باشد که دران قدری زیادتی و کمی در حرارت واقع شود برای شدت آن وقت معین و تعیین نباشد
بلکه در بست و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و از ان خفت میشود و باز حرارت زیاده گردد
و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار را در هیچ ساعت ازان نجات نمیباشد
و اذیت حرارت مستمر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاده و گاهی کم بود لیکن مریض از حرارت زیاده متاذی بود
و بار بار شکوه زیادتی حرارت میکند و تاب داشتن لباس بر بدن نداشته باشد و هر بار میخواهد که جامه را از بدن دور
کند و بر رخسار در محل خاص سرخی مدور بقدر یک روپیه یافته میشود خصوصا هرگاه سبب مرض ریه باشد پس در شروع مرض این
علامت زیاده ظاهر میشود و در چشم زیاده درخشندگی خصوصا بمحل قرنیه یافته شود و در ملتحمه سفیدی زیاده دیده میشود مثل
سفیدی مروارید و هرگاه تپ دق تا دیر بماند و درین وقت جلد بدن را وقتیکه از عرق خالی باشد به بینند خشکی بر جلد و سبوس
بران یافته میشود و درین وقت ورم بر پاها ظاهر میشود و از کمزوری عروق و خون حمی دق اکثر طویل المدت میباشد یعنی
مریض دران زیاده مبتلا مانده حیات میکند و مرض بطور کهنه میگردد و تا مدت دراز باقی ماند خصوصا هرگاه خواهش غذا زیاده
باشد و هضم معده قوی بود اما هرگاه هضم معده ضعیف و خواهش غذا نبود بلکه مریض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مریض لاغر و ضعیف
میگردد و در آخر مرض اسهال جاری می شود اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل آخر مرض باشد درین وقت زیاده میگردد و چون
مرض بدرجه آخر رسد تپ اکثر وقت زیاده میماند و بر جلد عرق بار بار می آید و آخر هذیان پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاده
گردد و درین ضعف و کمزوری جان بحق تسلیم مینماید العلاج اول سبب مرض را بخوبی دریافته بازاله آن کوشند مثلاً اگر از زیاده
پیدا شدن شیر و زیاده نوشانیدن آن طفل باشد امر بترک رضاعت فرمایند و ادویه مقویه و اغذیه جیده خورانند
همچنین اگر از کثرت مباشرت با عورات باشد امر بترک مقاربت کرده مقویات نوشانند و هرگاه بسبب زیاده پیدا شدن
و زیاده جاری شدن ریم بود تدبیر بسته شدن زخم نمایند و چنان تدبیر کنند که ازان ماده کم پیدا شود و برای آن
استعمال کاربولک ایسڈ لوشن بر زخم مفید است چنانکه بآن هدایت لیسٹر صاحب بهادر است و این هدایت لیسٹر ازم
مینامند ازم بمعنی تدبیر است یعنی تدبیر لیسٹر صاحب بهادر و این تدبیر انشاء الله تعالی در علاج جراحات و دامیل نوشته خواهد
و هم از ادویه ماکوله آنچه متقلل تولد ریم است مثل کالشیم سلفائیڈ آنرا بنوشانند و طریق استعمال آن اینست که یک گرین کالشیم سلفائیڈ
در یک اونس آب حل کرده شربت نبات دو درام همراه آن آمیزند تا که ده درام شود پس روزانه ازین دوا یک یک درام
بعد یک یک ساعت بنوشانند تا در تمام روز ده درام این دوای مرکب در بدن بیمار داخل شود و برای تقلیل حرارت
حمی که از آخر روز شروع میشود کنین یک دو گرین همراه سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ که ده قطره باشد و آب ساده کم

باید اولیس بود آمیخته قبل شدت حمی بنوشانند و هرگاه حمی شدت کند و حرارت جلد زیاده شود سرکه خالص یکحصه با آب ساده
که چهار حصه زیاده از سرکه باشد آمیخته بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کبیرست و درین
مرض مریض زیاده از دیگر اعراض شکایت آن میکند ادویه که مضیق عروق و مسام اند مثل گالک ایسڈ و تانک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ
ڈائلوٹ وغیره همه مفید اند لیکن انفع و اولی از همه درین باب خاص اوکسائیڈ آف زنک ست پس ازان از دو گرین تا پنج گرین
همراه اکسٹراکٹ هائی سائمس حسب لسته قریب تمام قبل آمدن عرق بخورانند و اگر اسهال هم جاری باشد ادویه مانعه اسهال
مثل پلمبائی ایسیٹس یا ڈکاکشن همیٹاکسائلن یعنی چوب سرخ یا بیلگیری یعنی مغز بیل که بعد پختن در آتش آنرا گرفته باشند یا شربت
آن و هم آنچه در بحث اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قدری افیون همراه اوکسائیڈ آف زنک
بخورانند و هر قدر که ممکن شود ادویه و اغذیه مقویه و جیده بخورانند و اگر هضم شود روغن جگر ماهی ضرور بنوشانند زیراکه اصل علاج
درین حمی آنست که بدل ما یتحلل زیاده ازان پیدا شود که از بدن صرف میشود و بعد پیدا شدن در بدن مانند آن از نوشانیدن ادویه
مقویه و خورانیدن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر ماهی که فی الواقع آنهم غذای جید و مرطب ست خون در بدن زیاده میشود و چونکه
بدل ما یتحلل از ما یتحلل در بدن زیاده خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد کما ان زالة السبب اما باید دانست که هرگاه این حمی
به درجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر دران مفید نمی شود لیکن مادام که مریض زنده ماند متوکلا علی الله دست از تدبیر کشیده علاج بنموده شود

فقد کرتم الباب الاول من الکتاب الثانی فی الامراض العامة و له الحمد اولا و آخرا

باب دوم از کتاب امراض عامه

باب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض عامه است و آنهم مشتمل ست بر چند فصل **فصل اول در بیان حقیقت تولد خون
و دوران آن و آنچه ازان مرتب میشود و فوائد آن** بدانکه خون هم جسمی ست رطب سیال و آنهم بمنزله عنصریست که دران غذای
جمله اعضای بدن میماند و بذریعه دوران خود که از قلب جاری میشود و براه شرائین غذا بجمیع اعضای بدن میرساند و فضول آنهارا
در خود کشیده از بدن بیرون انداز د و باز بتوسط اورده از بدن در بطن ایمن قلب میبرد و ابتدا کرده میشود از بیان مسئله تولد
خون بدانکه امر تولد خون تا حال بمرتبه تحقیق کامل نرسیده که ازان حکم کرده شود باینکه جمله اجزای دمویه بدرین نهج پیدا میشوند بجنبد
کرپسکل و فائبرن که البته حالش ظاهر گشته پس بدانکه چون حمل منعقد میشود و در ابتدای تکون جنین اغشیه ثلثه که بنیاد تکون آن
جنین اند حادث میشوند در غشای متوسط سیل ها برای تولد خون و شرائین و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت
تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سیل ها بصورت نیوکلیٹ کرپسکل مدور حادث میشوند و هویت بضم های و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی
و تای هندی بمعنی سفیدست و آنرا وہیٹ کرپسکل بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و هم سکون تای هندی توان گفت و دران
نقاط خورد پیدا شوند و چون نقاط مذکوره بتدریج کبیر شده مثل سیل ها گشته منفجر میشوند ازانها ریڈ کرپسکل پیدا میشود و در صورت

تمام شد باب اول از کتاب ثانی در امراض عامه

فصل اول از باب دوم در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و آنچه ازان مرتب میشود و فوائد آن

هر دو کرپسکل مختلف میباشند چه وہیٹ کرپسکل بر صورت مدور و سفید میباشند و ریڈ کرپسکل بر صورت مفرطح و سرخ رنگ بود و این کیفیت
تولد ریڈ کرپسکل از وہیٹ کرپسکل در ابتدای تکون جنین ست و این هر دو کرپسکل که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لمف و کیلوس
در سینه مادر پیدا شده از انها در بدن جنین خون پیدا شود موجود میباشند و از زرده بیضه مادر غذا گرفته درین غشای متوسط میباشند
اما هرگاه لمف و کیلوس در بدن ماده جنین پیدا شده از ان خون متولد میشود این هر دو کرپسکل قلیل میشوند و از لمف و کیلوس متولد
در بدن ماده جنین بار دیگر هر دو کرپسکل پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبری او که بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده و رای مهمله
و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو بمعنی تخم جنین ست هر دو کرپسکل اول که در غشای متوسط پیدا شده بود نیز هم
هر دو کرپسکل ثانی که از لمف و کیلوس متولد میشوند باهم حرکت در خون میکنند ولیکن هر دو کرپسکل که اول از غشا پیدا میشوند
بر نسبت هر دو کرپسکل ثانی کبیر و عظیم میباشند و بعد دو ماه هر دو کرپسکل اول فانی و ضائع و لاشی میشوند و کرپسکل های متولده از لمف و کیلوس
در خون موجود می باشند الی اخر العمر اما کیفیت و صورت تولد هر دو کرپسکل ثانی پس بدانکه چون لمف و کیلوس پیدا میشوند در بدن پس مادام
که در مجری خود ها داخل شوند در آنها سیل نشود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشند ولیکن هرگاه این نقاط در حرکت خود از محل تولد تا مجری
خود که آنرا تهوراسک ڈکٹ بضم تای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و سکون کاف و کسر دال هندی
و سکون کاف و تای هندی در لغت انگریزی بمعنی مجری سینه بنامند و آن در سینه است که قریب ترقوه در ان لمف و کیلوس داخل
میشود و از ان در بطن ایمن قلب رسیده با خون می آمیزد میرسند در اثنای راه تا رسیدن آنها بمقابل قلب سیل های سفید میگردند
و خورد از انها هم قدری بیش رفته قریب مجری خود میرسند قدری سرخی مثل رنگ گلابی در آب کیلوس و لمف پیدا میشود چون از خورده بین
بسبب رانقص کنند دیده میشود که در بعض سیل سفید کیلوسی ریڈ کرپسکل پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس و لمف ازین سیل سفید
نمایان میشود باین نحو که وہیٹ کرپسکل که مدور بود مفرطح میشود و آبیکه در آن بود غلیظ میگردد و غشای آن باهم متصل میشود
و انچه نقاط در ان بودند لاشی میشوند و شاید درین جسم غلیظ جذب میشوند پس بعد مقدار سیل مذکور صغیر میگردد و در آن قدری
سرخی پیدا می شود پس هر قدر که این لمف و کیلوس قریب از مجری خود میرسند سرخی در آنها زیاده پیدا میشود تا اینکه در مجری خود
رسیده در بطن ایمن قلب داخل شده با خون امیزند درین وقت کامل الحمرت برنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد کرپسکل
است و برهمین نمط همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و ازین ظاهر شد که از لمف و کیلوس همیشه وہیٹ
کرپسکل پیدا میشود و ریڈ کرپسکل پیدا نمی شود بلکه ریڈ کرپسکل همیشه از وہیٹ کرپسکل متولد میشود و از ریڈ کرپسکل هم ریڈ کرپسکل
ثانی پیدا نمی شود و چون ریڈ کرپسکل از کار خود فارغ شده کهنه گردد رنگ آن قلیل و غشای آن رقیق گشته انچه در بطن آن است
در خون جذب میشود و شاید از ان البیومن پیدا شده باشد پس بعد این ریڈ کرپسکل کهنه لاشی میشود یعنی با خون حل میگردد
و بجایش باز ریڈ کرپسکل ثانی جدید از وہیٹ کرپسکل پیدا میشود و باین ذریعه و ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود
و درین سر حکمت الهی هم هست چه اگر از ریڈ کرپسکل ریڈ کرپسکل پیدا میشد پس هرگاه از کدام سبب خون کثیر از بدن

کیفیت تولد لمف و کیلوس

خارج

خارج میشد یا ماده تولد آن قلیل و فانی میگشت و آن مورث هلاکت و فساد بدن میبود لهذا برای حفظ بقای بدن حکیم مطلق چنان انتظام فرموده که ریڈ کرپسکل از سوپٹ کرپسکل پیدا شود و آن از لمف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حادث شود تا تولد ریڈ کرپسکل سهل شود چنانچه مادام که غذا خورده و هضم میشود از ان کیلوس و لمف پیدا میشوند و از ان سوپٹ کرپسکل حادث میشود و از ان ریڈ کرپسکل متولد میگردد و همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود و باعضا غذا میرساند و بدن صحیح و محفوظ میماند فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ اما فائبرن پس باید دانست که هرگاه ماده لمف و کیلوس که آن مصفوه غذا است ماکول ست و تا ما دامیکه خود در معده و امعا باسم کیموس نامزد کرده میشود و چون در سمب یا رگهای صغار کیلوس رود موسوم باسم لمف و کیلوس میگردد و از معده و امعا جدا شده در مجاری صغار کیلوس میآید و از ان در مجری کبیر خود داخل میشود برای داخل شدن در تهوراسک ڈکٹ که مجری کیلوس در سینه است می آید چنانکه از تا این حال از ان سیل منهیا شده همچنین تا این وقت در ان فائبرن هم معلوم نمیشود لیکن چون بعد نزول خود از مجاری صغار در مجری کبیر خود جمع میشود تا در تهوراسک ڈکٹ داخل شوند پس از جائیکه نقاط آن بصورت سیل شده قدری محسوس میشوند چنانکه در بیان تولد ریڈ کرپسکل مذکور شد که فائبرن هم از ینجا قدری محسوس و ظاهر میشود و هر قدر که بجانب [illegible] شده [illegible] بتهوراسک ڈکٹ میرسد در ان فائبرن زیاده متولد میشود لیکن تکمله تولد فائبرن وقتی میشود که این [illegible] کیلوس در تهوراسک ڈکٹ داخل شده در بطین ایمن قلب رسیده با خون آمیزد بالجمله این قدر واضح شده که این وجه پیدایش کرپسکل و فائبرن در خون بتوسط لمف و کیلوس میرسد اما اجزای دیگر خون پس بخوبی ثابت نیست که چگونه در ان پیدا میشوند یا چه آید این قدر البته معلوم است که خون هم مثل عضوی است که از ان بجمیع اعضا غذا میرسد و هم در ان قوت جاذبه مثل دیگر اعضا است که بذریعه آن آنچه در تولد و بقای آن بر حال صحت ضرور است آنرا از معده و بدن میکشد ایلبیومن و نباتات و پتاش را از معده بذریعه عروق صغار که در سیوکس ممبرین اند جذب میکنند همچنین آب را هم از معده و هم از بدن بذریعه جلد میکشد و چنانکه از معده و غیره غذای خود میگیرد همچنین بامداد اعضای دیگر مثل ریه و جگر و گرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارد چه بذریعه این اعضا خون صاف میشود و اگر این اعضا کار خود نکنند خون مریض و خراب میشود و همچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون میگیرند و اگر درانها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای خود را از خون نگیرند هم در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسفیت اف لائم است بخوبی از خون نگیرد و آن در خون باقی ماند مورث زیادتی حرارت در خون خواهد شد و از ین ظاهر شد که در بقا و صحت خون سه امر ضرور اند اول اینکه خون خود غذا گیرد دوم آنکه اعضائیکه از امداد آنها فضول دمویه از خون خارج میشوند بخوبی کار خود ها دهند سوم آنکه جمله اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی ازینها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد و ایضاً باید دانست که کار از خون صحیح متعلق اند یکی تغذیه جمله اعضای بدن دوم رسانیدن آکسیجن بجمیع اعضا و این کار بتوسط ریڈ کرپسکل از ان صادر میشود چه آن آکسیجن را از هوا میگیرد و خوب سرخ و منتفخ شده این هوا را در اعضا میرساند زیرا که هرگاه

که اعضای بدن کدام ریشه لحمی وغیره از حرکات بدنیه مرده یا از حال طبیعی خود متغیر شده سیاه میگردد و از رسیدن آکسیجن آن ریشه را
میت یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن در خون می آمیزد و بجای آن ریشهٔ دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشهٔ میت یا متغیر
در بدن گرمی پیدا میشود و هر قدر که حرکت و ریاضت بدنی زیاده کرده شود و از آن ریشه ها زیاده مرده و متغیر شده محترق
میشوند حرارت بدنی زیاده میشود چنانکه در حمیات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاده میشود ازین سبب احتراق
اجزای متغیره زیاده میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاده میشود بالجمله بعد احتراق این ریشه های محترقه در خون
داخل شده بذریعهٔ آن از بدن خارج میشوند و هم کار دیگر متعلق با آکسیجن آنست که خون غذا بجمله اعضای بدن میرساند
لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیرا که اعضا و ریشه های آنها از خون افضل اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون
گرفته در خود منضم میکند و درین هضم غذا را بصورت خود می آرد و این کار بدون آمیزش آکسیجن ممکن نیست زیرا که تکون
اعضا و اجزای آن که اشرف اند بوجود آکسیجن مربوط است و بدون آن فضول مثل براز و بول و چرک پیدا میشوند
نه عضو چه تکون اعضا و ریشه های آن در بدن بحرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون آکسیجن تمام نمیگردد و کار ثالث
خون آنست که از جملهٔ اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تغذیه و افادهٔ بدن ندارد آنها را در
خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را بتوسط اعضای اربعهٔ مذکوره از بدن اخراج مینماید فتأمل کبد و ایضا باید دانست
که چون غذا خورده میشود هضم در آن شروع میگردد و بعد آن تکملهٔ هضم معدی و معوی باعانت پپسین که آن آب از خود میریزاند
و از جگر که آن صفرا را در معای اثنا عشری میریزاند و از غده های معدی که آنها ترشی و پپسین که مثل خمیر است میبوس که
آن هضم است از خود پیدا کرده در غذا می آمیزند میشود و درین هضم معدی و معوی کیموس پیدا میشود و کیموس صفوهٔ غذای ماکول است
که در هضم معدی و معوی از آن پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شعیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صفوه در
معده و امعاست باسم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدن غلط است و حصهٔ کبیر از آن در عروق صغار که در میان
بیمین معده و امعا اند داخل شده در خون میرسد و حصهٔ قلیل از آن در مجاری صغار کیلوسی داخل شده در مجری کبیر
کیل رسیده در تورا سک ڈکت ریخته در بطن ایمن قلب با خون مختلط میشود و این حصهٔ قلیل صفوهٔ غذای ماکول که در معده
و امعا باسم کیلوس نامزد است چون در مجاری صغار کیلوس که در معده و امعا اند داخل میشود باسم کیلوس مسمی میگردد و آنچه
در عروق صغار داخل شده در خون رسیده برای آن کدام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه پیشتر نوشته شده که از خون سه کار
متعلق اند تغذیه جملهٔ اعضای بدن و ایصال آکسیجن در جمیع اعضا و اخراج فضول جملهٔ اعضا از بدن بذریعهٔ خود پس برای
حصول این افعال ثلثه ضرور است که خون دائما در دوران و حرکت باشد تا آناً فآناً غذا باعضای بدن رساند و فضول
آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرور است که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از آنجا هوای تازه را در
دوران خود گیرد تا آکسیجن را پی در پی بنا بر ضرورتهای که سابقا مذکور شدند بجملهٔ اعضا رساند و آن عضو مقام گرفتن

هوای تازه بهم است و دوران خون بر سه قسم است یکی آنکه از بطن ایسر قلب برآمده در جمیع اعضای بدن دوره کند و از ابلغة انگریزی
سسٹیمک سرکیولیشن بکسر سین مهملهٔ اول و سکون سین ثانی و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون کاف
یعنی انتظام کلی بدنی و سرکیولیشن بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم واو و کسر لام و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی دوران است و محصلش دوران کلی انتظامی بدن نامند دوم آنکه از بطن ایمن قلب
برآمده در ریه میرود و از انجا باز در بطن ایسر قلب میریزد و این دوران را بلغت انگریزی پلمونری سرکیولیشن بفتح بای موحده
فارسی و سکون لام و ضم میم و سکون واو و فتح نون و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی که بمعنی منسوب بالی الریه است زیرا که
پلمو بمعنی ریه است یعنی دوران ریوی یا دوران ریه نامند و این دوران را دوران ریه میشود قسم سوم دوران آن است که آنچه کیموس از
معده و امعا در عروق صغار معده و امعا داخل شده در خون میرسد خاص دوران آن در جگر میشود و آن را بلغت انگریزی
پورٹل سرکیولیشن بضم بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام نامند یعنی دوران خاص
کبدی اما سسٹیمک سرکیولیشن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس حقیقتش این است که این دوران از بطن ایسر قلب شروع میشود
و از ان اولا در شریان عظیم که آئرٹا او رٹا بفتح و مد الف اول و ضم الف ثانی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و
سکون الف یعنی شریان عظیم نامند و از بطن ایسر دل رسته می آید و از ان در شاخهای آن آمده در بدن می آید و بجمیع اعضا میرسد
تا اینکه در شاخهای شرائین که بر صورت عروق شعریه اند داخل میشود در ما دام که در شاخهای کبار شرائین میماند فائده تغذیه
بدن از ان حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا بر ریشه های لحمیه و دیگر سبیل های اعضا میرساند و فضول
اعضای بدن را در خود میکشد و تا اینجا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد و پس در عروق
شعریه وریدی داخل میشود و از انجا در شاخهای کبیره وریدی آید تا اینکه در ورید کبیر که آنرا بلغت انگریزی وینا کیوا بکسر واو
و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون الف نامند
داخل میشود و از انجا در اذن ایمن بطن ایمن میریزد و از ان در بطن ایمن داخل میشود و تا اینجا دوران سسٹیمک سرکیولیشن
تمام میشود ولیکن فی الحقیقت این دوران دورهٔ تام نیست چه تام بران اطلاق صادق می آید که از همین جا بطن ایسر رسید
لیکن فی الواقع درین دوران تا اینجا رسیده این دورهٔ ناقص تمام میشود و از انجا دوران ثانی که موسوم بپلمونری است شروع
میشود و در شریان ... [illegible] که از بطن ایمن رسته
شاخهای کبیر شریان مذکور قریب باصل ریه
من بعد در شاخهای صغیرهٔ آن که مثل
ریه اند ملاقی میشود و باهم ... [illegible]
یا ... هوای کاربانک اسید ... [illegible]

تا بهره از خود در مجاری هوای مذکور دفع میکند از این جهت در هوای که بذریعه تنفس از بدن خارج میشود اکسیجن کم و کاربانک ایسد
از آب زیاده میباشد زیرا که آکسیجن هوای اندرون در خود کشیده و همین سبب هوای مکانات مسکونه انسان که محقون بود خراب میباشد
پس از کشیدن هوای آکسیجن رنگ خون سرخ و گرمی آن زیاده میگردد و قوام آن قدری غلیظ میشود زیرا که از دفع کردن بخارات
مائیه در مجاری هوا آب در خون کم میشود پس بعد سرخ و گرم شدن خون از عروق شعریه وریدیه ریه در عروق شعریه وریدی آن
داخل میشود و این عروق وریدی صغار باهم پیوسته شاخهای کبار پیدا میکنند تا اینکه چهار شاخ کبیر از هر دو قطعه ریه بجانب
قلب هر دو شاخ پیدا شده تا بطن ایسر قلب میرسد این خون را که سرخ است در اذن ایسر قلب میرسانند و از ان در بطن
ایسر آن ریخته باز دوران دوم که موسوم بسستیمک سرکیولیشن است شروع میشود و ایضا باید دانست که خون در ابتدای دوران
سستیمک سرکیولیشن که از بطن ایسر در شریان عظیم می آید و دوران اند سرخ میباشد و هرگاه درین دوران این خون در آخر
امر [illegible] خون در ابتدای دوران پلمونری یعنی دوران ثانی در شریان عظیم که از
بطن ایسر ریخته میباشد [illegible] در آخر دوران آن [illegible] عروق شعریه صغار میباشد سرخ بود پس حال خون
درین هر دو دوران [illegible] یعنی در یکی اول سرخ و آخر سیاه و در دیگر اول سیاه و آخر سرخ میباشد فتفکر
اما دوران ثالث که پورتل سرکیولیشن نام کرده شده پس حقیقتش اینست که آنچه وریدکبیر که از اوراد صغار طحال پیدا شده و همچنین
در [illegible] از اوراد صغار [illegible] گشته وریدکبیر که از اوراد صغار امعای کبار و صغار مرکب شده بود گشته
این هر دو ورید کبیر گشته اول در جگر از یک تقعیر کلان که در انست داخل میشوند و این وریدکبیر را
که از اوراد ثلاثه مذکوره پیدا شده بلغت لاطن وینا پورٹا بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف
و ضم بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و بزبان انگلش پورٹل وین بضم
بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی
ورید که در دروازه جگر داخل میشود مینامند و این نام نهاده مشرحین قدیم است که بادنی مناسبت نام میکردند پس
این وریدکبیر بعد دخول خود در جگر منقسم بشاخهای بسیار میشود تا اینکه از ان باز عروق صغار شعریه در کبد پیدا شده
با اوراد صغار شعریه کبد که از ان وریدکبیر کبد که برای بردن بسوی قلب خونی را که در غذا پیش می آید پیدا میشود
متصل میشوند و ازین اتصال ماده تولید خونی که از کیموس برون عروق می آید در دوران اول خون داخل میشود
و دو فائده درین دوران حاصل میشود یکی آنکه آنچه در کیموس از طعام معدی معوی اجزا مثل سفیدی بیضه بهضم تام
نمی یابند و بآن سبب لائق آمیختن در خون نمی باشند بذریعه این دوران در جگر رفته بخوبی هضم کامل حاصل کرده لائق
آمیختن با خون میشوند دوم آنکه آنچه نبات و نشاسته که خورده میشوند یا از آمیختن لعاب دهن در معده پیدا میشوند
آنهم درین دوران همراه کیموس در جگر رفته تا [illegible] کبدی مشابه بشکر و نبات که در خون میباشند میشوند و دلیل

مشابہت این معنی انگشت کہ ہرگاہ شکم حیوان کشادہ خون از وینا پورٹل گرفتہ در وریدیکہ از طرف وجہ و راس در گردن می آید
انداز ند و این ورید بہ جگیولر وین بضم جیم و سکون کاف فارسی وضم یای مثناۃ تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون ای مہملہ
و کسر واو و سکون یای مثناۃ تحتانی و نون یعنی رگ گردن نامند و این دو ورید ہستند یکی اندرون گردن کہ زیر عضلہ عنق و ہمراہ شریان
و آن خون را از دماغ می آرد و آن بسیار ... دیگر کہ زیر جلد گردن و از اول کوچک است و این خون را کہ در زیر جلد
وجہ و راس ست بسوی قلب می آرد و مراد از جگیولر وین اینجا ہمین است و خون این ورید در جگر نمی رود بلکہ از ان در ورای
اول خون می آید بالجملہ ہرگاہ درین ورید خون پورٹل وین را انداز ند آنچہ سفیدہ بیضہ ہضم شدہ ہم کہ در ان می باشند از راہ بول
خارج میشود و آنرا خون در خود نمیدارد و ہمین صورت ... چون شکر و نبات را کہ از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود
ہرگاہ بذریعہ زراقہ در جگیولر وین انداز ند آنہم بعینہ در بول خارج میشود و آنچہ شکر و نبات کہ در خون پیدا میشود و این شکر و
نبات خارجی کہ بذریعہ زراقہ در خون رسانیدہ شدہ در خون پیدا نمیشود اما ہرگاہ این شکر و نبات بیرونی را خواہ بذریعہ
زراقہ یا بتوسط خوردن در وینا پورٹل رسانند کہ از آنجا در کبد رفتہ ہضم شدہ در خون داخل شود پس درین وقت این شکر
و نبات در بول یافتہ نمیشود و آنچہ نبات و شکر ... گلوکوس کہ در جگر ہضم میشود و آنرا گلوکوس بکسر کاف فارسی و ضم لام
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو ... گویند ہرگاہ این را گرفتہ در ورید موسوم بہ جگیولر وین انداز ند در بول
خارج نمیشود و در خون می ماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود کہ آنچہ در کبد ہضم میشود و موسوم بہ گلوکوس ست آنرا خون
قبول کردہ در خود میدارد و نبات خارجی را کہ از جگر اکتساب ہضم نکردہ قبول نمیکند و این گلوکوس ہرگاہ در ریہ میرود و از آکسیجن
ملاقی میشود و از ملاقات آن میسوزد و از ان کاربانک ایسڈ و آب در ریہ پیدا میشود و آنچہ آکسیجن کہ در شکر بود از ان جدا میگردد
و ازین سوختن بحرکت کیمیای حرارت در بدن زیادہ میشود و در خون سرخ گرمی بنسبت خون سیاہ زائد میگردد اما اینکہ
مدار مرور حرکت خون و محرک دوران کیست پس بدانکہ عمدہ آنہا اول حرکت انقباضی قلب ست کہ بسبب آن از قلب
بیرون آمدہ در شریان جاری میشود دوم حرکت انقباضی عضلات شرائین و حرکت غشای شریانی کہ لدن الجوہر مثل غشای
صمغی رابڑی ست چہ آنہم بسبب ... حرکت ... میشود و ... تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب باز منقبض میگردد و بسبب
این انبساط و انقباض خون در ان ہنگام انبساط می آید و وقت انقباض آن از جای خود متحرک شدہ در ان جاری گردد
سوم حرکات عضلات بدن و حرکات ... زیرا کہ از انقباض آنہا ہم عروق منضغط میشوند از سبب تاثیر عروق مذکورہ
خون را در جائیکہ ہست پیش می برند لیکن تاثیر این حرکات خاصۃ بر اوردہ زیادہ موثر میشود و بسبب آن از بدن
خون بسوی قلب بسرعت میرود چہارم حرکت ریہ وقت تنفس چہ از انبساط ریہ ہم مدد بر دوران خون حاصل میشود زیرا کہ
چون کہ جسم وسیع گردد بسبب آن خالی میشود پس بضرورت امتناع خلا ہوا یا آب در ان می آید ہمچنین ہرگاہ ریہ وقت
انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت ہوای خارجی و خون در ان داخل میشود و چون بعد انبساط منقبض میگردد

ازان هوا و خون خارج میشود نه بهم قوت جاذبه اعضای بدن که بسبب آن جمله اعضاء غذای خود از خون موجود در عروق میگیرند و هر قدر که خون برای تغذیه در اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگر می آید تا خالی عروق لازم نیاید پس بسبب و اعانت این امور خمسه دوران خون پیدا شده و باقی میماند فتفکر اما اینکه چگونه خون در جانب واحد و راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چرا در شریان عظیم میرود و باز بسوی او چرا جاری نمیشود یا آنچه از جگر یا از سر بجانب بطن ایمن قلب می آید چرا باز بسوی کبد یا سر و دیگر نمیرود پس وجه آنکه سببش اینست که خالق حکیم غشیه یا زده گانه را در قلب بنا فرموده است آن بطور دروازه خلق فرموده باین نحو که از غشای اندرونی دل مثلاً در بطن ایسر بر منفذ آن هستند که مثل باب بسته و ازان خون از اذن ایسر در بطن مذکور میرسد و سه غشا در بطن ایمن بر منفذ آن هستند که آنهم مثل باب بسته و ازان خون از کبد و سر در اذن ایمن آمده دران داخل میشود و سه غشا در شریان عظیم که از بطن ایسر رسته و موسوم به آئورٹا هست پیدا شده و سه غشا در شریان عظیم که در بطن ایمن قلب است و ازان خون از دل در ریه در دوران ثانی میرود خلق فرموده پس بذریعه این اغشیه خون از راه منفذ خود جاری میشود و پیش میرود و باز پس نمی آید چه این اغشیه بطور دروازه در بر منافذ واقع هستند که وقت آمدن خون در قلب کشاده شده راه میدهند و وقت بیرون رفتن آن از دل بند شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً در بطن ایسر قلب جائیکه خون از اذن بطن مذکور در بطن آن میرسد آنجا دو غشا هستند که وقت ریختن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم بسبب انقباض قلب بند شده ازین سو خون را راه نمیدهند پس لامحاله بسوی شریان عظیم جاری میگردد همچنین در شریان عظیم مذکور که سه غشا هستند آنها از واپس آمدن خون از شریان بسوی دل مانع میشوند بالجمله وقت آمدن خون از خارج در دل این دروازه های غشای بسوی باطن کشاده میشوند پس منفذ منفتح میشود و خون دران درمی آید و وقت خارج شدن ازین اعضا دروازه های مذکوره بسوی خارج کشاده میشوند و بعد خروج دم بند میگردند و این ترتیب کشادن دروازه ها بسوی باطن و بسوی خارج که مختلف هستند از جانب حکیم علی الاطلاق نهاده شده کحکمة اذا تاملتها عرفتها و همچنین دروازه بذریعه وجود والف خون باز پس جاری نمیشود خصوصاً در اوردۀ زیر جلد دست و پا هستند چه والف آنها از باز آمدن خون بسوی منع میکنند خصوصاً وقتیکه از حرکات عضلات بر عروق منقبض شده خون از رسیدن اشغر مخواهد که منبسط شده باز پس آید پس درینجا بذریعه والف باز پس نمیرود چه آنچه والف بر محل ها ان خون بست کشاده خون را راه میدهد والف که پس خون بست بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکند و ازین جهت وقت انقباض خون پیش میرود و باز پس نمی آید و دوران آن بر حال خود قائم میماند و بیان والف در کتاب امراض خاصه در فصل دوالی که از امراض ظاهره است مفصل نوشته شده من شاء فلیرجع الیه و چون تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دوران ثلاثه آن و فوائد دوران خون و بیان کار های مخصوص آن و بیان اسباب دوران چند اند و چگونه دوران آن بر نحو واحد جاری میباشد

فراغ حاصل شد لهذا اکنون آنچه حال آن دیده میشود مع فوائد دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را بذریعه خردبین در اعضای حیوانات لطیف الجلد مثل ضفدع می بینند باین نحو که یک پای آنرا بر کدام شی صلب توی آن سطح نهاده ضرر دهند بر آن داشته می بینند دو چیز در آن دیده میشود یکی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند بلغت انگریزی لائکرسان گونس یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که در آن دیده می شوند بلغت انگریزی کرپسکل یعنی جسم خرد گویند و لائکرسان گونس از رنگ خالی و مثل آب صاف است اما هرگاه خون از بدن برآورده شود و جای در ظرفی مجتمع گردد سرخی از نقاط سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کرپسکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آنچه نقاط سفید در خون یافته میشوند آنرا هوئیٹ کرپسکل یعنی جسم خرد سفید و هم لمف کرپسکل میگویند یعنی جسم خرد سفید مشابه به لمف یعنی جسم خرد مشابه به نقطه لمف زیراکه اطلاق لمف بر کیلوس می شود یا مشابه نقطه لمف یعنی آبیکه در لمف فاتک یعنی مجاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شرائین خارج میگردد و بسیار سرخ میباشد و آنرا بلغت انگریزی ارٹیریل بلڈ بفتح الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام و کسر بای موحده و فتح لام و سکون ڈال هندی بمعنی خون شریانی نامند و ارٹیریل اسم فاعل است بمعنی جسم پرهوا زیراکه قدما میدانستند که در شرائین هوا یعنی روح زیاده میباشد لهذا شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از اورده خون خارج میشود مائل به سیاهی میباشد و آنرا وینس بلڈ یعنی خون وریدی نامند زیراکه وینس بلغت انگریزی یعنی ورید است و هرگاه خون را از عروق برآورده در ظرفی نهند پس آن اول غلیظ میشود و بعده در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد گذشتن مدت بسیار یک آب بر سر آن ظاهر میشود مس بعد گردان برکناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون منجمد که بطور غشا شده بود در آن آب مثل علقه مقوع در آب حرکت میکند و بنسبت سابق مقدار آن بسی صغیر و پوست در هم کشیده محسوس میشود پس باید دانست که آب که از آن بعد انجماد جدا شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فائبرن که در آنست از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود در ریشه رفیعه گشته بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و آن نقاط در آن محبوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشه ها بر خود متشنج و در هم کشیده میشوند مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از آنها جدا میشود و چونکه درین آب فائبرن نمی باشد لهذا این آب را در لغت انگریزی باسم سیرم یعنی آب خالص نامزد کرده اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود و در آن فائبرن هم مخلوط باشد پس آنرا باسم لائکرسان گونس موسوم میکردند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق و مجتمع و منجمد شدن در ظرف جدا میشود بیان کرده شد اما آنچه بطور جسم غشائی میشود فائبرن است و آنچه صغیر میشود نقاط خون اند که در فائبرن محبوس شده بودند بالجمله خون از اجسام چند مرکب است و در امتحان بحساب اوسط ثابت شده که هرگاه هزار تولہ خون را بگیرند و بعمل کیمیائی اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون در آن برین مقدار یافته میشوند که در هزار تولہ خون

انچه زائد از حاجت بدن در خون پیدا میشود بسه طریق از خون بر می آید یکی آنکه بر عضلات مثل گوشت و استخوان منجمع میمانند دوم آنکه بواسطه
غده های مولد شحم از بدن خارج میشود سوم آنکه در فضلات همراه شیر زیاده خارج میشود و آنچه اشیا که از قسم نمک کلاه
در خون اند فائده آنها اول اینست که خون را از تعفن باز دارند دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج بانست مثل عظم
که فاسفیت از الکم میخواهد و عضلات بدن پتاس میطلبند و گرده نمک را طلب میکند پس وقت احتیاج هر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را خون بآنها میرساند و هم بسبب این اجزا که در خون ست غلیظ میشود و بسبب آن خون آب غذای بگیرد
از معده جذب میکند و آنچه درینجا حساب مقدار اجزای دمویه نوشته شده از ان گاهی در ان فرق هم میشود اما بان فرق صحت باقی
ماند مستثنی اینکه آب خون بسبب خوردن غذا و نوشیدن آب و استعمال مشقت و از تاثیر اهویه در خون زیاده و کم میشود و این امر
اکثر وقتا فوقتا در خون پیدا میشود چنانچه هر گاه طعام خورده و آب نوشیده میشود فورا آب زیاده از آنچه نوشته شده در خون
پیدا میشود لیکن چون بعد آن مشقت کرده شود و بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد لیکن ازین زیادتی و کمی نقصان
بصحت نمیرسد و همچنین اجزای سرخ خود که موسوم به ریڈ کارپسکل اند از مقداریکه نوشته شد گاهی در خون زیاده میشوند در
شخصی که در جوانی اغذیه مولده دم را زیاده خورد پس در بدنش این اجزا زیاده پیدا میشوند و اینحالت را بلغت انگریزی
پلیتھورا بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناه تحتانی و فتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی خون نامند و
همچنین اجزای ملحیه کهار در خون گاهی بسبب خوردن اغذیه کثیر الملح یا نوشیدن ادویه کهار که در مقدار زائد باشند زیاده میشوند
و درین وقت فورا تشنگی زیاده شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول آنچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و آنچه تا اینجا نوشته شده حال خون در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض آنچه حساب
مقدار اجزای دمویه نوشته شده در ان فرق واقع میشود مثلا آب خون گاهی از مقداریکه نوشته شده کم میشود زیرا که در خون
قوت جذب زیاده است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا وقتا فوقتا آب را جذب میکند اما هر گاه قوت آن ضعیف گردد
و جاذبه آن کم شود چنانکه در آخر مرض هیضه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دم که بسبب آن تلافی
نقصان مقدار خود از کشیدن آب از اعضا و غیره میکرد ضعیف و قلیل میشود و درینجا قائل را میرسد که بگوید این قول غلط
زیرا که در هیضه بالضرور خون از اعضا رطوبات را میکشد و بسبب آن غور عینین و لطو صدغین و لاغری و نقصان در
اعضای ظاهره دیده میشود جوابش آنست که خون درین مرض از بعض اعضا مثل عضلات آب را میکشد لیکن از میوکس ممبرین معده
و امعا آب نمیکشد چنانکه در حال صحت میکشید بلکه میوکس ممبرین معده و امعا از خون آب را میکشند و بسبب آن قی و اسهال
عارض میشود و ازین بیان ضعف آن از جذب مائیت ثابت شد **فتفکر** و لک فایبرن وقت پیدا شدن ورم
حار در بدن هم از مقدار طبیعی خود که نوشته شده زیاده میشود و زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم کبیر
زیادتی زائد بود و در ورم صغیر از مقدار طبیعی قدری زیاده میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی که نوشته شد

زیاده میگردد و گاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود و این امر در حمیات حاده تو یه مثل تائیفس فیور یا تائیفائد فیور یا ملگننٹ
میشود حتی که درین حمیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد این قدر کمی در ملگننٹ فیور ورم حار پیدا شود
بعد قلت مقدار خود که بسبب حمی دران حاصل شده بود باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پیدا شدن ورم حار
زیاده پیدا میشود اما باید دانسته که از کم شدن فائبرن در خون دو چیز پیدا میشوند یکی نزف الدم از عروق دوم اجتماع
خون در کدام عضو یا در اعضای متعدده و تجربه این امر در ورم ریه و ورم کبد و حمیات حاده ثابت میشود چه درین امراض اکثر
رعاف و نفث الدم و اسهال دموی یا بول الدم و اجتماع خون در دماغ یا کبد یا طحال میشود و گاهی از زیاده شدن اجزای
سرخ در خون هم نزف الدم عروقی مثل رعاف عارض میشود و ازان دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن
آن هم از قلت فائبرن پیدا شود زیرا که از زیاده شدن ریڈ کارپسکل یعنی اجزای خرد سرخ از مقدار طبیعی خود مقدار فائبرن
بنسبت آن کم میگردد ازین سبب نزف الدم پیدا میشود و همچنین گاهی ریڈ کارپسکل یعنی اجزای سرخ رنگ در خون اندک روان اند کمی در تحت انیمیا
یعنی قلت و کمزوری خون و هم بواسیر دموی کم میشوند و از خورانیدن آهن و مرکبات حدید این ذرات سرخ زیاده میشوند
واگر آهن را زیاده خورانند تا اینکه مقدار اجزای خرد سرخ زیاده شود امراض مثل صداع وغیره از قسم امراض
حاره پیدا خواهد گردد و گاهی وائٹ کارپسکل یعنی جسم خرد سفید در حالت پیدا شدن ورم حار و در مرض گلوروزز یعنی کم رنگی و
سفیدی مائل بودن خون حیض در خون زیاده پیدا میشود و از ریختن آن در عضو متورم پوریم حار ریم پیدا میگردد و این جسم
خرد سفید از نقطه کیلوسی یا از نقطه لمف پیدا میشود و این جسم سفید خرد جسم خرد سرخ را پیدا میکند یا خود هم سرخ میشود
و همچنین البیومن گاهی در بعض امراض مثل مرض برائٹ صاحب که آن مرض البیومن یوریا است کم از مقدار طبیعی خود میشود
باین حساب که هر قدر در بول خارج میشود از خون کم میگردد لیکن در وزن شدید به نسبت دیگر اجزای دموی کمی و
زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون میماند و همچنین اجزای ملحیه و اشیای کهاییه هم در خون از مقدار
طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کمتر باقی میمانند زیرا که بطور زیاده شدن آنها عطش غالب میگردد
و آب نوشیده میشود و بعد آن آنچه مقدار زائد ازان در خون پیدا شده بود در عرق و بول خارج میشود و بر همین بنیاد نمک را
برای ادرار بول می‌نوشانند تا در خون زیاده شده ادرار بول پیدا کند و گاهی آنچه بطور فضول در خون اند مثل
کاربانک ایسڈ و یوریا در خون زیاده میشوند و هم یورک ایسڈ یا لاکٹک ایسڈ و این هم اسم یورک ایسڈ است یا
لاکٹک ایسڈ و آن در شیر وقتی که حامض شود پیدا میگردد و در شیر دیده شده هم صفرا و آنچه بسبب صاف شدن
در بدن جلد و گرده و امعاء در خون ماند گاهی زیاده میشود و هم هرگاه شخصی کدام دوا مثل سلفا سوڈا کاربناس
و امثال آن هرگاه ماه دو ماه یا مقدار زائد خورده شود ازان در خون کمزوری پیدا میشود و قوت انجماد از فائبرن کم میشود
و ازین سبب نزف الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از داخل شدن سموم حیوانی و نباتی در خون

سبب نزف الدم

چنانکه اینها میشدن خمیر در آرد معجون با آب تمام آن خمیر گشته بقوام آن آمده خمیر میگردد و از اینست فساد خون حمیات ردیه مثل تیفس فیور و تائفائد فیور و انترمیتنٹ فیور و جدری و حصبه وغیره امراض سمیه ردیه پیدا میشوند

فصل دوم در اجتماع خون

بدانکه هرگاه خون در عروق صغار شعریه که در میان شرائین و اورده متوسط اند زیاده آید و حرکت کند یعنی دوران آن بند شود این را اجتماع خون گویند و بلغت انگریزی کانجیسٹشن یعنی بکثرت مجتمع شدن نامند و اجتماع خون بر دو قسم ست اول آنکه دوران دوران خون بطی باشد و اینرا بلغت انگریزی پاسف کانجیسٹشن بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر سین مهمله و سکون فا و فتح کاف و سکون الف و نون و فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله و تای هندی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی بطی الحرکت نامند و بعربی ورم بارد گویند دوم آنکه ضد اول باشد یعنی که دوران خون در ان سریع بود و اینرا بلغت انگریزی ایکٹف کانجیسٹشن بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر تای هندی و سکون فا بمعنی سرعت حرکت دهم گویند و قسم اول اجتماع خون که حرکت دوران خون بطی میباشد و خون در رگهای وریدیه که عروق صغار وریدی اند زیاده میماند اسباب سبب این قسم اجتماع حالتست که رفتن خون و دوران انرا در ورید مانع شود و بسبب آن خون در ورید جمع گردد مثل بستن عضو باستحکام و شدت یا آویختن کدام عضو زیرین مثل اینکه دستها را بسوی تحت آویزند یا سر را زیاده نگون سار زیاده قیام نمایند و گاهی از بعضی امراض قلب مثل مریض شدن دیوار بطن ایمن قلب چه بسبب آن هرگاه قلب برای دفع کردن خون از بطن بسوی ریه منقبض میشود بسبب صغیر شدن دروازه بطن مذکور خون در ورید هم باز نمیرود و بالتمام بریه نمیرسد و هم آنچه دوران خون را که در ریه میشود بند کند موجب این امر میشود مثل استسقا یعنی عسر نفس و برداشتن شئ ثقیل یا حبس نفس یا سعال یعنی و هم صلابت و سختی کدام عضو که ورید را مزاحمت کرده مانع دوران خون در ان شود سبب این حالت میشود ایضا هرگاه مواد در کدام عضو ریزد و بسبب آن مقدار عضو مذکور کبیر گردد و بسبب آن ورید منضغط شود و دوران خون از ان کم گردد چنانکه هرگاه در جگر فایبرن زیاده میریزد که از ان کبد سخت و صلب میشود درین وقت اکثر دوران خون از اندرون جگر بند شده از وریدیکه بالای کبد است جاری میشود لهذا مقدار ورید مذکور درین وقت کبیر میگردد و هم هرگاه چیزی کل دو ریه زیاده می افتد عروق صغار وریدی را که در ریه اند مزاحمت و عسر میکند و بسبب آن دوران خون از انها باز مانده این قسم اجتماع خون پیدا میکند و هم از ضعف و کمزوری دل این قسم اجتماع پیدا میشود هرگاه اثر تحریک عضو آن تا ورید نرسد و بسبب آن خون بسرعت در عروق صغار جاری نگردد و گاهی از ضعف و کمزوری خود عروق این اجتماع پیدا میشود زیرا که آنها بسبب کمزوری نمود خون را عسر میکنند تا بزودی دفع کنند از این سبب دوران خون در عروق بطی شده در عروق باقی میماند و گاهی بسبب کمزوری و رقت خون هم این اجتماع میشود چه بسبب رقت خون دوران آن بطی میگردد زیرا که سرعت دوران خون بسبب قوت دل و قوت عروق و قوت قوت جاذبه لحم میشود و هرگاه خون رقیق گردد و لحم را در ان لحم اغذیه قلیل مانده بجذب آن جذب نمیکند پس از کم شدن قوت جاذبه لحم سرعت دوران آن کم میشود و ایضا از کم شدن

قوت انصباب و دوران خون باطل میگردد زیرا که چون ریشهای عصب که در جرم عروق انتشار یافته است میشوند عروق تحمل تحریک باد ریعه عضو و دفع کما ینبغی
نکنند ازین سبب خون در عروق میماند و بیش از حد العلامات چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد در حس مقدار عضو کوچک و کبیر دیده میشود
و چون از انگشت آن را غمز کنند اثر غمز تا دیر بحال اجتماع باقی ماند و قدری حس عضو هم کم میشود و هرگاه از تهرمامیتر امتحان حرارت عضو کرده
کنند حرارت آن کم میباشد چه از درجه صحت که نود و هشت و نیم درجه حرارت حساب چهار، پنج درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود و بس حرارت
آن از جلد بذریعه تحلیل کم میگردد و ایضا چون غذای جدید باین عضو نمیرسد گرمی پیدا نمی شود و هم رنگ این عضو سیاه یا مائل به سیاهی
میگردد زیرا که خون سیاه در آن مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل ریه و کبد و طحال و گرده شود پس چونکه دیدن آنها
ممکن نیست جز اینکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج حس کرده شود لیکن از آثار ثابت میشود مثل اینکه چون در کبد اجتماع شود
کبد از کار خاص خود که تولید و اخراج صفراست قاصر میگردد و قدری ثقل و اذیت مریض بمحل کبد احساس کند که در طحال هم مقدار آن بالا رود
محسوس شود اما در گرده و ریه پس از نقصان افعال آنها استدلال بر اجتماع خون کرده میشود لیکن اگر کدام سبیل دیدن اعضای
باطنه ممکن بودی یقینا آنچه علامات در اجتماع خون اعضای ظاهره نوشته شدند آنجا هم محسوس میشدند تا قسم دوم که کنجشن [illegible]
است و در این قسم اجتماع خون مقدار خون و حرکت دوران آن در عضوی که اجتماع در آن است هر دو زیاده میباشند یعنی مقدار زائد و حرکت
دوران سریع میباشد و ایضا این اجتماع خون در عروق صغار شرائینی میباشد نه در شرائین کبار و گاهی این اجتماع بسبب مقتضی طبعی
عضو یعنی حرکت فیزیالوجی آن بود مثل اجتماع خون که در رحم قریب جریان طمث میشود یا وقت ارضاع طفل در ثدی مرضعات میباشد یا در
حکین و لثه اطفال وقت بروز دندان میشود چه این قسم اجتماع خون از قبیل مرض نیست بلکه بسبب مقتضی طبعی این اعضا میباشد که از حرکت فیزیالوجی
بلغت انگریزی میگویند و گاهی بسبب مرض میشود و این حالت را بلغت انگریزی پاتالوجی بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
و ثای مثلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسر جیم و سکون یای تحتانی نامند یعنی متغیر شدن از حال صحت و این معنی باعتبار حاصل
معنی ست والا پاته بمعنی درد ست و آلوجی بمعنی علم ست یعنی علم الاعراض و الحالات التی تحدث لعبد المرض و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون
بطور مقدمه انفلامیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و دانستن حد آن باین طور که بگویند که تا این حد اجتماع خون ست و ابتدای ورم میشود
دشوار است اما مادام عضو یکه در آن اجتماع خون شده کار خاص خود امیکند موسوم بانفلامیشن نمیشود اسباب اهم از آن فعل
عضو زیاده صادر گردد سبب این قسم اجتماع خون میشود مثل اینکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمله مشتهیات نفسانی
و بدنی سبب اجتماع خون در دماغ میشوند و از زیاده نوشیدن مدرات در گرده و از زیاده نوشیدن مسهلات قویه در امعا و معده
و از زیاده نوشیدن مولدات و مخرجات صفرا در کبد و از دوای قوی و نهادن ادویه محمره بر جلد یا نوشانیدن ادویه معرقه قویه در جلد
اجتماع خون میشود و هم از پیدا شدن اورام یا داء یا در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و هم از رسیدن صدمه بعصب و ضعیف شدن
عصب آن عضو ماؤف اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان مشاهده در بعض اعضای حیوان هیچ
پیدا کرده می بینند مثل اینکه در ساق پای ضفدع سوزن خلانیده بذریعه خوردبین می بینند و از آن محسوس و معلوم میشود که چه

داخل کردن سوزن در ان دیده میشود که عروق صغار که محسوس میشوند بجوی پر از خون میشوند و در ان خون در ان بافت
میشود و خاصة عروق شعریه که در شبکه عروق احمر اند و در انها خون کثیر می آید و آنچه از ان بیشتر غیر محسوس از نظر بود بعد از انبساط شدن
محسوس و مرئی میشوند زیرا که بسبب پر شدن خون در آنها مقدار انها اکبر میشود و ازین سبب مرئی میگردند و چون درین وقت
خون کثیر اندرون عروق می آید لهذا اگر سوزن مذکور سرخی زیاده محسوس میشود لیکن در عروق کبار و دیگر اعضای بدن کدام
تغیر مشاهده نمیشود زیرا که بسبب حرکت قلب این زیادتی خون نشده بلکه برای دفع اذیت خود این عروق مقدار خون را بسبب
خود زیاده میکنند المطابات در عضو یکه این قسم اجتماع خون میشود گرمی و ضربان در ان زیاده یافته میشود و حس این عضو
هم زیاده و قوی میگردد و هرگاه این اجتماع خون در اعضای ظاهره افتد سرخی بر عضو او فضا غالب میشود بسبب اینکه خون
در ان اندرون عروق صغار زیاده میگردد اما اینکه از اجتماع خون کدام کدام امراض پیدا میشود پس بدانکه از اجتماع خون گاهی
نزف پیدا میشود یعنی سیلان و جریان خون بطور نزف الدم پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از انشقاق عرق در خارج بدن خارج شود
چنانکه هرگاه در دماغ اجتماع خون میشود از ان رعاف پیدا گردد و گاهی از عرق بر آمده در لحم عضو ریزد و اندرون عضو جمع شود و
این هر دو قسم نزف الدم عروقی است خواه در ان خون از عرق بر آمده از بدن خارج شود یا از عرق بیرون آمده در لحم بدن ماند
و درین هر دو قسم خود خون از عرق بیرون می آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بذریعه عروق صغار در لحم ریخته مجتمع
میگردد لیکن هرگاه خون از عرق بر آمده در خارج بدن دفع میشود در ان نقصان به بدن میرسد بایں طور که بدن ضعیف
میگردد لیکن عضو یکه در ان اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ میماند اما هرگاه خون از عرق بر آمده در لحم یا در کدام عضو
مجتمع میشود درین وقت در عضو یکه مجتمع شده آن را اذیت میرسد به دو وجه اول بسبب اینکه هرگاه خون در عضوی میریزد مقدار آن را
زیاده میگرداند و از مداخلت خون درین عضو تفرق اتصال در ان حادث میشود و آن صورت وجع و اذیت است دوم آنکه
هرگاه خون در عضوی در آید جائیکه هست بر محل اجتماع خود غمز میکند و از غمز کردن آن و متاذی شدن عضو ورم حار
در ان پیدا میشود پس هرگاه در دماغ انجام اجتماع خون باین حد رسید از پیدا شدن تفرق اتصال و ورم حار کار
عضو رئیس بند میگردد و از ان بجمله بدن ضرر میرسد آخر مریض از ان هلاک میشود اما هرگاه در غیر عضو رئیس مثل دیگر
دیگر عضلات بدن انجام اجتماع خون باین حد رسد درین وقت گاهی تا دیر زمان در اندرون این خون بر حال خود مثل آب
سیال میماند و لیکن اکثر آنست که بعد ریختن در لحم منجمد میشود و آبیکه در ان بوده بذریعه عروق صغار در عروق کبار آمده
با خون بدن می آمیزد و اجزای دیگر که در خون اند مثل فائبرن سفیده بیضه و اجزای سرخ و سفید انها
خشک و منجمد میشوند و سرخی اجزای خرد سرخ رنگ همراه آب در خون سیر میرود و انها که رنگ شده خشک میگردند و این
اجسام سرخ و سفید بسبب خشکی و کرکی مثل نقطه خرد میشوند لهذا سیاهی بر آن غالب میشود چنانکه در خارج بعد انجماد خون سیاه
میشود بعده طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است باز آب را از عروق می آرد و باین خون خشک شده آمیزد این را

رقیق و سیال بسیار زود واجزاء رقیق و اسالهٔ آنها باز در عروق صغار می آرد و از ان در عروق کبار بدن می اندازد و موضعیکه دران
این خون منجمد بوده و بسبب انجماد آن موت و فساد در لحم هم آمده بود و این لحم فاسد را هم همراه خون منجمد مرده رقیق ساخته در
عروق می اندازد و جائیکه این خون منجمد میشود و از انجا باز در عروق میرود انجا بعد رفتن این خون در عروق نشانیکه از تفرق اتصال
لحم بسبب انجماد خون پیدا شده بود باقی ماند اما این نشان هم روز بروز صغیر میشود تا آنکه بعد زمان معتد به این نشان تفرق اتصال
لحم هم زائل میشود و گاهی این خون منجمد ریم میگردد و از ان دمل و خراج پیدا میشود و منفجر شده از جلد خارج گردد و این وقتیست
که دمل در عضلات ظاهر بدن باشد اما هرگاه در اعضای باطنه ریم پیدا شود پس گاهی بسوی خارج و گاهی در داخل باطنه
منفجر میشود و هرگاه خون از عرق برآمده در اعضای ظاهره قریب جلد منجمد میشود خصوصا جائیکه جلد رقیق است مثل [illegible]
و گرد چشم و بالای پلک آنجا از حس بصر هم دیده میشود که چون اول خون از عرق برآمده منجمد میشود و رنگ آن سیاه میگردد
بسبب آن بر جلد ظاهر رنگ نیلگونی پیدا میشود زیرا که رنگ سرخ از جسم خود سرخ همراه آب در عروق صغار میرود و رنگ
فائبرن و ایلبیومن باقی میماند بعد آن بجائیکه نیلگونی بود رنگ زرد و سبز پیدا میشود زیرا که بر فائبرن قدری زردی غالب است
از ان سبب زردی مشاهده می شود بعده چون زردی با نیلگونی می آمیزد در وقت مرض سبزی مشاهده میگردد و این الوان وقتی پیدا میشوند
که طبیعت خون منجمد را با تحلیل آب رقیق بسیار زود می برد بعد فقط قدری زردی بر جلد باقی میماند و آن رنگ فائبرن است بعده آهسته آهسته
این زردی هم برطرف میشود و جلد بر رنگ اصلی خود می آید و یقینا در باطن هم بر همین منوال انجام آن خواهد بود و ایضا
باید دانست که هیموریج یعنی جریان خون از بدن هم بر دو قسم است یکی آنکه در قسم اول اجتماع خون که پیسیو کان جیسٹشن است عارض
شود دوم آنکه در قسم ثانی اجتماع خون که ایکٹیو کان جیسٹشن است پیدا شود و قسم اول اکثر در امراض دیوار قلب هرگاه عروق
کبار آن ممتلی از خون شوند و در عروق صغار آن اجتماع خون باشد و هم در مرض جگر مثل سروز که دران از ورم
غشای ریشه دار جگر صغیر میشود و هم در انیمیا هرگاه خون رقیق شود و هم هرگاه قی الدم شود و گاهی در ملینا یعنی اسهال
سیاه که بسبب هضم شدن خون میشود پیدا میگردد و اما قسم ثانی نزف الدم پس وقتیکه خون در بدن زیاده شود
یا از انشقاق شریان از ان بیرون آید چنانکه در دماغ میشود که بسبب کمزوری شریان شق میگردد زیرا که در دماغ
شرائین و اورده ملائم و مشابه بصورت خاص اند بسبب آنکه جرم دماغ بسیار لین است سختی جرم شرائین آنجا مناسب نبود
لهذا خالق حکیم هر دو را لین و مشابه خلق فرموده اما هرگاه نزف الدم واقع شود پس علامات آن هرگاه خون از عرق
برآمده بیرون بدن آید اول از همه آنست که خون بطور رعاف یا نفث الدم یا قی الدم یا اسهال دموی یا بول الدم خارج
میشود بعده از زیاده آمدن خون انحطاط وجه و ضعف و کمزوری نبض و دوران سر و تهوع و غثیان از دوران سر پیدا میشود
بعده غشی طاری گردد و از طریان غشی خون که خارج میشد بند میگردد و مریض بعد آن بهوش می آید پس اگر بعد آن خون بند
ماند بهتر و اگر بعد آمدن هوش باز خون جاری شود باز علامات سابقه عود میکنند و زیاده از ان درین وقت عرق بارد هم بر جلد

می آید و بمحل قلب بسبب شدت و قلت دم اذیت زیاده و گرمی محسوس میشود و بهوا راز یاده میکشد و قلق زیاده گردد و که از یک پهلو بپهلوی
دیگر منتقل میگردد و بعد از آن اگر خون بند نشود تشنج پیدا گردد و مریض بسبب آنکه از قلت دم کار حیات بند میشود و هرگاه خون
از عروق بر آمده در لحم یا در عضوی دیگر جمع شود در کار عضو یکه در آن خون جمع شده تغیر و نقصان پیدا میشود مثلاً اگر در جرم دماغ
ریزد از آن بیهوشی و فالج پیدا میشود و اگر در ریه جمع شود از آن سرفه و ضیق النفس عارض میشوند و بسبب آن ورم حار پیدا میشود
وگاهی درین قسم هم چندان خون از عروق برمی آید که از آن در عضو معلوم و در تمام بدن نقصان پیدا شده آنچه علامات در
صورت خارج شدن خون از بدن نوشته شده اند اینها هم پیدا میشوند فقط اما آنچه از اجتماع خون آب چون
از عروق جدا شده در لحم یا در عضو دیگر ریخته در آن جمع میشود پس درین آب سفیده بیضه و اجزای لحمیه که در خون میباشند موجود بوند
لیکن خلاف آن درین آب نمیباشد و هرگاه این آب در غشای خانه دار یا در خریطه غشای آبدار مثل غشای باریطون که غشای
آبدار شکم است یا در غشای پلورا که غشای پهلوست یا در غشای خریطه انثیین میریزد عموماً باسم ڈراپسی بکسر دال مهمله هندی
و فتح رای مهمله و سکون الف و بای موحده فارسی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی ریختن آب در گوشت بلغت انگریزی
موسوم میشود و باعتبار هر مقام هم علیحده نام کرده میشود چنانچه هرگاه در غشای خانه دار بدن ریزد آنرا آناسارکا در لغت
انگریزی و استسقای لحمی در زبان عربی میگویند و هرگاه در غشای خانه دار بشره و لحم ریزد آنرا بلغت انگریزی ادیما بکسر الف و دال
مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف بمعنی ورم رجلین که مائی بود و بی درد باشد و بسبب آمدن آب در غشای خانه دار
رجلین آماس نامند و انهم گویا جزو استسقای لحمی ست و هرگاه در غشای آبدار دماغ ریزد آنرا ہائی ڈروکفالس بفتح ها و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم دال هندی و رای مهمله سکون واو و کسر کاف و سکون فا و کسر لام و سکون سین مهمله بمعنی اجتماع
آب در سر نامند زیرا که ہائی ڈرو بمعنی آب است و کفالس بمعنی سر است و هرگاه در غشای پهلو ریزد آنرا ہائی ڈروتهورکس بضم
تای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون کاف و سکون سین مهمله بمعنی ریختن آب در پهلو را که غشای پهلوست نامند
و هرگاه در غشای آبدار شکم ریزد آنرا اسائٹس بفتح الف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی و سکون
سین مهمله بمعنی آب خریطه غشای آبدار شکم نامند و هرگاه در غشای خریطه انثیین ریزد آنرا ہائی ڈروسیل بکسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و لام بمعنی سلعه مائی یعنی صلابت آبی نامند و هرگاه در غشای خارجی قلب ریزد ہائی ڈروپری کارڈیم بفتح
بای موحده فارسی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و فتح
یای مثناة تحتانی و سکون میم گویند و هرگاه آب خون از اجتماع خون بذریعه غده های میوکس ممبرن های اعضای بدن
بر آمده از بدن خارج شود خواه بطور عرق یا بول یا اسهال یا لعاب دهن وغیره آنرا بلغت انگریزی فلکس بفتح فا و لام و سکون
کاف و سین مهمله بمعنی سیلان آب عموماً می نامند و باعتبار مواضع خاص که از آن جاری می آید هم مخصوص باسم خاص میشود چنانچه
اگر از بینی جاری شود آنرا بلغت انگریزی کتار و بعربی زکام نامند و اگر از امعاء و مقعد جاری و سائل گردد آنرا ڈائریا بفتح دال

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف بلغت انگریزی) وبعربی اسهال حقیقی مائی گویند وهرگاه از غدهٔ خاص مشکل گرده جاری وسائل شود آنرا بلغت انگریزی ڈائیوریز بفتح دال مهمله وسکون الف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی بمعنی زیادتی بول وسلس البول بعربی نامند چنانکه در ذیابیطس میباشد وهرگاه از راه جلد بطور عرق زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ڈیافریز بفتح دال مهمله ویای مثناة تحتانی وسکون الف وفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی بمعنی زیاده آمدن آب از جلد بدن نامند چنانکه در بحران بالعرق میشود وهرگاه از دهن آب کثیر جاری شود بسبب اجتماع خون در غده های مولد رضاب دهن که بر رخساره ها مقابل گوش اند واین سیلان لعاب اکثر از اذیت بدن بفهمی میشود آنرا بلغت انگریزی پایرازز بفتح بای فارسی وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وضم الف وسکون واو وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی نامند وپائر بمعنی آتش ست واوزز بمعنی حالت واین لغت گریکی ست ودر لغت انگلش هارٹ برن بمعنی سوزش دل می نامند ومراد از ان مرضی ست که دران در معده حرقت وسوزش همیشه می ماند وهمراه آن سیلان لعاب دهن زیاده میباشد چه از حرقت معده بسبب همدردی غده های مولد رضاب دهن متاذی شده آب در دهن زیاده پیدا میکند وهرگاه از چشم بطور دموع آب زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ایپفرا بکسر الف وبای موحده فارسی وسکون فا وفتح رای مهمله وسکون الف بمعنی سیلان آب از چشم می نامند وهرگاه درین بیان غور کرده شود ظاهر میشود که ڈراپسی اکثر بسبب قسم اول اجتماع خون که در سوم به پاسف کان جیسٹ شن ست که بسبب مانع شدن چیزی از حرکت خون وقت رفتن آن بسوی قلب حادث میشود پیدا میگردد وفلاکس بسبب قسم ثانی اجتماع خون که آن ایکٹیف کان جیسٹ شن ست پیدا میشود العلامات علامت ڈراپسی آنست که هرگاه آب در کدام موضع ریزد خواه در غشای خانه دار یا در خریطهٔ غشای آبدار مثل اینکه در غشای آبدار شکم باشد درین وقت هرگاه از سر انگشتان بران قرع کنند آواز جسم مصمت می آید وبر کنارهٔ آب آواز اصلی شکم که صدای جسم ممتلی از هواست می آید ووقت تحریک بطن صدای تخضخض آب مسموع میشود وچون در ریه یا جگر یا طحال ریزد در کار این اعضا نقصان پیدا میشود اما هرگاه فلاکس در عضوی پیدا شود واز میوکس ممبرن بر آید درین وقت همراه آب بلغم هم میباشد وهرگاه از جلد یا گرده آید آب خالص زیاده از معتاد بر می آید فتدبر

فصل سوم در ورم حار ست

که آنرا انفل میشن بلغت انگریزی گویند وانفل میشن بمعنی پیدا شدن سوزش وحرقت ست ودر کتب قدیمه در ورم حار وجود چهار چیز ضرور ست که آن ورم وگرمی موضع وسرخی ودرد اند لیکن همیشه التزام این تعریف ورم حار ضرور نیست زیرا که اکثر پری کارڈیٹس مشتبک عارض میشود وبعد تشریح بعد الموت ظاهر میگردد وقبل آن در حیات گرمی وسوزش یا حمی بمریض عارض نمیشود وهم گاهی در ورم عنبیه تغیر در رنگ میشود لیکن سرخی نمیباشد وازین ثابت میشود که تا حال حقیقت انفل میشن واضح نشده وبر تعریف کل او اتفاق جمهور نیست وکسی نمیداند که اجتماع خون کدام وقت ختم گشت واز کدام وقت ورم حار شروع شده چگونه از اجتماع

خون ورم پیدا میشود لیکن بسبب مشاهده دیده شده که هرگاه ورم در لحم یا در عضو دیگر شروع میگردد تغییر در خون در عضو متورم میشود
واین تغییر از حس مبصره بپیدا کردن ورم قلیل از خلانیدن سوزن یا خار در جلد نازک صفدع یا خفاش ممکن ست که دیده شود
وچنانکه تغییر در ورم قلیل جلد میشود همچنین در اورام دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه موافق بیان سابق ورم در عضوی از اعضای
ضفدع وغیره پیدا کرده بینند پس اول بعد خلانیدن سوزن اجتماع خون میشود چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
عروق صغار یعنی عروق شرائینی و وریدی خون زیاده می آید و دوران آن سریع میشود من بعد جا بجا در جائیکه اجتماع
خون ست خصوصا در وسط آن حرکت دوران خون بطی میگردد و بعده جائیکه حرکت دوران بطی شده بود آنجا دوران خون ساکن میشود
من بعد اجسام خرد سرخ رنگ که در خون بودند یکجا میشوند باین صورت که یکی بالای دیگر آمده برابر خط هم یکجا و متصل میشوند
و اجسام سفید خرد بر دیوار عروق منجمد میگردند و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جائیکه حرکت دوران
خون تند و ساکن شده بر دور آن حرکت دوران بطی گردد و بر دور آن اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در آنجا
سریع بود پس اگر ورم زیاده شود درین وقت جائیکه حرکت دوران بطی ست آنجا ساکن میگردد و آنجاکه گردان واقع شود حرکت
دوران پیشتر سریع بوده اکنون بطی میگردد همچنین هر قدر که ورم زیاده گردد جائیکه گردان حرکت بطی ست ساکن میشود و آنچه
گرد آن سریع بوده بطی میگردد و ازین ثابت شد که در اول جنبش خون در عضو متورم زیاده میباشد و دوران جای دوران
خون زیاده و جای کم و در جای دوران خون بند و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون دران میباشند
زیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن قسم اول اجتماع خون که باسمت کان جیسیٹشن ست خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
خون سریع بود قسم ثانی اجتماع خون که ایکٹیف کان جیسٹشن ست بود و جائی که حرکت دوران بند باشد آنرا بلغت
انگریزی اسٹاگنیشن بکسر الف و سکون شین معجمه و فتح تای هندی و سکون الف و کاف فارسی و کسر نون و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی بند شدن راه سیل نامند بالجمله آبیکه درین ورم جار از دیوار عروق
در لحم میرود دران لائکر سان گوئس ست و سوای آن قدری نمک و فاسفٹ دران بنسبت لائکر سان گوئس زیاده ست
و هم دران فائبرن و نیز جسم خرد سفید و هم نقطه های سفید کیلوسی که از ان جسم خرد سفید پیدا میشود میباشند پس آنچه
نقطه های سفید کیلوسی درین آب اند بعد جدا شدن از عرق و ریختن در لحم غذای خود را گرفته کبیر شده سیل های مده پیدا
میکنند و گاهی سیلهای طویل هم از ان حادث میشوند و جسم خرد سفید هم کبیر شده منشق میگردد و از ان نقطها برمی آیند و همه
سیلها میشوند و از پیدا شدن این سیل ها حرارت در لحم زیاده پیدا میگردد زیرا که آکسیجن در تولد سیلها زیاده صرف
میشود و بهمین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدا شدن سیلها و رم پیدا شده مقدار عضو زیاده گردد و چون
از زیاده شدن مقدار عضو رشتهای عصب حساس که در عضو متورم اند منتفخ میشوند پس از انتفاخ آنها درد پیدا میشود و هم
از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم منتفخ شده غذای خود را نمیگیرند و از ان مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

آنچه آب خون که در لحم آمده این رشته‌ها را رقیق میسازد پس ریشه‌های مذکور بصورت نقاط صغیر گشته رییم میشوند و آنچه سیلها که لحم
را عفن کرده بودند آنها هم از رییم شدن نقاط مذکوره رییم میشوند و چون مدّه متولد شود درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبه را
که در لحم داخل شوند اخراج مینماید همچنین این مدّه را بتفریق و تقیح جلد اخراج میکند و بیرون اندازد و گاهی انفل میشن تا این حد که
اجسام خرد سرخ رنگ مجتمع و یکجا شوند و اجزای سفید خرد در عرق منجمد شوند و آب از عروق جدا شده در لحم ریزد رسیدن اکل میشود باین
طور که آنچه از عروق برآمده باز پس در آنها میرود و ورم منجذب میگردد و نشان آن باقی نمیماند و گاهی آب در عروق میرود و اجسام
خرد سرخ در خون منتشر میشوند لیکن فایبرن باقی میماند و از آن ریشه‌های طویل پیدا شده در لحم میمانند و بسبب آن گوشت سخت شده
باقی ماند و گاهی در ورم پلورا هرگاه آب بعد ریختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایبرن باقی ماند بسبب ریشه‌های طویل شده سبب
چسپیدن هر دو توی خریطه غشای میشود و گاهی درد ما میل دیده شده که بعد انفجار کرپسکل و آبیکه در ورم بوده در عروق انفل میشود
و فایبرن باقی مانده ریشه یافته سبب اندمال زخم میشود لیکن بعد به شدن زخم صلابت در آنجا میماند و ایضا باید دانست که اگرچه
انفل میشن اکثر موذی و مضر بدن و صحت است اما گاهی از این کار صدیق و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شفای امراض
میگردد چنانکه هرگاه صدمه باستخوان میرسد و از آن در استخوان شکسته ورم پیدا میشود و از ورم فایبرن پیدا شده میرسد و از آن
عظام منکسره منجبر و ملتئم میشوند همچنین هرگاه در جگر دبیله پیدا شود و از آن رفته رفته رییم آن تا جلد بدن آمده خارج جلد
انفل میشن پیدا شده در ظاهر بدن منفجر شود و از آن صحت و حفظ حیات حاصل میشود و مریض زنده میماند بخلاف آنکه دبیله بسوی
داخل شکم منفجر گردد و رییم آن در غشای آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و از اینجا استنباط کرده
اطبا در علاج بعض امراض انفل میشن پیدا میکنند و از آن صحت حاصل میشود مثل اینکه هرگاه در خریطه غشای آبدار انثیین آب
بار بار میریزد برای بند کردن نزول آب سم جار پیدا میکنند تا از آن فایبرن ریخته غشا چسپیده شود و خریطه معدوم شده راه آن
و اجتماع آب بند گردد و از آن صحت میشود السبب بدانکه از اسباب معینه ورم گاهی استعداد خاص عضو میباشد و این سبب
در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل بنسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود و گاهی از زیاده کار گرفتن هم عضو
که از آن کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و این هر دو سبب خاص اند و گاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الحرارت
بودن آن چنان که مزاج بعض اشخاص بسبب اثر خاندان میباشد هم ورم زیاده پیدا میشود که از زیاده خوردن اغذیه جید لیده و
و کم مشقت کردن پلیتهر بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی
خون و امتلای دموی و هم نفرس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از آن بسهولت ورم پیدا میگردد و درین حالت
دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و ایضا هرگاه استعداد خنازیر در خون کسی باشد که آنرا بانگریزی
اسکرافلا بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و رای مهمله و سکون الف و کسر فا و فتح لام و سکون الف گویند در بدن شما
این حالت خصوصا در غدد باشد ورم بزودی پیدا میشود زیراکه بسبب حصول استعداد خنازیر در خون در جمله اعضای

این کس ضعف و لاغری زیاده میباشد و دوران خون آن همیشه بطی و ضعیف و حس بدن آن قلیل میباشد و این مزاج و حالت ضد حالت
اولی ست که آن صاحب امتلای خونی و دموی مزاج ست میباشند پس این اسباب معینه و مهیئه ورم اند لیکن اصل سبب آن پس رسیدن
زهر خاص ست در خون که از ان امراض وموئیه مورثه پیدا میشوند چنانکه از رسیدن زهر در خون تائیفس فیور یا ییلز یا جدری وغیره که
از آمیختن زهر در خون خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا میکند و این سبب عام ست برای جمله بدن و گاهی از متاذی
شدن عصب هرگاه برسد آن کدام اذیت رسد هم ورم پیدا میشود چنانکه در یک قسم هرپیس زوستر میشود و بیانش انشاء الله در
امراض جلدیه کرده خواهد شد و هم از زیاده رسیدن سردی و تری و از زیاده رسیدن گرمی هم ورم پیدا میشود زیرا که از رسیدن
هوای سرد و تر زکام و از گشتن و راه رفتن در هوای حار سرسام پیدا میشود و از رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا از سوختن بآتش
و هم از رسیدن زخم هم ورم پیدا میشود لیکن باید دانست که آنچه ورم از اسباب ثلثه مذکوره پیدا میشود و آن باعث رفع اذیت سبب
شفای امراض مذکوره است و اینجا طبیعت ورم را برای دفع اذیت پیدا میکند و ایضاً گاهی بعمل کیمیای هم ورم پیدا کرده میشود چنانکه
کسی کاستک نقره را بر بدن نهد یا طلا کند و هم از زیاده خراشیدن جلد یا از پیدا کردن اذیت جلد خواه از ضماد کردن خردل یا
یا از نهادن پلاستر فیش مگس هم ورم پیدا میشود و باید دانست که ضابطه اسباب اورام اینست که مادام چهار چیز بر حال صحت و اعتدال
مانند ورم نمیشود و هرگاه در یکی از ان هم تغیر و فساد واقع شود مورث ورم میشوند اول آن اشیای اربعه اینست که خون صحیح بقدر لائق
بهر عضو در عروق ایشان رسد دوم آنکه خون خود بر صحت و اعتدال قوام خود باشد سوم آنکه آنچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند بصحت
و قوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب و اعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم
نمیشود و چون از حد اعتدال در اینها انحراف حاصل شود ورم پیدا میکنند و معنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن از ان
بخوبی صادر شود و دران کدام مرض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه یا نیکائس نباشد و در گرده و مثانه حجر یا رمل نبود
فصل ورم بر دو قسم میباشد یکی اکیوت که آنرا حاد گویند دوم کرانیک که آنرا مزمن نامند العلامات اما علامات ورم
حاد پس این هم بر دو قسم اند یکی لوکل و آن علامات مختصه بعضو واحد متورم میباشند مثل زیادتی مقدار دوم کانسٹی چوشنل یعنی تغیرا
که در افعال طبیعیه بدن و دیگر اعضای غیر متورمه بسبب ورم عضوی یافته میشوند مثل سرعت نبض و خشکی دهن در ورم حار اما علامات
مختصه بعضو متورم پس پنج اند یکی آنکه رنگ عضو متورم از حال صحت متغیر میشود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاده میگردد
سوم آنکه حس عضو متورم زیاده میشود چهارم آنکه حرارت عضو متورم بورم حاد زیاده از حرارت اصلی عضو میگردد پنجم آنکه در کار
خاص عضو متورم تغیر واقع میشود اما تغیر در رنگ پس اکثر آنست که در عضویکه از رنگ خالی بود مثل میوکس ممبرین ملتحمه یا خود ملتحمه
و جلد بدن در وقت ورم بر آنها سرخی ظاهر و غالب میشود و گاهی مثل رنگ خاکستری بران یافته میشود چنانکه وقت متورم شدن
عنبیه رنگ خاکستری بران یافته میشود و سرخی نمیباشد و همچنین چون میوکس ممبرین مثانه و امعا متورم میشوند قدری سیاهی بر آنها
دیده میشود و هرگاه سرخی بر عضو متورم ظاهر شود آن هم گاهی مثل ورم سرخ رنگ میباشد و درین وقت سبب آن قسم ثانی

بیان اشیای اربعه که از اعتدال آنها ورم در بدن پیدا نمیشود

اجتماع خون کہ الکثیف کان حیثیت بیش ست بود و گاهی سرخی ورم اقتم یعنی مائل بہ تیرگی میباشد و درین وقت سبب آن اشتراک
قسم اول اجتماع خون کہ پاسف کان حیثیت بیش ست میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشوند و هر گاه سرخی
مائل بہ تیرگی بر ورم یافته شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و بالجمله سبب حمرت ورم آنست که هر گاه عروق صغار
بسبب ورم وسیع میشوند و در ان خون سرخ زیاده می آید سرخی بر جلد غالب میشود اما تغیر در مقدار عضو پس سه سبب میشود
اول از زیاده شدن خون درین عضو دوم بسبب اینکه چون از خون مواد در لحم میرسد مقدار لحم زیاده میگردد سوم آنکه چون
سیلان زیاده درین مواد میباشد هم ازین مواد پیدا میشوند از ان هم مقدار عضو زیاده میگردد و ایضا باید دانست که این زیادتی
مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلا هر گاه ورم در غشای خانه دار افتد مقدار عضو بسیار زیاده میشود و هر گاه
ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیادتی مقدار عضو از مقدار طبیعی آن قلیل میباشد مثلا هر گاه ورم چشم در میوکس ممبرین و
چونکه زیر آن غشای خانه دار است لهذا ورم آن زیاده میباشد و چون در ملتحمه که جسم صلب ست ورم پیدا شود مقدار آن زیاده
نمیباشد و همچنین هر گاه در خریطه انثیین ورم پیدا شود کبیر المقدار میباشد بسبب اینکه در ان غشای خانه دار زیاده است و هر گاه
در نفس خصیه که آن جسم صلب ست و در ان غشای خانه دار قلیل ست ورم حادث شود مقدار آن زیاده نمیشود و کذا در ورم
استخوان و رباط هر چند ورم زیاده باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبیعی بسیار زیاده نمیشود اما تغیر در حس عضو پس آن هم بدو سبب
میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و ریشه های آن زیاده می آید دوم آنکه چون از ریختن مواد از خون عصب زیاده
منغمز میشود ازین سبب احساس وجع زیاده میشود و زیاده متاذی میگردد و گاهی در اورام بعض اعضا مثل عصب چشم که دران
قوت باصره است یا عصب گوش که در ان قوت سامعه است وقت ورم درد نمی شود بلکه در ورم عصب چشم درخشیدن برق
زیاده دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دوری وغیره که در خارج موجود نباشد مریض زیاده میشنود و کذا در ورم مثانه
و معای مستقیم اگرچه درد هم میشود لیکن گاهی عوض درد قوت دافعه انها قوی میگردد و بار بار بول یا براز را دفع کردن میخواهد
و گاهی درد هم باعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلا هر گاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود درد زیاده میباشد
زیرا که در ان انغماز شدید میباشد و هر گاه در عضو لین ورم حادث شود درد کم میباشد زیرا که عضو لین بسبب لینت خود وسیع
میشود و ازین جهت انغماز اعصاب زیاده زیاده نمیگردد لهذا گفته اند که هر گاه مقدار ورم زیاده باشد درد کم میباشد و چون
مقدار ورم کم باشد درد زیاده میشود مثلا در ورم ملتحمه مقدار ورم کم و درد زیاده است و در ورم میوکس ممبرین چشم ورم
زیاده و درد کم میباشد و ایضا وجع باعتبار اقسام اورام و بسبب مقام ورم مختلف میباشد مثلا هر گاه ورم در غشای ابدار
حادث شود مثل ذات الجنب درد ناخس میباشد و هر گاه در میوکس ممبرین ورم پیدا شود درد آن بطور سوزش و گرمی میباشد
که مریض آنرا ادراک میکند و هر گاه در غشای ریشه دار مفاصل ورم حادث شود وجع ممدد و ضاغط یافته میشود و در غشای خانه دار
هم از ورم درد بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هر گاه ورم در گرده یا خصیه پیدا میشود در ان درد بطور ثقل یافته میشود و این

درد ورم عضو صلب از سبب الانفجار در او زیاده باشد

درد دور تر و حوالی آنها منبسط میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متنفر میشود و قی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضاً باید دانست
که اگر چه وجع ادراک منافی موذی ست لیکن گاهی ازان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب وجع عضو را آرام میدارد و ازان
انچه تحلل و ضعف بکثرت کار در ان پیدا میشد ازان محفوظ میماند و از آرام یابی قوی میشود و ایضاً باید دانست که فرق در وجع
ورمی و در غیر ورمی بچند وجه کرده میشود اول اینکه انچه وجع بسبب ورم پیدا میگردد آن از غمز کردن عضو زیاده میشود و این حال
عضوی ست که دران وقت ورم درد میشود اما عضویکه دران درد نمیشود مثل عصب چشم که در ان حس اصلاً نمیباشد لیس درد ورم
آن چون بر چشم غمز کنند در خشیدن برق زیاده محسوس میشود اما باید دانست که گاهی ورم در مفصل و رگ میباشد و بسبب [illegible]
درد بر محل که محسوس میشود و ازان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو ست لیکن چون بر محل زانو غمز کنند درد از سابق زیاده
نمیشود و چون بر محل رگ غمز کنند درد زیاده محسوس گردد و ازین یقین حاصل میشود که سبب در ورگ ست و طریق امتحان آنست
که پای مریض را کشیده و برکف پا دست زنند یا پا را بر دست زنند تا بسبب آن مفاصل و رگ باهم خرند چه از خزیدن هر دو در
محل ورم درد زیاده میشود و ایضاً باید دانست که درد ورم استخوان یا ورم غشای ریشه دار در اکثر وقت تمام زیادتی و شدت
میکند **فصل کبیر** اما زیادتی حرارت عضو پس بدانکه سبب از دیاد حرارت در عضو متورم به ورم حار دو امر میباشند
اول زیادتی خون دران دوم از زیاده شدن حرکت که در تولید سیلها میشود اما اینکه چه قدر حرارت بسبب خون ست
و چه قدر حرارت از حرکت تولید سیلها حاصل شده پس این امر بخوبی بحد ثبوت نه رسیده لیکن بحسب امتحان این قدر ثابت است
که خونی که در محل ورم میباشد زیاده حار بود از خونی که از بدن در آنجا می آید و هم از خونی که از عضو متورم به بدن باز پس
میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی حس زیاده محسوس میشود و مریض شکایت آن مینماید لیکن هرگاه بذریعه
تهرمامیتر امتحان کنند زیادتی آن موافق انچه مریض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در [illegible] و [illegible] حرارت در خارج
جلد زیاده محسوس میشود اما در تهرمامیتر موافق آن ظاهر نمیگردد اما تغیر در کار خاص عضو پس سببش آنست که قبل ورم در عضو متورم
اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و ازان مواد در لحم [illegible] پس بسبب آن ازین عضو کار خاص که قبل ورم
در حال صحت صادر میشد بعد حصول ورم صادر نمیشود و تغیر در کار عضو پیدا میشود یکی اینکه ضعیف شدن عضو از فعل خود قاصر شود دوم آنکه در فعل خاص آن تبدیل
و تغیر واقع گردد چنانکه میوکس ممبرین چشم در حال صحت سیل میوکس پیدا میکند و در حال رمد و تورم خود سیل ریم و مده که آنرا [illegible]
گویند پیدا میکند پس از فعل خاص خود که تولید سیل میوکس ست باز میماند سوم آنکه چون قبل ورم اجتماع خون میشود و ازان غذا
زیاده باین عضو میرسد ازین سبب مقدار آن زیاده میگردد و ازان هم فعل خاص آن زیاده میشود مثلاً در نقرس عظام مفصل
انگشت محل غلیظ میشود و گاهی در ورم [illegible] ساق این استخوان طویل میگردد و ازین زیاده شدن مقدار حرکت از
محل چنانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم [illegible] میشود و ایضاً باید دانست که هرگاه ورم حار در اعضای ظاهره
حادث شود علامات خمسه که مخصوص بعضو متورم اند محسوس و ظاهر میباشند اما هرگاه ورم در اعضای باطنه حادث

شود پس بجز دو علامت دیگر ظاهر نباشند یکی درد دوم نقصان در فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خوف عسر تنفس میشود و در
ورم گرده بول قلیل می‌آید یا بالمره پیدا نمیشود و در ورم قلب دوران خون سریع میباشد زیرا که دل بسبب ورم از راندن خون
در خود صبر نمیکند و متاذی میشود لهذا بزودی آنچه در ان از ریه میرسد و آنرا بدن میفرستد و از خود دفع میکند و ازین سبب تعجیل
و عدم اعتدال حرکت دوران خون پیدا می‌باید و در ورم مثانه هم بول رفتار بسبب زیادتی ورم جمع نمیشود و کارش این است
که بول را که از گرده قطره قطره می‌آید در خود جمع سازد بلکه چون از اجتماع آب در خود بسبب ورم متاذی میشود لهذا
بار بار چنانکه از گرده در ان میرسد همچنان بار بار از خود بسوی خارج دفع میکند اما علامات کاشفی عمومی یعنی آنچه بطور
تغیرات افعال طبیعیه بدن در ورم حاد یافته میشوند پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاده میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و
حرکت دل سریع میگردد و خشکی دهن و قبض شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل و کثیر الصبغ میباشد و گاهی وسوسه هم با انقلابات(?) شیری
پیدا میشود و لیکن این علامات زیاده وقتی یافته میشوند که ورم کبیر بود یا در عضو رئیس یا شریف باشد اما اگر ورم قلیل بود یا در
عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرؤسه و غیر نافع و مؤثر برای ... بدن باشد مثل قطعه کوچک از جلد پس هرگاه ورم
درین عضو پیدا شود این علامات یافته نمیشوند و ازین ثابت شد که وجود این علامات در هر ورم حار ضرور نیست بخلاف
علامات مختصه بعضو متورم و ایضا هرگاه ورم بسبب غیر بدنی مثل ضربه و سقطه پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره کم یافته
میشوند اما هرگاه ورم حار بسبب بدنی پیدا شود مثل اینکه از زیادتی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره
کثیر و قوی موجود میشوند و چونکه علامات مذکوره بتفصیل در حمی انفلامیطری نوشته شده و آن درین ورم میباشد پس فرض که علامات
مذکوره اینجا بتفصیل ضرور نیست آنچه بطور تمثیل نوشته شده بنا بر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان حمی مذکور را ببینند اما اینکه
انجام ورم حار کدام کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور رزولیوشن میشود و آن بفتح رای مهمله و ضم زای معجمه و
سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناه تحتانی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی رفع شدن است یعنی ورم زائل
میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خود می‌آید خواه خود رفع شود یا بعلاج زائل گردد و درین صورت اول درد و گرمی ورم
رفع میگردد و سرخی بعده ورم هم بزیادتی مقدار کم میشود بعده آنچه تغیر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود زائل میگردد و بعد آن
آنچه علامات کالسیح(?) مثل بودند زائل میشوند و این حالت رزولیوشن هرگاه در بدن ضفدع یا خفاش بذریعه خرده بین دیده شود
معلوم میگردد که بیان اولا آنچه عروق صغار وقت اجتماع خون و ورم وسیع شده و در آنها خون کثیر آمده و منجمد شده بود منقبض شده
خون منجمد را از خود دفع میکنند و بعد از اندفاع خون فاسد منجمد خون صالح رقیق درین عروق داخل میشود و همراه این خون صالح
طبیعی آنچه سابقا وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود رقیق شده در عروق صغار داخل شده و بذریعه خون صالح
ازین عضو دفع میشوند و وقت جاذبه این عروق قوی میگردد و بهر قسم جسم خرد سرخ و سفید و فایبرن خارج عروق
مجتمع بوده رقیق شده باز در عروق صغار که از انها برآمده بود در انها داخل میشود و ایضا درین وقت غده های بدن هم

میین میشوند واین اجسام راکہ در خارج عروق مجتمع میباشند جذب میکنند پس ازین حرکات عالت موسومہ بہ زرولیوشن پیدا میشود و عضو بحالت اصلی خودمی آید انجام دوم آنست کہ حالت زرولیوشن پیدا گردد و لیکن بالتمام نشود بلکہ قدری ورم در عضو متورم کم شده در عضو دیگر ورم پیدا شود بطور انتقال این را بلغت انگریزی میٹا اسٹاسس بکسر میم وسکون یای مثناة تحتانی و فتح تای ہندی و سکون الف و کسر الف و سکون سین مہملہ و فتح تای ہندی و سکون الف و کسر زای معجمہ و سکون سین مہملہ یعنی منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در نقرس و وجع مفاصل زیادہ مشاہد میشود کہ ورم یک مفصل کم شده مفصل دیگر متورم میگردد و گاہی در سوزاک ہم دیده میشود کہ چون ورم سوکس میمبرن مجری البول کم میشود فوراً ورم خصیہ پیدا میگردد وگاہی ورم حاره دو صورت دیگر مولد ورم و منتقل میشود یکی آنکہ در عضو یکہ ہست در ہمان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای از جلد باشد فساد آن در ہمان جلد مؤثر شده ورم دران و در جاہای دیگر آن پیدا کند دوم آنکہ ورم حار در عضوی پیدا شود و از فساد آن اعضای دیگر ہم متورم شوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکہ ہرگاه در غشای خانہ دار پیدا شود از ان در غشای ریشہ دار و از ان بدیگر اعضا انسا و آن مؤثر شده ورم پیدا کند چنانکہ ہرگاه ورم در زخم ریہ در مرض سل قریب غشای پہلو باشد از فساد ورم ریہ غشای پلورا اکثر متورم شده ذات الجنب پیدا میشود یا از ورم میوکس میمبرن شحم ملتحمہ متورم میشود و میوکس میمبرن صحیح گردد و لیکن از ملتحمہ طبقات دیگر متورم میشوند تا آنکہ در جملہ اجزای عین ورم و فساد پیدا میشود انجام سوم آنست کہ از ورم حار آب جدا شده در خریطہ غشای آبدار ریختہ مجتمع میشود زیراکہ در ورم غشای آبدار فایبرن و جسم خرد سرخ و سفید کم میباشند ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریطہ مجتمع میگردد چنانکہ در ورم خصیہ دیده میشود و گاہی این آب مدتہا در خریطہ مذکوره میماند زیراکہ در غشای مذکور قوت جاذبہ کم میباشد انجام چہارم آنست کہ عضو متورم باہم چسپیده میشود و این وقتی ست کہ آنچہ آب از خون جدا شده ریختہ باز در عروق صغار منجذب شود فایبرن باقی مانده سیلہا از ان متولد شوند و از سیلہای مذکوره ریشہ ہا حادث شده از ان مثل غشای خانہ دار پیدا شده با ہر دو توی غشای آبدار چسپیده بسبب آن ہر دو توی آن باہم چسپیده یکذات شوند و این در ورم غشای آبدار پہلو کہ مسمی بہ پلورا است در ذات الجنب دیده میشود و گاہی از علاج ہم این انجام پیدا کرده میشود چنانکہ در علاج ہالی ڈروسیل یعنی اجتماع و سختی آب در خصیہ علاج باین نحو میکنند کہ اول آب از خریطہ بیضہ بر می آرند بعده در منفذی کہ از ان آب برآورده بودند دوای مورم مثل برانڈی یا ٹنکچر ایوڈین می اندازند تا ورم قوی کہ دران فایبرن زیاده بود در خریطہ غشای ریزد و از ان غشای مذکور بچسپید پیدا شود پس درین وقت بعد ورم آنچہ دران آب خون و سفیده بیضہ و جسم خرد سرخ و سفید میباشند در عروق صغار منجذب میشوند فایبرن باقی مانده از ان ریشہ ہا پیدا شده بتوسط این ریشہ ہا غشای مذکور بچسپید و بعد آن رفتہ رفتہ این عضو بمقدار طبیعی و اصلی خود می آید و گاہی ازین مواد کہ از ورم ریختہ غشای خانہ دار پیدا میشود چنانکہ در ورم غشای پہلو غشای خانہ دار پیدا شده باعث چسپیدن غشای پہلو میشود بلکہ از ان اول غضروف پیدا میشود و دران شرائین و اورده و اعصاب جدیده حادث میشوند بعد غشا

ورم قوی آنست کہ دران فایبرن زیاده باشد

ریشه دار پیدا میگردد چنانکه وقت شکستن استخوان میشود و بعده در غشای ریشه دار مذکوره فاسفیت افلائکم از خون میرسد و از تکثیر آن این جسم غضروفی و غشای نخست بطور استخوان میشود و انجام هم آنست که از ورم حار ریم پیدا میشود و این وقتی ست که اکثر سواد از خون در لحم ریخته در ان فائبرن کم و جسم خرد سرخ و سفید زیاده باشند و درین آب استعداد و لیاقت تولید ریشه ها نباشد و در عروق صغار قوت جاذبه کم باشد بالجمله هرگاه بسبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عضو و ورم حار در زیاده مانده ریم پیدا میشود اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لاکرسما گوئس ست یعنی آب خون ست که از خون جدا شده در لحم ریخته و در ان آب خون و سفیده بیضه و فائبرن و سیل کیاسی و نقطه های سفید خرد میباشند که از ان یا سیل ریم پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آن جسمی ست رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کثیف تا شفافت که بران گاهی زردی قلیل و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اکثر در ان لزوجیت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از بو خالی میباشد و گاهی در ان بوی عفن هم میباشد و این وقتی ست که ریم در استخوان یا در امعا پیدا میشود و ایضاً ریم از آب خالص همیشه ثقیل الوزن میباشد لهذا هرگاه آنرا در آب اندازند در ان راسب میشود و هرگاه ریم را در ظرفی گرفته تا زمانی معتد به دارند از ان دو چیز پیدا میشود یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفیده بیضه و اجزای الکحل که در اصل خون میباشند یعنی قدری نمک و قدری فاسفیت که همراه آب خون در گوشت ریخته شده بود موجود میباشند اما هرگاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفیت افلائکم زیاده میباشد زیرا که جوهر استخوان فاسفیت افلائکم زیاده میباشد و آنچه از ان ته نشین میشود در آب مذکور در ان فائبرن و سیل کیاسی و نقطه های سفید خرد که از ان سیل ریم پیدا شده بود و هم سیلهای ریم و هم نقطه های سفید که از مردن و فاسد شدن و رقیق گشتن لحم عضو متورم همراه ریم می آیند موجود باشند ایضاً باید دانست که هرگاه از ریم ته نشین شده را قدری یا یک انچه بگیرند و آن یک انچه را بر دو هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه تقسیم کنند موافق هر حصه آن از سه هزار حصه مقدار سیل ریم صغیر میباشد و هم این سیل ریم طبیعی در شکل مدور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و در جوف سیل مذکوره تا یک نقطه کبیر که آن هم سیل ست و باقی نقاط صغیره میباشند و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شدند بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بذریعه خورده بین در حسبه ضفدع یا خفاش بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که بسبب آن مثل حیوان حرکت میکند و از ان حرکت در ان صور مختلف پیدا میشوند و هم در ان قوت جاذبه است که بسبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و بسبب آن نقطه های متوسط این سیلها کبیر میشوند و از ان نقاط دیگر پیدا میشوند و هم دیوار سیل که بر گرد ایشان هم نقاط کثیره اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط در جرم سیل صرف میشوند و باین اسباب نقطه متوسط هم سیل میشود و از ان سیلهای دیگر پیدا میشوند و همین نمط روز بروز ریم زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی ست که آنرا بلغت انگریزی پیلشی بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی و لام و کسر تای مثناة و سکون یای تحتانی یعنی ریم پیدا شده و گاهی لاذبل بفتح لام و سکون الف و فتح دال مهمله هندی و بای موحده و سکون

لیکن هر قدر که ریم بتمادی ایام زیاده پیدا میشود غشا و عضو متورم بران تنگ میشود و از ضیق تحمل میخواهد که ازانجا بیرون رود
لیکن چون زیر آن استخوان و گرد آن ورم صلب ست پس از منع آنها بجانب تحت که استخوانی ست یا در عرض جسد که
بر جانب آن سختی ورم مانع قوی ست نمیرود و میخواهد که از هر جانب که مانع قلیل باشد ازان سو بروز نماید و چونکه جلد
عضو لین ست و منع آن قلیل ست لهذا بسوی جلد میل میکند و رفته رفته غشای آن هم رقیق میشود تا اینکه تحت
جلد میرسد و سفیدی آن محسوس گردد پس جلد را شگافته بیرون می آید و جاری میشود و لیکن هرگاه ورم در عضویکه
زیر غشای ریشه دار ست پیدا شود درین وقت چونکه غشای مذکور از سختی خود آنرا از میلان بسوی جلد مانع میشود
لهذا این قسم دمل زیر غشای لیفیه [illegible] منبسط میگردد و مادام که دران زخم از خارج پیدا نکنند سر دمل پیدا نشود و ریم
خارج و جاری نمیگردد و این قسم خراج و دمل اکثر در فخذ میشود و آنرا اخراج سرنگون میگویند بالجمله ماده هرگاه از
غشای خود خارج گردد و خریطه آن خالی از ریم شود طبیعت میخواهد که زخم مندمل گردد و درین وقت عروق صغار که درین غشا از
ماده صالح را از خون درین فضای خالی میریزانند تا بسبب آن این خریطه باهم شده بچسپد و ازین اندمال زخم دمل
صحت عضو متورم حاصل میشود و گاهی عروق مذکوره آب میریزانند لیکن بسبب کمزوری و ضعف در غشا لیاقت
تولید ریشه نبود که بسبب آن خریطه غشای دمل بچسپد درین وقت آب خون که از عروق صغار در خریطه ریم ریخته
بطور ریم از زخم دمل جاری میماند و بسبب جریان آن زخم مندمل نمیشود و این ناصور ست که بعد زخم پیدا میشود
و این قسم ناصور که گفته شده از کمزوری لحم یا کمزوری خون پیدا میشود و گاهی جسم غریب مثل قطعه استخوان که در زخم می آید ازان در زخم درد پیدا میشود
و بسبب آن مندمل نگردد بلکه همیشه از آن ریم جاری میماند و مادام که این قطعه استخوان را از اندرون زخم بیرون نیارند زخم مندمل
نمیشود و گاهی استخوان آن زیر دمل نمی باشد بلکه زیر خریطه دمل استخوان میمیرد و مثل ریگ و رمل میگردد پس از اذیت آن هم ریم
همیشه در دمل پیدا شده جاری ماند و ایضاً گاهی دمل بسوی معا منفجر میشود و درین وقت بعد خارج شدن ریم ازان در دهن زخم
که اندرون دیوار معا شده بود وقت تبرز ثفل و براز می آید و بسبب آن همیشه طبیعت برای اخراج و غسل این جسم غریب
آب و ریم پیدا میکند و بسبب آن زخم معا مندمل نمیگردد و ناصور پیدا میشود و گاهی دمل در راه بول پیدا میگردد
و بسوی خارج منفجر میشود پس همیشه از دهن زخم آن بول جاری میماند و زخم آن مندمل نمیشود و ناصور پیدا میگردد
و هرگاه یک دهن دمل باشد آنرا سینس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون سین مهمله
بمعنی راه واحد که قدری منحنی بود نامند و اگر دهان دمل کثیر و متعدد باشند آنرا فشچلا بکسر فا و سکون شین معجمه
و ضم جیم فارسی و فتح لام و سکون الف بمعنی راه تنگ مینامند زیراکه دهن های متعدد و صغیر و ضیق میباشند و گاهی
اطلاق یکی بر دیگری هم کرده میشود اما اسباب بعینه بر تولد ریم پس کثیر اند اول آنکه هرگاه ورم قوی بود و تا دیر باند از آن
ریم پیدا میشود زیراکه درین حالت غذا بلحم نمیرسد یا قلیل میرسد ازین سبب ضعیف میگردد دوم آنکه هرگاه خون کمزور

گردد یعنی رقیق شود یا سبزی آن کم و سفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خرد سفید زیاده شود یا فساد و خرابی در خون
باشد چنانکه در پائیمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون میباشد هم ریم پیدا میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون زخم رسد
آنزمان ریم پیدا میشود زیراکه بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفید کیلاسی سیل ریم پیدا میکند لهذا مستر لستر صاحب بهادر
که موجد استعمال کاربالک ایسڈ بر جروح اند امتحان فرموده اند که در هوا حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها
در زخم فساد پیدا شده ریم متولد میشود و اگر هوا در زخم نرسد یا پارچه تر کرده با کاربولک ایسڈ بر زخم باشد که بسبب آن
هوا از حیوانات صاف شده در زخم رسد ریم پیدا نمیشود و چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص معین بر تولد ریم میباشد
مثلاً در ورم غشای خانه دار ریم زیاده و در ورم غشای ابدار ریم کم پیدا میشود و ایضاً در ورم غشای ریشه دار فایبرن
زیاده و کرپسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه دار فایبرن کم و کرپسکل به نسبت ورم غشای ریشه دار زیاده میباشد
و در ورم میوکس میمبرن کرپسکل بسیار زیاده و فایبرن کمتر میباشد ازین سبب دران ریم زیاده پیدا شده خود جاری میشود
و بنا برین قاعده می بایست که در ورم میوکس میمبرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فایبرن که ماده تولد غشا است
کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد و خرابی خون یا کمزوری خون در ورم میوکس میمبرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در
کروپ و دفتیریا دیده شده و همچنین از خرابی خون در ورم غشای آبدار مثل پلورا هم ریم گاهی پیدا میشود پنجم آنکه
بسبب استعداد ورم خاص هم ریم پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریم زیاده است و همچنین در اطفال هم
ریم یعنی رمص در چشم زیاده پیدا میشود و متعدی میگردد اما اینکه در چند مدت ریم در ورم حار پیدا میشود پس باید دانست
که اکثر چون ورم حار قوی تا سه روز ماند در ان تولد ریم شروع میشود و اگر ورم حار زیاده قوی نباشد مدتها در ان ریم
پیدا نمی شود اما اینکه بعد انفجار دمل ریم تا چند مدت جاری میماند پس هرگاه اگر دمل پیدا شود و لائق صحت و اندمال
باشد بعد انفجار موافق مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصور شود مدتها جاری ماند همچنین اگر ورم در کدام غده شود
و مجتمع شده دمل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا دمل پستان مرضع که آنهم ورم غده های ثدی است پس
در پی ها سیل هم ریم مدتها جاری می ماند و گاه گاه دیده میشود که هر لحم که معتاد به تولید ریم شود ریم زیاده پیدا میکند چنانکه در
برنکائٹس کرانک یعنی سرفه مزمن که از ورم مجاری شش پیدا میگردد همراه بلغم ریم هم مدتها پیدا میشود اما علامات تولد ریم پس
اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی لوکل یعنی علامات مختصه بعضویکه در ان ریم پیدا میشود دوم کانسٹی ٹیوشنل
یعنی عام اینکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس هرانکه در ورم میوکس میمبرن کدام علامت
پیدا شدن ریم نمیباشد جز اینکه همراه بلغم ریم می آید اما هرگاه ورم در لحم یا در غدد باشد پس وقت پیدا شدن ریم ضربان بعض
عضو زیاده پیدا میگردد و مقدار ورم هم زیاده میشود و تمدد بر جلد بدن زیاده محسوس میگردد و چون بر ورم سر انگشتان نهاده غمز و
تحریک کنند در داخل ورم حرکت ریم مثل حرکت جسم رطب سیال محسوس میشود چنانکه آب در مشکیزه از غمز و تحریک حرکت میکند

علامات تولد ریم

یعنی تموج دران رگ میشود و بیشتر بر ظاهر جلد چنان دیده شود که گویا سرش محلول آب را بران طلا کرده اند من بعد چون ریم پیدا
شود بر جا... جنبش و خشکی ظاهر میگردد و گاهی بجز ورم و حرکت ریم در باطن دیگر علامت هیچ نبود اما علامات عام سبب اگر ورم
قلیل بود ریم کم پیدا شود که باهم علامت از علامات عامه یافته نمیشود خصوصاً اگر ریم بفور تولد جاری ماند چنانکه در ورم مرکب
میشود اما اگر ریم زیاده پیدا شود و در ورم مجتمع ماند چنانکه در دبیله کبد میباشد پس درین وقت حمی موسوم بانفلام شیری کم
میگردد و بار بار بر بدن سردی و گرمی محسوس شود و گاهی لرزه بشدت می آید و هکتک فیور یعنی تپ دق که بسبب افتادن
ریم میشود پیدا میگردد خصوصاً هرگاه ریم زیاده جاری شود مثل اینکه دبیله کبد بجانب ریه منفجر شود یا بجانب جلد بدن
لیکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تپ دق ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال و غیر اطفال
هم حالت موسوم به مَرَازْمَز بفتح میم و رای مهمله و سکون الف و زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی که آن خشکی و لاغری
بدن است عوض هکتک فیور پیدا میشود و چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر یا در عضوی دگر جسم موسوم به
آمِلائڈی جسم البتن بفتح الف و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناه تحتانی مخفف و سکون دال هندی
و کسر دال هندی دیگر و سکون یای مثناه تحتانی و فتح جیم و نون و سکون رای مهمله و فتح الف و سکون یای مثناه تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی جسم مشابه مطبوخ برنج بالنشاستج محلول باب که آن ناقص و خراب ساخته میگردد و از ریختن
آن عضو یکه دران ریخته ضعیف و از کار خاص خود قاصر یا عاجز میشود چنانکه از ریختن جوهر گل در ریه کار ریه خراب میشود و ازینها
سبب مریض هلاک میگردد و ایضا باید دانست که چون مده در ورم حار پیدا شود انجامش بدو طور منتهی میشود یکی آنکه بعد پیدا شدن
باز در عروق صغار جذب شده در خون داخل شود و این وقتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم باقی
نماند و بعد آن مقدار عضو رفته رفته قلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود دوم آنکه مقدار ریم رفته رفته
زیاده شود و آنچه لحم بالای محل تولد آنست تدریج شق شده ریم تا جلد رسد و از فشار و ضغطه ریم جلد منفجر شود و از آن
مده جاری گردد و تدریج بالتمام رفع گردد و بعد اندفاع آن زخم دمل باقی ماند و آن زخم به السر بفتح الف و سکون لام
و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله در لغت انگریزی نام کرده میشود و هم باید دانست که انجام ششم القل مثلین آنست
که حالت موسوم به اَلسَریشَن بفتح الف و سکون لام و فتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون نون پیدا میشود و آن حرکتی ست که بسبب آن السر پیدا میشود و اینهم بر چند قسم ست یکی آنکه بعد پیدا شدن
ورم حار و متولد شدن ریم دران جلد یا میوکس ممبرن که دران ورم شده بود از یافتن غذای خود میمیرد
و ریشه ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن زخم باقی ماند به السریشن موسوم میشود چنانکه در دمل اکثر این
حالت یافته میشود که بعد منفجر شدن دمل بسیلان مده آنچه زخم باقی میماند بالسریشن موسوم میگردد دوم آنکه بعد پیدا شدن
ورم قدری مواد از خون در لحم میریزد و بعد ریختن بعض آن اعصاب ... نیز ... میشود ... در ورم آنچه عروق

[illegible]

صغار را اندورانها قوت جاذبه قوی میگردد که بسبب آن عروق مذکوره این مواد را در خود جذب میکنند پس جاییکه عروق مذکوره
این مواد را جذب کرده اند از انجا میوکس ممبرن یا جلد جدا میشود و بسبب جدا شدن از اطراف خود غذا بان نمیرسد
پس مرده شده همراه ریم جدا میگردد و درین وقت همراه جلد ریم و گوشت مرده هر دو جدا میشوند و زخم پیدا گردد قسم سوم
آنکه از آبله پر ریم یا از آبله پر آب بعد جاری و خارج شدن مده یا آب جلد بالای آبله دفع شده زخم پیدا گردد و باقی ماند
موسومه به السر میشود چهارم آنکه بعد ریختن چوبرکل در جلد یا در میوکس ممبرن زخم پیدا میشود زیرا که پس از ریختن جسم مذکور
غذا بمیوکس ممبرن نمیرسد چه این جسم غریب بسبب کثرت خود عروق صغار را از جریان خون در انها مانع میشود و بعد آن
جاییکه ریخته است گرد آن ورم پیدا میگردد و از خون مواد در انجا میریزد که آن چوبرکل را مثل ریم رقیق میسازد پس میوکس ممبرن
منفجر شده آهسته آهسته از ان این جسم غریب بر می آید و بعد آن زخم باقی میماند و بدانکه هرگاه کدام عضو کمزور باشد خواه از
کمزوری خون چه درین وقت فایبرن کم و کارپسکل زیاده پیدا میشود و آن ماده لو لدریم ست یا کمزوری آن بسبب کم آمدن
قوت عصبیه بود چنانکه در فالج و جذام میباشد زیرا که درین وقت قوت جاذبه غذا درین عضو کم باشد ازین سبب داخل شدن
خون در ان و خارج شدن خون از ان کمتر میشود ازین سبب طبیعت بعد انفجار دبیله بمحل زخم غشای خانه دار جدید را که از
ریشه های فایبرن پیدا میگردد و از ان انگور میشود پیدا نمیکند ازین جهت السر دران زیاده باقی ماند یا کمزوری خاص درین عضو
یا در اجزای آن باشد درین وقت هم بادنی سبب دران ورم حار پیدا شده زخم حادث میشود چنانکه در صاحبان سکروی
یا مستعد خنازیر و هم در صاحب جذام اکثر این حال دیده میشود که بادنی سبب انها زخم پیدا میشود چون زخم پیدا میشود مدتها باقی میماند
بالجمله چون حالت السریشن بعد زخم پیدا شود منتهی به دو امر میشود اول گرانولیشن بکسر کاف فارسی و فتح رای مهمله و سکون
الف و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون
که آن بلغت انگریزی بمعنی پیدا شدن نقطه خورد بمحل زخم ست و فی الحقیقت آن سبب پیدا شدن انگور زخم ست دوم
سکاتریزیشن ست و آن بکسر سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و تای مثناة فوقانیه و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی مندمل شدن زخم یا پیدا شدن
جلد بالای زخم ست اما بیان کیفیت حدوث گرانولیشن یعنی انگور زخم و انجام آن پس بدانکه هرگاه ورم
بعد منفجر شدن دمل و جاری گشتن ریم کم شود و برکناره آن جاییکه صلابت بود لینت ظاهر شود و زخم صاف
گردد درین وقت بر زخم رطوبتی سفید مثل صمغ محلول بآب اول ظاهر میشود و فی الواقع رطوبت مذکوره فایبرن میباشد
که از خون صالح میریزد پس دران ریشه ها پیدا میشوند بعضی در طول و بعضی در عرض و بعضی مورب که از ان خانه ها حادث
میشوند بعده درین خانهای ریشه های مذکوره ریشه های عروق صغار که برکناره های ورم یا زیر محل ورم
در اعضای دیگر پیوند رسته می آیند و در آنها خون جاری میشود پس ازین عروق جدیده باز مواد درینجا میریزد

چنانکه وقتی که نزد انفلمیشن بار اول ریخته بود اما درین مواد فایبرن کم و کرپسکل سفید و نقطه های کیلوسی سفید زیاده پیدا شده است بعد
ازین مواد دو تو پیدا میشوند توی ازان که خارجی است و ملاقی بهوا میباشد ازان رقیم میشود و توی داخلی آن لحم میگردد و همچنین
بار بار ازین عروق و آنچه در لحم عروق پیدا میشوند ازانها مواد میریزد و توها پیدا میشوند توی رگی و توی لحمی و توی رگی بر توی رگی
اول و توی لحمی بر توی لحمی سابق متصل میشود تا اینکه توهای کثیره پیدا شده لحم زیاده میشود و زخم را پر میکند و آنچه توی
رگی است دران روز بروز سختی و خشکی می آید اما این خشکریشه قدری از جلد برآمده میباشد و کناره های آن متصل به جلد
یا جلد پیدا شده درانها ارتفاع نمود تا اینجا این حالت را گرانیولیشن نامند پس بعد ازکناره زخم [illegible] جلد پیدا میشود
پس از کناره زخم جلد روئیده و زیر خشکریشه بر زخم می آید و اجزای او شده از کشیدن و منقبض شدن جلد روز بروز از
زخم صغیر میشود پس هرگاه بالتمام جلد بر زخم آید آنرا ساتر شود این توی رگی که خشکریشه است ساقط میشود و این پیدا شدن
جلد را بر زخم بعد پر شدن زخم سکاٹریزیشن نامند و فی الواقع این دو انجام حالت السریشن یکی پر شدن زخم از گوشت
و دیگر پیدا شدن جلد بالای زخم است فقط و انجام هفتم انفلمیشن یعنی ورم حار آنست که مارٹفی کیشن بفتح میم و سکون
الف و رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
شین معجمه و سکون نون یعنی مردن گوشت یا عضو متورم پیدا شود و آنرا بزبان یونانی گینگرین بفتح کاف فارسی و سکون
یای تحتانی مثناة و نون و کسر کاف فارسی ثانی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی گزنده هم نامند و فی الواقع
گینگرین در لغت نشان بمعنی زنگ و مورچه است که بالای آهن می آید و بسبب آن در جسم آهن ثقب و نقصان پیدا میشود
و تسمیه لحم مرده باین اسم بنابر آنست که چون گوشت مرده شود بر کناره آن آثار گزیدن پیدا میشود که بسبب آن این اجزاء
از گوشت صالح جدا میشود پس بادنی مشابهت آنرا بگینگرین موسوم ساختند و هرگاه قطعه از لحم که محسوس بحس بصر باشد
بمیرد باسم مارٹفی کیشن موسوم میشود چنانکه هرگاه نقاط خرد لحم که بحس بصر محسوس نباشند بلکه بذریعه خورده بین دیده شوند
بمیرند باسم السریشن نام کرده میشوند و چون قطعه لحم مرده از زخم لحم زنده جدا شود آنرا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و
سکون فا در لغت انگریزی بمعنی جدا شده و علیحده مینامند زیرا که این گوشت مرده از لحم زنده جدا میشود و هرگاه قطعه از
استخوان بمیرد و از استخوان زنده جدا شده در عظم ماند و دران حرکت کند آنرا سی کوئسٹرم بکسر سین مهمله و سکون یای
تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و رای مهمله و سکون میم بمعنی
چیزی که در خانه خود علیحده کرده داشته شود مینامند زیرا که این قطعه مرده استخوان هم از استخوان زنده جدا شده دران
میماند السبب سبب آن هرگاه ورم حار شدید و قوی و کثیر باشد ازان ماده کثیر در عضو متورم ریزد و بسبب آن
دوران خون در اجزای این عضو بند شود و غذا بلحم متورم نرسد مرده میشود و گاهی بسبب [illegible] کمزوری [illegible]
هرگاه از رسیدن صدمه قوی ضربه یا سقطه یا آن کمزوری حاصل شده باشد چنانکه هرگاه کسی را صدمه [illegible]

بیرسد از آن عضو مأوف کوفته و شکسته گردد بسیار ضعیف میشود یا از کمزوری عصب و رسیدن زخم که از گزیدن حیوان چو
مثل شیر و سگ شکاری زخمی شده باشد عضو ضعیف و کمزور میشود و درین وقت هرچند ورم حار زیاده شده باشد اما
ورم قلیل هم درین حالت کار ورم کثیر میکند و از آن لحم می میرد و گاهی بسبب فساد و خرابی خون هم ارتقی کیشن
حادث میشود چنانکه هرگاه در ذیابیطس کربنکل پیدا میشود دران اکثر لحم می میرد العلامات هرگاه ارتقی کیشن
یعنی موت لحم شروع میشود اول در رنگ عضو تغیر پیدا میشود مثلاً جائیکه لحم مرده میشود آنجا پوست سیاه و کبود شود
و چون بحس لمس ادراک کنند گوشت مرده به نسبت گوشت زنده سرد می باشد و ایضاً از گوشت ابتدای عفن می آید
و رائحه عفونت آن خاص است که اهل تجربه آنرا میدانند و چون موت لحم از وسط آن شروع شده روز بروز زیاده
گشته قریب کناره های ورم میرسد آنجا از زیادتی هجوم میگردد و از صد و هم زائد میشود چه بر دور آن جائیکه
کناره های ورم اند بطور خط سرخ پیدا میشود و این خط چون دائره گرد این ورم می آید و این دائره
یا خط سرخ که گرد ورم دیده میشود ورم حار قلیل جدید است که از سر نو بر کناره لحم فاسد پیدا میشود و من بعد
از این ورم حار جدید مواد در آنجا میریزد و از آن ریم تازه پیدا میشود و این ریم تازه کناره های گوشت مرده را
رقیق ساخته ریم گردانیده با خون آمیزد و هرگاه کناره های گوشت مرده ریم گشته از گوشت مرده علیحده میشوند لحم میت
بسبب عدم اتصال خود از گوشت زنده از عضو متورم جدا میگردد و درین وقت آنرا سلف میگویند و چون
گوشت مرده جدا شود درین وقت بر کناره های آن السریشن پیدا میشود و چون گوشت مرده را از جائیکه
آرند زیر آن السر باقی میماند بعده دران رطوبت سفیدی که فائبرن است میریزد و از آن رشته ها پیدا شده غشای
خانه دار حادث میشود و دران عروق صغار از اطراف و هم و از زیرین می آیند و از انها مواد ریخته قوی لحمی قوی که
پیدا شده از قوی لحمی زخم پر میشود که آن گرانولیشن است و بعده جلد از کناره های زخم روئیده بالای زخم می آید که
آن سکاٹریزیشن است و چون زخم پر شده بالای آن جلد پیدا شود و خشکریشه ساقط گردد صحت میشود و ورم برطرف
گردد و این علامات لحم مرده که نوشته شدند علامات مخصوصه عضو متورم که دران لحم میمیرد بودند اما آنچه وقت مردن لحم
علامات عامه در بدن یافته میشوند از انجمله ازدیاد حرارت است در بدن پس اگر مریض بسیار قوی باشد گاهی حمی
موسوم به انفلاماٹری فیور با علامات خود که مذکور شدند وقت مرده شدن گوشت عارض میشود و اکثر آنست
که ٹائفائڈ فیور حمی با علامات و اعراض خود که در ضمن آن مذکور شدند همراه مردن گوشت پیدا میشود اگر مریض ضعیف
باشد درین وقت همیشه ٹائفائڈ فیور با علامات خود موجود میباشد فتذکر و ایضاً باید دانست که ورم حار که
آنرا انفلمیشن میگویند بر سه قسم میباشد و هر قسم آن بزبان انگریزی نامی علیحده میدارد قسم اول آنست که
در شخص قوی الدم صحیح ورم حار در عضوی پیدا شود پس درین جا مواد صالح مثل فائبرن و کربسکل از خون ابتدا

پر دو روی ورم جمع میشود و از آن گرد ورم سختی پیدا میگردد و درین سختی زیاده شدن ورم محبوس گشته از حد صلب متجاوز میشود
و این را فلگماسمن بفتح فا و کسر لام و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون نون یعنی فلغمونی نامند و این ورم حار اکثر خارج
و داخل پیدا میشود و این ورم اکثر در غشای خانه دار میباشد ازین جهت ریم دران پیدا میشود قسم دوم آنکه ورم حار
بشخصی عارض شود که خون آن کم و رو خراب باشد و از آن مواد صالح در لحم نه ریزد که بسبب آن حد گرد ورم پیدا شود
پس این ورم روز بروز منتشر اتصالا منبسط میگردد چنانکه در اری سپلس میشود و آنرا دفیوس انفلمیشن بکسر دال مهمله
و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و سین مهمله یعنی ورم منبسط نامند یا اری سپلس بکسر الف و سکون رای
مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و فتح لام و ثانی مهمله
و سکون سین مهمله گویند و مراد آنهم قریب اول است قسم سوم آنکه ورم حار بسبب خاص که در خون باشد پیدا شود
چنانکه در نقرس بسبب بودن زهر نقرس در خون ورم پیدا میشود یا در اوجاع مفاصل بسبب بودن زهر اینها
یعنی وجع مفاصل در خون ورم در مفاصل بدن میشود یا در آتشک بسبب بودن زهر آتشک در خون اورام در
اعضا پیدا میشوند و این را اسپیسفک انفلمیشن بکسر الف و سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله
ثانی و فا و سکون کاف یعنی ورم حار بسبب خاص نامند و اکثر این ورم هم منبسط و غیر محدود میباشد و بطور فلغمونی
کم حادث میشود زیرا که اثر آن بر جلد و غشای ریشه دار و استخوان با جمله در عضو که ریشه های غشائی لیفه دار یا غشای ریشه دار
زیاده است مثل طبقه لحمیه یا رباطه و استخوان وغیره زیاده میباشد و بر غشای خانه دار کمتر موثر میشود و ازین
سبب در این اورام ریم نمی افتد مگر قلیلکه از جلد یا از اعضای مذکوره دیگر ورم در غشای خانه دار رسیده فلغمونی
پیدا گردد درین وقت البته دران ریم حادث میشود العلاج علاج بطور کلی ورم حار نوشته میشود و آن در
چند قواعد منحصر است اول آنکه تفحص سبب ورم کرده مادام که سبب یافته شود و لائق دفع باشد آنرا دفع نمایند دوم
آنکه مریض و عضو متورم را بر آرامی دارند که بران هیئت مریض و عضو متورم هر دو بآرام تام باشند و متاذی نشوند
سوم آنکه هرگاه در ورم حار حرکت قلب سریع و قوی باشد درین وقت حرکت ول ابطی و ضعیف سازند و هرگاه حرکت
قلب در ورم سریع و ضعیف بود بتقویت قلب کوشش نمایند چهارم آنکه در ورم حار تدبیر کم کردن اجتماع خون از عضو
متورم نمایند پنجم آنکه تدبیری سازند که دیگر مواد از خون در محل متورم نه ریزد و آنچه از عروق برآمده در لحم ریخته است
باز در عروق صغار پس رود و اگر لائق باز پس رفتن در عروق نباشد مثل ریم غلیظ القوام آنرا از عضو متورم بیرون زده
و اخراجش نمایند ششم تدبیر تقویت عضو متورم نمایند تا آنچه دران ضعف از کثرت ریزی عروق و دیگر اجزای عضو مذکور حاصل شده
مرتفع گردد و دران قوت آید تا عضو مذکور بر حال صحت اصلی خود عود کند هفتم آنکه آنچه انجام ورم حار از انجامات هفتگانه
آن که نوشته شده پیدا شود و لائق تدارک باشد مثل پیدا شدن زخم یا افتادن ریم یا مردن لحم وغیره تدبیر ازاله آن

فرمایند تا صحت حاصل شود فتکاکر آتا قانون اول که رفع سبب است پس شناسش آنست که اگر از خلیدن خار یا سوزن
و غیره ورم حار پیدا شده باشد و آن در عضو متورم موجود باشد اخراجش نمایند که از اخراج صحت میشود همچنین
هرگاه بسبب سنگ مثانه در میوکس ممبرن مثانه ورم پیدا شده باشد باخراج حجر مثانه ورم آن زائل میشود و آتا قانون
دوم که راحت رسانی بیمار و عضو متورم است پس سببش آنست که چون از حرکت این عضلات و دوران خون سریع و قوی
میشود لهذا ضرورست که مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند خصوصاً در مکانی که تاریک بود یعنی روشنی دران کم باشد
و آواز شور و غوغا آنجا کم رسد و معتدل که هوادار بود چه درین مکان آرام هرگونه حاصل میشود همچنین عضو متورم را هم آرام
رسانیدن ضرورست خواه عضو متورم از اعضای ظاهره باشد یا از اعضای باطنه بود و مراد از آرام رسانی عضو آنست که
کار خاص آن ازان کم گیرند یا نه گیرند پس اگر ورم در پا بود ازان قیام و قعود ترک کرده دراز شده قدری پای متورم را از بدن
بلند دارند همچنین اگر در دست بود کار آن که گرفتن و برداشتن اشیا یا نوشتن یا خیاطت وغیره است ترک کرده پارچه در
گلو انداخته بالای آن دست متورم را بنحوی دارند که سرهای انامل بسوی فوق باشند یا بر سینه نهاده بر بندند تا خون از دست
و پا زود در بدن رود و از بدن بسوی آن بدشواری آید و اگر در اعضای باطنه مثل جگر و امعا و معده و گرده ورم حار باشد
ازان هم کار خاص آنها کم گیرند باین نحو که اگر ورم حار در جگر بود آنچه باعث زیادتی عمل و فعل آن باشد کم دهند مثل اینکه
غذای قلیل خورانند و یا آنچه که دران برای هضم ضرورت صفرا نیست مثل مطبوخ برنج یا ارا روٹ بخورانند و هم دوای که
زیاده صفرا پیدا میکند مثل کیلومل و روبرب و جلیپ و کالشیکم که اینها مولد صفرا اند آنها را نه دهند و نارٹرایٹ
و پتاس سٹراس را باب ساده حلکرده نوشانند تا خون را در جگر جمع شدن نه دهند و از ایجاد رجوع خون بسوی جگر کم
رسانند و نوشانیدن این دوا در ورم حار جگر بسیار مفید است و چون در امعا ورم حار پیدا شود برای بند کردن
حرکت امعا افیون خورانند و غذا کم دهند و آنچه در معده زیاده هضم شود و ازان فضول و براز کم پیدا شود خورانند
مثل شیر و آب و اگر ورم حار در ریه یعنی شش باشد دوای دهند که ازان خون در بدن کم پیدا شود یا از بدن خون
کم گردد و این قسم ادویه مسهلات اند که اخراج مائیت میکنند مثل میگنشیا سلفاس وغیره که مخرج آب اند تا خون در
ریه کم رود و ازان کار ریه کم صادر شود و اگر در گرده ورم حار باشد ادویه مدره مطلقاً قرین مریض نیارند و نوشانیدن
آنها حرام دانند و کار گرده را از اعضای دیگر گیرند تا خون صاف شود و گرده را آرام رسد و این کار از نوشانیدن مسهلات
و معرقات حاصل میشود که بسبب اسهال و تعرق بول یا خارج میشود و خون صاف ماند و حاجت بسوی گرفتن کار از
گرده در بدن باقی نماند پس گرده را آرام میرسد پس اگر مریض متورم را خواب نیاید و ازان اذیت باشد دوای منوم
مثل افیون و هائی ڈریٹ کلورل نوشانیده آرام رسانند تا خواب آید فتکاکر آتا تعمیل قانون ثالث که کم کردن حرکت
قلب است و چونکه حرکت آن سریع و قوی باشد یا تقویت قلب و چونکه حرکت آن بطی و ضعیف بود پس طریقش آنست که

هرگاه حرکت قلب در ورم حار سریع و قوی باشد تنکچر ایکونائٹ بمقدار مناسب بنوشانند خصوصاً با ادویه مسهله که از قسم کهار باشند
مثل میگنیشیا سلفاس چه ازین ترکیب دو فائده حاصل میشود یکی آنکه تنکچر ایکونائٹ بسبب ضعیف کردن حرکت قلب مفید میشود
چه از ان خون در بدن و محل ورم کم میرسد دوم آنکه از نوشانیدن دوای مسهل معلوم خون در بدن کم میشود و اتخصیص دوای مسهل
کهار که کرده شد ازین جهت است که از دوای کهار فائبرن که در خون است یا از خون در جسم عضو متورم ریخته میشود کم میگردد دوم آنچه در
خون زیاده پیدا میشود و پیدا شدن آن کم میگردد و از کم پیدا شدن فائبرن هم دو فائده برای ورم حاصل میشود یکی آنکه قلت آن کم پیدا
میشود دوم آنکه آنچه از عروق صغار در جسم عضو ریخته باشد باز در عروق منجذب میشود زیرا که فائبرن چون زیاده باشد لنفیه‌های
طویل پیدا میکند و بر صورت آن میگردد و هرگاه قلیل در عضو متورم باشد بصورت ریشه نمیشود بلکه بر صورت نقاط میماند و
بسبب ماندن آن بر صورت نقاط در عروق صغار باز منجذب میگردد و ایضاً از نوشانیدن ایکونائٹ یعنی زهر بیش هم حرکت
قلب و جوش خون کم میشود خواه تنها داده شود یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس و چون با معرقات دهند عرق پیدا
آید هم جوش خون کم میشود و طریق استعمالش آنست که یکقطره از ان همراه آب ساده که چهار درام بود بعد نیم نیم ساعت پنج شش بار
بنوشانند که بعد آن اثرش ظاهر خواهد شد و اگر آوردن عرق هم منظور بود لائکر امونیا هم از نیم درام تا یکدرام همراه آن دهند
و هرگاه حرکت قلب بطی و ضعیف باشد درین وقت امونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده بنوشانند و اگر
ضعف بیشتر باشد شراب سینا یا پورٹ وین یا برانڈی یا هسکی شراب هم نوشانند و چونکه در وقت ضعف و کمزوری در ورم زیاده
میشود لهذا درین وقت افیون هم دهند که تقویت و تسکین هر دو از ان حاصل میشود. آنا قانون چهارم که کم کردن اجتماع خون است
پس آنهم بچند طریق کرده میشود اول آنکه خون از محل ورم برآرند و آن بذریعه تعلیق علق و وضع محاجم با شرط و پیدا کردن زخم طویل
از سر نشتر بر جسم خارج کرده میشود لیکن هرگاه زخم پیدا کرده خون برآرند ازین احتیاط ضرورست که عروق از سر نشتر قطع نشوند
و طریق دیگر آنست که جائیکه ممکن باشد طریق آمدن خون را در عضو متورم بند کنند مثلاً هرگاه ورم در دست باشد شریان
عظیم را که در جانب انسی ساعد و بازو است بند کنند باین نحو که از سر انامل دست آن را گرفته از پنج دقیقه تا هفت دقیقه فشار کنند
تا خون کم رسد و این عمل را در روز و شب پنج و شش بار کرده باشند در هر مره تا هشت دقیقه آمدن خون را در ورم باز دارند
تا خون درین عضو کم آید طریق ثالث آنست که اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد یا برف بر عضو متورم نهند و اگر همراه آن
ادویه مثل افیون یا بلینا یا ای اسیٹیٹس یا سرکه حل کرده باشند بهتر بود و لیکن اگر آب سرد نهند پارچه را به آن تر کرده بر عضو متورم گذارند
و چون گرم شود باز در آب مذکور تر کرده سرد ساخته نهند یا آب مذکور بر سر آن ریزند لیکن این عمل برای ورم جمیع اعضا مثل ورم
ریه یا ورم قلب یا ورم جگر یا ورم گرده جاری نمیشود آری بر ورم معده و امعا و مفاصل و دیگر اورام ظاهره توان کرد و اگر ورم
در عضو ظاهر زیاده منبسط باشد مثل اینکه از اول ساق تا قدم متورم بود درین وقت آب سرد در ظرفی که سوراخدار باشد
پر کرده در هوا معلق سازند و عضو متورم را زیر آن دارند تا قطره قطره از ان بر ورم ریزد و تبرید نماید چه اگر از آب سرد

[illegible]

انچه مواد از عروق ریخته است باز درون عروق میرود لیکن شرط استعمال آن اینست که هرگاه ورم سوای غشای آبدار یا غشای ریشه دار باشد
این دوا را ندهند اما هرگاه ورم در نسوج لحمی بدن باشد درین وقت حاجت بسوی استعمال سیماب کمتر داعی میشود زیرا که ورم آن
شدید و قوی نمیباشد و هم این غشا ضعیف است از سیماب متضرر و متاذی میشود و همچنین هرگاه در خون یا در مریض ضعف
و کمزوری باشد یا در خون خرابی از قسم آمیختن کدام زهر بود و هم هرگاه استعداد خنازیری در بدن باشد یا مریض بمرض
طحال یا گرده مبتلا بود استعمال سیماب جائز نیست جزو دوم این قانون که رجوع کردن مواد در عروق است پس آنهم از استعمال
سیماب حاصل میشود لیکن جاییکه دادن سیماب جائز نبود آنجا پتاس ایوڈائڈ یا امونیا میوریاس یا کالشیم میوریاس
حسب مناسب بدهند و این ادویه در همه حال و هر جا در ورم لائق نوشانیدن اند و هم تنکچر ایوڈین نیز برای
ازاله اورام اعضای باطنیه و ظاهره مفید است اما اکثر استعمال آن در خارج میکنند و هم برای این کار استعمال ضماد
کنتاروس قریب ورم نافع است چنانکه در اورام مفاصل کرده میشود و نافع آید و هرگاه ورم در غشای آبدار یا ریشه دار
باشد از استعمال ضماد کنتاروس نفع اکثری رجوع کردن ماده در عروق حاصل میشود و باید دانست که استعمال ایوڈین خارجا
اگرچه در اورام غشای آبدار و ریشه دار هم مفید است لیکن در اورام لحومی غدویه نفع آن طلا ابلغ و اتم است و استعمال
مرهم سیماب هم گاه گاه بر ورم مزمن درین کار مفید است خصوصا در ورم خصیه بدرالته از استعمال آن ورم و سختی برود
دفع میشود اما جزو ثالث آن که اخراج مواد است پس هرگاه مواد از تدابیر و علاجهای سابقه که پیشتر مذکور شده اند
دفع نگردد و ریم شود اخراج آن نمایند چنانکه در ذیل طریقه آن نوشته خواهد شد اما قانون ششم که تقویت عضو متورم
پس طریقه تعمیل و اجرای این قانون آنست که هرگاه ورم در اعضای ظاهره باشد و بعد زوال آن ضعف در عضو
متورم پیدا شده باشد و آن دانسته میشود ازینکه بعد زوال ورم استرخا در عضو و قدری سیاهی بر جلد آن باقی
بماند درین وقت برای تقویت آن آب سرد بران ریزند یا اسفنج ترکرده در آب سرد بران نهند چه ازین تبرید در عروق و
ریشه های اعصاب عضو مذکور قوتی می آید و همچنین از مالیدن کف دست آهسته آهسته مالند تا انچه خون در عروق عضو مذکور مجتمع باشد
از انها خارج شده خون جدید بدرانها می آید و از ان غذای جدید بعضو مذکور میرسد و گاهی از بستن پارچه بالای ورم
تحزیمی که اثر عصر قلیل بر عضو برسد و بسبب آن خون قدیم از عروق بیرون رفته خون صحیح در ان داخل شود و هم فائده حاصل
میشود و اطبای انگریز از ادویه جدیده مقویه و نوشانیدن امونیا کاربناس یا شراب برانڈی یا پورٹ وین و
ازانجا که مردم را داشتن دواهای معالجه جدیده و نوشانیدن ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن و مرکبات فاسفورس
و مقویات اعضای باطنیه و ظاهره فائده تقویت حاصل شود اما قانون هفتم که آن ازاله انجام اورام حاره است
پس آن فی الواقع علامات امراض خاصه است که از ورم پیدا میشوند و بیان آن در ضمن هر مرض خواهد آمد مگر از
جمله امراض که از ورم حار پیدا میشوند دل است پس هرگاه دل پیدا شود و وقت افتادن ریم آید یا ریم پیدا شود در نتیجه

گرمی وتری به ورم برسانند تا ستیمین بر قولد ریم شود وطرق آن در قانون چهارم مقصد الف نوشته شد ند و بهتر از همه درین وقت نهادن
ادویه جاذبه است بر ورم و بهتر از همه پتر واتفع درین باره معمول بوده است که گیهون غله کنان سحوق و برگ عنب الثعلب [illegible]
سائیده و هر دو را مساوی الوزن با هم آمیخته بر پارچه آلوده بقدر گرم بر ورم نهند چه از ان تسکین درد الم و لینت در ورم
وجلد واعانت بر پختن ماده حاصل میشود وقاعده استعمال ادویه منضجه بر ورم اینست که مادام دمل خود بخود یا آنرا از نشتر
نکشایند ادویه منضجه را ضماد کرده باشند لیکن در چهار جا ها اینقاعده جائز نیست بلکه هر گاه ریم در مفصل یا در رباط یا
زیر غشای ریشه دار یا زیر غشای استخوان افتد چنانکه ورم سر انگشت های دست که آنرا بزبان هندی بسهری گویند و بلغت
عربی داحس نامند میشود درین وقت انتظار انفجار ورم دمل نکنند زیرا که بسبب صلابت غشای ریشه دار که بالای موضع
مذکوره است خود ریم بیرون نمی آید لهذا چون ثابت شود که ریم درین جا بهم افتاده فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم
نمایند والا در تاخیر خوف هلاکت علیل ست همچنین هر گاه ریم و دمل کدام عضو رئیس یا شریف را مجاور کند چنانکه گاهی قریب
قصبه ریه دمل پیدا شده قصبه را مجاور میکند و از اثر آن در تنفس خرابی و ضیق پیدا میگردد و یا گاهی دمل در پیریتنیم
یعنی موضع متوسط در میان خصیه و مقعد یا فرج و مقعد پیدا میشود و از ان مثانه متاثر میگردد و از ان بول محتبس میشود
درین وقت هم فوراً ورم را کشاده ریم بیرون آرند والا مریض از بند شدن تنفس یا حبس بول هلاک خواهد شد و
[illegible] هر گاه از رسیدن ضربه بر دماغ و شکستن استخوان راس دمل در غشای ام غلیظ پیدا شود درین وقت هم استعمال ضماد
منضج نمیکنند چه ریم خود ممکن نیست که خارج شود لهذا فوراً از نشتر ریم را بر آرند و همچنین هر گاه دمل در غدد های گردن
و سینه پیدا شود خصوصاً در اطفال درین وقت ادویه منضجه مولده ریم را بر ورم ضماد نسازند بلکه هر گاه ریم پیدا شود
فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم نمایند زیرا که اگر خود دمل منفجر شود اثر زخم کبیر باقی مانده موجب [illegible] قبیح منظر خواهد
و آن در عورات معیوب ست خصوصاً در عورات ولایت انگلستان بخلاف اثر زخم نشتر که آن قلیل میباشد و زائل میگردد
اما طریق کشادن دمل بس متعدد اند گاهی از سر نشتر یا از کارد چاک میکنند و این وقتی ست که دمل در اعضای ظاهره
باشد و گاهی از ترو کار میکشایند و این وقتی ست که دمل در جای باشد که آنجا زخم زیاده نتوان کرد مثل دنبل
غدد های گردن عورات در انگلستان چه از بقای اثر زخم گردن و سینه در ایشان عیب پیدا میشود پس اینجا از ترو کار
زخم کرده ریم را بذریعه اسپریٹر که آله خاص ست میکشند همچنین هر گاه ریم زیاده و دور از جلد بدن باشد چنانکه
در دبیله کبد هم زیاده چاک کردن شکم مخوف ست لهذا ترو کار انداخته زخم پیدا کرده ریم را بذریعه اسپریٹر می کشند
و گاهی در دمل سر گردن که ریم آن زیر غشای ریشه دار میباشد و زیر غشای مذکوره منبسط میشود و بر جلد نمی آید از ترو کار
زخم کرده این عمل اسپریٹری می نمایند و گاهی از یک طرف دمل سوزن رشته دار را در دمل انداخته از طرف دیگر
آن سوزن بر می آرند و هر دو کناره رشته مذکوره را با هم می بندند و این وقتی ست که دمل در خریطه بود چنانکه در سلعه [illegible]

چه از رسیدن بسبب ریم از ان مدتها جاری میماند و چون محل مزمنی گردیده میشود و از ان ورم جدید پیدا شده و از ان مواد ریخته خریطه گردد
پیچ‌پیچ و جریان ریم از ان بند میشود و گاهی از سر باریک قلم کاستک تقره دمل را بشکافند و این وقتی است که دمل در جگر باشد
و ریم مائل بسوی خارج نباشد لیکن از مزاحمت اعضای دیگر تا جلد نتواند رسید و از ان حمی پیدا میشود که در داخل دمل منفجر شود و از ان ریم آمده
در غشای آبدار ریزد و از ان آفات و هلاکت مریض پیدا گردد در این وقت از سر باریک قلم کاستک تقره زخم پیدا سازند و از ان
جمله اعضا متورم شده یکذات میشوند مثل عضو واحد جمله یکجا گردد و پس بسهولت بسوی خارج منفجر میشود و در کدام خریطه ریم
آن نمیریزد و ایضاً برآنکه چون بعد منفجر شدن دمل اکثر مدتها زخم آن مندمل نمیشود و جریان ریم باقی ماند و از ان کمزوری مریض
پیدا میشود لهذا برای دریافت سبب بطوء اندمال زخم و تولد و جریان ریم مستر لستر صاحب بهادر کوششهای بلیغه فرموده تحقیق نموده
تدبیر آن ایجاد فرموده اند خلاصه آن نوشته میشود و حاصل تشخیص و تدبیر صاحب موصوف آنست که در هوای متعفنه حیوانات کوچک
بسیار میباشند که بسبب رسیدن آنها در زخم فساد زیاده و ریم بکثرت پیدا میشود و تدبیرش که ایجاد فرموده برای استعمال آن امر فرموده اند
اول سامان آنرا مهیا ساختن ضرورست و آن چهار چیز است اول کاربولک اسید یکحصه با چهل حصه آب ساده آمیخته نگهدارند دوم
کاربولک اسید یکحصه همراه ده حصه روغن کنجد صاف حلکرده موجود دارند سوم پارچه قاطع عفونت و قاتل سبب عفونت را که موسوم به
انٹی سپٹک گوز است مهیا سازند و طریق ساختنش اینست که کاربولک اسید و پارافین و رال سفید را باهم آمیخته دران پارچه
تنک را که دران سوراخهای کوچک باشند مثل پارچه مشهور که از ان پرده های مسهری میسازند تر کرده خشک ساخته نگهدارند
چهارم پارچه دیگر که موسوم به پروٹکٹو است یعنی بازدارنده از اذیت را درست سازند و ترکیبش اینست که پارچه ریشمی باریک را
در روغن کاربولک تر کرده بران صمغ موسوم به کوپال وارنش را در آب حلکرده طلا سازند و خشک نمایند پس بعد آنرا در آب مطبوخ
غلیظ سریش تر کرده خشک ساخته نگهدارند و چون این اشیای اربعه موجود شوند اراده کشادن دمل نمایند و هرچند که روغن کاربولک اسید
و آب کاربولک اسید فی الوقت هر دو در تاثیر واحد و مفید کار واحد اند لیکن اگر دمل صغیر باشد آنجا آب کاربولک کافی میشود و
اگر کبیر بود روغن کاربولک بران استعمال کرده میشود زیرا که کاربولک در روغن تا دیر میماند و از آب بزودی جدا میشود و پس هرگاه
بر زخم دمل این اشیا را باستعمال آرند یک پارچه صاف را بقدر زخم دمل گرفته در روغن کاربولک یا آب کاربولک تر کرده
بر زخم نهند و بالای آن پارچه موسوم به انٹی سپٹک خشک را چند تو کرده بطوریکه دور تر بر دور زخم کناره های پارچه مذکور باشند
نهاده بربندند تا آنچه ریم از زخم خارج گردد دران جذب شود و بیرون از دور پارچه نیاید و متعفن نگردد و چون زخم دمل قریب
اندمال رسد و انگور آن تا جلد آید پارچه آلوده بآب کاربولک یا بروغن کاربولک را دور کنند زیرا که نهادن کاربولک را بر زخم مانع
از بستن انگور میشود و عوض آن پارچه موسوم به پروٹکٹو را بقدر وسعت زخم پاره بر زخم نهاده پارچه اول که به انٹی سپٹک ساخته
باشد اول بالای آن نهاده بربندند لیکن وقت نهادن بر زخم پارچه پروٹکٹو را در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهند تا شبیه پیدا
مانند حیوانات هوائی بر سطح پارچه مذکور بهر طرف شود زیرا که شی چسپنده آب مطبوخ بر سطح آن موجود میباشد تمام است که

حیوانات کوچک هوائی بر آن چسپیده باشند و هرگاه خواهند که دُمَل را بگشایند پس ابتدای این تدبیر بنحوی کنند که مستر لستر صاحب بهادر
موافق آن عمل می آرند و آن اینست که چون مریض قریب عمل حاضر شود اول محل دُمَل و گرد آن جلد بدن را از آب کاربالک میشویند تا آنچه چرک
بر آنست شسته گردد و هوای کاربولک بر محل زخم و گرد آن ماند من بعد دستهای خود را از آب کاربولک مذکور میشویند پس نشتر را در آب
کاربولک آلوده امر میفرمایند که آب کاربولک مذکور در ظرفی یا در زراقهٔ مخصوصه پر کرده از آن مثل بارش قلیل قطره های نازک متصل
قریب بجارات باشند بر دمل می ریزانند و حد ریزانیدن آن بر دمل آنست که زخم دمل را از نهادن پارچهٔ انٹی سپٹک بند کنند و تا
این زمان ریزانیدن قطرات آب کاربولک را بند نکنند تا هوای پر از حیوانات به زخم نرسد و مادامی که از چاک کردن و ریم بر آوردن و بند
کردن زخم فرصت نشود این آبپاشی آب کاربولک بند نگردد من بعد از سر نشتر زخم را چاک کرده ریم بر می آرند و بعد بر آوردن ریم
پارچهٔ صاف را در آب کاربولک ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ حسب اهمیت سابق تر کرده بر زخم می نهند و بالای آن پارچهٔ
موسوم به انٹی سپٹک نهاده می بندند از این تدبیر هوای خارجی در زخم نمیرسد و بزودی زخم مندمل میگردد و ریم کم پیدا میشود و هرگاه
و این زخم مذکور شود وقت کشادن زخم از اول کشادن تا آخر بستن زخم عمل آبپاشی آب کاربولک بند نشود چنانکه وقت نشتر دهی گفته شد
و چون ڈاکٹر صاحب بهادر موصوف زخم جدید از قسم قطع کردن پا و دست پیدا میکنند یا در مجتمع شدن آب در مفصل نشتر داده
زخم بمفصل پیدا کرده موافق این تدبیر عمل میفرمایند زخم جدید و زخم مفصل که گاهی به [illegible] میرسید هلاکت میگشت اکنون از این تدبیر
بزودی خشک و مندمل میگردد و یک قطره ریم در آن نمی افتد فقط اگر گاهی در دمل ریم زیاده پیدا شده جاری ماند در آن خوف
ضعیف شدن مریض و انصباب جسم موسوم به آرل ایڈ وی جنریشن یعنی جسم مشابه به نشاسته در جگر یا در عضو دیگر و هم خوف پیدا شدن
حالت موسومه به مرازمس یعنی خشکی بدن در اطفال و غیره پیدا میشود درین وقت مریض را اغذیهٔ جیدهٔ مقویه خورانند و ادویهٔ مقویه
مثل امونیا کاربناس یا پورٹ وین یا مرکبات آهن و روغن جگر ماهی حسب مناسب بخورانند و از جملهٔ امراض مذکوره ناصور است
که بعد انفجار دمل پیدا میشود پس هرگاه ناصور پیدا شود درین وقت بسوی اسباب آن رجوع کنند و هرگاه سبب یافته شود بازالهٔ
آن بپردازند مثل اینکه اگر قطعهٔ استخوان یا دیگر شی غریب مثل گلولهٔ تفنگ یا قلم خشب یا آهن و غیره در زخم باشد آنرا از اندرون زخم
بیرون آرند تا بسبب دفع شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی قطعهٔ استخوان در زخم نمیباشد بلکه بر جزئی [illegible] دمل استخوان مرده ریزه ریزه
مثل ریگ پیدا میشود لیکن از استخوان جدا نمیگردد و از اذیت آن ناصور پیدا میشود درین وقت سلوشن نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ
بذریعهٔ زراقه در زخم دمل رسانند تا بسبب آن قطعهٔ استخوان مرده رقیق شده جاری و سائل شود و از دور شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاه
بعضی بسبب کمزوری خریطهٔ غشائی دمل زخم مندمل نشود درین وقت گاهی اگر ممکن شود بر زخم مذکور چیزی ثقیل مثل قطعهٔ اسرب
یا گل یا پارچه چند تا کرده نهاده از پارچهٔ طویل قدری محکم می بندند تا اثر ثقل بران رسد و خریطهٔ مذکوره منضم شده باهم گشته چسپیده
صحت گردد و گاهی درین وقت ادویه که بسبب اذیت رسانی ورم در عضو پیدا میکنند مثل سلوشن نائٹر سلور یعنی کاسٹک [illegible] یا الکحول
یا آب یا ٹنکچر آیوڈین در زخم می اندازند تا بسبب آن ورم جدید پیدا شود و بسبب آن خریطه باهم شده چسپیده و گاهی درین وقت برای

پیدا کردن ورم تارهای آهن گرم کرده در زخم می اندازند و گاهی چونکه تار گرم کرده بآتش فوراً بعد از داخل شدن در دهن زخم سرد
میشود لهذا بذریعهٔ گالوینک کٹیٹری که اسم زنجیر برقی است باسم گالوانی صاحب حکیم که موجد آن بودند تار آهن را گرم میکنند
باین نحو که اول تار آهن سرد را در زخم نهاده و بعده هر دو سر زنجیر برقی را بر تار آهن مذکور نهاده بقوت حرکت میدهند تا اثر برق بتوسط
بتار رسد از این تدبیر فوراً تار مذکور در زخم گرم و سرخ میشود و زخم را میسوزاند و از سوختن در ان ورم جدید پیدا شده
صحت میشود و گاهی راه ناصور متعدد و پیچ در پیچ در لحم میباشد چنانکه در ناصور امعا و مقعد دیده میشود و درین وقت از
تدابیر مذکوره سابق نفع حاصل نمیشود زیرا که بسبب تعدد طرق ناصور چیزی تا اصل راه آن نمیرسد لهذا درین وقت باید
که جمله راه های ناصور را کشاده تا مقعد یک زخم کرده دهند تا اندمال آن سهل شود چه درین وقت که زخم واحد شود دوا بر از درآن
نمی آید پس انگور پیدا شده زخم مندمل میگردد و چونکه گاهی وقت پیدا کردن زخم در امعا و مقعد خون کثیر جاری میشود لهذا باید
که چون اراده این عمل نمایند ایلاستک لگیچر که نام رسن صمغی یعنی رسن رابری است در دهن زخم ناصور که در خارج است داخل
کرده از راه مقعد برون آرند بعده هر دو کناره رسن مذکور را گرفته گره میدهند که بسبب آن بهانگ میشود و خون وقت کشادن
دهن زخم خارج نمیشود و اگر از کمزوری خون ناصور پیدا شده باشد درین وقت آنچه در تدارک کثرت جریان ریم در دل نوشته شد
اینجا هم بعمل آرند و دیگر از جمله امراض مذکوره که بعد اندمال پیشتر پیدا میشوند السر یعنی زخم سست که بعد انفجار و خروج ریم باقی ماند و علاج
آن سهل است که آن از رسیدن آفات خارجیه مثل صدمه ضرب و سقوط یا هوای خارجی محفوظ دارند تا گاهی در زخم مذکور بر کناره
آن ورم میباشد و بسبب آن انگور جدید پیدا نمیشود و تا دام که این ورم دفع نشود زخم مندمل نگردد پس برای دفع کردن ورم برآوردن
قدری خون از کناره های زخم مفید میشود و گاهی از ضماد کردن ادویهٔ محلله اورام و مسکنه وجع مثل برگ عنب الثعلب یا سایده افیون
خالص یا مرهم افیون صحت حاصل میشود و گاهی از اجتماع خون و زیاده حرکت دادن و مشقت گرفتن از عضو زخمی زخم مندمل نمیشود
و علاجش آنست که عضو را آرام دهند و از پارچه صاف بر زخم بندش سازند تا آنچه خون در زخم تجمع یافت بسبب فشار
بندش از مقام خود پیش رود و اجتماع خون زائل گردد و گاهی بسبب کمزوری عضو زخمی انگور جدید پیدا نمیشود و درین وقت
آنچه در تدارک جریان ریم کثیر در علاج دل نوشته شده بکار برند و اگر انگور بسرعت و جودت پیدا نشود روغن کافور را در
زخم ریزند تا از ان قدری اذیت پیدا شده خون در ان بزودی زیاده آید و از ان انگور پیدا شود و اگر انگور زیاده پیدا
شده از سطح عضو بلند شود درین وقت از بستن رفادهٔ سخت بر زخم و رسانیدن اثر عصر منقبض و پست میشود و گاهی این تدبیر
کافی نمیشود بلکه حاجت باستعمال ادویه داغی میگردد و درین وقت قدری از توتیای مسحوق بر آن پاشند یا اصل کاسٹک نقره
بر آن گردانند تا از ان مقدار انگور کم شود لیکن استعمال توتیا از کاسٹک نقره بهتر است و ایضاً از تدابیر عمده جدیده برای
انبات جلد بر زخم هرگاه زخم وسیع و کبیر باشد و بعد پیدا شدن انگور بر ان جلد پیدا و ساتر نشود و از ان زخم بند نگردد تدبیریست
که آن را بزبان انگریزی ٹرانس پلانٹیشن آف کیوٹکل مینامند و آن اینست که هرگاه زخم کبیر باشد و مدت دراز برهنه ماند

بر آنچه این زخمها را ... ناصور مقعد [illegible]

گذشته باشد لیکن بر حد خاص رسیده متوقف گردد و از ان ترقی در صحت نکند و جلد صحیح رُسته بر زخم نیاید درین وقت موافق کوپر زیاد
وسعت زخم یک قطعه یا قطعات متعدده از طبقه بالای جلد در پیش که آنرا انگریزی کُل گویند بقدر دانه گرسنه یا دانه گندم یا ازان
هم کم بذریعه مقراض یا کارد نازک قطع کرده در وسط زخم مذکور جابجا در مواضع متعدده قطعات مذکوره را گذاشته بالای آنها
پارچه اسکن آلو که اسکن آنرا از آیزن گلاس ساخته باشند نهاده آهسته بر بندند و سه چهار روز آنرا بسته دارند تا قطعه جلد
با زخم متصل و ملتحم گردد من بعد چون قطعه جلد مذکور با زخم چسپیده یکذات گردد پارچه اسکن آلو را جدا سازند که ازین
تدبیر جلد با از اطراف قطعات مذکوره جابجا رسته و پیدا شده تا اطراف زخم مذکور رسیده و از ان زخم مذکور از جلد بدن مستور شده
بهم میگردد و لیکن باید که وقت قطع کردن کیوتکل قدری یا پلک اری لیاریا هم همراه آن بریده بیرون آرند لهذا احتیاط دارند که
اصل جلد که دُرما است همراه آن نیاید و هم جلد مذکور را بهتر است که از جانب وحشی بازو یا فخذ که اینجا حس کم است بگیرند و الا
از همچو عضو که جلد آن صحیح باشد گرفتن جائز بود لیکن این تدبیر هم مشروط است بچند شرط اول آنکه زخم از ماده ردی فاسد مشتمل
زخم آتشک یا زخم سرطان وغیره نباشد بلکه بکلی و انگاه از ان چسپیده بود دوم آنکه قطعه جلد متعلق را بعد قطع کردن بر زخم مذکور نهند
و بکمال آسانی وسعت از محل قطعه بر داشته بر سطح زخم گذارند تا از تهی وسعت و هیئت و وضع آن خلل و انفاز و اضمحلال پیدا نشود
سوم آنکه قطعه مذکور را چنان بچسپانی وست بر زخم مسطور نهند که از ان انگور زخم شکسته نگردد و از ان خون برآمده در میان قطعه مذکور
و سطح انگور فاصل نشود و الا قطعه از ان منفصل شده فاقد خواهد شد چهارم آنکه پارچه اسکن آلو را بران بنحوی نهند و بندند
که اثر عمر زیاده بر سطح زخم نرسد بلکه بقدری باشد که از ان قطعه جلد مذکور جائیکه نهاده شده بران لازم ماند و الا اگر اثر عمر
زیاده رسانیده شود از ان انگور زخم بر باد خواهد رفت فقط کرمی و ایضا از جمله امراض که بعد الفعل میشن پیدا میشود
مارتفی کیشن یعنی مردن عضو متورم است خواه جلد و لحم میرد یا عظم و بیانش در ذکر انجاحات ورم حار بخوبی شده و علاجش آنست
که هر گاه بدانند که عضو متورم قریب مردن است از نشتر در طول ورم پاره کرده دهند تا آنچه ریم و خون فاسد زیر جلد مجتمع باشد
خارج گردد و بعد این فعل اکثر شدت درد و حمی و دیگر اعراض ورم خفت ظاهر میشود لیکن چون پاره کردن ورم آنچه مواد
که از زخم برمی آید بسیار متعفن و بدبو میباشد لهذا باید که بعد زخم کردن و برآوردن مواد فاسد از ذغال و آرد تخم کتان که
هر دو مساوی الوزن باشند پولتس یعنی ضماد درست کرده در بست و چهار ساعت بار بار سه چهار بار بر زخم نهند و هر بار تبدیل
نموده باشند و همچنین پارچه را به روغن کاربولک آلوده بر زخم نهادن مفید است و اگر ممکن شود تدبیر لستر صاحب بهادر که در ذیل
علاج جرح نوشته شده بعمل آرند بهتر خواهد بود و هر گاه جلد یا لحم مرده گردد و گرد قطعه مرده حد سرخ پیدا شود که از ان دریافته
میشود که تا اینجا عضو متورم مرده خواهد شد درین حال اگر مقدار عضو مرده صغیر قلیل باشد بران استعمال ضماد رطبه بهتر است تا بزودی
جلد و لحم میت از عضو زنده جدا گردد و اگر مقدار عضو میت عظیم و کبیر باشد درین وقت بران اشیای رطبه نهادن نشاید
زیرا که اگر قطعه کبیر از عضو میت یکبار جدا شود نقص چنان پیدا خواهد شد که تاب تحمل بر پوشیدن آن باقی نخواهد ماند بلکه

خونی که در عروق صغار دیده میشود و موسوم به باسف کان جبینت شن ست میباشد و ایکیمفت کان جبینت شن که قسم ثانی آنست
و دران زیاده خون در عروق صغار شرائینی مجتمع میشود قلیل بود و ایضاً آنچه مواد درین ورم از عروق صغار در لحم میریزد
از آن سیلهای طویل مثل سیلهای اصلی عضو متورم پیدا میشوند نه سیلهای مدور که ماده تولد ریم ست لهذا از آن اکثر ریم
پیدا نمی‌شود بلکه از اجتماع سیلهای مذکوره مقدار عضو مذکور زیاده میگردد و دران سختی حادث میشود گویا این سیلها
غذای اجزای عضو مذکور میشوند و از آن مقدار اجزای مذکوره زائد میگردد و هرگاه این مواد در غشای خانه دار میریزد
از آن ریشه های غشای مذکور غلیظ و سمین میشوند و لدونت آن کم گردد و بجای خود بسبب آن غشای مذکور حرکت نمیکنند
السبب اکثر این ورم وقتی پیدا میشود که در بدن مریض استعداد خنازیری یا اوجاع مفاصل یا آتشک بوده باشد و خاصةً وقت
بودن استعداد خنازیری این ورم زیاده حادث میشود العلامات آنچه علامات در ورم حار نوشته شده اند گاهی بعض آن
و گاهی جمله علامات موجود می باشند لیکن در اینها شدت و قوت نمیباشد مثلاً اجتماع خون که درین ورم میباشد قسم اول
آن بود و اگر ورم بر جلد بود لون جلد مائل بسیاهی یا نیلگی میباشد حمرت خالصه نبود چنانکه در ورم حار میباشد زیراکه انجبار رنگ
احمر که در اینها خون سیاه مجتمع بود دیده میشود لیکن گاهی سرخی بر جلد بدن بسبب منصب شدن خون از عروق صغار پیدا
میشود چون ابتدا انصباب آب خون و اجزای خرد سرخ و سفید آن در عروق بازلیس [illegible] رنگ خون مدتها در جلد
باقی میماند و این امر در ورم مزمن زیاده دیده میشود و اگر این ورم در عضوی مثل اعضای غددیه زیر جلد پیدا گردد
درین وقت اکثر کدام رنگ بر جلد ظاهر نمیشود زیراکه غده های لحمی از [illegible] هستند و اگر درد درین ورم باشد آنهم
قلیل بود و حرارت درین ورم بسیار قلیل میباشد زیراکه حرکت تولید سیل و اجتماع خون که از آن در ورم حار حرارت
پیدا میشود کم میباشد و چنانکه در ورم حار از کثرت اجتماع خون و انصباب مواد در لحم مقدار عضو زیاده میشود و اینجا بر خلاف آن
اجتماع خون قلیل میباشد لیکن مواد از آن زیاده در عضو متورم میریزد و از آن مقدار عضو کبیر میگردد لهذا در ورم حار مقدار عضو در مدت یسیر زیاده میشود و در
این ورم مزمن بارد آهسته آهسته در مدت دراز مقدار عضو زیاده میشود چنانکه از زیادتی غذا عضو در مدت دراز فربه و سمین
میشود و اما کار خاص عضو متورم بورم مزمن بسبب بدانکه در ورم حار چنانکه فعل عضو متورم نقصان یا بطلان بالجمله
تغییر ظاهر میشود درین ورم مثل آن در فعل عضو تغییر زائد واقع نمیشود و لیکن عضوی که کار آن تولید رطوبات مثل
میوکس [illegible] پس فعل آن درین ورم زیاده میگردد لهذا در سرفهٔ مزمن بلغم زیاده پیدا میشود و هم آنچه آب که درین ورم
این عضو پیدا میکند آنهم از حال صحت متغیر میباشد مثلاً آنچه بلغم در سرفهٔ مزمن پیدا میشود دران سیلهای ریمی میباشد
همچنان آنچه در زحیر مزمن خراطه پیدا میشود دران هم ریم میباشد و هرگاه ورم مزمن در غشای ابدار میشود آنهم آب را
زیاده پیدا میکند و فائبرن دران کم میباشد و چونکه در ورم حار هرگاه آب در عروق صغار منجذب میشود بسبب باقی
ماندن فائبرن کثیر این غشا باهم منجمد میگردد لیکن درین ورم چون فائبرن کم پیدا میشود لهذا آنچه در خریطهٔ آن آب

از ورم میرید و دران مجتمع میماند و از ان پالی ڈرو نور کسس یعنی مجتمع شدن آب در غشای آبدار پیدا میگردد چنانکہ در ذات الجنب
دیده میشود و هرگاه این ورم در مفاصل کبار مثل مفصل رکبہ وغیره عارض میشود در ان آب زیاده مجتمع میگردد و چون
در غشای آبدار راس این ورم پیدا شود و آب از ان دخیر ریہ آن پیدا گردد پالی ڈرو کفالس یعنی اجتماع آب
در سر پیدا میشود و گاهی درین ورم مزمن آنچہ از خون جدا شده در عضو میریزد باز در عروق صغار منجذب نشود
و فائبرن ریشہ ریشہ گشتہ از ریشہ های آن مثل غشا پیدا میگردد و بسبب آن در صدور کار خاص عضو کہ درین
این غشا پیدا شده قصور و نقصان حادث میشود مثلا هرگاه در جگر این ورم حادث گردد از ریشہ های فائبرن
حابجا در ان صورت اغشیہ پیدا میشود و پس بسبب کشش و عصر آن غدد های جزو جگر کہ کار خاص کبد کہ
تولید صفرا است بذریعہ آنها صادر میشد از فعل خود عاجز و قاصر میشوند و رفتہ رفتہ از بنا فلت غذا اسے
خود معدوم میگردند پس مقدار جگر هم از عصر و کشش اغشیہ مذکوره و معدوم شدن غدد ها صغیر میگردد
و بعد زوال صلابت هم بمقدار اصلی خود نمی آید زیرا کہ آنچہ غدد های آن معدوم شده اکنون پیدا شدن
آنها ناممکن ست لهذا بمقدار اصلی خود کہ در حال صحت بوده نمی آید هم چنانکہ کار خود را کہ اخراج صفرا از
خون ست میکرد نتوان کرد و گاهی از ریختن مواد از ورم مزمن مقدار عضو متورم هم زیاده میشود و در ان
سختی پیدا میگردد کہ بسبب آن عضو مذکور بمقدار اصلی خود میماند از ان ناقص نمیشود چنانکہ در صورت اولی
در مثال ورم جگر گفتہ شده بلکہ قدری از مقدار اصلی هم زیاده میگردد و بسبب زیادتی مقدار نقصان در فعل خاص
آن واقع میشود چنانکہ در ورم طحال اکثر این حال دیده شده لیکن هرگاه این ورم و سختی زائل میشود باز عضو
متورم بمقدار خود می آید و کار خاص خود را بخوبی میسر سازد و این علامات مختصہ بعضو متورم بود ورم مزمن بوده اما علامات
عامہ آن پس بدانکہ حرارت در ورم مزمن کم میباشد لیکن اگر از مرتبہ اندمال بدرجہ جدت میرسد و اکیوٹ یعنی زیاده
حار میشود درین وقت تپ و حرارت هم پیدا میگردد لیکن چون تپ درین ورم پیدا شود پس مثل ایشر مت فیور
بروقت خاص می آید و شدت میکند العلاج در علاج ورم مزمن جرات بر استفراغ مواد و استعمال مسخنین و تبریدِ
مفرط و اخراج دم و ازالہ اعراض موذیہ چنانکہ در ورم حار میکردند ننمایند بلکہ غور و تامل زیاده کنند چو اینجا علامات
و اعراض قلیل میباشند و اجتماع خون کم بود پس زیاده توجہ بسوی اعراض کافی نمیشود بلکہ اول غور کرده شود کہ
اصل سبب ورم چیست استعداد خنازیر ست یا اوجاع مفاصل یا آتشک من بعد رجوع بہ دو امر کنند
یکی اخراج مواد کہ از عروق در لحم ریختہ دوم اصلاح و تقویت عضو تا بسبب آن آنچہ نقصان در فعل آن آمده باشد
دفع شود و بنا برین اول عضو متورم را اگر صغیر باشد و ورم قلیل ست با آرام دارند و اگر ورم کثیر و در عضو کلان باشد
مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند در مقامی کہ هوای آنجا جید و صاف باشد و غذا چنان دهند کہ زود هضم شود

چند بدن گردد و قوت دهد و از ان بد هضمی نه پیدا شود و مثل شوربای کنجی و قلیه که از گوشت بز یا مرغان ساخته باشند یا شیر
ماده گاو و یا زرده بیضه مرغ یا اراروت و نان ڈبل یان و ساگودانه پس اگر مریض قدری ضعیف باشد از ین تدبیر صحت و قوت
آنرا حاصل میشود و اگر زیاده ضعیف باشد سوای غذیه مرقومه بالا اگر از شراب مجتنب نباشد پورت وین یا شراب برانڈی مکی اسپرٹ
هم نوشانند و اگر مجتنب از شراب بود امونیا کاربناس همراه آب ساده یا شوربای لحم نوشانند و اگر ضعف بدرجه قصوی
رسیده باشد مقدار اقسام شراب یا امونیا زیاده کنند و مکرر در روز و شب نوشانند تا زودی تقویت کند و از جمله ادویه
که در اورام مزمنه مینوشانند سیماب ست چه او التراتیف یعنی متغیر احوال بدن ست بر غده های بدن موثر میشود و حرکت
غده ها را زیاده میکند لهذا ابراسهال و ادرار و تعرق معین میشود زیرا که غشای غده های بدن را سست میکند و لیکن بسیار زیاده تر نجست
کار خاص هر غده ازان زیاده صادر میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در لحم ریخته در عروق باز پس میرود و ورم زائل
میگردد اصل علاج این ورم همین ست که مواد ریخته شده در عروق باز پس رود و چونکه در اورام مزمنه ضعف و کمزوری
در بدن میباشد لهذا وقت خورانیدنش خیال دارند که چندان نخورانند که از ان خوشش دهن پیدا شود چنانکه داء الملوک
حاره میخورانند و ایضا استعمال آن هیچ جائز ست که زیاده ضعف نباشد یا استعداد خنازیری در بدن نبود یا دخون کمزوری
نباشد مثل اینکه خون سفید نبود پس اگر این حالت بود استعمال آن غیر جائز ور اگر نوشانند بسیار قلیل نوشانند تا که قدری تغیر
در عروق و غده های بدن پیدا کند و از ان مواد در عروق منجذب شود و اگر درین مواضع که استعمال اصل سیماب جائز نیست
عوض آن رسکپور را مقدار قلیل مثلا بستم حصه گرین خورانند بهتر بود لیکن باید دانست که رسکپور قلیل المقدار را خورانیدن
تا مدت دراز مناسب ست زیرا که بسبب قلت مقدار اثر آن بعد مدت دراز ظاهر میشود و از جمله ادویه نافعه اورام مزمنه
ایوڈائیڈ پٹاس ست خصوصا جائیکه سیماب و رسکپور را نوشانیدن مناسب نباشد مثل استعداد خنازیری و کمزوری خون
این را بی تامل مینوشانند و در جمیع مواقع و در هر حال نافع میشود لیکن محل استعمال آن خاصة این ست که بعد نوشانیدن سیماب
و رسکپور نوشانند تا آنچه اجزای سیمابی در خون مانده باشند آنرا از خون و بدن اخراج نماید و هم از ادویه نافعه با ورام
مزمنه سارساپریلا ست و بدل و قائم مقام آن انتموست یعنی عشبه و شرط استعمال آن اینست که عشبه اصلی باشد
حشائش دیگر که مشابه بصورت آن هستند بجایش نه دهند چه بنام عشبه دوا فروشان بیشتر حشائش را میفروشند لیکن باید دانست
که قوت تاثیر عشبه مثل سیماب و رسکپور و ایوڈائیڈ پٹاس نیست لهذا انقوع آنرا بجای آب همراه ادویه مذکوره میدهند
و آن در جمیع اقسام اورام مزمنه مفید ست خواه ورم بسبب استعداد خنازیریه و کمزوری خون باشد یا از اسباب دیگر و هم
از جمله ادویه نافعه با ورام مزمنه روغن جگر ماهی ست خصوصا وقتیکه بسبب استعداد خنازیریه ورم پیدا شده باشد و زیاده
فائده این دوا در جوانان و طفلان بحسب تجربه دیده شده و همراه روغن جگر ماهی ایوڈائیڈ پٹاس را نوان داد پس اگر در
خون هم کمزوری باشد سیرپ فیری ایوڈائیڈ همراه روغن جگر ماهی عوض پٹاس ایوڈائیڈ نوشانند خصوصا اگر کمزوری خون استعداد

خنازیر ہم باشد ولنوشانیدن ٹانک سیرپ ہم ہمراہ روغن جگر ماہی درین وقت بسیار مفید ست و درین اوراہم مسہل بسیار کم دہند و اگر دہند مسہل قوی ہرگز نہ نوشانند بلکہ بر مسہل خفیف و ملین اکتفا کنند و التزام این امر ضرور ست کہ ہمیشہ براز بلینت آید و ادویہ مسہلہ کہ از قسم کھار اند درین ورم نہ نوشانند و اگر ضرورت آن داعی شود مسہل جار مثل سیرپ باڈکاکشن ایلوز ہم نوشانند و روغن بید انجیر از ہمہ مسہلات بہتر ست ہمچنین فصد درین ورم ہرگز نکنند کہ ازان نقصان بدن و زیادہ شدن ورم حاصل میشود تا اینجا تدابیر کہ نوشتہ شد نداز قبیل علاج عام اند کہ بذریعہ تقویت و اصلاح افعال طبیعی بدن مفید میشوند اما تدابیر مختصہ بعضو متورم پس یکی آنکہ اکثر از برآوردن خون قلیل از ورم فائدہ حاصل میشود و آن بچند وجہ برآوردہ میشود یکی بذریعہ سر نشتر خطوط در عضو پیدا کردہ قدری خون برمی آرند و این وقتی ست کہ ورم در میوکس میمبرن باشد دوم آنکہ بذریعہ تعلیق علق خون برمی آرند و این وقتی ست کہ ورم در جلد یا قریب جلد باشد لیکن زیادہ از دو سہ علق نہ چسپانند اگر بعد آن باز حاجت باخراج دم داعی شود بعد دو سہ روز دو سہ علق چسپانیدہ باشند تا کمزوری پیدا نگردد و اجتماع خون رفع شود و از کم شدن خون عروق صغیر شوند و دران ہا قوت آید سوم بحجامت بانشرط خون برمی آرند و این وقتی ست کہ ورم در لحم بود و نہادن ادویہ حارہ منضجہ بر ورم یا ریختن و بستن ادویہ مبردہ یا آب سرد درین ورم ضرور نیست بلکہ در ورم حار ضرور ست لیکن اگر ضرورت داعی شود باینکہ ادویہ منضجہ مثل ضماد تخم کتان یا پارچہ تر کردہ بآب گرم بران نہند درین وقت احتیاط نمایند از اینکہ از استعمال ادویہ مذکورہ ضعف در عضو و جلد پیدا نشود چنانکہ از استعمال پولٹس جلد ضعیف میشود لہذا درین وقت اسپرٹ وین یا پلنبای اسٹیٹس بالجملہ ادویہ مقویہ قابضہ جلد ہمراہ آن شریک کنند و ہمچنین ضرورت تبرید خارجی ہم درین ورم نیست لیکن ہرگاہ ورم دفع شدہ اجتماع خون باقی ماند درین وقت اول آب سرد بر ورم ریزانند چنانکہ در تبرید و تقویت عضو متورم بورم حار نوشتہ شدہ بعدہ از دست بقوت بر آن مالش سازند تا اجتماع خون دفع شود و از مالیدن بر عضو کہ بعد ورم دران صلابت یا غلظ پیدا شدہ باشد فائدہ کثیر حاصل میشود لیکن باید کہ بر دست روغن مناسب مالیدہ ازان دلک نمایند و ایضاً از تدابیر نافعہ برای ورم اینست کہ کاؤنٹر اریٹنٹ یعنی پیدا کردن اذیت در جانب مخالف ورم باستعمال آرند و در جہت مخالف ورم اذیت پیدا کنند مثلاً ہرگاہ ورم در ریہ یا جگر یا در عضلات یا در غدد بدن یا در عظام بالجملہ در اعضای باطنیہ باشد بر جلد بدن کہ جہت خارجی بدن و مخالف جہت باطن ست اذیت پیدا کنند و آنہم بچند وجہ پیدا میشود یکی آنکہ ضماد از خردل مسحوق معجون باب سہند دوم آنکہ ضماد از دوای موسوم بکنتاروس درست کردہ بر جلد گذارند سوم آنکہ ٹنکچر ایوڈین بر جلد طلا سازند چہارم آنکہ ادویہ محمرہ جلد یا پیدا کنندہ حرارت و سوزش بر جلد مثل حب السلاطین یا امونیا یا روغن تارپین بر جلد نہند تا بسبب اذیت جلد بجہت مخالف اذیت باطن و ورم مزمن بر طرف شود ایضاً از موذیات جلد و خارج بدن

تدبیر سوم در زبان انگلش به ایشو ستن یعنی سائل شدن و طریقش اینست که پارچه اسکلن آلوده به شمع یکپا احیای تدبیر مذکور
بر آن عضو مقصود و لپوت چسپانند و در وسط پارچه اسکلن ثقبه بقدر داخل شدن دانه کرسنه یا قدری زیاده از آن
کرده باشند بعد درین ثقبه قطعه از پتاس افیوزا که آنرا کاسٹک پتاس میگویند درین ثقبه بر جلد که در صد ثقبه مذکوره
نهاده پارچه اسکلن آلوده دیگر را که دران ثقبه نباشد بالای پارچه اسکلن اول بچسپانند تا قطعه کاسٹک بر محل خود باقی ماند
و باید دانست که بعد نهادن اصل کاسٹک تا دو ساعت گرمی و درد بر جلد محسوس میشود بعده اذیت برطرف میگردد زیرا که
درین مدت جلد محترق میشود پس هرگاه اذیت و گرمی جلد رفع شود پارچه اسکلن را که بالای قطعه کاسٹک ست
برداشته بر جلد محترق ضماد از تخم کتان نهند تا جلد محترق بسبب آن از لحم جدا گردد و زخم پیدا شود پس بالای زخم مذکور
مرهم اولیم سابینا هر روز نهاده باشند تا جاری ماند چندان این زخم را جاری دارند تا ورم باطن دفع شود پس اگر
بعد استعمال مرهم مذکور هم آثار اندمال ظاهر شوند و ورم باطن باقی باشد برای منع اندمال زخم دانه مدور زجاجی کلان
زیر پوست سیدی بیسانند در زخم اندازند و اگر موجود نباشد دانه کرسنه در زخم نهند و اگر بعد آنهم مندمل شود و حاجت
اسالت مواد بسبب موجود بودن ورم باطن باقی بود باز تدبیر اول زخم پیدا کرده جاری دارند تا اذیت باطن دفع
شود و اگرچه زیاده فائده این تدبیر در ازاله اورام مزمنه وقتی ظاهر میشود که ورم در اعضای قریبه از جلد باشد مثل
ورم غشای مفصل استخوان یا ورم رباط یا ورم استخوان لیکن در اورام اعضای باطنه دیگر هم مثل ورم طحال و ورم
غشای پهلو و ورم جگر و ورم گرده هم نافع میشود و هم از موذیات جلد تدبیر موسوم به سیٹن ست و وقت استعمال آن
آنست که عضو متورم از جلد دور یا غائر باشد مثل دماغ و نخاع و گرده و طریقش اینست که اول کارد در جلد داخل کرده
بعده سوزن درازه که در ثقبه آن چند تار رشته باشند داخل کنند و بعد داخل کردن سوزن مذکور کارد را از جلد و
زخم بکشند تا بیرون آید پس سوزن مذکور را از طرف دیگر جلد بکشند تا تارهای رشته در زخم آیند بعده هر دو گوشه
رشته مذکوره را گرفته گره دهند و هر روز گره مذکوره را کشاده قدری رشته را بهر دو طرف کشیده باشند تا هر روز اذیت
جلد تازه شود و زخم مندمل نگردد و جریان مواد از آن باقی ماند و اگر رشته مذکور کهنه و بوسیده شود رشته تازه را با
رشته بوسیده بسته در زخم کشیده گره دهند و رشته بوسیده را دور سازند و زخم را تا حصول مقصود که ازاله
اذیت و ورم باطن ست تازه دارند و ایضا از موذیات جلد کی یعنی داغ نهادن بر جلد ست که آنرا بزبان انگریزی
اکچوال کاٹری یعنی داغ نهادن از آهن گرم ست گویند و وقت این تدبیر آنست که هرگاه زیاده و تا مدت دراز
اذیت به جلد مطلوب بود این را استعمال می آرند خصوصا در ورم مفصل مثل مفصل ورک یا ورم استخوان زیاده
این عمل بکار می آید خصوصا در حیوانات استعمال آن در اسپ و شتر زیاده میکنند و صورت آله آن مختلف بسبب
بحسب ضرورت گاهی مدور و گاهی مستطیل و ایضا از تدابیر نافعه برای اورام مزمنه استعمال استرن جنٹ ست

یعنی ادویه قابضه مقویه عروق صغار و وقت استعمال این ادویه آنست که خون در عروق زیاده باشد و دوره آن بطی بود
چنانکه نشان اورام مزمنه است پس درین وقت از استعمال این ادویه نفع ظاهر میشود و این ادویه مثل اصل کاستک نقره محلول آب
ست درهم لانکر ملینا بای لسپیرٹس برای این کار مفید ست و ایضاً مرهم و ضماد مازو درین باره مفید اند و بهتر از همه
کاستک نقره است که آنرا گاهی اصل کاستک ابر جلد یکمال سبکی دست میگرداند لیکن درین وقت اذیت هم پیدا میشود و گاهی
ده گرین ازان یا کم و زیاده در یک اونس آب حل کرده بر جلد طلا میسازند و باین طور زیاده در ورم جلد و ورم [illegible] پستان
مفید میشود و مستعمل ست و ایضاً از تدابیر نافعه باورام مزمنه تدبیر موسوم به پریشر ست و آن رسانیدن اثر غمز ست
بر عروق و آن بچند صورت رسانیده میشود اول از بستن پارچه طویل چند لو کرده تا از ثقل و غمز آن عروق و ورم منضغط شود
و خون از عروق بیرون رفته اجتماع خون زائل گردد و آن در اکثر مقامات بدن بسته میشود دوم بذریعه پارچه اسفنج آلوده
اثر غمز بعضو میرسانند و استعمال آن وقتی که ورم در خصیه باشد بهتر ست سوم بذریعه لاسٹک سٹاکنگ بر عضو متورم اثر غمز میرسانند
و این وقتی که ورم در عروق ساق پا باشد مفیدتر است فقط کرنک **فصل پنجم در کاربنکل** بفتح کاف و سکون الف
و رای مهمله و فتح بای موحده و سکون نون و فتح کاف و سکون لام و آن ماخوذ از لفظ لاطینی کاربوست که بمعنی زغال بود
و وجه تسمیه بآن اینست که جلد بدن درین مرض بر محل مرض سیاه میباشد و گاهی آنرا انتهراکس که در لغت گریک بمعنی زغال است
هم می نامند و آن فی الحقیقت ورم حار یعنی انفلمیشن ست که در قطعه جلد و غشای خانه دار که زیر آنست پیدا میشود خواه
اول در جلد شود و ازان به غشای خانه دار رسد یا اول در غشای خانه دار حادث شود و بعد آن در جلد رسد بهر صورت
قائبرن ازین ورم حار جلد در غشای خانه دار میرسد و بسبب پختن آن چون درینجا قطعه از غشای خانه دار منغمر میشود
و ازان غذای خود را نمییابد ازین جهت میمیرد و حالت ماتیفکیشن درین ورم پیدا میشود و خاصه کاربنکل ست که دران
در جلد و خاصه در غشای خانه دار حالت گینگرین یعنی فساد و موت عضو پیدا میشود و از مردن آن برده غشای مرده
ورم حار باین مراد طبیعت پیدا میکند که تا ازان بعد پختن و منفجر شدن همراه ریم غشای مرده را هم از بدن دور کند
السبب سبب خاص آن کمتر معلوم میشود اگرچه ممکن ست که از داخل شدن کدام زهر خاص در جلد یا از پیدا شدن
بثره هم کاربنکل پیدا شود لیکن سبب عام آن کمزوری و خرابی و فساد خون ست که از نیافتن غذا و گرسنه ماندن یا از
نایابی غذای جید مقوی یا از مرض ذیابیطس کهنه یا از مرض البیومن یوریا یا بعد حمیات حاده مثل حمی ٹائیفس فیور یا ٹائیفائد فیور
پیدا میگردد و اکثر بعد ذیابیطس کهنه این مرض میشود و همچنین از زیاده صحبت و مقاربت زنان حادث میشود و این مرض
در جوانی کمتر میشود و هم در عورات این مرض کم میشود العلامات آغاز این مرض باین طور شروع میشود که اول در جای از
جلد سختی پیدا میشود بعده در صلابت مذکور قدری ارتفاع پیدا میگردد و حرقت و سوزش و حرارت و درد دران زیاده
بود و درد آن گاهی بطور غزابره و زمانی مثل درد نیش زدن زنبور یا سوزش میباشد و گاهی با تمدد و ضربان میباشد و صلابت

مذکوره اکثر در شکل مستدیر جلد اینجا سرخی مایل بسیاهی میباشد و در وسط آن آبله کوچک بود که در آن ریم پیدا شده منفجر میگردد
و بهر دو طرف مذکوره سختی مایل بسیاهی روز بروز زیاده میشود و جابجا آبله پر ریم بود اینجا تا کل در جلد پیدا میشود و بسبب آن زخم
کشاده میگردد و از اندرون آن غشای خانه دار برنگ خاکستری دیده میشود و ایضا درین صلابت که بروز آن کند
بروز زیاده میشود هم دانه های مذکوره جابجا حادث میشوند و منفجر گشته در اینها تا کل جلد پیدا میشود و در اینها غشای خانه دار برنگ
خاکستری دیده میشود و ریم متعفن بدبو از این زخمها بر می آید و مقدار این صلابت و مرض اکثر در طول و عرض خود دو دو انچ میباشد
و گاهی تا شش شش انچ در جهت طول و عرض خود میرسد و این ورم اکثر بر پس گردن یا بالای شانه یا بر پشت دیده میشود
اگرچه ممکن است که هر جا که غشای خانه دار زیر جلد است این مرض پیدا شود لیکن در جانب قدام بدن کمتر میشود و اگر میشود گاهی
بر سر گاهی بر وجه پیدا میشود اما این هر دو خطرناک اند خصوصا آنچه بر سر حادث شود و این علامات خاصه این مرض
بودند و علامات عام آن از قسم تغیرات افعال طبیعیه بدن که همراه این مرض میشوند صعوبت نبض و کدورت جلد زبان و تغیر
لون مریض از حال [illegible] مثل لون صاحب حالت انیمیا میباشد و در جسم ضعف و ماندگی معلوم میشود و بعد این حالت سردی
بر ظاهر جلد محسوس گشته حمی پیدا میشود خصوصا هرگاه ورم مذکور عظیم یا قریب محل حرکت بود مثل اینکه نزد مفصل یا بالای
گردن یا بر مفصل شانه بود چه درین وقت از حرکت عضو کلفت و اذیت زیاده میباشد و تپ زیاده پیدا میشود و طبیعت
گاهی با قبض و اکثر در آن اسهال میباشد و گاهی تهی شدید و هذیان و ضعف بدرجه غایت پیدا میشود و درین حالت
مریض هلاک میگردد و گاهی بسبب زیاده جاری شدن ریم بزیاده ضعیف شده مریض هلاک میگردد و چون قریب
عظام راس این مرض رسیده ورم در غشای دماغ پیدا میکند از انهم مریض هلاک میشود العلاج
اول در شروع مرض بر محل صلابت اصل کاستک نقره یا قلم پتاس لیقوزا بر محل آبله مالند و ازان داغ دهند
تا جلد بوسیده شده از داغ کردن زخم پیدا شود و آنچه قطعه غشای خانه دار مرده که زیر آنست بزودی خارج شود
و فساد آن زیاده و عام نگردد و بعد آن بر محل مذکور پلتس از تخم کتان نهاده بربندند و اگر سختی زیاده و عظیم
باشد و زیادتی انبساط در آن جلد جلد شده باشد فورا آنرا در طول و عرض آن چاک و چار پاره کرده اجتماع خون آنرا
کم کرده دهند و بالای آن پولتس از تخم کتان بسته ریم پیدا کرده بیرون ارند تا همراه آن غشای خانه دار مرده هم دفع
شود و هرگاه ریم ازان جاری گردد روغن کاربولک اسیڈ دالوشن در زخم اندازند تا بوی عفن را کم کند و بتنقیه زخم
معین باشد و هرگاه غشای مرده هم دفع گردد روغن کافور در زخم اندازند و مرهم رال بر آن نهند تا انگور بزودی پیدا شده
زخم ملتئم گردد و از ادویه مسترد به مصلح حال بدن اول از همه مسهل دهند خواه قبض باشد یا اسهال بود زیرا که در حال قبض فایده
اسهال که ظاهر است اما در حال اسهال پس بنابر آنکه تا عفونت را دفع کنند لیکن در حال قبض مسهل قوی دهند و در حال
اسهال مسهل خفیف نوشانند و اگر بعد اسهال کمزوری و ضعف زیاده بود ایپونیا کاربناس [illegible] بارک حسب مناسب نوشانند

ومنزال پیٹ ہمراہ کنین نوشانیدن درین وقت بسیار مفید ست خصوصاً هرگاه همراه کلورائڈ آف پٹاس و ٹنکچر اسٹیل نوشانیده
باشند تا تصفیه و تقویت خون هر دو از ان حاصل شود و زیاده اعتماد درین مرض بر اغذیه است پس مثل شوربای لحم و شیر و زرده
بیضه مرغ و هم جرم لحوم مناسبه خورانند و اگر از شراب مجتنب نباشد پورٹ وین یا پوٹر بیر که قسمی از شراب مقوی ست و در آن
لحم هم افتد بنوشانند و اکثر از خورانیدن افیون درین مرض نفع کثیر حاصل میشود بلکه بدون آن علاج ممکن نیست زیرا که
افیون هم مقوی و هم خواب آور و هم مسکن وجع ست خصوصاً هرگاه درد زیاده باشد درین وقت نوشانیدن آن حسب مناسب
واجب ست فقط **فصل ششم در فرن کلس** بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کسر کاف و فتح
لام و سین مهمله بلغت لاطینی و بلغت انگریزی بائیل بفتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون لام و بلغت
عربی بثره گویند و آن عبارت است از انفل میشن خوردنی و ورم حار کوچک که در جلد و غشای خانه دار که زیر جلد است
پیدا میشود و آن محدود میباشد و هم در ان سختی بود که با درد شدید میباشد و ریم قلیل پیدا میشود و بعد انفجار از ان جسم ریمی غلیظ
سخت که آنرا بلغت انگریزی کور بضم کاف و سکون واو و رای مهمله یا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و سکون فا یعنی غشای
مرده و بهندی کیل میگویند برمی آید و آن بر دو قسم ست یکی آنکه مدور و از جلد مرتفع و صلب و با درد شدید و گرد
آن قدری سرخی بود و مقدار آن اکثر بقدر دانه کرسنه میباشد و این ورم حار در جلد بدن اندرون غده های عرق
یا غده های شحم حادث میشود و این قسم اکثر بر وجه و گردن و بر سینه و بر دستها پیدا میشود دوم آنکه سختی
منبسط در جلد بود و از ان بلند نباشد و درد و سرخی در ان زیاده و صلابت هم در ان محسوس میشود و آن در غشای خانه دار
میباشد و مقدار این قسم از چهار انگشت تا بقدر کف دست کبیر میباشد و این قسم اکثر بر قفا و سرین و قریب مقعد پیدا میشود و چون
درین قسم ریم پیدا میگردد در دو سه جا درین ورم منفجر شده ریم از ان جاری میشود و چنانکه در کاربنکل هم ثقبه متعدده برای
جریان ریم پیدا میشوند و گاهی درین قسم ریم پیدا میشود لیکن جلد از خود منفجر نمیگردد مگر بر آن سیاهی ظاهر میشود و آنرا بلائنڈ بائل
بکسر بای موحده و فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و دال هندی یعنی اعمی اندهی بائل گویند و این
گاهی تا دو هفته و زیاده حالت [illegible] گاهی ریم آن در عروق منجذب میشود و گاهی بعد این مدت منفجر میگردد اسباب
قریب آن اکثر کمزوری و ضعف خون یا غلیظ و ناصاف ماندن خون میباشد و اسباب کمزوری خون اکثر نه خوردن اغذیه
جیده مقویه موافقه میباشد و هم از زیاده محنت و یا از زیاده مقاربت کردن با عورات هم خون ضعیف میشود و عدم صفای
[illegible] هم اکثر از سکونت کردن در هوای ناصاف یا از پیدا شدن یورک ایسڈ یا یوریا در خون یا از زیاده خوردن اغذیه حاره مثل
زیاده خوردن گوشت چه از انهم یورک ایسڈ و یوریا پیدا شده خون غلیظ میگردد خصوصاً هرگاه هم [illegible] خورده
شود پیدا میشود و گاهی از اذیت اصطکاک یا از خارش و حکه بدن چنانکه در جرب و غیره امراض جلدیه میباشد و گاهی
[illegible] فصل چهارم میشود چه در انهم [illegible] غیره امراض جلدیه پیدا میشود [illegible]

خارج میشود چون محتبس گردد ازان خون غلیظ میشود و ازان دمامیل و بثور پیدا میشوند و گاهی از رسیدن ضرب چیزی
خارجی در جلد پیدا میشود چنانکه از تشریح نفس میت گاه گاه ترکیب تشریح درین قسم ثانی مبتلا میگردد و گاهی دمامیل و
و بثور خاص مثل امراض وبائی در جائی خاص مثل دهلی یا ملتان شایع و عام میشوند و آنرا بثور دهلی یا بثور ملتان میگویند
و بسبب عمر انسان هم بثور کم و زیاده بر می آیند چنانچه وقت شباب و ایضاً در وقت پیری بثور زیاده پیدا میشوند
و در سن وقوف کم و همچنین در رجال زیاده و در عورات کم پیدا میشوند و گاهی بعد استعمال پلاستر کنتاروس و خشک شدن
آبله آن هم بثور پیدا میشوند چه از استعمال پلاستر مذکور غده های مذکوره جلد بند میشوند و در حوالی آنها ورم پیدا میشود
ازان سبب بثور پیدا میشوند و گاهی دمامیل و بثور موجود میباشند لیکن سبب آن ظاهر نبود العلاج اول سبب را
دریافته بر دفع کردن آن کوشند پس اگر کمزوری خون بود از اغذیه جیده و ادویه مقویه تقویت خون نمایند و اگر بسبب
عدم صفای خون باشد درین وقت در ابتدای مرض مسهل داده بعده منرال اسید و بارک و ادویه مدره نوشانند
و خورانید لکن همچنین در حال کمزوری خون و عدم صفای آن هر دو مفید است و چون دمامیل و حکه و بثور زیاده در بدن
پیدا شوند دوای موسوم به ییسٹ بکسر یای مثناة تحتانی اول و سکون یای مثناة تحتانی ثانی و سین مهمله و تای هندی که بمعنی
خمیر انگریزی ست نیم نیم اونس روزانه سه بار همراه آب کافور یا آب پودینه سبز که هر یک از یک اونس تا یک نیم اونس باشند
چند روز بنوشانند یا کالشیم سلفائڈ نشاسته نزد هم حصه گرین بنوشانند و بهتر آنست که چون این دوا بدبو است لهذا اجزا با
اکسترا کٹ جنشین یا اکسترا کٹ ٹراکسی کم یا بالجمله چیزی که آنرا بپوشد بپیچیده و یا کدام شئی خوشبو مثل عطر پودینه یا انیسون
خوشبو کرده بورق نقره پیچیده بخورانند و روزانه سه بار خورانند حتی که بوی آن از عرق بدن ظاهر شود درین وقت استعمال
آنرا ترک کنند و تبدیل هوا و ماندن در هوای صاف دیهات و قری و اگر قریب بحر اسود باشد بر سواحل دریای اعظم
مریض را چند روز دارند مفید است و در ابتدای مرض کلوڈین از قلم موئین طلا کردن یا بلاڈونا و گلسرین حل کرده
طلا کردن یا بلاڈونا یا افیون محلول با آب طلا کردن گاهی مانع از پیدا شدن ریم و باعث بر جذب شدن ماده ورم و رعرق
و سبب زوال مرض میشود و لیکن اکثر اینست که چون ورم زیاده باشد دران ریم می افتد و درین وقت تدبیر منضج باستعمال
آوردن ضرور میباشد پس درین وقت باید که پارچه با آب گرم تر کرده بر آن بندند یا آرد تخم کتان با آب گرم سرشته بران نهند
ایضاً لواته انجیر بران بندند که ازان فائده نضج و انفجار سر و حاصل میشود و کاک صابون و نبات مساوی الوزن با آب
حل کرده بر پارچه آلوده بران بستن مفید است و هرگاه قریب انفجار رسد و تا ازان بیرون نیاید منفجر شود و مرهم رال بلاڈونا
و افیون شریک کرده بران نهند که ازان بزودی اخراج ریم کرده مرض و اذیت را دفع میسازد دستور العلاج دیگر برای
دانه های کوچک که اکثر در فصل بهار بر روی و رخسار و بدن پیدا شوند درین وقت باید که هرگاه سرخی بر جلد بدن ظاهر شود و دانه
دانسته شود که بثور بر خواهند کرد اول جنفص هندی یا قدری افیون با آب حل کرده بران طلا سازند اگر بعد آنهم

بروز کند و دران سختی بعد رسد و اثکل سیشن یعنی ورم و سرخی و درد پیدا شود بران بلادونا با آب حل کرده طلا سازند تا تشنج عروق را دور کرده دوران
خون را که دران بسبب ورم مسدود شده جاری سازد پس اگر بعد آنهم بثره باقی ماند و منجذب نگردد و دران ریم پیدا شود درین وقت
بلادونا و تیون خالص در مرهم رال حل کرده بران نهند تا منفجر شده ریم از ان جاری گردد و صحت شود و درین مرض انتظار خود منفجر
شدن آن کردن بهتر است از آنکه باعانت نشتر چاک کنند لیکن هرگاه بعد افتادن ریم هم نه منفجر شود و نه آثار انجذاب ریم در عروق
ظاهر شوند درین وقت آنرا از نشتر چاک کرده صاف کنند و بعد آن پارچه در روغن کاربولک ایسڈ آلوده تر کرده در زخم
نهند تا بیرون افتادن ریم زخم را مندمل سازد فقط ‌فصل هفتم در پائمیا یعنی رسیدن و آمیختن بده یا اجزای عفنه فاسده
دیگر در خون و گاهی آنرا ایکریمیا یعنی آب حاد و تیز مثل زرداب که در زخم پیدا میشود نامند و گاهی سپٹ سیمیا یعنی عفن و فاسد شدن
خون بسبب آمیختن چیزهای عفن دیگر هم گویند و گاهی پائمی اوجنک فیور یعنی تپی که مولد ریم در خون است نامند و سبب اختلاف این اسما
آنست که کسی میگوید که در خون ریم میباشد آنکس پائمیا میگوید و کسی گوید که ریم در خون نمیباشد بلکه زرداب یا آب عفن می آمیزد و آنکس
ایکریمیا نامد و کسی گوید که عروق صغار که بر دور زخم میباشند مواد عفنه فاسده از زخم فاسد کشیده در خون می اندازند آن سپٹیسیمیا
میگوید و کسی میداند که درین مرض تفلیبیتس در سطح باطن عروق میشود و از ان تپ پیدا میگردد و بعد از غشای اعلی عروق جدا شده در خون
می آمیزد و این کس پائمی اوجنک فیور نام می نهد و گاهی پائی ایمک فیور نام کرده میشود یعنی تپی که از پیدا شدن ریم در اعضای بدن مثل جگر و ڈھال و
مفاصل و دماغ و مفاصل پیدا میشود و این اسم پائمیا افضل است زیرا که در افتادن و نه افتادن ریم در خون اختلاف است و در پیدا شدن ریم
در اعضا کسی را تامل نخواهد بود چه آن ظاهر است و نسبت بسوی اظهر بهتر است و هم باید دانست که این تپی بسبب آمیختن زهر در خون یعنی
شدن خود خون مثل تائفائد فیور پیدا میشود بخلاف تپ دق که دران فساد خون ضروری نیست السبب چونکه اکثر هرگاه دل و استخوان شکسته شود
و دران ریم افتد لیکن راه خروج برای ریم حاصل نشود و در استخوان ناسور ماند از ان رگها و ڈھال و مفصل و دماغ و دل پیدا میشود و گاهی بعد
ولادت ورم و فساد در رحم میشود و از ان این تپی حادث میگردد چنانکه در پیوار پرل فیور نوشته شد و این وقت نام این پیوار پرل فیور کرده میشود
و گاهی بعد پیدا شدن کاربنکل که خراج کبیر است هم این تپ حادث گردد و گاهی چون وقت تشریح میت از کارد تشریح زخم در
بدن تشریح کننده میرسد از انهم این مرض پیدا میشود و هرگاه دل بر غشای رقیقه دار پیدا شده بده آن منبسط در عضو میشود و علاج
نگردد چنانکه در دل سر نگون میباشد هم این مرض پیدا میشود و گاهی از خرابی و فساد مکانی یا فساد هوائی که گرد مکان مسکونه باشد هم این
مرض پیدا میشود هرگاه باشنده مکان مذکور زخمی باشد و اگرچه اصل سبب حدوث این مرض درینجا خرابی هواست لیکن اسباب
معینه آنهم درین وقت معین بر حدوث آن میشوند و آن اجتماع اشخاص کثیره در یک خانه است چنانکه در شفاخانه ها هرگاه اجتماع
مردم زیاده میشود از عفونت و بدبوی جراحات کسانیکه از مجروحین کمزور و ضعیف باشند خواه بسبب اذیت اوجاع یا از
نیافتن غذای جسد چنانکه در مقاتلات عظیمه سلاطین اکثر چنین اتفاق میشود که مجروحین را غذای جسد میسر نبوده آرام
میباشد درین وقت اکثر مجروحین باین تپ مبتلا شده هلاک میشوند العلامات آول ابتدا از سردی و لرزه میکند و بعده

هر سه از این جهات صاف شود و برای تصفیهٔ خون از جانب ریه رسد هوای تازه مریض را دارند تا بذریعهٔ هوای صاف از جهت
ریه هم صاف شود و گاهی ... میگویند که از نوشانیدن سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفائٹ آف میگنیشیم یا سلفیٹ آف سوڈا
یا سلفیٹ آف پٹاس فائده درین مرض زیاده میشود و باید که سلفیٹ در هر دو ساعت ... باشد یک گرین فاسفیٹ با اضعر دادوه
مذکوره را بنوشانند مثل اینکه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ را از بست قطره تا سی قطره همراه آب مشروب نوشانند یا همراه تنکچر سلفا
اگر مقصود اسهال و تلین طبع باشد یا سلفیٹ آف سوڈا بنوشانند و ڈاکٹر ... صاحب بهادر میفرمایند که زیاده فائده از خورانیدن
کنین همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ دیده شده پس باید که از دو گرین تا ده گرین کنین سلفاس همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ
که از بست قطره تا سی قطره باشد همراه دو اونس آب ساده آمیخته بمریض نوشانند و وجه نافع شدن ادویه مذکوره اینست
که این ادویه قاتل عفونات و رافع فسادات عفونی از خون هستند پس بعمل کیمیائی تاثیر اینها در بدن ظاهر میشود
و با تصفیه خون از راه های چهارگانه حفظ این امر ضرورست که دیگر زهر و ریم در خون داخل نشود و بنابران اگر در جای
مثل گوش یا انف یا رحم زخم باشد و از آن ریم جاری بود آنرا صاف دارند باین نحو که اول بذریعهٔ زراقه روزانه زخم را
از آب گرم بشویند و صاف کنند و بعد صاف کردن زخم از آب گرم از ادویه که مانع تعفن و فساد و مصلح زخم اند زخم را
بشویند و این ادویه مثل الکحل کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ ست یا سالوشن پرمنگنات پٹاس ست
که نیم اونس از آن گرفته در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده از آن بذریعهٔ زراقه زخم را بشویند یا پرمنگنات پٹاس
یک ڈرام در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده در زخم رسانند تا از زخم مذکور باز زهر در خون نه رود و خون صاف ماند
و اگر در جای مثل استخوان ساق یا دماغ وغیره یا زیر غشای ریشه دار دمل بود آنرا بطور دستکاری از قطع کردن استخوان
بمنشار یا شگافتن لحم بیرون آرند تا زهر ریم که محرک سبب خون ست باقی نماند و برای تقویت مریض بیمار را غذای جید که
سریع الهضم باشد مثل شوربای لحم یا یخنی گوشت بز یا شیر ماده گاو بنوشانند و شیر از همه افضل ست هر قدر که معده
علیل متحمل شود بنوشانند و هم جوشانیدن سر شیر لطیف باین نحو که بذریعهٔ قاشق آنرا خوب گردانند تا بسبب داخل
شدن اجزای هوای دران زیاده لطافت پیدا شده بزودی هضم شود بسی مقوی ست و هم زردهٔ بیضهٔ مرغ خام
با قدری شراب برانڈی حل کرده نوشانیدن هم مفید ست و از ادویه مقویه مطبوخ بارک یا تنکچر بارک را همراه کدام
ایسر مثل اسپرٹ نائٹرک ایسر یا سلفیورک ایسر یا کلارک ایسر بنوشانند و هم ایمونیا کاربناس همراه اسپرٹ [illegible]
و اسپرٹ نائٹرک ایسر حل کرده تنها یا با مطبوخ بارک یا تنکچر ان هم نوشانیدن مفید ست یا اسپرٹ امونیا ایرومٹکس همراه مطبوخ
بارک بنوشانند یا کنین دو سه گرین همراه نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ که از پانزده قطره تا سی قطره باشد همراه آب دو اونس
آب ساده و مقدار آب بحساب کمی و زیادتی وزن ایسڈ کم و زیاده کرده بنوشانند و هم پورٹ وین شراب یا برانڈی شراب
شراب یا هسکی شراب کسی را که از آن مجتنب نباشد بنوشانند لیکن در استعمال شراب لحاظ تقلیل مقدار ملحوظ باشد

پیدا میشود و از ان در خون غذا زیاده میرسد خصوصاً وقتیکه با وصف زیاده خوردن اغذیه موصوفه زیاده نشسته اند و مشقت
بدنی کم کنند چنانکه حال محرران و کاتبان و اهل علم ست وگاهی این حالت آبائی و خاندانی میباشد که در بدن خون زیاده پیدا
میشود وگاهی بعد بند شدن جریان حیض یا بسبب سن یاس در عورات هم این حالت پیدا میشود وگاهی بسبب قطع
و کم شدن کدام عضو کبیر از بدن مثل انکه یک پا یا یک دست قطع کرده هم این مرض پیدا میشود العلامات سرخی رنگ رو
و [illegible] بودن رخسارها وگاهی سرخی [illegible] پیدا میشود در رگ لبها و زبان و حنک [illegible] در امتلا از خون
دیده میشود و چون گرفت بر وجه زیاده میگردد چشمان [illegible] دیده میشوند و همیشه در چشمان قدری نداوت در رطوبت
[illegible] باشد و نبض عظیم و قوی بود و جائیکه عروق در بدن دیده میشوند ممتلی از خون میباشند وگاهی درین مرض [illegible]
هم زیاده پیدا میشود و درین وقت صاحب آن فربه هم میگردد و اکثر مریض سست و بحالت اعیا و ماندگی هم مبتلا میماند
حرکت و بیداری خوش نیاید خواب زیاده آید و خواهش خفتن زیاده میکند و چون بخواب رود رویا زیاده می بیند
و دوران سر زیاده ماند و اکثر بدرد سر مبتلا میشود و درد در پیشانی یا در موخر راس محسوس گردد وگاه گاه جریان خون
از اعضا بسبب انفجار عروق صغار مثل رعاف و جریان دم از بواسیر هم عارض میشود و جریان آن به بعضی نافع میگردد
لیکن اگر عروق صغار در اعضای باطنه منفجر شوند و راه سیلان خون بسوی خارج نباشد درین وقت از امراض ضرر
و نقصان پیدا میشوند مثلاً اگر در دماغ عروق منفجر شوند سکته پیدا میشود و اگر در ریه انفجار واقع شود از ان امراض مثل
ورم ریه یا سل پیدا میشوند العلاج اول در علاجش تفحص سبب نموده تدبیر رفع سبب فرمایند مثلاً اگر از زیاده
خوردن اغذیه موصوفه بود غذا که از ان خون کم پیدا میشود خورانند و در ان هم تقلیل مقدار ملحوظ دارند و این اغذیه
مثل حبوب و بقول اند و نان همراه دال مونگ یا کهچری دال مونگ وغیره بهتر ست و اگر از ترک حرکت و دعت و سکون
این حالت پیدا شده باشد امر بحرکت و کثرت مشقت بدنی فرمایند و برای زن الیسه که حیضش بند شده باشد یا کسیکه عضو
کبیر از بدنش قطع شده باشد ضرور امر بتقلیل غذا فرمایند و کسیکه معتاد شرب شراب باشد آنرا جبر ترک شراب حکم کنند و زیاده
از شش ساعت در بیست و چهار ساعت روز و شب علیل را خفتن ندهند و برای مشقت بدنی زیاده تاکید کنند خصوصاً
برای پیاده رفتن در هوای صاف یا سوار شدن بر اسپ و اول انسب ست و از ادویه آنچه مسهلات [illegible] کرده اند
درین حال نوشانیدن آنها نافع ست چه آنها خون را کم میسازند و اگر قدری [illegible] یا [illegible]
[illegible] همراه این مسهلات نوشانند انفع ست و اگر مریض قوی و امتلا زیاده باشد فصد گیرند تا بقدر حاجت خون
بر آرند و اگر گرفتن فصد مناسب نه دانند و امتلای خون در سر و درد سر باشد درین وقت چسپانیدن چند [illegible]
زلو بر [illegible] زیاده مفید میشود و اگر چربی هم با امتلای دموی زیاده باشد و از ان [illegible] هم در
علیل یافته شود پس درین وقت اغذیه که در ان روغن میباشد مثل شیر یا گوشت چربی دار هم طعامیکه در ان روغن [illegible]

چربی زیاده اندوخته باشند نخورانند بخصوص آن اغذیه که در آنها چربی باشد مثل لحم گوسفند و هم [illegible] که گوشت
که از چربی خالی بود بیاد دهند که انسان بسر شیر باده رکره با شند نخورانند و اگرچه درین وقت داکتران گاه گاه برای علاج
لائکر پیاس دوای دهند زیرا که از زیاده خوردن بعضی در معده صابون پیدا میشود و لائکر پیاس آنرا اذابت کرده جاری
میسازد و بنابراین در ولایت انگلستان بسبب شهرت منفعت لائکر پیاس برای تحلیل مردمان آنرا خود آنرا [illegible]
کثیر میخورند و همچنین شکر را هم درین وقت بمقدار زاید از خود می نوشند بدون اینکه مشوره از طبیب کنند و از آن هیچ قدر
فربهی کم میشود ولیکن معده زیاده نقصان میرسد و غذا بخوبی هضم نمیشود و بعضی از داکتران میگویند که هرگز لائکر پیاس را
در تقلیل شحم دخلی نیست پس درین صورت عوض آن بهتر است که هر آنچه تجویز کرده شد بر تدبیر تقلیل شحم اکتفا کنند فقط
فصل ششم در انیمیا بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و اگرچه معنی لفظی آن عدم خون ست لیکن مراد از آن کمی خون ست و این ضد های پر پیما مرض سابق ست و گاهی آنرا
اسپانیمیا هم گویند و این لغت گریک ست و معنی آن ضعف و رقت و ناداری خون ست و گاهی آنرا هائی ڈریمیا هم گویند
یعنی زیادتی آب در خون و گاهی اولگ ایمیا یعنی قلت خون هم نامند و این از اسمای دیگر بهتر ست زیرا که موافق حقیقت
مرض ست بالجمله درین مرض ریڈکرسپکل یعنی جز خرد سرخ رنگ در خون کم پیدا میشود و هوائٹ کرسپکل یعنی جز خرد سفید
رنگ و فایبرن بر نسبت طبیعی خود در خون میباشد اما سفیدی بیضه که در لائکر سان گوئس یعنی آب خون میباشد کم یافته
میشود و آب در خون زیاده میباشد اکثر سبب آن فقر و فاقه و نیافتن غذا خصوصاً غذای موافق بالوقت
میباشد و هم نیافتن و نه ماندن در هوای صاف و هم نشستن در تاریکی و نه ماندن در روشنی زیرا که رنگ و قوت
در خون از آفتاب و روشنی آن حاصل میشود چنانکه در نباتات هم رنگ از روشنی حاصل میگردد و اگر چیزی بر نباتات نهند تا
از شعاع شمس و روشنی آن به نبات نرسد رنگ آن متغیر میشود بالجمله آنچه از آن خون پیدا و صاف و قوی بگردد چون
میسر نشود این مرض پیدا میگردد و هم از کمزوری معده وقتیکه در آن طبخ غذا بوجه کامل نشود و هم از زیاده خارج شدن
خون و اجزای اصلیه آن از بدن چنانکه در جمله اقسام نزف الدم و نفث الدم و ایپیوسٹن بود یا میشود این مرض پیدا میگردد و هم
از امراض مزمنه مثل اسهال و پیچش مزمن و از زیاده جاری شدن ریم چنانکه در دمل مفصل یا ورم استخوان یا مرض سل میشود و هم
از سرطان الرحم و ورم طحال و مرض کلاه گرده و اسکروی و در مرض آتشک هرگاه دران در جگر و غیره اعضای باطنه جسم
مشابه آب مطبوخ برنج پیدا میشود و از زیاده گرفتن فصد و هم از بعض ادویه مثل زیاده خوردن سیماب یا زیاده خوردن
انٹیمنی و هم از زیاده نوشیدن مسهلات قویه که مخرج آب باشند خصوصاً که از قسم کهار و نمک بوند هم این مرض پیدا میشود
العلامات علامات آن ضد علامات پالی پیمیا ست و درین مرض رنگ زرد بر رخساره یا چهره و بی رونقی غالب
میباشد و این رنگ مثل رنگ موم اعنی شمع میباشد و بر جمله جلد بدن این زردی دیده میشود و بر عکس میمرت لب و دهان

دربان و لثه و حنک و چشم سفیدی دیده میشود و نبض صغیر و ضعیف میباشد و گاهی زیاده سریع میشود و اکثر سبب ثقل بینائی یا بر محل نوح
در محسوس میگردد و همچنین زیر استخوان پهلو جانب الیسر بر محل سپر اثنیف درد و اذیت مریض ظاهر میکند و اشتهای طعام
کم میباشد و آنچه خورده شود بخوبی هضم نگردد و ریاح زیاده پیدا میشوند و اجابت گاهی بقبض و گاهی بطور اسهال میشود
و بول صاف و بی رنگ مثل آب خالص می آید و ضعف و کسل و ماندگی و انضجار طبع و دلبستگی که ضد فرح و خوشحالی ست همیشه
می ماند و بر اعصاب حس مثل عصب سمع و بصر بسبب زیاده شدن حس اذیت زیاده محسوس میگردد مثل اینکه از شور و غل زیاده
متاذی میشود و پیش چشمان خیال مگس و پشه و گاهی درخشیدن برق بلا وجه محسوس میشوند و از مشقت بدنی قلیل یا از خوف
سبب سرعت طپش دل زیاده میگردد و لب. آن گاهی دوران راس و گاهی غشی دفعة عارض میشود و بجاری [illegible] و ضربان
شرایین که بسوی راس رفته اند بتمام او دراج کردن زیاده محسوس میشود و همچنین چون بر محل معده از ان انامل غمز کنند
حرکت شریان عظیمه که از دل رسته بسوی بدن در شکم رفته محسوس میشود و چون آله مقیاس الصوت را بعد تحریک مریض
بر محل قلب آن نهاده بشنوند آواز ورم دیوار قلب می آید و فی الحقیقت این آواز خون رقیق ست که از ملاقات جسم صلب گر
دیوار قلب ست پیدا میشود از ورم دیوار قلب نمیباشد زیراکه اگر مریض را با آرام تمام بر پلنگ داشته بشنوند این آواز
نمیباشد چنانکه در ورم دیوار قلب در هر حال سکون و حرکت شنیده میشود و هم گاه گاه درین مرض غده گردن که در مرض
گینگه متورم میگردد قدری متورم میشود و گاهی جحوظ العین هم درین مرض پیدا میگردد و اکثر با ورم زده گردن تا
جحوظ العین یافته میشود و دست و پا و جلد بدن اکثر سرد میباشند و در ساقین و [illegible] ورم رخوی یافته میشود که آنرا
اذیمیا نامند و در عورات گاهی درین مرض حیض مطلقا بند میشود و گاهی بر وقت استاد خود می آید و آنچه می آید قلیل
و مائل بسفیدی میباشد و اکثر آب سفید از رحم درین مرض سائل میشود و درین مرض ضرور نیست که امراض دیگر اعضا
یافته شوند زیراکه این مرض خاص خون ست که آنهم یکی از اعضا ست و در ان نقاهت موجود میباشد اگاه گاه دیگر امراض
هم درین پیدا میشوند و آنچه امراض مولده انیمیا که ذکر آنها در اسباب مرقوم شده هرگاه انیمیا زیاده بود تا دیر ماند بسبب
انیمیا هم پیدا میشوند زیراکه چون ازین مرض مریض ضعیف و کمزور میشود امراض مذکوره که از زهر و استعداد خانه الی
پیدا میشوند درین حالت بسهولت حادث میشوند و قوت و شدت مینمایند و قسمی این مرض انیمیا کلوروزس ست و آن
لغت یونانی ست و معنی آن سبز رنگی ست که آنرا بزبان انگلش گرین سکنس نامند یعنی مرضیکه در ان رنگ سبز
میشود و این مرض اکثر عورات را قریب سن بلوغ به قرب ابتدای جریان حیض عارض میشود و گاهی بعد جریان حیض
هم پیدا میشود و درین مرض هم تغیر در خون واقع میشود مثل انیمیا یعنی جوهر سرخ رنگ خون که ریدگر پسکل ست کم پیدا میشود
و هم مقدار آن درین مرض صغیر میشود و سرخی آنهم کم میگردد و هم فایبرن درین مرض مثل الفل میشن زیاده پیدا میشود
باقی دیگر اجزای خون بنسبت طبیعی خود می مانند چنانکه در حال صحت بود پس فی الواقع این مرض درد و جز خون

اعنی ریڈ کرپسکل و فائبرن میباشد اما سبب حقیقی سبب آن تاحال تحقیق نشده لیکن این قدر معلوم است که چون دختر قریب بلوغ میرسد و آمدن حیض آنرا شروع گردد این مرض پیدا میشود و العلامات چنانکه در انیمیا زردی رنگ چهره و بی رونقی بشره میباشد در نیجا زردی رنگ چهره و جلد مائل بسبزی بود و بر لب و میوکس ممبرن لثه و زبان و دهان چشم چنان سفیدی غالب باشد که از دیدنش معلوم میشود که مریض از موم ساخته اند خون مطلقاً در بدنش نیست و اشتهای طعام ساقط یا بسیار کم بود و گاه گاه خواهش خوردن اغذیه ردیه مثل زن حامله میکند و آنچه خورده شود بخوبی هضم نگردد و جگر بخوبی کار خود نه دهد و از ان صفرا کم پیدا میشود و هوا که از ریه بذریعه تنفس خارج میشود بدبو باشد و اکثر اوقات طبیعت درین مرض میباشد و بول اینجا هم مثل آب صاف و بی رنگ بود لیکن بار بار بعد زمان قلیل می آید و در غشای زیر جلد قدری رطوبت بود که از ان جلد غلیظ میگردد و گاهی ورم زیاده شده بمرتبه اودیما یعنی ورم مائی رخو میرسد و نبض صغیر و ضعیف و گاهی سریع و طپش قلب و خفقان بعد حرکت قلیل یا خوف بسیر و مسموع شدن آواز دیوار قلب بعد حرکت کردن مریض و متاذی شدن اعصاب حس سمع و بصر از محسوسات خود و رویت خیال مگس و پشه پیش چشم و درد زیر سر اشتیف جانب ایسر و در و سر و احتباس طمث یا بند آمدن آن بر وقت معتاد و آنچه آید قلیل المقدار و کم رنگ بودن آن و هم وقت حیض درد و اذیت و دشواری آمدن آن و هم سیلان آب سفید از رحم چنانکه در انیمیا بود در اینجا هم میباشد. العلاج علاج اینهم آنست که اول دانم که سبب مرض دریافت شود و بدفع کردن آن کوشش کنند مثلاً اگر سبب نیافتن غذا از محتاجی و مفلسی وغیره باشد آنرا اغذیه جیده مولده دم خورانند و در هوای صاف گردانند و دارند و اگر از نشستن در تاریکی بود در روشنی و هوای صاف دارند و اگر از رسیدن سردی به بدن باشد لباس موافق هر فصل که سخن بدن باشد پوشانند و اگر بسبب ضعف معده بود مقویات معده و با صنوف طعام نوشانند و درین وقت خورانیدن پپسین یا پپسین وده مفید میباشد و اگر معده کدام غذا را قبول نکند و قی دفع گرداند درین وقت شوربا ی لحم بذریعه حقنه در امعا رسانند و کلانی هر سبب و مرض که باشد تدارک آن نمایند و آنچه بسبب مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شده باشد دران مریض آرام دهند و اغذیه جیده لذیذه خورانند و از ادویه مرکبات فاسفورس مثل زنک فاسفورس یا فاسفورک ایسڈ همراه دوای تلخ مثل انفوسم جنشین یا کلمبا یا قصب الذریره نوشانند و هم مرکبات آهن مثل فریم ریڈکٹم که سفوف آهن است یا فیری سلفاس یا تنکچر اسٹیل یا کنین فیری سائٹراس و امثال آن نوشانند لیکن بعد غذا در میان مرور یکساعت بر غذا مرکبات آهن را نوشانند والا در خلای معده از ان اذیت میشود هم میوکس ممبرن از آهن متاذی میگردد لیکن اگر مرکبات آهن را تنها دهند بحالت قبض طبیعت معین بر زیادتی قبض شکم میشود لهذا درینجا آنرا وقت خورانیدن همراه ایلوز یا دیگر مسهلات خفیفه که مضعف خون نباشند بدهند و هرگاه درد سر و درد زیر سر اشتیف و اذیت عصب سمع و بصر بالجمله اذیت عصب هم باشد درین وقت زنک و لیرین

و مشابه خالص و حلتیت و ٹنکچر آن دادن مفید بود و هم نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا ہائی ڈریٹ کلورل یا ایسٹر یا اسپرٹ کلارفام و امثال آن نافع باشد و گاهی این ادویه مخدره آرام رسان را همراه آهن هم مفید هستند و اگر خواب مریض را درین مرض نیاید پس درینجا افیون کم مفید هستند زیرا که آن مولد قبض ست و هم از تا مدت دراز خوردن آن اعتیاد طبع پیدا میشود و چون این مرض مزمن ست لهذا ضرورست که تنها خورده شود پس در آخر از آن اذیت پیدا میشود لهذا عوض آن اکسٹراکٹ یا ٹنکچر ہائی سائمس یا برومائیڈ پٹاس و اگر ضرورت زیاده بود هر دو را باهم آمیخته بنوشانند و وقت زیادتی خفقان ٹنکچر ڈجی ٹیلس یا ایکونائٹ نوشانیدن بسیار مفید ست ولیکن از علاج این مرض دل تنگ نشوند و این ادویه را مدتها نوشانند که مرض مزمن ست بعد مدت دراز تاثیر ادویه درین ظاهر میشود زیرا که ریڈ کرپسکل بعد مدت دراز در خون پیدا میشود و بر صورت اصلی خود می آید بخلاف دیگر اجزای خون که آنها بزودی پیدا میشوند پس فی الحقیقت این علاج را علاج تندرستی و اعاده صحت دانند و تا دام که تندرستی حاصل نشود دست از علاج نه کشند و در کلوروزیس هم همین تدبیر میکنند لیکن انچه در علاج احتباس و قلت در وحیض ادویه و تدابیر نوشته شده اند آنها را هم در علاج شریک این ادویه میکنند و انچه بسبب گرفتن فصد پیدا شده باشد در آن آینده از گرفتن فصد احتراز نمایند و برای تدارک نقصان آن علاج انیمیا که نوشته شده عمل آرند و انچه از نوشیدن ادویه مولده انیمیا افتد در آن خوردن ادویه مذکوره ترک فرمایند لیکن اگر از خوردن سیماب حادث شده باشد در آن ایوڈائیڈ پٹاس را همراه نقوع عشبه چند روز نوشانند تا بسبب آن سیماب از بدن و خون در ادرار خارج شود بعده علاج عام انیمیا نمایند و انچه از خوردن ادویه دیگر پیدا شده باشد در آن ترک ادویه و بعد آن استعمال علاج عام انیمیا کافی خواهد بود فقط

فصل دهم در لوکوکتھیمیا

و این اسم مرکب از سه لفظ گریک است که ترجمه لفظی آن سیل سفید خون ست و مراد از آن زیاده شدن وہائٹ کرپسکل یعنی جسم خرد سفید رنگ در خون ست زیرا که درین مرض جسم خرد سفید رنگ در خون زیاده و ریڈ کرپسکل یعنی جسم خرد سرخ رنگ کم پیدا میشود به نسبت حالت صحت و سبب این تسمیه اینست که اول کسیکه این را بذریعه خورده بین در خون یافت دانست که سیل سفید از خارج در خون می آید لهذا بآن اسم موسوم ساخت اما بعد آن که تجربه دیده شد ظاهر گشت که این اجزای سفید که زیاده میشوند از قسم ریم و غیره نمی باشند بلکه همان جز خرد سفید رنگ که جزء اصلی خون ست زیاده پیدا میشود و گاهی این را لک ایمیا بضم لام و سکون کاف عربی یعنی خون سفید هم نامند زیرا که هرگاه خون این مریض در ظرفی گرفته و فائبرن از آن اول بیرون آورده به بینند بالای آن سفیدی مثل سفیدی شیر دیده میشود لیکن باید دانست که هرگاه دسومت در خون زیاده بود درین وقت هم ممکن ست که موافق سفیدی مذکور در خون بیاضی دیده شود و فارق بینهما آنست که هرگاه سفیدی بسبب زیادتی دسومت بود از انداختن قدری ایسر در خون بیاض مسطور ضائع و برطرف میشود و اگر بسبب زیادتی وہائٹ کرپسکل باشد سفیدی بالای خون بحال خود قائم ماند و این مرض اکثر بعد تمام شدن سن نمو حادث میشود در صغر سنی

فصل دهم در لوکوکتھیمیا

یا ابتدای جوانی مثل کاوروزه نمیشود الآ نادراً السبب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده لیکن این قدر دیده میشود که اکثر
در ورم طحال یا ورم جگر یا از اجتماع هردو یا از ورم لمف فیتک گلاند یا از اجتماع هر سه سبب پیدا میشود و مراد از لمفاتیک گلاند
غده ها هستند که در حجاب او منضم شکم زیاده یافته شده اند و کار آنها همین است که آنچه آب بعد غذا گرفتن اعضا از خون در اعضا زیاده
از غذای آنها میشود اینها بذریعه مجاری آب برنده آنرا از اعضا جذب میکنند و بعضی میگویند که این حالت از تاثیر هوا
عفن فاسد که آنرا ملیریا گویند پیدا میشود العلامات آنچه درانیمیا علامات نوشته شده اند آنها موجود میباشند و بعض
آنهم یافته میشوند مثلاً بر چهره و بشره رنگ سفید در این مرض محسوس میشود و ضعف زیاده باشد و هر روز متزاید میشود و اشتها کم
و غذا بخوبی هضم نشود و علامات ضعف معده غالب باشند و مقدار شکم درین مرض قدری زیاده از حال صحت در ابتدا
دیده میشود و آن خواه بسبب ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف فیتک گلاند میباشد و اکثر ورم طحال که تنها موجود باشد
زیر سر شیف جانب ایسر محسوس میشود لیکن گاهی بسیار زیاده میشود که طحال بر معده و امعا تا جگر عظیم شده میرسد و وجود این علامات
درانیمیا ضرور نیست که یافته شود ایضاً درین مرض اکثر نزف الدم بطور رعاف یا از وقت بواسیری پیدا میشود و چنانکه خروج
آن وقت امتلای دموی مفید میشد اینجا بر خلاف آن ازان زیاده ضعف و نقصان پیدا میگردد گاهی اسهال درین
مرض پیدا میشود و ازان زیاده ضرر و ضعف پیدا گردد و گاهی درین مرض غشیان حادث شود و گاهی قی هم وقت تهوع
غشیان می آید و گاهی یرقان خفیف هم درین مرض پیدا گردد و جز مائی درین مرض در شکم جابجا درد پیدا میشود لیکن قائم
نماند و گاهی تپ هم قلیل می آید و آن مثل ریمتنت فیور و زمانی مثل انترمتنت فیور می آید مگر به قلت و خفت و لینت
و اگر ورم طحال یا جگر در ان قوی باشد ممکن است که تپ لازم هم شود و بول درین مرض بسیار سرخ و رنگین میشود
و چون آنرا در ظرفی گیرند بعد سرد شدن در ان سرخی و سفیدی چنانکه از آمیختن آب با سرخی دیده شود محسوس میگردد
و سرخی آن بسبب یورک ایسڈ و سفیدی بسبب ایوریا میباشد و در بول این مریض یوریا و یورک ایسڈ هر دو
زیاده میباشد. اما یورک ایسڈ بس نسبت زمان صحت سه حصه زیاده پیدا میشود مثلاً در حال صحت قاعده است
که یورک ایسڈ یک حصه و یوریا از شصت حصه یک حصه که حصه ششم است در بول خارج میشود و درین مرض یوریا
بستم حصه یک حصه و یورک ایسڈ سه حصه میباشد و ازین دانسته میشود که درین مرض صرف در عضلات بدن زیاده میشود
و آمدنی غذا و بدل ما یتحلل قلیل بود و ازین جهت ضعف روز بروز زیاده میشود و همین امر بنیاد علاج و تدبیر است
پس این مرض و ضعف آن روز بروز و ماه بماه زیاده میشود تا اینکه اودیما یعنی ورم مائی رخو بسبب ریختن آب در غشای
خانه دار جلد بدن از هر دو پا اول شروع میشود و بعد آن در تمام بدن عام میگردد که آنرا استسقای لحمی در عربی میخوانند
و بعد آن در غشای آبدار خریطه خارجی قلب یا در غشای آبدار پهلو یا در غشای آبدار شکم که باریطون است زیاده آب میریزد
و گاهی اول آب درین اغشیه میریزد و بعد ازان در غشای خانه دار جلد میریزد و درین وقت اودیما بعد آن عارض میشود

اما هرگاه ورم جگر یا ورم طحال عظیم باشد آب در احشا که آید از شکم زیاده میریزد و درین وقت حال مریض زیاده خراب میشود زیرا که
از اجتماع آب در غشای حجاب دل حرکت قلب بدشواری صادر میشود و بسبب آن خون بدشواری و قلت بدماغ و بدن
میرسد و در تنفس هم دشواری ظاهر میشود و از ادنی حرکت طپش قلب پیدا شده غشی طاری میگردد و هرگاه آب در غشای جلد
ریزد درین وقت ریه منبسط نمیشود و از ان ضیق در تنفس پیدا میشود و چون بار ریه است و بسبب آن شکم ستبر شده بالا رود از ان
در فضای صدر ضیق و تنگی پیدا میشود و بسبب آن حرکت قلب سهو و دشواری شوند و درین وقت اکثر فایبرین در وریدها و شریان
و شریان و وریدی خصوصاً شریانات کبیره در جانب راست قلب واقع است منجمد میشود و از انجماد آن دوران خون بند شده
مریض هلاک میگردد انجام این مرض آنست که اگر ورم طحال بود لیکن مرض بسیار کهنه نشده باشد و آنچه علامات نوشته شد
بکثرت و قوت خود با موجود نباشند و مرض در زمان ابتدای خود باشد ممکن است که مریض از ان نجات یابد و صحیح گردد
لیکن هرگاه مرض کهنه گردد یا ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف فیتک بسیار عظیم باشند و او دیما و استسقای لحمی
شروع شده باشد امید خلاص کمتر بود العلاج تا حال که ام دوای خاص نافع برای دفع کردن این مرض در تجربه ثابت نشده
اما آنچه در علاج اینیمیا نوشته شده آنرا باستعمال آوردن مناسب است پس تقویت مریض بذریعه اغذیه نمایند و لحم و لحم
وزره بیضه نیم برشت و شوربای لحم و شیر ماده گاو تجویز نمایند و اگر اسهال موجود باشد بحبس آن کوشند و اگر خون جاری بود
تدبیر حبس آن هم نمایند همچنین هر عرض که از اعراض مرقومه زیاده و موذی شود تدبیر ازالهٔ آن نمایند چنانکه بجای خود بذیل هر یک نوشته
شده و از ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن همراه نقوع یا تنکچر سنکونا نوشانند همچنین کینین سلفاس هم درین مرض مفید است
و کسی مرکبات فاسفورس نوشانند لیکن شراب پورت وین یا برانڈی و غیره اشربه درینجا مناسب نباشند از انها احتراز
نمایند و عوض آنها برنزانیدن [illegible] چنیده و نوشانیدن کینین بارک و آهن اصرار کنند و اعتماد حصول صحت درین مرض
براین اشیا زیاده باید کرد و دو دوا درین مرض بسیار مفید اند اول روغن جگر ماهی را همراه ایسر مثل سلفیورک ایسر
یا اسپرٹ نائٹرک ایسر دادن بهتر است برای تقویت نوشانند دوم لاکٹو فیری پرنائٹراس و این وقتیکه اسهال هم باشد
زیاده نافع است و کسیکه درین مرض مبتلا شود شاید از سفر بحر زیاده فائده باو حاصل شود فقط

فصل یازدهم در بیان لیوکیمیا یعنی زیاده شدن دهن در خون و دهنیت همیشه بعالم صحت هم در خون میباشد لیکن
در هزار حصه خون یک یا دو حصه میباشد آنرا غذا بذریعه خورده بین معلوم نمیشود زیرا که دهن در خون با البیومن یا سوڈا آمیخته
شده از نظر پنهان میشود و از ین سبب معلوم نگردد مگر هرگاه امتحان خون موافق امتحان آن که در لوکوسائیتیمیا گذشت کرده شود
یعنی چند قطرات ایسر در خون بعد دیدن سفیدی بالای خون انداز ند درین وقت اگر سفیدی بر ان بسبب البیومن بود
باشد از ایسر اجزای دهنیه جدا شده محسوس هم میشوند و سفیدی مالیون زائل میگردد و اینها تا دو ساعت بعد خوردن
غذا اجزای دهنیه همیشه با کریسان گوش بسبب آمیختن کیلوس با خون درین وقت دیده میشوند و این مثل سفیدی شیر است

فرمایند لیکن مع دوا به ای قتل حیوان مذکور مفید و لائق استعمال اند کیلومل و روغن تارپین پس این هر دو را بتقلیل وزن ضرور
بنوشانند و رای جناب استاد مفید این اوراق آن است که درین مرض سانطونائن را بالضرور تنها بتقلیل
وزن بنوشانند که آن قاتل حیوانست مثل ایکیه از ربع گرین تا یک گرین روزانه دو سه بار حسب شخص علیل بنوشانند و قسمی
از دیدان ست که داکتر لوس صاحب بهادر آنرا دریافت و ظاهر فرموده اند و آن در خون کسیکه مرض کیلوریا یعنی آمدن کیلوس در
بول داشته باشد یافته میشود و نام حیوان مذکور در زبان انگریزی فلاریا سانگونس هومنس ست و معنی این اسم
آنست که در حالیکه کیلوس در بول آید حیوان باشد بقطعه رشته باریک در خون صاحب مرض مذکور میماند و این حیوان
بسیار صغیر میباشد حتی که در مقدار یک انچ در طول هفتاد و دو عدد از ان متصل می آیند و هرگاه در عرض یک انچ مقدار
گرفته آنها را اوران داخل کنند درین عرض سه هزار و پانصد کرم مذکور داخل شوند و این کرم در کیلو کسیکه از راه بول
بر می آید هم یافته شده السبب سبب آن بخوبی ثابت نشده اما اقرب به یقین آنست که از نوشیدن آب تالابها و آب
احیاض و غدران این مرض پیدا میشود العلامات علامات و معالجات آن همان هستند که در مرض سابق یعنی هیماتوریا
نوشته شدند و وقت ضرورت از ان تشخیص و تجویز علاج فرمایند فصل چهاردهم در هیموریج یعنی جاری شدن خون از شرائین
و عروق و این لفظ از دو لفظ گریک مرکب است و بعربی آنرا نزف الدم نامند و هرگاه خون از شرائین جاری و خارج
شود آنرا آرٹیریل نامند و این خون سرخ رنگ و با دفق و شهوق خارج میشود و هرگاه از عروق سوا کن که اورده اند خارج
شود آنرا وینس نامند و خون اورده مائل بسیاهی و بطور سیلان و جریان مثل سیل آب دریا جاری میشود و اگر
خراش یا زخم در عروق صغار جلد و غیره آید و از ان نزف الدم پیدا شود این را کپلری هیموریج یعنی جریان خون
از رگهای صغار جلد نامند و گاهی اکس هالیشن هم گویند زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم آن خارج میشود
دفق و جریان در ان نمی باشد لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ رنگ می آید زیرا که آن هم از ریشه های شرائین
خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می آید و اکثر این نزف الدم در میوکس ممبرین اعضا واقع میشود چنانکه در
رعاف از میوکس ممبرین انف و در نفث الدم که از ریه بود از میوکس ممبرین ریه و قصبه و در قی الدم و اسهال هرگاه از نای
هضم معده سیاه شده خارج گردد از میوکس ممبرین معده و در نزف الدم بواسیری از میوکس ممبرین معای مستقیم
می آید و در بول الدم هرگاه از گرده یا مثانه آید از میوکس ممبرین این اعضا می آید و این را افاتته هیموریج یا
انگریزی نامند و چون از میوکس ممبرین رحم بر آید آنرا بزبان انگریزی منوراجیا نامند و باید دانست که چون زخم بر جسد
واقع میشود اول خون از ریشه های شرائین و اورده هر دو خارج میشود و بعد خالی شدن اورده محض از ریشه های شرائین
می آید لهذا سرخ رنگ می آید و سببش آنست که خون اول در شرائین اول می آید و بعد تغذیه اعضا بر منتهای شرائین
رسیده در اورده داخل میشود و باز بدل میرود و چونکه بسبب رسیدن زخم از قطع شدن اورده و شرائین رسیدن

خون تا منتهای شریان و از آن داخل شدن در ورید ممکن نیست لهذا البته خالی شدن اوردا از خون و هم محض از رقیقه
شرائین می آید و هم باید دانست که نزف الدم بر دو قسم است قسم اول آنکه خون از شرائین یا از بدن شخص قوی بزور و حرکت
قوی خارج شود و این را بلغت انگریزی اکٹیو ہیموریج می نامند قسم دوم آنکه از اوردا و یا از بدن شخص ضعیف خارج شود
و آنرا پاسیو ہیموریج نامند و ایضاً باید دانست که گاه نزف الدم بسبب رسیدن صدمه ضرب یا از زخم واقع میشود و آنرا بلغت
انگریزی ٹرامیٹک یعنی پیدا شده از صدمه می نامند و گاهی نزف الدم بطور اعراض و علامات امراض دیگر پیدا میشود
چنانکه در سل و سرطان و امراض قلب و شریان و امراض جگر اکثر عارض میشود و این را بلغت انگریزی سمپٹومیٹک یعنی
نزف الدم بطور علامات میگویند و گاهی جریان خون بطور کان سٹی چوشنل یعنی بطور فعل طبیعت پیدا میشود چنانکه وقت
زیاده شدن خون در بدن از شدت امتلای عروق یا در انیمیا یعنی قلت و رقت خون بسبب کمزوری عروق و خون پیدا
میشود و گاهی وقت احتباس حیض در عورات از معده خون بطور قی خارج میشود و آنرا بلغت انگریزی وی کیریس
نامند یعنی آمده از جای دیگر نامند و گاهی نزف الدم بطور اعتیاد خاندان و استعداد موروثی عارض میشود مثل اینکه
مزاج اصلی شخصی چنین یافته میشود و بحسب خاندان گاهی بسبب مزاج خاص خود شخصی چنین میباشد که از ادنی سبب خون کثیر از
بدنش خارج میشود و این نزف الدم را بزبان انگریزی ہیموراجک ڈائی آتھیسس نامند یعنی نزف الدم که بسبب خصوصیت
مزاج خاص بدن عارض شود السبب سبب این مرض بر دو قسم اند یکی اسباب ممهده معینه نزف الدم و آنرا بلغت
انگریزی پری ڈس پوزنگ نامند یعنی اسبابیکه از آنها استعداد و قوت انفعالیه برای قبول کردن این مرض در بدن زیاده میشود و فعل
اسباب فاعله این مرض در بدن بقوت و سرعت ظاهر میشود و این اسباب فساد و امراض خون اند مثل زیادتی و کمی
خون و هم آنچه امراض دمویه بسبب طحال و جگر و از اغذیه ردیه و از تاثیر آب و هوا یا از نیافتن غذا و شدت گرسنگی و از رسیدن
زهر در خون پیدا میشوند و از این قبیل امراض لحمیه اند مثل سرطان و زخم کبیر که موسوم بانسر باشد و تعفن و فساد لحم و امراض
شریان مثل انیورزم و امراض اورده مثل ویری کوز یعنی کمزوری و استرخای اورده و امراض قلب مثل ورم دیواره قلب یا [illegible]
و یا صغیر شدن دل و هم آنچه آمدن خون را بسوی قلب یا رفتن خون را از دل بسبب تغیر کردن خود مانع شود مثل
سوروزیس که مرض جگر است و در آن جگر صغیر و سخت میشود و مرض برائیٹس ڈزیز و ایضاً استعداد مزاج خاندانی
یا شخصی هم معین بر حدوث جریان خون از بدن میشود قسم دوم اسباب فاعله نزف الدم اند که آنرا بلغت انگریزی
اکسائیٹنگ یعنی سبب فاعلی نامند و آن مثل حرارت آفتاب یا حرارت هوای سمایم و حمام گرم یا حرارت مزاجی که از کیفیات
نفسانیه مثل غیظ و غضب پیدا شود یا حرارتی که از حرکت عضلات و مشقت بدنی حادث گردد یا گرمی که از نوشیدن اغذیه یا
ادویه حاره مثل شراب و امونیا و همچنین آنچه از ادویه که جلد و میوکس ممبرین را سرخ و ریش سازند و اذیت رسانند
مثل سم الفار و [illegible] پیدا شود میباشند و هم رسیدن صدمه ضرب و سقوط و حصول زخم بر جلد و لحم یا بسبب [illegible]

وفاصل نزف الدم اند و ولادت هم سبب زیادتی خروج دم از بدن است دیگر انسان و درجات اسنان هم نزف الدم
پیدا میکند مثل اینکه در عنفوان شباب اکثر خون از بینی و بن دندان جاری میشود و از بعد چهل سالگی اکثر خون از ریه و
رحم و بواسیر جاری میشود و در سن پیری اکثر عروق در دماغ منفجر میشوند و از آن سکته پیدا میشود العلامات
علامات آن بحسب اسباب و عضو که محل وقوع نزف الدم باشد و باعتبار مریض که قوی است یا ضعیف مختلف میباشند و نیکو
علامات نزف الدم اکثر اعضا بذیل امراض خاصه هر عضو نوشته شده اند لهذا اعاده آن بیکار است وقت ضرورت بآن
رجوع نماید اینجا فقط بذکر بعض علامات و اعراض که مخصوص به نزف اند اکتفا کرده میشود پس از آنجمله هرگاه خون زیاده
از بدن دفعةً خارج میگردد چنانچه در انیورزم یا از انفجار و قطع شدن کدام شریان کبیر میشود درین وقت مریض فوراً بزمین
می افتد و غشی بر او طاری شده میمیرد و اگر زیاده خارج شود بتدریج نه دفعةً چنانکه گاهی بعد ولادت زنان دیده میشود
درین صورت ضعف و کمزوری و دوران سر پیدا میشود و نبض سریع میگردد و رنگ چهره و جلد مائل بزردی میشود
و مریض نفس بدشواری بطور تنفس صعدا میکشد زیرا که بسبب قلت دم آکسیجن کم میرسد زیرا که گشته و رسانندهٔ آن
کر یذکر پسکل بوده کم میشود و بسبب آن اعضا ضعیف میشوند و هم پیش چشمان تاریکی پیدا میگردد و در ابتدا و نشستن
غشی عارض میشود و قلق و اذیت زیاده عارض میگردد و دست و پا سرد میشوند و سیاهی بر لبها و حلقه سیاه گرد چشم
ظاهر گردد و گاه گاه هذیان هم طاری میشود و کلام بی اراده و بی محل بر زبان جاری میگردد زیرا که بسبب قلت دم خون
سرخ بدماغ نمیرسد و خون سیاه که دران است از آن دماغ خالی نمیشود و چون از آن خون غذا بیشتر بدماغ حاصل گشته
و اکنون لیاقت تغذیه ندارد لهذا از آن در دماغ غذا نمیرسد و فساد پیدا میگردد و هرگاه خون به تراخی آهسته آهسته در زمان
خارج شود و دفعةً زیاده بر نیاید بلکه مقدار کثیر از آن برآید و جاری شود و باز جریانش بند گردد و بعد زمانی چند باز جاری گردد یا بند شود و باز
جاری گردد یا بجای توقف نزف الدم جاری شود چنانکه در بواسیر دیده میشود که یک یک آثار خون وقته تیز تیز می آید
و باز بند میشود و چون برای تبرزی نشینند باز می آید درین صورت علامات انیمیا پیدا میشوند لیکن درین وقت هذیان
پیدا نمیشود بلکه آهسته آهسته مریض ضعیف میگردد و میخواهد که کسی او را حرکت نه دهد و باو کلام نکند تا اینکه زیاده ضعف
و کمزوری بر او طاری میشود پس صاحب نزف الدم یا درین حالت یا در حالت هذیان هلاک میشود اما صاحب
هیموراجک ڈی آئی سس یعنی صاحب نزف الدم که مرض آن از خصوصیت بدن و مزاج خاص آن پیدا شده باشد
و معنی این لفظ انگریزی حالت بدنی ست که خواه خلقی باشد یا از امراض در بدن پیدا شود پس درین کس دو امر میباشد
یکی خونش غیر معتدل و مخالف از حال صحت بود دوم آنکه عروق شعریه آن کمزور و ضعیف میباشند و مراد از مخالفت
خون از حال صحت اینست که خون رقیق میباشد و فائبرن دران کم بود و باقی اجزای دمویه بنسبت طبیعی مقدار
طبیعی میباشند و مراد از ضعف عروق شعریه اینست که غشای عروق ضعیف و رقیق میباشند که از ادنی سبب شکسته میشود

وسبب این حالت گاهی اصلی و فطری بود و گاهی مولود بر حال صحت و اعتدال پیدا میشود ولیکن بعد آن بسبب کم
سیر شدن و کم خوردن غذا یا از خوردن اغذیه ردیه نامه افقاد مزاج این حالت پیدا میشود و گاهی از جهت
مسکن هم این نزف پیدا میشود مثل آنکه کسی در مواضع حار رطب مثل بنگاله ماند یا در مکانیکه هوا و ارضا شد
و معذالک رطب بود سکونت کند و هم در ورم طحال این قسم نزف الدم زیاده پیدا میشود و گاهی بسبب فساد
شکل طحال که از روی فطرت بر شکل طبیعی خود نباشد یا از روی خلقت بر جای خاص خود نبود چنانکه گاه گاه در تشریح
دیده میشود که طحال بر غیر محل خود یافته میشود این قسم نزف الدم پیدا میشود العلامات هرگاه شخص درین
حالت مبتلا میباشد علامتش اینست که چون صدمهٔ خفیف بر بدنش میرسد از ان بر محل او فوت رنگ نیلگی
پیدا میشود زیرا که عروق صغار جلد بسبب کمزوری غشای خود بزودی شق شده خون را زیر جلد میریزانند و گاهی
درین کس استسقای لحمی پیدا میشود بسبب آنکه عروق صغار آب را زیاده در غشای خانه دار بدن میریزانند و گاهی درد
و آب در مفاصل کمبا در این کس مجتمع میشود و لحم بدن لین مثل کسیکه صاحب مزاج بلغمی بود از لمس محسوس میگردد و اکثر
خون از بینی و بن دندانش خصوصاً در سن جوانی جاری میماند و چون این کس از سن شباب یعنی از چهل سالگی متجاوز
میشود اکثر خون در بول بطور بول الدم یا در براز بطریق اسهال دموی جاری میگردد و هم درین کس نزف الدم کثیر بادنی سبب
مثل اینکه زبان از زیر دندان آمده قدری زخمی شود یا دندانش قلع کرده شود یا مسواک باستعمال آورده شود و از ان
در بن دندان قدری خراش واقع گردد یا از لو بکدام ضرورت چسپانیده شود و از ان در بدنش زخم پیدا گردد حادث میشود
و اگر زن باشد پس در ان اله بکارتش خون کثیر جاری میشود و بکمال دشواری و تدابیر کثیره این خون محتبس و بند میشود زیرا که
قابلیت در خون آن قلیل میباشد و انجام این مرض آنست که گاه گاه این قسم نزف الدم مودی بهلاکت میشود و هیچ تدبیر
خون بند نمی شود و خاصته آنچه بسبب استعداد خلقی باشد چه آن لا علاج است اما آنچه باسباب دیگر پیدا شده از علاج البته
صحت میپابد و مدتها زندگانی میکند العلاج قانون علاج نزف الدم اینست که چون خون را از بدن ببینند که خارج
میشود طبیب تدبیر حبس آن فرماید لیکن گاهی در اول امر خلاف قاعدهٔ مسطوره کرده میشود مثلاً هرگاه در حالت زیادتی
خون و امتلای دموی رعاف پیدا میشود درین وقت باید که اول تدبیر رفع امتلای دموی فرمایند بعده رعاف را
بند کنند و الا صورت سکته خواهد شد همچنین هرگاه خون بواسیری از مجمع بند شدن گیرد که ممتلی شدن کسی از خون جاری گردد در تیارت هم
مادام که از فکر و تدبیر تصفیه و تخلیه کسی از اجتماع خون فارغ نشوند بحبس خون بواسیری اقدام نکنند و گاه آنچه عورت
را بعد احتباس حیض قی الدم پیدا میشود و خون از معده جاری میگردد درانهم مادام که تدبیر اجرای دم حیض از رحم
و محل معتاد کرده فارغ نشوند به بند کردن این نزف الدم مشغول نشوند و الا ضرر از حبس آن پیدا خواهد شد بالجمله چون
خواهند که نزف الدم را بند کنند پس اول باید که مریض را در مکان سرد بر پلنگ بخوبی خوابانند که از هر عضوی که خون

جاری باشد آنرا بنسبت اعضای دیگر بلند دارند تا دران خون کم رسد و حرکات بدنیه و نفسانیه مریض را منع کنند و اغذیه و اشربه
که می نوشانند دران لحاظ دو امر ضرورست اول اینکه بارد بالفعل باشد دوم آنچه به پیدا کردن حرارت وسوزش در معده
هضم میشود مثل جرم لحم غلیظ یا سماک یا دال ارهر وغیره ازان احتراز نمایند وآنچه سهل الانهضام بود و بدون پیدا کردن
حرارت هضم میشود مثل شیر وشوربای لحم معز آنرا نوشانند وآب سرد کرده به برف وهم نوشانیدن برف درین حالت
مفید اند و هرگاه خون از اعضای ظاهره بسبب رسیدن زخم وقطع شدن عروق صغار جاری شده باشد درین وقت
بهتر آنست که ادویه حابسهٔ دم مثل تنکچر استیل یا گالک ایسڈ یا ٹانک ایسڈ بر زخم مذکور نهاده بالای آن از رفاده بربندند تا
اثر عفوص بر زخم وعضو رسد وبسبب آن خون بند گردد زیراکه هرگاه اثر عفوص برآن رسانیده شود درین وقت بسبب آن
زور وقوت جریان و دوران خون در عروق کم میشود وخون بردهن عروق منجمد میگردد وازان مجری بند گشته جریان
خون بند میشود وهرگاه کدام شریان که در مقدار خود از عروق صغار قدری عظیم باشد قطع شده باشد وخون بدفق
وضربان ازان خارج شود واین خون بسبب قوت دوران خود تادیر جاری بماند و بتاخیر محتبس میگردد زیراکه بعد قطع
شدن شریان آنچه عضلات که در غشای آن هستند هرگاه آهسته آهسته منقبض میشوند وبسبب آن مجری تنگ و
ضیق میگردد آنزمان خون بردهن آن منجمد میشود وگاهی خون از شریان که خارج میشود در لحم هم میرسد وازان
ورم پیدا میشود پس این ورم چون عفوص میکند ازین جهت دهن شریان منقبض شده جریان خون ازان بند میشود
پس هرگاه خون این شریان خود بند نشود درین وقت باید که اول آنچه جلد ولحم گرد شریان مذکور باشد آنرا از سر شریان
مذکور جدا کرده از فراسپ یعنی کلبتین شریان مذکور را از جایی که دران زخم بود گرفته حرکت دوری دهند تا بسبب آن
شریان ازین جا قطع وجدا گسسته شده هر دو راس آن بسبب تشنج عضلات محوره در غشای خود منقبض شوند ودهن آن
بند گردد وهرگاه شریانیکه بسیار عظیم باشد زخمی شده خون کثیر با دفق وضربان ازان خارج شود وهیچ تدبیر بند نگردد
درین وقت هم اول شریان مذکور را از جلد ولحم عریان کرده بعده از فراسپ مذکور یعنی کلبتین صغیر گرفته اکثر از طرفی
که متصل بقلب است قریب محل زخم از رشته رباطی که آنرا در آب کاربولک ایسڈ تر کرده خشک ساخته باشند
یا از رشته ریشمی می بندند وگاهی از هر دو طرف قریب زخم شریان مذکور بسته میشود واین وقتی ست که شاخ این شریان
بشریان عظیم دیگر که در عضو باشد متصل بود وازان هم درین شریان خون آمده باشد اما گاهی بسبب نبودن
آلات سل وعقد شریان ممکن نمیشود درین وقت باید که هرگاه ثابت شود که زخم به شریان عظیم رسیده وازان
خون از کدام عضو ظاهر می آید مثل دست یا پا درین صورت اگر در زند دست باشد پس زند را با عضد ضم کرده بقوت
بر بندند واگر در ساق یا در قدم زخم باشد با فخذ رجل ضم کرده بقوت بر بندند تا راه شریان مذکور بسبب این تدبیر بند
شده دوران وجریان خون دران کم و بند شود ونزف الدم رفع گردد همچنین گاهی بسبب نبودن آلات از عدم

قدرست تدابیر سابقه هرگاه نزف الدم از زخم شریان عظیم پیدا شود درین وقت شریان مذکور را جائی که دورتر از زخم
و قریب تر از قلب بود بذریعه انگشت دست یا بتوسط آله مشهور بنام تورنکت که مخصوص برای این کار ساخته اند قوی
بگیرند و اثر عمل بآن رسانند تا دوران و جریان خون دران بند شود مثل آنکه هرگاه زخم بر پشت دست رسد و خون
جاری گردد پس شریان عظیم را که در دست قریب بمفصل ساعد در جانب انسی بقوت بگیرند تا آمدن خون در زخم بند شود و
بسبب آن نزف موقوف گردد اما هرگاه در ورید کبیر زخم آمده باشد و خون وریدی سیاه و آهسته آهسته مثل سیل جاری
میشود و دوران دفق و ضربان نمیباشد درین وقت اول بر زخم مذکور ادویه حابسه دم نهند و بران بندش سازند
تا از تاثیر عمل قوت دوران و جریان خون در ورید کم شده خون بر سر زخم منجمد شود و نزف رفع گردد و اگر ازین تدبیر رفع
نشود و خون وریدی بند نشود پس بستن درینجا ورید را مثل شریان سلخ نمایند زیرا که در ورید عضلات بسیار قلیل میباشند
و از بستن ورید آنها منقبض نمیشوند چنانکه در شریان میشود بلکه از گسستن ورید عضلات آن منبسط میگردند و بسبب آن
مجری ورید وسیع میگردد پس درین صورت هرگاه مجبور شوند درین وقت ورید مذکور را هم از جانب دل خالی کرده از سر او
گرفته از رشته رباطی یا ریشمی مذکور تنگ بربندند تا آمدن خون بند شود یا شریان عظیم را که درین عضو باشد و از آن خون
در عروق این عضو آمده باشد بالاتر از محل زخم ببندند و بران اثر عمل رسانند تا خون درین عضو در عروق آن کمتر آید و دوران
و جریان آن در اوردا هم کم شود لیکن باید دانست که آنچه برای بستن ورید اینجا نوشته شده استعمال این تدبیر بعد حیله تدابیر دیگر
که حابس دم باشند نمایند و این را آخر علاج دانند و در اول از استعمال آن احتراز واجب دانند زیرا که از بستن ورید
ورم حار و فساد عضو پیدا میشود بخلاف بستن شریان که دران کدام خوف ضرر و فساد نیست و تا اینجا تدابیر که نوشته شدند
بطور اعمال جراحی بودند اما آنچه در علاج نزف الدم ادویه بکار می آیند پس آن همان هستند که مضیق عروق باشند و برای این کار
ارگٹ و ٹنکچر آن و ڈجی ٹیلس و ٹنکچر آن و گالک ایسڈ و پلمبای ایسیٹیٹس و شب یمانی محلول در آب و سلفیورک ایسڈ
و ٹنکچر اسٹیل یا لائکر فیری پرنائٹراس یا روغن تاربین اکثر مفید میشوند و بعضی ازین طلا از هم نافع اند و یک دوائی انگریزی
موسوم به روس پلینی اسٹپٹک که حابس دم است زیاده پیش بعض حضرات ممدوح است و هم خورانیدن برف و نهادن
آن بر زخم و بر عضو مثل معده هرگاه قی الدم جاری شود و همچنین بر محل دیگر اعضای باطنیه فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه
بعد جریان خون کثیر زیاده ضعف در بدن صاحب نزف الدم پیدا شده باشد درین وقت از خورانیدن قدری
افیون نفع ظاهر میشود و گاهی درین وقت از تدبیر موسوم در لغت انگریزی باسم ٹرانس فیوژن فائده جلیل حاصل
میشود و آن اینست که چون ضعف بدرجه قصوی در علیل پیدا شود درین وقت باید که کسی از عزیزان و وارثان آن دست
خود را قریب و برابر دست بیمار گذارد و دست کارکنای عرق کبیر را از دست آن بطور گرفتن فصد کشاید و همچنین رگ کبیر
از رگهای دست بیمار کشاده بذریعه مجری خاص که بالفعل در ولایت انگلستان برای این کار وضع شده خون شخص

بیان تدبیر ترانسفیوژن

و بعض اقسام حمیات مثل ٹائفس فیور یا ٹائفائڈ فیور یا در آخر هیضه هم دوران خون بطی میشود یا بسبب تنگ شدن مجاری خون
چنانکه از قطع شدن اوراد یا بسته شدن آنها خون در وریدها جمع مانده منجمد میشود زیرا که بعد قطع شدن اوراد ذبح و غیر از
و سپید خون زائل میشود و هم امراض شرائین و اورده مثلاً هرگاه در آنها ورم حار پیدا گردد این حالت پیدا می شود
زیرا که در صورت متورم شدن آنها چون فائبرین از وی جدا شده در سطح داخلی آنها میچسپد و از ان و طبقه داخلی آنها
خشونت پیدا میشود در میان آن آهسته آهسته خون در وی با ان خود نشسته منجمد میگردد و از ان این مرض حادث میشود
و هم بعض امراض مثل لوکوسیتهیمیا یا در امراضی که فائبرین در آنها زیاده پیدا میشود مثل ورم حاد اعضا
مثل ذات الریه یا قرحات کبد و هم هرگاه خون صاف نباشد مثل امراض ریه و امراض دیگر و امراض گرده
هم این مرض پیدا میشود و هم در مرض اری سپلس و اسکارلیٹینا و ہیوارپیرل فیور و پائیمیا بالجمله در امراضی که در ان
در خون زهر هائی پیدا شده هم خون باسانی منجمد میشود زیرا که درین امراض خون خراب میباشد و کم بود و فائبرین زیاده
پیدا میشود و از ین سبب در دل یا در عروق منجمد میشود العلامات علامات این مرض موافق عضوی که در ان خون منجمد گردد
مختلف میباشد مثلاً هرگاه در دل منجمد شود پس اگر در بطن ایمن انجماد واقع شود درین وقت چونکه خون بسوی ریه کم
یا کم میرود پس بسبب آن خون صاف نمیشود و از ین ترا بی خون در سیدن هوا بخون بیمار نفس مثل تنفس غریق یا مخنوق
بنهجی که نفس ضیق و تنگ از ان حالت یا فته باشد میکشد و هم نفس سریع میباشد زیرا که هوا در ریه میرود و لیکن با
خون نمیرسد و هم چون خون در سر کم میباشد و عرق بارودت آید و بر چهره مریض زردی غالب میباشد چنانکه وقت غلبه
خوف یا زیاده خارج شدن خون از بدن بی رنگت رو و صفرت غالب میشود و نبض سریع و صغیر و ضعیف و مختلف الانتظام
و اکثر مریض با قلق و اضطراب میباشد مرض خود خائف میباشد و حالت بیمار مثل کسی بود که دهن او را از دست یا از شی دیگر
بند کرده باشند اما اگر قدری راه برای رفتن خون در ریه از انجماد هم باقی ماند این علامات پیدا میشود و اگر جمله
راه رفتن خون بند شود مریض فوراً هلاک میگردد و درین مرض از برداشتن مریض که کسی آنرا از جایش برداره یا خود مریض
حرکت کند نقصان و ضرر عظیم پیدا میشود خصوصاً زنان نوزائیده یا کسی را که از بدنش عضو کبیر قطع کرده شود و
بسبب آن خون کثیر از بدن جاری شده باشد و این اعراض و علامات گاهی تا چند ماه باقی میمانند و اگر درین
مدت حرکت کند هلاک میشود زیرا که قلب و دماغ این کسان بسبب قلت جریان خون ضعیف میباشند و چون درین
حالت ضعف حرکت کند فوراً هر دو از کار خود عاجز شده کار خود نمیکنند و آن سبب هلاکت است و ایضاً از حرکت کردن
درین وقت آنچه خون از راه ضیق بطرف ریه که سبب انجماد خون باقی مانده بود جاری میشد آنهم وقت حرکت جمع مانده غلیظ شده
منجمد میشود پس هلاک میگردد و گاهی درین مرض بیمار بدون حرکت هم بر بستر خود در حال سکون هم فوراً هلاک میشود
و این وقتی ست که انجماد خون در بطن ایمن زیاده شده تمام راه را سد کند و تسدید تام نماید و بسبب آن جریان

خون قطعا بند میشود و هرگاه خون در بطن الیسر قلب یا در اذن الیسر قلب یا در شریان عظیم که از بطن الیسر خون به آن رسیده
در بدن سیر نماید منجمد شود درین وقت اگر انجماد آن بحدی رسد که بطن الیسر یا گوش یسار یا شریان عظیم بالتمام مسدود شود
که بسبب آن قطعا خون به بدن نرسد درین حالت فورًا مریض به عروض غشی هلاک میشود لیکن این امر گاهی میشود
و بطور ندرت واقع گردد و اکثر اینست که انجماد در حدی نرسد که قدری راه جریان خون باقی بماند درین صورت
بیهوشی و نقصان در افعال جسم پیدا میشود و رفته رفته درین حالت تا دو روز یا چند ساعت یا در چند یوم آهسته آهسته
علیل ضعیف شده هلاک میگردد و علامات این انجماد هرگاه مریض دفعةً به عروض غشی بگیرد این است که ضربان قلب ضعیف
و حرکت دل سریع و متواتر میگردد و تنفس به دشواری میشود و در صدر ثقل زیاده محسوس میگردد و بسبب [illegible] زیاده محتقن یا [illegible]
خون در ریه و چهره بیمار ستبر میشود و رنگ وجه مائل بسیاهی میگردد زیراکه خون سیاه از سر و چهره فرو نمی آید بسبب آنکه
خون کثیر در ریه مجتمع میماند و ایضا سرفه عارض گردد و آنچه که در سرفه خارج میشود خون و کف سپیدی آید زیراکه درین وقت
خون کثیر از بطن ایمن قلب در ریه می آید و بسبب منسد شدن بطن الیسر یا گوش یسار آن یا شریان عظیم از انجماد خون این چنین خون
در ریه است از آن بیش نمیرود زیراکه راه خروج آن بسوی بطن الیسر مسدود است پس در ریه خون زیاده میماند
و از شدت امتلا از عروق صغار که ضعیف اند خلقةً خارج شده با کف آمیخته در سرفه خارج میشود و تمام بدن سرد میگردد
و رنگ جلد بدن و لبها و ناخنها مائل بسیاهی میگردد و درین حالت اکثر بیهوشی پیدا میشود و تا آخر حیات این بیهوشی
و شدت اعراض مستمر میماند تا که مریض هلاک شود اما هرگاه خون منجمد قدری از جای انجماد خود حرکت کرده تا جای
دیگر رسد و بسبب آن قدری خون در بدن جاری شود درین وقت علامات خفیف میشوند و در بیهوشی افاقه میشود
و درین وقت قدری امید حیات و نجات مریض از مرض پیدا میشود که شاید صحت شود و زنده ماند اگرچه این مرض بسیار بعید
و هرگاه در اورده خون منجمد شود چنانکه در مرض فلگ ماسیا ڈولنس که مرض زنان نوزائیده است و غیره واقع
میشود درین وقت درد بر محل عروق مذکوره پیدا میشود و از لمس و غمز انگشتان درین موضع درد زیاده میشود
و دوران خون همراه آن بند میگردد و ایضا رگی که دران انجماد خون واقع شود نسبت رگهای دیگر سخت و صلب محسوس
میگردد و هرگاه این انجماد از ورم اورده پیدا شده باشد درین وقت حمی هم همراه آن میباشد و این قسم انجماد خون
که در عروق واقع میشود گاهی بعد انجماد باز ملائم و رقیق شده در عروق صغار منجذب میگردد و دفع شده از آن صحت
هم میشود و هرگاه انجماد خون از شرائین بدن در کدام شریان پیدا میشود و بسبب آن آمدن خون در عضوی که از شریان
مذکوره ان می آید بند گردد درین وقت عضو مذکور فورًا از حال صحت خود متغیر میگردد باین منوال که عضو مذکور فورًا سرد
میشود و زردی بر آن غالب گردد و هزال و لاغری دران پیدا میشود و از ضعیف شدن عضلات کار خاص آن که
صادر میشود بند میگردد مثلا هرگاه در شریان عظیم دست که در جانب انسی آلت قریب مفصل عضد واز ان خون به

وناسل جا بجا در بدن کسی پیدا شوند ازان دانسته میشود که در اورده آن جا بجا امبولزم پیدا میشود و قتلات
العلاج علاج این مرض موافق احوال مرضی مختلف میشود مثلاً هرگاه کسی درین مرض مبتلا شده قریب بهلاکت شده باشد
و در کمال ضعف و ناتوانی گرفتار بود درین وقت فوراً امونیا کاربناس یا ایتر یا برانڈی او را بنوشانند و برای تغذیه انچه
بزودی هضم شده در خون آمیزد مثل آب گوشت خام که بعد کوفتن لحم فشرده برآورده باشند یا آب یخنی یا زرده بیضهٔ مرغ
یا شیر گاو قدری قدری مکرر بعد یک یک یا دو ساعت بخورانند تنها یا با ادویه مقویه که پیشتر مذکور شده و این امر برای
طبیب است که حسب مناسب بنوشانند لیکن انچه اغذیه که در مدت دراز هضم شوند مثل غذای کثیر یا نا موافق مزاج یا ثقیل
و هم چیزیکه در معده ازان ریاح کثیر پیدا شوند از خورانیدنش اجتناب واجب دانند که درین وقت بسیار مضر میشوند
و از حرکات نفسانیه و بدنیه هر قسم مریض را باز دارند و بآرام تمام بر پلنگ خوابانند و بر پرستاران مریض تاکید
نمایند که گاهی مریض را تنها نگذارند و از نشستن و برخاستن آنرا منع تام کنند و چنان انتظام نمایند که عضو
صغیر مریض هم مثل انگشت حرکت نکند و هرگاه درین مرض حاجت رفع بول و براز داعی شود باو خال قاثاطیر و
زراقه فضول را برآرند و زنهار مریض را حرکت نه دهند و زیاده اهتمام در سکون و ترک حرکت علیل وقتی زیاده
لائق لحاظ و واجب است که ترام بوزز در بطون قلب یا شریان عظیم که در جانب الیسر قلب است و ازان خون را
به بدن میرساند واقع شود و در مکانیکه هوا دار بود مریض را دارند و در علاج این مرض اگرچه ادویه کثیر مستعمل میشوند
و انچه برای تقویت مستعمل میشوند و مذکور شده اند برانهم زیاده در صحت مرض اعتماد نیست که بالضرور نافع خواهند شد
لیکن ڈاکٹر رچرڈ آنڈرسٹ صاحب بهادر حسب تجارب خود که وقت تشریح مردگان ملاحظه فرموده اند گفته اند که هر که
از خوردن امونیا و غیره ادویه تسکین نکرده بمرد خونش مثل آب رقیق میماند و ازان استنباط فرموده ازین ادویه
درین مرض علاج فرموده اند و آنرا در مرض ترام بوزز و امبولزم نافع یافتند زیرا که ازین ادویه اثر بر فائبرن ظاهر
میشود که آنرا از انجماد مانع میشوند و انچه خون منجمد شده آنرا اذابت مینمایند پس باید که مریضان این مرض را
امونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده حل کرده بعد دو دو ساعت نوشانند که ازان دو فائده
حاصل میشوند یکی تقویت قلب زیرا که قلب هم خود درین مرض بسبب نیافتن غذای خود ضعیف میشود دوم آنکه بسبب
تاثیر آن انجماد خون زیاده نمیشود و ایضاً باید دانست که چنانکه نوشانیدن آن تنها با آب ساده جائز است همچنین حسب ضرورت
جائز است که آنرا با ادویه دیگر که معین فعل آن باشند در اذابت و ترقیق خون منجمد یا معین بر ادرار بول بود بنوشانند
و معین بر فعل آن ایوڈائیڈ پٹاس است و پٹاس الیسیٹاس و پٹاس بای کاربناس هم معین فعل مذکور اند پس
حسب ضرورت همراه این ادویه هم دهند و دوای دیگر مناسب این مرض نوشانیدن افیون است خصوصاً
وقتیکه در ترام بوزز جای درد هم باشد چنانکه در علامات این مرض نوشته شده چه درین وقت از خورانیدن

افیون از یک گرین تا دو گرین بطور حب یا در آب حل کرده حسب ضرورت بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت نفع
کثیر حاصل میشود و نیز اکراه و تسکین رنج هم میکند و قدری دل را هم تقویت مینماید و خوف مریض را که از علامات
این مرض است کم میکند اما با استعمال افیون احتمال میرود بیمار را چنانکه با آن هدایت رفته ترک نکنند و بر افیون شائید اما چونکه
ملتزم باشد و مادام که این مرض و حالت و علامات آن موجود باشد این علاج و احتیاط مریض از حرکت ترک نکنند
اگرچه تا استشفاء یا زیاده از ان هم مرض مع علامات باقی ماند و از حرکات هرگونه مریض را باز دارند و از آله استیتوسکوپ
که برای امتحان صوت سینه و از قلب مریض را شنیده باشند که از این حال رفع و لقای این مرض بخوبی ظاهر شود
پس مادام که آواز حرکت قلب بخوبی طبعی مثل سمع نشود مریض را محفوظ از حرکات هرگونه بیرونی نگاه دارند و برای
علاج ملتزم باشند و هرگاه شرائم بوزر در کله مرض بسبب آن پیدا شود چنانکه در پای ها عادت میشود درین وقت
سوای علاج شرائم بوزر که مذکور شد آنچه ادویه که مصفی خون و مقوی آن باشند مثل آهن و بارک و اسپرت ایتهر
سلفیوریک اسپرت امونیا یا فاسفوریک اسید یا نائترو میوریاتک اسید الموریسا بنوشانند و هرگاه انبولزم از غیر خون منجمد
پیدا شده باشد درین وقت علاج خاص آن هیچ نیست لیکن امید از فعل طبیعت درین وقت اینست که
باذن خالقها خون از عضو ماؤف از راه های که مذکور شد رسانند و از ان عضو و فعل آن قدری محفوظ ماند
اما آنچه ازین انبولزم خاص که از غیر خون منجمد پیدا شده نقصانی پیدا شود تدبیر دفع آن نمایند مثلاً اگر درد باشد
بر محل درد افیون طلا سازند و اگر در فعل عضو نقصان و غیره شود بر آن مالش و دلک سازند تا گرم شود و گرم دارند و اگر
خوف فساد عضو معلوم درین وقت پیدا شود تدابیری که برای دفع گنگرین یعنی فساد عضو در ضمن علاج آن مفصل
نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند فقط

فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض خصوصاً
وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند. حالت اولی فاتی ڈی جنریشن است و فاتی بفتح فا و سکون
الف و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی شحم و دسومت است و ڈی جنریشن بکسر دال هندی و سکون یای
تحتانی و سکون رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون حالتی را گویند که هرگاه عضوی از اعضای
بدن یا کدام جزو و ریشه عضوی یا سیل آن از حالت و صورت طبیعی خود بسبب پیدا شدن تغیر در جسم و جوهر آن متغیر
شود چنانکه گاهی بر کناره قرنیه دائره سفید پیدا میشود و بسبب اینکه اصل جسم و جوهر قرنیه در اینجا بسبب کمزوری
خراب و فنا میگردد و از ان بجای جسم قرنیه سیل شحم متولد میشود و مراد از فاتی ڈی جنریشن که حالت اولی است
آنست که کدام عضوی از بدن یا جزو و ریشه عضوی یا سیل آن بتدریج شحم و سیل شحم گردد و این حالت بر دو قسم است
قسم اول آن گاهی از قبیل فعل طبیعی در بدن پیدا میشود چنانکه بعد ولادت مقدار رحم بذریعه همین حالت صغیر میگردد
و بعد انفصال مشیمه هرگاه انجام آن رزولیوشن گردد هر عضو که در ان ورم پیدا شده مقدار آن صغیر میشود

فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض خصوصاً وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند ***

بتوسط همین حالت زیرا که بعد ولادت آنچه عضلات که بضرورت حمل جدید پیدا شده بودند بالسبب حمل کهیره وسخت گشته
بودند آنها اول لین میشوند بعده مواد از آنها سیل شحم گشته در خون جذب میشود و رفته رفته باین ذریعه مقدار آنها
صغیر میگردد و اصل اجزا و ریشه های رحم و خود جسم رحم بمقدار طبیعی خود باقی میماند و آنچه بعد انفعال پیشتر میشود بیانش
تشریح در بیان انفعال پیشتر گذشت و قسم ثانی آن گاهی از قبیل مرض پیدا میشود و مراد از ذکر حالت اولی در اینجا
همین قسم ثانی ست و کیفیت قسم ثانی این حالت برین گونه است که اول چون بسبب کمزوری خون غذای جدید بعضوی که
در آن این حالت پیدا میشود یا ریشه ها و اجزای آن نمیرساند یا قوت عصبیه این عضو اول کم میشود که بسبب آن عضو
مذکور بخوبی غذای خود را جذب نمیکند و ازین سبب اصل جسم و جزا آن ازین غذای ناقص پیدا نمیشود بلکه از آن شحم
احسن ان عضو که شحم بود و سوء مست است پیدا میشود زیرا که شحم از خون ناقص هم پیدا میشود بخلاف اعضا و ایضا هرگاه اعضا که از
اجزای بدن اند چون از حال طبیعی خود متغیر شده خراب میشوند از آن هم شحم پیدا میشود و هم باید دانست که شحم در بدن دو گونه
پیدا میشود یکی آنکه ریشه های لحم بر حال طبیعی و صورت اصلی خود مانند و فیمابین آنها شحم پیدا شود و درین صورت سمن پیدا میشود
دوم آنکه در ریشه های لحم عضله بجا شحم سیل شحم بجای سیل لحم متولد شود و از آن ریشه های لحمی فنا میشوند و بجای آن
ریشه شحمی موجود شوند و مراد از فاتی ڈی جنریشن همین ست و ایضا باید دانست که چون این حالت در عضوی پیدا میشود
که خود رنگ زائد داشته باشد مثل قلب و کبد و گرده ولیعه مردن وقت تشریح میت دیده میشود و رنگ این عضو بحالت
رنگ اصلی آن مائل بزردی قلیل خفیف دیده میشود و چون از حس لمس احساس کنند لین و وهم محسوس میگردد و هرگاه از
کارد قطع میکنند قدری دسومت دیده میشود و چون این را مزه کنند از آن دهن بو می آید لیکن این احوال وقتی محسوس میشوند
که فاتی ڈی جنریشن که حالت اولی ست به درجه کامل خود رسیده باشد و اگر مبتدی یا قلیل باشد یا در عضوی بود که زیاده
رنگ دار نباشد مثل دماغ پس درین وقت این حالت از حس بصر محسوس نمیشود بلکه بذریعه خورده بین ادراک کرده میشود
اکثر سبب آن کمزوری خون و ضعف عصب و ضعف خاص عضو که از زیادتی عمر میشود و زیادتی مشقت نفسانی یا زیادتی
مقاربت با عورات اکثر بسبب حدوث این حالت در دماغ و نخاع میشود و ایضا از کثرت شرب شراب و هم از
فالج و استرخای نصف بدن از کمر تا پا و در عضلات عضو مفلوج و مسترخی این حالت پیدا میشود و گاهی از امراض فقار ظهر
هرگاه کدام فقره بکدام سبب منحنی و خمیده شده نخاع را مزمن کند و بسبب آن قوت در عضلات نرسد هم این حالت پیدا
میشود و ایضا هرگاه کار کدام عضو بند گردد چنانکه عورات را حیض در عمر طبیعی هرگاه بند میشود یا از مردان کسی ترک جماع
مطلقا اختیار میکنند درین هر دو را اعضای تناسل ایشان بسبب این حالت صغر پیدا میشود مثل آنکه هرگاه کسی دست خود را بلند
داشته از آن کاری نگیرد چنانکه بعض فقرای هنود میکنند پس در آن هم این حالت از ترک کار عضلات پیدا شده شحم در
خون جذب میشود و مقدار عضو صغیر میگردد و العلامات در علامات آن بحسب اعضا فرق میباشد مثلا هرگاه در دماغ این حالت

حادث شود دماغ نرم میگردد و ازان قوت نفسانی کم گردد و عقل مریض ناقص میشود و بدن ضعیف میگردد چنانکه وقتیکه ضعف قلب
میشود و هرگاه در دل پیدا شود درین وقت آنچه علامات در زیادتی شحم قلب نوشته شده اند موجود میباشند و هرگاه این
حالت در جگر حادث شود صفرا کم پیدا و خارج میگردد و ازان گاه گاه اسهال و بدهضمی پیدا میشود زیراکه بسبب کم آمدن
صفرا در امعا بخوبی غذا هضم نمیگردد و آنچه در اسهال خارج میشود سفید رنگ میباشد و هرگاه در گرده این حالت پیدا
شود بول کم می آید و اکثر البیومن یعنی سفیده بیضه پیدا میشود و فی الواقع درین وقت این حالت مرض برایت صاحب بر وجه
میباشد و چون در طحال حادث شود انیمیا بالضرور موجود میباشد و ایضًا باید دانست که تنها وجود این حالت در عضو خاص
مثل دماغ و قلب و جگر و گرده کم میباشد بلکه هرگاه در عضوی این حالت حادث شود در تمام بدن یافته میشود و علامت
این حالت وقتی که در جمله بدن حادث شود اینست که مریض لاغر و ضعیف میگردد و رنگ چهره مائل به زردی میشود و حالت انیمیا
پیدا میگردد و در العلاج باید دانست که آنچه عضو یا ریشه و جزان شحم گشته عود آن بر حال صحت بهیچ وجه ممکن نیست لیکن غرض
از علاج درین حالت آنست که تا مرض زیاده نشود پس بنابرین اول تفحص سبب نمایند و بعد دریافت سبب هر قدر که سبب لایق ترک و
دفع باشد آنرا دور کنند من بعد بتقویت خون و عصب کوشند و آنچه در انیمیا علاج نوشته شده اکثر اینجا هم باستعمال آرند
حالت ثانیه گال کنبریس ڈجی جنریشن ست که بفتح کاف و سکون الف و لام و کسر کاف ثانی و سکون یای تحتانی مثناة و
کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله بمعنی آهک شدن عضو یا ریشه های آن یعنی ریختن آهک در عضو و بسبب آن نا پدید شدن اصل جسم و اجزای
عضو یکه در ان آهک ریخته حادث میشود زیراکه از ریختن آهک کثیر جائیکه ریخته از عروق صغار بخوبی خون را در غذای
اجزای عضو مذکور نمیرسانند پس این اجزا از نایابی غذا ضعیف و رقیق گشته در خون منجذب میشوند و بجای آنها آهک کلس
باقی میماند و چنانکه در حالت اولی نوشته شده که عضو و ریشه و سیل آن شحم میگردند بهمان نهج اینجا هم اجزای عضو آهک
میشوند و جزو اصلی عضو بر حالت طبعی خود نمیماند و درین حالت ممکن ست که در جمیع اعضا این حالت پیدا شود لیکن اکثر
در شرائین و غضاریف پیدا میشود و در غشای ریشه دار هم دیده شده و هم هرگاه جوهر کل در کدام عضو میریزد مثل ریه وغیره
درین وقت هم ریشه های آن عضو ضایع گشته بجای آن ها آهک پیدا میشود چنانکه در مرض سل و سرطان میشود و
وگاهی در مراره که خریطه صفرا ست و در ان هم غشای ریشه دار است دیده شده که مثل پوست بیضه مرغ سخت شده و
هم غشای بیرونی قلب هم درین حالت چنان سخت یافته شده که گویا قلب در صندوقچه بوده وگاهی دیوار قلب هم سخت
و آهک میشود لیکن تا حال علامات و اسباب و معالجات خاصه این حالت ظاهر نشده اند در تشریح بعد الموت
این احوال دیده شده اند این قدر ثابت ست که اکثر در سن پیری این حالت در بدن یافته میشود حالت ثالثه
آمائی لیڈ ڈجی جنریشن ست که آن بفتح الف ممدوده و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و
سکون دال هندی یعنی ریختن جسم سفید مشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید مشابه به نشاسته در بدن

انسان در بعض اعضا مثل دماغ وغیره که پیشتر هم مشاهده است درحال صحت هم گاهی یافته میشود لیکن آن امر طبیعی ست و مضر بدن نیست
و نه مقصود اینجا بیان آنست بلکه هر گاه این جسم بطور مرض غیر طبیعی در خون پیدا شده درمیان ریشه های لحم کدام عضوی افتد
و از عجز آن ریشه های لحمی منتشر میشوند و بسبب انضغاط آنها عروق صغار که درمیان ریشه های مذکور به تغذیه ریشه ها میرسانند
پس از آن ریشه های مذکور مرده بصورت این جسم سفید مشابه به نشاسته می آیند و درین وقت این حالت را امائلائیڈ ڈی جنریشن
میگویند و هر عضو یکه در آن این حالت بود هر گاه آنرا بعد موت وقت تشریح برید بران ایوڈین انداخته رنگ
عضو مذکور اول نیلگون نمیشود چنانکه از ریختن آن بر نشاسته در بار اول نیلگون میشود بلکه بعد ریختن ایوڈین اول رنگ آن
زرد مائل بسرخی میشود چنانکه هر گاه جامه سفید را در رنگ ... رنگ کرده پس بعد در رنگ مذکور دوای کهار انداخته
و از آن در جامه زردی قدری سرخی هم پیدا میشود پس بعد هر گاه بر عضو مذکور که از انداختن ایوڈین رنگ زرد مائل
بسرخی پیدا کرده بود سلفیورک ایسڈ انداخته رنگ نیلگون پیدا میکنند لهذا این جسم را امائلائیڈ یعنی مشابه بنشاسته
موسوم ساختند زیرا که اهل لغت لاتین امائل یعنی نشاسته است و ائیڈ یعنی مشابه است و اگر در بار اول از انداختن
ایوڈین رنگ نیلگون پیدا میکرد اهل امائلم میگفتند یعنی نشاسته نه مشابه به نشاسته و این تسمیه این حالت بسبب ظن
هست که این جسم سفید را مثل نشاسته میدانند اما دیگر آنرا در آن اختلاف هم هست چنانچه بعضی این حالت را
لارڈیشس ڈی جنریشن بفتح لام و سکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون سین مهمله یعنی مشابه بشحم خنزیر مینامند و این کسی ست که جسم مذکور را مشابه بشحم خنزیر میدانند و کسی آنرا مشابه
بموم خام میدانند پس آنکس این حالت را ویکسی ڈی جنریشن مینامند یعنی مشابه بموم خام زیرا که ویکس بفتح واو و
سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله بمعنی موم خام ست و یا بمعنی تشبیه ست و بعضی آنرا البیومنائڈ ڈی
جنریشن یعنی مشابه بسفیده بیضه مینامند و این کسی ست که این جسم سفید را مثل سفیده بیضه میدانند بالجمله این جسم سفید مشابه بهر که
باشد اما آنچه تا حال ثابت شده فی الحقیقت فائبرن ست که آنچه در آن نمک و کهار پیدا شد بسبب کدام مرض خارج
میشود و از آن فائبرن مذکور از حال صورت طبیعی خود متغیر شده بصورت جسم مذکور می آید پس بعد از عروق صغار
خارج شده در ریشه های لحم میریزد و اگرچه ریختن آن در جمله اعضای بدن و پیدا شدن این حالت در جمیع اعضا
ممکن ست لیکن اکثر این جسم سفید زیاده در چهار عضو میریزد اول در غده های گردن دوم در کبد سوم در طحال چهارم
در گرده الکلیه اکثر این حالت در چند امراض یافته میشود اول هر گاه چوب کل در عضوی ریزد مثل ریم و از آن ریم
افتاده و زیاده خارج شود دوم هر گاه بسبب دمل ریم کثیر از بدن تا مدت دراز خارج شود و مرض مزمن گردد سوم
در دمل استخوان هر گاه مزمن شود چهارم در مرض آتشک چون مزمن گردد و این مرض از اعظم اسباب حدوث این
حالت ست العلامات کدام علامت خاص آن نیست لیکن هر که بآن مبتلا میشود رنگ آن مائل بزردی میگردد

و همچنین در هندوستان اکثر هندیان را در محبس زیاده عارض میشود زیرا که خوردن اغذیه جیده و فواکه و ترکاریهای
تازه در محبس ایشان را میسر نمیشود و گدایان و فقرای هنود را که برای دیدن معابد خود سفر دور و دراز میکنند و از مفلسی غذای
جیده نمی یابند و اکثر در حالت گرسنگی بسر میکنند یا غذای ناقص میخورند هم این مرض پیدا میشود و همچنین مفلسان که در
شهرهای بزرگ که آنجا هر چیز زیاده گران میباشد سکونت می ورزند از نایابی اغذیه جیده مبتلا درین مرض میشوند العلامات
علامات اینها اکثر موجود میباشند و هرگاه عمور اسنان و لثه های دندان این مریض را ببینند قدری بر آنها ورم و رنگ
مائل بسیاهی دیده میشود و با دنی حرکت و صدمه و از مسواک کردن خون از بیخ دندان شان جاری میشود و هوای دهن
ایشان همیشه بدبو میباشد بسبب خرابی خون و قوای نفسانی و بدنی اینها ضعیف میباشند و چون مرض زیاده گردد ورم
بن دندان زیاده میشود و بر کناره های آن زخم پیدا گردد و از گوشت انها ریم برمی آید و گاهی گوشت بر آن باشد مرده
خارج میشود و دندان بزودی متحرک و ساقط میشوند و هرگاه مرض زیاده شود یعنی زیاده مستحکم گردد و چون جلد زیر آن عروق
صغار رنجه آثار سرخ مائل بسیاهی ظاهر میشوند و خون از بینی و دهان و معا و مثانه بار بار جاری میگردد و بر ساقین اکثر
ورم بطور دوالی از ریختن آب در غشای خانه دار زیر جلد پیدا میشود و عضلات که بر سر فخذین قریب رکبه اند متورم میشوند
و اگر خراش یا زخم قلیل بر جلد انهم بعض آید مندمل نمیشود و باقی میماند و شکوفه های [illegible] بر زخم غالب میشود و از آمدن خون جدید دان
انگور پیدا نمیشود بلکه آنچه فایبرن و اکر سان گولس برای اندمال در زخم مذکور میریزد از آن سیل و ریشه پیدا میشود و در عروق صغار
بار منجذب میگردد و از آنجهت زخم ملتحم نگردد و روز بروز [illegible] میشود و هم درین مرض اکثر زحیر و تپش پیدا میشود و از آن بدشواری
صحت حاصل گردد و چون مرض زیاده باشد و مزمن شود از آن ورم حار ردی که از ضعف و خرابی خون و ضعف بدن در
تا مفاصل [illegible] و غیره پیدا میشود اینجا هم در اعضای باطنه مثل سپرز و کبد پیدا میشود و گاهی در خریطه غشای آید
مثل غشای حیروانی قلب یا در غشای پلورا یا در غشای باریطون بحکم آب میریزد و بسبب آن مریض هلاک میشود و اگر ازین
هلاک نگردد از ضعف دل و دماغ با دنی حرکت غشی پیدا کرده دفعتاً میمیرد یا بتدریج از زیادتی ضعف و کمزوری هلاک میگردد
و هرگاه درین مرض ورم حار پیدا شود در کدام عضو در آن وقت البته تپ حادث میشود و در غیر حالت ورم درین مرض
تپ نمی باشد و بدن مریض هم زیاده لاغر نگردد و همچنین قوت هاضمه معدی هم زیاده ضعیف نمیشود بلکه آنچه میخورند هضم میکنند و در
افعال دماغ هم هیچ صفت اختلال یا فساد عقل درین مرض نمیباشد و اگر مرض تا حد غایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی
یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مریض صحت هم یابد العلاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دریافته در پی
دفع کردن آن شوند بعد اغذیه جیده و ترکاریهای تازه آنچه میسر شوند خصوصاً آلو و گل گوبی و بیخ شلجم و ترب تازه و
فواکه دقیقه مثل لیموی شیرین و نارنگی و چکوتره و لیموی ترش بخورانند و اگر تره ها و ترکاریهای تازه میسر نشوند آب لیموی
کاغذی از نیم اونس تا یک اونس همراه آب ساده بنوشانند و نوشانیدن شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خورانیدن قند سیاه و راب که شکر خام است بعضی مفید میدانند و از ادویه سائٹرک ایسڈ همراه کدام پٹاس مثل
پٹاس بائی کاربس یا پٹاس سائٹراس بالجمله آنچه در خون مانند مفید بوشانند الا آنچه از پٹاس نشات که در خون نمی مانند بلکه همراه
خود چیزی از خون اخراج میکنند مثل سالفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ پٹاس یا فاسفیٹ آف سوڈا یا فاسفیٹ آف پٹاس
پس از نوشانیدن آنها اجتناب واجب است که آنها مضر میشوند و بذریعه اسهال و ادرار خود هم خارج میشوند و ایضا باخراج
مائیت خون را ضعیف میسازند و ایضا آنکه اسٹیل نوشانیدن درین مرض بسیار مفید است که تقویت خون و عروق هر دو ازان
حاصل میشود و هم فری ایسٹکئین سائٹراس تولید دم زیاده نافع می آید و همیشه مریض را در هوای صاف دارند و جلد مریض را
هم خوب صاف دارند و در هوای صاف گردانند خواه سوار کرده یا پیاده و برای دفع کردن عفونت لثه سلوشن میگنٹ پٹاش
بر لثه بهند یا آب کاربولک لوشن برآن اندازند و برای تقویت لثه کاسٹک نقره محلول با آب که پنج گرین ازان در یک اونس
حل کرده باشند یا شب یانی محلول با آب بر لثه طلا سازند فقط. تکمله و ایضا باید دانست که تسمیه امراض معدوده با امراض
دمویه که بسبب فساد و خرابی خون پیدا میشوند و باسم خاص دموی موسوم اند بحسب اقربیت سببیه است بحسب اصطلاح اطبا
نه بحسب حقیقت چه بحسب حقیقت کدام مرض نیست که بدان در خون کدام تغیر از مجری صحت واقع نشود لانه هو الاصل
والعمدة فی البدن و بنا برین بر جمیع امراض ممکن است که مرض دموی صادق آید بالجمله ازین امراض آنچه بحسب ترتیب الطب
موافق کتب عربیه طبیه لایق ذکر در ذیل امراض خاصه بوده مثل سپیچه و استسقا و مرض گلا کرده و مرض گینگرین و غیره آنهارا
در کتاب امراض خاصه بر رعایت ترتیب کتب امراض موافق کتب طبیه عربیه مذکور ساختیم و آنچه از امراض که از کتب یافته شده اند
و ظهور آنها مختص بکدام عضو خاص نبوده آنهارا درینجا نوشتیم که محل ذکر امراض عامه است و چونکه ورم شرائین و وسیع
شدن آنها و ورم اورده هم از امراض عامه اند اندراج نمودیم که سبب ذکر مطلق اورام حاره و بارده و دیگر امراض دمویه مطلقه آنها را هم
ذکر کنیم تا مناسب بمقام باشد. تکمله فصل در ورم شریانات و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شریان
ضرورست لهذا اولا بیان تشریح کرده بعده ذکر ورم آن کرده خواهد شد. بدانکه شریان عضوی است مجوف طویل دارد
طبقات ثلثه و کارش اینست که خون را از دل برای تغذیه جمله اعضا در جمیع بدن میرساند و آنرا بزبان انگریزی
آرٹری بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه نامند زیراکه در لغت
گریکیا آیر بفتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون رای مهمله بمعنی هوا و ٹرائن بفتح تای هندی و رای مهمله و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی بودن اندرون جسمی است مراد ازان بودن هوا دران عضو است و وجه تسمیه
آن باین امر آنست که چون قدمای یونانیین در تشریح بعد الموت همیشه شرائین را خالی یافتند لهذا دانسته بودند که
روح که پیش ایشان جسم هوائی بوده وقت حیات درین اعضا میباشد لهذا آرٹری یعنی جسم مملو از هوا آنرا نام کردند بالجمله وقت
تشریح شریان مرکب از سه طبقه غشائی یافته میشود که یکی ازان زیرین و آن داخلی است و یکی در میان هر دو و آن غشائی

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی بلحم ست و آن بغشای خارجی موسوم ست و غشای داخلی آنهم مرکب از دو غشا بطوریکه
دو تا دیده میشود و یکی از ان داخلی و دیگر خارجی توی داخلی آن بسیار رقیق و درخشنده و لین مثل غشای آبدار ست و بالای آن یک
رقیق بسیار خرد مثل فلسهای کم برجلد ماهی منبسط میباشد و آن بذریعهٔ خوردبین محسوس میشوند و غشای خارجی آن قدری غلیظ و دران
در طول ریشه های لحمی لاستک یعنی لزج لدن اکثر جوهر که در طول خود کم و زیاده میشوند یافته میشوند و غشای متوسط شریان هم دو تا است
یک توی آن که در جانب باطن ملاصق ست یا غشای اول داخلی شریان دران ریشه های لاستک زیاده اند و توی دیگر آن
که بالای توی اول بود منتسج از عضلات قابضه بلا اختیاریست و طبقهٔ غشائی ثالث شریان که طبقهٔ خارجی ست از غشای
خانه دار و ریشه های لاستک منتسج ست و این طبقهٔ غشائی هر دو طبقهٔ دیگر که طبقهٔ متوسط و طبقهٔ داخلی اند زیاده غلیظ است
لیکن غلظ آن در جسم شرائینیکه زیاده عظیم و صغیر نباشند بلکه متوسط در کبر و صغر اند زیاده میباشد اما در شرائین کبار مثل
آاورطا و غیره پس درینها طبقهٔ غشای متوسط زیاده غلیظ میباشد و آنچه شرائین صغار که در دماغ و نخاع میروند در آنها
طبقهٔ غشای متوسط و خارجی بسیار باریک میباشند زیرا که درین عروق بسبب نبودن حرکت ضرورت اینها قلیل ست
و چونکه شرائین و اورده باهم متصل از یکدیگر شده در عضلات بدن میروند لهذا ما دام که اینها کبار میباشند
هر دو در غلاف غشای پیچیده در عضلات داخل میشوند تا در محل خود قائم و محفوظ مانند و غلاف اینها هم از غلاف
عضلات میباشد که آن از غشای ریشه دار بود و درین غلاف غشای خانه دار هم میباشد که بسبب آن غلاف غشای
ریشه دار با عروق و شرائین میچسپد و برانها قائم و حافظ میماند و گاهی درین غلاف همراه شریان و ورید ریشهٔ کدام
عصب هم شریک گشته دربدن میرسد و چون شرائین و اورده کبار منقسم و متفرع بر شاخهای صغار میشوند درین
وقت این غلاف بر آنها معدوم میگردد و طبقهٔ غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق میشوند و چون در کوچکی این شاخهای
صغیره بعروق شعریه رسند درین وقت فقط یک توی رقیق درخشنده که مثل غشای آبدار اندرونی که در طبقهٔ غشای
داخلی شریان بوده باقی میماند و غشای بیرونی آنهم که دران ریشه های لاستک بود فانی میشود و برای تغذیه شرائین در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغار آن که از فروع متوسط آن میروند یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسطه
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جرم آن داخل میشوند و بعد تغذیه شرائین
خون سیاه آنها بذریعهٔ شاخهای صغیره اورده که از شاخهای صغار شرائین غاذیه هر شریان پیدا شده اند از شرائین
خارج میشود و ریشه های عصب سمپتهیٹک برای رسانیدن قوت حرکت بلا اختیاری و هم ریشه های بعض اعصاب نخاعیه
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شرائین می آیند و تا اینجا از تشریح شرائین آنچه که دانستن آن ضرورست تمام
شد اکنون بدانکه در شریان هم گاهی ورم پیدا میشود چنانکه در دیگر اعضا حادث میشود و ورم شریان را بانگریزی
ارٹیرئٹیس بفتح و مد الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یا

قناة تحتانی و کسر تمامی ... سکون نبض جهنه یعنی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات کمتر
محسوس میشود و وقت تشریح بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در جمله شرائین عام نمیشود بلکه در بعض خاصه گرد
شریان آ اورطا که شریان عظیم نابت از البطن قلب است پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوٹ یعنی حاد قوی الاعراض
و نیز گاهی کرانک یعنی مزمن ضعیف الاعراض هم پیدا میشود اما هرگاه حاد بود پس مشابه بورم غشای داخلی بطن قلب که آنرا
اندوکارڈائٹس گویند پیدا میشود یعنی در طبقه غشای داخلی شریان غلظ و زیادتی مقدار و لینت و اختلافات در ارتفاع
انخفاض سطح باطن آن بسبب ریختن فابرن حادث میشود و گاهی وقت تشریح دیده میشود که این فابرن در میان طبقه داخلی
و متوسط یعنی زیر طبقه داخلی ریخته میگردد اما هرگاه ریختن فابرن بسیار بود عضو پیدا میشود اکثر این ریزه ها به خون رسیده در شرائین صغار اعضا
عضو میرسد و از آن شرائین صغار را این عضو که در آن ورم شریان کبیر پیدا شده بود مسدود میشوند و از انسداد آنها انبولزم
یا مارتفیکیشن یعنی فساد عضو پیدا میشود و هم شریانیکه در آن این ورم حاد پیدا شده در آن دوران خون بند میشود زیرا که از ورم راه
جریان خون بند می شود و هم این شریان سخت میگردد بسبب اینکه خون در آن منجمد شده چون آن باقی نماند مثل عصب
جسم مصمت میگردد و در حس این چون فتیله صوفی محسوس میشود و السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم شریان و گاهی
بسبب روماتیزم هم این ورم پیدا میشود العلامات هرگاه در آ اورطا این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
داخلی بطن قلب مثل تپ و درد و خفقان و قلق و کرب و ضیق النفس پیدا میشوند و تفرقه در ورم شریان و ورم غشای
داخلی بطن قلب بدشواری کرده میشود زیرا که اکثر این ورم با ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و دانستن آن در حیات
دشوار است لیکن هرگاه آله استیتهسکوپ را که مقیاس الصوت است بر اول مفصل عظام صدر که زیر مفصل ترقوه است
نهاده بشنوند آوازی غیر طبیعی مثل آوازیکه در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود مسموع میگردد و سبب این آواز
غیر طبیعی آنست که چون در اینجا در طبقه غشای داخلی شریان بسبب ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
انخفاض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود در اینجا از این سطح مختلف الارتفاع و الانخفاض مرور میکند
از اصطکاک و ملاقات آن باین اجزای مختلفه این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق بینهما آنست که در ورم غشای باطن
قلب این آواز بر محل دل شنیده میشود و در این مرض بر مقام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور زیر صدر
پیدا شد مسموع میگردد و هرگاه این ورم در شریانیکه در اعضای دیگر که از دل دور اند پیدا شود درین وقت در هر عضو که
باشد سوزش و حرقت در آن عضو در طول آن تا جایی که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
انگشت نهاده غمز کنند بجای سوزش درد در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و بعد چندروز بر پیدا شدن
این علامات علامات انبولزم یعنی مسدود شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردند العلاج
علاج عام آنست که مریض را بآرام تمام بر پلنگ وا بدارند و هیچ وجه حرکت نه دهند و آنچه در علاج انفل [illegible] هم حا

نوشته شده عمل آرند و هرگاه این ورم مزمن باشد و این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدشواری بران اطلاع حاصل
میشود بالجمله درین هم فائبرن در طبقهٔ داخلی شریان میریزد چنانکه در ورم حاد نوشته شده لیکن این فائبرن اکثر درینجا سخت
میشود و بسبب صلابت به اطراف آن نرمی پیدا میگردد و غشای داخلی شریان از عمر آن منفجر میگردد و این فائبرن که متحجر شده
بود ازان بیرون آمده در جوف شریان داخل میشود و ازان راه آمد و رفت خون بند شده انبولزم دران پیدا میگردد و گاهی
حالت را آستیوکیشن بمد و فتح الف و فتح سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون نامند و آن بمعنی حالتی ست که از حرکت خاص دران استخوان پیدا میشود و گاهی از ریختن
این فائبرن در غشای داخلی شریان و از عمر آن غذا باین غشا نمیرسد تا آنکه بعد مرور چند روز از نایابی غذا این
غشا مرده و نرم و تقسیم گشته ذائل میگردد و این سبب آن شریان ضعیف شده از حرکت خون شق گردد یا از آمدن
خون وسیع گردد و این مرض [illegible] در شریان عظیم موسوم به اورطا و شاخهای کبار آن اکثر پیدا میشود السبب
اکثر از مرض البیومن یوریا [illegible] پیدا میشود و هم در مرض نقرس و آتشک پیدا میشود و کسیکه بسبب این امراض مستعد
برای این مرض باشد [illegible] زیاده حرکت و مشقت بدنی یا از صاعد شدن بر منازل مواضع عالیه بسبب آن
حرکت دل زیاده شود [illegible] برای حدوث این مرض حاصل میشود العلامات عمده علامت آن
ضعف نبض در رفتار باشد [illegible] و اکثر علامات انیمیا یافته میشوند العلاج
علاج عام آنهم آرام رسانی مریض [illegible] و باز داشتن آن از جمیع حرکات ست باقی علاج انیمیا نمایند فصل
نوزدهم در انیورزم و آن بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و کسر رای و سکون زای معجمه
و میم آنست که شریان در جای خاص خود وسیع و کبیر گردد و دران وسعت ضربان و حرکت ضربانی موجود بود
و آن بر دو قسم ست یکی آنکه شریان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر میشود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و
کبیر گردد و از دیگر جوانب بر مقدار طبیعی باشد و فرق بینهما آنست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق
میباشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جانبی که وسیع شده شق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقهٔ غشای
متوسط هم میرسد و فقط یک طبقهٔ خارجی شریان باقی میماند و این مرض اکثر بعد گذشتن چهل سال از عمر عارض میشود اما
در اشخاص جندی و فوجی بسبب پوشیدن لباس و غیره اشیای که بر بدن به تنگی می آید و ازان منجر شدن شرائین
و عروق شود قبل چهل سال هم پیدا میگردد و هم این مرض بر مردان نسبت زنان زیاده میشود السبب سبب عام آن
زیاده صرف کردن زور و قوت بر چیزی است که ازان حرکت دل قوی و کثیر شده خون را بقوت از خود دفع کند و
ازان خون در شریان زیاده و بقوت آید و گاهی از رسیدن صدمهٔ قوی هم طبقهٔ غشای داخلی شریان شق میگردد
و هم از ورم مزمن شریان که در مرض البیومن یوریا یا در نقرس یا در آتشک میشود هم این مرض پیدا میگردد العلامات گاه

انیورزم درکدام شریان پیدا شود ومانند آلات اشتباه نیست که در راه شریان مذکور زیادتی مقدار ندود مثل سلعه پیدا میشود
و درین سلعه هم وقت حرکت قلب بعینه حرکت ضربانی در عرض وارتفاع وانخفاض محسوس میشود وچون دست بران
نهاده احساس کنند بوقت آمدن خون دران صدمه حرکت خون که از داخل شدن خون دران پیدا میشود زیر دست
محسوس میگردد زیراکه آنچه خون در شریان مذکور از دل می آید زیاده و اثر قوت آن درینجا بسبب ضعف عضو واغشیه
که از انیورزم پیدا شده صرف میشود وچون استیتھس کوپ یعنی آله مقیاس الصوت را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی
حرکت دم که در انگلش کارڈیک [illegible] مسموع میگردد شنیده میشود واین آواز مشابه باوازی است که از منفخ زرگران وقت دم
دادن بر می آید وچونکه هر سلعه و سختی مثل سرطان وغیره که بر کدام شریان بدن واقع شود وقت حرکت شریان از
زیر آن دران هم حرکت وقدری آواز غیر طبیعی دم محسوس میشود لهذا التفرقه فیما بین حرکت انیورزم وحرکت انیورزم و
حرکت سلعه مذکور ضرورست وتفرقه باین نحو کرده میشود که اگر سلعه یا سختی غیر انیورزم باشد دران حرکت از حرکت شریان
در ارتفاع وانخفاض تنها پیدا میشود وسلعه وسختی مذکور در عرض خود وقت حرکت وسیع نگردد چنانکه در انیورزم وقت حرکت
وسعت در عرض هم دیده میشود زیراکه در انیورزم خون هر بار می آید ودر سلعه مذکور خون وقت حرکت شریان در جرم آن
نمی آید فقط از حرکت شریان مثل آب سفینه دران حرکت پیدا میشود وانیورزم اکثر حصه‌ها در آورٹا پیدا میشود از آن
در حصه‌های ثلثه آورٹا که در سینه اند زیراکه شریان مذکور از بطن ایسر قلب رسته اول بجانب یمین صدر رفته قدری بلند شده
بر صورت محراب آمده باز بطرف یسار صدر رفته بر محاذات فقار ظهر نازل گشته در شکم میرسد ودرین رفتار حصه صاعد آن را
اسنڈنگ آورٹا وحصه محرابی آنرا آرچ آف ایورٹا یعنی حصه راست یا آرچ آورٹا یعنی محراب آورٹا واین تسمیه
مطابق واقع است وحصه نازل آنرا ڈیسنڈنگ آورٹا نامند وحصه صاعدان جای تمام میشود که از انجا محراب شروع میشود
وحصه نازل آن از جای مبتدی شده که انجا محراب ختم گشته وجای چهارم وقوع آن در آورٹا محل آن اینست که
که هرگاه این شریان عظیم از پرده شکم وصدر بزیر آمده در شکم پس معده وامعا بالای فقار ظهر تا حدی میرسد که از ان شاخهای
کبیر پیدا شده در رجلین میروند پس تا حد پیدا شدن شاخهای مذکوره ورم انیورزم اکثر واقع میشود اما هرگاه در حصه صاعد
انیورزم پیدا شود پس اگر ورم که صغیر ومبتدی باشد معرفت آن دشوار است اما هرگاه کبیر شود پس درین وقت بر کناره ایمن
سینه در جانب راست صدر جائیکه مفصل ترقوه با عظم سینه است وپائین جای ضلع از اضلاع صدر یعنی اول ودوم
با استخوان سینه متصل شده اند ورم پیدا میشود وچون بران انگشت زنند آواز جسم صمت می آید وهرگاه بر محل مذکور
دست نهاده احساس حرکت کنند اگر انیورزم صغیر است با حرکت قلب اثر حرکت ضربانی زیر انگشتان اینجا هم محسوس میشود لیکن
تحرک معلوم نگردد واگر انیورزم کبیر بود خود جسم انیورزم که متحرک است حرکت آن محسوس میشود وهرگاه استیتھس کوپ بران
نهاده بشنوند در صورت صغیر بودن آن فقط آواز حرکت غیر طبیعی دم که تعریفش پیشتر مذکور است شنیده میشود واگر کبیر بود

این آواز صدمه ی دو مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن از پیچ آله پیدا میشود محسوس میگردد و هر قسم از کم
انیورزم که پیدا میشود و از عظم آن دیگر اعضای قریبه آن منضغط میشوند اذیت آنها ظاهر میشود مثل اینکه ورید کبیره که در جانب راست
عنق خون را از دماغ به دل میرساند و همچنین ورید کبیره که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو درینجا متصل و
باهم شده اند منضغط گشته خون را بدشواری می آرند و از ان سیاهی بر روی و بر جلد دست راست و ثقل در سر و روی و
دست پیدا میشود و هم عصب محرک پرده شکم که آنرا فرینک نرو بلغت انگریزی میگویند و آن عصب مرکب است از
ریشه های نخاع گردن و سمپتی تیک از اعصاب نخاعیه عنق و از گردن نازل شده از پس حصه صاعد آورتا در
پرده شکم می آید و بسبب آن پرده شکم کار خود میکند پس این عصب هم منضغط میشود و از انضغاط آن پرده شکم در جانب
راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از انهم در تنفس دشواری ظاهر میشود و بسبب انضغاط ریه و اصل آن زیر این
انیورزم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه نمیروند و از ان بسهولت بر نمی آید پس ضیق و عسر در تنفس و گاهی ورم ریه
هم پیدا میشود و در وقت نفث در ورم ریه می آید و درین هم بر می آید و گاهی از عظم آن دل بسوی پرده شکم میلان میکند
و سر قلب نیز برآمده با پرده شکم متصل میگردد و از انهم منضغط میشود و از ان حرکت قلب بدشواری صادر گردد و خفقان پیدا میشود
و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از امتلای غذای و منضغط شدن پرده شکم نهایت اذیت و کرب در مریض
پیدا میشود و هرگاه انیورزم در آخر حصه صاعد که قریب شروع شدن حصه محرابی است برسد درین وقت شاخ
شریان آورتا که بدماغ از جانب راست رسیده و هم شاخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریانها
خفی و ضعیف میشود زیرا که چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند از ین سبب این خون
در محل انیورزم بقوت در می آید و قوت آن همین جا زیاده صرف میگردد و قدری قلیل از ان درین شاخهای مذکوره
می آید از ین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هرگاه در حصه محرابی این شریان انیورزم واقع شود علامات
عامه انیورزم جمله موجود میباشند لیکن اینجا درد زیر استخوان سینه و رسیدن آن محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم همین جا بذریعه
استتهسکوپ مسموع میگردد و چون اینجا انگشت زنند آواز جسم صدمت از ینجا بر می آید پس هرگاه درین حصه انیورزم
جای واقع شود که از انجا شاخ آن رسته در جانب چپ بدماغ میرسد درین وقت نبض و حرکت این شاخ ضعیف و خفی
گردد و جرم آن لین میشود و اگر زیاده شده اینجا تا جای رسد که از انجا شاخی از ان بدست چپ هم میرسد درین وقت نبض
شریان دست چپ هم لین و ضعیف و قلیل الحرکت میشود و ایضا هرگاه اثر عظم آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان
رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و در ان درد شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمدگی
ظاهر میگردد و هرگاه عظم آن در جانب خلف شریان مذکور افتد و از ان قصبه منضغط شود سرفه پیدا میگردد و بلع در آن
به دشواری داخل میشود و چون عظم آن بر مری معده افتد درین وقت آنچه غذا و آب و غیره میخورند به دشواری می رسد

داخل میشود و هم از زیادتی این انیورزم گاهی ریشه عصبی برای پیدا کردن آواز از نیومگاسٹک در عضلات حنجره آمده منضغط
میشود و از آن گاهی استرخا در عضلات حنجره پیدا شده آواز از حلق برنمی آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انضغاط
این عصب یا ارتعاش تشنج در قصبه پیدا میشود که مطلقا هوا در قصبه نمیرود و از آن مریض هلاک میگردد و هرگاه انیورزم در حصه
نازل آن که موسوم به ڈیسنڈنگ آرٹا است پیدا شود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت دوران
خون درین حصه بخفت و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل بران می آید کم مهیا شده
نیز زیاده از قوت دل تا حصه نزولی آن میرسد اما چون این قسم پیدا شود پس معرفت آن دشوار بود و با دا هم که مقدار آن کبیر
نگردد کدام علامت خاص بران دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کبیر شود درین وقت از انضغاط بعضی ٹیک جابجا بر شانه
و عنق و در حصه یسار سینه و ایضا در حصه یسار پشت درد میشود و ایضا از زیاده شدن آن چون اثر عظم بر فقار ظهر میرسد از آن
استخوان ظهر لین و جذب میشوند و محل فقار از استخوان خالی میگردد و درین حال آخر فقار ظهر شروع شده تا اضلاع و ...
میرسد همچنین اعصاب که درینجا از نخاع میروند منضغط میشوند و از انضغاط آنها هرجا که این اعصاب میروند در آن عضو هم درد
میشود و ایضا از منضغط شدن ریه و هم ریه و از منضغط شدن اصل ریه منفجر ... نفث الدم پیدا میشود زیرا که در قصبه ریه
هم که آنهم اصل ریه است بسبب منضغط شدن آن انیورزم مذکور اول ضعف دکوری از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
آن زخم در آن حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه ممکن است که نفث الدم بدو سبب شود گاهی از زخمی شدن
کدام شریان یا ورید قصبه ریه یا از شگافتن و زخمی شدن این انیورزم هرگاه بسوی ریه بشگافد و همچنین گاهی از منضغط
شدن اصل ریه یا منضغط شدن نیومگاسٹک فساد عضو و تعفن در ریه پیدا میشود زیرا که از انضغاط اصل ریه خون بقدر
کافی در ریه نمیرسد و از انضغاط عصب مذکور قوت عصبیه که از نیومگاسٹک در ریه می آید نمی آید پس ازین اسباب تعفن در آن
پیدا میشود و هرگاه انیورزم در حصه شریان مذکور که در شکم زیر پرده شکم است پیدا شود آنرا ابڈامنال آورٹا انیورزم
میخوانند و این انیورزم بمحاذات فقار ظهر در وسط شکم مثل سلعه محسوس میگردد و در آن حرکت ضربانی در ارتفاع و انخفاض
و در عرض آنهم معلوم میشود و چون اسٹیتھسکوپ را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی حرکت دم مذکور در سابق از آن شنیده
میشود و نبض شریان ساقین در آن ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل انیورزم صرف میشود و اینجا خون
قلیل و ضعیف الحرکت می آید و از عظم انهم و عظام فقار ظهر لینیت و انجذاب پیدا میشود لیکن بنسبت انیورزم که در سینه
پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی انیورزم تھوراسک گویند اینجا نقصان انعظام ظهر کم میرسد زیرا که بسبب لینیت شکم
اینجا انیورزم بسوی خارج زیاده مائل میشود و هم اینجا درد بر محل فقار ظهر و بر خاصره و بالای عانه و ورک و ساقین
پیدا میگردد و این درد وقت تغمیض شکم زیاده میشود و انجام انیورزم مطلقا بد است و خاصه هرگاه در حصه های تحتیه
این شریان که در سینه اند واقع شود بدتر است چه از عظم کردن آنها اکثر چنان امراض در ریه پیدا میشوند که از آن

مریض هلاک میگردد یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده میمیرد و گاهی شود خریطه انیورزم شگافته خون کثیر ازان جدا
جاری میشود که ازان دفعةً مریض هلاک میگردد چنانکه هرگاه در حصهٔ صاعد واقع شود اکثر انجامش اینست که خون کثیر
ازان جاری شده در خریطه دل جمع میشود و بسبب آن حرکت دل بند و حرارت مختنق شده مریض میمیرد و هرگاه در حصهٔ
محرابی انیورزم پیدا شود ازان خون در قصبه ریه بسبب پیدا شدن زخم در قصبه شگافتن انیورزم دران زیاده
ریخته با یجاد نفث الدم یا بند شدن دخول و خروج هوا هلاک میکند یا در مری معده ریخته با یجاد قی الدم قتل میکند
و چون در حصهٔ نازل آن انیورزم واقع شود درین وقت اکثر در پلوراکه غشای آنست رسیده پس ازان خون جاری شده
میریزد و ازان ریه منضغط شده کارش بند گشته هلاک میشود و هرگاه در حصهٔ شریان شکم پیدا شود این انیورزم
شگافته خون را در باریطون می اندازد و ازان از امتلای غشای مذکور به خون و هم از رسیدن صدمه اعصاب
خون ورم حار دران پیدا شده مریض بزودی هلاک میشود لیکن گاهی از علاج هم صحت میشود علاج علاج خاص
اینست که حرکت دل مریض را کم کنند بنا برین آنرا بارام تمام تا مدت دراز بر پلنگ خوابانند تا حرکت بدنی بند شده حرکت
قلب کم شود و از اغذیه چیزی خورانند که مقدار قلیل آن غذای کثیر دهد و آن را هم بقدر قلیل خورانند تا معده
زیاده ممتلی نشود و تدارک تقلیل مقدار نوشانیدن چند بار نمایند و این اهتمام بهر انست که اگر غذای کثیر یکبار خورده
شود و ازان معده زیاده ممتلی گردد و ازان نیوماگاستریک متاذی شده برای دفع کردن اذیت خود خون کثیر از دل
بطلبد پس برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت آنست و کاهل از حرکات نفسانیه
مثل غم و غضب هم مریض را باز دارند چه ازین کیفیات هم حرکت قلب زیاده میشود و دواها نوشانند که حرکت
دل را کم کند مثل ترچر ڈیجیٹیلس یا ایکونائٹ و نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاش از دو گرین تا پانزده گرین روزانه سه بار
باین مریض با رعایت شرائط سابقه علاج جدید و بسیار مفید است زیرا که ایوڈائیڈ مذکور تقلیل حرکت قلب و تنبیه فایبرن
وازانجا دفع فایبرن خوف انشقاق شریان برطرف میشود و هم دران قوت می آید و آخر رفته رفته مقدار انیورزم
صغیر میگردد و برای تقلیل وجع افیون خورانند و مارفیای محلول با سپ ... زراقه سوزنی زیر جلد رسانند و
همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن نمایند لیکن هرگاه از انضمام قصبه ریه دران تنگی قوی پیدا شده خوف
هلاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروپ امر شگافتن قصبه کرده شده همچنین انجا هم آنرا شگافته نلی برای
کشیدن نفس دران اندازند و گاهی هرگاه انیورزم که در حصهٔ محرابی شریان مذکور شود و مری معده منضغط شده
ازدراد غذا دشوار شود بذریعهٔ زراقه غذا در امعا رسانند و در انیورزم که در حصهٔ صاعد شریان یا در حصهٔ محرابی میشود
چند تدابیر بطور اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دماغ
و دست راست میروند می بندند تا دوران خون در محل انیورزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که از جانب چپ پیشیه

در دماغ و دست چپ پیسرون بند بند میکنند لیکن فاعلین و مجربین این عمل گفته اند که در بیشتر فائده این عمل بطور کامل دیده
نشده دوم آنکه در خریطهٔ انیورزم تارهای نازک طویل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند بکمال
آهستگی بنحوی داخل میکنند که تارهای مذکوره اندرون خریطه آن ملتوی و پیچیده شده در آنجا جو تماینده تا بر آنها خون
و قائبرین چسپیده و منجمد شود و از آن مقدار انیورزم صغیر گردد سوم آنکه سوزن در خریطه انیورزم خلانند و یک تار سی
در ثقبه سوزن مذکور انداخته این تار را بزنجیر برقی میرسانند و یک ابو تام جستی بر جای بدن قریب سوزن مذکور
نهاده یک تار سی بر این ابو تام بسته زنجیر برقی را حرکت میدهند تا برق بذریعه تار سوزن و سوزن در جلد و
خریطه انیورزم رفته با خون ملاقی شود و از آن بذریعه خون و لحم در ابو تام جستی بسبب شدت محبت که فیمابین برق و جست است
می آید و از آن بذریعه تار سی دیگر که متصل از ابو تام است در زنجیر برقی میرود و بهمین عنوان دوران میکند و از این دوران
برق خون منجمد میشود و باید دانست که آخرین تدبیر در انیورزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود بکار آید
در انیورزم که در حصه شریان شکمی میشود مستعمل نمیشود چه اجرای آنها در شکم غیر جائز بلکه مضر تجربیات است اما تدبیر
در انیورزم حصه شریان شکمی کرده میشود و آن تدبیر با ایرهم از اعمال جراحی است پس آن اینست که بر این حصه شریان شکمی که
در آن انیورزم باشد چنان اثر عمل رسانند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر را در تورانسک انیورزم یعنی آنچه در حصه
شریان که در صدر اند واقع شود نباید کرد و طریقه این عمل اینست که کدام شئی ثقیل مثل قطعه سرب یا آهن یا خشت بر این
شریان نهاده و بسته بذریعه تورنیکت که قسمی از پیچ کش است آنرا چنان تنگ و سخت بسته بندند که مانع از جریان خون در این
شریان گردد چه از این حیله خون در شاخهای آن که بالا رفته اند نمیرود و بسبب آن در عمل انیورزم هم نمی آید پس
خونیکه در خریطه است بعد چندی منجمد شده مقدارش صغیر میگردد فتأمل کما ... ایضاً باید دانست که گاهی بلا صدور انیورزم
حرکت ضربانی در حصه شریان شکمی قریب معده یا سره زیاده محسوس میشود خصوصاً در لنگوان و بیماران مرض بدهضمی
طعام و مریضان مرض انیمیا و هستیریا و در کسانیکه ضعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب سمپاتیک
میباشد که بسبب آن طبقات غشای شریان مسترخی و ضعیف شده از حرکت خون بزودی متحرک میشوند یا عضلات
طولی آن ضعیف میشوند و عضلات عضلی قابضه در عرض بقوت خود مانند پس آنها زیاده حرکت میدهند لهذا این
حرکت در ارتفاع و انخفاض زیاده محسوس میشود و در عرض زیاده وسعت نمیباشد العلامات بمقام معده یا قریب
سره این حرکت ضربانی زیاده یافته میشود و این حرکت مساوی با حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتفاع زیاده
بود و در عرض کم میباشد بخلاف انیورزم که در آن در هر دو قطر حرکت زیاده محسوس میشود و ایضاً مقدار شریان مذکور هم
مقدار طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس نمیشود و حرکت نبض شاخهای آن طبیعی میباشد و از این
ثابت میشود که انیورزم نیست چه در شاخهای شریانیکه در آن انیورزم بوده باشد نبض چنان ضعیف میباشد که محسوس

لیکن فائده دیگران اینست که ماده هم در عضوی مانند سیل در ان عضو بخوبی و بسهولت پیدا میشود و چون شحم کم گردد یا مفقود شود و
تولد سیل کم یا معدوم گردد از ین سبب هرگاه شحم و سومت در بدن کم میشود عضلات بدن عموما یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشود
بسبب اینکه سیل در انها کم پیدا میگردد بالجمله هزال و لاغری بر دو قسم ست یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و همراه
آن صحت بدنی باقی میماند دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس انواع
اسباب آن متعدد اند یکی آنکه شحم در بدن صرف زیاده شود و بدل آن کم پیدا شود و اقسام این هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
از کثرت مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شود بسبب آنکه دران تحلل و فنای رطوبات زیاده میشود و بدل آن از غذای ماکول
معتاد هر روز حاصل و کافی نمیشود و ازین قبیل ست کثرت مقاربت با عورات کثیره که از انهم لاغری پیدا میشود دوم آنکه
بسبب زیاده رسیدن برودت به بدن پیدا شود چه درین حال هم انچه شحم که در اعضا مجتمع بود آنهم و انچه از غذای ماکول هر روز
پیدا میگردد آنهم در حفظ حرارت بدن صرف میشود پس در بدن کم باقی میماند و ازان لاغری پیدا میگردد سوم آنکه هرگاه
اثر نمو در ازدیاد قامت اطفال زیاده میشود لاغری طاری میگردد زیرا که درین وقت هم شحم زیاده صرف میشود برای پیدا کردن
سیل در اعضا سے آن دوم آنکه حرکات بدنیه بر اعتدال باشد لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که مولد شحم و سومت باشد
کم خورده شود و اقسام آنهم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا ردی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی و نایابی غله و در محبس و مبتلا شدن بسختی
فقر و افلاس لاغری طاری میشود دوم آنکه بسبب سن پیری لاغری پیدا میشود بسبب اینکه درین وقت طعام و سومت
هر دو کم خورده میشوند سوم آنکه بسبب عدم بدن لاغر میشود سوم آنکه از خوردن بعض اشیا هزال پیدا میشود و اقسام آنهم متعدد
اند یکی آنکه از نوشیدن ادویه مسهله در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه ازان در رطوبات دمویه که ماده غذای اعضا اند
نقصان پیدا میشود دوم آنکه انچه مانع از تولد شحم در بدن است خورده شود مثل خوردن زیاده حموضات خصوصا سرکه یا چیزی
که در ان اکثار باشد سوم خوردن چیزی که شحم را از اعضای بدن بکشند و کم کنند مثل خوردن ایوڈائیڈ پاسیم چهارم آنکه قی زیاده کرده
شود و استفراغ هر قسم مهزل بدن ست چنانکه گفته اند کل منق منهك اما قسم ثانی پس اسباب آنهم متعدد اند یکی آنکه قوت
زیادتی حرارت غریبه بدنی و حمیات بدن هزیل میشود دوم آنکه جمله امراض که در انها خون و ریم از بدن خارج میشود مورث لاغری
بدن میشوند سوم آنکه هرگاه هضم غذا ناقص شود و ازان شحم در بدن پیدا نمیشود لاغری عارض میگردد چنانکه در مرض
ڈسپیپسیا خصوصا در اطفال چه هرگاه غذا درین حالت بخوبی منهضم نشود در معده و امعای شان پیدا شده انچه خورده اند
در اسهال خارج میشود و در بدن نماند چهارم آنکه انچه خورده شود در معده منهضم میگردد لیکن در معای اثنا عشری منهضم نگشته
در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پنکریاس میشود چه درین مرض در معده غذا منهضم میشود لیکن از پنکریاس انکه
مائیت هاضمه دسومت پیدا شده در معای اثنا عشری ریخته معین بر هضم دسومت میشد بسبب سرطان رطوبت
مذکوره پیدا نمیشود و در معای مذکور نمی آید ازین جهت دسومت که خورده میشود در معای مذکور منهضم نشده در اسهال

آنزمان سمن مفرط بران صادق خواهد آمد بالجمله افراط شحم و سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضوی میباشد مثل
آنکه شکم کسی زیاده سمین میشود لیکن هرگاه فربهی خاص بعضوی باشد پس اکثر در پردهٔ او منتشر شحم زیاده پیدا میشود و همچنین
گاهی در پستانهای زنان زیاده میگردد و گاهی در عضوی مثل پای سلعه شحمی پیدا میشود و از آن مقدار عضو کبیر دیده میشود و گاهی در بدن
سمن معتدل میباشد اما زیر زنخ شحم و سمن زیاده میباشد و چون سمن مفرط عام بود پس بران آگاه افراط سمن و شحم قلیل است
شحم زیر اصل جلد که در تمام بدن خصوصاً زیر جلد شکم زیاده میشود و اگر سمن مفرط زیاده باشد در جمله عضلات و اندرون
غلاف دل و بالای عضلات قلب و بر غدهای مساریقی و بالای گرده و بر دوران هم و در پستانهای زنان و بالای سرین ایشان
هم شحم زیاده پیدا و جمع میشود اسباب سبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در آن
رطوبت زیاده باشد مثل ملک ... اکثر ساکنان آنجا سمین بوده میباشند چنانکه از خصوصیت ملک امریکه ... آنجا طویل القامت
و هزیل میباشند و هم از تاثیر اکثر صنف هم سمن پیدا میشود چنانچه در زنان بنسبت مردان سمن زیاده پیدا میشود خاصةً
بعد شروع شدن سن یاس و احتباس حیض و کسانیکه بچه زائیده اند زیاده فربه میشوند و ایضاً از زیاده خوردن اغذیه
که دران دسومت زیاده باشد یا مولد شحم بوند و آن اغذیه اند که دران نشاسته و شکر زیاده بوده باشد و هم از زیاده خوردن
انگور و انبه فربهی پیدا میشود و ایضاً از قطع کردن دانه بیضه بیرون اندرون آله تناسل که عبارت از ذکر و خصیتین است هم فربهی
زیاده پیدا میشود چنانچه در خصیان انسان و حیوان اخصی مشاهد و ظاهر است و گاهی در حالت انیمیا هم شحم و فربهی در بدن
زیاده پیدا میشود لیکن این شحم زرد رنگ مثل صفرا میباشد و گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فربهی پیدا میشود مثل اینکه کسانیکه
که استعداد فربهی زیاده داشته باشند و از غموم و هموم و آلام بروحانیه کمتر متاثر میشوند اکثر سمین میباشند و هم از قلت حرکت
و زیادتی دعت و سکون هم شحم زیاده پیدا میشود زیرا که در بدن صرف آن کم میشود اما انچه از سمن مفرط در بدن کدام کدام امر پیدا
میشود پس بدانکه از سمن مفرط حرکات بدنیه عسیر میشوند و از ادنی حرکت ضیق نفس پیدا میشود و در عضلات بدن بلین ضعف پیدا
لهذا نبض آن همیشه صغیر و ضعیف بود و هم صاحب سمن مفرط غذا کم میخورد و آب زیاده میخورد و اکثر کم عقل و بلادت ذهن بران غالب
میشود و سکون و دعت را پسند میکند و از حرکات متنفر میباشد و بهرحال خوش مزاج و متواضع و خوش صحبت میباشد چون سن سی گردد
حیض دران قلیل می آید نطفه در شکم کمتر قرار گیرد چنانکه هر که را حیض کم آید کم بار دار میشود زیرا که او در پی آن کار خود منسوب
و انجام سمن آنست که اگر معتدل باشد صاحب آن طویل العمر بود و اگر از عنفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و بزودی
بحد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش دفعةً هلاک شود و اکثر اصحاب سمن مفرط زیاده از چهل سال زندگانی نمیکنند و اگر از ابتدای
جوانی شروع گشته بزودی بحد افراط رسد فال آنست که اندرون سی سال بمیرد و ایضاً هرگاه صاحب سمن مفرط را حمی یا
مرض دیگر حاد و شدید عارض شود از آن زیاده از دیگران متاذی و متضرر میگردد و هر که سمن مفرط میرسد اکثر از انتفاخ قلب
و ضیق نفس هلاک میشود و سمین را بسبب ضعف قلب غشی بادنی سبب لاحق میگردد و بسبب ضعف عروق و انسداد آنها

ور دماغ مبتلا بمرض سکته میشود العلاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا شحم از بدن مریض کم شود و برای آن اول
باید که بتدریج تقلیل غذا نمایند و چنان غذا خورانند که در آن روغن و دسومت بنسبت دسومت ماکوله معتاده کم باشد و هم بقدر امکان
مقدار آب مشروب کم سازند و در اوقات معینه مریض را ریاضت فرمایند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
عوض آن روزانه اول نهار و قریب شام خورانیده باشند بالجمله غذای شام وقتی خورانند که بعد آن سه چهار ساعت بیدار باشند
و خواب نکنند و زیاده از چهار ساعت خفتن نه دهند و شکم آن مریض ببندند چونکه اکثر آن انچه شحم زیر جلد شکم و بر پرده او شحم است
منجذب میشود و کم گردد و ازین تدبیر استنباط کرده اند فلان فلان شخص گفته اند که حاصل آن اینست که صاحب این مرض هیچ شحم
دارد و بهتر شود و تحریک الاسافل بدنی کم بخواباند و کم بخورد و زیاده در ریاضت و مشقتی باشد و این تدبیر موسوم به تدبیر
هامس صاحب است و ازان مرض فرط رفع شده بحد اعتدال میماند و قوت بدنی و نفسانی مریض قوی باشد و مثل دیگر
تدابیر نقصان بقوی نمیرساند تدبیر دیگر ایجاد کرده بنتن صاحب است و حاصلش اینست که مریض را از خوردن شحم و زبده و روغن
هر قسم منع کنند و چنان غذا خورانند که بخوبی و بسهولت هضم شود و لا ایکر پاستی هم بهمراه شیر و آب ساده آمیخته روزانه
دو بار نوشانند و فائده آمیختن آن با شیر و آب ساده اینست که تا بدمزگی لا ایکر پاستی متبدل شده گوارا گردد و مقصود
از نوشانیدن این دوا آنست که تا لا ایکر پاستی در بدن داخل شده با شحم آمیخته آنرا صابون گرداند چه از خواص آن اینست
که هر گاه با روغن یا مسکه آمیزد آنرا صابون میگرداند و چون شحم بدن صابون گردد شحم از بدن کم میشود لیکن برین ترکیب
شان وارد میشود که چون لا ایکر پاستی را با شیر آمیزند از دسومت لبن آمیخته صابون شده فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
حاصل نخواهد گردید و جوابش از طرف شان اینست که ما را بتجربه ثابت شده که فعل دوای مذکور ازین ترکیب ناقص نشود
و لو فرضنا اگر صابون هم شود درین وقت هم برای تقلیل سمن نافع خواهد شد چنانکه اکل صابون هم برای دفع کردن شحم
نافع میشود تدبیر ثالث موسوم به بانتنگ است بفتح بای موحده و سکون الف و نون و کسر تای هندی
و سکون نون و گاف فارسی و کسر الف و سکون زای معجمه و میم است منسوب بسوی بانتنگ صاحب که بسیار سمین و تند
دو روزن دو من و بست و یک آثار بودند و قامت شان قد پنج فت بوده و ازین تدبیر شحم ایشان کم شده
بود و این تدبیر متعلق باصلاح غذاست فقط حاجت بریاضت و بیداری وغیره ندارد و صفتش اول منع کنند که مریض
نان و زبده و شیر و شکر و بیر شراب و شوربای لحم و آلو و باقلا و کرسنه نخورد و بجای آن این غذا را بخورد مثلا وقت
ناشتا در ساعت از روز لحم بقر یا مغز یا ضان که از چربی پاک باشد گرفته آنرا بطور کباب بر آتش بریان کرده از آن چهار
پنج اونس گرفته بخورند همچنین لحم ماهی قلیل الشحم را بر آتش بریان کرده بخورند و بعد آن یک پیاله آب مطبوخ چای بنوشانند
که در آن شیر و نبات نباشد یا نیم اونس بسکٹ یا یک اونس مغز نان ڈبل بریان بخورانند و بعد آن هم یک پیاله آب مطبوخ
چای مذکور بنوشانند ایضا لحم ماهی قلیل الشحم بریان یا لحم مرغ یا لحم ضان بریان همراه کدام ترکاری که سوای آلو باشد

و یک اونس مغز نان ڈبل بریان بجزرانند و چهار اونس آب ساده بهمان نوشانند و این قدر غذا بعد گذشتن تا یک ساعت
بر نصف النهار خورانیده شود و وقت شب باهم لحم سمک تحلیل الشحم بالهضمان وغیره که براتش مثل کباب بریان کرده باشد
سه چهار اونس و یک اونس مغز نان ڈبل بریان خورانیده و دو اونس آب ساده بالای آن نوشانند و از ادویه در وقت
خلای معده روزانه دو بار یعنی صبح و قریب شام اسپرٹ ایمونیا ایرومٹک یک ڈرام و سیگندٹ یا کاربناس سوده
گرین همراه دو اونس آب ساده حل کرده بنوشانند از استعمال این تدبیر بعد سه چهار هفته چنان نفع ظاهر شد که هیچ وزن
کم کرده شد بیست و سه آثار شحم از بدن صاحب موصوف کم برآمد و مزاج صاحب معدوح چنان صحیح شد که از بیست سال
گاهی باین صحت نرسیده بود فقط از ابتدا در ولایت برای تقلیل سمن بسرکه و آب لیمو را هم زیاده مینوشانند لیکن از ان ضررها
هم پیدا میشوند چرا از ان گاهی بدهضمی عادت میشود و از ان مرض سل و انیمیا وغیره پیدا میشود بالجمله هر که ازین تدابیر ثلثه برای
استعمال کدام تدبیر راضی نشود و خواهد که عمل آرد باید که اول وزن آن کرده گیرد بعد پس هر هفته وزن کرده باشند
و خیال دارند که در هر یک هفته زیاده از نیم آثار که یک پونڈ میشود شحم کم نشود و الا مورث ضعف زائد خواهد گردید هرگاه
فربهی مفرط بحد اعتدال رسد از ان کم نکنند که سمن معتدل مناسب حیات دمقوی است و در اثنای تدبیر ناظر حال
بوده باشند که زیاده قبض پیدا نشود و اشتهای طعام بحد سقوط نرسد و هضم بسیار ضعیف نگردد و دل کمزور نشود و خون بسیار
رقیق نگردد و الا از ان آفات کثیر پیدا خواهند شد و چون به بینند که از این هر چیزی ظاهر میشود فورا تدبیر که بر ان کنند قطع نموده

باب سوم

الباب الثالث من الکتاب الثانی فی الامراض العامة فی

الامراض الجلدیه و دران چند فصل ست فصل اول در تشریح و دران چند تکمله اند فصل اول در تشریح جلد بدانکه جلد را انگریزی
اِسکِن بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و سکون نون نامند و آن عضویست که دران خاصه قوت لامسه میباشد
و آن فی الواقع لباس لحم و عضلات ست تا آنرا از رسیدن اذیت و نقصان وقایه کند و هم این عضو مولد رطوبات است
مثل جگر و گرده یعنی از خون رطوبات را اخراج میکند و بسبب آن خون صاف میشود و هم بذریعه این عضو رطوبت و هوا
در خون داخل میشود و آن ذو طبقتین ست یکی طبقه اولی که بالائی ست و ملاقی بهوا است و مرئی و ملموس میشود و آنرا بلغت
انگریزی اِپِی ڈَرمِس بکسر الف و کسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح دال هندی و سکون رای مهمله و کسر میم و
سکون سین مهمله یعنی جلد بالای یا کیوٹیکل بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای هندی

وسکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون لام یعنی جلد کوچک و تنگ نامند و آن طبقه بالای جلد لاحس و مرده است زیراکه
دران حس و حیات نیست و زیر این طبقه طبقه دیگر است و آن غلیظ بود و این طبقه را بلغت انگریزی ڈرما بفتح دال مهمله هندی
وسکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف یا کیوٹیس بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای
هندی و سکون سین مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون الف یعنی جلد اصلی نامند و درین
جلد اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلغت انگریزی سوڈاریپرس گلانڈ بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون یای موحده فارسی و فتح رای مهمله و سکون سین نامند و گلانڈ بمعنی غده و مجموع آن بمعنی
غده مولد عرق است و هم درین طبقه کوهای مولد شعر که آنرا بلغت انگریزی فالیکل بفتح فا و سکون الف و کسر لام و فتح کاف و سکون لام یعنی کوچک ظرف
نامند و درین کوها اصول شعر میباشند و هم غده های مولد شحم که آنرا سیبیشس گلانڈ یعنی غده مولد دسومت بلغت انگریزی
میگویند یافته میشوند و طبقه بالای جلد هم وقت تقشر ریخته دیده میشود و هم هرگاه از نهادن پلستر نیش کس بر جلد آبله پیدا
کرده میشود یا از اندفاع آب گرم آبله پیدا میشود و آنرا قطع کنند توی بالای آن زائل شده توی زیرین آن که بسیار باریک
است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این توی رقیق که غشای بسیار تنک است بر سطح خارجی خود رطوبات غذائی
خود را از اصل جلد کشیده و گرفته سیلهای طویل پیدا میکند و از ان توی خارجی که از سیلان رطوبات آبله زائل شده بود باز پیدا
میشود و این طبقه خارجی جلد جلد اصلی را از رسیدن ایذا و آفات نگاه میکند و لهذا بسبب این طبقه خارجی آنچه جلد
اصلی رطوبات اند کم تحلیل میشوند و جلد در بدن مطلقا در جانب انسی آن لطیف است و در جانب وحشی بدن غلیظ است و
هم بر کف دست و پا جلد غلیظ است و جلد کف پا از کف دست اغلظ و اخشن است و طبقه جلد اصلی هم دو تا است توی بالای
آن را بلغت انگریزی پاپلری لیار بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی و سکون لام و فتح
الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و رای مهمله یعنی توی حس دار
و هم مشابه به جلد غذائی نامند زیراکه دران جا بجا صورت آن یافته میشود و توی زیرین آنرا کوریم یعنی جلد خاص نامند زیراکه
آن اصل جلد است و آنچه از جلود حیوانات گرفته از آن کفش یا موزه و دفتی های کتب درست میسازند همین توی زیرین
طبقه ثانیه داخلی جلد است و این بسیار مفتوح تجاوی و غلیظ و لدن میباشد و دران فائبر یعنی ریشه غشای طویل بسیار است و
انحای مختلفه در ساخت آن آمده اند یعنی طویل مستقیم و بعضی مورب و هم چنین ریشه های عضلات بی اختیاری درینجا
میباشند خصوصا جائیکه موها بر جلد بدن زیاده اند این ریشه های عضلات آنجا زیاده میباشند و لهذا هرگاه استیلای برودت
بر ظاهر بدن زیاده میشود و از ان درین ریشه های عضلات تشنج واقع شود موها بر جلد بدن ایستاده میشوند و زیر این
طبقه غشای خانه دار است که دران شحم زیاده میباشد و در شحم مذکور غده های مولد دسومت و کوهای شعر که مذکور شدند میمانند
و این غشای خانه دار که زیر اصل جلد است مولف است از ریشه های غشای که همه آنها آمیخته و مکعب میباشند و چون از انقطاع

صورت سیلهای طویل

صورت غشای خانه دار

آنها خانه ها در ان پیدا میشوند لهذا آنرا به غشای خانه دار نام کرده شده و هم در بین غشا ریشه های شعر ابیض و اورده و عروق
و لمفاتک یعنی مجاری آب پرنده هم بسیار اند و این همه ریشه ها از بین غشا تا قوی خارجی اصل جلد که موسوم به پاپلی یعنی لبها است
میرسند و بذریعه این ریشه ها باصل جلد غذا میرسد و از ان خون و آب در بدن پاپلی میرسد و چون پاپلی را می لبار یعنی افزونها
مشابه به جلد نیست که در طبقه خارجی جلد اند از شعر این جا اورده آب جاری میشود و این آب خون میباشد لهذا این
آب را اپی ڈرمس یعنی قوی داخلی طبقه اولی جلد میگیرد و از ان بر سطح خارجی خود سیل های طویل سوریه پیدا میکند و این
قوی بالای این طبقه که عدیم الحس و الحیات است پیدا میشوند و بر سطح داخل اپی ڈرمس در بعضی سکنه بلاد حبش و هم کسانیکه
زیاده رنگدار اند رنگ خاص پیدا میشود و چون این رنگ بر قوی خارجی آن میرسد کم رنگ و زائل میگردد زیرا که آنجا
بسبب هوا خشکی زیاده است پس آن رنگ باقی نمی ماند بخلاف سطح داخلی اپی ڈرمس که در ان سیلهای رطب اند و بسبب رطوبت
آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و ناخن هم از قسم اپی ڈرمس است و هم باهم مشابه باپی ڈرمس اند فرق اینست که سیل
اپی ڈرمس طویل و منحنی و مورب میباشند و سیل ناخن طویل مستقیم بود و چنانکه اپی ڈرمس بر پاپلی ریلی لیار میباشد همچنان
ناخن هم بران میباشد و چونکه قدری جلد بالای ناخن آمده از ین سبب حالش مشتبه میشود اما چون جلد بالای ناخن را
دور کرده ببینند صاف ظاهر میشود که اپی ڈرمس و ناخن واحد اند و چونکه برای ناخن بیخ و جسد و کناره که آنرا اسر ناخن
گویند هست و آن از سر انگشت زائد میباشد و تحت جسد آن که اپی ڈرمس است سخت و کثیر الدم بود لیکن قریب بیخ آن که
اپی ڈرمس است رقیق القوام و قلیل الدم است لهذا رنگ ناخن قریب بیخ خود زیاده سفید میباشد همچنین هر قدر که از
انگشت زائد میشود زیاده سفید میگیرد و بسبب نبودن خون زیر آن و چون اپی ڈرمس در اصل جلد و غشای خانه دار فرو
رفته از ان باز شاخ باریک شده بیرون می آید شعر همانست و آنرا شعر یعنی مو میگویند و برای شعر هم جسم یعنی جسد و سر
و بیخی میباشد بیخ آن در غشای خانه دار یا در اصل جلد میماند و جسد آن در خریطه یا گوی که در اپی ڈرمس بود میباشد و چون
مو را میکنند بیخ آن بر نمی آید بلکه اپی ڈرمس جائیکه ملائم است وقت گسستن شعر همراه آن خود گسسته می آید و بیخ شعر
بجای خود باقی میماند و از ان رسته باز بالای جلد می آید لهذا باره بار گسسته و بار بار پیدا میشود و در پهلوی گوی اپی ڈرمس
که در ان شعر پیدا میشود در اکثر مقامات بدن غده های مولد دسومت اند که سرهای مجاری آنها در بین گوی شعر میباشند
و در بین گوها رطوبت خود را میریزانند و آن همراه موها بر جلد می آید اما در بعض مقامات مثل بالای انف و رخسار پس سرهای
مجاری این غدد تا جلد رسیده اند و خود رطوبت را بر جلد میریزانند اما غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خانه دار
میماند و سر مجری آن تا اصل جلد و طبقه بالای آن رسیده و خود رطوبت خود را بر جلد میریزانند و بر کناره پلک غده مولد
دسومت زیاده عظیم و کبیر میباشند که مثل آن در دیگر اعضا کبیر یافته نشده اند و از متورم شدن این غده ها بر پلک
چشم ورم موسوم به شعیره پیدا میشود و فائده این غدد آنست که تا دسومت را پیدا کنند و بسبب آن جلد ملائم تازه و غده

کذا صورته پیدا فی الظفر

کذا صورته پیدا فی اپی ڈرمس

مولد عرق فائده اش آنست که باخراج مائیت وغیره خون را صاف میکنند و چون بذریعه عمل کیمیاوی امتحان عرق بدن
انسان کرده میشود از ان ظاهر میشود که دران آب است و سوست سلت و ایسڈ ایسٹک یعنی ایسٹ سکر و ایسڈ بوترک
یعنی انچه اسید که در زبد یافته میشود و فارمک ایسڈ که در مورچه سیاه بود چه فارمکه مورچه سیاه است و یوریا که در بول خارج میشود
وچیزی از جنس کاربو و آن مرکب ست از سوڈیم کلوراید یعنی نمک و پتاسیم کلوراید که مرکب ست از فاسفٹ و سلفیٹ و
پتاس و سوڈا و هم قدری فیرم اوکسائیڈ یعنی آهن و کاربانک ایسڈ پس این نه چیز شدند که یکی از ان مرکب ست از اجزای
قسم کار و هشت مفرد اند و غده های مولد عرق در جلد بدن بسیار اند اگر همه را یکجا کرده عضوی سازند از گرده کبیر
در مقدار موجود شود و از امتحان ثابت شده که در مدت بست و چهار ساعت این غده ها زیاده از دو ونیم پونڈ [illegible]
و فضول از خون اخراج میکنند و عرق بر دو قسم ست یکی لطیف که وقت سکون جسد و اعتدال هوا مثل بخار و هوا
لطیف از بدن بر آمده در هوا داخل میگردد و مائیت و رطوبت آن محسوس نمیشود دوم غلیظ و کثیر که وقت حرکت بدن
یا از حرارت هوا یا از پوشیدن لباس حار از بدن خارج میشود و آن چنان بکثرت می آید که رطوبت آن بر بدن بوضوح
و مشاهده محسوس میگردد و هرگاه در حال سکون جسد چیزی صفیق مثل موم جامه یا شیشه بر جلد بدن که خشک و یابس باشد تا
دیر نهند بعده بر داشته ببینند زیر آن بر جلد عرق یافته میشود و سببش آنست که انچه بطور بخار مائیت لطیفه خارج
میشد بسبب جسم حاجب از داخل شدن در هوا ممنوع شده مجتمع میگردد و از ان رطوبت محسوس میشود و صورت آب
ظاهر میگردد و ازین جاست که ارباب رقی چون مارگزیده را بیابند بر محل زخم سنگی که آنرا مارمهره گویند چسپانیده تا دیر
ملصق از جلد داشته بر می دارند و همه را رطوبتی که زیر سنگ مجتمع میگردد معاینه کنانیده میگویند که از خاصیت این سنگ زهر از
بدن جذب شده و فی الواقع سبب آن همان میباشد که گفته شده و ایضا از منافع جلد آنست که بذریعه آن ادویه
و مائیت و دهنیت در بدن رفته در خون داخل میشود و دلیل بران اینست که چون مرهم سیماب را بر جلد بدن مالند
از ان جوشش دهن پیدا میشود زیرا که از مالیدن بزودی دوای مذکور در غده های مولد عرق و مولد سوست
رفته و هم بذریعه اصل جلد در خون داخل میشود و هم دلیل بران آنست که در امتحان چون چلپاسه و ضفادع را در محل یابس
داشتند هر دو لاغر و خشک شدند و خون و ذنب چلپاسه لاغر مذکور را در آب داخل کرده امتحان کردند بذریعه جلد
ذنب آب در بدنش چندان داخل شد که چلپاسه مذکور فربه و بانضارت شد و همچنین چون از محل یابس در محل رطب
چلپاسه و ضفدع لاغر شده را داشتند فربه و منتفخ شدند و نیز چون ضفدع را از محل یابس که دران خشک شده لاغر شده بود
بیاورده دهن بند کرده در آب انداختند فربه شده ازین بخوبی ثابت میشود که آب از راه جلد هم در بدن میرود و اکثر در
ایام صیام چون وقت شدت عطش غسل کرده میشود از ان تشنگی ساکن میگردد و برین بنا علاج کرده میشود و نفع آن
ظاهر میگردد و مثلا هر که را سرطان یا ورم دیگر در دهان و حلق یا مری معده میشود که بسبب آن داخل کردن غذا

آب در معده ممکن نبود آشوا در شوربای لحم و آب با شیر و آب می نوشانند تا بذریعه جلد آب و غذا در خون داخل شود و از این
تدبیر تسکین می شود و بعلت بنیاد در روغن جگر ماهی و دیگر ادهان مرطبه بر جلد بدن بمالند و از آن بدن را فائده ترطیب
حاصل میشود فقط تکمله اول در تقسیم امراض جلدیه بدانکه اطبای متاخرین انگلستان که تحقیق امراض جلدیه بسیار
سعی فرموده اند برای امراض جلدیه اجناس چند قرار داده اند که تحت آن دیگر انواع و اقسام یافته میشوند مثل
طوایف که در هر طائفه افراد چند میباشند و هر جنس یا طائفه را باسم خاص موسوم میسازند و انجا اسمای اجناس امراض که از
موافق لغت انگریزی نوشته میشوند من بعد هرگاه بیان تفصیلی از هر جنس مرض کرده خواهد شد اسمای عربی یا فارسی امراض نیز که
یافته شدند هم نوشته خواهند شد ان شاء الله تعالی بدانکه جنس اول از امراض جلدیه مرض اکسنتهی ماتا ست یعنی سرخی
که بسبب آمدن خون در جلد پیدا میشود و گاهی همراه آن قدری ورم هم میباشد و مقدار جلد کبیر و غلیظ میگردد و بسبب آمدن
سیرم یعنی آب خون در جلد و این آب از عروق صغار برآمده در جرم جلد مجتمع میشود و گاهی سرخی تنها میباشد و اجتماع این
آب در جلد نمیشود و این مرض بر سه قسم ست اول اریتهیما دوم روزیولا سوم ارٹیکاریا یا دوم از امراض
جلدیه ویسیکیولی ست یعنی اسپچکی که آنرا آبله گویند و حقیقتش این ست که درین مرض آب خون در میان هر دو طبقه جلد گاه
و بسبب آن اپی ڈرمس از اصل جلد که ڈرما ست بسبب مداخلت آب جدا میگردد و آن بر پنج قسم ست اول اکزیما دوم
هرپیس سوم اسکیبیز چهارم پیمفیگس پنجم سوڈامنا ست جنس سوم امراض جلدیه پسچولی ست و آن هم بر صورت آبله
میباشد لیکن در آن بجای آب ریم بود و در آبله آب میباشد و این هم بر چهار قسم ست اول امپیٹیگو دوم اکتھیما سوم اکنی
چهارم روپیا جنس چهارم از امراض جلدیه پپیولی ست یعنی ریم ... که در آن فقط سختی و صلابت بود و ریم و آب نباشد و آن
بر دو قسم ست اول لائکن دوم پروراٸیگو جنس پنجم مرض اسکیومی ست و آن آنست که در اصل جلد قدری ورم
حار پیدا میشود و مقابل آن در طبقه خارجی جلد قدری غلظ و خشونت پیدا شده مشابه به فلسه سمک میگردد و بعد چندی آنچه از
جلد بطور فلسه یا سپوسه شده ساقط میشود و از زیر آن اصل جلد سرخ نمایان گردد و باز بالای آن در طبقه خارجی
خشکریشه و فلسه پیدا میشود و باز ساقط گردد و آن بر سه قسم ست اول سورائیسس دوم پٹیریاسس سوم اکتھیوسس
و درین هر سه قسم فلسه و سپوسه از جلد جدا میشود جنس ششم امراض جلدیه ٹیوبرکلی یعنی گرهی که در اصل جلد واقع میشود
و آن بر دو قسم ست اول لوپس دوم مولسکم جنس هفتم امراض مذکوره میکیولی یعنی متبدل شدن لون جلد ست و آن بر
شش قسم ست اول الفا آلبس دوم لینیا نائی گرا سوم لیوکوڈرما یعنی سفید شدن جلد چهارم ملانو ڈرما پنجم ... ششم ... جنس
هشتم امراض جلدیه پاراسیٹی سائی ست و آن امراضی هستند که بسبب داخل شدن اجسام خاص حیوانی یا نباتی
در جلد پیدا میشوند و آن بر پنج قسم اند اول اکرس دوم ڈیموڈکس این هر دو حیوانی اند سوم فیوس چهارم منتاگرا
پنجم ... و درین اقسام بسیار اند و این هر سه قسم نباتی میباشند جنس نهم امراض جلدیه نیوروزست و آن دو قسم

تغیر ست در حس که بسبب ریشه های عصب حس که در جلد اند واقع میشود وان بر سه قسم ست یکی تانی پر اینتیز یا یعنی زیاده
شدن حس دوم آن انیتیزیا یعنی کمی حس سوم پرورئیس وآن حکه است که در جلد معلوم میشود فقط تجنس دوم از امراض
جلدیه تانی پر یکرو فیاست یعنی جابجا غلیظ شدن جلد وآن بر پنج قسم ست اول گرنس بفتح واو وسکون رای مهمله وتای
هندی دوم بینین سوم کارنس سوم کلاینیجیا چهارم اسکلی رودرما پنجم فائبی پروفیا تکمله دوم
در تقسیم امراض شعر چونکه شعر وناخن هم از جلد اند لهذا ذکر امراض آنها هم بعد ذکر امراض جلدیه مناسب معلوم شد
لهذا اینجا ذکر کرده میشود قسم اول از امراض شعر زیادتی موهاست بر بدن ست وآن بر دو قسم ست قسم اول آنکه موها در جای
معتاد مثل جلد راس زیاده پیدا شوند وآن را بنام عام کرده شد که هرسوتی الیس ست نام کرده میشود قسم دوم آنکه در جای که موی بیرون
موآنجا غیر معتاد بود موها بکثرت بر رویند وانهم اگرچه هرسوتی الیس یعنی زیادتی موها است لیکن آنرا باعتبار محل ترمیم غلوسی
ایتیری ایتوس یا هول هم نام کرده میشود قسم دوم آنیشیا سوم کانت اینی الیس یعنی سفیدی موها چهارم ساتی کوزیز
تکمله سوم در بیان اقسام امراض اظفار یعنی ناخن ووجه ذکر آن هم در تکمله دوم مذکور شد قسم اول اونکیا یعنی
ورم جلد اصل ناخن قسم دوم قسم سوم قسم چهارم قسم پنجم اترو فی ست فصل دوم
در بیان اریتهرا آن بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وسین مهمله وفتح الف وسکون نون وکسر تای مثلثه وفتح میم وتای
هندی وسکون الف یعنی سرخی جلد ست یعنی برنگ گل سرخ سرخ شدن جلد واین را در عربی حمرت گویند وان بر سه
قسم ست اول اریتهیما بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر تای مثلثه وسکون
یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون الف یعنی آمدن سرخی بر جلد واین در مواضع مختلفه از جلد بدن مثل وجه وصدر و
یدین ورجلین وغیره یافته میشود وبسبب زیاده آمدن خون درین مواضع ودرین مواضع گرمی بنسبت دیگر جلد صحیح زیاده
پیدا شود وچون انگشت دست بران نهاده غمز کنند سرخی مذکور زائل میشود وباز عود میکند واین تنها خاص همین ست
ودرین قسم حمی پیدا شود یا قلیل بود وانجام این مرض بهتر پیدا شد السبب سبب حقیقی آن اذیت ریشه عصب های تنگ بود
که بسبب اذیت آن عروق وسیع شده زیاده خون اینجا می آید ومجتمع ماند وازاسباب معینه آن رسیدن حدت وگرمی
آفتاب ست که بسبب آن بر وجه ویدین سرخی پیدا میگردد وهم رسیدن سردی در بلاد بارده کثیر الثلج است وآن بیشتر
بر الف ویدین ورجلین پیدا میشود وگاهی بوقت بر آمدن دندان در اطفال وهم از کثرت اصطکاک جلد چنانکه در جلد اطفال
واشخاص سمان پیدا میشود خصوصا در گردن وبالای شکم ودر کش ران اینها مشاهده میشود وایضا از پوشیدن لباس حار مثل
فلالین خصوصا هرگاه ملاصق جلد باشد وهم از گزیدن حشرات مثل کیک وشپش وساس وغیره وهم از احتباس حیض در عورات
وهم از خوردن غذای ناموافق که مولد بدهضمی باشد این حالت پیدا میشود العلامات در کدام که هم مقام از جلد سرخی
ظاهر میشود وگاهی درین سرخی هرگاه بسبب رسیدن سردی باشد قدری سیاهی هم یافته میشود ودرین قسم اریتهیمای خاص

[illegible]

ورم نمیباشد یا بسیار قلیل بود و آب هم درین قسم از سرخی مذکور جاری نمیشود لیکن وقتیکه در کشن ران یا حالب اطفال فربه
یا اشخاص سمین پیدا میشود و بسبب اصطکاک نوبت به پیدا شدن زخم میرسد البته قدری آب بصورت ریم سفید یعنی بلغم لزج
جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدارک آن کرده نشود مثل درد و حرارت آبله انگیز زیره هم زخم پیدا میکند یا بجمله سوای این
مواضع در جاهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد ظهور خود و گذشتن چهار پنج روز از جهت سرخی زائل میگردد و جلد آنجا
سبوسه گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که مصنفین کتب طب اقسام کثیره برای این مرض باعتبار
اسباب پیدا و مقرر کرده اند و در نوشتن تفصیل مذکور بجز تطویل فائده نیست لیکن قسمی از آن است که بزبان لاتین و یونانی آنرا
عارض میشود و بلغت انگریزی آنرا ایری تیما نوڈوزم بضم نون و سکون واو و ضم دال هندی و سکون واو و فتح زای معجمه
و سکون میم که بمعنی عقده و غده استخوان است مینامند و چونکه درین قسم بالای جلد موازات استخوانات خصوصاً ساق یا در
لنسوان یافته میشود و دران ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته اند و بسبب درین قسم
اکثر روماتیزم و انیمیا مجتمع میباشند و درین قسم بالای جلد استخوان قدری ارتفاع و سختی و سرخی و درخشندگی معلوم میشود
زیرا که دران غشای خانه دار و ریشه دار بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و سختی هم درین قسم یافته میشود و چون
آنرا لمس کنند دران درد هم معلوم میگردد پس بسبب درد و سختی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که درانها ریم پیدا خواهد شد
ولیکن دران هرگز ریم نمی افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صغار زیر جلد شق شده خون زیر جلد جمع
میگردد و از ان ورم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت رزولیوشن پیدا میشود همچنین درینجا هم حالت رزولیوشن پیدا
میشود و ریم پیدا نمیگردد العلاج اول برفع سبب کوشند مثلاً اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد از ان احتراز
نمایند و اگر کافی نشود مخیض یعنی بهتر آن طلا سازند یا اوکسائیڈ آف زنک بران پاشند و آنچه از رسیدن سردی پیدا شده باشد
دران اول از پوشانیدن لباس حار و داشتن وجود جلد بدن را از وصول برد محفوظ دارند و اگر آن هم باقی ماند کافور را با آب حل کرده طلا سازند
یا کافور باریک کرده بر آن پاشند و آنچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد دران محل اصطکاک را اول از آب نیمگرم بشویند
بعده از رومال ملائم که کهنه شده باشد مائیت را جذب و خشک کرده اوکسائیڈ آف زنک یا زنک کاربناس بر آن
پاشند و این وقتی باید که آب از ان جاری باشد و اگر محض حمرت باشد بر آن خاکستر اوپلا سوخته یا آرد ارزن یا میده
گندم یا میده جوار امریکا یا سفیده کاشغری یا اوکسائیڈ آف زنک خشک بران پاشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود
ایضاً المجرب للجمیع الاقسام بسمتھ سب نٹراس چهل گرین پلمبای ایسٹیٹس نیم ڈرام در وازلین که یک اونس باشد
خوب حل کرده بر جمیع اقسام حمرت طلا سازند و خاصةً در اطفال و اشخاص سمان طلا کردن این دوا بسیار مفید است و آنچه
از پوشیدن لباس حار بود دران تبدیل لباس نمایند و آنچه از گزیدن حشرات بود دران حفظ از گزیدن حیوانات فرمایند
و آنچه بسبب احتباس حیض بود دران تدبیر اجرای آن نمایند و آنچه از خوردن اغذیه ناموافقه باشد دران از اغذیه ردیه

دران بر حمی آرند هم، راش، روزی اولا بر جلد پیدا میشود الحاصل علامات هر دو صورت ظاهر میشوند اول اینکه گاهی در اطفال بر رو
و سینه ایشان سرخی روزی اولا تقریبا دو یا سه ساعتی یا هشت ساعتی لیکن بغیر دوره بلکه به اشکال مختلفه پیدا میشود و این سرخی ظاهر
شود گاهی زائل میگردد و گاهی باز موجود میشود اما چون یک روز بران بگذرد سرخی آن به رنگ گلابی می آید و غیرت خالص ظاهر
گردد و صورت ثانیه آن اینست که جابجا بر بدن سرخی صغیر المقدار می افتد و دران بثور هم میباشند و این ثوقیه ها در گرمی
سردی مختلف و زرد اکثر پیدا میشود و همراه آن در حلق هم قدری ورم و راش، روزی اولا یافته میشود و اکثر گاهی قبل ظهور
این حالت حمی هم میباشد بعد شروع تپ چون پنج روز یا هفت روز بگذرد نیز روز پنجم یا هفتم سرخی روزی اولا
بر جلد ظاهر میشود و بعد بطور سرخی تپ دفع میگردد و این قسم اکثر بطور وبا از فساد هوا پیدا میشود و عام میگردد لیکن تحقیق آن را
مجربین و علما نوشته اند که بسبب تعدی آن از یکی به دیگری نیست چنانکه حصبه عام میشود بلکه از تاثیر هوا که سبب عام است این مرض
عام میگردد العلاج اول بدریافت سبب کوشیده بعده در پی دفع آن شوند مثلا اگر از بروز دندان باشد اذیت بروز دندان را
بتوسیع لثه رفع سازند و اگر بسبب بدهضمی خاص اطفال بود چنانکه از نوشیدن شیرهای مختلفه در معده ایشان حموضت پیدا
شده احداث بدهضمی میکند درین وقت دو گرین هیدرارج کمکرتیا همراه روغن بید انجیر بقدر مناسب با شیر بنوشانند و گاهی
هیدرارج کمکرتیا و سوڈا کاربناس هر دو دو گرین در شکر باز نوشانیده بعد آن روغن بید انجیر مینوشانند و گاهی گرگرین پودر
تنها دادن کافی میشود و اگر بدهضمی اشخاص کبار بود ایشان را قی کنانیده و مسهل نوشانیده معده را صاف کرده بعد آن قرص پاک
معده خورانند و اگر از علت و احتباس حیض باشد علاج آن بانچه در جای خود مذکور شده نمایند و آنچه بطور وبا پیدا میشود
و مشابه حصبه میباشد درین قسم هرگاه حمی موجود بود مسهل از قسم ادویه کبار مثل میگنیشیا سلفاس و غیره همراه دواء
معرق مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس حسب مناسب بنوشانند تا تپ دفع شود زیرا که بعد دفع شدن حمی این قسم روزی اولا خود
دفع میگردد قسم سوم آن ارٹکاریا بفتح و مد الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون کاف و کسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف است و تسمیه آن باین اسم بنابر آنست که
ارٹکا بلغت لاطن بمعنی درخت انجره است که از مس کردن برگ آن بر جلد ورم و سرخی و خارش پیدا میشود و ایریا بمعنی
مشابه است یعنی اذیتی که مشابه است باذیتی که در جلد از ملاقات انجره پیدا میشود و این را بلغت عربی شری مینامند
بالجمله آن هم مرضی مختلف الاشکال مسطح است که مثل بثور دفعة بر جلد جابجا ظاهر میشود و گاهی بر محل صغیر از جلد و گاهی بر محل کبیر آن
و دران حکه و سوزش میباشد سبب قریب حقیقی آن متاذی شدن ریشه های عصب [illegible] است که بسبب آن عضلات
صغار قالبیه ای اختیاری جلد متشنج میشوند پس بسبب تشنج آنها جوانب عروق شعریه منقبض میشوند از انها آب از خون جدا شده
زیر جلد مجتمع میگردد و از اجتماع آن در جلد ازدیاد مقدار و ورم عادت شده راش ارٹکاریا پیدا میشود و آن هم بر دو قسم است
اکیوٹ یعنی حاد و کرانک یعنی مزمن خفیف الاعراض و اسباب هر یک علاحده قسم اکیوٹ آن هم مختلف اند یعنی اندرونی یعنی درونی و بیرونی

بنگر اسٹیل همراه لانگر اسنک هم مفید است اما هرگاه کدام اذیت در معده باشد لانگر اسنک و بنگر اسٹیل اند و خورد شد آنچه شربت
بسبب دوا بیرم یا نقرس حادث شده باشد یا گمان سببیه این امراض باشد بسبب اینکه در خاندان مریض کسی مبتلا باین امراض
شده باشد درین وقت دینا لیکلم یا اکسٹر اکٹ کالیسکم همراه کاربونیٹ آف لیتیا یا آنچه مثل آن قابل معرفت باشد که آنرا بلغت انگریزی اینٹ اسیڈ
بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون و تای هندی نامند بنوشانند ولیکن بشهادت بعضی مجربین ثابت میشود که هرگاه
درین مرض از کدام دوا نفع ظاهر نشود از نوشانیدن روغن جگر ماهی فائده ظاهر شده و هم درین مرض صاف داشتن جلد
ضرور و مفید است لیکن گاهی از غسل کردن با آب سرد و گاهی از آب گرم و گاهی از حمام گرم نفع ظاهر میشود اما از پوشیدن فلالن
هیچ ضرر میشود بنا بر آن باید که لباس ملاصق جلد همیشه از قسم لباس سوتی مثل نینسک و غیره باشد و آنچه در علاج قسم اکزیما
ادویه برای طلا کردن بر جلد نوشته شده اند آنها را اینجا هم باستعمال آرند **فصل سوم در ویسیکیولی** بکسر واو
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای
مثناة تحتانی بمعنی آبله کوچک است و آنرا بعربی نفاطات گویند و فی الحقیقه اینهم قسمی از انفلمیشن یعنی اصل جلد است که ازان
آب درمیان اصل جلد و طبقه بالائی میرسد و بسبب آن طبقه مذکور مرتفع گشته آبله پیدا میشود چنانکه از ضماد کردن دوائی آبله آور
آبله پیدا میشود و آن بر چهار قسم است اول ایکسیما بکسر الف و سکون یای تحتانی و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف و آن بمعنی آبله های صغار است که بر جلد افتد و کیفیت حدوث این قسم آنست که اول
بسبب ورم سرخی بر جلد پیدا شود من بعد دران بثره غیر ظاهر شده پس بثره مذکور پر آب گشته منفجر گردد و آب ازان جاری شود
و چون این آب با پارچه لباس رسد پارچه ازان سخت میگردد و بسبب موجود بودن فائبرن درین آب و گاهی درین آب ریم هم یافته
میشود من بعد بثره مذکور خشک شده بالای آن خشکریشه رقیق حادث گردد و گاهی چند تا آبله که یکجا باشند بعد خشک شدن
بر صورت آبله واحده میشوند و خشکریشه واحده بر ان می افتد اما زیر خشکریشه رطوبت مجتمع میباشد و ازان جاری ماند و آن هم بر
چند قسم است قسم اول ایکسیما سمپلکس بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر بای موحده فارسی و لام و سکون سین مهمله بمعنی آبله خفیف
الاعراض سهل العلاج و این اکثر به صبیان عارض میشود اکثر بسبب گرمی آفتاب و گاهی از برودت هوا هرگاه از
اذیت اینها در جلد خارش پیدا شده و از سر ناخن آنرا بخراشند پس از خراش جلد بناخن این مرض پیدا میشود و گاهی از بعضی
الوان همچو انگریزی که رنگریزان ازان پارچه پوشیدنی و کفش سازان چرم کفش و موزه را ازان رنگین میسازند بسبب پوشیدن
پارچه و موزه مذکور هم این قسم عارض میشود و العلامات دران زیاده کلفت و اذیت نمیباشد بلکه اول سرخی بر جلد افتاده
نفاطات دران پیدا شده بعده آب ازان برمی آید پس این آب منجمد شده خشکریشه میگردد و آب از زیر آن جاری میماند
العلاج اول سبب حدوث مرض دریافته برفع آن کوشند من بعد بر آبله مذکور سفیده کاشغری یا اوکسائیڈ آف زنک
یا سفیده برنج پاشند و قسم ثانی ایکسیما ریبرم بضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله و سکون میم

و چونکه بر دوره آبله این قسم سرخی زیاده میباشد لهذا باین اسم نام کرده شد زیراکه روبیرم بمعنی سرخی ست و درین قسم چون هیچ زهر
حار زیاده میباشد لهذا سرخی هم زیاده بود السبب چون اطفال حادث شود اکثر سبب آن اذیت بروز دندان بود و گاهی
از چرک آلوده بودن جلد هم میشود و گاهی از نیافتن شیر و خوردن اغذیه ناموافقه بحال طفل عوض آن و گاهی از استعمال غذاهای
هم میشود و چون بجوانان و پیران عارض میشود اکثر بسبب استعداد نقرس و گاهی از بد هضمی در معده میشود و در عورات اکثر از
شدن حیض یا آن حیض از حال اعتدال خود پیدا میشود و گاهی کرم هم سبب ظاهر میباشد العلامات درین قسم ورم و گرمی جلد
و هم خارش جلد و درد و گاهی احساس گزیدن جلد پیدا میشود و هم تحریک آن میباشد و چون جلد را ببینند اثر خراش بران ظاهر
بود و آب ازان جاری میباشد و این آب گاهی مثل آب صاف و گاهی مائل بزردی میباشد و بعد مثل قسم اول این آب
منجمد میگردد ولیکن درین قسم انجماد آب در مسافت طولی زیاده بود که ازان خشکریشه طویل پیدا گردد و جا بجا از زیر خشکریشه که بود
آب جاری میشود و درین قسم بیم هم زیاده و پهن میشود و هم خشکریشه این قسم زرد مثل زردی سلطه و قدری دبیز و غلیظ میباشد
و وقت شب درین قسم کرب و قلق زیاده میباشد و هیجان اذیت دران زیاده شود گاه گاهی تب هم پیدا میشود و هرگاه این قسم در
اطفال پیدا شود اکثر بر سر و وجه یا بر کمر یا بر پستان و ساقین ظاهر میشود و گاهی باین مواضع عام میشود و بجوانان که از نقرس
میشود اکثر در جائیکه فیمابین مفصل ست مثل تحت رکبه یا زیر بغل یا بر مرافق و در جانب انثی میشود و قسمی خاص ازان در عورات
زیر پستان پیدا میشود بسبب چرک آلوده بودن جلد بحمل فکور یا رطوبت و عفونت یا بردن لباس خاص که بر پستان میمانند و گاهی همراه
این قسم خاص جرب صادق هم موجود میباشد و این قسم را اکسیما مامی بفتح میم و سکون الف و کسر میم و سکون یای تحتانی نامند
زیراکه مامی بلغت انگریزی بمعنی پستان است و قسمی خاص ازان است که خاص بر دست مثل جرب صادق در میان انگشتان
یافته میشود و آنرا اکسیما مینیوام بفتح میم و سکون یای مثناة تحتانی و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح الف
و سکون میم نامند زیراکه مینیوام بلغت انگریزی بمعنی دست است این مرض اکثر طباخان و خبز و کسانی که کار سفیده ساز
یا آرد سازی میکنند یا نبات و شکر میسازند و هم کاذران را که جامه را از اشیای حاده مثل چونه میشویند و همیشه دست و
اصابع ایشان را اذیت میرسد عارض میشود و علامات این هر دو قسم خاص هم مثل علامات اکسیما روبیرم میباشند
العلاج اول تشخیص سبب کرده ازاله آن حتی الامکان فرمایند و هرگاه تب موجود باشد مسهل خفیف از قسم ادویه نمکی مثل
میگنیشیا سلفاس یا سیڈلیز پوڈر نوشانند و اگر مریض در ابتدای مرض که فقط سرخی بر جلد پیدا شده باشد حاضر
شود تدارکش مثل علاج اری تیما نمایند و هرگاه بعد بر آمدن آبله بیمار حاضر شود آب آهک بران طلا سازند و اگر چون
آب آهک آب مطبوخ پوست خشخاش هم خلط کرده طلا سازند نفع خواهد بود ایضاً سوڈا کاربوناس نیم ڈرام گلیسرین یک ڈرام یا
هشت اونس آب ساده حل کرده بران طلا سازند و بعد آن اکسائڈ آف زنک بران پاشند تا مائیت را خشک کند
و ایضاً اکسائڈ آف زنک یک ڈرام با چهار اونس سپیده و نیم اونس سفوف گالمین که آن هم قسمی از

اوکسائیڈ آف زنک ست خوب سرشته بر آن باشند ایضاً اوکسائیڈ آف زنک دو ڈرام گلیسرین ده ڈرام لائکر پلمبای ڈائی اسیٹاٹس
یک نیم ڈرام با آب آهک که هشت اونس باشد حل کرده بر مرض مذکور طلا سازند ایضاً بسمته سب نیٹراس چهل گرین
لائکر پلمبای اسیٹیٹس شش قطره وازلین یک اونس همه را مخلوط کرده مرهم درست ساخته بر آبله ها نهند و وقت استعمال
این دوا آنست که خشکریشه غلیظ بود و آب از ان کم جاری باشد و گرد ان سرخی زیاده بود و ایضاً مرداسنگ سوده
سه اونس و شش ڈرام در روغن کنجد که پانزده اونس باشد حل کرده بر آتش ملائم بپزند تا پخته مثل مرهم شود بعده روغن لیونڈر
دو ڈرام دران انداخته حل کرده نگهدارند و بر پارچه تنفیق صاف آلوده روزانه دو بار بر آبله های مذکور نهاده باشند قسم دوم
آن هرپیز و آن بفتح های هوز و سکون رای مهمله و کسر یای معجمه فارسی و سکون سین مهمله لفظ گریک بمعنی آهسته آهسته
راه رفتن ست و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این مرض گاهی بر جائیکه عصب نخاعی رسته قریب میشود که فقار
ظهر ست مانند حادث میشود من بعد بر موازات عصب مذکور و شاخهای آن که در جلد رسیده اند آهسته آهسته بر جلد میرود
و ظاهر شده تا شکم میرسد و گاهی از مقام پهلو شروع شده تا شکم میرسد لیکن تا پهلوی دیگر نمیرود و چه شاخهای عصب
نخاعی یکجانب بدن تا جانب دیگر بدن نمیروند و مرض مذکور ملازم موازات عصب جانب خاص ست و همچنین این
مرض از جانب مبدء عصب شروع شده تا جانب منتهای شاخهای آن میرسد لیکن از جانب شاخ و منتهای آن
بسوی مبدء نمیرود و این بحسب تجربه دیده شده و درین مرض اول ورم حار بر جلد در جای خاص پیدا میشود و بعد
آن دران بثره ظاهر گردد پس این بثره پر آب میشود لیکن اگر از حرکت بدنی منفجر نگردد این آب بعد دو سه روز مثل پیپ سفید
گشته منجمد شده خشکریشه گردیده ساقط میشود و اگر منفجر شود آب از ان خارج شده نشان سرخ بر جلد باقی میماند لیکن آب
از ان جاری نمیماند چنانکه در قسم اول و سوم یا اکیس سیما جاری میماند و ایضاً جائیکه هرپس می افتد آنجا بثور متعدده
بر صور قطعات کثیره مختلف المقادیر که بعضی خرد و بعضی ازان بزرگ در یکجا انبوه کرده حادث میشوند بخلاف اکیس سیما
که آبله های آن متفرق و دور دور بر بدن پیدا میشوند و برای این مرض در لغت انگریزی بحسب محل عروض آن
اسمای کثیره نهاده اند اما چونکه در نوشتن آن بجز تطویل فائده نیست لهذا ذکر آنها کرده نمیشود السبب گاهی بسبب
برودت هوا و زکام و گاهی بطور بحران در حمیات هرگاه شدت حمی بانتهای خود رسد حادث میشود و ازین اسباب
اکثر این مرض در سینه و بینی و بالای شفه عارض میگردد و گاهی از نیورولزیا یعنی درد و اذیت عصب مثل عصابه از اذیت
ریشه های عصب زوج خامس دماغی حادث میشود و این قسم اکثر بر پیشانی یا بر رخسار یا بر پشت قریب فقار ظهر یا بر پهلو
خاصته بر پهلوی چپ است زیاده میشود و یا جائیکه شاخهای عصب در جلد آمده اند پیدا میشود و این را مردمان جاهل میگویند
که از مالیدن عنکبوت و رسیدن زهر آن بجلد این بثور پر آب پیدا شده اند و فی الحقیقت آن هرپس میباشد العلاج اما
هرگاه از برودت یا از حمی بطور بحران پیدا شود اول در میوکس ممبرن پرده بینی یا لب فذری درد و سوزش محسوس میشود و

قسم دوم هرپس

وبعد آن ورم در ان ظاهر شده بثور حادث میشوند بعده این بثور پرآب شده آبله میشوند من بعد این آب آبله سفید مثل
شیر گشته خشک میشود یا منفجر شده آب ازان جاری میگردد و بعد جریان آب خشکریشه بران پیدا شده بثور خشک
میشوند و بعد هفت یا هشت روز خشکریشه ها افتاده قدری سرخی بر محل آبله باقی میماند و بعد چند روز آنهم زائل میگردد
وانچه بسبب درد عصب حادث میشود دران اول درد و سوزش در جلد و تپی هم یافته میشود و این تپی گاهی
قلیل و گاهی شدید و کثیر میباشد چنانکه در نورالجیا بود من بعد سرخی بر جلد پیدا شده دانه های صغار بر آن ظاهر میشوند پس
ازان این بثور پرآب گشته خواه بانفجار یا بدون انفجار خشکریشه بران پیدا شده و ساقط گشته رنگ جلد بر لون طبعی آن
می آید اما چون بثور بعد ظهور پرآب شوند پس اکثر درین وقت درد یکه در جلد بوده زائل میشود و گاهی درد باقی میماند حتی که
بعد افتادن خشکریشه و آمدن جلد بر لون اصلی خود هم درد زائل نمیشود العلاج آنچه بسبب برودت هوا یا ورمی لبلوره
بحران افتد محتاج بعلاج نمیباشد آری اگر برای ارتفاع کردن اذیت جلد قدری اسپرٹ یا گلیسرین بران طلا سازند بهتر
است اما آنچه از اذیت عصب پیدا شده باشد دران هرگاه تپی موجود بود اول مسهل دهند از قسم ادویه مسهله که نمکین
باشند یا از کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ و بعد ان برای تقویت کنین بنوشانند و اوکسائڈ آف زنک بر آبله ها پاشند
تنها یا با نشاسته گندم یا نشاسته جوار امریکا یا آرد برنج و اگر درد زیاده بود مسکنات دهند مثل برومائڈ پٹاسیم یا کلورل ہائیڈریٹ
نوشانند و هرگاه بعد سقوط خشکریشه هم درد باقی ماند مرهم اکونائٹ بران مالیدن مفید است و اگر این هم مفید نشود
مارفیای محلول با آب بذریعه زراقه سوزنی در جلد رسانند فقط کذا قسم سوم آن اسکی بی ایس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون
یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی خارش و آنرا بعربی جرب گویند و اسکابو در لغت لاٹن بمعنی خاریدن است
واین قسم ثالث از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد بخلاف قسم اول و ثانی و درین مرض اول بر جلد حکه و خارش
پیدا میشود و بعد آن در آنجا سرخی می افتد پس بثره هویدا شده پرآب بصورت آبله گردد لیکن آبله آن حادالراس میباشد
بخلاف قسم اول و ثانی که آبله آن پهنا بود من بعد از خاریدن و مالیدن گرد آبله مذکور بثور دیگر پیدا میشوند و هم این آبله
اکثر از خاریدن و مالیدن منفجر شده و آب ازان جاری گشته بر محل آبله صورت اکسیما ظاهر میشود یعنی بعد انفجار جلد سرخ
از زیر آن نمایان میگردد و آب همراه ریم ازان جاری میشود و فرق بینهما باین نحو کرده میشود که در جرب حکه و خارش
زیاده میباشد و بثور آن جدا جدا و حادالراس بود بخلاف اکسیما که دران حرقت و سوزش به نسبت جرب زیاده بود
و هم آبله های آن یکجا انبوه کرده و مفرطح میباشند بالجمله آبله جرب بسبب شدت حکه و خارش خشک نمیشود و اگر حکه نبودی
بعد جریان آب خشک شدی السبب اکثر کسانی که جلد آن پا چرک آلود میماند مبتلا باین مرض میشوند و اصل سبب
آن داخل شدن حیوان صغیر زیر جلد است که آنرا بلغت انگریزی اکارس اسکیبیای نامند و این کرم قریب صورت

عنکبوت خرد است که بتوسط خوردبین دیده میشود و آن ماده میباشد و ماده آن عظیم بود و اول هر دو بر جلد بدن مریض آمده
از آن ملتصق میشوند من بعد چون ماده آن بار خود حفت میشود بار دیگر تشنه برای دادن بیضه در جلد زیر طبقه بالای
آن داخل میشود و نر آن بالای جلد میماند پس در جلد داخل شده آنجا هر روز یک بیضه میدهد و اگر تدبیر دفع آن
نکرده شود تا سه ماه زنده میماند و بعد داخل شدن زیر جلد حرکت کرده قدری از محل دخول خود دور میرود و از حرکت آن
خطی دراز در جلد پیدا میشود که آن هم بتوسط خوردبین محسوس میگردد و پس جای برای سکونت خود زیر طبقه بالای جلد اختیار
میکند و آنجا که میماند در آن موضع بنسبت مواضع دیگر قدری ارتفاع محسوس میشود و هم در جائیکه مانده بیضه میدهد و از
آب خون غذای خود میگیرد و کبیر میگردد و آنچه بیضه ها داده از آنهم آکاروس صغار پیدا میشوند و از این حرکات اربعه که بیضه
دادن و غذا گرفتن و کبیر شدن و از بیضه بچه ها متولد شدن است خارش و حکه پیدا میشود و از خارش و حکه در جلد
اذیت میرسد و از اذیت خون در آن زیاده می آید بثره که ورم صغیر است از اجتماع خون در جلد و آبله بسبب ریختن آب از بین
ورم تحت جلد پیدا میشود العلامات اول در جلد حکه و خارش پیدا میشود و این خارش از پیدا شدن حرارت در بدن زیاده
میگردد خصوصا وقت شب هرگاه چیزی از لباس پوشیده بخوابد و از این خراش و حکه بسیار اذیت بعضی میرسد و از خارید
بثور خرد پیدا شده بعضی بر صورت بثره میباشند و بعضی بر صورت آبله میشوند زیرا که آنچه محض از اذیت جلد پیدا شده باشد
آنها بثره میباشند و آنچه در آنها کرم مذکور است آبله میشوند و چون مرض قوی گردد درین آبله ها ریم هم پیدا میشود و این بثور در میان
انگشتان و گاهی بالای مفاصل و گاهی بر کمر و سرین و گاهی در جانب انسی ساق و در اطفال اکثر بر پاها ظاهر میشوند و بعض
مجوزین گفته اند که بثور جرب بر وجه حادث نمیشوند یا السبب ازقلیل بخلاف اکسیما و هرپس که آبله آن هر روز زیاده بر وجه
ظاهر میشوند و گاهی در بدن کسانیکه نفیس مزاج و صافی الجلد بوند هم بثور خرد یافته میشوند که در آن حکه و خارش کم میباشد
لیکن این بثور آبله چون آب ممتلی میشوند و اینهم قسمی از جرب میباشد و چون بگمان جرب بتوسط خوردبین بالای جلد شیشه
نهاده بینند پس هرگاه خطی که از حرکت رفتار کرم مذکور در جلد پیدا میشود معلوم گردد یقین بجرب بودن آن حاصل
میشود و ایضا از علامات جرب آنست که ورم درین مرض بر موضعی که بثور و آبله جرب در آن میباشند یافته میشود
و چون این مرض در بدن عام گردد یعنی در جاهای متعدد بثور و آبله های آن یافته شوند و جا بجا ورم زیاده پیدا گردد از
اذیت اکثر تب هم در آن پیدا میشود العلاج هرگاه حمی موجود باشد اول از همه مسهل دهند از ادویه مسهله که از قسم نمکها و
نمک انگریزی مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفر صاف یا سلفر را همراه پتاس بای ٹارٹراس روزانه یکبار یا دو بار بخورانند
تا اسهال آید و چندان این دوا را بخورانند که مرض کم و حمی زائل شود و باید دانست که قاتل این کرم که محدث این مرض
کبریت میباشد پس درین مرض اورا داخلا و خارجا باستعمال آرند اما وقت استعمال آن خارجا اول باید که موضعی را که در آن
بثور جرب بوده باشند از آب گرم و صابون خوب صاف کنند و مبالغه تمام بشویند من بعد مرهم سلفر بر آن نهند یا مرهم

نشود و آنکه در لغت انگریزی اسم لوشن ست بعد غسل موضع بر آن نهند ایضاً الخ بابونه روغن مغز بادام که هر دو مساوی الوزن
باشند گرفته خوب مخلوط کرده مثل مرهم ساخته بر بثور جرب طلا سازند و لباس مریض را در ظرفی آب صاف انداخته جوشانیده
خشک کرده یا آهن گرم بر آن گردانیده بپوشانند تا آنچه کرم مذکور در لباس باشد سوخته فانی گردد و کاک آنچه لباس که مریض پوشیده
است اگر جدید باشد در آب صاف جوشانند تا کرم مذکور بمیرد و اگر کهنه باشد چنانکه اکثر لباس کم مایگان همین صفت میباشد
آنرا در آتش بسوزانند چه در لباس پوشیدنی این حیوان اکثر بهما بماند و خورانیدن مسهل درین مرض هم بسیار نافع
است زیرا که کبریت بعد خوردن از داخل بسوی خارج بدن بالای جلد می آید و درین حرکت با حیوان مذکور در راه
ملاقی شده آنرا قتل میکند ایضاً الخ تدبیر لطیف وقت شب مریض جرب را باید که یک چادر صاف را بر بستر خود گسترده
کبریت صاف مسحوق را بران بپاشد و بران بخوابد و یک چادر صاف را بر خود بپیچد تا از ان گرمی پیدا شود از همین
حرارت بدنی کبریت از جای خود متصاعد شده بر جمله بدن مریض میرسد و کرم مذکور را میکشد قسم چهارم آن پمفیگس
بفتح بای موحدهٔ فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و میم و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف فارسی و سکون
سین مهمله لفظ لاطینی ست که از لفظ گریک ماخوذ شده چه پمفیگس در لغت گریک بمعنی آبله یا حباب آب ست و چونکه این آبله بر
صورت حباب آب پیدا میشود لهذا با آن نام نهاده شد ایشم نفاطات و آبله ها هستند که بر جلد پیدا میشوند مختلف المقادیر بوند گاهی
صغیر مثل کرسنه و گاهی کبیر مثل بیضهٔ کبوتر میباشند و اول دران وقت ظهور آب صاف میباشد که ذائقهٔ آن نمکین بود
و بعد روز دوم یا سوم این آب سفید میگردد و ذائقهٔ آن ترش میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن قریب
آنست که بسبب نیوروز یعنی اذیت عصب پیدا شده باشد و اسباب معینهٔ آن گاهی فساد معده و گاهی فساد جگر و گاهی
فساد گرده بود و وقتی از خرابی خون میشود هرگاه دران مادهٔ نقرس یا آتشک موجود بود و گاهی بر دست و پای اطفال
نومولود پیدا میشود و درین وقت اکثر سبب آن مادهٔ آتشک بود و هرگاه بر پا و مفصل کعب پیران افتد اکثر بسبب خرابی
گرده بود و درین وقت سفیده بیضه در گردهٔ ایشان زیاده پیدا میشود و چون بر همه بدن پیران حدوث آبله عام شود سبب آن
ضعف و کمزوری خون میباشد العلامات این مرض گاهی اکیوٹ و گاهی کرانک میباشد هرگاه اکیوٹ بود اکثر تکسر با تب
یا قدری از ان زیاده تغیر از حال صحت در قوت و افعال بدن و حمّی و جابجا بر جلد حکه و خارش پیدا میشود پس بعده جابجا
در مواضع مختلفه جاییکه خارش بود سرخی بر جلد حادث میشود پس از ان آبله دران ظاهر میشود و از ابتدای ظهور صورت آن
موافق آبله میباشد و این آبله گاهی صغیر المقدار مثل دانهٔ کرسنه و گاهی کبیر المقدار مثل بیضهٔ کبوتر بود و پر از آب صاف میباشد
پس گاهی روز اول منفجر شده آب صاف ازان جاری شده آبله فانی میگردد و اکثر تا روز چهارم میماند لیکن از روز دوم یا سوم
آب صاف برنگ سفید مثل شیر میگردد و در روز چهارم شکسته آب ازان جاری شده آبله خشک میشود و خشکریشه رقیق مثل کاغذ
بر آن باقی ماند لیکن اگر خود نه منفجر شود بلکه از رسیدن کدام صدمه بشگافد زخم قلیل بر محل آن باقی می ماند و گاهی

[illegible]

فقط یک آبله بر تمام بدن پیدا شده بعد شکستن و خشک شدن آن همانجا آبله دیگر پیدا میشود و چون این مرض بطور
اکیوٹ پیدا گردد بر وجه و سینه و ساقین یافته میشود لیکن بر دست و پای نمی افتد و از روز اول ظهور خود تا چهارم مانده
روز پنجم خشک و فانی میشود و هرگاه کرانیک بود در ان قبل ظهور آبله حمی نمی آید الا نادراً اول در ان آبله یکجا پیدا میشود
و بعد صحت آن در جای دیگر آبله پیدا گردد و همچنین سلسله ظهور و فنای آن تا دو سه ماه باقی ماند و هم بسبب صورت در آبله اکیوٹ
و کرانیک فرق میباشد زیرا که در اکیوٹ آبله کامل و مرتفع و پر آب و کبیر المقدار میباشد و از اول بر صورت آبله ظاهر میشود
چنانکه از نهادن دوای آبله انگیز آبله دفعةً پیدا میشود و در کرانیک آبله غیر کامل بود و پهنا میباشد و خشکریشه آن غلیظ ابو
و تو بر تو میباشد و بعد خشکی این تو ها مثل پوسته ساقط میشوند و گرد آن در سرخی آب محسوس میشود بخلاف خشکریشه اکیوٹ
که آن مثل کاغذ رقیق یکسان میباشد و قسم کرانیک آن بجا یا جابجا بدن بهر بیچ پیدا میشود اما قسمی از ان که بر دست و پای اطفال نو مولود
افتد آبله آن بر صورت قسم اکیوٹ بود یعنی بزودی دفعةً بصورت آبله پیدا میشود لیکن چونکه مدتها باقی میماند لهذا آنرا
در کرانیک شمار میکنند و درین قسم مظنون اینست که از ماده آتشک بوده باشد و شاید دیگر علامات آتشک هم همراه
آن موجود باشند العلاج اول سبب را دریافت کرده بدفع کردن مشغول شوند و درین مرض احتیاط این امر ضرورست
که آبله از کدام صدمه خارجی شکسته نشود بلکه خود منفجر شده خشک گردد و از ادویه موضعیه گلیسرین طلا سازند
یا اوکسائیڈ آف زنک بر آن پاشند و هرگاه گرد آبله سرخی زیاده باشد گلارڈ لوشن یعنی لوشن پلمبای ایسٹیٹس بر آن
طلا سازند ایضاً الکاربانک ایسڈ سفید یک درام گلیسرین یک اونس گلاب قسم اعلی هشت اونس همه را خوب حل کرده پارچه
رقیق صاف دران تر کرده بر آبله نهند و چون بر دست و پای اطفال نو مولود آبله افتد درین وقت خوف هلاکت طفل از پیدا شدن
اسهال بعد ظهور آبله میباشد و درین وقت طفل بسیار ضعیف میگردد و قوت کشیدن و هضم کردن شیر هم ساقط میشود لهذا
مناسب آنست که درین وقت آب گوشت بطفل بجای شیر مادر یا مرضع نوشانند و کلوریٹ آف پٹاش از یک گرین تا
چهار گرین همراه آب ساده حل کرده بعد سه یا چهار چهار ساعت بطفل نوشانیدن مفید است باین طور که طفل نو مولود را
از وقت ولادت تا یک سال یک گرین نوشانند من بعد بحساب هر سال عمر یک گرین نوشانند تا اینکه ده ساله را ده
گرین بنوشانند و علاج نافع عام در علاج آبله اینست که سم الفار به بیمار نوشانند پس اگر اصل سم الفار دهند شصتم
حصه گرین تا دوازدهم حصه گرین خورانیدن حسب مناسب جائز است و بستم حصه گرین از ان خورانیدن قریب اعتدال
است و اگر لائکر ارسنکالیس دهند از سه قطره تا چهار و پنج قطره همراه یک اونس آب ساده حل کرده بعد دو ساعت بر خوردن
غذا بنوشانند لیکن در خلای معده نه دهند فقط وایضاً قسمی از ویسیکل یولی که جنس آبله است و آن را
ویسیکل هم گویند سودامنا بود و سودامنا بکسر سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و سکون الف و کسر میم و فتح نون
و سکون الف در لغت لاطن بمعنی عرق ست که از بدن براه جلد بر می آید و اینجا مراد از لفظ مذکور آبله است که بسبب

بند شدن راه جریان عرق پیدا میشود و این نحو که چون غده مولد عرق از خود قطره عرق را می اندازد و آب مذکور از کیولی کل
کر طبقه بالای جلد است بیرون نمی آید و در دهن مجری خود باقی مانده بصورت آبله پر آب محسوس میگردد و این قسم اکثر بعد
حمیات حاده مثل انتر مثنت فیور و روماتیزم اکیوت و کک بعد زیاده مشقت که در آن عرق کثیر از بدن برآید ظاهر و
محسوس میگردد و آن زیاده بر وجه بالای گردن و بر عظام ترقوه دیده میشود چه درین مواضع عرق کثیر جاری میشود و سبب
زیاده گرم داشتن جلد بدن و زیاده آمدن عرق چنانکه در حمیات حاده و روماتیزم اکیوت و بعد مشقت بدنی زاید گی ید
این آبله ها در سفید پوستان مثل قطرات کوچک عرق بجای خود محسوس میشوند لیکن چون آنرا بگمان قطره عرق از دست پاک
خواهند که بردارند از جای خود زائل نشود و باقی ماند العلاج محتاج تدبیر و علاج نیست یا دفع شدن اصل مرض
و وقت خود زائل میشود فقط تکمله

فصل چهارم در پسچولی بفتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله و ضم
جیم فارسی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی بثره مشابه آبله که از ریم پر باشد و آن هم بر چهار قسم است
قسم اول اِنپتای گو بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده فارسی فتح تای مثناة فوقانی و سکون یا و کسر یای مثناة تحتانی
وضم کاف فارسی و سکون واو بمعنی بقوت حمله کردن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این آبله بسبب قوت خود بسرعت
پر از ریم از جلد بیرون می آید بالجمله این قسمی از ورم حار است که در جلد پیدا میشود مثل اکیس سیما لیکن درین آبله عوض آب ریم
میباشد و فرق بینهما در صورت آنست که درین مرض خشکریشه غلیظ و قدری مایل بخضرت میباشد بخلاف خشکریشه اکیس سیما که
آن رقیق و مایل بصفرت محض میباشد و آن بر دو قسم است یکی آنکه در آن آبله های کثیره در یک موضع قریب قریب با انبوه
حادث شوند مثل اکیس سیما و لهذا اکثر کسان از اطبای ولایت میگویند که این هم قسمی از اکیس سیما است دوم آنکه آبله ها متفرق
و جدا جدا دور دور بر مواضع متعدده جلد بدن پیدا شوند و این مرض اکثر اطفال صغار را وقت بروز دندان بسبب اذیت آن
قسم حار این مرض عارض میشود و چون در جوانان عضو ها در عورات پیدا شود از احتباس یا قلت جریان حیض میباشد و چون
در زنانی که سن یاس رسیده باشند پیدا شود بسبب بند شدن حیض می باشد و هرگاه در اطفالی که از عهد رضاعت گذشته تا
سه سالگی خارج شده باشند پیدا شود اکثر سبب آن ناپسند شدن اغذیه جدیده و لباس صاف و قذر آلود ماندن
میباشد و گاهی از استعداد خنازیری هم در ایشان پیدا میشود و گاهی از رسیدن حدت آفتاب بجلد بدن و گاهی از ازاله
بعض حشایش حاده به بدن پیدا میشود و هرگاه خاصة در سر اطفال هفت هشت ساله از سبب اذیت گزیدن قمل پیدا شدن
خراش بر جلد از خاریدن میباشد العلامات اکثر درین مرض حمی و زیادتی حرارت جلد نمیباشد مگر وقتیکه ورم جلد
زیاده شود مثل اینکه تمام چهره متورم شود و اکثر مواضع جلد متاذی شوند حمی هم پیدا میشود لیکن اکثر آنست که اول
از همه بر جلد سرخی ظاهر میشود و بعده آبله پر ریم در آن پیدا میشود چنانکه در اکیس سیما آبله پر آب ظاهر میگردد و پس بعد اگر
آبله های آن قریب قریب و با انبوه باشند درین وقت سه سه یا چهار چهار آبله از آنها باهم متصل شده قشر غلیظ واحده

آنها پیدا میگردد که رنگ آن مایل بزردی و سبزی میباشد و چون این قشر غلیظ بر آن پیدا شود سوزش و خارش در آبلها
زیاده پیدا گردد و بعد سه چهار روز ریم از وسط این قشرها از زیر آن بر می آید و همراه آن آب خون هم پیدا شود و گاهی مثل
عسل و شهد از آبلهای مذکوره بر می آید و از خارج شدن ریم غلیظ و بارت این قشر روز بروز زیاده میشود و چون زیاده
غلیظ شود ساقط گردد و بعد سقوط خشک شده مذکور اصل جلد سرخ رنگ دیده میشود که بر آن قدری ریم و آب پیدا شود
و هرگاه این آبلها یکجا انبوه کرده پیدا میشوند پس اکثر بر رخسار یا بر لب یا بر گوش یا پس گوش حادث میشوند و چون
جدا جدا و متفرق بر آیند بر سر و وجه و سینه و بازو ظاهر میشوند و بیان معلوم میشود که کسی بر بدن آب پاشیده است
که قطرات آن جا بجا محسوس میشوند العلاج هرگاه حمی همراه این آبلها باشد مسهل و منضج از ادویه مسهله تسکین مثل
میگنیشیا سلفاس و غیره تا حمی رفع شود بعده چونکه از ادویه موضعیه خاصه در این مرض فائده کثیر حاصل میشود پس باید
که روز آنکه هم تنها یا از آب مطبوخ پوست خشخاش و غیره زیادتی درد هم تکمید سازند و گاه تکمید از آب و شیر گرم کرده یا پارچه
در آن تر کرده بر ورم نهادن هم مفید است ایضا الشیره [illegible] با آب ساده گرفته بالای آبله مذکور ضماد کردن بسیار
نافع است زیرا که بسبب [illegible] خود آبله و ورم [illegible] و آنچه یا هیدروسیانک ایسد در آنست بسبب آن خارش
و سوزش و ورم را دفع میکند ایضا [illegible] یا هیدروسیانک ایسد دائلوت [illegible] نیم درام همراه روز واتر یعنی گلاب قسم اعلی
که هشت و نیم اونس باشد باهم حل کرده پارچه در آن تر کرده بر آبلها نهند که از این سوزش و خارش دفع میشود و ترکیب ساختن
روز واتر یعنی گلاب [illegible] مطابق فارماکوپیا انگلستان بگیرند برگ گل سرخ تازه چهار آثار و رکتیفائد اسپرت [illegible] اونس و آب ساده
شصت [illegible] آثار [illegible] در دیگ قلعی دار انداخته [illegible] آثار از آن عرق کشند ایضا اوکسائید آف زنک یا کاربونیت آف زنک
بر آبلها پاشند ایضا نسخه سلوشن [illegible] در فصل سابق نوشته شده و روغن گلیسرین و اکسائید آف زنک و [illegible]
نهادن آن هم بر این آبلها مفید است زیرا که از استعمال دوای مذکور آبله زودی خشک میشود و از خشک شدن آنهم خارش
و سوزش دفع میگردد پس اگر خشکی [illegible] ساقط نشود آب صمغ عربی بر آن طلا کنند یا از تخم کتان معجون با آب بر آن ضماد
سازند تا ملائم شده از شستن با آب گرم ساقط گردد و بعد ساقط شدن آن مرهم کریاسوت بر آن نهند و هرگاه بر تمام
بدن این آبلها عام باشند در این وقت در آب گرم نشانند و خوب جلد را صاف کنند و هرگاه از کدام دوا در این مرض
فائده ظاهر نشود باید دانست که سبب آن نیوروزیز یعنی اذیت عصب است و در این وقت سم الفار یا لائکر آرسنک الیس
ضرور بنوشانند و همراه آن ادویه مقویه دیگر هم مثل انقوع قصب الذریره یا انقوع [illegible] یا انقوع کواسیا یا تنکچر ستیل
و کنین هم بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخورانند فقط قسم دوم آن ایکتهما بکسر الف و سکون یا الف و سکون یای
مثناة تحتانی و کاف و کسر تای مثلثه و فتح میم و سکون الف بمعنی بر آمدن بثره کلان است خواه بقدر [illegible] باشد
باشد و این را بعربی بثره نامند چه بثره آنست که ماده آن در جلد بود و بلغت انگریزی آنرا ایکتهما گویند و این هم قسمی از

انفل میشن یعنی ورم حار جلد است که در جلد پیدا میشود و در وسط آن بثره خرد اول می افتد من بعد بعد سه پنج این بثره کبیر میگردد و گرد آن سختی و سرخی پیدا میشود و از روز چهارم تا هفتم دران ریم مستولی گشته بعده بثره مذکور منفجر میشود و ریم ازان بر آمده پرده که بر بثره مذکورست که آن طبقه خارجی جلد می باشد خشک شده غلیظ و سیاه گشته خشکریشه میگردد و هرگاه این خشکریشه خود ساقط شود بسبب رسیدن نقصان دران باصل جلد مثل داغ سیاه بر جلد اثر آن باقی بماند و اگر بسبب رسیدن کدام صدمه مثل رسیدن کاک از کدام شی این خشکریشه ساقط شود زخم خفیف بر جلد یافته میشود و آن گاهی اکیوٹ و اکثر کرانیک می باشد السبب سبب اکیوٹ اکثر یافته میشود لیکن کمزوری خون در انهم بالضرور میباشد و هم از طلا کردن مخرج سلاطین یا روغن آن و هم از مالیدن مرهم انٹیمنی ممکن است که بثره اکیوٹ پیدا شود و اکثر در فصل ربیع یا خریف این قسم بثره پیدا میشود اما سبب کرانیک پس اکثر کسانی را که مثل فقرا یا مقیدین غذا کم یابند یا غذای جید نتوانند خورد و بسبب آن آنچه اجزاء الیه بودن آنها در صحت دم ضرورست حاصل نمیشوند و ازان در خون خرابی پیدا گردد این بثور پیدا میشوند و ایضاً بعد حمی تائفائد فیور و بعد جدری و حصبه و گک بعد حمیاتیکه در انها بثور پیدا میشوند هرگاه مریض بحکم ناقه میباشد و هم بعد مرض آتشک این مرض پیدا میشود و هم بعد امراض اعضای باطنیه مثل ریه و جگر و گرده که در انها خون کمتر صاف میشود و هم همراه آنها تپ موجود میباشد و هم در مرض جرب هرگاه در اسفل بدن زیاده باشد از ذیابیطس و کذلک در کسانیکه ضعیف و کمزور باشند و معذالک قمل در بدن انها زیاده بود از اذیت گزیدن آنهم این قسم بثور پیدا میشوند العلامات در بثره اکیوٹ حرارت بدن قدری زیاده میشود و ضعف و قلت اشتها و درد بر محل بروز بثور میباشد من بعد جائیکه اول در جلد درد بوده سرخی ظاهر میشود بعده در وسط سرخی مذکور بثره خرد پیدا میشود و پس از بروز این بثره کبیر میگردد تا که ریم دران پیدا شده بحد پستول میرسد و گرد آن صلابت میباشد و برود صلابت مذکور سرخی محیط بود و بعد پیدا شدن ریم این بثره منفجر میشود و ریم ازان جاری ماند و بالای آن خشکریشه پیدا میشود و بعد خشک شدن ساقط گردد و صلابت و سرخی برطرف شده داغ سیاه در جلد بر محل آن باقی بماند و آنچه بثره پیدا شده بود بعد زوال آن بثره دیگر پیدا میشود و در قسم کرانیک هم مثل اکیوٹ اول سرخی ظاهر شده بعده بثره دران می افتد و سختی و سرخی گرد آن پیدا میشود لیکن دران حرارت بدنی زیاده نمیشود و ریم دران در زمان دراز مثلاً از روز هشتم تا یکماه پیدا میگردد و چندین مدتها ازان ریم جاری بماند و بعد سقوط خشکریشه زخم خفیف که دران بر جلد قدری ریم باشد ظاهر میشود و این زخم بدشواری مندمل و خشک و صحیح میگردد و چون یک بثره این قسم صحیح شود بثره دیگر بر جلد پیدا میگردد و تا دو سه ماه سلسله ظهور این بثور یکی بعد دیگری باقی میماند العلاج در قسم اکیوٹ هرگاه حرارت زیاده باشد که قریب حمی بود یا حمی خفیف باشد مسهل از قسم میگنیشیا سلفاس و غیره ادویه تسکین نوشانند تا تپ و حرارت دفع شود و غذای جید خورانند و از منرال ایسڈ کدام قسم آن مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا سوڈیا نمک ایسڈ یا نائٹر میور یاٹک ایسڈ که ڈائلوٹ

باشد همراه آب مشروب بنوشانند و بر بثره مذکور پارچه صاف نازک در آب گرم ساده یا آب طبوخ پوست خشخاش تر کرده نهاده
بپیچند تا بعد انفجار و خارج شدن ریم مرهم اوکسائد آف زنگ یا مرهم کاربولک ایسڈ یا مرهم زنک و کاربولک ایسڈ نهند
و هرگاه درد زیاده باشد از نهادن مرهم افیون اذیت کم میشود و در قسم کراننک اول سبب دریافته برفع آن کوشند مثلاً هرگاه
بسبب جرب رطب یا از گزیدن قمل باشد علاج حق نمایند و هر که را از کمزوری بود آنرا اغذیه جیده خورانند و روغن جگر ماهی
و تنکچر اسٹیل نوشانند و گاهی تنکچر اسٹیل را همراه لائکر ارسنک بنوشانند لیکن این قسم قسمی است که از هیچ دوا فائده نشود و اگر درد
زیاده بود اینجا هم برای تسکین درد بثره و زخم مرهم افیون بر آن نهند و برای اصلاح زخم اگر از مرهم زنک یا از مرهم کاربولک
زخم مندمل نشود اکثر از نهادن مرهم ایوڈوفارم صحت میشود و ترکیبش اینست که بگیرند ایوڈوفارم از سی گرین تا شصت گرین
پس در چربی کدام حیوان یا بطرکوکو یا موم روغن که ایلی ونس بود خوب حل کرده باستعمال آرند و برای خشک کردن زخم این
پیشتر بهتر آنست که کاسٹک نقره از پنج گرین تا ده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بذریعه قلم موئین بر زخم طلا سازند که
از آن بزودی زخم خشک میشود قسم سوم آکنی آن آکنی بفتح و مد الف و سکون کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی
ماخوذ است از آکمی که لفظ گریک بمعنی رسیدن بحد کمال یا وقت تمام از دیاد مثل سن شباب است و تسمیه این مرض باین
اسم بنا بر آنست که این مرض هم به جوانان کامل الشباب اکثر عارض میشود و این مرض را بزبان اردو مهاسه گویند و در هندی
و بلغت انگریزی موسوم به سبیشس است و از این ورم در بین غده صلا بیه پیدا میگردد بسبب اینکه رطوبت شحمیه از آن
پیدا شده جاری میشد از جهت بالش و غیره بند میگردد و از این جهت غده مذکوره قدری متمدد الاستیلا و در اطراف و الراس گردد و در سر
حادان قدری ریم معلوم گردد پس بعد موضع مذکور منفجر شده ریم از آن جاری میشود یا ریم مذکور خشک شده یا پرده جلد
که بالای آنست خشک گردیده میگردد و اکثر این بثور متفرق یافته میشوند و گاهی دو سه بثره از آن یکجا بر آمده با هم ملتصق شده
مثل بثره کلان دیده میشوند و در بین وقت در محل اجتماع آن یا ورم هم پیدا میگردد یعنی زیاده محسوس میشود اسباب اکثر این
مرض کسانی را افتد که جلد ایشان رخو باشد و دوران خون بطی بود مثل اکثر مزاجها بلغم بود یا اشخاصی که در تانی که
حیض ایشان در سن جوانی بسبب کدام مرض بند شده باشد یا بسبب سن یاس قطع شده باشد پیدا میشود زیرا که عادت طبعی
و مقتضای صحت طبعی نسوان اینست که در هر ماه خون حیض موافق معتاد ایشان جاری گردد اما چون شاید از آن امتلای
دموی در بدن ایشان پیدا گشته این مرض حادث میشود و هم از سیلان سرخی جلد و قتیکه بدن گرم بود مثل اینکه کسی
وقت گرم بودن بدن از آب سرد غسل کند یا در هوای بارد بیرون آید و هم از زیاده نوشیدن شراب و ایضاً از فساد
معده و خرابی هضم غذا و گاهی در فصل گرما وقتیکه هوا حار یا بس باشد و گاهی در فصل برشگال وقتیکه شور صغار از شدت
حرارت فصل و حدت عرق بر جلد پیدا میشوند این مرض هم حادث میشود العلامات چونکه آکنی بر دو قسم است اول آکنی سمپلکس یعنی
یعنی آنچه زیاده میشود و اکثر مشاهده کرده شده و این قسم اکثر بر جانب پشت بر محل استخوان کتف و بر جلد سینه یا بالجمله جای که

تحقیق مرهم ایوڈوفارم

قسم سوم آکنی

جلد غلیظ و پر دسومت بود پیدا میشود گاهی بر وجه هم یافته شود و بثور این قسم اکثر یکی با دیگری متصل شده بثره کبیر میشود و در رنگ و
سختی و سرخی گردان پیدا گردد و از مس کردنش درد و اذیت میشود و قسم دوم آن اگنی روزیشیا است یعنی اگنی که همراه آن
رنگ گلابی هم در جلد یافته میشود و آن اکثر بر چهره بینی یا بر نوک بینی یافته میشود و سبب آن اول قدری غلظ و سرخی بر بینی
پیدا گردد و گاهی عروق صغار زیر جلد الف دیده میشوند بعده جابجا بران بثور صغار دیده میشوند گاهی سرخی و بثور الفه
تا رخساره با هم میرسند و این قسم خاصة از زیاده شرب شراب یا از فساد معده میشود العلاج اول سبب مرض دریافته
برفع کردن آن و بعلاجش پردازند و این مرض اگر مزمن بود یعنی از مدت دراز باشد بدشواری برطرف میشود لیکن از
نه زائل شدنش کدام اذیت بمریض نمیرسد جز اینکه اگر بر رو یا بینی باشد قدری قبیح منظر پیدا میکند. بالجمله بعد دفع کردن
سبب محدث مرض ادویه موضعیه بران نهند مثل اینکه هرگاه بر جلد پشت یا سینه یا دیگر مواضع بدن بوده باشد کبریت را
در شحم خنزیر یا گاو حل کرده بران طلا سازند یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر بران مالند صفت مرهم ایوڈائیڈ سلفر از بیست گرین تا سی گرین درام
و آنرا همراه یکدام شحم که یکپاونس باشد حل کرده مرهم درست سازند و وقت حاجت بر بثور بمالند الضا سفوف ایوڈائیڈ سلفر
ده گرین سفوف صمغ عربی نیم درام هر دو را با هم ممزوج کرده شش حصه ساخته تا یک حصه ازان صبح و شام همراه آب ساده
به بیمار بنوشانند و باید دانست که ایوڈائیڈ سلفر درین مرض خاصة بسیار دوای نافع است زیرا که سلفر بعد خوردن از
اندرون بدن بر جلد می آید ازین جهت جلد را بیجا اذیت بطبیعت اصلی آن می آرد و چون ایوڈائیڈ همراه آن باشد
درین وقت ورم غده ها را رفع میکند و هرگاه بر بینی در وجه این مرض باشد و همراه آن ورم و حرارت بر بینی زیاده یافته
شود درین وقت اخراج خون ازان قدری بهتر است بنا بران زلو در منخرین چسپانند و تعیین عدد آن موافق مقدار [illegible]
نمایند و بعد آن لوشن لائکر پلمبائی ایسیٹیٹس بران طلا سازند الضا لوشن که از اوکسائیڈ آف زنک [illegible] گلیسرین
و گلاب ساخته میشود طلا کردنش بسیار مفید است الضا اصل کاسٹک نقره از نیم گرین تا دو گرین در یک اونس آب
ساده حل کرده از قلم موئین بدان طلا سازند که بسبب تقویت آن چون عروق صغار مجتمع و منقبض میشوند در آنها زیاده
خون نمی آید و هرگاه درین قسم هم بعد اخراج دم و طلا کردن ادویه مبرده و مقویه عضو حرارت کم شود بران سلفر همراه شیر
حل کرده یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر طلا کردن و ضماد نهادن مفید است [illegible] قسم چهارم آن روپیا است [illegible]
مهمله و سکون واو و کسر بای موحده فارسی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی چرک و غلظ است زیرا که این لفظ
ماخوذ است از روپس که در لغت گریک بمعنی چرک و غلظ است زیرا که درین مرض جلد غلیظ و چرک آلوده دیده میشود و آنهم ورم
جلدیست که در جاهای خاص یا متعدد جابجا متفرق بر جلد بمقدار چهار آنی یا هشت آنی پیدا میشود و اول از همه سختی در
موضعی از جلد ظاهر شده پس بعد چهار یا پنج یا هشت روز در وسط سرخی مذکور آبله پر آب پیدا شده روز بروز این آبله کبیر
میگردد تا اینکه بمقدار چهار آنے یا هشت آنی رسیده ازدیاد آن موقوف شده بعد دو سه روز این آبله پر از ریم و گاهی

پر از ریم وخون گشته بعد آن یا منفجر شده ریم آن خارج گردد یا خشک شده ازان خشکریشه گاهی مائل بسواد و گاهی مائل به
خضرت حادث میشود و بر دور آن خط سرخ باقی ماند من بعد جای که خط سرخ بوده دران باز آب می آید و آبله پر از ریم
شده یا منفجر گشته خشک شود و یا بدون انفجار خشک شده خشکریشه پیدا میکند و باز گرد آن خط سرخ باقی مانده برهمین منوال
بر دوران بار بار آبله پیدا میشود و آن خشکریشه و مقدارش زیاده میشود تا اینکه بمقدار هشت آنی رسد درین وقت
از ازدیاد بازماندگی آبله یا خشکریشه یا که بر دور آن پیدا میشوند بصورت دائره کامل باشند صورت آن مشابه بصورت صدف
مدور موسوم به لمپٹ که بر کنار بحر اسود یافته میشود و لتو برلتو بود میباشند و اگر آبله و خشکریشه های مذکوره بر نصف آن
مثل قوس دائره محیط شوند مشابه از صدف پچاک که آنرا به هندی گهونگها نامند میباشند و آنچه خشکریشه که از آبله اول
پیدا میشود سخت و مرتفع از جلد به نسبت دیگر خشکریشه های محیط خود میباشد و گاهی این ارتفاع آن از جلد قریب نصف انچ
میرسد و ازین ثابت میشود که مرض مذکور مرکب از هیم فیگس و ایکس ثما است زیرا که ابتدای ظهور آن مثل هیم فیگس است چه در
هیم فیگس هم اول سرخی ظاهر شود پس دران سرخی آبله پر آب می افتد و انتهای آن مثل ایکس ثما است زیرا که در انتهاء
خشکریشه غلیظ پیدا میشود لهذا بعضی از مصنفین آنرا در هیم فیگس و بعضی آنرا در ایکس ثما ذکر میکنند اسباب اصل سبب آن
ماده آتشک موسوم به سکندری سفلس یا هرایدیٹری سفلس است و در اطفال خاصة قسم ثانی سفلس میباشد و معین بر آن
ضعف و کمزوری بدن میشود و ایضا در اطفالی که غذای جید نیابند و جلد بدن ایشان چرک آلود بود پیدا میشود
العلامات در ابتدای این مرض حمی و حرارت نمیباشد مگر ضعف و کمزوری بدن یافته میشود من بعد آنچه اول گفته شد
آثار از ظهور سرخی و آبله و پیدا شدن خشکریشه پیدا میشوند و بعد ساقط شدن خشکریشه مذکور از زیر آن زخم ظاهر میگردد
و این زخم بدشواری به گردد و بعد صحت داغ بر محل زخم باقی میماند و ازان دانسته میشود که مرض از ماده آتشک پیدا شده
و چون این مرض بجوانان و پیران شود ممکن است که بر وجه یا بر سر یا بر سینه بالجمله بر هر عضو بدن یافته شود لیکن اکثر بر این است
که بر کمر و بالای ساقین ظاهر میشود و چون در اطفال این مرض پیدا شود بر کمر و بر سرین و بالای فخذین اکثر ظاهر میگردد
اما حدوث این مرض در اطفال مخوف است زیرا که در انها از این مرض کرب و قلق و اذیت و حمی و ضعف پیدا گردد و
از اذیت دائمی طفل غذائی خورد و آنچه خورد و هضم نمیشود و ازان اسهال پیدا شده روز بروز ضعیف میگردد و این
مرض از دو هفته گاهی تا چند ماه باقی ماند العلاج از نشانیدن مریض در آب نیم گرم نفع جلیل حاصل شود زیرا که ازان
جالیین وصاف میگردد و دوران خون بسرعت میشود و ازان در جلد قوت می آید و همچنین اغذیه جیده
بمریض خورانند و تنگچر یا سفوف بارک یا مطبوخ و نقوع آن حسب مناسب یا نائٹرک ایسڈ یا کنین تنها تنها یا هر دو را
باهم کرده بنوشانند تا خون را قوت دهد و کاڈلیور آئل هم درین مرض نعم الدوا است و برای اخراج ماده آتشک
از جلد و خون ایوڈائڈ پتاس بقدر مناسب همراه نقوع عشبه یا سارساپریلا بنوشانند و اگر برای رفع کمزوری

ابهونیا کارنجاس یا ایوپیاند ثیاس بنوشانند بهتر است و اگر بسبب زیادتی ضعف نوشانیدن ایوپیاند مناسب نباشد عوض آن بجاپش سر پفری ائیلائد بنوشانند و چون آبله پیدا شود از سوزن آبله را شکسته آب یا ریم آنچه در آن باشد بر آرند و بعد آن مرهم ایوپیفا رم یا ایوڈین را با آب طبور فج بیخ حل کرده بران نهند تا زخم صاف شود و بعده مرهم سیما یا مرهم کیلومل یا مرهم کریا سوٹ بسیار قلیل المقدار بران مالند و چون این مرض اطفال عارض شود و شیر مادر رش را ترک کنانیده شیر کدام مرضع که صحیح المزاج و جوان باشد بنوشانند و این مرضع را هر روز قدری ایوڈ و اسپام همراه نقوع نوشانیده باشند و طفل مذکور را هم در آب نیم گرم نشانند و آنچه ادویه مقویه که در علاج جوانان نوشته شد در مرض اطفال هم آنها را باستعمال آرند فقط

فصل پنجم در پتهولی بفتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و ضم بای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی بثور صغار جلدیه است که در آن فقط صلابت می باشد و ریم و آب نبود و آن از پهولا لفظ لاتن ماخوذ است که بمعنی دانه خرد یا لبس است که در آن ریم و آب نبود و آن هم بر دو قسمت اول لائکن بفتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون نون بمعنی طلب است و تسمیه مرض بایش اسم بنابر آن است که چنانکه دانه طلب نزد اخل آب بر سر آن آمده متصل شده شکل غشائی شود همچنین این بثور هم از اصل جلد شکل او منتشر دانه بر کرده بالای طبقه خارجی آن می آید و همراه آن خارش و سوزش و کیفیت خدر که آنرا بزبان هندی سنسناهت گویند می باشد و چون بثور مذکوره مرده و منحل شوند سبوسه از بالای آنها ساقط میگردد و آن بر هفت قسم است اول لائکن سمپلکس یعنی بثور خالص سهل که آن بر روی دستها و سینه دیده میشوند و گاهی قبل از آن قدری تپ و حرارت هم پیدا میشود و بعد آن بثور سرخ رنگ مدوّر ظاهر شده تا یک هفته مانده سبوسه از آنها ساقط شده دفع میشود و این قسم مشابه حصبه می باشد و فارق بینهما این است که همراه این مرض زکام و نزله و دموع و اشک از چشمان نباشد چنانکه در حصبه بود و هم این مرض کسی را همیشه بحسب فصل از تبدل فصول و اعتیاد مزاج آنکس بحدوث این مرض هر سال و در فصل خاص عارض میشود از اذیت عصب که وقت تبدل فصل میشود و فی الواقع اینهم قسمی از بثور روزنه توان فهمید بخلاف حصبه که آن بار بار نمی آید و ایضا حصبه از امراض متعدیه است و این قسم از امراض خاصه باشخاص خاص است و این شخص خاص کسی است که قوت عصبیه خصوصا عصب آن قوی نبوده با دنی سبب حار و بارد و غیره موثرات زودی متاثر و منفعل شود چنانکه اکثر اصحاب صفراوی مزاج و عصبی مزاج باین صفت می باشند پس فی الحقیقت سبب اصلی آن عصبی بودن مزاج و سبب قریب و معین بر آن تبدل فصل خواهد بود

و قسم ثانی آن لائکن پائی لیرس و پائی لیرس بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناة و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله ماخوذ است از لفظ لاتن که پائلس است بمعنی موی جلد پس مراد از آن بثور صغار اند که در بیخ موی جلد باشند و این قسم فقط بر روی و بر پشت دستها یافته میشود و چون بذریعه خرده بین بینند ظاهر میشود که دانه که بیک منبت موی جلد است و اکثر این قسم بالا خان جوانان و صحاوان بالجمله کسانی که نزدیک آتش ...

کار بسیار کشیده میشود و چون بیماران شود و سبب آن بدهضمی طعام و زیاده نوشیدن شراب می باشد قسم ثالث آن
لای کن الفی ڈس بکسر لام و دال مدغم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال هندی و سکون سین مهمله است و آن بثور صغار
[illegible] سیاهی میباشند زیراکه لفظ [illegible] رنگی که سیاهی مائل بود و این قسمی از پرپیورا یعنی داغ سیاه است که بر ساقین یافته
میشود و این بثور صغار میباشند که در رنگ های آن قدری خون از عروق صغار ریخته آمده از آن رنگ آن سیاهی مائل میشود
و سبب آن کمزوری خون میباشد و این مرض اکثر کسانی را میشود که بسبب مفلسی از خوردن اغذیه جیده و پوشیدن لباس
نفیس محروم ماندند و از [illegible] و سکونت [illegible] از آب های صاف محروم باشند و سبب آن خون شان ضعیف و خراب
باشد قسم چهارم لای کن سترکم [illegible] بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون میم و کسر الف و سکون سین مهمله
و کسر کاف و کسر رای مهمله و سکون یای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله [illegible] و آن اسم [illegible]
که در استداره مثل چنبری باشد و آن مثل نقشه یا تصویر بود که مصور آنرا کشیده باشد و آن گاهی بر زند دست و گاهی بر گردن
و گاهی بر سینه مثل حلقه محیط میباشد و پیدا شده بود و انبوه آن بر صدر مختلفه بود و آن فی الحقیقت قسم اول است فقط باعتبار
صورت فرق نتوان کرد چه در اول حفظ صورت و احاطه بعضوی نیست و درین قسم انبوه آن مثل نقشه کشیده مصور [illegible]
[illegible] بود و [illegible] سبب آنهم [illegible] قسم اول است قسم پنجم آن لای کن [illegible] بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح
تای مثناة فوقانی هندی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله است یعنی بثور که [illegible]
بثور شری باشد و این بثور بصورت آثار گزیدن پشه و کتل یعنی ساس میباشند پس اگر آنرا کسی بخارد و از خاریدن نوک
[illegible] شکسته شده قدری از آن خون بر آید درین وقت تا دو سه روز مانده زائل میگردد و اگر از خاریدن و خراشیدن
آن حفظ کرده شود در روز اول [illegible] زائل میشوند باز عود مینمایند و اکثر این قسم اطفال عارض میشود و سبب آن
اذیت بر آوردن دندان و پیدا شدن ترشی در معده شان و خورانیدن اغذیه ناموافقه باطفال میباشد قسم ششم آن
لای کن [illegible] بکسر [illegible] تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون [illegible] و کسر یای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح کاف و سکون سین مهمله است که قریب المعنی اقلیم حار است مراد از آن لای کن است که در بلاد حاره یعنی مثل
بلادی که در اقلیم ثانی و ثالث باشند شود یا در بلاد دیگر که حرارت فصل حار در آن قوی باشد و در فصل حار یافته میشود و
بلغت هندی آنرا اکهوری نامند و بزبان انگلش پرکلی هیٹ گویند یعنی حرارت و نخس خاره حقیقت این مرض
آنست که در غده های عرق که در جلد اند اجتماع خون زیاده میشود و از آن در حجم عروق از دیاد مقدار و صلابت
پیدا میشود و از آن از فعل خاص خود که تولید عرق است باز مانده این غده ها بصورت بثور خرد دیده میشوند و از
زیادتی مقدار و صلابت حجم خود این غده ها و هم ریشه های صغار نازک اعصاب که در جلد اند منغمر شده
متاذی میگردند و بسبب اذیت آنها حکه و خارش و نخس و سرخی در جلد پیدا میشود و اکثر وقت شام و در شب اذیت

آن زیاده میشود واکثر این اجتماع در قفا های گردن وسینه وپشت وجاییکه جهت داخل شدن مفاصل اعضا در حرکت انقباضی و
اجتماعی بند و منضم میشود مثل بغل و جانب باطنی مرفق دست و ایضاً آنچه از بدن زیر لباس مستور میماند زیاده میشود و گاهی
بر رو و بالای سر هم یافته میشود السبب سبب آن زیادتی حرارت فصل خصوصاً هرگاه در هوا گرمی وتری باشد چنانکه در فصل
برشگال بود و هم از پوشیدن فلالین در فصل حار و ایضاً از پوشیدن جامه که در ان عرق جلد متعفن شده باشد چنانکه
انگان و غیر صافی مزاجان میپوشند و هر روز پارچه صاف تبدیل نمیکنند و هم از اسباب معرقه مثل زیادتی مشقت بدنی
و از نوشیدن و خوردن اشیای حاره بالفعل و بالقوه مثل مطبوخ چای که بسیار گرم بود و هم از زیاده نوشیدن شراب
و هم از نوشیدن آب سرد وقتیکه بدن گرم بود و این مرض پیدا میشود و درین مرض خوفی نیست بلکه خود زائل میشود لیکن گاهی
اطفال را ازان چنان اذیت میشود که شب بخواب نمی آید و ازان امراض پیدا میشوند و این مرض با قویا و اصحاء که مفاد
این مرض باشند زیاده عارض میشود و کسانیکه ضعیف و مریض باشند که جلد آنها بخوبی کار خود نه کند کمتر بان مبتلا میشوند
و شیوعیت آن ابد ظهور مولد مرض و مخوف نیست بخلاف حسیکه در غیبوبت آن خوف هلاکت و حدوث امراض ست قسم دوم
آن لایکن ایگری اس بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر کاف فارسی و رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی
و فتح الف و سکون سین مهمله است و آن لایکن شدید و قوی میباشد زیرا که ایگری اس یعنی حیوان جنگلی ست و چنانکه
حیوان جنگلی بنسبت اهلی قوی و شدید میباشد همچنین چون این قسم آنهم بنسبت دیگر اقسام قوی و شدید بوده لهذا باین
اسم نام کرده شد و درین قسم بثور و ورم حار و سرخی در جلد میباشد و این قسم بر تمامی اعضای بدن یا در عضو خاص میشود و
از حکه و خارش آن خواهش خاریدن پیدا میشود پس مریض آنرا میخارد و از خاریدن دران خراش پیدا شده نوکهای
بثور منفجر میشوند و ازانها رطوبت سیال بر آمده بجای خود منجمد میگردد و گرد آن خطی پیدا میشود که ازان خشکریشه بصورت سبوسه ممتاز شده
بر صورت سوراخ های ارز میگردد و فی الواقع آن سوراخ های ارز نیست بلکه بثور اند که گرد آنها خط میباشد و اکثر همراه این
قسم حمی هم بود گاهی قلیل و گاهی زیاده و شدید و هم مریض با قلق میباشد و غثیان بود و سر و حالت مشابه به لرزه و
قشعریره هم دران بار بار یافته میشود و حکه و سوزش درین قسم بسیار شدید و قوی میباشد السبب اکثر در سن پیری و زنان
دموی و صفراوی مزاج را که قوی الحس بوند هم زیاده میشود و از استعداد وجع مفاصل و نقرس در بدن و از بد هضمی
معده و از زیادتی فکر و اندیشه هم پیدا میشود العلاج علاج عام اینست که در آب نیم گرم مریض را نشانند
تا جلد صاف شود و اذیت عصب کم گردد و از حرکت در آفتاب گرم احتراز کرده در سایه و مکان بارد نشانند و هرگاه
حرارت در مزاج زیاده باشد مسهل خفیف از قسم ادویه مسهله که نمکین بوند مثل میگنشیا سلفاس یا سیدلیز پوڈر نوشانند
و غذای که بایجاد حرارت در معده هضم میشود مثل لحوم خصوصاً که با ابازیر حاره باشند یا لحم بقر نه خورانند بلکه اغذیه بارده
مثل توری و کدوی دراز و برگ پالک و خرفه سبز و خیار سبز و دال مونگ و دوغ همراه نان گندم بخورانند و لحوم لطیفه

از اقسام بهک که خفیف و بار دانند مفید اند و نوشانیدن اشیای حامضه مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ
یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده مشروب مفید ست همچنین افشرده آلوی بخارا و تمر هندی و لیموی کاغذی نافع است
چه از ان در خون سردی پیدا میشود و تشنگی کم گردد و آب کمتر نوشیده میشود و از کم نوشیدن آب توجه مواد بسوی
جلد کم میشود و از ادویه موضعیه لائکر پلمبائی ایسیٹیٹس و تیزاب که آن سالوشن هندی ست و دران هائیڈروسیانک
بالمناصفه گرفته باریک کرده ضماد آن و طلا آن بر جلد نهند که از ان اذیت جلد کم میشود ایضاً گلیسرین یک اونس
رسکپور یعنی مرکیوری هائیڈرارج ائرم پای کلورائیڈ شش گرین کلوروفارم از بست قطره تا سی قطره آب ساده هفت
اونس همه را باهم آمیخته بر جلد طلا سازند ایضاً مرهم پلمبای ایسیٹیٹس و مرهم اکسائیڈ آف زنک هر دو بالمناصفه
گرفته خوب باهم کرده وقت شب که بار بار طلا کردن دوا دران متعذر ست بر جلد مالیده خواب کنانند ایضاً لوشن
هائیڈرارج ائرم پای کلورائیڈ یک گرین هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام شیره مغز بادام تلخ شش اونس همه را خوب
باهم مخلوط کرده نگهدارند و شب و روز بار بار بر جلد طلا سازند خصوصاً در قسم هفتم این مرض این دوا بسیار مفید ست
و درین قسم هفتم چونکه بسبب ورم جلد غلیظ میشود لهذا امر حق تا زمان دراز میماند و از استعمال محض ادویه موضعیه زائل
نمیشود لهذا در ابتدای مرض درین قسم ضرور ست که اول مسهل دهند و بعد آن چنان دوا دهند که مزاج جلد متبدل شده
بر مزاج اصلی خود آید و برای این امر بهتر ازین دوای نیست صفت هائیڈرارج ائرم پای کلورائیڈ از شانزدهم حصه تا هشتم
حصه گرین همراه یک دو اونس ڈکاکشن بارک روزانه دو سه بار نوشانند و درین قسم از خورانیدن سم الفار و مرکبات آن هم
مثل لائکر آرسنک فائده میشود لیکن گاهی تنها از سم الفار فائده کامل حاصل نمیشود بلکه محتاج میشوند اول بسوی استعمال
هائیڈرارج ائرم پای کلورائیڈ یا بسوی رسانیدن بخار کیلومل بجلد بدن تا فساد جلد کم شود بعد آن از استعمال
سم الفار و مرکبات آن فائده تام حاصل میشود و نوشانیدن و دونون سلوشن درین قسم از ابتدای مرض تا آخر آن
جائز و نافع ست زیراکه دران سیماب و سم الفار هر دو موجود اند لیکن کسانیکه ضعیف اند از نوشیدن این دوا گاهی متضرر میشوند
بسبب اینکه این دوا قدری معده را ضرر میرساند لهذا باید که هرگاه از ادویه دیگر فائده حاصل نشود آنزمان بمجبوری این دوا را
نوشانند و در قسم ششم آن از مالیدن آرد نخود و هم از مالیدن دیگر مجففات مثل اکسائیڈ آف زنک یا ارارروٹ
فائده میشود و کذلک طین کتانی یا ڈیلٹ پوڈر بآب حل کرده طلا آن بر جلد نافع اند قسم دوم پروراگو بضم بای موحده
فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو و آن ماخوذ
از لفظ لاٹن پرورگو که معنی خارش هست و شاید که این مرض همان باشد که آنرا بعربی حکه نامند و درین مرض بثور خرد در جلد
همرنگ جلد پیدا میشوند و دائم که خاریده نشوند ظاهر نگردند و دران حکه و سوزش و اذیت بسیار میباشد و گاهی مثل حرکت
و بسبب آن گاهی کیفیت اذیت مثل اذیت گزیدن نمل در ان محسوس میشود و بسبب آن مریض مضطرب شده بزود وقت میخارد که از ان خراش

قسم دوم پروراگو

و درین وقت بعضی چیزهای سست که آنچه ادویه پیشتر نوشته شده اند آنها را بر تمام بدن باستعمال آرند و بکار برند نوع یکی که هم
قطرات التهابی و اسفیداجیست که مثل لیکر پوشن با ئیڈراج ارجنم بای کلورائیڈ طلا کردن بر محل مرض مفید است و این
دوا خاصه در پیران که بسبب پیدا شدن قمل طبیعی زیاده سفیده میباشد و هرگاه در اطفال بر مقعد حادث شود در پیشاب قبیح و
حقنه از آب گرم و نمک دادن زیاده نافع میشود چه از ان دیدان خرد که در معای مستقیم اند میمیرند و سبب حدوث
مرض نیز زائل میشود و چون در زنان از سرطان الرحم یا سیلان الرحم پیدا شود آنچه ادویه در علاج این امراض برای
کسر حدت رطوبات نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و این مرض گاهی از یکماه تا یک سال یا زیاده از آن هم
میماند و از کدام علاج زائل نمیشود و درین وقت اکثر سبب آن عصبی میباشد یعنی ضعف عصب میباشد پس اگر چنین دیده
شود سم الفار یا از مرکبات آن آنچه طبیب مناسب داند باستعمال آرد اما برای حصول فائده تام آن آنچه شرط و تدبیر از
تقدیم استعمال ائیڈراج ارجنم بای کلورائیڈ اکثر یا رسانیدن بخار کیلومل به بدن در علاج لائی کن نوشته شده رعایت
آن اینجا هم ضرور است و در غذای این مرض آنچه در معده گرمی پیدا کند مثل لحوم و ابازیر حاره یا غذای حار بالفعل مثل
طعام گرم یا چای که حار بالفعل باشد نباید خورانند که از ان اشتداد زیاده میشود

فصل ششم در اسکوی می

بکسر الف و سکون سین مهمله و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و آن لفظ لاطینی بمعنی
قشر و فلس است و این مرض ورم مزمن یعنی کهنه که اصل جلد است که آن را ذرما گویند و این ورم در سطح فوقانی آن میباشد
و هرگاه طبقه خارجی جلد که متورم میشود و در تحتانی بالای ذرما که پاپلری لیار است در غدودهای آن ورم و از دیاد مقدار پیدا میشود
و بسبب این ورم طبقه بالای جلد که اصل جلد است از هیئت اصلی خود متغیر شده غلیظ و خشک گشته بر صورت فلس شده
هرگاه از جلد مرتفع شود ساقط گردد و از زیر آن جلد نازک سرخ رنگ ظاهر شود و چون اینهم خشک و غلیظ شده بر صورت
فلس آید ساقط گردد لیکن گاهی فلس بزودی ساقط میشود و گاهی بعد مدت دراز ساقط گردد و چون این فلس را بالقوت و
زور جدا سازند از زیر آن قدری خون هم از جلد نازک بر می آید لیکن گاهی ریم بر نمی آید زیرا که اینجا زخم نمیباشد
و چون این فلس ساقط شود بخوبی حال این ورم مشاهده گردد که در اصل جلد است و بسبب آن مقدار فزونیها کبیر دیده شود
و ازان جمله جنس است که اقسام آن بسیار هستند اول سورای ازیز بضم سین مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و
کسر یای مثناة تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی که بمعنی قذر و چرک است و تسمیه مرض باین اسم بنا بر نسبت
که دران جلد از هیئت اصلی خود متغیر شده کثیف و چرک آلود دیده میشود و صورت خاص این قسم آنست که جابجا بر جلد آثار
سفید رنگ یافته میشود چنانکه معلوم میشود که گویا آهک سفید بر جلد جابجا پاشیده است و گاهی بر تمام عضو واحد
منتشر است یا این سفیدی برابر دیده میشود و چنان محسوس شود که گویا بر این عضو آهک طلا کرده اند السبب سبب
آن بخوبی واضح نشده لیکن اکثر از اثر غذای ناقص پیدا میشود و بسا اسباب دیگر بر حدوث آن معین شوند مثل ضعف هضمی

معده یا احتباس طمث و قلت آن یا ریختن چوبر کل در کدام عضو یا وجع مفاصل یا نقرس وغیره اسباب که از ان در بدن
ضعف پیدا میشود و قسمی از ان از مرض آتشک پیدا میشود لیکن درین قسم فلسه مثل نقره یا آهک سفید نمیباشد بلکه
برنگ مسی بود العلامات درین مرض حمی و از دیاد حرارت بدن کمتر دیده میشود لیکن اول سرخی جابجا بالای جلد ظاهر
میشود بعد آن سفیدی و خشکی در انجا آمده فلسه بر آن متولد میگردد و همراه آن قدری سوزش و خارش پیدا میشود که بسبب آن مریض بار بار
آنرا میخارد و میخراشد و لیکن هرگاه زیاده کرانیک و خفیف الاعراض بود از دیاد سوزش و خارش کم میباشد و این مرض اکثر
بر مفاصل مرفق و رکبه یافته میشود و گاهی بر جانب وحشی ساعد و بازو و فخذین و گاهی بر سینه و بالای وجه و گاهی بر سر و
گاهی بر کف دست و پشت دست و گاهی بر ناخن بود که از ان ناخن سفید و لون برانو و قشر دیده میشود پس هرگاه فلسه بر کف دست
و بالای ناخن باشد و بر مواضع دیگر بدن نبود یقینا باید دانست که از باده آتشک است لا غیر و گاهی سفیدی در ان در
موضع صغیر از جلد میباشد و گاهی موضع کبیر از ان سفید دیده میشود و گاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست یا یک پا سفیدی
ظاهر بود و باین اعتبارات نام آن بلغت انگریزی متعدد داند مثلا هرگاه سفیدی بر جاهای متفرق صغیر المقدار مثل قطرات
پاشیده بر جلد دیده شود آنرا گتاتا یعنی آهک پاشیده شده بر بدن نامند و چون در موضعی کبیر المقدار این سپیدی یافته شود
آنرا ڈفیوزا یعنی وسیع و پهن نامند و هرگاه با سوزش و خارش زاید و با ورم کثیر بود و فلسه آن جلد جلد ساقط شود باهم
آنرا ان دی ترا تا گویند و آن معنی قوی و شدید است و درین قسم شدید آن خطوط و درزها هم در میان سفیدی پیدا میشود
بسبب شق شدن جلد و از ین درز آب جاری می شود زیرا که باصل جلد درین قسم زخم میرسد و درین وقت خشکی شدید
در ان پیدا گردد چنانکه در روپیا پیدا میشود و سبب آن زیاده خاریدن جلد از شدت حکه و سوزش میباشد و ایضا یک
قسمی از امراض جلدیه بلغت انگریزی موسوم به لیپرا بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و بای موحده فارسی و فتح رای
مهمله و سکون الف ست که آنهم بر صورت و هم شکل سوراسس ارگتاتا میباشد و فرق بینهما آنست که در سورای از فلسه تمام و
کمال بر یک حال میباشد و در مرض لیپرا در وسط فلسه مدور صغیر جلد بر هیئت و صورت اصلی خود میباشد و گرد ان سفیدی
و سختی و غلظ در جلد بر صورت فلسه میباشد العلاج بدانکه سه دوا در علاجش زیاده مفید اند سم الفار و روغن جگر ماهی
و مرهم قطران لیپ این ادویه را در علاجش برابر در استعمال آرند مثلا لائکر آرسنک اول مقدار قلیل مثل دو قطره آن با یک اونس
آب ساده حل کرده بعد خوردن غذا فورا بنوشانند من بعد بتدریج مقدار آن تا پنج قطره زیاده سازند و بران مداومت
نمایند و این ترتیب بنابر آن گفته شده که گاهی معده کسی از لائکر آرسنک زیاده متاذی میگردد لهذا از تدریج احتیاط
پیدا شده از مضرت آن امن حاصل میشود و کذالک روغن جگر ماهی اول نیم ڈرام بعد گذشتن دو ساعت بر خوردن غذا
نوشانیده من بعد بتدریج تا یک و اونس مقدارش رسانیده بران مداومت نمایند و روزانه دو سه بار مرهم قطران بر محل
مرض بمالند و بعضی از مجربین استعمال کبریت را هم درین مرض نافع میدانند و بنابران سلفائیڈ پتاسیم را خورانیدن

مفید خواهد بود و هرگاه بسبب وجع مفاصل یا نقرس یا از ترشی معده بود بعلاج خاص آن کوشیده این امراض را دفع کنند و
هرگاه بسبب آتشک باشد درین وقت سم الفار اول مفید نمیشود بلکه ضرورست که پیش از استعمال آن رسکپور صاف یا آب
عشبه نوشانیده یا بخار کیلومل به بدن رسانیده بعده از مرکبات سم الفار مثل لائکر آرسنک مثل هدایت اول فرمانند
و اگر دونوون سلوشن دهند بهترست و محتاج تقدیم استعمال ادویه راج است یا کاسه دیگر مرکبی نیست زیرا که او
خود جامع رسکپور و آرسنک هست و هم درین قسم هرگاه مرض جز زیاده گردانیک وقتیکه الاعراض باشد مرهم ایودائد سلفر
نهادن مفید است قسم دوم آن پترای از نکبسر بای موحده فارسی و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای مهمله و سکون الف
و کسر یای تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی است و آن لفظ گریک ماخوذ از پتران است که بمعنی بوسه
بود و آنرا بعربی نخاله گویند و آنهم قسمی از وسعت زنجبیر مثل یعنی اصل بدهاست که بسبب آن در طبقه بالای جلد انحراف از
حال صحت و فساد در تولد آن پیدا میشود و آن این که سیل یابس بجای سیل رطب در آن پیدا میشود و از آن حکه و خارش
در آن زیاده شده سبوسه پیدا گردد و ساقط شود و بعد ساقط شدن سبوسه از زیر آن جابجا سرخی جرم دیده میشود البته
گاهی کدام سبب ظاهر نبود و گمان کرده میشود که از قسم میورو ز یعنی مرض عصبی و از اثر خاندان است و کسانیکه استعداد
این مرض بسبب خاندان میدارند در ایشان آنچه بر جلد اذیت پیدا کند سبب معین حدوث آن واقع میشود مثل
زیاده استعمال صابون بر جلد و پیاده یا سوار گشتن در هوای حار یابس و هم از زیاده پیدا شدن ترشی در معده و از نوشیدن
شراب و از پیدا شدن استعداد وجع مفاصل و نقرس از پیدا شدن ترشی در خون و گاهی از خراش جلد مثل اینکه کسی از روی
عادت جلد بدن را بخارد خصوصا در فصل سرما که درین وقت هم از اذیت خارش بزودی سبوسه پیدا میشود العلامات
این مرض اکثر بر جلد راس حادث میشود و گاهی در اعضای دیگر هم مثل وجه و ساق پا میشود بالجمله آن بر سه قسم ست قسمی از آن که
بر سر بود آنرا پترای از نکپتس بفتح کاف و کسر بای موحده فارسی و کسر تای مثناة فوقانی و سکون سین مهمله نامند یعنی پترای زرد
که بر سر میشود زیرا که کپتس بمعنی راس ست و در آن سرخی و سوزش کم و حکه و خارش زیاده بود و وقت خاریدن از آن سبوسه
زیاده پیدا میشود و ساقط میگردد و این قسم هم گاهی بر وجه و گاهی بر جلد اعضای دیگر هم حادث میشود و درین وقت رنگ
جلد از رنگ اصلی آن متغیر شده مائل بصفرت قلیله میگردد اما اگر در ابدان سیاه رنگ پیدا گردد سیاهی جلد این موضع شدید
میشود و از خاریدن سبوسه پیدا گردد و قسم دوم آن پترای از نرو برا بضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله
و سکون الف یعنی سرخ ست میباشد یعنی پترای از سرخ رنگ و این اکثر بر وجه پیدا شود و در آن گرمی و سوزش زیاده میباشد
زیرا که در پترای ورم حاد بود و بسبب آن در طبقه بالای جلد سیل یابس پیدا میشود که بسبب آن خارش زیاده بود و آن در ابتدا بشکل
... در صغیر المقدار ظاهر میشود و بعده منبسط در بعضی میگردد و وقت درد و عرق از جلد اذیت سوزش و سرخی و خارش آن
زیاده میشود و قسمی ثالث از آن پترای از نوتر سکر بفتح واو و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون کاف و فتح لام

احتیاطاً این امر ضروریست که صدمهٔ آن بحدی نرسد که به جلد بثور پیدا آید بلکه بهتر این باشد که از ان قدری گرمی پیدا شود و قبل
تدهین بدن از آب گرم و شیر بز یا شیر گاو که یک پیمانه شیر و نصف آن آب باشد ترشح نموده بعده روغن بر جلد مالند و بعد تدهین از کیسهٔ
ولاک بر جلد مالش سازند و در غذای این مریض هر قدر که روغن و چربی با هضم شود بخورانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی همراه شیر
بسیار مفید است زیرا که روغن و شحم را زیر جلد مجتمع میسازد فصل هفتم در [illegible] کیولی بضم جیم فارسی و سکون واو و فتح یای حطی
و سکون رای مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی لفظ لاطینیست یعنی
عقدهٔ خورنده یعنی [illegible] گوجاپ که مثل عقده خرد در اصل جلد واقع شود و آن بر دو قسم است لوپس و مولس کم لوپس بضم لام و
سکون واو و فتح بای فارسی و سکون سین مهمله معنی گرگ است و تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که چنانکه گرگ آکل لحم است
همچنین این مرض هم لحم عضو را میخورد و از ان آنکه در لحم جا بجا زخم پیدا میشود لهذا آنرا بنام حیوان خورندهٔ لحم موسوم
ساختند و درین مرض زخم بسبب غیر طبیعی مثل [illegible] ناقص [illegible] از خون در اصل جلد که [illegible] است میرسد و از ان جلد مذکور غلیظ
و دبیز میگردد و در غلظ آن خشونت یعنی اختلاف در ارتفاع و انخفاض بصورت قوبا پیدا میگردد و این مرض اکثر بر چهره
دیده میشود خصوصاً بر چهره یعنی گاهی بر رخسار و گاهی بالای لب و گاهی بالای جفن هم میشود و آن بر سه قسم است در
قسم اول آن [illegible] مثل سرخی ابری [illegible] میباشد لهذا آنرا لوپس ابری [illegible] نامند یعنی لوپس که مشابه بابری [illegible] است مینامند
و درین قسم بر کل [illegible] بثره [illegible] منتشر المقدار میباشد و قسم دوم آنرا لوپس نان اکسیڈنس بفتح نون و سکون الف
و نون و فتح [illegible] کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال هندی و سکون نون و سین مهمله
نامند یعنی لوپس که در ان زخم در گوشت نمیشود و درین هر دو قسم رفتار کم بود و قسم سوم آنرا لوپس اکسیڈنس نامند و درین
قسم بثره بسیار سخت بود و آخر در ان زخم میشود و آن زخم بر قدر رفته وسیع و فاسد میگردد تا اینکه بحدی میرسد که مشابه میشود بزخم
گزیده گرگ و بهمین مشابهت بلوپس نام کرده شده و درین قسم جراحت که پیدا میشود خورنده لحم بود که اکثر گوشت را بحدی
چنان میخورد که تا استخوان بینی میرسد و از ان استخوان بینی نمایان میشود و گاهی تا لحم شفه میخورد و تا لثه میرسد و بسبب آن بینی
معدوم و ناقص میشود و از ان قبح منظر پیدا گردد و چنان معلوم میشود که گویا مریض مقطوع الانف است و گاهی گوشت رخساره
هم میخورد که از ان استخوان فک اعلی دیده میشود و چونکه درین قسم گوشت جلد فانی میشود لهذا گاهی آنرا سرطان جلد مینامند
لیکن فی الواقع آن سرطان نیست زیرا که در ان میل سرطان یافته نمیشود و در قسم اول و ثانی آن بعد صحت چنان اثر باقی
میماند که گویا آنجا داغ نهاده باشند زیرا که از ریختن چیر کل در موضع مرض از زخم آن چنان نقصان بجلد میرسد که قریب فانی
شدن میرسد و رقیق و تنگ میگردد چنانکه از داغ نهادن میشود و در قسم ثالث آن هرگاه مواد در عروق صغار جذب شده صحت
حاصل شود داغ مذکور بنسبت قسمین اولین زیاده و شدید میباشد و چنان معلوم میشود که گویا از ینجا اصل جلد ضایع و فانی
شده و بجای آن جلد جدید که بسیار رقیق و درخشنده بود روئیده است السبب سبب حقیقی آن تا حال ظاهر نشده لیکن تحقیق

این قدر معلوم ست که در حالت بودن خنازیر و آتشک این مرض زیاده پیدا میشود و هم در عورات به نسبت رجال زیاده حادث
میشود و در سن جوانی از بست سال تا چهل سال عمر زیاده و در پیران کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آتشک ست
که در پردهٔ بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را میخورد و بسبب آن باین مرض مشابه میشود لیکن فرق بینها آنست که درین مرض چوبر کل
یعنی دانه های خورد پیدا شده زخم حادث میشود و در زخم آتشک چوبر کل یعنی بثور خورد پیدا نمیشوند و فرق دیگر آنست که اگر لوپس حقیقی
بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آتشک موجود نمیباشد و اگر از مادهٔ آتشک این مرض و زخم در بینی پیدا شده باشد
علامات سفلس سکندری یا ترشری ضرور موجود خواهند بود العلاج اول علاج عام آن اینست که آنچه ادویه که مقوی خون اند
مثل کنین و سم الفار و لائکر آرسنک و ٹنکچر اسٹیل و دیگر مرکبات آهن و پارشش کیمیکل فوڈ و هائی پو فاسفٹ اف لائم و [illegible]
بنوشانند و هرگاه گمان بودن مادهٔ آتشک بود دوا دادن سلوشن پاٹاس ایوڈائیڈ همراه لقوع یا مطبوخ عشبه نوشانند و
روغن جگر ماهی در جمله اقسام این مرض نافع ست و همچنین از تبدیل مسکن و بلد بالجمله از تبدیل زیاده درین مرض فائده حاصل
میشود و مریض را اغذیه جیده مثل لحم جید در بست و چهار ساعت دو سه بار خورانند و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین
مرض ضرورست و در قسمین لوپس که در آنها زخم نمیباشد اول دوای خفیف مثل لائکر امونیای اسیٹیٹس بر محل سرخی جلد طلا سازند
و این هر دو قسم نافع ست یا ٹنکچر ایوڈین طلا سازند یا ده گرین اصل ایوڈین در یک اونس گلیسرین حل کرده بر محل مرض
طلا سازند یا فولرسلوشن یعنی لائکر آرسنکالیس از قلم مویین بر بثور و سرخی جلد طلا سازند و هر روز دران جای صحت زیاده طلا سازند تا مرض
زیاده وسیع نگردد لیکن اگر از استعمال این ادویه مرض زائل نشود علاج هر دو قسمین اولین موافق علاج قسم ثالث نمایند و قانون
علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلابت دران در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه مفسد لحم و
مولد جراحت جلد و لحم را مرده کرده زخم پیدا کنند تا آنچه مادهٔ مفسد در جلد ست خارج شود لیکن چندان زیاده ادویه
مذکوره را باستعمال نیارند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرور دوای کاوی
و ممیت لحم بران نهند و این ادویه مثل نائٹرک ایسڈ خالص ست که آنرا از قلم زجاجی گرد صلابت مذکوره طلا میکنند ایضا
ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ازم ست و آن سیماب محلول در نائٹرک ایسڈ ست و از ان هم زخم پیدا میشود ایضا کربولک ایسڈ سلوشن
است که دران یک ڈرام کربولک ایسڈ را در چهار ڈرام آب ساده ممزوج کرده از قلم زجاجی یا از قلم مویین بر محل مقصود طلا
میکنند و ایضا کلورائیڈ آف زنک و میدهٔ گندم هر دو را بالمناصفه گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلابت و بر دور آن
زیاده ضماد میسازند ایضا اله زنک نٹراس یکحصه و مغز نان ڈبل دو یا سه حصه گرفته با آب ساده آمیخته بطور ضماد درست کرده بر
محل صلابت و بر دور آن ضماد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را بر مجموع آن و دور آن
ضماد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کبیر المقدار بود اول درین وقت دوای ضماد متفرق جابجا بر دور آن
ضماد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض از ازدیاد باز ماند بعد بر مجموع آن نهند تا زخم کبیر دفعة حادث نشود و الا درد و

اذیت زیاده خواهد شد و بعد حادث شدن زخم و جدا کردن دوای ضماد و دیگر ادویه مولده جراحت از بالای جلد پارچه صاف از
آب گرم تر کرده یا ضماد از ادویه منضجه درست کرده بر زخم نهند تا بسبب آن مادهٔ مفسد از جای خود جاری شده خارج
گردد و بعد دو روز از پیدا شدن زخم ببینند که بعد خارج شدن لحم و جلد مرده و جاری و سائل شدن مادهٔ مفسد مرض و صلابت
آن باقی ست یا بطرف شده اگر قدری صلابت باقی باشد که از آن یا عود واشتداد مرض باشد از دوای مقرح جلد بر آن نهند
تا مادهٔ مفسد بخوبی مستاصل شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای اندمال زخم و پیدا کردن سیل در طبقهٔ بالای جلد جهت اندمال زنک
سلفاس دوگرین در یک اونس آب حل کرده یا کاستک اقره از نیم گرین تا دو گرین در یک اونس آب صاف حل کرده بر آن
طلا سازند یا لنالیه اوکسا ئیداف زنک ده درام کلاین کرا شیمی از زنک ست چهار درام گلیسرین دو اونس
همراه گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد بخوبی حل کرده پارچه بران تر کرده بر زخم گذارند قسم دوم آن مولسکم است بفتح
میم و سکون او و فتح لام و سکون سین و فتح کاف و سکون میم از الفاظ لاتن بمعنی عقده لین ست که بر جلد پیدا میشود و چون این قسم
مرض هم شده لین هست لهذا باین نام موسوم شده و این هم بر دو قسم ست یکی از آن بر جلد مثل ثمر انجیر طولانی که اصل آن باریک
و سر آن مدور بود و مثل تالیل بارز آید و در آن فقط غشای خاردار پیدا شود و این قسم مرض خفیف ست و دوم از آن چون
عنب پیدا شود و اندرون آن غدهٔ مولد شحم بود که از آن بسبب پیدا و جمع شدن شحم زرد کبیر القدار میشود و بر سر این قسم ثانی
مجری شحم دیده میشود و گاهی از آن رطوبت سفید مثل شیر یا مثل شیر رقیق بالجمله متغیر از حال شحمیت خارج هم میشود السبب
سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما درست بپیری این قسم پیدا میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر از امراض متعدیه دیده شده چه
اکثر بر رخسار اطفال شیر خوار پیدا میشود و معذلک بر پستان مرضع آنهم پیدا میگردد و از آن ظاهر میشود که این قسم هم از جمله
امراضی ست که از یکی بدیگری میرسد لهذا قسم اول آنرا در لغت انگریزی مولسکم سمپلاکس یعنی مولسکم خالص نامند و قسم
ثانی آنرا مولسکم کانتجیوسم میگویند و این قسم مرض کم دیده میشود العلاج در قسم سمپلاکس آن اگر بیخ عقده قلیل بود
اول اصل آنرا از ابریشم چند روز محکم بسته از مقراض ببرند و اگر اصل باریک بود بدون بستن بیخ غده مذکور را از مقراض
یا کارد ببرند و بعد آن اصل کاستک نقره کمال سبکی و چالاکی بران نهند تا بسوزد و باز عود نکند و در قسم ثانی آن بر وقت
در دهن آن انداخته شحم را از آن بفشار انامل بیرون آرند و اگر بسبب غلظ غده شحم از آن بفشر بیرون نیاید از نشتر باریک قدری
دهان آنرا وسیع کرده شحم مجتمع را از آن بر آرند و بعد اخراج شحم اصل قلم کاستک نقره را سر باریک کرده در غدهٔ مذکور اندازند
تا از حدت آن در غدهٔ مذکوره قدری ورم پیدا شده غده مذکور مسدود شود و باز مرض عود نکند فقط فصل
هشتم در مالکوبولی بفتح میم و سکون الف و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة
تحتانی بمعنی متبدل شدن لون جلد ست در جای خاص که آنرا داغ گویند و آنهم بر شش قسم ست اول از ایلس
بکسر الف و سکون فا و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و سکون سین مهمله بمعنی واغی و اثری ست که از حدت

آفتاب بر جلد پیدا میشود و گاهی این را ایپوز اسپاٹ یعنی قطعهٔ کبد هم نامند زیرا که رنگ آن با رنگ کبد مشابه بود و درین
مرض فقط رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود باقی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این انتقال از
حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بر لون صندلی و گاهی قریب برنگ مسی میباشد و آنهم باعتبار سبب خود دو
قسم ست یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس و راه رفتن در آفتاب گرم بر جلد جائیکه آن از لباس مکشوف میماند مثل چهره و گردن و دو دستها
پیدا میشود و آن اول بطور داغهای کوچک حادث میشود من بعد داغهای خورد یکجا شده داغ کبیر میگردد و این در کسانیکه
سفید پوست اند اکثر میشود و قسم ثانی آن اینست که بر جلد در غیر مواضع مذکوره مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین میشود این
قسم اکثر عورات را بسبب اذیت رحم خواه وقت حمل یا وقت قرب در و حیض یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد العلاج هر چند قسم
از اذیت حدت آفتاب میشود در فصل سرما زائل گردد و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن برطرف میگردد لیکن اگر
مریض اضطرار کند پس آنچه از اذیت حدت آفتاب افتد دران سفیده بیضهٔ مرغ و روغن کنجد بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند
نوع دیگر آنکه یک اونس از دوای سابق گرفته لائکر لیمپائی اسٹیس بست قطره دران حل کرده بر داغ مذکور طلا سازند ایضاً
شیره مغز بادام تلخ مقشر یک اونس گرفته دران هائیڈراج ازهم بای کلورائیڈ دو گرین حل کرده پارچه با آن تر کرده بر داغ مذکور
مالند یا بذریعهٔ قلم مویین بران طلا سازند ایضاً لائکر میورپاٹک ایسڈ ڈائلوٹ دو ڈرام آب ساده هشت اونس باهم آمیخته
پارچه با آن تر کرده بر آثار مذکوره از ان چنان مالند که بعد غسل بر سد و بشویند ایضاً صابون مخیف بقدر که ترش باشد بر داغ مذکور نهند
و از ان بشویند و آنچه عورات را از اذیت رحم میشود در ان اول مسهل خفیف دهند بعد آن لائکر میورپاٹک ایسڈ ڈائلوٹ
پانزده یا بست قطره همراه نقوع جنطیانا نوشانیدن مفید است همچنین دوائیکه در ان هائڈراج شریک ست و در قسم
اول نوشته شده بر داغها طلا سازند و ایضاً لوشن لائکر میورپاٹک ایسڈ طلا سازند لیکن مادام که اصل سبب آن که اذیت
رحم ست رفع نمیشود مرض دفع نمیگردد قسم دوم آن که لین ٹای گو است بفتح لام و سکون یای مثناة تحتانی و نون و فتح تای
مثناة فوقانی هندی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو لفظ لاطینی ست معنی آن داغی ست
که بصورت نصف دانه کرسنه باشد و این قسم اکثر کسانی را که سفید جلد و سرخ مو باریک باریک مویی شان بشتره دیده و دستها
شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی با قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این داغها خلقی بوند و تا
مدت العمر میمانند و گاهی بعد رسیدن بسن بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب
حدت آفتاب پیدا میشود از آمدن فصل سرما خود رفع میگردد بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه رفتن در تابش
آفتاب زیاده میشود العلاج درین قسم از علاج کمتر فائده میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاده شده باشد دران
علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نمایند و بعضی مجربین در علاجش فرموده اند که آب آهک و روغن کنجد بالمناصفه گرفته
فی یک اونس ازین دوا ده قطره لائکر امونیای قوی حل کرده بر جلد طلا سازند تا هر گاه اذیت بر جلد پیدا شود ایضاً

بوریکس یعنی سهاگه صاف یکدرام و آب نیم اونس گلاب پنج اونس کلابسیم اول حل کرده طلا کردن مفید است قلقالتکما قسم سوم آن لوکوڈرما بضم لام و سکون واو وضم کاف و سکون واو وفتح دال هندی و سکون رای مهمله وفتح میم و سکون الف است بمعنی سفید شدن جلد بدن بسبب زائل شدن رنگ اصلی آنست و درین مرض سوای تغیر لون دیگر کدام شکایت و انحراف از صحت در جلد نمیباشد و بزبان عربی آنرا برص میگویند و این مرض اکثر سکنهٔ بلاد حاره را مثل اهل هند و اهل آفریقه عارض میشود و اگرچه عروض آن بر تمام جلد بدن جائز است اما خاصة بر جلد پشت و بالاسی دستها و پاها و بر اعضای تناسل ذکران و نسوان ظاهر میشود و گاهی سفیدی بمقدار صغیر بدور الشکل یافته میشود و گاهی بر جلد اعضا تا مقدار کثیر از جلد میباشد و جای که لوکوڈرما یعنی سفیدی برص بر جلد بود آنجا موها کم میرویند و آنچه رویند سفید رنگ بر می آیند السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدای عمر و گاهی از حد سن جوانی شروع میشود این قدر ضرور است که از ضعف ریشه های سمپیتھتک که در جلد اند عموماً حدوث این مرض میشود زیرا که ریشه عصب مذکور از ضعیف شدن خود افادهٔ قوت در جلد که بسبب آن جلد رنگ اصلی پیدا میکند نمیکند و بسبب آن جلد از پیدا کردن رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفید است دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای اعضای خاص که در اصل جلد است و کار خاص آن تولید لون جلد است و این غشا را بزبان انگریزی ریٹی میوکوزم گویند این مرض پیدا میشود العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علاج انتفاع ظاهر میشود و چون مزمن گردد عسر العلاج است پس باید که درین مرض تقویت قوت نمایند بنوشانیدن ادویهٔ مقویه مثل ٹنکچر اسٹیل و کنین سلفاس و روغن جگر ماهی و بهترین ادویه درین مرض سم الفار است و افضل طریق استعمالش آنست که فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک را حسب مناسب نوشانند و هم روغن بیخ موگری تازه قطره اکلا و طلا آزادرین مرض نافع است و همچنین اشیاء اذیت بر جلد پیدا میکنند مثل خردل سحوق با سپ یا لائکر ایپٹی کاری بر جلد سفید طلا سازند و هم درین مرض بر محل سفید جلد صدمه و اذیت لطیفه از زنجیر برقی رسانیدن مفید است که تقویت جلد مینماید و اگر برص صغیر المقدار بود لائکر آرسنک بر آن طلا سازند و هرگاه مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را در میزاب نشانیده آب سرد از میزاب بر بدنش رسانند و چون از علاج فایده حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویه ملونهٔ جلد مثل حنا و شیطرج بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ دوا سفیدی پنهان شود و اگر در زنان قوم هنود بجای باشد که موافق رسم ایشان تلوین جلد از نیل مذموم نباشد بعد غرز ابره نیل سحوق در ثقبه های ابره پر کنند تا از ان برای دوام رنگ پیدا شود قسم چهارم آن ملانوڈرما ست بکسر میم وفتح لام و سکون الف وضم نون و سکون واو یعنی قوی و شدید شدن رنگ جلد که بسبب آن مائل بسیاهی گردد و این ضد لوکوڈرما ست و آنرا بعربی برص اسود نامند و درین مرض هم بجز ازدیاد لون دیگر نقصان و تغیر در جلد از حال صحت یافته نمیشود السبب سبب آن گاهی بسبب خصوصیت صنف خاص بود مثل قوم حبش و گاهی

قسم سوم لوکوڈرما

قسم چهارم ملانوڈرما

قبیل امور طبیعی و فیزیالوجی بود چنانکه در حال حمل رنگ حلمه ثدی سیاه میگردد و گاهی بر رخسارهای حبالی داغ سیاه پیدا میشود و گاهی
قریب سن بلوغ بر اعضای تناسل فی الذکور والاناث سیاهی غالب میگردد و گاهی از اثر خاندان در لون جلد عموماً یا پرچه‌های خاص
سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تمازت آفتاب گاهی بر جلد جاهائیکه از لباس مکشوف میمانند سیاهی پیدا میشود و گاهی
بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض گرده و امراض قلب و گاهی در سل و هم در انیمیا
گاهی رنگ جلد بدن سیاهی مائل میشود و هم در مرض کلاه گرده یا در ضعف سوپرا رینل کپسلس هم سیاهی بر رنگ جلد غالب
میشود و سولر یعنی آفتابست و پلکسس یعنی ریشه‌ها است که باهم پیچ در پیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چونکه بسبب
معده ریشه‌های کثیره سمپتهیٹک برای اعانت هضم معده بر این هیئت یافته شده اند لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته اند
و چون در اینجا ضعف می آید و از ان هضم معدی ناقص میشود و بسبب آن در رنگ جلد سواد پیدا میشود و گاهی بسبب آتشک و
گاهی بسبب ورم جلد که از داغ نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بر آن پیدا میشود و هم بعد به شدن دمل سیاهی بر رنگ جلد
غالب میشود العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن باوام که سبب مولد مرض لائق دفع باشد آنرا دور سازند و برای
تبدیل لون جلد آنچه در علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنهارا باستعمال آرند و هرگاه بسبب ضعف سمپتهیٹک باشد
که در سولر پلکسس میباشد درین وقت بهتر از لائکر آرسنک دوای دیگر مقوی عصب و نافع باین مرض نیست فقط قسم
پنجم نیوس ست بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله و آن یعنی عیب جلد است که بسبب رنگ باشد
و خلقی بود لهذا آنرا نیوس پگمنٹوسس نامند زیرا که پگمنٹ یعنی رنگ است و آن آثار اند که وقت فطرت بر جلد بدن پیدا میشوند و اکثر سیاه بود و کم
گاهی قدری زردی هم در ان میباشد مثل لون قشری و گاهی کمد اللون و گاهی این آثار خرد بقدر نقطه و گاهی کبیر المقدار هم
باشند تا آنکه تا نصف چهره یا نصف دست را احاطه میکنند لیکن احاطه آن بر این نمط بود که نقطه‌های کثیره آن بر عضوی قریب
قریب چنان بکثرت یافته میشوند که گویا خال واحد وسیع است و گاهی برابر جلد میباشند و گاهی قدری از جلد بدن مرتفع بوند
و این ارتفاع گاهی بحدی میرسد که مثل باسور یعنی مسه میشود و درین وقت موها هم اندرون آن می رویند زیرا که ارتفاع
آن نباشد مگر بسبب زیاده شدن مقدار غدد شعر و آنرا بلغت عرب خیلان نامند و اگرچه حدوث آن بر تمام جلد بدن ممکن است
لیکن اکثر بر رخساره‌ها یا بر سینه یا بر پشت یافته میشود والسبب سبب آن بخوبی ظاهر نه شده این قدر البته معلوم است
که خلقی میباشد العلاج اگر صورت قبیح منظر بود و صغیر المقدار باشد از مقراض آنرا ببرند یا سر باریک پتاس فیوزا که دوای
حاد و آکل لحم و مولد جراحت است بر باسور مذکور مکرر نهند تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دوای مذکور بر مسه باید که گرد
آن زید یا کدام روغن شیرین طلا سازند تا آنچه رطوبات از محل باسور جاری و سائل شوند بر جلد ضرر نکنند والا بسبب کیفیت
بودن آنها از اثر دوای مذکور زخم دیگر در جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه پتاس فیوزا این است که چون با رطوبت ملاقی
میشود صابون میگردد و بعد آن از ان زخم پیدا میشود فقط قسم ششم آن پرسپریشن بفتح بای فارسی و سکون رای مهمله

وکسر بای موحده فارسی وضم پای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون الف، وآن ماخوذ است از لفظ گریک که پرفیرا است
بمعنی ارغوانی وتسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که درین مرض هم آثار برنگ ارغوانی وسرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند
واین را بلغت عرب نمش گویند وحقیقت این مرض ظهور داغهای سرخ است بر جلد بسبب ریختن خون از عروق شعریه تحت جلد و
داغهای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غرز سر سوزن یا بقدر نشان گزیدن کیک بوند وگاهی کبیر المقدار بقدر چهار آنه
یا هشت آنه یا روپیه میباشند ودرین مرض همراه این آثار تپ وحرارت نمیباشد وهمین علامت این مرض را از داغها وآثار
سرخ که در تپها [illegible] بر جلد پیدا میشوند جدا میسازد اسباب اصل سبب آن کمزوری خون وسبب قریب ضعف جرم عروق شعریه میباشد
که از آن خون رقیق از عروق شعریه که در اصل جلد اند ریخته زیر طبقهٔ بالای جلد جمع میگردد ورنگ آن بطور داغ دیده میشود واز اسباب
معینهٔ آن نه خوردن اغذیهٔ جیدهٔ مقویهٔ دم وخوردن اغذیهٔ ناقصه یا ضعف هضم ست که از آن اغذیهٔ جیده هم بخوبی هضم نمیشوند
واز آن غذای جید باعضا نمیرسد وزیاده سردی وتری هم معین آن میشود زیرا که از آنهم ضعف جلد پیدا میشود وایضا
زیاده مشقت بدنی وماندگی ماندن در مکانیکه هوایش متعفن بوده نگذشتن در هوای صاف وترک ریاضت واختیار سکون ودست
واز کم غسل کردن که بسبب آن در جلد کثافت واتساخ هم میرسد هم این مرض پیدا میشود وگاهی بسبب امراض اعضای
باطنه مثل ورم طحال یا آمدن سفیده بیضه در بول یا مرض جگر وگاهی در نزف الدم بواسیری وگاهی در حالت نقرس و[illegible]
وگاهی از خورانیدن بعض ادویه مثل [illegible] کلورائیڈ یا پٹاش ایوڈائیڈ هم وگاهی بسبب سن شیخوخه که در آن
جلد رقیق شود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاده این مرض دیده میشود العلامات علامات آن بطور خود
ونقصان افعال طبیعیه که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموماً وماندگی وگاهی دوران سر وگاهی خفقان واکثر درد
مفاصل وعضلات بدن مثل رو ماتیزم میشود وگاهی قبض شکم وگاهی اسهال میباشد وگاهی از بینی خون جاری میگردد
وگاهی بول الدم پیدا میشود واکثر درین مرض بول کم می آید وچون این علامات یافته شوند داغها بر جلد پیدا میشوند
ودر اول ظهور خود سرخ میباشند بعد آن سیاه میشوند بعد از آن سبزی پیدا میشود وبعده مائل بزردی گشته زائل میشوند
چنانکه نشان آثار ضربه وسقطه است وبعد زوال داغهای اول باز داغهای دیگر پیدا میشوند وگاهی قبل زوال داغهای
اول دیگر داغها بر جلد بدن تازه پیدا میشوند ودرین وقت داغهای مختلف الالوان یعنی سرخ وسیاه وسبز وزرد موجود
میباشند زیرا که حدیث الظهور سرخ میباشند وآنچه بعید العهد از آن باشند سیاه بوند وآنچه از آن هم بعید العهد بوند سبز
باشند وآنچه از آنهم بعید العهد باشند زرد بوند وچون درین مرض داغها بر طرف وزائل میشوند پوسته از جلد ساقط نمیشود زیرا که
سبب آن زیر جلد بود بالای جلد نمیباشد که بطور پوسته از جلد ساقط گردد العلاج اول مادام که سبب معین ومحدث مرض
یافته شود آنرا دور سازند ودر ابتدای مرض مسهل خفیف نوشانند وبهترین مسهلات درین وقت سلفیٹ آف سوڈا همراه
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند یا سلفیٹ آف میگنیشیا دو سه ڈرام همراه ٹنکچر اسٹیل ده یا پانزده قطره همراه آب

دارچینی که چهار ونیم اونس باشد بنوشانند من بعد تنکچر اسٹیل ده قطره کنین سلفاس یک دو گرین همراه آب ساده یا آب پودینه سبز حل کرده همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و درین مرض منرال ایسڈ نوشانیدن مفیدست و همچنین ادویه تلخ مثل کواشیا و جنشین و بارک و کالمبا سفوفاً و نقوعاً و مطبوخاً نوشانیدن نافع بود و اگر از زیاده شقت بدنی ضعف پیدا شده باشد درین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفورس ساخته باشند مثل سرپ فیری فاسفس همراه فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ با آب نقوع کواشیا یا کالمبا نوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لائکر آرسنک ته چهار قطره و تنکچر اسٹیل تا ده قطره هر دو را همراه نقوع کواشیا نوشانند و هرگاه مرض از فساد جگر پیدا شده باشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ تا بست قطره همراه آب ساده دو سه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد گرده باشد درین وقت همراه ادویه مدره مثل بای ٹارٹراس پٹاس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نٹراس فیری ٹارٹراس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این مرض نزف الدم هم باشد خواه از امعا یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپرٹ نائٹرک ایسر مقدار قلیل از روغن تارپین تیلا از پنج قطره تا ده قطره آمیخته بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر ازین بند نشود این دوا بنوشانند صفته گالک ایسڈ ده گرین سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده قطره همراه آب دارچینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آمیخته بعد چهار چهار ساعت موافق این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر نوشانند و تره های تازه موافق فصل و همچنین میوه ها فصلی خورانند و آب لیموی کاغذی و نقوع تمر هندی نوشانند تا تقویت دم کنند و در هوای صاف زیاده گردانند که آن عمده علاج تقویت و تصفیه خون است فقط

فصل نهم در پاراسٹی سایٹس

بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و تای فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و این لفظ جمع ست که واحد آن پاراسٹی کس ست و معنی آن مفت خورست مثل ندما و مصاحبین و خوش آمد یان امرا که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را میخورند و مراد ازان درینجا اقسام امراض اند که بسبب داخل شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول آنها در بدن پیدا میشود حادث شوند و تسمیه جنس این امراض باین اسم تسمیة المسبب باسم السبب ست زیرا که فی الواقع پاراسٹی سائی حیوان ست یا تخم نبات که در بدن انسان داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم میماند و آن سبب مرض ست نه مرض چه امراض ازان پیدا میشوند و مسبب اند و باید دانست که آنچه امراض باین اسباب پیدا میشوند همه از جنس امراض متعدیه میباشند که از یکی به دیگری موثر میشوند و آن بر پنج قسم ست اول اکرس بمد الف و سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و آن یعنی حیوان خرد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و پنیر و غیره یافته میشوند و این اسم جنس ست و اقسام آن بسیار اند لیکن در بدن انسان چهار قسم ازان یافته میشوند دو قسم ازان شاذ و مختص بمقام و بلد اند و دو قسم ازان اکثر در انسان عموماً دیده میشوند و ازین دو قسم یکی اکرس اسکیباست و بیانش و چرب

کرده شده وقسم دوم آنرا اکرس فالیکت یولوریم یعنی حیوانی که در غده تحمی جلد انسان میماند وگاهی این را بلغت انگریزی
استی آکوزون هم میگویند یعنی حیوانی که در شحم مانده وفی الواقع این حیوان غدد دهنی جلد وجرم غده مولده شحم میماند بلکه انچه
شحم از جرم غده خارج شده در مجری وجوف غده مذکوره جمع میماند دران قیام می پذیرد ومجربین انگلستان میگویند
که در هر انسان هر وقت ودر هر زمان این حیوان در جلد بینی میماند لیکن ازان اذیت نمیشود اما هرگاه کسی روی
خود را بخوبی نشوید ازان چرک بر جلد بینی وجبهه پیدا میشود ازین باعث این حیوان از چرک آلوده بودن جلد قوی میشود و
اذیت میرساند پس از اذیت آن قدری سرخی وبثور حمر بر بینی ظاهر میشوند ودرین موضع خارش پیدا گردد
ودر هر یک از بثور مذکوره چرک پیدا میشود وهرگاه خود منفجر شود یا آنرا از انگشت عصر کنند رطوبت سفید رنگ که شحم است ازانها خارج
میشود وچون این رطوبت را از خورده بین ببینند دران حیوان مذکور دیده میشود وازان فی الفور دانسته میشود که این حیوان بسبب حیوانی که
در جرب پیدا میشود قدری طویل بود ودر باب انچه سبب وعده آن در می آید السبب سبب آن کثرت وعظم وقوی شدن
حیوان مذکور بود العلاج علاجش آنست که سفوف کیلومل را بر جلد بینی بمالند یا لوشن ایشتر اریج آرم یا کلورائیڈ
بر آن طلا سازند قسم دوم پی ڈک یولس ست بکسر بای موحده فارسی وسکون یای مثناة تحتانی وکسر دال مهمله هندی
وسکون کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون سین مهمله وآن لغت لاٹن ست یعنی حیوانی خورد
که از پای خود راه رود واز رفتار آن اذیت در جلد پیدا شود مثل رفتار قمل وانچه ازین اذیت مرض پیدا شود
آنرا باین اسم بنابر آن موسوم ساختند که معتقد اطبای لاٹن است که اگرچه این حیوان ممکن باشد از گزیدن خود هم اذیت
رساند لیکن انچه اذیت اینجا نوشته میشود از رفتار آن بر جلد پیدا میگردد ودر لغت گریک انچه اذیت از مرض که در جلد از اذیت حیوان
پیدا میشود آنرا تهراسی ازس بکسر تای مثناة فوقانی وسکون ها وفتح رای مهمله وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وفتح
الف وکسر زای معجمه اول وسکون ثانی نامند زیرا که لفظ مذکور از ثائر که در لغت شان بمعنی قمل ست ماخوذ بود واگرچه
هر دو اسم نام اذیت خاص اند که از حرکت رفتار حیوان پیدا میشود لیکن اسم ثانی بهتر ست زیرا که اذیت مذکور خاصة از
رفتار قمل حادث میشود وتسمیه مسبب باسم سبب خاص افضل ست بالجمله تهراسی ازس یعنی اذیت خاص که از رفتار قمل پیدا میشود از سه قسم قمل پیدا میشود که در
قمل الاجفان تفصیل آن مذکور شده لیکن انچه اذیت از پشش جلد بدن که در لباس انسان میماند واز جلد بدن
غذای خود میگیرد آنرا پی ڈکیولس کارپرس نامند یعنی قمل بدنی وهم گاهی این را پی ڈکیولس وسٹی منٹرم نامند یعنی قمل جامه
وانچه قمل از موی سر پیدا شود آنرا پی ڈکیولس کاپی ٹس یعنی اذیت قمل سر نامند وانچه از اذیت قمل موی ظهار پیدا گردد
آنرا پی ڈکیولس پیوبس یعنی اذیت قمل موی ظهار نامند زیرا که پیوبس بمعنی عانه است واین قسم قمل که در موی ظهار پیدا میشود
در موی ابط وموی شارب وموی اجفان وابرو هم پیدا میشود واین هر سه اقسام قمل بیضه میدهند وبعد تولد بیضه
شان چون پنج شش روز منقضی شوند بچه ازان بر می آید وبچه آن در هژده روز کامل الخلقت شده بیضه میدهد و

و آنچه ازین اقسام ثلثه در موی سر پیدا میشوند از اقسام دیگر صغیر بوده و آنچه در جلد بدن پیدا میشوند از همه طویل باشند
و آنچه در موی ظهار متولد میشوند از همه عریض میباشند و اذیت رسانی اقسام ثلثه بر دو قسم است یکی آنکه از دویدن و خارش
در رفتن آن بر جلد پیدا میشود دوم آنکه از گزیدن آن هرگاه برای اغتذای خود میگزند پیدا میشود و طریق گزیدن هر سه قسم
بر یک نحو واحد است زیرا که در هر سه قسم آن بینی طویل مثل خرطوم فیل میباشد که آنرا در جلد داخل کرده در جوف غده شعر
رسانیده غشای رقیق را که در جرم غده است از بینی خود شق کرده خون را از عروق صغار که در غشای غده ناکور اند
میکشد و چون این حیوان سر خود را از جلد بیرون می آرد خون قلیل در ثقبه که از گزیدن آن در جلد پیدا شده می آید
و بعد آن هم اینجا حکه و خارش و قدری سوزش پیدا میشود و ازین خارش چون خاریده شود از ان گاهی بثور مثل بثور
شری و گاهی انفجار و جراحت جلد پیدا میشود و گاهی مثل الای کن یا پرورایگو دانه های کوچک سرخ بر جلد پیدا میشوند
السبب سبب تولد قمل اول چرک آلود بودن جلد و موی سر و لباس است و گاهی در بعض امراض مثل امراضیکه از انها
زیاده ضعف پیدا میشود مثل تپ دق و هم در زنان نقاهت و ناقه بودن علیل بعد حمیات و امراض حاده دیگر قمل متولد
میشوند و در سن پیری هم بیشتر حادث میشود و در خون کسی گاهی چنان استعداد میبود که در بدنش قمل زیاده پیدا میشود
و بهیچ علاج زائل نگردد و از قمل سر بجز خارش دیگر اذیت پیدا نمیشود مگر اینکه هرگاه از خاریدن نوبت بانفجار جلد
رسد آنزمان بثور و خشکریشه در جلد راس حادث میشود و از قمل موی ظهار اذیت بی شمار پیدا میشود چه این قمل جلد عانه و موی
ظهار را از پای خود چنان سخت میگیرد که از ان جدا نمیشود و ایضا از اذیت آن قسمی از الای کن یا پرورایگو پیدا میشود و چون
این قمل در موی اجفان یا ابرو پیدا میشوند از ان خارش و ورم در اجفان پیدا میشود العلاج علاجش صاف
داشتن بدن است از چرک بغسل بدن و اگر در لباس باشد آنرا در آب انداخته بجوشانند یا در تنور نهند که از گرمی قمل
بمیرد و اگر در موی سر رجال باشد موها را ابتراشند و اگر در موهای سر زنان باشد از نقوع کو اشیا موی سر را بشویند
و ادویه که ذی رایحه اند مثل حلتیت و مشک وغیره مالیدن آنها درین مرض بسیار مفید است زیرا که قمل از رایحه فرار میکند
و میمیرد و بهترین ادویه درین حال لوشن های پرافراج ارم های کلورائد است که از مالیدن آن قمل هر قسم زود
میمیرند و آنچه در موهای ظهار افتد موها را ابتراشند و بعده لوشن های ... اج ارم های کلورائد طلا سازند یا مرهم سیماب
مالند فقط ذکر قسم سوم آن فیوس است بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله یعنی فانگس
که از ان شهد بیرون می آرند و آنرا بعربی مشار و خلیه مینامند و تسمیه مرض بان جهت آنست که گاهی این مرض به
این صورت میباشد و گاهی آنرا پورایگو فاوونزا می نامند یعنی خشکریشه مسدس الشکل زیرا که پورایگو یعنی خشکریشه
است و فوونزا یا فاوونزا یعنی مسدس الشکل است و این هر دو اسم بحسب صورت مرض نهاده شده اند و گاهی تینیا فیوزا نامند زیرا که تینیا
در لغت لاتن فی الحقیقت معنی حیوان صغیر است که بر جلد بدن مانده از بدن غذای خود گیرد و لیکن هرگاه مثل ان تخم نباتی

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنرا هم ٹینیا میگویند بسبب مشترک بودن سبب تسمیه در میان هر دو که ان هفت
خوری ست و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آن کرده شده که انچه خشکریشه در این مرض حادث میشود گاهی مشابه
بخانهٔ انگس و گاهی مسدس الشکل میباشد. و این تسمیه باعتبار سبب مرض ست زیرا که سبب آن ٹینیا یعنی
تخم نباتی ست که بر بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده اذیت میرسانند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
شاید که بعربی موسوم به سعفه باشد و کیفیت حدوث آن اینست که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبعی که خارج از جلد
و مغائر آنست و مدور الشکل بصورت خشکریشه صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهنا بشکل پیاله و
رنگ آن زرد مثل رنگ کبریت اصفر و در وسط آن یک یا از موهای سر میباشد پیدا میشود و بعد دو سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبعی دیگر قریب آن پیدا میشود و بر همین منوال این خشکریشها هرگاه در عدد از ده
تا پانزده باهم متصل پیدا میشوند درین وقت بسبب تاثیر عفونت گیدگره در استداره آنها فرق می آید و منتشر شده بر صورت
خانه های مگس مختلف الاشکال مربع و مسدس میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بوند و موئی که در وسط آن میروید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقط میشود و این جسم غریب تا بیخ شعر در جلد میرسد که بسبب آن پیدا شدن مو
ممنوع گردد و صورت داء الثعلب پیدا میشود و اول اذیت درین مرض کم بود لیکن هرگاه مرض زیاده شود و از آن
در اصل جلد هم قدری اجتماع خون و ورم پیدا میشود از ان بر جلد راس گرمی و خارش محسوس میگردد و چون بسبب
آن خاریده شود و بسبب آن جسم مذکور بشکند و منفجر گردد قدری از ان خون و آب و ریم برمی آید و از شکستن جسم مذکور
در اطراف آن که مانند اندقیه پیدا شده از راه ثقبهٔ مذکور قمل در ان داخل شده در محل ارتفاع اطراف آن سکونت ورزیده
بیضه میدهند و از ان بچه ها پیدا گشته جماعت کثیر گشته اذیت میدهند و اینک خارش زیاده پیدا میشود و چون
جسم غریب بقشر الجسد را از جلد جدا سازند و از خورده بین بینند بر صورت مثلث که از جانب قاعدهٔ خود مدور
و اندرون آن بشکل پیاله باشد و از جانب راس زاویهٔ حاده بود که قریب بشکل مخروطی میباشد برمی آید و از جانب راس
اندرون جلد در غده مستقر میماند لیکن هرگاه اذیت از ان زیاده پیدا میشود که بسبب آن زیاده خاریده شود و بسبب
تاثیر عفونت انامل و اظفار در صورت اصلی آن فرق می آید و چون مرض کثیر و شدید شود درین وقت بوی خاص کره از ان
پیدا میشود مشابه به بوی بول یا بوی موش خرد می آید. السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم خرد غریب که مثل تخم
نبات کوچک در جلد پیدا میشود هست و آن از خورده بین محسوس میگردد و ازین تخم تخمهای دیگر پیدا شده از ان شاخها
مثل شاخهای نبات باهم متصل پیدا میشوند و درین مرض فیوس انچه جسم غریب مدور زرد رنگ بصورت خشکریشه
پیدا میشود در ان این تخمها مملو میباشند و باید دانست که چنانکه کرج و طحلب به اکثر اجسام متولد میشود و بسبب
تخم نباتی عفونت هم درین مرض هم تخم مذکور که مولد طحلب ست در جلد بدن انسان پیدا میشود و شاید که تخم مذکور از هوا

در جلد آمده باشد یا از شخصی بشخص دیگر بذریعه مس جلد متعدی شده باشد از اسباب معینه بر تولد آن یا هم حرارت و رطوبت هوا معین باشد
و هم سبب معین تولد آن چرک آلوده ماندن جلد و موهای سر و کم شانه و صاف کردن موها میباشد و در اطفال این مرض
زیاده دیده میشود و گاهی بجوانان هم عارض گردد و مجربین گفته اند که هر که استعداد خنازیر داشته باشد زیاده باین مرض
مبتلا میگردد و العلاج اول ضماد از ادویه ملینه مثل پولٹس تخم کتان بر سر بسته بعده از آنکه موی سر را بقینچی تا ممکن باشد
لین گردد و مکرر این تدبیر بعمل آورده بعده مرهم سلفر بر جلد راس بمالند یا در لوشن سلفیٹ آف ذنک پارچه تر کرده بر
جلد راس نهند و دوا کا اثر از این لوشن دارند صفت آنکه آب نادیده کبریت موقوف هر چه احمد ... گرفته
گرفته در ظرف گلی همراه آب ساده که یک نیم آثار باشد بجوشانند چون نصف بسوزد از آتش فرود آورده نگهدارند تا سرد
شود و بعد سرد شدن صاف نموده در بوتل نگهدارند و وقت ضرورت باستعمال آرند و استعمال لوشن کاربولک
هم درین مرض بهمین عنوان مفید است و کک لوشن هائیڈرارج ازم پاهی کلورائیڈ بهمین دستور باستعمال آرند
نافع است و از جمله ادویه درین مرض نافع تر استعمال کبریت است بهر نحوی که ممکن باشد در استعمال آرند خواه ایوڈائیڈ سلفر
یا مرهم سلفر یا لوشن سلفر یعنی سلفیٹ آف ذنک آنچه میسر شود آنرا بر موضع مرض نهند و این تدابیر را بعد حصول صحت ظاهری هم
مدتها بعمل آرند تا قلع تام شود و باز عود نکند و چونکه درین مرض اکثر ضعف از اذیت خارش و غیره در مریض پیدا میشود
لهذا برای تقویت ٹنکچر اسٹیل و روغن جگر ماهی و کنین نوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم اند بخورانند
قسم چهارم منٹاگرا است بکسر میم و سکون نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و فتح کاف فارسی و رای
مهمله و سکون الف و این لفظ لاطنی است بمعنی قشور زنخ زیرا که منٹم بمعنی استخوان فک اسفل و اگرا بمعنی قشور است
و این تسمیه مرض بحسب محل است زیرا که این خشکریشه ها و قشور اکثر بر محل زنخ پیدا میشوند و کسی آنرا ساکوسس
می نامد زیرا که ساکوسس در لغت لاطن بمعنی انجیر است چونکه درین مرض آبله های کوچک مثل دانه انجیر پیدا میشوند لهذا
قدما آنرا باعتبار صورت و مشابهت بدانه انجیر قوبای کوز موسوم ساختند و متاخرین آنرا قوبای کوز نبات نامند و این
تسمیه باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم نباتی بود که در جلد داخل شده در غده صوف می آید و اسمای دیگر هم برای آن نهاده اند
لیکن بسبب تطویل سخن که بیفائده است قلم انداز کرده شد بالجمله این مرض اکثر بر ذقن و گاهی بر محل شارب و گاهی بالا
رخسار و محاسن و گاهی برابرو و گاهی بر قفای راس حادث میشود و قبل حدوث آن اول قدری سرخی جلد پیدا میشود
من بعد در آن آبله کوچک مثل سر سوزن و گاهی بمقدار الگی که بمعنی بثره خرد است پیدا میشود و چون بذریعه خوردبین
آنرا ببینند در هر آبله یک شعر یافته میشود و گاهی ازین آبله های کوچک یکی بدیگری متصل شده کبیر القدر گردد و درین وقت
منفجر شده ریم از آن خارج گشته بعد آن آب خون از آن سائل میشود و چون این آب خشک میشود از آن
خشکریشه پیدا میگردد و بعد چندی خشکریشه مذکور ساقط گشته جلد از زیر آن نمایان گردد و من بعد آبله دیگر مثل سابق

باهم یا منول شده باز منفجر میگردد و بعد خروج ریم التهاب سان کوتس جاری میشود و خشکریشه از خشک شدن آن پیدا کورد
پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه باین منوال حدوث و سقوط خشکریشه میشود تا اینکه از اذیت آن جائیکه در
جلد سرخی بوده قدری غلیظ می آید و بسبب تولد ورم و ریم که بار بار گردد شعر میشود منفذ آن ضعیف و مسترخی میگردد
وازان موها موضع مرض از ادنی صدمه جذب منتشر میشوند و جرمی آنند و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن
باز پیدا نمیشوند و این وقتی است که از داخل شدن تخم نباتی مذکور غده شعر بمیرد و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده
غده مذکوره زنده ماند بعد افتادن موها باز میرویند بالجمله چون موهای آنجا خود کشیده یا بعد سقوط آنها که خود ساقط
شده اند از چشم بینند جرم شعر قدری غلیظ و رنگ آن مائل بسفیدی و بر بیخ آن جسم سفید چسپیده دیده میشود لیکن
هرگاه این جسم سفید را بذریعه خورده بین به بینند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نباتات
که جا بجا بهم مرکب میباشد. و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مائی کرو اسپورن یعنی تخم خورد که از خورده بین
محسوس میشود مینامند و ایضا آنرا مائی کرو اسپورن مینٹاگرافیٹس یعنی دانه کوچک نباتی که در مرض منٹاگرا در جلد
ذقن یافته میشود مینامند الغرض سبب اصلی سبب بعید آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد پیدا شد و سبب معین و
قریب آن مرکب آلوده بودن جلد و شعر است و ایضا کثیف بودن آب موسی یعنی موتراش است که بسبب آن در جلد
اذیت پیدا شده فعل اصل سبب قوی گردد و سرخی جلد حادث شود و گاهی از بی احتیاطی موتراشان هرگاه موی
مریض را تراشیده از همان تراش بدون شستن آن موی صحیح را تراشند بسبب آن این تخم نباتی که از جلد مریض
بر موتراش آمده در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه شان امراض متعدیه است هم این مرض پیدا میشود و گاهی
از زیاده حرارت جلد این مواضع هم و ایضا در کسانیکه پیش آتش زیاده کار میکنند چنانکه حال طباخان طعام حلوائیان
و غیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگرچه این مرض مختص برجال است
لیکن گاهی در عورات هم اکثر یافته میشود العلاج اول موهای قریب موضع مرض را بتراشند من بعد خشکریشه را از شستن
با آب گرم یا از مالیدن کدام روغن شیرین یا از ضماد کردن ادویه ملینه جلد دور سازند تا راه رسانیدن دوا تا محل
مرض ظاهر شود و بسهولت دوا برسد پس اگر ورم در جلد زیاده باشد از سر نشتر زخم های خفیف پیدا کرده قدری
خون ازان بیرون آرند تا ورم کم شود و بعده سلوشن نائٹریٹ آف سلور یعنی اصل کاسٹک نقره که از ده گرین تا پانزده
بست گرین در یک اونس آب حل کرده باشند بران طلا سازند زیاده تا رفع میشود و بعد تحلیل و تنقیص ورم ادویه
قاتله کرم منت خور بران نهند مثل مرهم کاربولک یا آب کاربولک ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ و
تنکچر آیوڈین مرهم یا لوشن ہائڈرارج ارم بائی کلورائڈ یا مرهم کیلومل یا مرهم سلفر یا سلفیٹ آف لائم بران نهند یا مرهم
کیلومل و مرهم کریازوٹ و مرهم سلفر هر واحد یک حصه گرفته باهم خوب ممزوج کرده بران نهند یا ایوڈائیڈ سلفر

بست گرین در یک اونس تخم کدام حیوان حلگ کرده بر محل مرض بمالند و اگر مریض ضعیف باشند تنگچر استیل و کنین و روغن جگر ماهی نوشانند و هم درین مرض از نوشانیدن فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک نفع زائد حاصل میشود فتأمل قسم پنجم تینیا بکسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف ست این مرض را اقسام کثیره است مثل تینیا سای کوزز وغیره لیکن اینجا مراد ازان چند اقسام آن هستند اول آنها تینیا تانسورانس است یعنی تینیا که بسبب آن بر جلد سر مثل تراشیدن مو از مقراض حالت پیدا شود زیراکه تانسورانس یعنی تراشیدن موا از مقراض یا از موسی ست و چونکه درین مرض بسبب پیدا شدن کمزوری و خشکی در موها اشعار راس بطور شکسته میشوند که صورت تراشیدن موا از مقراض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی مفت خور در غده مولد شعر و در جرم شعر داخل میشود و بسبب آن مو ها غلیظ و یابس و ضعیف شده بادنی سبب شکسته میشوند و صورت مرض اینست که بر جلد سر جا بجا بقدر چهار آنی و هشت آنی و یک روپیه نشان مدور که از موها خالی بود پیدا میشوند و چون بغور آنرا به بینند معلوم میشود که موهای آنجا از مقراض تراشیده شده اند و قدری قدری ازانها باقی ماند و جلد سر مع صنع غلیظ میشود و زیاده غلیظ بر اطراف این آثار میباشد و شاید که آنجا خشک لیشه یا بثور کوچک بوده باشند و هم بر این آثار مدور خشک لیشه رقیق مثل سبوسه معلوم میشود و در اول این آثار مدور بسیار صغیر بر جلد راس پیدا میشوند من بعد رفته رفته مقدار آنها کبیر و وسیع میگردد تا اینکه جای کثیر را از جلد راس میگیرند و در وسط آن غلظ جلد کم و بر اطراف آن زیاده میباشد و در این آثار حکه و خارش هم بود السبب سبب آن داخل شدن تخم نباتی در جلد ست که از ان در غده موها داخل میشود و چون بعد نتف شعر را از خوردبین به بینند تخم نباتی مذکور در اصل و جرم شعر دیده میشود و چونکه تخمهای مذکوره در طول متصل شده بر صورت شعر میشوند لهذا بنظر شکل و صورت آن را بلغت انگریزی باسم ترائی کو فیتون موسوم میسازند زیراکه ترائی کوس در لغت شان بمعنی مو یعنی شعر است و فیتون بمعنی نبات ست و هم این تخم نباتی در سبوسه که از بالای نشان مدور پیدا شده میریزد یافته میشود اما اینکه تخم نباتی مذکور از کجا در جلد می آید پس غالب آنست که یا از هوا می آید یا از بدن یکی به دیگری بطور تعدیه و سرایت میرسد و سبب معین آن زیاده شدن چرک بر جلد و موهاست و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد پانزده سالگی بسیار قلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس وغیره هر جا که اطفال زیاده مجتمع میشوند این مرض بزودی سرایت کرده عام میگردد العلاج در ابتدای مرض با دام که تخم نباتی بر جلد و قریب آنست این مرض سهل العلاج ست اما هرگاه مزمن شود و تخم مذکور اندرون غده ها داخل و غائر گردد و رسانیدن دوا تا محل بود و باش تخم مذکور دشوار شود عسر العلاج ست و بدشواری در مدت دراز زائل میشود و اثر دوا ظاهر میگردد پس تا دام که مرض جلد دور ابتدا باشد اول موهای سر را که گرد و قریب آثار مذکوره بوند تراشیده بالای آن تنکچر ایودین طلا سازند یا از قلم مهوین یا لائکر لیتی بر دان از قلم مذکور طلا سازند زیراکه از استعمال ادویه مذکوره

چون ورم حار در جلد پیدا میشود بسبب آن این تخم نباتی میمیرد ولیکن گاهی بعد زوال ورم هم دیده میشود که قدرے
مرض باقی ست و باز عود میکند لهذا باید که بعد زوال مرض و ورم کاربولک ایسڈ سفید رنگ یک ڈرام همراه نیم اونس
گلیسرین اگر طفل قوی و هفت یا هشت ساله بود یا یک اونس گلیسرین اگر طفل ضعیف و عمرش کم از هفت سال باشد حلکرده
مدتها بعد صحت هم بر جلد راس طلا سازند تا مرض باز عود نکند و هرگاه موهای روئیده بخوبی دراز شوند آنزمان استعمال این
دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی جائزست که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آبله قابل و صغیر در جلد پیدا شود
اما اگر مقدار آنها کبیر و وسیع بود درین وقت تدبیرش این ست که موهای تمام سر را از موتراش تراشیده اگر سلفورس ایسڈ
قوی که دران سلفیورس ایسڈ یکحصه با چهار حصه آب ساده حلکرده باشند گرفته پارچه با آن ترکرده یکدفعه متصل بر جلد سر نهند
دوا بیمار طب دارند یا در سلفیڈ افالکم که آب مطبوخ آهک و کبریت ست پارچه ترکرده هفت روز بر سر نهند داگر بسبب تعمق نبات
تخم مذکور در غده های شعر ازین تدبیر هم فائده ظاهر نشود درین وقت آنچه موها که بر آثار مذکوره و هم قریب باطراف آنها بوده
باشند آنها را از کلبتین خفیف کرده دهند زیراکه از تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود و یقیناً مرده باشد ولیکن آنچه در غده ها باشد
این حیله همراه موها خارج میشود و بعد آن زیاده شدن مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر نتف شعر بسبب بیصبری
و اضطراب طفل ممکن نباشد این دوا را باستعمال آرند صفت آن انگلیشی یکدرام تونتایی هلکون جهیل گرین ماروی سنز مستوی
یکدرام همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حلکرده بر وسط آثار مذکور طلا نمایند و بر اطراف آنها ضماداً استعمال نمایند
تا بسبب آن مرض از زیاد باز مانند یا عوض آن این دوا را باستعمال آرند صفت آن کاربالک ایسڈ سفید یک ڈرام
کبریت صاف سه ڈرام تنکچر ایوڈین سه ڈرام واسلین یکدرام همه را خوب باهم مخلوط کرده در وسط آثار مذکوره کم بر اطراف آنها
زیاده ضماد سازند که از ان مرض از زیاد خود ممنوع شده زائل میشود فقط **قسم دوم** آن ٹینیا سرسینیٹا بکسر
سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
الف ست و آن لفظ لاطینی ست یعنی چیزی که منبسط شود مثل موج آب را که هرگاه دران چیزی ثقیل افتد اطراف
مایل باشند و چونکه درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اسم موسوم ساختند زیرکه
درین مرض اول جائیکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود ورم صغیر پیدا میگردد و یا خارش من بعد مقدار آن بسبب منتشر شدن
تخم مذکور از خاریدن کبیر و وسیع میشود و کیفیتش اینست که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میکند بسبب ورم تخم
آنجا که در وسط است و اینجا ورم زیاده میشود میمیرد و آنچه تخمها از تخم مذکور پیدا شده بودند بر اطراف آن باقی میمانند و بر همین
منوال همیشه شدت و کثرت و قوت این هر روز بر اطراف آن میماند و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
میمانند و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت جلد صحیح میرسد و فقط خشکریشه رقیق در وسط آن میماند و چون بر
کناره های آن نظر کنند بثور خرد یا آبلهای کوچک آنجا یافته میشوند لهذا قدما آنرا هرپس سرسینیٹس میگفتند و بعضی آنرا

[illegible]

مثل حالت صغیر بود این دوا را باستعمال آرند و اگر منبسط بر زیاده جلد باشد استعمال آن مخوف ست زیرا که در دو او بیت
زیاده پیدا خواهد کرد اما هرگاه ازین دوا هم فائده ظاهر نشد و ازان قوی تر باستعمال آرند صفته هائیدرارج ارم ایمونیا تا
که این دو از ملاقات ایمونیا با سلوشن هائیدراج ارم های کلورائیڈ پیدا میشود از پانزده گرین تا بست یا بست و پنج گرین
بگیرند و همچنین هائیدراج ارم اوکسائیڈ روبرم را موافق وزن دوای اول گرفته در یک اونس شحم یا واسلین حل کرده بر
قوبای مذکور که صغیر المقدار باشد طلا سازند و اگر قوبا وسیع و بر اکثر جلد بدن باشد در یک اونس گلیسرین یک ڈرام
کاربولک ایسڈ حل کرده بران طلا سازند یا سلفائیڈ آف لائم لوشن طلا سازند و هرگاه قوبا مزمن و قلیل الاعراض
شود درین وقت اول آنرا از صابون و آب گرم خوب بشویند تا صاف شود یا روغن شیرین خوب مالند تا صاف شده
و سبوسه ساقط گشته راه وصول دوا پیدا شود من بعد سلفائیڈ آف لائم لوشن یا روغن کاربولک ڈائلوٹ بران طلا
سازند دستور علاج قوبا آنست که آنچه بر جلد ورم پیدا کند بان نافع میشود لهذا از طلا کردن تنکچر ایوڈین
یا الکحل یعنی بر آن و بر اطراف آن خاصة نفع جلیل حاصل میشود و الیضا گوا پوڈر که از ملک گوا آورده و ساخته میشود برای
قوبا بسیار مفید ست و ازان هم گرسوفانک ایسڈ بطور جوهر بر آورده میشود مثل کنین که از بارک بر آورده میشود با جمله
سفوف مذکور را خشک بر قوبا مالند یا با آب حل کرده بران طلا سازند و همچنین اکثر ادویه هندیه مثل ضماد برگ حسد برگ
و ضماد برگ گار چنده و ضماد برگ عباسی بران نافع میشوند ایضا هرگاه اکیوٹ باشد بیخ پالک جوهی و پوست
هلیله سیاه بالسویه گرفته در آب ساده سائیده حب بسته بآب سائیده بر آن طلا سازند ازین دوا خارش خورا کم میشود
ایضا سهاگه سمندر جهاگ پهٹکری گندهک نوسادر ادویه مساوی الوزن گرفته بآب حل کرده حبوب بندند و بآب
سائیده بر قوبا طلا سازند ایضا سیماب گندهک گوگل سهاگه نوشادر جمله یک یک جز گرفته در عرق لیموی کاغذی
که یک جزو باشد در کهرل چهار روز حل کرده حبوب بندند و هر روز دو بار حب مذکور بآب حل کرده بر محل قوبا طلا سازند
قسم سوم آن ٹینیا کیریان بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و نون که بمعنی خانه انگبین ست و تسمیه مرض بآن بنا بر آنست که درین قسم ورم جلد و ورم غده های شعر بنسبت
قسم اول با وصف اتحاد هر دو بحسب سبب زیاده میباشد و از غده های مو رطوبت سفید مثل بلغم غلیظ جاری
میشود و از زیاد ورم دهن غده های شعر وسیع اندکی فرو رفته محسوس میگردد و بآن سبب تشبیه بخانه انگبین
کرده شد و درین مرض ورم در جلد راس خصوصا جائیکه دران غده های مو در جلد فرو رفته اند پیدا میگردد و طبقه
بیرونی جلد دران ضایع میشود و از غده های شعر رطوبت غلیظ سفید رنگ مثل بلغم جاری میگردد و چون ظاهر آنرا
به بینند معلوم میشود که گویا غده اند هم پیوست لیکن فی الواقع آن ریم نمیباشد بلکه رطوبت مذکوره بود و بسبب آن همه کاسه
غلیظ شده از قریب جلدی نشکند که ازان صورت ٹینیا ٹانسورانس پیدا میشود و فی الحقیقت این قسم ثالث لعینه

قسم اول ست که دران ورم زیاده شده طبقه بیرونی جلد ضایع گشته و رطوبات غلیظه از غدد شعر پیدا شده
جاری میماند سوای آن فرقی بینها نتوان کرد السبب انچه سبب در قسم اول نوشته شده اینجا هم میباشد العلاج
علاج قسم اول فرمایند و چونکه درینجا ورم زیاده میباشد لهذا باید که نائٹریٹ سلور یعنی اصل کاسٹک نقره را از ده
تا پانزده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر محل مرض طلا سازند تا ورم کم و زخم خشک شود و من بعد انچه ادویه
قاتله و مفنیه تخم نباتی که در فصول سابقه نوشته شده اند انها را باستعمال آرند فتدبر قسم چهارم پٹیریاسس ورسکلر
بفتح واو و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و فتح لام و سکون رای مهمله یعنی
مبدل لون جلد که آنرا بعربی بهق ابیض گویند وگاهی آنرا پٹیرای ازز ورسکلر میگویند زیراکه ازانهم سبوسه
رقیق مثل پٹیرای ازز برمی آید و فی الحقیقت این مرض در پٹیا میکوزم که طبقه بالای ڈرما یعنی اصل جلدست
و دران رنگ پیدا میشود حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاده میشود و این مرض
مادام که حاد یعنی ایکوٹ ست در جلد قدری غلظ و ارتفاع و سرخی پیدا میشود و با خارش قلیل میباشد و از
خاریدن سبوسه رقیق ازان جدا میگردد و چون کرانک یعنی خفیف الاعراض شود غلظ و ارتفاع جلد
زائل شده فقط تغیر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسه سفید رنگ ازان جدا میشود و در سفید پوستان این
مرض اکثر بر سینه و ساق پا یافته میشود بالجمله جاهائیکه فلانل میپوشند آنجا زیاده میباشد در قوم هنود و اکثر ساکنین
بلاد هند بر رخساره ها و بالای گردن و سینه زیاده حادث میشود و اکثر اول جا بجا بر جلد بدن مثل قطرات
آب پاشیده حادث میشود من بعد همه یکذات شده قطع واحد وسیع کبیر میشوند وگاهی مشابه بآثار آتشک
وگاهی مشابه بداغ برص در جاهای متفرق از جلد یافته میشود و فرق بینها آنست که درین قسم خارش
و جدا شدن سبوسه رقیق ضرورست بخلاف داغ آتشک و برص که دران هردو این علامت نمیباشد
و این مرض بعد حدوث خود گاهی چند روز وگاهی زیاده مانده دفع میشود وگاهی تا آخر عمر میماند السبب
چون بخورده بین به بینند در سبوسه این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا مائیکروسپورن فرفر یعنی تخم نباتی
خرد که در سبوسه یافته شود می نامند و این سبب قریب ست و از اسباب معینه آن لینت جلد و هم در اصل نازک
بودن جلدست و هم کمزوری جلد سبب معتد این مرض ست ایضا پوشیدن لباس [illegible] هم از مرض
سل پیدا میشود خصوصا در عورات و هم از فساد حال رحم چنانکه وقت کمی یا زیادتی در حیض هرگاه کمزوری
و ضعف پیدا میشود این مرض حادث میگردد العلاج انچه قاتل و فناکننده تخم نباتی ست آنرا درین مرض
استعمال آرند ایضا لوشن هائی پوسلفیٹ سوڈا چهار ڈرام با گلیسرین که یک اونس باشد همراه آب کشیده [illegible]
که شش اونس باشد و آنرا بلغت انگریزی ڈسٹیل واٹر میگویند خوب حل کرده بر محل مرض طلا سازند و هم

که در بعض عورات از مقاربت پیدا میشود و بسبب آن مقاربت و مجامعت ازان ناممکن بود و گاهی زیادتی حس عضو خاص بسبب پیدا شدن مرض برکناره عصب عضو مذکور میباشد چنانکه در ابتدای جذام در اعضای مخصوصهٔ مریض انجالت پیدا میشود که ازان مریض شکایت درد اعضای مذکوره خود مینماید لیکن بعد چند روز یا چند ماه درین صورت جائیکه حس زیاده بوده آنجا خدر و قلت یا عدم حس پیدا میشود و گاهی در جلد عضو خاص حس زیاده میشود بسبب زیاده مجتمع شدن خون برکناره عصب این عضو چنانکه از تلاطم هوا در جلد رخسار یا جلد شانه وغیره بالجمله بوزالجبای این اعضا پیدا میشود زیراکه از صدمه مهبوب ریاح قویه خون از ظاهر جلد در داخل عضو میرود و بسبب آن برکناره عصب این عضو زیاده مجتمع میگردد و انچه بسبب ورم یا رسیدن اثر غمز بر منبت عصب در جلد عضو خاص حس و درد زیاده میشود مثل یک انگشت دست یا پا آنرا از علامات منذره فالج توان دانست چه آخر بعد چند روز از ورم منبت عصب و غمز آن عصب منغمر میشود و آمدن قوت محرکه و حساسه درین عضو بند گشته فالج دراین جانب پیدا میگردد فتکلک العلاج در زیادتی حس عام جابد اول به بینند که کدام مرض همراه آن هست که سبب زیادتی حس شده بعده بازاله مرض مذکور کوشند مثلاً اگر حمی بود بعلاجش بپردازند که از ازاله اصل مرض عرض خود دفع میشود همچنین در امراض دیگر که مذکور شده شد علاج عام حس عام این هست که انچه دماغ و نخاع را ادویه آرام میرسانند و تاثیر تخدیر کرده خواب پیدا میکنند مثل افیون و مارفیا و برمائید پتاسیم و هائیڈریٹ کلورل و اکسٹراکٹ کنبس و اکسٹراکٹ هلاک یعنی شوکران و سفوف برگ قنب و ٹنکچر حلتیت و اب برگ پودینه و عطر پودینه نوشانند و باید دانست که هرگاه از بدهضمی معده حس عام زیاده شود دران از استعمال آب پودینه و عطر پودینه فائدهٔ جلیل فوراً حاصل میشود همچنین از استعمال حلتیت در زیادتی حس عام که از هسٹیریا میشود فائده کثیر میشود و هرگاه زیادتی حس در عضو خاص باشد پس دران گاهی از رسانیدن حرارت بعضو مثل اینکه از پارچه خشک گرم کرده یا از سبوس گندم خشکاسیه بریان گرم یا از نمک طعام سائیده گرم کرده در خریطه البسته تکمید موضع ساختن مفید میشود و گاهی از رسانیدن برودت بآن عضو مثل اینکه قطعه برف بران گذارند یا بذریعه زراقهٔ الیسپر آن بطور بارش باران ریزند یا سرکه و آب ساده باهم آمیخته بران طلا سازند یا لوشن هائیڈرو سیانک ڈائلوٹ یا لوشن پائی ڈریٹ کلورل یا لینی منٹ کیمفر یا لینی منٹ اوپیا ایٹ یا لینی منٹ اکونائٹ یا لینی منٹ کلارفام طلا کردن مفید میشود و گاهی سلوشن کاشتک نقره هم حس خاص عضو را کم میکند خصوصاً وقتیکه زیادتی حس بطور مقدمه ورم باشد و هم درین حال طلا کردن کاربولک ایسڈ با گلیسرین نافع بود و هم کیسه دلاک را آهسته آهسته بر جلد عضو کثیرة الحس گردانیدن خصوصاً که بعد و لک ملائم گردانند نفع کثیر حاصل میشود زیرکه ازین تدبیر انچه خون که در اعصاب مجتمع میباشد از انها دور شده بر جلد می آید و از محل عصب دور میشود قسم دوم آن انستهزیا بفتح الف و سکون نون یعنی بی حسی ست عام ازینکه حس قلیل بود یا مطلقاً نباشد و درین قسم عدم احساس بوجع لازم ست چنانکه در قسم اول وجع زیاده محسوس میشود و آن بدو وجه پیدا میشود یکی آنکه از امراض دماغیه جسم اسود دماغ

چندان ضعیف شود که افادهٔ قوت حسیه در اعصاب حس نتوان کرد دوم آنکه قوت حس از دماغ آید لیکن در راه عصب رسندهٔ
حس کدام آفت پیدا شود مثل اینکه عصب مذکور قطع کرده یا گسسته شود یا چیزی آنرا چنان عصر کند که از ایتان قوت
حسیه قاصر و مجبور شود لیکن چونکه اکثر اعصاب حس همراه اعصاب حرکت آمده در بدن رفته اند لهذا هرگاه بسبب آفت
راه عصب حس ماؤف میشود همراه آن اکثر حرکت عضو هم ماؤف گردد و فالج یا استرخا پیدا میشود اما آنچه از فساد دماغ بود
دران گاهی فساد حرکت و حس هر دو معاً ظاهر میشود ولیکن ایهم میشود که از آفت حس کم میشود و آفت حرکت بدستور باز ماند
و گاهی تنها فساد حس می آید چنانکه وقت مغلوب شدن عصب زوج خامس ابطلان حس در رخسار ظاهر میشود و گاهی
بسبب مرض که بر اطراف اعصاب مثل سرهای اصابع پیدا گردد هم بی حسی حادث میشود چنانکه این امر در مرض جذام
و هم در قسمی از آلوپیشیا که دران جا بجا از جلد سر و لحیه موی ساقط میشود بی حسی در جلد آنجا ظاهر میگردد دیده میشود
و گاهی از رسیدن هوای سرد در فصل باردی بی حسی در عضوی پیدا میگردد لیکن این در بابی موثر میشود که آنجا در اصل حس
کم میباشد چنانکه جانب وحشی فخذ است و در اینجا کدام آفت در عصب نمیباشد بلکه از کمی دوران خون و استیلای برودت
در اینجا اصل قوت کم میشود زیرا که برودت ممیت قوت است و گاهی از استعمال ادویه حس کم میشود چنانکه از بومیدن انستریا کلیا فارم
حس کم میشود العلاج آنچه بسبب فساد دماغ یا از قطع شدن عصب یا بسبب جذام میشود لا علاج است باقی علاج
عام آن اینست که بر جلد بی حس مالش زیاده سازند خواه تنها یا با کدام روغن مثل روغن سرشف و غیره که اذیت در جلد
پیدا کننده باشد و آنچه بسبب برودت هوا پیدا شده باشد دران لباس حار پوشانند و زنجبیل مسحوق بر جلد مالند
و ایضاً در بی حسی جلد از گردانیدن ایچ آنگشیر سی برونش بر جلد نفع حاصل میشود و همچنین از رسانیدن قوت برقیه در
جلد بذریعه زنجیر برقی هم فائده حاصل میشود لیکن در استعمال آن احتیاط این امر ضرورست که هرگاه بی حسی بسبب فساد
دماغ بود دران در ابتدا استعمال زنجیر برقی جائز نبود که مضرست اما هرگاه مرض مزمن و کهنه شود استعمال آن بهتر باشد
و مناسب نیز از دهکنات — قسم سوم پرورتیس بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله بمعنی حکه یعنی خارش قلیل است این فی الواقع
از قسم عرض و علامت است که در اکثر امراض یافته میشود مثل جرب و شری و لائکن و غیره لیکن آنرا باین اسم نمی خوانند
بلکه آنرا علامت میدانند و هر مرض که سبب آن باشد آنرا بدگری آرند اما هرگاه کدام مرض و تغیر در جلد ظاهر نباشد
که حکه را بسوی آن منسوب کنند و با وجود آن هم حکه موجود باشد درین وقت آنرا مرض مستقل دانند و باسم حکه و لغت
عرب و بپرورتیس باصطلاح اطبای انگلستان بخوانند و آن فی الواقع از قسم تغیر فعل عصب حس است از قبیل
تشویش فعل حس و آن بر دو قسم است یکی عام که در تمام جلد بدن یافته میشود دوم خاص که در جلد عضو خاص
میباشد اما سبب حکه عام اکثر دیده میشود که آمیزش کدام زهر در خون بود مثل اینکه صفرای ناقص در خون

داخل شده در خون مانند چنانکه در یرقان بود یا یوریا یا یورک السید از خارج شدن در بول باز مانده در خون مانده بذریعه
دوران خون در دماغ رسیده بر منبت عصب اذیت پیدا میکند و اذیت مذکوره بذریعه رشته های عصبی در جلد رسیده
حکه پیدا میکند وگاهی اصل موذی در خون پیدا نشده بلکه در عضو دیگر بود مثل ترشی یا ریاح معدیه که در معده باشند
و بقسم اذیت معده از ان بذریعه مشارکت در دماغ رسد و از انجا بذریعه رشته های اعصاب بطور رفیف لکس در جلد
می آید وگاهی از اذیت محل بطور ریفیف لکس اذیت به دماغ رسیده از انجا بتوسط اعصاب در جلد می آید وگاهی از فساد
رحم و او ورم هرگاه قلت یا احتباس طمث یا تیر بیان حیض یا درد و اذیت بود یا کثرت جریان حیض باشد هم اذیت رحم
بطور ریفیف لکس حکه عام در جلد پیدا میکند و مراد از ریفیف لکس همین است که اول اذیت از محل درد ناک اصلی بدماغ
رود و از انجا در عضو دیگر منتشر گردد و گاهی از بند شدن جریان حیض که در سن یاس بند شود و هم انچه اذیت در رحم پیدا
میشود بطور ریفیف لکس حکه در جلد بدن پیدا میکند وگاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پرورٹیس یعنی حکه
عام پیدا میشود زیراکه از باریک شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
چیزهای خارجی زیاده متاذی میشوند وگاهی حکه عام بسبب رسیدن سردی بجلد بدن خصوصا وقتیکه لباس را از
بدن جدا میکنند و زیاده اثر آن تخدیر ساقین میشود و خاصة در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود و هرگاه لباس
عارضی کم پوشیده باشد و شاید سبب این حکه آن باشد که چون از رسیدن سردی بجلد در عروق از جلد بند
میشود پس خون زیاده بر کناره های اعصاب مجتمع میماند و از ان اذیت پیدا میشود وگاهی کدام سبب حکه عام
ظاهر نبود درین وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و نخاع و عصب حکه پیدا شده و اما سبب حکه عضو خاص
پس بدانکه از جمله حکه های خاص عضو حکه مقعد است و آن اکثر از پیدا شدن کرم صغیر در معای مستقیم وگاهی از بواسیر
وگاهی از نواصیر مقعد وگاهی از ورم مزمن پیوکس ممبرن مقعد وگاهی از بند شدن حیض وگاهی از خوردن طعام ردی و
گاهی از حرارت فصل وگاهی از زیاده نشسته کار کردن چنانکه حال زرگران و مهرکنان است وگاهی از مریض بودن تا مدت
دراز و از ان ضعیف شدن هم حکه مقعد پیدا میشود و هم از انجمله حکه خریطه انثیین است و اسباب آنهم بعینه اسباب حکه
مقعد میباشند و اکثر تولد کرم صغیر در معا سبب آن هم میباشد و هم از انجمله حکه فلفه است که بر سر ذکر میباشد و این
مرض کسانی را میشود که ختنه نمیکنند و سبب آن متعفن و فاسد شدن میوکس ممبرن اندرون فلفه بود از نه صاف
داشتن آن پس از فساد آن حکه فلفه پیدا میشود و هم از انجمله حکه دهن مجری بول است و آن اکثر عورات و
اطفال را عارض میشود و از نه صاف داشتن مجری بول و هم هرگاه حجر در مثانه یا گرده بود این حکه خاص پیدا
میشود و بالجمله از اذیت میوکس ممبرن گرده و مثانه و مجری بول این قسم حکه پیدا میشود و هم از انجمله حکه اندرون فرج
است که در جینه پیدا میشود و آن اکثر در عورات قریبة العهد به درون حیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

وگاهی بعد ولادت وگاهی از پیدا شدن کرم خورد در معا وگاهی از بواسیر المقعد وگاهی از وسیع شدن عروق فرج ودوجیبه
هم میشود بالجمله باید دانست که از نفس حکه بجز خارش قلیل دیگر تغیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد انسان
از خاریدن بر جلد سرخی ظاهر میشود بعده دران سرخی بثور پیدا میشوند وچون بعد بروز بثور آنرا میخارند از خاریدن
سرهای بثور شکسته قدری خون برآمده بر سرهای بثور خشک میگردد وازان خشکریشه صغیر المقدار حادث شده
بعد خشکی ساقط میشود اما ازین علامات باید که حکه را مرض دیگر نه فهمند فقط نکته العلاج علاج عام حکه عام
آنست که اول سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون وآمیزش صفرا یا یوریا یا یورک ایسڈ باشد مسهل
دهند ومدرات بول وعرق نوشانند تا خون صاف شود واگر از بدهضمی یا فساد معده وامعا باشد درین وقت هم
مسهل دهند وادویه قاطع حموضت معده وعلل آن یا جع نوشانند واگر از ضعف وکمزوری عصب باشد ادویه مقوی
عصب مثل فاسفورک ایسڈ یا زنک فاسفائڈ یا سیرپ هائی پو فاسفٹ افلائم یا پارتیشن کیمیکل فوڈ یا ٹانک سرپ
یا سم الفار ومرکبات آن خصوصا لائکر آرسنک نوشانند که ازین دوا درین مرض فوائد کثیره حاصل میشوند ودر جمله
اقسام حکه عام ادویه آرام دهنده به دماغ وعصب مثل افیون ومارفیا ومرکبات آنها یا هائی ڈرینٹ کلورل یا برمائیڈ پوٹاشیم
یا اکسٹراکٹ بهلاک یا اکسٹراکٹ هائی سائمس حسب مناسب بنوشانند لیکن جائیکه حکه بسبب آمیزش صفرا
در خون بود آنجا از بهارانیون را نه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر ست وایضا غسل کنانیدن از آب نیمگرم
برای حکه عام مفید ست اما باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود وپنج درجه بحساب امتحان تهرمامیٹر نباشد
واگر درین آب ادویه که از قسم نمک وکهار اند بیامیزند مفید تر بود مثلا سهاگه صاف دو سه اونس در نود آثار آب نیمگرم
حلکرده ازان غسل کنانند یا سوڈا کاربناس که از دو اونس تا ده اونس بود در نود آثار آب نیمگرم حلکرده ازان غسل کنانند
ایضا سلفائیڈ پتاش از دو اونس تا چهار اونس همراه آب نیمگرم که بوزن سابق بود حلکرده ازان غسل کنانند یا
میور یاٹک ایسڈ یک اونس در نود آثار آب نیمگرم حلکرده ازان غسل کنانند یا نائٹر میور یاٹک ایسڈ یکنیم اونس
در نود آثار آب نیمگرم حلکرده ازان غسل فرمایند وباید دانست که هر جا حکه از آمیختن صفرا با خون بود دران غسل کنانیدن
از آبیکه دران نائٹر میوریاٹک ایسڈ محلول باشد زیاده نافع میشود زیراکه بذریعه غسل جلد در خون داخل شده چون
مقدار کثیر آن در جگر میرود ازان فائده زائد حاصل میشود ودر حکه عام مشایخ سوای علاج سابق این دوا زیاده نافع
میشود هائیڈرو سیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام بوریکس یعنی سهاگه صاف یک ڈرام در گلاب قسم اعلی هفت اونس
حلکرده بر بدن طلا سازند ایضا سرکه وآب ساده بالمناصفه بر جلد طلا سازند ایضا آب لیموی کاغذی وآب ساده
بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند ایضا شیرهٔ مغز بادام تلخ با آب ساده گرفته بر جلد بدن ضماد سازند ودر حکه عام
لباس گرم مثل فلانل نباید پوشند که ازان حکه زیاده میشود ودر حکه خاص مقدم هم تفحص اسباب نمایند پس اگر سبب

گرم معا باشد نفوخ کواشیا یا روغن تارپین یا آب گرم و نمک بعده فراغ از بیت الخلا بذریعه زراقه در مقعد رسانند و اگر از بواسیر
باشد علاج خاص آن نمایند و اگر از ورم و زخم مقعد باشد یک دو بار بر محل در هم چسپانند و از آب مطبوخ پوست
خشخاش بر مقعد تکمید سازند همچنین از هر سبب که باشد علاجش نمایند و اگر بعد جمله علاج تام هم حرقت باقی ماند درین
وقت اول از آب گرم در مقعد حقنه دهند تا معا صاف شود بعده دوا افیون خالص و دو سه گرین یا ٹنکچر اوپیا سه
دو سه قطره با آب قلیل کم از چهار درام تا یک اونس بود حل کرده بذریعه زراقه در معا رسانند یا بعد صفائی طلا کردن مرکر
و آب ساده بالمناصفه درین قسم هم بر مقعد مفید بود و گاه سلوشن بائی کلورائیڈ یا نیٹریٹ سلور هم طلا کردن
بر مقعد نافع است اما اگر با خارش مقعد جلد مقعد هم شق شده باشد استعمال سلوشن مذکور غیر ضرر خواهد بود زیرا که
درین صورت از آن درد شدید در محل مقعد و قلاع در دهان پیدا خواهد شد و هم افیون محلول با آب یا ٹنکچر اوپیا
همراه آب ساده حل کرده بر مقعد طلا کردن نافع است و گاهی پارچه نازک صاف در لاکر بلینا یا ڈیا ایسیٹیٹس فی کلوروفارم
تر کرده بر مقعد نهاده بستن هم زیاده مفید میشود که از آن بسبب سرد شدن سوزش و حرقت آرام حاصل میشود و ایضاً مالیدن
مرهم کریاسوٹ یا مرهم کاربولک ایسڈ نافع است و در حکه خرطها انثیین آنچه در حکه مقعد نوشته شده باستعمال آرند
و خاصه درین قسم حکه از قلم موئین طلا کردن ٹنکچر کمپونڈ بنزوائن زیاده مفید است و در حکه غلاف ذکر از آب گرم غلفه را
صاف کردن و بعد تنقیه لوشن زنک سلفاس یا افیون محلول با آب یا هر دو را باهم آمیخته بر محل حکه غلفه طلا کردن
نافع است و در حکه دهن مجری بول هرگاه در دوشیزگان نابالغ بود اول محل مرض را از آب گرم بشویند بعده لاکر پلمبائی سب ایسی
ٹیٹ یا ایسیٹیٹس ڈائلوٹ یک حصه همراه آب ساده که هشت حصه آن باشد آمیخته از آن دهن مجری بول را بشویند و هرگاه
در اطفال باشد پس اکثر سبب آن تولد کرم در مثانه میباشد و علاجش اخراج کرم بود لیکن برای تسکین حکه دوا کار بنیاس
کرین همراه ڈک فائر که از دو ڈرام تا یک اونس باشد مکرر نوشانیدن مفید بود و هرگاه سوزش یا حکه مجری بول در حصر
هم باشد همین دوا را بنوشانند و هرگاه این قسم حکه در عورات بالغه جوانان باشد یک دو زلو بر فرج قریب مجری
بول چسپانند و بعد آن از آب پوست خشخاش تکمید سازند و اگر ازین هم حکه برطرف نشود پارچه صاف در
لاکر پلمبائی ڈیا ایسیٹیٹس و افیون محلول با آب که هر دو بالمناصفه باشد تر کرده بر محل مرض نهند و در حکه فرج
علاجش در امراض نسوان مذکور شده اما باز گفته میشود که درین جا هم ضرور است که اول تفحص سبب فرمایند مرض را
بازاله آن کوشش کنند اگر لائق دفع باشد اما اگر سبب مثل حمل باشد درین وقت محض بنوشانیدن ادویه آرام
دهنده مثل هائیڈریٹ کلورل یا ٹنکچر بای سائمس اکتفا نمایند و اگر ترشح رطوبت غلیظ لطیفی در مهبل زیاده بود آب
آهک بذریعه زراقه در مهبل رسانند و اگر بسبب کرم امعا یا بواسیر مقعد یا بواسیر فرج حکه پیدا شده باشد علاج
عام آن نمایند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا از آب گرم که نشب یمانی سه چهار گرین در آن حل کرده باشند بشویند یا

یا پتاس سلفانیپه از هشت گرین تا ده گرین در آب گرم حل کرده از ان فرج را شستشو نمایند یا سوڈا کاربناس ده گرین در آب گرم حل کرده
از ان شستشو نمایند و بعضی مجربین گفته اند که آب سیر را اگر زیاده گرم باشد لیکن بقدریکه زن را بران صبر کردن ممکن بود و بذریعه
زراقه در وضعیه رسانیدن بسیار مفید است و از ان علاجش برای حکه فرج نیست لیکن باید دانست که در حال حمل حقنه
در فرج از آب شدید الحرارت جائز نیست زیرا که خوف پیدا شدن تشنج از اذیت آن است و آن با سقاط حمل است و ایضا
مجربین مذکور گفته است که طلا کردن سلوشن نائٹریٹ آف سلور ارهم بای کلورائیڈ که گرم باشد یا بذریعه زراقه رسانیدن آن در
رحم مفید است ایضا لکه پتاس سائی نائیڈ شش گرین فرس و قدری پنی گرم دانه تا یک گرین در کول کریم یعنی موم روغن که یک
اونس باشد حل کرده بر محل حکه طلا سازند بعضی مجربین دیگر نوشته اند که چون از حکه تدابیر درین قسم حکه فائده ظاهر نشود دو پهلوی
فرج در کش ران پلاستر از الکحل یعنی بندند تا آبله پیدا شود و ازین حکه کم و زائل میشود و اگر حکه سوای اعضای مذکوره دیگر اعضا پیدا شود و سبب
آن عفونت و اذیت عصب باشد درین وقت مفید است حسب مناسب نوشانند و از ادویه موضعیه ٹنکچر ڈجی ٹیلس از
دو و نیم ڈرام تا چهار ڈرام و گلیسرین از نیم اونس تا یک اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حل کرده بران طلا
سازند ایضا لکه کاربولک ایسڈ خالص رنگ از یک ڈرام تا دو ڈرام گلیسرین از یک اونس تا دو اونس در گلاب
قسم اعلی که هشت اونس باشد باهم حل کرده هر جا که حکه باشد بر آن طلا سازند ایضا لکه بای کلورائیڈ هائیڈرارج ارهم
یک سیوم گرین کلارفام بست قطره گلیسرین دو اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حل کرده بر محل حکه طلا
سازند ایضا لکه پتاس سائی نائیڈ چهار گرین کلارفام هشت قطره گلیسرین یک ڈرام و اسلیپٹ شش ڈرام همه را باهم
مخلوط کرده بر حکه هر عضو که باشد طلا سازند و این همه نسخه را که نوشته شد از قبیل علاج عام هر قسم حکه خاص
توان دانست فصل یازدهم در جنس موسوم به بائی پرٹروفیا بفتح بای هوز خرد و سکون الف و کسر
یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون رای مهمله و ضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون واو
و کسر فاو فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی جابجا غلیظ شدن جلد است و آن ماخوذ است از لفظ هائی پر که
بمعنی زیادتی است و از ٹروفیس که بمعنی حالت است و هر دو لغت گریک اند و مراد از ان زیاده غلیظ شدن جلد است
و وجه تسمیه این جنس باین اسم آنست که درین غلظ جلد کدام سبب مرضی نمیباشد یعنی از قسم ورم و سرطان
نبوده و مثل آنها درین غلظ بذریعه خورده بین دیده میشود بلکه فقط زیادتی مقدار جلد میباشد و سوای آن
دیگر تغیر از حال صحت در جلد نمیباشد و گاهی این غلظ در طبقه بالای جلد و گاهی در طبقه زیرین آن که اصل جلد
است و گاهی در هر دو یافته میشود و آن بر پنج قسم است قسم اول ورٹس بفتح واو و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی
هندی و سین مهمله در لغت انگلش است و در لغت لاٹن وروکا بفتح واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح کاف و سکون
الف نامند و بلغت عربی ثؤلول و بهندی مسه نامند و حقیقت این مرض آنست که آنچه در اصل جلد اجسام صغار

بصورت جلد قدری میباشند آنها عدد از دکبیر المقدار شده و باهم متصل گشته صورت ثؤلول پیدا میکنند وچون بذریعۀ خورده بین
آنرا به بینند سرهای اجسام مذکوره بر سر ثؤلول اکثر مثل سرهای سوزن معلوم میشوند خصوصاً هرگاه بر دست باشد وچونکه
درین اجسام عروق صغار شعریه هم برای تغذیه می آیند لهذا چون ثؤلول را از محل سر آن قطع کنند قدری خون از آن می آید
واگر در وسط آن قطع کنند از آن زیاده خون بر می آید واگر از قریب بیخ آن ببرند از آنهم زیاده خون بیکبارگی بر می آید چه درین قسمت
جمله عروق شعریه قطع میشوند لیکن این خون بزودی بر می آید که بخوبی از چشم معلوم نمیشود که جدا جدا از هر جسم بر می آید بلکه چنان
محسوس میشود که گویا از جسم واحد بر می آید ودرین جسم ثؤلول چونکه ریشه عصب کم میباشد لهذا در آن حس هم کم بود و باز یاد ولی
این اجسام مذکوره اکثر طبقه بیرونی جلد هم تغلیظ میشود واکثر ثؤلول تنها ونیز بشکل جدور یافته میشود وگاهی ثواليل کثیره قریب با
بر عضوی دیده میشوند چنانکه یک ڈاکٹر صاحب نقل مشاهده خود نوشته اند که از گردن تا تمام دست الیسری ثؤلولهای کثیره خود
دیده بودند وگاهی ثؤلول پیدا شده بزودی زائل میشود وگاهی زیاده مانده زائل گردد وگاهی تا مدت العمر ماند واکثر بر دست
یافته میشود وگاهی بر گردن وگاهی بر جلد پیشانی وگاهی بر محل دیگر از بدن هم یافته میشود واین مرض اکثر جوانان وپیران را
یا طفلان را که در اسبوع ثانی از عمر قدم نهاده باشند میشود اما هرگاه در اطفال کم قدر قامت بر آورده باشند حادث شود
اکثر خود زائل میگردد السبب سبب آن بخوبی واضح نشده جز این که استعداد مزاجی خاص میباشد وهم هرگاه استعداد [illegible]
در بدن بود ثؤلول زیاده پیدا میشود العلاج هرگاه اصل ثؤلول دقیق باشد بمقراض آنرا از اصل آن ببرند و بالای
آن بعده بر بیدن اصل کاستک نقره را بر آن نهند تا باز عود نکند واگر بیخ ثؤلول قدری غلیظ باشد از خیط ریشمی یا سوتی یا از
موی اسپ آنرا ببندند تا از رسیدن غذا مضمحل وخشک گشته خود بخود ساقط شود واین بنابر آنست که اگر بیخ ثؤلول غلیظ بود در
قطع کردن آن بمقراض خون کثیر جاری میشود و بدشواری این خون بند میگردد واین هر دو تدبیر جراحی هستند اما علاج از
ادویه پس بدانکه قلم الیسیٹک ایسڈ که مثل برف میباشند بگیرند وسر آنرا باریک کرده بر ثؤلول نهند وزمانی سر قلم را بر آن
بدارند تا بخوبی اثر آن در ثؤلول نفوذ کند وآنرا بگذارند ولیکن احتیاط این امر ضرور است که دوا به جلد بدن نرسد والا از آن
زخم پیدا خواهد شد ایضاً اوّل قریب اصل ثؤلول کرم روغن طلا سازند بعده کاستک پٹاس بر سر آن نهند تا بزودی ثؤلول گداخته
وذائب شده زائل گردد ایضاً نائٹرک ایسڈ یک صد گرین در یک اونس آب ساده حل کرده سر قلم زجاجی را در آن تر کرده
بر ثؤلول نهند واحتیاط نمایند از این که دوا بر جلد بدن رسد والا زخم پیدا خواهد کرد واگر بعد از استعمال این ادویه و ساقط شدن
ثؤلول ورم در جلد پیدا شود پارچه به آب ساده تر کرده بر ورم نهند تا ورم بر طرف شود ایضاً لائکر آرسنک را بر ثؤلول طلا کردن
باعث سقوط آنست لیکن تا بآخر ایام ساقط میشود وازین دوا بزودی زائل میگردد وهرگاه ببینند که ثؤلول ها بر بدن حادث
میشوند درین وقت نوشانیدن لائکر آرسنک از تولدان مانع میشود وآنرا بالضرور بنوشانند ولائکر آرسنک بر ثواليل طلا سازند
فنکا که قسم ثانی آن کانس است بفتح کاف وسکون الف وسکون رای مهمله ونون وسین مهمله لغت انگلش ست و ماخوذ بود

در قسم اول و ثانی در قشور آنها بحسب لون فرق دیده میشود مثل اینکه بعض قشور آن متلون و بعض غیر متلون میباشند زیرا که هرگاه اذیت
بجلد ظاهر میرسد و آن باصل جلد منتهی میگردد تا اینکه بسبب آن اصل جلد یک توی دیگر زیر اپی ڈرمس برای محفوظ ماندن خود پیدا میکند
پس درین وقت آنچه ازین اذیت عروق صغار در ما شکسته قدری خون از آن برمی آید از آن این توی تازه که پیدا شده بوده
متلون از رنگ خون میباشد من بعد اگر اذیت نرسد توی دیگر که بعد آن اصل جلد موافق دستور خود پیدا کند از رنگ خون خالی
میباشد من بعد هرگاه باز اذیت رسد و در آن حال توی ثالث پیدا کند و از آن قدری خون بر آید این توی هم متلون بلون
دم میباشد و در توی ثانی هیچ رنگ خون نباشد ولیکن در سفت کارنس که قسم ثالث آن است این فرق الوان در قشور
دیده آن نمیباشد زیرا که آن ملتصق باصل جلد نباشد تا که قشور آن از خون اصل جلد متلون شوند العلاج اول
سبب محدث مرض را دفع کنند باینکه موزه ملائم که موافق پا باشد نه زیاده کبیر و نه صغیر باشد بپوشانند که ازین تدبیر گاهی
خود این مرض دفع میگردد و اگر ازین تدبیر دفع نشود چیزی مثل قطعه چرم سابری که ملائم و دبیز بود در اندرون آن خالی
باشد بر محل مرض نهاده ببندند تا غلاف مذکور اندرون ثقبه چرم مذکور در آید و از انتشار و اصطکاک موزه محفوظ ماند دیگر آنکه هرگاه
از قسم اول و خشک بود از سر کارد حک کنند یا از سوهان بمالند تا منجرد شده دفع گردد و اگر رطب باشد از صابون
و آب گرم یا از سوڈا و آب گرم یا از پتاس و آب گرم بشویند و هرگاه نرم شود آنرا از مبرد بمالند یا از سر کارد حک سازند و
در قسم ثانی اول گارنس را از جانب اطراف آن بذریعه سر کارد از لحم و جلد آهسته آهسته جدا سازند تا که اصل آن نمایان
شود پس اصل مذکور را هم بهمین وضع از لحم جدا کرده از اندرون جلد بکشند و بیرون آرند لیکن درین عمل خیال این احتیاط
یک امر ضروریست که وقت جدا کردن تجاوز از جلد بر اطراف آن قدری غلظ و دبازت باقی ماند تا اثر عمل بمحل
اطراف نرسد و جائیکه بیخ آن بوده منظر نشود اما اگر سرخی و درد زیر اطراف آن هم محسوس شود درین وقت اطراف آنرا
هم که سخت اند بالتمام از لحم و جلد جدا ساخته بر آرند و بالای آن چرم سابری چند تا کرده نهاده ببندند تا اذیت عمل بمحل
مرض نرسد و هرگاه درد بر محل متجاوز زیاده بود اکثر بسبب آن جمع شدن قدری آب یا ریم زیر بیخ آن میباشد و هرگاه بیخ
بیخ را بر کنند و چند قطره آب یا ریم از اصل جلد سائل شود این درد فوراً بر طرف میگردد و آنچه سرخی و ورم که بسبب اذیت در
اصل جلد بوده آنهم بعد بر آوردن اصل محل دفع میشود و در قسم ثالث آن که سفت کارنس است باید که اول از آب گرم و صابون
شسته خوب صاف کنند بعده هر قدر که اپی ڈرمس نرم و متعفن شده باشد آنرا از مقراض ببرند و خشک و پاک کرده پیچ
صاف بر آن نهاده دهند تا اثر عمل و اذیت اصطکاک بر آن نرسد و هر روز از آب گرم و صابون شسته پیچ خشک
بر آن نهاده باشند و اگر ازین تدبیر هم رفع نشود از مقراض بریده بعد قطع کردن دستور لیپه سفت کارنس نائترس سلور [illegible] گرین
در یک اونس آب حل کرده هر روز بعد شستن اپی ڈرمس از قلم موئین بر اصل جلد طلا کرده باشند و بعد آن پیچ صاف
بر آن نهند تا اثر اصطکاک بر محل زخم نرسد قسم سوم کی لائید بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام

وسکون الف وکسر پای مثناة تحتانی وسکون دال مهمله هندی ست وآن از دو لفظ مرکب که کیلس بمعنی پای سرطان ع آئیدیس بمعنی مشابه بود ماخوذ ست ومراد ازان مشابه بپای سرطان ست وتسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که درین علت طبقه زیرین اصل جلد غلیظ المقدار و مرتفع میشود وبسبب زیاده شدن مقدار ریشه های خود پس از غور کردن آن طبقه بالای اصل جلد فانی ونا پیدا میشود وا پی ڈرمس یعنی طبقه بالای جلد رقیق ومتمدد ودرخشنده میگردد ودرین وقت ریشه های طبقه زیرین جلد که بسبب غلیظ خود ها کبیر المقدار شده اند مشابه بپای سرطان بذریعه طبقه اپی ڈرمس دیده میشوند که گویا از پهلو و اطراف اصل جلد که غلیظ شده ریشه های غلیظ در جلد صحیح داخل وجاری میشوند واز ان صورت پای سرطان پیدا میشود پس باین وجه تسمیه آن تشبیه بپای سرطان مذکور شد وایضاً چونکه گاه گاه درین مرض هم سوزش وحرقت ووجع متصلی وکیفیت صدمه زنجیری هم محسوس میشود لهذا بعضی آنرا باین مناسبت مشابه باصل سرطان هم گفته اند لیکن فی الواقع در هر دو فرق بسیار است زیرا که درین مرض گاهی زخم پیدا نمیشود و هم غده های لمفیتک گلانڈ متورم نمیشوند چنانکه در سرطان وجود جراحت و تورم این غده ها ضرور است و هم این مرض گاهی بسبب علاج از ازدیاد باز نمی ماند بخلاف سرطان که دران تدبیر نافع نمیشود و هم این مرض گاهی خود زائل میشود بخلاف سرطان و هم درین مرض مریض صحیح المزاج میباشد ودر خون آن عفونت نبود بخلاف سرطان که دران مریض محموم میباشد وخونش متعفن میگردد اسبب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده باشد واین مرض بر دو قسم ست یکی اصلی دوم غیر اصلی اصلی آنست که بسبب کدام مرض سابق نگردد بلکه خود پیدا شود وغیر اصلی آنست که بعد سوختن از آتش یا بعد رسیدن زخم بجلد یا بعد داغ نهادن میشود یا از کدام زخم که تا اصل جلد رسد پیدا شود اما اصلی آن که بدون زخم پیدا میشود وآن اکثر بر استخوان سینه حادث میشود وابتداء گاهی مدور وگاهی طویل مثل قلم کتابت میباشد واز کناره آن ریشه های کثیره در جلد بیرون ند واز دیدن چنان محسوس میشود که گویا آثار ضرب بر سینه هستند یا نشان سوختن آتش ست واز مس کردن دران قدری صلابت و غلظ محسوس میشود وگاه دران قدری خارش هم پیدا میشود وگاهی سوزش وحرقت ودرد متصلی هم پیدا میشود لیکن این علامات موقتی همیشه یافته نمیشوند بلکه در بعض اوقات موجود شده باز رفع میشوند واکثر مزاج صاحب آن صحیح وخالی از شکایت هر گونه میباشد وغیر اصلی آن هرگاه جلد زیاده از آتش محترق گردد یا داغ قوی بران نهاده شود پیدا میگردد العلاج علاج خاص برای ان نیست جز اینکه در قسم اصلی آن پلپنا آیوڈائیڈ دو حصه وشحم خنزیر یا واسلین یک حصه گرفته هر دو را خوب مخلوط کرده مرهم درست ساخته وقت پیدا شدن درد وسوزش وخارش بر محل مرض مالند ایضاً کالوڈین از قلم موئین بر آن طلا سازند چون آن بعد خشک شدن اذیت مرض را کم میکند وبعضی مجربین گفته اند که از نوشانیدن ڈونووان سولیوشن با آیوڈائیڈ پتاس هم درین مرض فائده حاصل میشود لیکن بحسب تجربه آنچه ثابت شده اینست که از کدام علاج داخلی نفع نمیشود بلکه هرگاه درین مرض کدام اذیت پیدا نشود تدارکش نمایند باقی بر حال خود او راگذارند چه گاهی تجربه کرده شده که از اصرار مریض آنرا از کار دبرید

اما بعد آنهم فائده ظاهر نشده و مرض باز عود کرده و دو غیر اصلی که اهم علاج ضرور نیست زیرا که در ان اذیتی نمی باشد و اگر قطع
کنند باز عود خواهد کرد فقط کاستک · قسم چهارم ازسکلی رودرما ست بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و لام و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و آن
ماخوذ است از اسکلیسیس که لغت لاتین ست بمعنی سختی و لفظ ڈرما که آنهم لفظ لاتین بمعنی جلد ست مراد از ان سختی جلد ست و آن
از زیادتی مقدار ریشه طبقه زیرین اصل جلد و غشای خانه دار که زیر پوست ماست پیدا میشود و درین مرض قدری مواد یعنی فایبرن
هم از اصل جلد و غشای خانه دار ریخته مجتمع میشود و ازان اول در جای از جلد بدن قدری غلظ و صلابت پیدا میشود من بعد
روز بروز سختی جلد زیاده میشود تا اینکه از اثر تجمع نمیشود و جلد دفت آن زائل میگردد و مثل چرم یا بسیار سخت و خشک میگردد
و قدری لون آنهم مائل بسوی صفرت میشود و ممکن ست که این مرض در تمام جلد بدن حادث شود لیکن اکثر در قفای
عنق و گاهی بر رخسار پیدا میشود و چون بر رخسار افتد در وقت حرکت فک اعلی عسر پیدا میشود و گاهی بر دور مفاصل هم پیدا میشود و درین
وقت حرکت مفصل مذکور متعسر میگردد و چون بر صدر پیدا شود در انبساط صدر دشواری راه یابد و گاهی بر تمام یک عضو
مثل یک دست منبسط و گاهی متفرق پیدا میشود و گاهی بر عضوی خاص مثل زند یا ساعد و در جای از عرض آن مثل
رفاده بر محل خاص محیط میشود و اسباب سبب آن هم بخوبی واضح نشده جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده
باشد اما این مرض در سن طفلی نمیشود بلکه در جوانی حادث میشود و مرض جوانان ست العلاج چونکه مرض بسبب مزاج
بطور فطری پیدا میشود لهذا عسر العلاج ست لیکن از نوشانیدن ادویه مقویه مثل کونین و تنکچر اسٹیل وغیره فائده حاصل
میشود چه ازان تقویت عروق حاصل میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در غشای خانه دار میریزد از ان ریختن باز ماند
و اگر ایوڈائیڈ پٹاس را همراه لائکر آرسنک دهند لائق استعمال ست زیرا که ازان هم تقویت عروق حاصل میشود و هم آنچه
در غشای خانه دار ریخته باز در عروق منجذب میشود و اگر لائکر آرسنک را همراه تنکچر اسٹیل نوشانند بهتر ست و برای تقویت
انفع باشد و از ادویه موضعیه گلیسرین یا ویسلین یا کدام روغن شیرین بر جلد بمالند تا جلد لین شود و اذیت صلابت کم
گردد · قسم پنجم آن فائبرو ما است بفتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم بای موحده و رای مهمله و سکون واو
و فتح میم و سکون الف و آن لفظ لاتین بمعنی صلابت مدور ست که آنرا چوهر گویند و ان بر جلد پیدا میشود و سبب قریب
آن اینست که غشای خانه دار تنها زائد المقدار شده در جلد داخل میشود و بسبب آن اصل جلد ازین جا خالی میگردد
یا رقیق گشته باقی ماند و صورت آن مدور الراس و طویل القامت و بیخ آن دقیق میباشد بعض مثل ناخود کبیر المقدار و بعض صغیر الرقبه
دیده میشود و مادام که این چوهر صغیر باشد کدام کلفت ازان نمیشود اما هرگاه مقدار آن زیاده گردد که از ثقل آن ڈهلک
تام و کمال ضایع شود ولی ڈرمس را هم نقصان رسد درین وقت بر سر آن از تاثیر ثقل آن زخم پیدا میشود و انیاب
در ورم آن حادث شود و ریم ازان جاری ماند و جسم آن کبیر و منتفخ گردد و بر زخم آن انگور پیدا شده قرحه ساعیه گردد و

و مشابه سرطان میشود السبب سبب آنهم ظاهر نیست شاید از خصوصیت مزاجی باشد العلاج هرگاه صغیر باشد از مقام
عنق آن از برابر جلد آنرا به برند و چونکه برای تغذیه آن شریان هم دران داخل میشود لهذا بعد بریدن آن خون ازان
زیاده جاری میشود لهذا بهتر آنست که بعد بریدن بر محل زخم سنگچه استیل طلا سازند یا از سر قلم کاستک لقره آنرا داغ کرده
دهند و اگر کبیر المقدار باشد آنرا از رشته تومی محل عنق خوب پیچیده دهند تا که از انسداد طریق تغذ خشک گردد و از بستن رشته
چون زخم بر جلد پیدا شود و آن رفته رفته چون از بستن زیاده میگردد لهذا خود بخود از جلد جدا شده ساقط گردد و اگر
بسیار کبیر بود و عنق آن غلیظ و ضخیم باشد که از بستن آن رشته در جلد در رشته پیدا میشود درین وقت بهتر آنست
که جائیکه بستن رشته منظور باشد آنجا از نشتر در جلد زخم پیدا کرده دهند تا جلد بالائی هم از جلد صحیح جدا شود و بعده
بر محل زخم رشته را بر بندند با لجمله درین مرض سوای این تدبیر علاجی دیگر مفید نمیشود زیراکه از علاج زخم دنبل
آن نفع حاصل نمیشود همچنین از نوشانیدن ادویه هم کدام نفع نمیشود آری اگر مریض ضعیف باشد درین وقت ادویه
و اغذیه مقویه خورانیده تقویت نماید فقط ــــــــ فصل دوازدهم در امراض شعر چونکه در تشریح جلد حقیقت
شعر نوشته شده لهذا اینجا بر ذکر اجزای آن که بعد تحلیل بعمل کیمیائی دیده میشود اکتفا کرده میشود پس اولاً باید دانست
که در بیخ شعر قوت جذب کردن غذای خود از خون هست و بسبب آن غذا را زیاده از البیومن حاصل میکند و آنچه غذا
خود از خون میگیرد اولاً آنرا مستحیل بسوی جلیٹین میسازد و جلیٹین بفتح جیم و کسر لام و تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و نون نام رطوبت لزج ست که بعد جوشیدن از پاچه چهارپایان در آب حاصل میشود و سیل شعر از همین رطوبت
حاصل میگردد و هم دران روغن چند قسم یافته میشود اول روغن سیاه مائل بزردی دوم روغن سفید و این روغن بعد برآوردن
از شعر بعمل کیمیائی منجمد میشود و ایضاً بعمل کیمیائی دران فاسفیٹ اف لائم و کاربونیٹ اف لائم یافته میشوند و بسبب آن نهادن و با
سختی دیده میشود و هم دران زجاج که از آن شیشه ها میسازند میباشد و از انهم دران صلابت بود و قدری رنگ هم ازان
بعمل کیمیائی بر می آید که آن از آکسائیڈ آف آئرن و از آهن و کبریت که دران هستند پیدا میشود اما این بیان موی سیاه است
اما موی اشقر و گندمی و سرخ پس بدانکه درین موها روغن سیاه برنگ سرخ میباشد و کبریت دران زیاده و آهن کم
بود و کسانیکه موی سر ایشان اصلی سفید میباشند در موی شان روغن سیاه نبود و روغن سفید زیاده میباشد و هم
میگنیشیا فاسفیٹ زیاده بود و سفید شدن موها در سن پیری بسبب زیاده شدن فاسفیٹ اف لائم بود و چون اینجا
دانستی اکنون بدانکه امراض شعر بموافق متاخرین بر چند قسم اند اول هرسوٹ الیس بکسر ها و سکون رای مهمله و ضم سین
مهمله و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله
یعنی زیادتی موها بر بدن و آن ماخوذ ست از لفظ هرسوٹا که لغت لاٹن ست بمعنی زیادتی شعر و آن بر دو قسم ست یکی آنکه
در جائیکه طبعی منبت شعر ست مثل جلد سر و جلد رخساره و شارب موها زیاده شوند دوم آنکه در جائیکه موها بر جلد نمی رویند

فصل دوازدهم در امراض شعر

مثل جلد الذئب و گوش وغیره آنجا موها رویند و زیاده شوند قسم اول شوی الپیش بلفظ عام خوانند و قسم ثانی را ایپوس پیلوگری
یا ہیرسی نیوس یا مؤل نامند آما قسم اول پس بدانکه زیادتی موها در محل طبیعی و روئیدن موها بر دو صورت
میباشد یکی آنکه انبوهِ موها زیاده بود دوم آنکه مقدار طول و عرض موها زیاده شود و بحسب تجربه آنچه دیده شده
از ان دانسته میشود که موها در اشخاص متعدد باطوار مختلفه میرویند مثلاً در کسی موهای سر زیاده و در بعضی
موهای ریش و شارب معدوم یا کم میباشند و در بعضی موهای ریش زیاده و موهای سر کم و در بعضی موها غلیظ
و پر انبوه و در بعضی آخر رقیق و با انبوهِ قلیل میباشند و در بعضی کثرت موهای ریش چندان میباشد که تا
قریب حلقهٔ چشم بر رخساره ها موها بکثرت و غلظ میباشد و این اختلافات بسبب اختلاف امزجهٔ طبعیه پیدا
میباشد نه بسبب امراض یا اسباب دیگر و گاهی بسبب امر غیر طبیعی موها زیاده پیدا میشوند چنانکه در بعض عورات
هرگاه در جریان حیض قلت و قصور واقع شود یا در ازدواج زن جوان تاخیر شود و بسبب آن اعضای تناسل
آن ناقص و رقیق و ضعیف شوند درین وقت هم موها در محل ریش و شارب آن پیدا میشوند و هم درین حال
شحم از بدنش کم و پستان صغیر میشوند و در آواز زن مذکوره قدری غلظ می آید و اندک مشابه برجال در گفتار
و رفتار میشود و همچنین در زنانی که بسن یاس رسیده اند گاهی باسباب مذکورهٔ بالا موها بمقام ریش و شارب
ایشان برمی آیند و گاهی در بعض امراض مثل تپ دق و سل موهای سر زیاده طویل میشوند یا کسیکه استعداد آنرا
داشته باشد اکثر موهای صاحب آن دراز میباشند و گاهی از اذیت جلد موها زیاده پیدا میشوند چنانچه بعد
نهادن دوای آبله انگیز بر جلد موها زیاده پیدا میشوند و ڈاکٹر ولسن صاحب بهادر نوشته اند که در شخصی دیده شده
که بسبب غسل کردن زیر آفتاب جابجا بر جلد بدن آن موها بسیار پیدا شده بودند و در قسم ثانی آن اکثر در لون جلد
هم تغیر واقع میشود یعنی رنگ جلد که زیر موهاست سیاه میگردد و قدری غلظ هم در جلد می آید بسبب غلیظ شدن
بیخ موها و گاهی در جلد بجز از دیاد لون دیگر تغیر از حال صحت نمیباشد و هم موهای غلیظ بر آن رسته باشند و رنگ
این موهای غیر طبیعی اکثر سیاه باشد یا شدید اللون میباشد زیرا که انجا رنگ جلد هم شدید بود و جهت این موها را
نتف کرده بینند غلیظ مثل موی سر یا موی ریش و شارب میباشد و این قسم هم خلقی و فطری میباشد که اسباب
دیگر برای آن نه دیده شده **العلاج** در قسم اول علاج ضرور نیست جز اینکه اگر شعر بسیار طویل بود از
مقراض طول آنها را کم کرده دهند و اگر بر رخسار زیاده باشند از موسی بتراشند لیکن دران ضرورت بصورت
استعمال دوا یا عمل جراحی دائمی نمیشود و در قسم ثانی اگر در محل صغیر باشد آنرا بموازات خطوط چین جلد که
بر رخساره است قطع کنند تا نشان قطع باقی نماند و اگر باند کم ماند چه اگر در غیر موازات این خطوط قطع کنند
نشان زخم و قطع زیاده باقی خواهد ماند دیگر آنکه موها را از سر کلبتین گرفته نتف نمایند اما بعد نتف هم باز موها بسبب

باقی ماندن اصول خود با در غده های مولد شعر برند و نمو میکنند و بدستور سابق زیاده میشوند و اگر در موضعی زاید از علاج موها زیاده پیدا شده باشند درین وقت اگر تراشیدن آنها از موسی مناسب بود از نهادن و ضماد کردن دواهای مسموم به نوره آنها را خشک کرده اسقاط شعر نماید قسم دوم آلوپیشیا بالفتح و مد الف و ضم لام و سکون واو و کسر بای موحده فارسی و سکون یای تحتانی مثناة و کسر شین معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف فمد کثرت موها است و انرا العرب داء الثعلب نامند و این گاهی عام و گاهی خاص در محل واحد میشود و گاهی بسبب مرض دیگر موها کم میشوند و درین قسمت از جمله اعراض میباشد و گاهی بسبب استعداد مزاج اصلی موها نمیرویند و آن از قبیل مرض فطری خواهد بود و بالجمله آنهم بر چند قسم است اول اینکه موها در اصل خود پیدا نشوند یا بعد مدت دراز از ولادت پیدا نشوند دوم آنکه پیدا شوند لیکن بعد تولد ضعیف شده ساقط شوند و باز پیدا نشوند یا بعد سقوط باز پیدا نشوند بسبب اینکه از کمزوری بیخ آن از نیافتن غذای خود ضایع و فانی گردد و باقی نماند سوم آنکه بسبب امراض دیگر موها ساقط شوند یا ضایع و فانی البتة والاصل شوند اما قسم اول پس آن گاهی در بعض اطفال دیده میشود که تا دو سال در کدام جای بر جلد شان موها نمیرویند و بعد آن پیدا میشوند و در بعضی موهای جدید بر سر و بر محل شارب و ریش آن پیدا میشوند و آنرا کوسج نامند و اما قسم ثانی پس اکثر صورت اول آن بحسب فصول در اکثر اشخاص دیده میشود مثل اینکه موها زیاده در آخر فصل برشگال ساقط میشوند بسبب اینکه دقیق و ضعیف میشوند و بعد آن باز می‌میرویند و بیخ موها در حین سقوط باقی میماند اما صورت ثانیه آن پس در بعض اشخاص بسبب کمزوری آن یافته میشود و آن گاهی بر جلد راس و گاهی بر محل ریش یا شارب ظاهر میشود و اول بر صورت مدور در جای قلیل می افتد و بعد آن منبسط و وسیع میگردد و آنرا بلغت انگریزی آلوپیشیا اریٰ آٹا نامند و بفارسی بالخوره میگویند و در اینهم اصل شعر باقی میماند که بعد تقویت و علاج موها میرویند اما صورت ثالثه قسم ثانی پس آن اکثر در رجال بر وسط راس یافته میشود خصوصاً در کسانیکه موهای شارب و ریش ایشان کثیر و انبوه باشد و این مرض اگرچه مختص بمشایخ است لیکن گاهی در کسان کامل الشباب هم پیدا میشود و گفته اند که سبب اختصاص آن بوسط راس کم شدن شحم زیر جلد میباشد زیرا که اینجا جلد راس قریب عظام است و لحم اینجا بسیار قلیل است ازین جهت هر گاه شحم کم میشود بسبب آن جلد راس متمدد میگردد و از سختی و تمدد جلد عروق شعریه که غاذی اصول شعر اند برای تغذیه آنها نمیرسند پس موهای اینجا ساقط شده اصول آنها از نایابی غذا فانی و ضایع میگردند اما قسم ثالث آن که از امراض دیگر موها ساقط میشوند پس از اقسام کثیره امراض مثل اکیمیسیا و هم از جمله اقسام تینیا و هم در بعض امراض دموی مثل آتشک هم موها ساقط میشوند و گاهی بعد حمیات حاده مثل ٹائفائڈ فیور و ٹائفس فیور و هم بعد دیگر امراض حاده و هم در زمان ناقه بودن علیل و هم در سل و دق و هم هر گاه ضعیف در کدام مرض زیاده ضعیف

شود و هم هرگاه غذا در یک عضو زیاده رود و باعضای دیگر کم رسد چنانکه در وقت حمل زیاده خون در رحم میرود یا در کسیکه
صحبت عورات و خواهش و خیال جماع و صحبت ایشان زیاده دارد خون زائد بسوی ذکر آن زیاده میرود و باعضای
دیگر کم میرسد هم از نوشیدن مسهل قوی که بسبب کثرت اسهال آن ضعیف شود موها ساقط میشوند العلاج در قسم اول
حاجت بسوی علاج نیست و در صورت قسم ثانی چنان دوای موذی بر جلد نهند که بسبب آن خون کثیر بسوی جلد
آید و بسبب آن غذا باصل شعر بخوبی رسد تا ضعف آن برطرف شود و برای آن این دوا بسیار مفیدست صفت
لینی منٹ امونیای قوی نیم اونس روغن بید انجیر نیم اونس روغن تارپین نیم اونس ٹنکچر ازرم امونی آٹا
پانزده گرین همه را خوب حل کرده از برش خرد بر جلد طلا کرده بمالند تا اذیت در جلد پیدا شود ایضا ٹنکچر کنتھارڈس
یک اونس سرکه خالص یک نیم اونس گلیسرین یک نیم ڈرام اسپرٹ روزمیری یک نیم اونس گلاب قسم اعلی
هشت اونس همه را باهم آمیخته خوب مخلوط کرده اسفنج با آن تر کرده دو بار در روز و شب بر محل مرض طلا سازند
و بمالند و چون از استعمال این دوا اذیت پیدا شود دو یک روز ترک کرده باز باستعمال آرند ایضا مغز
قلم ساق گاو گداخته صاف کرده یک اونس پلنبائی اسٹیٹیس یک ڈرام بالسم آف پروسه دو ڈرام ٹنکچر کنتھارڈس
یک اونس روغن قرنفل پانزده قطره همه را خوب باهم کرده مرهم درست ساخته جائیکه مرض باشد بران بمالند
و مذهب بعض محققین انست که بسبب پیدا شدن ٹینیا یعنی تخم نباتی این مرض پیدا میشود و درین صورت
آنچه ادویه در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند و اما آنچه بسبب امراض پیدا
میشود در ان علاج اصل مرض آن کافیست و از ان عرض دفع میشود و اما آنچه بعد حمیات حاده یا از ضعیف
شدن پیدا میشود در ان امرار شوئی بر سر هر روزه مفیدست که بسبب آن خون کثیر در جلد می آید و همچنین اول
آب سرد بر سر ریخته تا خون کثیر باین سو رجوع کند و بعد آن از پارچه خشن مالیدن جلد راس یا از برش سخت
مالیدن جلد سر نافع میشود تا از ایجاد اذیت خون کثیر در جلد آید ایضا له روغن مغز بادام شیرین لائکر امونیای قوی
از هر یک یک اونس اسپرٹ روزمیری چهار اونس و آبیکه در ان شهد خالص حل بود دو اونس همه را خوب
مخلوط کرده بر سر طلا سازند و ایضا دوای که نسخهٔ ثانیه آن در علاج قسم ثانی نوشته شده هم درینجا باستعمال
آرند و هم درین جا اغذیه و ادویه مقویه مثل روغن جگر ماهی وغیره بنوشانند قسم سوم آن کانائیٹیس بفتح کاف
و سکون الف و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون سین مهمله
ماخوذ بود از لفظ لاطن که کانس بمعنی سفیدی است مراد ازان اینجا سفیدی موی بدن است و آن گاهی خلقی بود و گاهی بعد ولادت
بطور امراض سفید میشوند و گاهی جای خاص از راس یا ریش موها انبوه کرده سفید میشوند و گاهی موی جمله بدن سفید میشوند اما کسیکه موی
جمله بدنش سفید پیدا شوند آنرا البینا بفتح الف و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون

وسکون الف میگویند لیکن هرگاه سفیدی مو خلقی بود پس اکثر در محل خاص از جلد راس موها سفید میباشند و جلد سر اینجا هم
سفید بود و اما آنچه بعد ولادت در غیر سن پیری سفید میشوند دران موهای سیاه و سفید هر دو باهم مجتمع میباشند و
سفیدی مو که بعد ولادت میشود اکثر از موهای سر شروع میگردد و بعده موهای شارب و ریش و بعد آن موهای
بدن سفید میشوند و سفیدی موهای سر اکثر از مقدم راس خصوصًا از محل صدغ که پهلوی پیشانی است شروع
میشود و شیب در رجال سریع و در نسوان اکثر بطی بود و سفیدی موها از جانب بیخ مو اکثر شروع میشود و تا سر
شعر بتدریج منتهی گردد و کسانیکه موی سر شان بسیار سیاه میباشند بزودی سفید میشوند و کسانیکه موی سر
شان اشقر یا خفیف اللون باشند شیب دران ببطوء می آید و اکثر سفیدی موها بتدریج زیاده میشود و گاهی دفعةً
در دو سه روز یا ازان هم کمتر موهای سر یا ریش سفید میشوند السبب آنچه سفیدی مو خلقی و فطری بود سبب آن
ضعف شعر و کم بودن چیزی که در بال و جلد رنگ پیدا میکند یا نبودن آن مطلقًا میباشد و آنچه بعد ولادت سفید میشود
سبب آن هم ضعف عصب میباشد که بسبب آن قوت شعر و جلد کم میشود و رنگ که ازان موها سیاه میگردند کم میشود و این
سبب قریب فاعلی است اما از اسباب بعیده آن پس استعداد خاندانی است خصوصًا در هر خاندان که نقرس و وجع مفاصل
زیاده میشود موهای ایشان زیاده سفید میشوند و در هر مرض حاد که ازان بدن ضعیف شود و تحلل دران زیاده واقع
شود مثل مرض آتشک وغیره هم موها سفید میشوند و هم هرگاه در بدن اوجاع زیاده مانند خصوصًا وجع عصابه دران هم
موها سفید میشوند و از بعض امراض جلد مثل اقسام تینیا خصوصًا در محلیکه زخم در جلد بیشتر شده بود و هم هرگاه
مرض خزاز در سر زیاده شود موها زیاده سفید میشوند و از زیاده ماندن بدهضمی معده و پیدا شدن ترشی در معده و هم
از غسل کردن با آب شور که دران نمک زیاده بود موها سفید میشوند زیراکه ازان روغن طبعی شعر کم میگردد و هم در بلاد حاره
موها زیاده سفید میشوند زیراکه درانها فاسفت افلاکم زیاده پیدا میشود و هم از کیفیات نفسانیه مثل غم و خوف
موها زیاده سفید میشوند خصوصًا که غم بطور فجائت و ناگهانی پیدا شود و هم هرگاه خیال چیزی زیاده ماند و جهد زیاده
کرده شود و از انهم استعداد سفید شدن موها زیاده میگردد و آنچه سفیدی موها در سن پیری میشود سبب آن هم
ضعف و کمزوری عصب و بدن میباشد لیکن هرگاه در سن پیری موی سفید پیران ساقط شوند باز عود نمیکنند چه درین
وقت اصول اشعار هم فانی میگردند العلاج مادام که سبب تبییض شعر یافته شود و قابل دفع باشد بدفع کردن
آن کوشش کنند مثلًا اگر کدام مرض جلد و دماغ مثل تینیا یا مرض عصبی مثل نورالجیا یا مرض دموی مثل آتشک
یا نقرس یا وجع مفاصل بود بعلاجش پردازند و علاج عام آنست که دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی بنوشانند و
چنان تدبیر کنند که خشکی موهای سفید دفع شود زیراکه خشکی در موهای سفید زیاده میباشد لهذا اکثر روغن هاے
شیرین مثل روغن کنجد که آنرا خوشبو کرده باشند یا روغن نارجیل یا پیه خنزیر بر موهای سر روزانه مالیده باشند و برای

طلوع شعر ادویہ خضابیہ مشہورہ مجربہ بر موہا ضماد سازند تا خلاف زینت رفع شود فقط قسم چہارم
سائکوزز بفتح سین مہملہ و سکون الف و کسر یای مثناۃ تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای معجمہ اول
و سکون ثانی است و معنی آن در بیان شیٹیا سائکوزز نوشتہ شدہ کہ بمعنی انجیر ست و تسمیہ مرض بآن اینجا
ہم ہمین است کہ بثور خرد درین مرض مشابہ بدانہ انجیر میباشد و درین مرض دانہ ہای خرد در بیخ موہای سر و ریش
و شارب پیدا میشوند و آن بر دو قسم ست یکی ٹینیا سائکوزز کہ بسبب تخم نباتی مفت خور پیدا میشود دوم
آنکہ دران تخم نباتی نیست بلکہ محض ورم صغیر اصول شعرہا است و اینجا مراد از سائکوزز ہمین ست و درین مرض
بیخ موہا و ہم خانۂ اصول موہا کہ دران بیخ شعر میماند متورم میشوند و اول طبقہ بیرونی اصل جلد متورم میشود من بعد
طبقۂ زیرین آن ہم و گاہی تا غشای خانہ دار این ورم میرسد و اول قبل حدوث آن سرخی گرد اصل مو پیدا میشود من بعد
آنجا بثرہ ظاہر گردد کہ سر آن سفید و پر از ریم میباشد و این بثور گاہی متفرق و جابجا بر ریش پیدا میشوند و گاہی در یکجا
کثیرہ انبوہ گروہ یافتہ میشوند و چون مجتمع شدہ یکجا یافتہ شوند درین وقت ورم در جلد ہم زیادہ بود و این بثور ہم روز بروز
کبیر المقدار میشوند و ریم از انہا جاری شدہ بعد آن خشک ریشہ بر انہا پیدا میشود و بصورت اکیس پیدا میشوند و اکثر این
ورم از جلد تا غشای خانہ دار میرسد و درین وقت اگر بثور متفرق بود نگر دہر یک از انہا صلابت و سختی مدور محسوس
میشود و بسبب آن بثرہ صغیر کبیر معلوم میشود زیرا کہ درین وقت در ورم مادہ کثیر در غشای خانہ دار ریختہ مجتمع میگردد
و از ان درد و اذیت زیادہ پیدا میشود و ہرگاہ این بثور مجتمع باشند ہر قدر جلد کہ زیر بثور و بر دور آنہا باشد متورم و غلیظ و
پر درد محسوس میگردد بالجملہ مدارج این ورم بسیار اند گاہی بثور صغیر المقدار و متفرق و معدود میباشند و گاہی
زیادہ و کبیر المقدار و کثیر العدد بوند و گاہی خفیف الاعراض کرانیک و گاہی حاد قوی الاعراض اکیوٹ یعنی کثیر الاذیت
میباشند السبب سبب قریب آن گاہی از اسباب خارجیہ امرار موسی کہ غیر حاد بود بر جلد میباشد کہ از گذرانیدن آن
بر جلد اذیت پیدا شدہ مثل ٹینیا سائکوزز پیدا میشود و گاہی کدام سبب ظاہرہ خارجی نباشد بلکہ از اسباب داخلیہ
پیدا میشود مثل زیادہ نوشیدن شراب از عادت یا بد ہضمی طعام یا استعداد نقرس یا از محض کمزوری خون یا از استعداد
خنازیری میشود العلاج اگر ورم زیادہ بود و چون کثیر زیر جلد مجتمع باشد و خصوصا ہرگاہ استعداد نقرس ہم بود
درین وقت مسہل از ادویہ نمکین مثل میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر وغیرہ بنوشانند و برای تسکین اذیت موم روغن یا مرہم
افیونی یا مرہم بلینبائی ایسیٹیٹس بران طلا سازند و چون ورم کم شود ادویہ منقبضہ و ملینہ جلد طلا سازند و بہترین
آنہا این دوا ست صفت سلفائڈ آف زنک دہ گرین اوکسائڈ آف زنک یکڈرام شب یمانی نیم ڈرام گلیسرین یکڈرام
گلاب شش اونس یا ہفت اونس ادویہ باہم خوب حل کردہ بران طلا سازند و چون ورم زائل شود و بعد زوال آن
صلابت و سختی در جلد بسبب منصب شدن مواد باقی ماند کہ از ان خوف عود مرض باشد درین وقت کدام مرہم اند

مرکبات سیمابیه بران نهادن مفید ست خصوصاً مرهم سیماب زرد رنگ که از ولایت ساخته می آید و آنرا اونگونٹم ہیڈرارجری نائٹریٹس
یعنی مرهم هائیڈرارج نائٹراس ڈائلوٹ گویند بران ضماد سازند ایضا له بعد تصفیه جلد بر محل مرض لائکر پٹاسے
از قلم موئین طلا سازند بعد آن مرهم سیماب مذکور بران نهند لیکن این علاج همان وقت جائز ست که سوای صلابت
دیگر اذیت در جلد نباشد والا ازین علاج اذیت و درد زیاده خواهد شد و گاهی این صلابت باقی مانده جلد از ادویه
موضعیه خارجیه زائل نمیشود بلکه بسوی نوشیدن ادویه محتاج میکند پس درین وقت نوشانیدن ہائیڈرارجائی بای کلورائیڈ
سی و دوم حصه یک گرین همراه کدام دوای تلخ مثل نقوع قصب الذریره یا جنشین یا نقوع سارساپریلا یا نقوع [illegible]
همچنین ڈونوون سلوشن پنج پنج قطره روزانه دو بار بعد هر غذا نوشانیدن نافع ست و هر گاه که مدام شکایت مرض و جلد
باقی نماند روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و کنین برای تقویت مریض نوشانند و اغذیه مقویه خورانند خصوصاً هر گاه استعداد مرض
خنازیری بوده باشد و ایضاً از بعض امراض شعر ٹرائی کوزز پلائیکا ست بکسر تای مثناة فوقانی ساکنه و فتح رای مهمله
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی و کسر بای موحده و فتح
لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و این مرض در ملک روس و پولستان و ولاچ
زیاده پیدا میشود و این مرض جائیکه شعر بر بدن باشد ممکن ست که پیدا شود ولیکن اکثر بر جلد سر میشود و کیفیت آن اینست
که اول ورم در جلد راس ظاهر میشود و از مس کردن جلد درد زیاده میشود و اصول موها غلیظ گردند و ازین ورم جلد و
پیچ موها آب لزج غلیظ چسپنده بدبو پیدا شده در جرم موها نفوذ میکند که بسبب آن موها هم غلیظ شده با هم
متصل و چسپیده شده مثل شعر واحد میشوند و چون این مجموعه شعر را از مقراض تراشند از آن آب غلیظ بدبو
چسپنده خارج و جاری میشود السبب سبب قریب آن تخم نباتی است که در جلد داخل شده فساد پیدا میکند و سبب معین
بر آن ناصاف ماندن جلد و هم خصوصیت بلد و قومی ست علاجش آنست اول جمله موهای سر را از مقراض
آهسته آهسته تراشند و بعد آن از آب گرم ساده یا از آب مطبوخ پوست خشخاش یا از گلاب و گلیسرین تکمید کنند
تا آرام در اذیت جلد حاصل شود یا لائکر پلمبائی ایسیٹیٹس ڈائلوٹ بران طلا سازند تا ورم و درد کم شود پس هر گاه اذیت
جلد کم شود درین وقت دوائی که در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده آنرا باستعمال آرند فقط

فصل سیزدهم در مرض اظفار و آن بر چند قسم ست قسم اول اونیکیا بضم الف و سکون واو و کسر نون و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی ورم حار است که بر اصل و کناره
یا در جلد زیر ناخن پیدا شود و آن ماخوذ ست از اونکس که در لغت گریک بمعنی ناخن ست و مراد از آن ورم
عضوی ست که از آن ظفره پیدا میشود و در تشریح جلد بیانش گذشت و آنرا در لغت انگریزی میٹرکس یعنی ماده
ناخن می نامند چه مثل مادر بائبل اری لیار برای ناخن ست لهذا باین اسم نام کرده شده و آن عام است ازینکه

فصل سیزدهم در مرض اظفار

بر کناره ناخن یا زیر آن یا بر اصل ناخن ورم پیدا شود چه ورم در این مواضع بیشتر کس یافته شده وگاهی تا گوشت انامل که بر
گرد اظفار است هم این ورم میرسد و بعد تورم در ان ریم افتد و منفجر شده از ان زخم حادث میشود خواه بر سر ناخن یا از
پهلوی آن پس ازین زخم ریم جاری میشود و بعده بر این زخم انگور یعنی بد گوشت پیدا گشته از ان ریم رقیق بدبو
جاری میماند وگاهی بسبب پیدا شدن این ریم ناخن از جلد که مادر آنست جدا گشته خشک میشود خصوصاً هرگاه
این مرض بر اصل ناخن بوده باشد چه درین وقت تمام ناخن از جلد جدا شده میریزد و اگر بر اصل نباشد بعض
ظفره خراب و خشک شده از جلد جدا میشود و این حال اونیکیا ی خالص است اما هرگاه این ورم تا غشای استخوان
یا نفس استخوان رسد درین وقت درد و ورم زیاده میشود و تا مدت دراز میماند و درین وقت آنرا اونیکیا ملگنا نیز
وشتم میگویند السبب اکثر سبب آن رسیدن ضربه یا خلیدن شئ حاد مثل سوزن و خار میباشد وگاهی جلد که
بالای ناخن است متورم و ریشه ریشه میگردد از هر سبب که باشد و چون آنرا بار بار میکنند از ان ورم تا بیخ
ناخن میرسد وگاهی از عمر کفشی پا هم این مرض پیدا میشود و آن اکثر بر انگشت پا پیدا میشود وگاهی از پیدا شدن
اکیس هم بر اصل اظفار هم این مرض پیدا میشود وگاهی در حالت موجود بودن خنازیر ورم در اصل و بر کنارهای ناخن
پیدا شده این مرض حادث گردد و بسبب آن انچه لحم گرد ناخن بود متورم میشود و چنان ورم شدت میکند که
بسبب آن ناخن در ورم فرو رفته معلوم میشود و هم در حالت موجود بودن آتشک این مرض پیدا میشود و سبب
ظاهر برای قسم خاص آن که اونیکیا ملگنا است ثابت نشده جز اینکه صاحب آن ردی الدم میباشد و همیشه در
مزاجش گرمی زیاده یافته میشود و اکثر این قسم در نر انگشت پا حادث میشود و درین قسم مرض اذیت زیاده میباشد
و همراه این زخم استخوان نر انگشت هم غلیظ میگردد و بعد مدت دراز بمشکل صحت میشود العلاج اول ازالهٔ سبب
فرمایند مثلاً اگر سبب رسیدن ضربه بود و ورم و گرمی بر سر استخوان یافته شود پارچه در گلو انداخته دست را در آن
بنحوی دارند که سرهای انگشتان دست بسوی راس بلند باشند تا در ان خون کم رسد و انامل بارام مانند و پارچه
نازک بر محل ضربه بسته آب سرد یا لاکر پلمبای ایسیٹیٹس ڈائلوٹ بران بار بار میزنند تا تر مانند و اگر بسبب رسیدن ضربه
خون از جلد خارج شده زیر ناخن مجتمع باشد ناخن را از سر کارد حک کرده رقیق سازند تا اثر عضو ناخن قلیل
شود و هم بذریعه همین حک ظفره در ناخن جائیکه خون مجتمع دیده شود ثقبه کرده دهند تا خون از ان خارج شده
آرام حاصل شود همچنین هرگاه از خلیدن سوزن یا خار در انگشت زیر ناخن و از باقی ماندن آن در جلد تحت ظفره
این مرض پیدا شده باشد درین وقت هم آهسته آهسته ناخن را حک کرده کشاده سوزن و خار را از آن بیرون
آرند و چون ریم زیر ناخن مجتمع شده باشد درین وقت هم از حک کردن ناخن تا رقیق شود فائده حاصل میشود
زیرا که تا غیر عضو آن کم میگردد و از پیدا کردن ثقبه در ناخن بذریعه حک کردن آن این ریم مجتمع بسهولت خارج

میشود و هرگاه ناخن از جلد جدا شده قریب سقوط بود ضماد از تخم کتان یا ادویهٔ منضجه ملینهٔ دیگر کردن مفید میباشد
که ازدیاد بسهولت ناخن از جلد جدا شده ساقط میگردد و بعد ساقط شدن ناخن مرهم اوکسائیڈ آف زنک که دران قدری
بنزوئین هم باشد بر زخم نهند و اگر از اذیت غمز کردن کفش و موزه باشد تبدیل موزه ضرورست اگر این تدبیر کافی نشود ناخن را سطوح
با آب حلکرده از قلم موئین بر ورم طلا سازند و اگر ازین هم ورم دفع نگردد بعد طلا کردن کاستک نقره محلول با آب پنبه صاف
درمیان ناخن و لحم اندک حسب مناسب نهند تا ناخن با لحم ملاقی نشود و وهدان در نباید و اگر ورم برانگشت پا زیاده باشد
حرکت رفتار ترک کرده پای علیل را با آرام برداشته دارند و تدبیر در دفع کردن ورم نمایند و چون که تعفن و بدبوئی هم
ازین ورم زیاده میباشد لهذا پارچه صاف در سلوشن کلورائیڈ فلائم تر کرده بر زخم نهند بعد آن مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور بران نهادن مفید میباشد و آنچه بسبب اکیس سیما میشود دران علاج اکیس سیما نمایند و هم درینجا مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور نهادن نافع ست و آنچه بسبب خنازیر میشود دران اول علاج مانع ورم مثل بستن پارچه در آب سرد یا در
لاایکر پلمبای ایسیٹیٹس ڈائلوٹ یا در آب افیون تر کرده باشند مفید است و هرگاه قریب پختن رسد ضماد
منضج گرم کرده یا پارچه با آب گرم تر کرده بران بستن نافع ست و روغن جگر ماهی و ٹنکچر آسٹیل و کنین درین قسم نوشانیدن
ضرورست و آنچه بسبب آتشک بود دران پارچه صاف در سلوشن بلاک واش که از کیلومل و آب آهک میسازند تر کرده
بران نهند و هم مرهم سیماب بران نهند و بای کلورائیڈ یا سیٹرا ج از هم همراه دوای تلخ نوشانیدن و همچنین
ایوڈائیڈ پٹاسیم با لقوه عشبه نوشانیدن نافع ست و آنچه قسم دشمن جان انسان ست و از فساد خون میشود
دران مسهل خفیف دهند و ادویهٔ مدره نوشانند تا خون صاف شود بعده تصفیه و تقویت خاص جگر بنوشانیدن
نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ نمایند و ایضاً برای تقویت ٹنکچر آسٹیل و کنین نوشانند و از ادویهٔ موضعیه حسب حاجت
نهند مثلاً اگر ورم زیاده بود آب سرد بران برابر چکانند و گاهی ازان فائده میشود درین صورت دوای گرم
مثل ضماد ادویهٔ منضجه حاره که دران افیون ضرور باشد بر عضو نهند و چونکه درین قسم هم بسیار بدبو خارج میشود
لهذا برای دفع کردن عفونت روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلوشن
کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف زنک بران ریزند و نهند و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید پس ناخن را قطع نمایند و
برای آن کلاروفام بو یانیده مریض را بیهوش سازند پس قطع ناخن بعمل آرند و طریق قطع اینست که اول سر یک قطعه
مقراض را از جانبی که پهن میباشد از جانب سر ناخن در وسط آن زیر ناخن داخل کرده تا بیخ آن رسانند بعده مقراض
راست کرده ناخن را از وسط آن قطع کرده دهند تا دو قطعه شود پس بزودی از سر کلبتین یک یک قطعهٔ ناخن
مذکور را گرفته بزور بکشند تا بزودی از جلد جدا شود بعد آن آب سرد بران ریزند تا خون بند شود بعده از نهادن
پولٹس یا از طلا کردن کاستک نقره محلول با آب ورم آن کم میشود من بعد مرهم اوکسائیڈ آف زنک موصوف بر آن

نهادن بسیار مفید است و دو چونکه از بوئیدن کلاروفارم گاهی خود مریض خوفناک میباشد و گاهی بسبب بعض امراض قلبیه هم استعمال
آن ناجائز باشد درین وقت بهتر قطعه برف بر ناخن یا از بر پاشیدن سلفیورک ایتهر بسان تطور باران بذریعه زرا قه زیاده سرد
و عضو بیحس میگردد و از ان در قطع حس آن عضو اعانت میشود و بعد از آنکه اگر درین وقت قدری افیون یا مارفیا خورانیده
علاج جراحی کنند اذیت کم میشود و گاهی بجای بوئیدن کلاروفارم ایتهر و کسانه هم می بویانند زیراکه اثر بیحسی آن زود ظاهر میشود
و بسرعت محو و این الافک گاس یعنی هوای مضحک هم نامند زیراکه از بوئیدن آن ضحک زیاده پیدا میشود و کسانیکه دندان
را قلع میکنند اکثر بذریعه این دوا بیحس میکنند یا بجای دندان [illegible] جراحی بسرعت تمام میشود استعمال این دوا برای بیحس
کردن عضو مثل کلاروفارم بهتر است فقط. قسم دوم [illegible] یعنی آنچه تخم نباتی در ناخن افتد یا چنانکه تخم نباتی در جلد بدن داخل
شده حدوث امراض میشود همچنان در ناخن هم داخل شده مرض پیدا میکند همینکه تخم نباتی در ناخن داخل شود اول تغیر رنگ [illegible]
او ظاهر میشود مثل اینکه خشک و غلیظ و کثیف یعنی غیر شفاف و نازک و پوسیده میگردد که از ادنی صدمه می‌شکند [illegible]
جلد زیرین خود مرتفع و جدا میشود و از درمیان ناخن و [illegible] مثل [illegible] یک سفوف بر می‌آید و
چون این سفوف را بذریعه خوردبین بینند دران تخم نباتی دقیق محسوس میشود و این قسم همیشه در ناخنهای
انگشتان دست و دران هم اکثر در ناخن یک انگشت و گاهی در دو انگشت یافته میشود و در وقت واحد در ناخن
[illegible] انگشت کمتر [illegible] آن داخل شدن تخم نباتی در ناخن بوده و اکثر این مرض در ناخن [illegible]
[illegible] تخم نباتی بذریعه [illegible] در ناخن انگشت هم داخل میشود و گاهی از [illegible] در جلد انگشت بوده
در ناخن داخل میشود اگرچه این مرض در سن جوانی و پیری میشود لیکن گاهی هر گاه [illegible] در جلد راس [illegible] باشد از ان گاهی در ناخن
اطفال هم پیدا میشود و اکثر [illegible] ناخن [illegible] یافته میشود لیکن آنچه در جلد بدن بوده [illegible] از علاج زائل گردد و آنچه در ناخن
باشد مدتها بعد از آن هم باقی ماند و بدشواری زائل گردد چنانکه شان امراض اظفار است العلاج اول جلد و
ناخن را از آب گرم و صابون خوشبو که آنرا بلغت انگریزی [illegible] سوپ گویند یا از صابونی که از آن گلیسرین و کاربولک
ساخته باشند و آنرا کاربولک سوپ میگویند خوب شسته صاف و ملائم سازند بعده از سر کارد یا مقراض هر قدر ناخن که
از جلد زیرین خود جدا و مرتفع باشد آنرا ببراشند و آنچه سفوف سفید رنگ که یافته شود و ممکن باشد آنرا از درمیان جلد
و ناخن برآرند من بعد سلفیوریس ایسد یک حصه و آب ساده چهار حصه باهم کرده پارچه دران ساخته بر سر انگشت علیل الظفره
بربندند و همیشه آنرا رطب دارند و برای رطب داشتن آن همواره بر این سر انگشت [illegible] رفاده مذکوره
انگشتانه چرمی [illegible] بپوشانند تا هوا اندر رسد و پارچه رطب ماند و این تدبیر هر روز بعمل آرند و بعد دو سه روز بر این
تدبیر [illegible] هم [illegible] بر ناخن طلا سازند لیکن وقت طلا کردن دوای موصوف احتیاط این امر
ضرورست که از آن درد و ورم زیاده نشود و بنابران ضرورست که وقت طلا کردن قدر قلیل از آن بر ناخن طلا سازند

قسم سوم سورای ازز ناخن

و اغتیا با شماید که دوای مذکور به جلد برسد قسم سوم سوراتی یا آنیز انگلو یعنی ست یعنی آنچه سورای ازز در ناخن پیدا شود و تحقیق
لفظ در امراض جلد بگذشت و چنانکه این مرض در جلد بدن میشود در ناخن هم میشود و هرگاه در جا پیدا میشود اکثر همان وقت
در ناخن هم پیدا میگردد و در جای اول در جای از ناخن داغ سفید پیدا میشود و چون مرض زیاده گردد تمام ناخن سفید
خشن و غلیظ و پوسیده و نازک میشود و کناره های ناخن راست نمی ماند بلکه بسوی جلد سر انگشت مائل میشوند از جهت
از سر انگشت برمی آید چنانکه در حال صحت عادت ناخن ست و هم شقشقه گشته قشور و صفائح از ان جدا میشوند و این مرض
در ناخنهای جمله انگشتان دست و پا یافته میشود و اکثر همراه آن سورای ازز در جلد هم موجود میباشد و هم اکثر بعد زوال
سورای ازز جلد بدن در ناخن این مرض باقی میماند چنانکه عادت امراض اظفار ست اسباب آنچه سبب سورای ازز
در جلد بدن ست اینجا هم میباشد العلاج آنچه در علاج سورای ازز جلد نوشته شده اینجا هم مفید ست و خاصه درین مرض اول
ناخنهای ماؤف را از آب گرم و صابون خوب بشویند و ملائم سازند بعده از سوهان حک کرده رقیق سازند پس بعد مرهم قطران
یا مرهم کریاسوٹ یا مرهم کاربولک بران نهند و از ادویه لوشنیه درین اقسام آن فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک بنوشانند

قسم چهارم ناخن (در حاشیه)

قسم چهارم آن هایپرٹرفی آف دی نیلس ست یعنی زیاده شدن مقدار ناخن و درین مرض ناخن طویل و عریض و غلیظ میشود لیکن
گاهی باین صفات بر صورت اصلی خود ماند و گاهی زیاده شده مثل قرن دراز گشته از سر انمله زیاده شده بر سر انمله پیچ ظفره
میرسد و چونکه اکثر اشخاص ناخنهای خود را نمی تراشند و بارادهٔ خود آنها را عظیم میسازند مثل بعض فقرای هنود یا کسانیکه شوق سازاند
دارند لیکن این را زیادتی ناخن بطور مرض نگویند بلکه هرگاه بطور مرض زیاده شود چنانکه در آخر سن پیری هرگاه کسی
بسیار ضعیف شود و پرستارش بخوبی پرستاریش نه نماید و همچنین در مرض سل و هم در مرض و ارالفیل این مرض پیدا میشود آن
زمان آنرا باسم مرض یاد میکنند العلاج اگر بر سر انگشت دست باشد آنرا رقیق ساخته بتراشند و هرگاه بر ناخن انگشت
پا باشد علاج آن قلع ظفره ست و طریقش در علاج ورم اصل ناخن مذکور شد قسم پنجم اٹروفی آف نیلس ست و آن ضد

قسم پنجم (در حاشیه)

قسم چهارم ست و درین مرض ناخن رقیق و دقیق و قصیر و صغیر میگردد و گاهی دیده میشود که ناخن با وصف رقت خود
در طول و عرض خود بر صورت طبیعی میباشد لیکن مثل کاغذ رقیق بود و درین وقت از رسیدن ادنی صدمه اصطکاک مثل
ملاقات لباس پوشیدنی از ان خون جاری میشود و هم چون این ناخن رقیق از حد سر انمله زیاده برآید ریشه ریشه میگردد و این
امر بسبب خصوصیت مزاجی میباشد نه بسبب امر غیر طبیعی مرضی و گاهی ناخن در طول و عرض خود هم ناقص میشود چنانکه رقیق
میشود و این در حالت ضعف و کمزوری خون و بدن یا از ضعف میٹرکس که متولد ظفره است میشود هرگاه دران قوت تولید
ظفره کم میگردد و یا در حالت موجود بودن آتشک میشود العلاج آنچه از خاصهٔ مزاجی باشد دران علاج ضرورت
جز اینکه نگران حال ناخن باشند پس چون ببینند که قدری سر ناخن دراز میشود فوراً آنرا از مقراض ببرند تا از لباس
ملاقی نشود و خون از ان بر نیاید و آنچه از کمزوری و ضعف بدن یا از ضعف میٹرکس باشد دران دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی

و غیره نوشانیده و اغذیه مقویه خورانند و آنچه از آتشک پیدا شده باشد در ان ایوڈائیڈ پتاس یا انقوع عشبه نوشانند و هم
روغن جگر ماهی باشیر تازه نوشانند فصل چهاردهم در لیپرسی بکسر لام و سکون بای موحدهٔ فارسی و کسر رای مهمله
و سین مهمله و سکون یای مثناهٔ تحتانی و آنرا الیفن ٹائسز گریکورم بکسر الف و سکون یای مثناهٔ تحتانی و کسر لام و فا
و سکون نون و فتح تای مثناهٔ فوقانی هندی و سکون الف و کسر همزه و زای معجمهٔ اول و سکون زای معجمهٔ ثانی و کسر کاف
فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناهٔ تحتانی و کاف و ضم الف و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون میم هم نامند و آن
ماخوذ است از الیفاس که لفظ لاطینی بمعنی فیل است و از الیفانٹس که در ترکیب لغت انگریزی مضاف الیه است و مراد
از ان مرضی ست که آنرا اهل گریک داء الفیل یا فیل پا میگویند لیکن این تسمیه حقیقی نیست زیرا که داء الفیل حقیقی آنست
که دران پای بیمار در غلظت و زیادتی مقدار مثل پای فیل میشود و بیانش در جلد اول امراض خاصه در امراض ظرفیه
گذشت اما چونکه درین مرض هم جلد درشت و پا غلیظ و خشن مثل جلد فیل میشود لهذا اهل گریک آنرا بادنی مشابهت باین اسم
موسوم ساختند و از العربی جذام و داء الاسد میگویند و وجه تسمیه در کتب عربیه مسطور است من شاء فلیرجع الیها بالجمله
این مرض هم از امراض عمومیه است که ظهور آن بذریعه جلد میشود لهذا در امراض جلدیه نوشته میشود و درین مرض مادهٔ ردیه
خاص که مشابه بفایبرن ناقص یا البیومن ردی باشد از عروق برآمده در ریشه های اعضای بدن میریزد خواه در ریشه های
جلد یا در ریشه های عضلات یا در ریشه های عظام یا در ریشه های اعصاب یا در ریشه های کبد بالجمله در ریشه هر عضو از اعضا
ظاهره یا باطنه بدن که ریزد و اکثر در ابتدای مرض ماده مذکور در ریشه یک عضو میریزد و چون مستحکم و قوی گردد در ریشه
اعضای دیگر هم میریزد تا اینکه در جمله اعضای بدن ریخته عام میشود و چون این ماده در ریشه کدام عضو ریزد بسبب آن
عضو مذکور اگر ماده قلیل ست غدد پیدا میشود و اگر زیاده باشد و از ریختن آن راه رسیدن غذای عضو مذکور مسدود میشود
این عضو میمیرد یا از انصباب این ماده دران ورم کثیر پیدا میشود و از ان عضو مذکور مرده میشود و بعد مردن دران زخم
پیدا میشود و از ان از عضو صحیح جدا میگردد چنانکه در مارتفی کیشن میشود و بیانش در انجام اورام مذکور شده و این مرض
بر دو قسم ست یکی انستھیٹک بفتح الف و کسر نون و سکون سین مهمله و کسر تای مثلثه و تای مثناهٔ فوقانی هندی
و سکون کاف یعنی جذامی که دران حس قلیل یا معدوم میشود و درین قسم اول انصباب مواد در ریشه اعصاب
میشود و لهذا در تشریح بعد الموت درین قسم اکثر دیده میشود که مواد مذکور گاهی در غشای پایا میٹر که در سر و بالای
نخاع ست یافته میشود و گاهی بر غلاف اعصاب و گاهی در میان ریشه های اعصاب که در غلاف آن هستند
طولاً و گاهی بر کناره های ریشه های عصب جاییکه در جلد بدن منتهی شده اند یافته میشود و بسبب آن پاپلای
که طبقهٔ بالای اصل جلد ست و دران ریشه های اعصاب می آیند ضایع میشود و طبقهٔ زیرین اصل جلد که دران حس
نیست باقی میماند و بهمین سبب حس درینجا قلیل و ناقص یا معدوم میشود و قسم دوم آن چیزیکه لهذا بضم جیم فارسی

وسکون واو وفتح بای موحده وسکون رای مهمله وکسر کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون رای
مهمله است ودرین قسم اول مواد مذکور در ریشه های طبقه بالای جلد میریزد که بسبب آن در جلد غلظ وخشونت یعنی اختلاف
در ارتفاع وانخفاض پیدا میشود وچونکه درین قسم مواد در اجزای جلد میریزد ازین سبب سختی در جلد مشابه سختی چوب کل حادث
میشود وهرگاه این سختی را می بینند مثل صلابت اصل چوب کل در ان سختی محسوس میشود اما علامات قسم اول پس بدانکه
در ابتدای این قسم جذام که راهم تغیر بحسب صورت در جلد شیبا باشد لیکن جا بجا در جلد حس لمس کم میشود وهمچنین ادراک حرارت
وبرودت خارجی هم ناقص میشود وگاهی قبل از نقصان حس جلد در جلد بدن های پراستیزیا یعنی تشویش حس پیدا میشود
وبسبب آن جا بجا در جلد بیمار احساس مینماید که سوزن یا خار میخلد وهم درین حال مریض شکایت میکند که در کف دست وپا یش
درد مثل درد مفاصل محسوس میشود وغالبا سبب آن است که چون ماده مذکور در پاپلاری لیار قلیل میریزد وبر کناره های
ریشه های عصبی اثر خود آن میرسد این حالت پیدا گردد لیکن هرگاه زیاده منصب میشود که بسبب کثرت آن غذا بریشه ها
عصبی نرسد واز نا یافتن غذا آنها فانی ومنجذب میشوند درین وقت نقصان یا بطلان در حس لمس پیدا میشود پس بعد جائیکه
اول های پراستیزیا شده بود آنجا بر جلد قدری سرخی وورم پیدا میشود وبعد زوال حمرت جلد لون جلد آنجا قدری مائل بسیاهی
میگردد وبعد آن همین جا آبله پر آب پیدا گشته منفجر میشود وبعد انفجار خشک شده زائل گردد پس در نیجا بر جا خشکی وخشکریشه
رقیق مثل ... پیدا میشود وهم جلد آنجا بعد خشک شدن آبله رقیق معلوم میشود وآنچه لحم که زیر آن بوده منجذب میشود واین آبله
تا مدت دراز بروز میکند ومنفجر شده صحیح گردد وباز بروز کند وصحیح میشود خصوصا بر انامل دست وپا وازین بروز وانفجار مکرر
آبله های مذکوره صورت انامل متغیر از حال صحت گردد مثلا منجذب شده صغیر ومعوج مثل پنجه حیوان میشوند وحرکت مفاصل انامل
بند میگردد وگاهی انگشتان بسبب منجذب شدن بسیار صغیر شده تا عظام مشط میرسند یعنی نشانی از انامل قریب بمفصل استخوان
مشط میماند اما ناخنها بر مقدار طبیعی خود میباشند وگاهی بعد بروز آبله مذکور استخوان انامل منجذب نمیشوند بلکه بعد آبله زخم پیدا
میشود واین زخم روز بروز لحم را میخورد تا آنکه تمام لحم خورده شود واستخوان مفاصل جدا شده میریزند وتا مفصل زند دست جمله عظام
میریزند وگاهی بعد پیدا شدن آبله آنچه زخم افتاده بود آن تا بمفصل انمله رسیده خشک وصحیح میگردد وبعد چندی روز آبله دیگر
پیدا میشود واز ان زخم دیگر حادث شده باز صحیح گردد وباز آبله پیدا میشود وزخم حادث گردد تا آنکه بتدریج تا زند دست یا تا سر
مفصل استخوان کعب که در پاست جمله عظام دست وقدم میریزند وچون مرض تا این حد رسد بینی فرو میرود وعظامش میریزند
وقرنیه بسبب پیدا شدن زخم که درین وقت حالت فالجی جفن پیدا میشود سفید میگردد وآواز بحت صوت پیدا
میشود واعصاب حواس ظاهره راهم نقصان میرسد که از ان دیدن وشنیدن وچشیدن ذوقات وبوئیدن مشمومات
ولمس ملموسات هم کم میشود چنانچه در تشریح بعد الموت مریض این قسم که تا این حال رسیده باشد مواد مذکوره گاهی
در منبت اعصاب حواس مذکوره در دماغ وگاهی در طول جسم اعصاب مذکوره وگاهی بر منتهای اعصاب مذکوره یافته میشود

وهم درین حال موهای سر وریش بسا قط میشوند وسست وکم رونق میروند یا ده شده تپ دق شروع میشود وانتهای مرض
گردد وضعف زیاده شود وعضلات بدن مثل ریشه ها در بدن باقی میمانند ودرین وقت یا از زیادتی ضعف یا از اسهال
یا از پیچش یا از ابری سپلس مریض هلاک میشود اما علامات قسم دوم پس اول در مزاج علیل حرارت مشابه بحرارت
تپی پیدا میشود وهمچنین در اعضا مشابه به درد هم محسوس گردد وطبیعت از حال صحت متغیر میشود مثل اینکه مریض
همیشه ضعف را در خود می یابد و بسبب آن قدرت بر کدام مشقت ندارد وهم ضجر و دلتنگی پیدا میشود وگاه گاه تپ
هم می آید واین وقتی ست که ماده در جلد ریزد زیر پاپل اری لیبار واز اذیت آن اجتماع خون شود پس از اذیت آن
تپ می آید واز آن جابجا قدری سرخی بر جلد بدن حادث میشود وبعد ظهور این حمرت آنچه بخار که پیشتر بوده زائل میشود
زیرا که از برآمدن خون بسوی جلد اجتماع خون که زیر پاپل اری لیبار بوده کم میگردد وبر محل سرخی جلد بالائی پر استیز یا پیدا میشود
از منتشر شدن ریشه های عصب حس که در جلد اند پس بعد چندروز این سرخی هم زائل شده مرض خفیف گردد من بعد چون
باز مواد زیر جلد ریزد ومرض نماید ومستحکم گردد باز حمی پیدا شود وبعد آن سرخی در جلد حادث گردد وتپ زائل شود لیکن
اکنون درین سرخی غلیظ جلد هم پیدا میشود وما دام که سرخی در جلد ست مریض احساس بسبب گل یا خلیدن سر خار یا سوزن
هم درینجا میکند وبعد آن سرخی مائل بسیاهی گردد وبعد آن رنگ مذکور از جلد زائل میشود ودرین وقت قلت حس در آنجا
پیدا شده بوقا فوقا زیاده میشود وجائیکه رنگ سرخ در جلد بود آنجا سیاهی یا سفیدی در جلد دیده میشود وچون نوبت باینجا رسید
حس لمس باطل میشود و بسبب فانی وضائع شدن پاپل اری لیبار که ذی حس ست زیرا که هرگاه این مواد ردی در جلد زیر پاپل اری لیبار
میریزد از اذیت آن اجتماع خون در آن پیدا میشود و بسبب آن هر جا که اجتماع خون ست سرخ مشاهد میشود من بعد چون
این مواد از رسیدن غذا به پاپل اری لیبار مانع میشود از نیافتن غذا طبقه جلد که موسوم به پاپل ری لیبار است خشک و
فانی ومنجذب میگردد وما دام که قدری هم از پاپل اری لیبار خشک شده باقی ماند آنجا سیاهی جسم مرده پاپل اری لیبار دیده
میشود وهرگاه طبقه مذکوره از انجا بالتمام منجذب شود سفیدی رنگ این ماده خبیثه معلوم میشود وحس باطل گردد
زیرا که ذی حس پاپل اری لیبار بود وآن معدوم شد وهم از انجا بسبب ضائع شدن طبقه اولی از پاپل اری لیبار رسیده سطح
رقیق ظاهر میشود وهم جائیکه حمرت بر جلد بوده در آن سختی پیدا میشود واین صلابت گاهی بقدر دانه کرسنه وگاهی
بقدر بیضه کبوتر میباشد واگرچه حدوث این صلابت درین قسم در جلد جمله بدن ممکن ست لیکن زیاده در جلد وجه
وزیر جلد دستها دیده میشود وهم درین وقت که بر روی علیل سختی جابجا پیدا میشود در انف هم زخم حادث شود وبینی
فرو میرود وجلد پیشانی هم غلیظ میگردد ودر چشمان علیل سرخی واستداره ظاهر شود واز اجتماع این علامات روی بیمار
مشابه بروی شیر میگردد ولهذا آنرا به داء الاسد درین وقت تعبیر میکنند وهم درین وقت سرهای انامل غلیظ وعریض
میشوند وناخنها هم غلیظ گردند لیکن به نسبت زیادتی عرض سرهای انامل ناخنها صغیر دیده میشوند وچون تا اینجا مرض

میرسد بر مفاصل انگشتان خطی پیدا شده شق گردد و از ان زخمها بر انگشتان پیدا شده آب پید از انها جاری گردد و این زخم
اکثر چون بار اول پیدا شود صحیح میگردد و بعد صحت باز عود میکند لیکن اینک بنسبت سابق عظیم میباشد و شکل انگشتان
بر خلاف شکل صحت میشود یعنی در انها کجی و غلظ پیدا میشود و اخر زخم حادث شده ساقط میشوند گاهی هر دو قسم جذام در انگشتان
دست یافته میشوند پس هر انگشت که دران قسم اول باشد آن صغیر و منجذب میشود و هر که دران قسم ثانی باشد زخمی شده
ساقط میگردد و ایضا درین وقت در سیوکس ممبرن بینی و چشم و دهن و قصبه ریه و شش این ورم چربی که
باتحتی میباشد پیدا شده زخمها در این اعضا حادث میشوند مثلا از بینی خون و آب جاری میگردد و در سرفه هم خون و ریم
از زخم قصبه و ریه می آید و در تشریح بعد الموت چربی کل در ریه هم دیده میشود و انجام این قسم هم اینست که مریض یا از شدت
ضعف یا از اسهال و پیچش یا از زخم ریه یا از اریسپلس هلاک میشود و السبب سبب حقیقی آن تا حال ثابت نشده
اما چونکه پیشتر این مرض در ولایت انگلستان زیاده بوده و اکنون آنجا نمیشود لیکن از وقتیکه این مرض در انجا
کم شده مرض آتشک زیاده میشود از ین بعض کاملین متاخرین را گمان قوی آنست که این مرض و آتشک از
جنس واحد اند و این مرض چند بار شدت میکند و باز کم میشود تا آنکه مستحکم شود و آن زمان بر حال واحد باقی میماند
و تمام این مرض از قدیم الایام معدود در امراض متعدیه بوده لیکن بالفعل در تجربه ولایت چنان ثابت شده که این مرض از
یکی بدیگری موثر نمیشود الا در خاندان مریض البته مدتها میماند و بعد چند پشت هم ظاهر میشود و در مردان بنسبت زنان
زیاده میشود و همچنین در اطفال کم میشود و از بعد بست و پنج سال تا چهل سال زیاده حادث میگردد و هم بساکنان
سواحل بحر اسود زیاده پیدا میشود العلاج در ابتدای مرض هرگاه حرارت زیاده یا تپ باشد اول مسهل از اد ویه مسهله
که نمکین باشند مثل سلفیت آف میگنشیا وغیره دهند و تا بقای حمی بفاصله یک یک و دو دو روز مسهل ازین ادویه
نوشانیده باشند تا خون صاف شده حمی دفع گردد و بعد زوال حمی نائٹرک میور یاٹک ایسڈ ڈائلوٹ از پانزده تا بست و پنج
قطره همراه نقوع جنشین چهار و پنج بار در بست و چهار ساعت روز و شب بنوشانند تا تبدیل مزاج کند و از ان جگر و
گرده وغیره اعضای باطنه کار خود با جودت دهند یا عوض آن نائٹرک ایسڈ انسطراٹک یعنی قوی یک درام در آب
ساده که از بست اونس تا سی اونس باشد حل کرده در بست و چهار ساعت جمله این مقدار دوا را بنوشانند و چون دو یک
ماه بر نوشیدن این دوا بگذرد و حدت مرض کم شود سم الفار یا لائکر آرسنکالیس بنوشانند و عمده طریق استعمال آن
درین مرض آنست که در میان خوردن غذا هرگاه نصف مقدار غذا خورده شود یک یک قطره لائکر آرسنکالیس با یک
لقمه نان ماکول انداخته خوب مالیده بخورند تا بخوبی در غذا آمیزد و بعده اذیت نرسانیده در خون آمیزد و اول از یک قطره
شروع کرده تا یکهفته برین مقدار اکتفا کنند و بعد یک هفته یک یک قطره هر روز اضافه نمایند تا که تا ده قطره رسانند
و هر روز یک یک قطره کم کرده تا سه قطره آرند و باز بترتیب مسطور بیفزایند و موافق همین ترتیب نوشانیده باشند تا که

سم الفار تاثیر ذاتی سمی خود را پیدا کند واز آن درد معده یا اسهال معدی یا اذیت مثانه یا سرخی چشم ظاهر شود درین وقت
این دوا را ترک کنند و بعد زوال شکایت مذکوره باز بترتیب موصوف دوای مذکور را بنوشانند تا که مرض دفع شود واگر درد دست
و پا بسبب انضمار ریشه های اعصاب زیاده جذام اذیت عصبانی پیدا شود برای تقویت پل فاسفورس لعبد غذا بنوشانند
واگر برآمدگی بر رخسار و ابرو و سرخی زیاده بود تنکچر بلاڈونا بر آن طلا سازند و هم اکسائیڈ آف زنک بر این ورم ضماد سازند
لیکن هرگاه این مرض مختلط شده بعد انحطاط باز شدت کند و آثار حدت و ازدیاد حرارت و ورم و سرخی جلد ظاهر شوند
باز آنچه علاج برای جذام هندی پیشتر نوشته شده آنرا باستعمال آورده بعد کسر حدت باز سم الفار و مرکبات آنرا بنوشانند
و در قسم ثانی آن هرگاه ببینند که سختی در جلد زیاده پیدا میشود آن زمان عوض سم الفار یا لائکر آرسنک ایلیس ڈونوون یا سولوشن
همراه نقوع عشبه یا نقوع انتمول بنوشانند و روغن جگرماهی در هر دو قسم جذام اکثر نافع است چه در قسم اول تقویت میکند
و در قسم ثانی هم برکل را دفع میکند واگر در قسم ثانی نوشانیدن ڈونوون سلوشن موافق مزاج مریض نیاید ایوڈائیڈ پٹاس محلول
یکدام نقوع دوای تلخ مثل نقوع قصب الذریره یا جنشین همراه روغن جگرماهی بنوشانند و هرگاه درد اعضا درین مرض
زیاده باشد ایوڈائیڈ پٹاس یا برومائیڈ پٹاس از پنج گرین تا ده گرین سه چهار بار در روز و شب بنوشانند تا آنچه مواد فاسد
از عروق ریشه های اعضا ریخته منجذب شدن آن اعانت دهد و هرگاه سرخی یا غلظ و ورم جلد در هر دو قسم آن پیدا شود
اکسائیڈ آف زنک یک درام همراه گلیسرین که یک اونس باشد حل کرده بر آن طلا سازند و هرگاه بعد زوال حمرت
و غلظ جلد صلابت در جلد باقی ماند برای دفع کردن آن قدری تنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند یا لائکر پٹاس الیم
قاعم مؤمین بر آن بسی قلیل قلیل طلا سازند تا از آن زخم پیدا نشود و آبله ظاهر نگردد و این دوا در دفع کردن سختی بسیار مفید است
لیکن باحتیاط تمام باستعمال آرند و همچنین طلا کردن فولر سلوشن که لائکر آرسنک است هم صلابت جلد مجذوم نافع است
واگر درین حال که درد اعضا زیاده باشد حجامت بلی شرط بر محل فقار ظهر از عنق تا کمر با این نحو نهادن که یکی با دیگرے
متصل باشد بسیار مفید است اجتماع خون را که در غلاف نخاع بود دفع میکند و این تدبیر جذام هندی است
اما هرگاه مرض مستحکم شود و جروح در جلد آمال پیدا شوند و نوبت بسقوط سلامیات انگشتان رسد درین وقت
مدد دهند برای اینکه تا بزودی و بسهولت آنامل سا قط شوند و برای این کار پولٹس از آرد و به ملینه بندند و برای دفع کردن
عفونت زخمها از زوال آرد تخم کتان با لمناصفه بگیرند و از آن ضماد درست کرده بر محل متعفن بندند یا در کلارائڈ افسالائم
پارچه تر کرده بر زخم نهند همچنین پارچه در آب کاربولک ایسڈ آلوده تر کرده بر زخم نهند و برای تصفیه و اندمال زخم جذام
سفوف پوست بیخ مدار و آرد تخم کتان بالمناصفه گرفته در آب گرم سرشته بر پارچه آلوده بر زخم بندند و بعضی اطبای
کامل میگویند که سفوف پوست بیخ مدار درین مرض نافع است مرهم آن بر زخمها نهادن هم مفید است و خورانیدن
آنهم در هر دو قسم آن نافع است و بهترین طریق استعمال آن اکثر این است که بگیرند سفوف پوست بیخ مدار چهار رتی

و بعد از آن شتا و گرین و سم الفار پنجاه و پنج گرین و مرچ سیاه نه اونس بیرا اول سم الفار و مرچ سیاه را در کهرل انداخته تا چهار روز خوب سحق کنند و بیامیزند بعده سفوف پوست بیخ مدار را با آن آمیخته از آب ساده سرشته هشت صد حب از آن درست سازند و یک یک حب از آن بعد غذای روز و شب خورانند ایضاً له سفوف پوست بیخ مدار از شش گرین تا ده گرین یک اول یا هم گرین سفوف مرکب انٹمنی یعنی انٹمونیل پوڈر که مشابه جیمس پوڈر میباشد و بجای آن استعمال کرده میشود سه گرین اد و بیا با هم آمیخته همراه آب ساده روزانه سه بار موافق این مقدار بنوشانند ایضاً له آنچه صلابت بر جلد پیدا شده بر آن لوشن بای کلورائیڈ یا سٹیڈ ارج ارم طلا سازند صفحه بای کلورائیڈ چهار گرین یا سٹیڈ رو کلارک ایسڈ ده قطره در بست اونس آب ساده حل کرده هر جا که سختی در جلد باشد این دوا را بر آن طلا سازند و خوب مالش نمایند ایضاً له در آبیکه کبریت در آن حل کرده باشند مریض را در آن نشانند ایضاً روغن سنج مشکبری ده ده قطره همراه آب ساده که یک اونس باشد آمیخته روزانه سه بار نوشانند و هم این روغن را بر جلد بدن بالند فقط

فصل پانزدهم در سفلس که آنرا آتشک گویند

این اسم مرکب ست از دو لفظ گریک که اول آن سین بکسر سین و سکون نون بمعنی با هم ست و دوم آن فلو بکسر فا و ضم لام و سکون واو بمعنی محبت و مراد از آن مرضی ست که از صحبت یا جماع زن و مرد پیدا میشود اما اینکه چگونه پیدا میگردد پس بخوبی ثابت نشده جز اینکه از زیادتی قذارت غلاظت فرج و ذکر پیدا شده باشد و بعضی میگویند که درین مرض یک سیل خاص در خون و لحم پیدا میشود که از آن مواد خاص پیدا میگردد و از آن این مرض متولد میشود و بعضی میگویند که تخم نباتی در لحم پیدا شده در خون داخل گردد و از آن در تمام بدن عام میشود و احداث این مرض میکند و کسی میگوید که این مرض از قسم حمی خاص پیدا میشود که از آن یک ماده خاص در خون پیدا میگردد و از آن در لحم و عظام و جلد و در سائر اعضا میرسد و از آن این مرض پیدا میشود مثل اسمال یکبس یعنی جدری خورد و لهذا در لغت انگریزی این مرض را هم پکس مینامند چنانکه جدری صغیر را اسمال پکس میگویند بالجمله سبب فاعلی آن بخوبی ظاهر نشده لیکن این قدر معلوم میشود که زهر خاص ست که چون ببدن میرسد از آن علامات خاص پیدا میشوند که آنها از سمیت زهر دیگر در خون حادث نمیشوند و آن اصلی و غیر اصلی میباشد چنانکه قدما آنرا بچهره و نار فارسی تعبیر میکردند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم جائز داشتند اما تفرقه هم بینها میکردند بالجمله اصلی سفلس آنست که مثل جدری بر تمام بدن پیدا شود و اگر چه زهر در هر دو قسم آن میباشد لیکن هر دو زهر بحسب تاثیر خود جدا میباشند چنانچه ڈاکٹر ریکوٹ صاحب بهادر در اثبات این امر که ماده مولد سفلس زهر ست و بر دو قسم ست و هر قسم تاثیر جداگانه میدارد گفته اند که هرگاه مواد از زخم آتشک اصلی گرفته در جای اندرون جلد بدن رسانند چنانکه ماده جدری را در جلد میرسانند از آن هم زخم مثل زخم آتشک پیدا شده در جمله بدن عام میشود و هرگاه ماده از زخم آتشک غیر اصلی گرفته در جلد بدن صحیح رسانند از آن هم زخم مثل زخم سکیه از آن ماده گرفته شده پیدا میشود و غده ها یکه قریب آن زخم

علاج بیماری

فصل پانزدهم در سفلس که آنرا آتشک گویند

ماده

منتهی هم میشوند و ممکن است که در انتهاء حصول سبب اگر دو لیکن این زخم و فساد که از آن پیدا شده مختص در همین محل میباشد عام نگردد
و همچنین اصلی و غیر اصلی آن هر دو از امراض بسیار متعدیه میباشند که از زن بمرد و از مرد بزن میرسد و غیر اصلی این مختص
بعضو واحد میباشد و عام نمیگردد و اول بیان غیر اصلی آن کرده میشود پس بدانکه از غیر اصلی آن زخم سه قسم پیدا میشود
یکی سافت شنکر بفتح سین مهمله و سکون الف و فا و تای مثناة فوقانی و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح کاف و
سکون رای مهمله یعنی زخم ملایم آتشک نرم زیرا که شنکر بمعنی زخم آتشک است که از راه خارج غدد بدر رسیدن و بدن دیگر زخم پیدا کند دوم
فاجی ڈینا شنکر بفتح فا و سکون الف و فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله هندی و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر نون و سکون کاف یعنی آکال و خورنده عضو سوم سلافنگ شنکر بفتح سین مهمله و کسر لام و سکون فای
اول و کسر فای ثانی و سکون نون و ضم سکون کاف فارسی یعنی که مرده کننده عضو باشد و این قسم غیر اصلی مفلس از صحبت و مقاربت
مرد با زن هر گاه یکی از این دو کس مبتلای مرض مفلس باشد پیدا میشود و اکثر زخم آن مختص باعضای تناسل مردان و زنان
میباشد و در غیر این یافته نمیشود مگر از بی احتیاطی مثل اینکه کسی مادهٔ زخم خود یا غیر خود را در اعضای دیگر مثل شفه و منخرین
یا دیگر اعضا رساند زخم پیدا کند پس باین طور این قسم خاص از یکی بدیگری رسیده عام میگردد و العلامات قسم اول
آن سافت شنکر است صورت آن در مردان باین نحو میشود که هر گاه مرد با کدام زن که مبتلای مرض مفلس باشد
مقاربت نماید پس اگر در مقاربت سپوکس سیمن حشفه و غلفه شق شود پس زهر آن مرض در جلد داخل شود ابتدا
[illegible] سرخی پیدا میشود و در آن سرخی
سرخی پیدا گردد و در آن سرخی غلظ آمده [illegible] بعد در سپوکس سیمن ذکر که بالا
شوربست [illegible] پیدا شده زخم حادث میشود [illegible] زخم روز بروز منبسط گردد تا اینکه بقدر دانه کرسنه
کلان و وسیع گردد و زیاده از آن منبسط نمیشود و لیکن این زخم عمیق میگردد و بعد سرخی آن زائل شده بجای آن رنگ
رصاصی یا خاکستری در زخم دیده میشود و این زخم مدور میباشد و کناره آن سپوکس سیمن چنان محسوس میشود که گویا
کسی آنرا از مقراض بریده است و اندرون آن لحم دیده میشود و گرد اطراف آن خط بسیار سرخ در استداره محیط میباشد
و چون زخم تا این حد سرخ میرسد از انبساط و زیادتی باز ماند و چون از سپوکس سیمن زخم تا جلد رسد ریم در آن
زخم پیدا شده جاری گردد و خاصه ریم این زخم آنست که هر جا بر جلد ذکر میرسد از آن مثل زخم اول زخم پیدا میشود
تا اینکه گاهی در کسانیکه غلفه بر ذکر ایشان میباشد نوبت بآن میرسد که غلفه ایشان بسبب ورم زخم لائق بازگشت و
انعطاف باقی نماند و چون زخمها زیاده شوند از آن ورم و درد زیاده پیدا میگردد و این زخمها اول بر کناره حشفه
که اتصال باد سپوکس سیمن حشفه زیاده بوند و آنرا بهندی کنگنی گویند پیدا میشوند و گاهی محل فرینم یعنی جائیکه
خط طولی بر جلد ذکر در جانب [illegible] میباشد که آنرا بهندی سیون گویند میشود و گاهی بر [illegible]

بر سر غلفه و گاهی اندرون غلفه در کسانیکه ذکر ایشان غلفه‌دار بود پیدا میشود و چون در غلفه افتد بسبب آن تنگی غلفه هم زخم حادث
میشود و گاهی این زخم در مجری بول هم میباشد چنانکه داکتر ریکورت صاحب میگوید که گاهی تا مشابه این زخمها از مجری بول پیدا
لیکن چون تا این صدر رسد مشابه بمرض سوزاک میگردد و درین وقت تفرقه بینهما باین نحو کرده میشود که در زخم آتشک مواد که همراه
بول می آید رقیق و مخلوط با خون می آید و در سوزاک ریم محض با بول خارج میشود و هم در زخم آتشک چون مجری بول را از خارج
ذکر مس و غمز کرده به بینند در جای خاص غلظ و درد زیاده محسوس میشود و در سوزاک غلظ و درد در جای خاص زیاده نمیباشد
بلکه اذیت در تمام مجری برابر عام میباشد اما هرگاه زخم آتشک و سوزاک در مجری بول هر دو مجتمع شوند درین وقت تفرقه دشوار میشود
و در زنان این زخم اکثر بر محل فم شفت و در پهلوی اندرونی فرج هم یافته میشود و بر دهن رحم هم میباشد لیکن در [illegible] بسیار
قلیل می افتد و قسم ثانی آن فاجی دینک است یعنی خورنده لحم باین طور میشود که اول مثل قسم اول علامات در ابتدا پیدا
میشوند بعد زخم حادث میگردد پس این زخم روز بروز عمیق میشود و گوشت را میخورد و اکثر بر ذکر زخم واحد ازین قسم پیدا
میگردد متعدد نباشند و هم این زخم مثل زخم قسم اول بمقدار دانه کرسنه رسیده متوقف نمیشود بلکه هر قدر لحم که می یابد آنرا میخورد
و اکثر بر محل حشفه این زخم پیدا میشود خاصته بر جائیکه خط طولی در جلد ذکر زیر مجری بول دیده میشود و زخم مذکور لحم حشفه را آهسته آهسته
بتدریج میخورد تا اینکه حشفه ناقص میشود و اگر قریب مجری بول باشد تا مجری بول میرسد و ازان در مجری بول ثقبه پیدا میگردد
و این قسم ثانی گاهی بعد قسم اول میشود و اکثر آنست که از اول شروع میگردد و اما قسم ثالث که مرده کننده گوشت صحیح است
و آنرا اسلف فنگ شنکر گویند اینهم مثل قسم اول در ابتدا شروع میشود اما همراه آن ورم عظیم با درد شدید در ذکر پیدا میشود
و حشفه کبیر المقدار و سخت و سرخ رنگ و با درد شدید میباشد و تب هم درین ورم یار بود بالجمله این ورم فلغمونی است که از
رسیدن ورم حار تا غشای خانه‌دار و از ریختن مواد در غشای مذکور پیدا میشود و چون ورم زیاده گردد و [illegible] در اندرون
ورم بر جلد ذکر نقطه سیاه اول نمودار میشود و بعد آن سیاهی مذکور منبسط میگردد و بسبب آن گوشت ذکر میمیرد و متعفن
میگردد تا اینکه گاهی حشفه بالتمام و هم گوشت بالای ذکر مرده و متعفن شده ساقط میشود و فقط کارتلیج [illegible] باقی
میماند و جمله طبقات جلد و لحم فاسد و سیاه گشته زائل میشوند لیکن اکثر آنست که این زخم و مردن گوشت در یکجانب ذکر میشود
و در هر طرف عام نمیگردد و چون این قسم بزنان عارض گردد در فرج و لحم اندرون فرج ورم و سختی چنان پیدا میشود
که در ذکر و حشفه مردان میشود و گاهی تمام فرج و گوشت اندرون آن میمیرد و بسبب آن مریضه هلاک میشود و اگر این مریض
لائق صحت باشد در مرد و زن هر دو گرد زخم اول خط سرخ پیدا میشود و بعد آن آنچه لحم که مرده است از لحم جلد زنده جدا
ساقط میشود و آنچه که سمیت در زخم سابق بوده رفع میگردد و بعد آن در محل زخم گوشت صحیح که اثر انگور جدید گویند پیدا میشود
و مثل دیگر زخمهای جید صحت قبول میکند و این قسم زخم اکثر در کسانی میشود که بر ذکر ایشان غلفه بود و بسبب آن هرگاه حشفه و
غلفه هر دو متورم میشوند از انقلاب شدن غلفه بخوبی تنقیه زخم ممکن نباشد ازین جهت زخم مذکور را از [illegible] مواد و ...

صفائی پیدا میشود اسبب سبب اصلی آن در اقسام ثلثه زهرو احد ست لیکن اسباب معینه و معده مختلف اند مثلاً
کسیکه خون آن بخوبی صاف نباشد یا در خون آن ضعف و کمزوری بود مبتلا در قسم ثانی و ثالث میشود **العلاج** علاج
آن به دو چیز کرده میشود از ادویه موضعیه که مبدل مزاج زخم باشند و از ادویه منشره به که مصفی خون و دافع زهر کوبا
باصلاح اصل مزاج بوند و اول ادویه موضعیه نوشته میشوند و مقصود از استعمال آنها اینست که تا بسبب آن ماهیه
سمیت که در زخم ست دفع شود و زخم روی مذکور مثل دیگر زخمها که از ذات خالی اند گردد و خصوصیت مزاجی زخم مذکور
متبدل شود پس برای این کار باید که در قسم اول کی سافت شنکرست اول دوای محرق لحم بر زخم نهند و چونکه ادویه مذکوره
کثیر اند لهذا آنچه از آنها در ینجا از همه افضل اند نوشته میشوند آن اصل نائترک الیسڈ ست و طریق استعمالش اینست که پنبه
بر سر میل پیچیده در اصل نائترک ترکرده بر زخمها نهند یا نائترک الیسڈ را در قلم زجاجی پر کرده سر قلم مذکور را بر زخمها نهند و لیکن
آنهه با سر د انجا ر بزند تا آنچه بر محل غیر زخمی رسیده باشد شسته از جلد جدا گردد و فائده استعمال این دوا آنست که چون بر زخم
نهاده میشود آنچه لحم که آنجا بود آنرا می میراند و هم آنچه زهر که بوده آنهم می میرد و دفع میشود و هرگاه این لحم مرده دور کرده میشود از زیر
آن گوشت صحیح پیدا میشود و آن بزودی صحت قبول میکند و هم اگر آئیوڈائڈ فام را باریک کرده بر زخمها پاشند و بالا
آنها قدری قدری پنبه صاف نهاده اگر ذکر خالی از غلفه بود بر آن رفاده نهاده بر بندند و اگر غلفه دار بود بعد پاشیدن
دوای مذکور و نهادن پنبه غلفه را بر حشفه کشیده دهند و یک پاشیدن سفوف کیلومل هم بر زخم قسم اول مبدل مزاج
زخم مذکورست و هم زهر را دور میکند و ایضاً اگر درد دوای بلاک واش پارچه ترکرده بر سر زخمها نهاده به پیچند مبدل مزاج
و رافع زهر آنست اما اگر ورم بر حشفه زیاده باشد پس درین صورت نائترک الیسڈ را در ابتدا باستعمال نیارند بلکه عوض
آن گلارڈ لوشن یا افیون محلول با آب را بر محل ورم طلا سازند تا اجتماع خون دفع گردد پس بعد رفع شدت اجتماع خون
و ورم و باقی ماندن زخم محض نائترک الیسڈ را موافق هدایت اول باستعمال آرند و اگر ورم در غلفه چنان باشد که بسبب آن
انقلاب آن ناممکن بود درین وقت غلفه را چاک کرده دهند تا بسهولت منقلب شود و اگر بر کناره سر غلفه زخم باشد
و بسبب آن انقلاب غلفه ناممکن بود زخم مذکور را اگر غلفه بسیار طویل باشد از کارد ببرانشند تو باید دانست که آنچه زخم
جدید هم درین وقت پیدا کرده میشود آنهم بعد چندی زخم آتشک میشود و دران سمیت پیدا گردد و لهذا باید که چون بعد زخم ورم
بر طرف شود بر این زخم جدید هم اصل نائترک الیسڈ را موافق هدایت اول نهند تا طبیعت این زخم را هم مبدل سازد و
هرگاه زخم آتشک صاف شود درین وقت سلفیٹ آف کوپر یا زنک سلفاس که هر یک دو گرین باشد جدا جدا در یک
اونس آب ساده حل کرده بر آن طلا سازند یا نائٹر سلور پنج گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر زخم مذکور طلا سازند
تا اندریه تقویت جلد بزودی موودی صحت شود و گاهی درین زخم آنگور زیاده پیدا میگردد حتی که بالای زخم دراز شده می آید
درین وقت اصل کاسٹک بکمال سبکی بر آن نهند یا توتیای سحوق بر آن پاشند تا لحم زائد گداخته و سوخته زائل شود و در

خفیف و سریع الهضم بود بخورانند مثل آش جو و کهچری دال مونگ مقشر یا دال مونگ مقشر همراه برنج پخته یا نان گندم و چون
غذا شیر بست که آنرا با نان و برنج پخته بخورانند و از اغذیه غلیظه و حاره اجتناب نمایند و آنچه در آن الحق ال حاره باشد از آن
احتراز ضرورست و جرم لحم کم خورانند و نوشانیدن سیماب و مرکبات آن هم درین قسم جائز نبود زیراکه زهر این مرض درین
قسم منقص بمقام زخم میباشد و در خون داخل شده در بدن عام نمیگردد پس ضرورت دادن سیماب ساقط شد بلکه از نوشانیدن
سیماب درین جا مضرت پیدا میشود و آن مضرت اینست که صورت بفلس سکندری از نوشیدنش پیدا میشود و کدام نفع از آن
حاصل نگردد و در قسم ثانی مریض را با آرام دارند و چونکه درین قسم درد در مقام ذکر و بی لطفی طبیعت زیاده می ماند لهذا از
خورانیدن افیون درین درد هم کم میگردد و بی لطفی طبع هم دفع میشود و زخم صحیح میگردد و درین قسم هم از خورانیدن سیماب
مضرت میشود و هم درین قسم هرگاه ضعف زیاده شود اغذیه مقویه خورانند و وین شراب و ایمونیا کاربناس و بارک هرگونه که مناسب
دانند بنوشانند. باقی آنچه در قسم اول نوشته شده بعمل آرند و در قسم ثالث آن که اکثر خون و بدن را نقصان میرسد و مثل قسم ثانی
درین هم حرارت و تپ میباشد پس بهتر آنست که درین قسم هم مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس که همراه آن کنین یا کچه اسٹیل
بوده باشد و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فیری سلفاس را هم شریک کنند بهتر بود و بهترین مسهل اینست که بگیرند
میگنیشیا سلفاس دو ڈرام و کنین سلفاس یک دو گرین و فیری سلفاس یک دو گرین و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ
از ده قطره تا پانزده قطره و همه را با آب ساده حل کرده روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و بعد دفع شدن
تپ اغذیه جیده خورانند و ایمونیا کاربناس و بارک و هر که شراب خوار بود آنرا وین شراب هم بار بار حسب مناسب نوشانند
و مادامیکه مرض منحط شده یا ضعف مزاج باقی باشد نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه کدام دوای تلخ مثل
کنین یا بارک یا جنشین یا قصب الذریره بهر نحو که مناسب دانند بنوشانند و همچنین روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و
ٹنکچر کلمبا و کنین نوشانند بالجمله علاج تندرستی و صحت افزای هر گونه نمایند. و درین قسم هم نوشانیدن سیماب
جائز نبود زیراکه موت عضو از آن زیاده پیدا میشود و هم درین قسم لحم بسیار ضعیف میباشد و نوشانیدن افیون
درین قسم بسیار مفید میباشد که اذیت بدن کم میکند و هم خواب می آرد. **تذییل** اول در ورم مغابن که آنرا بلغت لاطن
بیو بو بکسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم بای موحده و سکون واو گویند و اگرچه این ورم باسباب
کثیره ممکن الوقوع است لیکن آنچه از ان بسبب آتشک میشود آن اکثر در اربیه حادث میشود و آنرا بهندی بد نامند و
ممکن است که این ورم در هر جاکه لحم رخو در بدن میباشد مثل ابط و زیر ذقن و اربیه حادث شود لیکن آنچه از ان بسبب
آتشک میشود اکثر در اربیه یافته میشود و آنچه از آتشک پیدا میشود و اینجا مقصود از ذکر بیان همان است چرا که هم تتمه
آتشک است پس آن از منجذب شدن زهر آتشک از مجاری آب برنده در غدده های موسوم به لمفیٹک حادث میشود
زیراکه مجاری مذکوره چنانکه در همه اعضا هستند همچنین در ذکر هم میباشند پس هرگاه زخم آتشک بر ذکر خاصة بالای حشفه پیدا شود

فائدہ در علاج اقسام آتشک

تذییل اول

پس اول زهر آن درین مجاری که در ذکر اند می آید چون از انها در غده های لمفتیک اربیه که از اندرون آنها مجاری آب برنده مذکوره داخل شده بدیگر اعضا میروند میرسد و در غده های مذکوره داخل شده آنجا فساد پیدا میکند و بسبب آن ورم مذکور حادث میشود و دلیل بر اینکه این ورم خاص از زهر آتشک پیدا میشود آنست که اکثر ریم درین ورم پیدا میشود هرگاه آنرا گرفته بر کدام عضو صحیح رسانند از آن زخم آتشک پیدا میشود و چونکه اکثر زخم آتشک بر ذکر میباشد لهذا اکثر این ورم خاص بر محل اربیه پیدا میشود و هرگاه زخم آتشک بسبب خدمت رضیع در دست یا انگشت و اکثر یا دایه باشد از آن ورم مذکور در بغل حادث میشود و اگر کسی بذریعه تقبیل لبان فواحش که مبتلا بمرض آتشک بوده باشند زخم آتشک در دهن یا بالای لب خود پیدا کرده باشد در آنکس این ورم زیر ذقن آن حادث میشود و گاهی درین اعضا ورم بسبب همدردی و مشارکت یعنی سمپتیک از اذیت اعضای دیگر هم میشود چنانکه گاهی از اذیت و ورم ذکر که بسبب سوزاک یا از ورم فلغه باشد میشود و گاهی از اذیت و ورم رجل و گاهی در حالت ضعف و کمزوری و گاهی در حال ابتلا بمرض خنازیر هم میشود اما فرق بینها باین نحو توان کرد که چون باسباب دیگر این ورم پیدا شود و ریم آنرا بر بدن صحیح رسانند از آن زخم آتشک پیدا نشود و چنانکه از ریم ورمیکه بسبب آتشک باشد زخم آتشک حادث میشود و این چنین ورم که خاص بسبب آتشک باشد اکثر در هفته ثانیه یا ثالثه از ابتدای ظهور مرض آتشک پیدا میشود و گاهی در آن تقدم و تأخر هم میشود مثل آنکه گاهی بعد دو سه روز از ابتدای شروع آتشک و گاهی بعد صحیح شدن زخم آن میشود و العلامات اول در اربیه بعد شروع شدن آتشک صلابت و ورم و درد پیدا میشود که از آن مریض وقت حرکت و قیام متأذی میگردد لیکن در خسپیدن و قیام کردن در مقدار ورم فرق مشاهد نمیشود و چنانکه در نزول الامعا وقت خسپیدن مقدار اربیه صغیر و وقت قیام بزرگ میگردد و چون این ورم متزاید شود از دیاد حرارت و حمی هم لاحق میشود و اکثر این ورم در غده های مذکوره میماند و گاهی تا غشای غانه دار که بر دور این غده هاست هم میرسد و درین وقت تپ شدید و درد عظیم پیدا میشوند و گاهی وقت شدت خود این ورم چنان شدت میکند که از آن موت عضو و نافذ یا بعض گینگرین پیدا میشود و گاهی این ورم مرده کننده لحم تا شریان عظیم که در فخذین رفته و درین رفتار از اندرون اربیه مرور کرده و آنرا بلغت انگریزی فیمرال آرتری گویند هم میرسد و همچنین تا ورید کبیر که همراه شریان مذکور است میرسد و بسبب آن شریان و ورید مذکور قطع میشوند و از انها چندان خون کثیر جاری میشود که فوراً مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم در غده های لمفتیک که در دیوار شکم اند هم میرسد و از فساد آنها ورم غشای اندر شکم یعنی پاریطون پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم در یک جانب اربیه می افتد و آن مخصوص بوقتی ست که زخم آتشک در یک جانب حشفه باشد و گاهی در هر دو اربیه بود و این وقتی ست که زخم آتشک بر خطی که در جانب تحت ذکر در طول آن میباشد حادث شود و اگر از اسباب دیگر این ورم پیدا شود از علاج زائل میگردد و لیکن هرگاه بسبب

فرق در ورم نزول الامعا و ورم اربیه

آتشک حادث شود پس اکثر چه آنست که دران ریم پیدا میشود و منفجر میگردد و گاهی دریکجا و گاهی در مواضع متعدده
این ورم انفجار واقع میشود و درجائیکه در جلد بالای ورم ارجیه رقته زیاده دیده شود و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی
زیاده بود همانجا انفجار روزان واقع میشود و هرجا که بعد انفجار از زیر جلد لحم نمایان میشود رنگ آن همان پیدا شد که در زخم
ذکر از آتشک پیدا شده میباشد العلاج اول مریض را بار ا مرتمام بر پلنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تحلیل ورم
زلو بر محل ورم حسب مناسب چسپانند و بعد جدا شدن زلو بر زخم آن آمیتا ککلو ڈین طلا ساخته پارچه صغیر اسفنج آلوده بجای زخم
زلو چسپانند و بعد بند شدن خون پارچه صاف درگلار ڈلوشن تر کرده بر ورم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این ورم
بوده باشد از این تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بود دران در ورم خفت حاصل میشود و من بعد چند اگر
شبهه پیدا شدن ریم باشد فورا تخم کتان مسحوق معجون با گرم بر پارچه آلوده گرم بر محل ورم چسپانند و چون دانسته
شود که ریم پیدا شده از نشتر ورم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که ازین تدبیر بسرعت زخم مندمل میشود و انتظار خود منفجر
شدن آن نکنند و الا مرض مزمن خواهد شد و زخم درمدتهای طویله مندمل خواهد شد پس اگر بعد نشتر زنی به بینند که لحم اندرون
زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت ناتیترک ایسڈ بران طلا کرده بالای آن پولٹس ها بالفعل بنهند تا
بزودی گوشت ردی از لحم صالح جدا شده فساد رفع گردد و اگر حاجت طلا کردن کاستک پاس آن آنی شود درین وقت بسیار قلیل از دوای
مذکور بران طلا سازند و بالای آن پولٹس ها بنهند و قید تقلیل بنابر آنست که اگر این دوا زیاده نهاده شود از ان زخم عمیق شده شریان عظیم سوم
یعنی فمرال آرٹری منقطع شده خون کثیر از ان جاری خواهد شد و اگر از استعمال این دوا دشکار خائف باشد عوض آن بلک وش طلا کنند یا
سفوف بائیڈراج ارم او کسائیڈ رو برم بران پاشند و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و پوسیدگی خود مانع از التحام زخم
میشود زیراکه دران چون جیدنمی آید درین وقت اصل کاستک نقره بران بگردانند تا جلد مذکور زنده و دشنده بمیرد و جدا
شود و جلد جدید رویده زخم بزودی مندمل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی درانجا باقی میماند و درین وقت بران
ٹنکچر ایوڈین طلا کنند یا پلاسٹر ہائیڈراج ارهم که بر چرم سابری آلوده میشود بران ضماد سازند که از ینها صلابت بزودی
برطرف میگردد والا بتدریج این صلابت خود دفع میشود من بعد برای تقویت بدن اغذیه جیده خورانند و ادویه
مقویه مثل روغن جگر ماهی بنوشانند تذنیب ثانی در مسه آتشکی یعنی سفلسی بدانکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول
از آتشک غیر اصلی در محل زخم مسه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت اسٹابری که میوه مشهور است
و گاهی موافق مقدار آن هم میباشد و مراد از بودن آن بر صورت اسٹابری آنست که طول و عرض آنهم موافق آن بود
و در خارج هم در مسه مذکور ارتفاع و انخفاض مثل ظاهر جلد اسٹابری میباشد و گاهی بر صورت گل گوبهی بود یعنی اصل
آن دقیق و سر آن غلیظ و با خشونت ظاهر که مختلف الارتفاع والانخفاض بود میباشد و گاهی اصل این مسه دقیق و
زمانی عریض میباشد و حقیقت مسه مذکور آنست که دران هیوکس میپرین و غشای خانه دار رقیق که دران عروق صغار

شعرہا بسیار بود میباشند و بسبب آنها درین خون کثیر میرساند فی الواقع این سہ انگور زخم اول ست کہ زیادہ شدہ انہ
جای خود برآمدہ و اختلافات ارتفاع و انخفاض آن بسبب اختلاف پاپل ری لیار سوکس سمبرین میباشد و این سہ ہا
اگرچہ برزخم آتشک ہر جاکہ باشد پیدا میشوند لیکن اکثر بالای حشفہ و اندرون فرج دیدہ میشود و گاہی در نسوان چنان
کبیر المقدار بود کہ مانع از ایلاج ذکر میگردد و ہمچنین در رجال گاہی چنان مقدار آن عظیم میگردد خصوصاً وقتیکہ قلفہ طویل
بود کہ بسبب آن قلفہ بر حشفہ تنگ گشتہ از انقلاب ممنوع میگردد و چون اندکی قلفہ را منقلب ساختہ ببینند بر حشفہ این
سہ دیدہ میشود العلاج ہرگاہ بیخ سہ مذکورہ دقیق باشد از مقراض آنرا ببرند و از اصل کاسٹک نقرہ آنرا داغ
کردہ دہند تا خون ہم بند شود و باز عود ہم نکند و ہرگاہ بیخ آن عریض باشد بیخ آنرا از خیط ریشمی مضبوط بقوت بہ بندند
و چون قطع شدہ خود ساقط شود و بعد سقوط آن خون جاری گردد بران اصل کاسٹک نہند و اگر از انہم خون بند نشود
تنکچر اسٹیل بران طلا سازند تا خون بند شود و ہرگاہ سہ مذکور زیادہ از جلد مرتفع نباشد بلکہ چسپیدہ از جلد و منبسط
بران بود کہ بسبب آن بستن اصل آن ممکن نباشد درین وقت اصل نائٹرک ایسڈ بران طلا سازند و بعد آن اب سرد بران بزنند
تا انچہ دوای مذکور بہ جلد صحیح رسیدہ باشد ہمراہ آب از جلد جدا شود و نگاہی بجلد صحیح نرساند ایضاً الہ اول گرد سہ مذکور بر جلد صحیح
کدام شحم طلا سازند تا اثر دوای حاد بجلد صحیح نرسد من بعد سر قلم کاسٹک پتاس کمال سبکی چابکی بر سہ مذکور آہستہ آہستہ
بگردانند کہ از ان ہر دو سہ مذکور گداختہ و سوختہ میشود و بعد ازین ہرگاہ معلوم شود کہ سہ مذکور بالتمام گداختہ و سوختہ شد آنزمان آب بسیار بران
ریزند تا آنچہ گداختہ ہمراہ آب از جلد جدا شدہ ساقط گردد پس بعد آن اگر خون جاری شود تنکچر اسٹیل بر آن طلا
سازند ایضاً الہ لاکر فیری پرنائٹراس بر سہ مذکور طلا سازند کہ آنہم کار نائٹرک ایسڈ میدہد و چون کہ دران حدت ...
ازین جہت خون را ہم بند میکند فقط ۳ اما قسم اصلی سفلس آنست کہ زہر آن بعد داخل شدن در خون یا در لحم
بدن از زن فاحشہ مریضہ یا از مرد مریض ممکن ست کہ در جمیع اعضا یا در جملہ اجزای اعضای بدن برسد و عام گردد و
زہر مذکور بعد رسیدن در خون یا لحم یک مادہ خاص متشابہ بہ فائبرن ناقص یا چیزی برگل پیدا میکند باین طریق کہ زہر
اول در جای از بدن این زہر میرسد آنجا حرکت پیدا کردہ از خون غذای خود گرفتہ مقدار خود را زیادہ میکند کہ از ان
سیلہای کثیرہ مادہ مذکور پیدا میشوند و چون این سیلہا در عضوی یا در اعضای کثیرہ میریزند از ریختن آنہا سختی
در اعضای مذکورہ جائیکہ مادہ ریختہ پیدا میشود و بعد تولد صلابت اکثر آنجا زخم ہم پیدا میشود پس فی الحقیقت سفلس
و آتشک نام زہر خاص ست کہ ہرگاہ در بدن میرسد جائیکہ رسیدہ آنجا حرکت پیدا کردہ و غذای خود را از خون
گرفتہ مقدار خود را زیادہ میکند و چون مقدارش زیادہ شود یعنی سیلہای کثیرہ متولد شدند پس این سیلہا
در خون آمیختہ بذریعہ دوران خون در جملہ اعضا میرسند و در ہر عضو کہ میریزند آنجا ہم حرکت مذکور پیدا کردہ مقدار
خود را زیادہ میکنند لیکن جائیکہ اول این زہر در جلد بدن رسیدہ و در لحم حرکت پیدا کردہ مقدار خود را زیادہ ساختہ

ورم وزخم پیدا کند عام از آنکه بر ذکر باشد یا بر لب یا بر سائر عضو که اول رسیده شد او پیدا کند و مختص بآن عضو باشد یعنی هنوز عام نشده باشد آنرا اولی سفلس یعنی سفلس عضو خاص یا پرییمری سفلس بکسر بای موحده فارسی ورای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی یعنی سفلس ابتدائی یا مبتدی میگویند وهرگاه این زخم وفساد اول زهر مذکور از آنجا بذریعه دوران خون در بدن رسیده فساد و فتورها ورم وزخم در اعضای دیگر پیدا کند آنرا کانسٹیٹیوشنل سفلس یعنی سفلس عامی نامند وباید دانست که اختلاف این تسمیه برای تعلیم است والا فی الحقیقت سفلس خاص وسفلس عام هر دو واحد اند بسبب حقیقت در آن فرقی نیست چه حقیقت هر دو زهر خاص مذکور است اما قسم اول آن پس بدانکه آن دفعةً ظاهر نمیشود بلکه چون زهر آن در بدن صحیح از مریض در رسد تا مدت خاص اثر آن مخفی میماند وبعد آن ظاهر میشود ودرین مدت خاص او خود را از گرفتن غذای خویش قوی وکثیر میسازد واین مدت خاص را در لغت انگریزی انکیوبیشن پیرید یعنی مدتیکه در آن ماکیان بیضه داده وزیر شکم خود نهاده از آن بچه بیرون آرد می نامند ومقدار آن مختلف است اکثر مقدار این مدت بست و پنج روز است از روز اول مقاربت مرد با زن وگاهی ازین اسرع هم بود یعنی ۵ روز وگاهی از آن ابطا بود وآن مدت چهل و پنج روز است پس بعد انقضای مدت مذکور ظهور اثر زهر سفلس اصلی میشود وقبل آن نمی باشد امادرین مدت چه میشود پس بدانکه یکی از سه امر درین مدت میشود یکی آنکه بعد مقاربت زخم خفیف مثل سحج وخدش بر جلد ذکر نمودار میگردد پس اگر کدام رطوبت حاده دیگر یا زهر سفلس از فرج در جلد ذکر داخل شود در یک دو روز این زخم خفیف خشک میگردد واز آن مریض میداند که کدام مرض با او نرسیده لیکن بعد منقضی شدن مدت مذکوره جائیکه زخم خفیف پیشتر حادث شده وخشک شده بود آنجا قدری صلابت وتغیر لون جلد حادث میشود که از دیدن آن مریض خائف میشود دوم آنکه آنچه از مقاربت زخم خفیف مثل سحج وخدش پیدا میشود در آن قدری ورم وسرخی حادث شود وبعد آن قدری ریم در آن افتد وخارج شده در سه چهار روز خشک گردد وبعد گذشتن مدت معهوده بجای زخم سختی پیدا میشود نه زخم سوم آنکه اول بعد مقاربت زخم خفیف در جلد ذکر یا فرج پیدا شود وهمراه آن سافت شنکر یعنی زخم لین سفلس غیر اصلی نام هم پیدا میشود واین زخم غیر اصلی خواه درین مدت معهوده به شود یا باقی ماند ما بعد گذشتن مدت معهوده در آنجا سختی پیدا میشود واین سختی است که زن یا مرد مبتلا بهر دو مرض یعنی بسافت شنکر وسفلس اصلی بوده باشد لیکن بر زخم تغیرات قلیل دیده شود وگاهی این سافت شنکر چندان بماند که مدت معلومه منقضی شده سختی هم در آن پیدا میشود واینکه این زخم سفلس غیر اصلی خود اصلی شود وبینندگان جاهل بر این رفت میبرند که از سافت شنکر سفلس اصلی پیدا شده وهر دو را زهر واحد میخوانند لیکن سبب آن نیست که چون سفلس اصلی [illegible] [illegible] وحرکت نکند ازین جهت تا انقضای زمان مدت معهوده سافت شنکر بر حال خود لین مانده وچون بعد انقضای مدت معلومه سفلس اصلی حرکت کرد واز آن سختی پیدا شد بسبب آن در سافت شنکر هم صلابت ظاهر گشت ودر بدن هم اثر زهر پیدا شد بالجمله بعد منقضی شدن مدت انکیوبیشن پیرید

در سفلس اصلی در جائیکه در جلد سیج پیدا شده بود اول قدری ارتفاع و غلظ و صلابت حادث میشود و بعد آن گاهی در
جلد چنان خشکی پیدا میگردد که مثل چرم یابس میشود و در سفید پوستان رنگ آن مثل رنگ مس و در سیاه پوستان
لون جلد آنجا مائل بسیاهی میگردد و دران حکه و خارش میشود و از خاریدن پوسته از جلد آنجا ساقط میگردد و گاهی
آب رقیق ازان سختی جاری میشود و گاهی دران زخم هم حادث میشود لیکن خاصه سفلس اصلی همینست که هر انجام آن
از سختی خالی نمیباشد بخلاف سفلس غیر اصلی که دران سختی نمیباشد پس صلابت و سختی موضع را از علامات فارقه در میان
سفلس اصلی و غیر اصلی توان دانست اما زخم آتشک اصلی پس بدانکه اکثر بالای سختی مذکوره زخم بطور سیج یا خدش
می افتد و ازان قدری آب بر می آید مگر اینکه بآن اذیت رسانیده شود که بسبب آن اجتماع خون شود که درین وقت البته
ریم هم پیدا میشود و عمیق هم میگردد و سختی هم دران زیاده از اذیت پیدا میشود و این زخم در آتشک اکثر دیده میشود و گاهی
بعد پیدا شدن صلابت در جلد و لحم زخم باین صفات حادث میشود که در شکل مدور و اندکی در وسط خود فرو رفته و
کناره های آن صلب و قدری مرتفع و از اثر گون بسوی خلف و بر دور آن خط سرخ محیط باطراف آن می باشد و
در وسط آن رنگ خاکستری دیده میشود و ازان قدری آب جاری میماند یا همیشه خشک میماند لیکن مده دران
پیدا نمیشود مگر وقتیکه زخم را اذیت رسانند چه درین وقت البته از اجتماع خون ریم هم پیدا میگردد بالجمله هرگاه زخم
باین صفات در آتشک پیدا شود آنرا علامت سفلس قوی و ردی و شدید باید دانست و این را بزبان انگلش
هنتیرین شنکر باسم هنتر صاحب ڈاکتر که علاجش نموده اند می نامند و ازین زخم همیشه سخت علامات و اعراض بطور
کالنقش چو نشنل پیدا میشوند و با فعال طبعیه بدن ازان نقصان کثیر میرسد و بعد ان سکندری سفلس شدید و ردی
پیدا میشود و درین زخم از اول سختی زیاده میباشد بخلاف زخمهای دیگر سفلس اصلی بالجمله بحساب زیادتی و کمی صلابت
جلد و لحم حکم به شدت و خفت این مرض توان کرد یعنی هرگاه سختی در جلد و لحم زیاده باشد بدانند که مرض شدید و
قوی است و هرگاه سختی کم بود مرض را خفیف و سهل الزوال تصور کنند و ایضا بدانکه انچه سختی و صلابت که در
لوکل سفلس یافته میشود آن گاهی منبسط بر جلد میباشد که بسبب آن جلد غلیظ و صلب مثل چرم یابس محسوس
میشود و گاهی صلابت مذکور بطور نیم دانه کرسنه زیر جلد محسوس میشود و گاهی بقدر دانه اخروت صلابت مذکور زیر
جلد محسوس میگردد و بهر صورت این صلابت اکثر تا دو سه ماه باقی مانده زائل میشود و هرگاه مرض خفیف بود گاهی در دو سه
هفته زائل میشود خصوصا هرگاه علاج صحیح کرده شود بالجمله این صلابت لوکل سفلس همیشه تا مدت العمر باقی نمیماند
و هم سوای مواضع ذکر و فرج این صلابت در سفلس اصلی در غده های اربیه هم یافته میشود لیکن درین قسم این سختی
قلیل و خفیف میباشد مثل ورم مغابن سفلس غیر اصلی شدید و حاد نبود مگر اینکه زیاده مریض راه رود یا اذیت رسد
و درین وقت البته درین سختی هم ورم حار پیدا میشود و ریم هم دران می افتد لیکن هرگاه درین صلابت ریم پیدا شده

فرق در میان سفلس اصلی و غیر اصلی

خارج گردد و این ریم دبل غده های اربیه را که در سفلس اصلی پیدا میشود هرگاه بر جلد بدن صحیح نهند از آن زخم پیدا میشود و همچنا

از ریم دبل غده های مسطوره که در سفلس غیر اصلی پیدا میشود زخم حادث میگردد و ایضاً در سفلس اصلی صلابت

سوای غده های اربیه در غده های ابط و در غده های پس گردن هم پیدا میشود و بعد مدت دراز این صلابتها

هم زائل میشوند و ازین بیان بر صاحب فهم سلیم فرق در زخم اصلی و غیر اصلی بخوبی ثابت خواهد شد چه در غیر اصلی قرحه را

که ریم بکثرت پیدا میشود و در سفلس اصلی پیدا شدن ریم لازم نیست زیراکه دران گفته شود که گاهی بعد صلابت فقط پوست

و فارش پیدا شده پوسته ساقط میگردد و گاهی فقط آب رقیق جاری میشود و گاهی زخم پیدا میگردد و در زخم آنهم یا کم

بود یا قدری آب جاری میشود لیکن مده نمیباشد مگر وقت رسانیدن اذیت همچنین زخم غیر اصلی همیشه لین میباشد

و در سفلس اصلی صلابت ضرور است خواه زخم پیدا شود یا نه پیدا شود و ایضاً آنچه ورم مغابن که در غیر اصلی میشود قوی

و شدید میباشد اکثر دران ریم پیدا میگردد و آنچه ورم مغابن که در سفلس اصلی حادث میشود خفیف و قلیل بود و

ریم هم دران کمتر می افتد مگر از زیاده راه رفتن و اذیت رسانیدن و ایضاً از ریم دبل ورم مغابن که در غیر اصلی بر

می آید هرگاه آنرا بر جسم صحیح نهند زخم پیدا میشود اگرچه آنهم مختص بهمان مقام میباشد عام در بدن نمیشود و از نهادن

ریم که در ورم مغابن سفلس اصلی پیدا میگردد بر بدن صحیح زخم حادث نمیشود و ایضاً درد ورم مغابن سفلس غیر اصلی

درد شدید و زاید میباشد و در ورم مغابن سفلس اصلی کم بود مگر اینکه ورم زیاده شود پس درین وقت درد آنهم درد

زیاده خواهد شد و ایضاً ورم مغابن در سفلس غیر اصلی اکثر در یکجانب اربیه میشود خصوصاً در جانبیکه زخم بر ذکر یا فرج

در همان جانب باشد و در سفلس اصلی ورم مغابن و صلابت در هر دو جانب اربیه عام پیدا میشود **العلاج** درین

قسم سفلس از نهادن ادویه موضعیه بر محل مرض چنان نفع ظاهر نمیشود چنانکه در سفلس غیر اصلی میشود زیراکه

اینجا سختی وقتی ظاهر میشود که اثر زهر آن در خون عام گردد پس درین وقت از نهادن کاستک نقره درین قسم

چگونه مرض زائل و یا بازخواهد ماند بلکه از ادویه مقرحه فائده درین قسم حاصل میشود چه آنها در خون داخل شده موثر

میشوند لیکن این قدر ضرور است که محل ظهور صلابت را از شستن بآب گرم خوب صاف دارند و آنچه اذیت جلد را

کم میکند مثل افیون محلول بآب یا لید لوشن یعنی لوشن ملینبای اسیتیتش که دران سرکه قلیل باشد یا بلاک وش

که آن از کیلومل و آب آهک ساخته میشود یا مرهم افیون یا مرهم ملینبای اسیتیتش بر آن طلا از و ضماد را باستعمال آرند

و عمده ادویه مقرحه نافعه این مرض سیماب است و در میان کاملین در استعمال آن اختلاف است چنانچه

بعضی نوشانیدنش را مضر و اکثر نافع میدانند و حق آنست که هرگاه آنرا با کمزوری خون و اعضا چنانکه در

حالت خنازیری میباشد خورانیده شود ضرر میرساند و لهذا کسی که آنرا در سفلس شکر خورانیده و بعد آن آثار

سکندری سفلس در بدن یافت آنرا مضر دانسته و الا در سفلس اصلی مفید میشود پس ضرور است که محل استعمال

سیماب را خوب فهمیده بنوشانند اما اینکه تا کجا نوشانند پس بعضی میگویند که چندان خورانند تا جوشش دهن پیدا کند لیکن این ضرور نیست بلکه هرگاه بعد خورانیدنش صلابت سفلس زائل شود ترک کنانند اما دفعةً خورانیدن سیماب را ترک نکنند بلکه بتدریج آهسته آهسته مقدار آنرا کم کرده ترک کنند که ازین طریق سکندری سفلس کم پیدا میشود و همچنین هنترین شنکر هم بدون نوشانیدن سیماب گاهی به میشود لیکن خورانیدنش اینجا هم تا زوال زخم ضرور نیست بلکه هرگاه خصوصیت زخم سفلس اصلی که آن صلابت زخم و بودن آن بر رنگ خاکستری و خشک بودن زخم است دفع شود و مثل سافت شنکر گردد یعنی ملائم شود و سرخ رنگ گردد و ریم در ان مثل زخمهای دیگر پیدا شود و از ان امید پیدا شدن انگور حاصل شود آنزمان آنرا ترک کنانند اما اینکه کدام قسم از مرکبات سیماب خورانند و چگونه سیماب را در بدن رسانند پس اول باید دانست که سیماب بچهار طریق در بدن رسانیده میشود اول بطریق خورانیدن دوم بطور مالیدن بالای جلد بدن سوم بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی اندرون جلد بدن رسانیدن چهارم دخان سیماب یا کیلومل را به بدن رسانیدن از اندرون چادر بعد پوشانیدن چادر مذکور از گردن تا زمین و نشانیدن مریض بر کرسی برهنه کرده و نهادن مجمر زیر کرسی علیل لیکن ازین طرق اربعه در بیشتری سفلس سیماب به دو طریق استعمال کرده میشود یعنی بطور خورانیدن و بر جلد مالیدن فقط اکثر بالجمله باید که هرگاه بیشتری سفلس خفیف بود یعنی بسیار قوی نباشد یا مریض زیاده قوی نباشد مطلب این بود که تاثیر سیماب در بدن نه زیاده و نه کم شود بلکه بحد اعتدال باشد درین وقت هائیدرارج ارم ایوڈائیڈ یعنی سبز رنگ آن یک گرین تا سه گرین گرفته همراه مغز نان ڈبل یا اکسٹراکٹ ٹراکسیکم یا اکسٹراکٹ هائیوسائمس سرشته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند و هرگاه در بدن و مزاج علیل حرارت زیاده باشد و یا زخم سفلس اصلی و ورم زیاده و جلد بدن خشک باشد درین وقت پل هائیڈرارج سپ کلورائڈ کمپونڈ یعنی پلم آرسن پل اعنی حب سیماب ساخته پلم آرسن صاحب از سه گرین تا پنج گرین گرفته حب بسته روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و هرگاه سختی و صلابت در سفلس زیاده باشد و مقصود آن بود که تاثیر سیماب و سفلس قوی اندرون بدن بزودی ظاهر شود و مریض هم قوی باشد پل هائیڈرارج یعنی بلوپل پنج پنج گرین صبح و شام بنوشانند پس اگر بعد استعمال این هر سه قسم سیماب اسهال عارض شود و بسبب آن تاثیر سیماب در خون و بدن کم شود قدری افیون همراه این مرکبات سیمابیه شریک کرده بخورانند تا اسهال دفع شود و سیماب در خون باقی ماند تا تاثیر خود در بدن نماید یعنی ماده سفلس را اصفر ساخته لاشی گرداند و گاهی دیده میشود که مرکبات سیمابیه از خورانیدن در معده نمی مانند بلکه معده آنرا قبول نمیکند و ازین جهت از ان اسهال پیدا میشود پس هرگاه چنین حالت مشاهده شود درین وقت باید که انگوائنٹم هائیڈرارج فورٹ یعنی مرهم سیماب قوی یک ڈرام صبح و شام تا ده دقیقه بر جلد بدن خصوصاً جائیکه

در بیان خصوصیت زخم سفلس اصلی

در بیان طرق رسانیدن سیماب در بدن و ذکر سه طریق کرده میشود

غدد ها در لحم زیاده باشد مثل گوشت ران و زیر بغل بمالند تا بذریعهٔ لحوم رخوه مذکوره در خون داخل شده تاثیر خود نماید ایضا در صبح
و وقت طریق استعمال مرهم مذکور اینست که مرهم یا پیڈراج قوی مذکور را بر پارچه آلوده در هر دو بغل بر جلد چسپانند و صبح
و شام پارچه را تبدیل سازند لیکن گاهی ازین تدبیر جوشش دهن بزودی پیدا میشود و چونکه ازین تدبیر سیماب در
غدد ها داخل شده مجتمع و مخزون میماند و از انجا بتدریج در خون می آید ازین جهت بعد ظهور جوشش هان هم بر آوردن سیماب از غدد ها ممکن نیست
و چونکه آن بتدریج از غدد ها در خون می آید لهذا بعد پیدا شدن جوشش دهن هم مدد سیماب در خون میرسد و از ان جوشش دهن زیاده از قصد
میشود ازین سبب استعمال مرهم مذکور بطور مالیدن بر کسی اثر بهتر میکند بنسبت استعمال آن بطور ضماد بر پارچه آلوده در بغل بهتر است و ایضا با پیدا است که
که اگر بعد استعمال مرکبات سیمابیه صلابت سفلس زائل نشود و زخم سفلس موافق زخمهای دیگر که از زر دارت خالی اند نگردد درین وقت
مرکبات سیمابیه آنقدر بنوشانند که تا قدری آثار جوشش دهن پیدا شوند و آن سرخی و سوزش مسوڑهای دهن و غلیظ و ملا کم
شدن آنست و هم قدری کثرت بزاق و نتن هوای دهن ست پس هر گاه این آثار ظاهر شوند هنوز خورانیدن سیماب را
کم کنند و چندان مقدارش کم کرده تجویز نمایند که از ان جوشش دهن زیاده نشود و این مقدار قلیل را چندان تجویز نمایند
که صلابت سفلس اصلی زائل شود و اگر درین اثنا یقین حاصل شود باینکه از استعمال مرکبات سیمابیه اکنون جوشش
دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دو سه روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خورانند لیکن
که از ان قدری جوشش دهن باقی ماند زیرا که از جوشش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما زیاده
پیدا کردن جوشش دهان چنانکه جهال میکنند پس از ان نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر با از سکندری سفلس میرسد
از زیاده پیدا کردن جوشش دهن هم میشوند و از جمله شرائط استعمال سیماب درین مرض آنست که قبل خورانیدن آن
مریض را مسهل بنوشانند و هر گاه خورانیدنش شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را بآرام تمام در خانه یا
بالای پلنگ دارند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خورانیدن آن چنان لباس موافق فصل
بمریض بپوشانند که تاثیر هوا در بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیماب ضرر هوای بارد در بدن زیاده میشود و هم همراه
استعمال سیماب اغذیه حاره مثل لحم نخورانند بلکه شیر همراه نان و برنج پخته نوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد
او را از شرب شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیماب در بدن باقی باشد دو سه هفته ایوڈائیڈ پٹاس همراه
نقوع عشبه یا نقوع ڈنمول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه تجویز نمایند و ادویه مقویه اعضا و خون مثل کنین و ٹنکچر اسٹیل و
ٹائمسیور یا ٹانک الیسٹر و ٹنکچر جنشین وغیره نوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیماب
زیاده ضعف و کمزوری خاصةً در عضلات پیدا میشود فتذکر اما قسم ثانی سفلس اصلی پس بدانکه هر گاه فساد و تغییر بعد
پیدا شدن قسم اول که بهری سفلس ست و دران زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود
آنرا سفلس عام و بلغت انگریزی کانسٹی ٹیوشنل سفلس میگویند و آنچه ازین مرض سفلس عام بعد مبتلا شدن آن مرض

مذکور اولاً بهم میرسد و در ایشان هم اثر این فساد و تغیر میباشد پس هرگاه در سلسله اولاد مریض مذکور بسبب زهر سفلس که بذریعه
نطفه در ایشان آمده اعراض سفلس پیدا شوند آنرا بلغت انگریزی هریڈیٹری یعنی سفلس آبائی و خاندانی یا موروثی
مینامند و ازین بیان ظاهر شده باشد که سفلس عام هم بر دو قسم ست اول اینکه بعد پرایمری سفلس یعنی قسم اول خاص
در مریض پیدا میشود و آنهم بر دو قسم ست اول آنکه بعد مدت یسیر از ظهور سفلس پرایمری سفلس عام پیدا میشود و این را بزبان
انگریزی سکنڈری سفلس یعنی درجه ثانیه میگویند چنانکه درجه اول تغیر و فساد آتشک را پرایمری میگفتند دوم آنکه
بعد منقضی شدن مدت دراز از ظاهر شدن صلابت و زخم خاص جائیکه زهر آتشک اول آنجا در بدن رسیده بود و
آنرا پرایمری سفلس میگفتند سفلس عام پیدا شود و آنرا ٹرٹشری سفلس یعنی فساد درجه سوم میگویند و این تغیر و فساد
درجه ثانیه یعنی سکنڈری سفلس اکثر از بعد یک ماه تا سه ماه پیدا میشود و گاهی ازان سریع تر مثلاً بعد چهار ده روز و گاهی
ازان بطئی تر مثل اینکه بعد گذشتن شش ماه بر پرایمری سفلس ظاهر میشود و ظهور این درجه اکثر برین منوال باشد که اولاً
در بدن مریض ماندگی پیدا شود من بعد درد در بعض اعضا مثل مفاصل یا در بعض عظام پیدا میشود و این وجع خاصةً وقت
شب زیاده میشود چنانکه از نشان روماٹیزم سفلتی نیست که از گرم شدن بدن زیاده میشود بعده حرارت مزاجی زیاده
و حمی ظاهر گردد و در مریض ضمور و لاغری پیدا شده یوماً فیوماً زیاده میشود و اشتهای طعام کم گردد و بسوی خوردن غذا
رغبت نمیکند و در رنگ بدن هم تغیر واقع میشود مثل اینیمیا اکنون باید دانست که آنچه تا اینجا نوشته شده حاصل آن
اینست که این قسمی خاص از حمی پیدا میشود که دران ماندگی بدن و درد اعضا و لاغری و ضمور بدن و قلت اشتهای طعام و
فساد رنگ بدن میباشد اما اینکه همراه این حمی کدام کدام علامت و عرض از علامات سفلس سکنڈری یافته میشود پس بدانکه
نه علامت از علامات درجه ثانیه هستند که درین وقت یافته میشوند و بسبب آن استدلال بر وجود سکنڈری سفلس
کرده میشود اول ظهور فساد و تغیر در جلد بدن باین نحو که مثلاً جلد غلیظ و مرتفع شود یا بثور خرد یا سرخی جلد پیدا شوند
یا بثور سبوسه دار یا آبله های خرد که آنها خواه پر آب باشند یا پر ریم یا آبله های کبار مثل ریم فگس یا سختی جابجا در جلد مثل
چوبرکلی بالجمله آنچه اجناس امراض جلدیه نوشته شده اند از انها یکی یا زیاده بر جلد پیدا میشوند اما آنچه خاصه سفلس ست
با امراض مذکوره موجود میباشد و آن شدت و قوت لون جلد یا مائل شدن رنگ جلد بسوی لون مسی ست دوم بهم زیاده
پیدا شدن امراض جلدیه بر جلد اندرون مفاصل جائیکه دو عضو وقت انقباض دست و پا باهم منضم میشوند و این
هر دو خاصه آتشک اکثر یافته میشوند و گاهی دو سه جنس از امراض جلدیه در یک وقت در عضو واحد مجتمع میشوند
مثل اینکه بثور خرد و آبله های پر آب یا پر ریم و بثور یابسه که با خشکریشه بوند هر سه در یک عضو بر می آیند و مجتمع میشوند که بسبب
آن تشخیص مرض و تسمیه آن باسم خاص دشوار میگردد پس هرگاه ازین خواص ثلثه با امراض جلدیه یافته شوند ظن غالب
بر وجود سکنڈری سفلس حاصل میشود دوم آنکه در غده های ٹانسل که آنرا بعربی لوزتین گویند ورم پیدا میشود و در آخر حلق

در بیان علامات مخصوصه سکنڈری سفلس

در بیان خواص ثلثه آتشک

هم میگردد و کناره های زخم مذکور دقیق و برنگ خاکستری بوند و دران درد کم میباشد و این زخم آهسته آهسته بتدریج
زیاده و منبسط میگردد سوم آنکه در غده های بدن خاصةً آنچه غده در عنق خلف راس واقع اند ورم پیدا میشود
چهارم آنکه در میوکس ممبرن زبان و دهان و کام و غلصمه و لب و حنجره ورم خفیف پیدا میشود و گاهی در آنها
زخم قلیل مثل خراش هم بالای میوکس ممبرن آنها پیدا میگردد پنجم آنکه بر میوکس ممبرن لب دهان و نشدق و غلصمه و
حنجره و هم گرد حلقهٔ مقعد و بالای ذکر و فرج وغیره هم بثور صغار یا بس پیدا میشوند ششم موهای سر دقیق و خشک
و بوسیده شده ساقط میشوند که از ان صورت داء الثعلب یعنی گنج بر سر پیدا میگردد وایضاً موهای ابرو هم خشک
و دقیق و بوسیده شده ساقط میشوند هفتم ورم اظفار پیدا گردد هشتم ورم در عنبیه و در غشای سیاه چشم و در طبقهٔ
صلبیه که دران عصب بصر میباشد پیدا میشود و ورم عنبیه را بلغت انگریزی آیرائیٹس و ورم غشای سیاه چشم را کورائیڈائیٹس و ورم طبقهٔ صلبیه را که دران
عصب بصر ست ریٹنائیٹس یعنی ورم ریٹنا گویند لیکن این عرض و علامت اکثر بعد مدت دراز یافته میشود در اوایل
سفلس سکنڈری کم میشود و بیان این امراض در کتاب امراض خاصه بذیل امراض چشم منفصل شده وقت ضرورت
علاج بان رجوع نمایند نهم ورم خفیف در سر استخوان مرفق و ساق پا که متصل برکبه ست و خاصةً در استخوان پیشانی
جائیکه در هر دو جانب یمین و یسار خود قدری مرتفع ست پیدا میشود و باید دانست که ازین اعراض تسعه گاهی اکثر
و گاه گاه بعض بعض ازان موجود میشوند اجتماع جمله آنها در وجود سکنڈری سفلس ضرور نیست لیکن اکثر آنچه از انها
یافته میشوند امراض حلق و امراض جلد اند و هم بدانند که این درجهٔ ثانیه سفلس که آنرا سکنڈری سفلس گویند اکثر
از شش ماه تا یک سال میماند و گاهی تا هیجده ماه و گاهی تا دو سال باقی میماند و اکثر از علامات سفلس سکنڈری
مثل امراض جلدیه در هر دو جانب دست یا پا بر محل و موقع مقابل خود یافته میشوند مثلاً هرگاه بثور یا نفاطات
بر یک دست برآیند بر دست جانب دیگر هم برهمین موضع که مقابل آنست بر می آیند و این علامت را از خصایص درجهٔ
ثانیه یعنی سکنڈری سفلس توان دانست زیرا که این امر و این اختصاص در درجهٔ ثالثه سفلس که ٹرشری سفلس ست
یافته نمیشود و هم بدانند که چون زمان و مدت سفلس سکنڈری میگذرد بعد آن تا مدت خاص کدام شکایت در
مریض از قسم اعراض مذکوره سفلس باقی نمی ماند و اگر ماند همین قدر میماند که گاه گاه بر جلد زبان یا بر جلد دست
خراش خفیف یا دیگر امراض خفیفه از امراض جلدیه ظاهر میشوند و سوای آن شکایتی دیگر نمی باشد و این مدت
محدود نیست گاهی تا سه چهار سال و گاهی تا ده سال و گاهی تا بست سال مریض برین حالت میماند و بعد
آن درجهٔ ثالثه که ٹرشری ست شروع میگردد وایضاً باید دانست که آنچه مدت درمیان سفلس سکنڈری و ٹرشری
میگذرد آنرا هم انکیوبیشن پیریڈ باید شمرد و موافق این بیان دانسته میشود که مدت انکیوبیشن پیریڈ درین مرض
از اول تا آخر سه بار یافته میشود یکی قبل ظهور پرائمری سفلس دوم قبل شروع شدن سکنڈری سفلس سوم قبل شروع

شدن ترشری سفلس را با اینکه درین مدت مذکوره که قبل شروع شدن ترشری سفلس میشود در بدن کدام حالت
پیدا میشود پس بدانکه درین مدت از بقیه ماده سکنڈری سفلس اول استعداد تولید ماده ردی ناقص منفسد در خون پیدا
میشود که آن غلیظ القوام لزج شفاف میباشد مثل صمغ محلول در آب که غلیظ القوام باشد ولهذا آنرا بلغت لاطن گمّاٹا
میگویند زیرا که گم در لغت شان بمعنی صمغ ست پس ماده مذکوره بعد پیدا شدن در خون از خون در جرم کدام عضو
مثل غشای خانه دار یا غشای ریشه دار یا در ریشه کدام عضو مثل ریشه عضلات میریزد و از خواص ماده مذکوره اینست
که در هر عضو یکه میریزد در ان تغیر و فساد پیدا شده از حال صحت برگردد مثل اینکه مقدار عضو مذکور قدری زیاده میشود
و سخت میگردد یا عضو مذکور بر صورت خود می آرد یا بسبب انصباب ماده مذکوره چون غذای عضو مذکور بخوبی نمیرسد ازین جهت آن عضو گاهی
مرده و خشک شده باقی میماند یا دران بعد مردن آن ورم پیدا میشود و بعد پیدا شدن ورم حار دران زخم حادث میشود و بعده گاهی این
ورم و زخم بسبب منجذب شدن در عروق صحیح میگردد و گاهی در عظم و لحم زخم شده باقی میماند و ایضاً از خصائص این ماده آنست
که در وقت واحد در اعضای متعدده مثل غشای خانه دار و غشای ریشه دار و عظم و میکس میمبرن میریزد و بر ریختن خود در عضو واحد
اکتفا نمیکند چرا از ین طریق انصباب ماده هم استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود بالجمله بعد پیدا شدن این تغیر اعراض خاصه
متعدده سفلس ترشری پیدا میشوند اول آنکه بر جلد بدن از امراض جلدیه بعض امراض مثل ایری تھما یعنی سرخی
جلد جا بجا بر جلد یا سوزائی ایزیز پیدا میشوند یا جائیکه اول از ریختن گمّاٹا یعنی ماده آنست که مولد قسم ترشری ست سختی
پیدا شده بود آنجا زخم پیدا میشود یا خاص در جلد جا بجا ماده مذکوره میریزد و از ان جوهر صغیر در جلد محسوس میگردد یا لوپس
که آنرا آکله گویند بر رخسار یا منخرین یا بر لب یا جای دیگر از بدن پیدا میشود و هرگاه زخم ازین ماده در جلد پیدا میگردد
گاهی بر صورت و شکل نعل اسپ و گاهی بر شکل گرده پیدا میشود و جائیکه دران استداره بود از ان سو منبسط میگردد
دوم زخم ست که در فیرنگس یعنی اهکلیس کام و غلصمه واقع ست و آن از جانب علی الطرف و لاغ رفته باز بسوی انف
نازل میشود و از جانب تحت بسوی معده میرود و هم بر محل کام پیدا میشود و این زخم هم متعدد در یک عضو میباشند
اکثر در جانب واحد عضو این زخمها میباشند و این را هم از خصائص ترشری سفلس باید دانست چنانکه خاصه
سفلس سکنڈری این بود که زخم و دانهای آن در هر دو دست یا پا در محل متقابل هر یک عضو پیدا می شدند بالجمله
این زخمهای فیرنگس و کام زیاده عمیق میشوند و از انها نقصان عظیم با عضا میرسد حتی که گاهی زخم مذکور از فیرنگس تا
حنجره جائیکه عظم حنجره در حلق مرتفع میباشد میرسد و درین وقت مریض را بسیار اذیت میرسد و خوردن طعام
و آشامیدن آب بسی دشوار میشود و این عرض را کمال موذی باید دانست و این زخم چون گاهی بعلاج صحیح میشود
بعد صحت آن هم فیرنگس بسیار ضیق میگردد که بسبب آن رسانیدن طعام و آب در معده بدشواری میشود سوم آنکه
در زبان جا بجا از انصباب ماده مذکور سختی پیدا میگردد و بعد چند روز دریت صلابت زخم حادث میشود و رنگ این

زخمها خاکستری میباشد و در دو دین زخمها سفید میبود چهارم آنکه در معاء مستقیم هم زخم پیدا میشود و همراه آن اعراض زحیر و پیچش یافته میشوند از قسم درد و اسهال صوری با خراطه و بعد صحیح شدن این زخم معاء مستقیم هم ضیق میگردد و بسبب آن براز بدشواری خارج گردد پنجم آنکه گمشا یعنی ماده مذکوره گاهی در قصبه ریه میریزد و از ان صلابات سلعی دران پیدا میشوند که بذریعه خورده بین خاص محسوس میشوند و بعد چند روز جائیکه این صلابت ها بودند آنجا عضو می میرد و بسبب مردن آن ورم پیدا شده زخم حادث میشود و بعض غضاریف قصبه که بمحل زخم بودند مرده و متعفن شده ضایع میشوند و بعد صحت این زخمها قصبه هم ضیق گردد و از ان سبب ایذای خارجی ... میرد ششم آنکه میوکس ممبرن قصبه ریه و شاخهای کبار آن متورم و ... میشوند و بسبب آنکه هوای خارجی بدشواری در ریه داخل میشود هفتم آنکه زیر جلد در غشای ... ماده ... یافته میشود و این عرض اکثر در عورات و زیر جلد ساقین و فخذین زیاده پیدا میشود هشتم آنکه گاهی ورم در خرابطه موسوم به برسا که آن غشای ... است و در بعض مفاصل مثل مفصل رکبه میباشد و این خرابطه در مفصل زیر استخوان ... موسوم به پیتلا بفتح بای فارسی ... سیندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون الف که بالای مفصل رکبه است و هم زیر ... یافته میشود و پیدا میگردد و گاهی درین خرابطه زخم هم حادث میشود نهم آنکه گمشا یعنی ماده آتشک مذکور در ... بدن میریزد و بسبب آن ورم سختی پیدا میشود و هم ورم در غشای استخوان که آنرا ایپری آستیم ... و خاص در استخوان هم امراض پیدا میشوند و این ورم غشای استخوان اکثر در استخوان ساق پا و بر عظم پیشانی پیدا میشوند و گاهی بر دیگر عظام بدن هم میشود اما هرگاه این ورم حادث میشود در محل ورم خصوصاً وقت شب زیاده میگردد و انجام این ورم هم بر چند نحو میشود اول اینکه از علاج دفع شود دوم آنکه بسبب این ورم غشای مذکور استخوان میگردد سوم آنکه ازین ورم در غشای مذکور غشای ریشه دار دیگر پیدا میشود چهارم آنکه در ورم مذکور ریم افتد و ورم دمل شود دران بعد خروج ریم زخم می افتد و امراض استخوان که ازین ورم پیدا میشوند یکی از ان این است که استخوان عظیم شود دوم آنکه عظام متورم لین گردند سوم آنکه عظم بمیرد و بعد مردنش دران ریم متولد شده زخم پیدا گردد و در وقت اکثر ریزه های استخوان مذکور همراه ریم برمی آیند و گاهی خاص درین صورت زخم در استخوان مذکور دیده میشود و چنان معلوم میگردد که استخوان کرم خورده است یعنی جابجا دران ثقب دیده میشوند و این حالت اکثر در استخوان پیشانی و عظم الف و در استخوان کام دیده میشود و گاهی در عظام سر اشیف هم میشود و از دل عظام سر اشیف گاهی ورم پهلو پیدا میشود و قتیکه ورم آن تا پلورا برسد و از ورم استخوان پیشانی گاهی سرسام حادث گردد و قتیکه ورم استخوان موصوف تا ام غلیظ منتهی میشود یازدهم آنکه بسبب ریختن مواد مذکوره در جرم انثیین خاصة ورم پیدا میشود دوازدهم آنکه ورم مزمن در غده های لمفیتک که در اربیه و زیر بغل و در عنق میباشند پیدا میشود

اما درین ورم رحم بتدریج پیدا میگردد و نیز درهم آنکه ماده آتشک مذکوره در جمله اعضای باطنه مثل دماغ و نخاع و ریه و قلب
و معده و جگر و طحال و امعا وغیره میریزد الا خاصةً در دماغ و نخاع و جگر زیاده میریزد و در ریختن آن درین
اعضا ضعف و ورم گاه گاه پیدا میشود و چونکه بسبب بودن ماده مذکوره در جوف نمذای جید باعضای باطنه کو
نمیرسد ازین سبب اکثر درین اعضا خصوصاً در جگر و دماغ و نخاع حالت موسومه به فاتی ڈی جنراشن پیدا میشود
چهارم هم آنکه از ریختن ماده مذکوره در پلا سنتا کو در ان ضعف و کمزوری می آید و از رحم جدا میشود و ازین جهت جنین
از شکم مادر ساقط میگردد بالجمله ازین اعراض چهارده گانه در کسی اعراض کثیره و در مریض دیگر چند اعراض ازینها
یافته میشوند اجتماع جمله اعراض در بدن واحد و وقت واحد نمیشود بهر صورت هرگاه این اعراض کم یا زیاده
درین قسم آتشک در بدن یافته میشوند همراه آنها تغیر مزاج هم بسوی حرارت و ضعف و ماندگی بدن و سقوط
اشتها وغیره اعراض و تغیرات چنانکه در سفلس سکنڈری میشوند و نوشته شدند اینجا در ترشری سفلس هم موجود
میباشند ایضاً در هر عضو که ماده این قسم آتشک میریزد علامات خاصه نقصان افعال عضو مذکور هم پیدا میشوند
مثلاً هرگاه ماده آتشک در دماغ ریزد از ان ضعف در حرارت بدن و گاهی فالج یا استرخا و نقصان افعال
دماغیه هرگونه حادث میشود و چون در کبد ریزد از ان نقصان در فعل خاص آن که تولید صفرا است می آید و بسبب
نه پیدا شدن صفرای جید غذا بخوبی منهضم نمیشود و بسبب آن انیمیا پیدا میگردد فتذکر اما قسم سوم آتشک عام
که موسوم به کانجنٹال است بمعنی فطری و پیدائشی و هم آنرا هریڈیٹری یعنی موروثی هم می نامند و این قسم
آتشک در اطفال حادث میشود لیکن اکثر از روز ولادت تا دو هفته و گاهی تا شش ماه ظاهر میشود و گاهی
از روز اول ولادت هم آثار آن ظاهر میشوند و اگرچه درجات آن در اطفال هم بحسب شدت و خفت مرض
مختلف میباشند و اعراض آن موافق اصل مرض پیدا میشوند لیکن هرگاه مرض قوی بود این اعراض دیده
میشوند که طفل لاغر و هزیل میباشد و شحم در بدنش معدوم بود و علامات انیمیا موجود بوند و عضلات بدن طفل
مسترخی و لین میباشند و جلد بدن آنهم مسترخی و وسیع بود و بنوع طفل بطی باشد که بسبب آن طفل یکساله مثل طفل
سه چهار ماهه دیده میشود و سحنه و بشره طفل علیل مثل سحنه و بشره پیران بود یعنی جا بجا بر جلد بشره آن چین ها
یافته میشوند چنانکه بر روی پیران میباشد و ظهور این علامت وقتیکه طفل گریه کند زیاده میشود و بینی طفل
اکثر عریض و زندگی فرو رفته محسوس میشود و جلد بدن طفل یابس باشد و از لینت و دسومت چنانکه در
جلد اطفال میباشد خالی بود و لدونت و صمغیت از ان زائل میشود یعنی اگر آنرا از دست گرفته بکشند کشیده
نمیشود چنانکه چرم یابس کشیده نمیشود و هم از جلد پوسته های خشک همیشه جدا میشوند و همراه این علامات
بعضی از امراض جلدیه هم یافته میشوند خصوصاً بر کف دست و پا و گرد مقعده و بالای انثیین و فرج این علامات

دیده میشود و آن اینست که بار جای فوقانی از این مواضع جدا میگردد و دانه زیر آن جرم سرخ رنگ مائل به سیاهی و قدری
درخشنده دیده میشود و گاهی رنگ آن قوی هم گردد پس مائل بسیاهی نماید یا به رنگ مسی محسوس میگردد و گاهی سوای آنهم
دیگر امراض جلدیه مثل روزی اولا یا لائکن یا سورائسز یا ایرزیا اکیمپیا یا اینپتایگو یا اکتیما یا پمفیگس که ازین
اجناس یک جنس یا دو سه جنس در وقت واحد موجود میشوند و اکثر موهای سر طفل هم قلیل میباشند و کاک ناخن هم
بر سر انامل این طفل کمتر نمو میکنند و گرد بیخ اظفار آن ورم و زخم هر دو حادث میشوند و هم در میوکس ممبرین حلق و
دهان و انف و مقعد طفل ورم میماند و گاهی سده ها بر می آید و گاهی درین مواضع زخم پیدا میشود و اکثر میوکس ممبرین
لب و زبان سرخ و متورم ماند و لبها جابجا انشقاق میباشد و هم بسبب ورم میوکس ممبرین حلق و قصبه آواز طفل خفیف و گرفته
میباشد و از ورم میوکس ممبرین منخرین هوا به دشواری در منخرین میرسد و بار بار از منخرین آواز دفع کردن شیء ساد بر می آید
و اکثر بلغم از منخرین جاری ماند و هم بر کناره منخرین انشقاق جابجا میباشد و چون طفل شیر می نوشد درین وقت هوا بار
به دشواری و عسر در ریه داخل میشود زیرا که در غیر اوقات نوشیدن شیر چون بسبب ورم میوکس ممبرین منخرین هوا از بینی به
دشواری میرسد لهذا از راه دهن و منخرین هر دو هوا را میکشد اما چون وقت نوشیدن شیر استنشاق نسیم از راه دهن
ممکن نبود فقط از راه انف میکشد و منخرین از ورم ضیق بود لهذا اذیت در استنشاق هوا زیاده میشود و گاهی درین علت
طفل را امراض چشم هم میرسند مثل ضعف و ورم میوکس ممبرین چشم یا ورم عنبیه و گاهی ورم قرنیه پیدا میشود و طفلیکه
درین مرض مبتلا باشد او را ورم غشای ابدار به نسبت اطفال دیگر زیاده میشود پس گاهی در ورم غشای آبدار دماغ
و گاهی در ورم غشای آبدار پهلو و گاهی در ورم غشای آبدار شکم و گاهی در ورم غشای آبدار انثیین مبتلا میشود
و از امراض عصبیه هم گاهی ضعف و استرخای عصب سمع و بصر عارض میشود و از آن طرش و عمی پیدا میگردد و علامت
خاص این حالت در اطفال مرض دندانست و آن اینست که درین حالت اکثر دندان طفل خصوصا ثنایات
که آن دو دندان هستند که زیر انف در فک اعلی میباشند پس اکثر این دو دندان از همه بیشتر بر می آیند لیکن به رنگ
مائل بزردی بوند و بعد بر آمدن در مدت قلیل مثل دو سه ماه متعفن شده ضایع میشوند و بعد سقوط دندان اول
آنچه دندان دیگر بر می آید و تا سن پیری می مانند آنها هم بشکل طبیعی نمیباشند بلکه در میان آنها فرجه کثیر میباشد و
طول و عرض آنها کم بود و برابر نمیباشند بلکه زیر و بالا بوند و هم کناره های دندان مذکوره مستوی نباشند بلکه
دندانه دار بوند. اما اینکه این مرض طفل را چگونه میشود پس بدانکه این قسم عام بعد قسم خاص سفلس نمیشود بلکه
اگر زهر سفلس در خون پدر بود از ان همراه نطفه در رحم مادر می آید و بسبب آن جنین درین مرض مبتلا میشود
و اگر زهر مذکور در خون مادر باشد وقت علوق از خون یا همراه غذای جنین در بدن جنین داخل شده در جنین این مرض
پیدا میکند و اگر در خون پدر و مادر هر دو بود از نطفه پدر و خون مادر در جنین میرسد و از ان جنین در شکم مادر مبتلا

باین مرض میشود وگاهی وقت استقرار حمل هر دو از ابوین صحیح میباشند لیکن بعد استقرار حمل ما در طفل مبتلای مرض سفلس
شده بذریعهٔ خون آن زهر سفلس در بدن جنین میرسد واز آن جنین درین مرض مبتلا میشود وگاهی ابوین طفل
وطفل هم در شکم ما در صحیح میباشند لیکن بعد ولادت بسبب نوشیدن شیر مرضعه که درین مرض مبتلا باشد زهر سفلس
در خون طفل میرسد واز آن طفل مبتلا میگردد وگاهی این سفلس از طفل در حال علوق یا در آن میرسد وگاهی در وقت
رضاعت از طفل مریض بمرضع آن میرسد خصوصًا وقتیکه گرد حلمهٔ ثدی مرضع کدام خراش پیدا شود واز آن زهر از دهن طفل
در خون مرضع رسد وگاهی درین تعدی حاجت بحدوث زخم هم نبود بلکه زهر مذکور بذریعهٔ میوکس ممبرن حلمهٔ ثدی در خون
داخل میشود العلاج بدانکه علاج عام هر دو قسم عام سفلس که سفلس سکنڈری وسفلس ترشری هستند اینست که این دو دوا
را درین هر دو قسم باستعمال آرند سیماب وایوڈائیڈ پٹاسیم وهمچنین ایوڈائیڈ امونیم وایوڈائیڈ سوڈیم وایوڈائیڈ آملم
اند که بجای ایوڈائیڈ پٹاسیم ساده حسب مناسب داده میشوند بلکه بعضی همیشه درین مرض عوض ایوڈائیڈ ساده اینها را
میدهند لیکن فائدهٔ سیماب در سکنڈری سفلس زیاده است ونفع ایوڈائیڈ در ترشری عظیم وکثیر است اما طرق استعمال این دو دوا
پس بدانکه سیماب بتنقیهٔ مریض با سهال بچهار طریق درین هر دو قسم استعمال کرده میشود اوّل شربًا دوم بطریق مالیدن بر
جلد بدن سوم سانیدن بخار آن بجلد بدن چهارم رسانیدن سیماب بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد بدن لیکن متاخرین
یک طریقهٔ جدید برای استعمال آن ایجاد فرموده اند وآن اینست که رسکپور صاف را از هشتم حصهٔ گرین تا چهارم حصهٔ
گرین در ده یا پانزده قطره آب صاف حل کرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی در جلد رسانند لیکن تا حال بر وجود این تدبیر
اتفاق کامل کاملین نشده زیر تجویز ومحتاج تجربهٔ کامل است وطریق استعمال ایوڈائیڈ پٹاس اینست که بعد تنقیهٔ اسهال
مریض ایوڈائیڈ پٹاش را از پنج گرین تا ده گرین یا بست گرین یا سی گرین روزانه سه بار موافق این مقدار همراه
ڈکاکشن سنکونا یا مطبوخ ویا نقوع سارساپریلا یعنی عشبهٔ مغربیه یا همراه هر دو می نوشانند واگر از استعمال ایوڈائیڈ
یکدام میوکس ممبرن ضرر رسد آن زمان آنرا ترک کرده بعد زوال نقصان مذکور باز نوشانیدن آن شروع کنانند
اما کسیکه از نوشیدن مقدار کثیر آن متضرر شود او را مقدار قلیل از آن بنوشانند مثلًا یکدو گرین ایوڈائیڈ نوشانند اما اگر حرارت
وحمّی مریض داشته باشد پس باید که درین وقت عوض نوشانیدن سیماب یا ایوڈائیڈ آرام بمریض دهند ومسهل از دو مسهله
که از قسم کهار ونمک باشد بمریض نوشانند وچندان براین تدبیر مواظبت کنند که حمّی وحرارت دفع شود وبعد ان سیماب
خواه ایوڈائیڈ پٹاش هر چه که نوشانیدن آن مناسب باشد بنوشانند واگر در پرایمری سفلس سیماب نوشانیده باشند واز آن
جوشش دهن پیدا شده باشد پس دوباره در سکنڈری سفلس که بعد آن پیدا شود نوشانیدن سیماب را جائز ندانند
بلکه عوض آن ایوڈائیڈ پٹاش را نوشانند والّا از پیدا شدن ضعف مرض زیاده خواهد شد همچنین اگر در پرایمری سفلس
سیماب نه نوشانیده باشند لیکن مریض ضعیف ولاغر باشد ودر خون آن کمزوری بود درینجا هم نوشانیدن سیماب ومرکبات

در بیان طریق جدید استعمال سیماب در سفلس

ایوڈائیڈ پٹاشیم

آن جائز نشود بلکه درین وقت عوض آن اغذیه وادویه مقویه نوشانند تا اعضا بر حال صحت واعتدال خود آیند و برای این کار
نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ و بارک وکنین در روغن جگر ماهی حسب مناسب چند روز بنوشانند تا قوت و صحت
مریض مرہ بدستور عود کند و بعد آن اگر ضرورت نوشانیدن سیماب باشد بنوشانند لیکن چنین مریض را که ضعیف
بود یا از استعمال سیماب و ایوڈائیڈ خوف پیدا شدن ضعف داشته باشد همراه سیماب و ایوڈائیڈ نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ
یا نقوع عشبه مغربیه یا مطبوخ پارک یا نقوع کواشیا ضرور بنوشانند تا از ادویه مذکوره ضعف و کمزوری پیدا نشود
و در سفلس ترشری هرگاه مریض ضعیف باشد همراه ایوڈائیڈ پٹاس سرب فیری ایوڈائیڈ یا فیری ٹارٹراس همراه
نقوع عشبه یا مطبوخ بارک و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه چیده خورانند لیکن شراب درین مرض هرگز نه دهند
یا بسیار قلیل بنوشانند زیرا که شراب درین مرض زهر آتشک را از خارج شدن از بدن مانع میشود و در خوراندن
سیماب در سفلس ترشری هرگاه ضرورت آن واقع شود مثل اینکه سیماب را در پیریڈ سکنڈری سفلس نوشانیده باشند
و بسبب آن از ایوڈائیڈ نفع تام حاصل نشود درین وقت باید که سیماب را دو سه هفته برابر بکمال تقلیل وزن بطور
نوشانند و باستعمال آرند که از ان جوشش دهن پیدا نشود و برای این کار از جمله اقسام مرکبات سیماب هائڈراج ارم
بای کلورائیڈ مرکیوری یعنی رسکپور بهترست و بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم همراه ادویه تلخ مثل نقوع عشبه مغربیه
یا مطبوخ سنکونا یا نقوع کواشیا و روغن جگر ماهی بنوشانند و باید دانست که عشبه درین مرض نه زیاده گرفتن کار گرده کا
ادرارست و از زیاده گرفتن کار جلد که تعرق ست نافع میشود ایضاً له ایوڈائیڈ پٹاسیم و رسکپور صاف همراه دوا
همراه آب ساده یا با مطبوخ عشبه یا بارک یا نقوع کواشیا نوشانند ولیکن این وقتی مناسب ست که مریض قلیل الفرصت
باشد و در حصول صحت خود تعجیل کند والا رسکپور اول نوشانند و بعد آن ایوڈائیڈ دهند و گاهی در امراض جلدیه
که در سکنڈری سفلس یا ترشری سفلس عارض میشوند از نوشانیدن سیماب بزودی فائده زائد ظاهر نمیشود
لیکن از رسانیدن دخان سیماب نفع کثیر عاجل حاصل میشود پس باید که موافق هدایت سابق که در پیریڈ سفلس
نوشته شده دخان سیماب به جلد رسانند لیکن افضل درینجا آنست که وقت تدخین سیماب ظرف پر آب از آب گرم
هم زیر چادر علیل نهند تا تبخیر و تدخین هر دو در وقت واحد شوند که از ان جلد لین و متفتح بزودی میگردد و بسبب
آن سیماب بسهولت از راه جلد در خون داخل میشود و ایضاً باید دانست که از اقسام مرکبات سیماب دو قسم در
کار تدخین می آیند اول کیلومل دوم سنگرف که آنرا هائڈرراج ارم سلفریٹم هم گویند و بعربی زنجفر و بفارسی شنگرف
نامند و آن مرکب از سیماب و سلفر ست و سرخ رنگ میباشد لیکن کیلومل از نسبت گرین تا یک ڈرام یکبار در تدخین
صرف کرده میشود و سنگرف از نیم ڈرام تا یک ڈرام یکبار در تدخین در وقت واحد استعمال کرده میشود و وقت استعمال
سیماب بطور تدخین هم نقوع عشبه را نوشانیده باشند و این ضروری آمد و این عمل تدخین را یکروز درمیان

باستعمال آورده باشند و این عمل را چندان باستعمال آرند که یا مرض منحط شود و آثار انحطاط بخوبی ظاهر شوند یا
آثار جوشش دهن پیدا شوند لیکن اگر علامات انحطاط مرض پیدا شوند درین وقت بتدریج مقدار سیماب را
کم کرده ترک کنند و اگر آثار جوشش دهن ظاهر شوند بفاصله دو سه روز عمل تدخین را بعمل آرند و مقدار کیلومل را
هم کم کرده تدخین سازند تا جوشش دهن پیدا نشود و بالجمله این عمل تدخین را فوراً ترک نکنند بلکه آهسته آهسته
مقدار را کم کرده ترک کنند والا فائده آن ضائع میشود و از جمله امراض جلدیه که در سکندری قسم آتشک سفلس پیدا
میشوند هرگاه ایریتیما یا روزی اولا پیدا شوند درین وقت نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه
کافی میشود بشرطیکه قبل آن سیماب نوشانیده باشند و اگر پیشتر سیماب نه خورانیده باشند پس باید که چند روز اول
رسکپور بمقدار قلیل نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم نوشانند یا هر دو را باهم همراه کدام دوای تلخ مثل
نقوع عشبه یا بارک بنوشانند و اگر درینجا عوض ایوڈائیڈ پٹاس ایوڈائیڈ آملم نوشانند بهتر باشد زیراکه اینجا مرض هم
ضعیف بود و دوای آن که ایوڈائیڈ آملم است هم ضعیف است و هرگاه از امراض جلدیه مثل سورای ایزز و غیره
که دران بر جلد خشکریشه پیدا میشود حادث شوند درینجا اگرچه مرکبات سیماب نافع اند لیکن انچه از جمله افضل است
ایوڈائیڈ هائیڈرارج ارم ویریڈی که سبز رنگ میباشد بهتر است آنرا همراه نقوع عشبه یا همراه کدام دوای تلخ نوشانیدن از همه افضل
لیکن درینجا گاهی حاجت بسوی نوشانیدن دو نوع لوشن هم واقع میشود و آن وقتی است که تنها از مرکبات سیماب نفع مقصود حاصل نشود
و هرگاه از امراض جلدیه چیزی که دران بر جلد زخم پیدا میشود مثل روپیا پیدا شود و درینجا مریض بسبب پیدا
شدن زخمهای بدن بسیار ضعیف میگردد پس باید که درینجا اول بتقویت بدن مریض بانچه بکار درینجا برای
تقویت تدابیر نوشته شده اند کوشند و بعد آن هائیڈرارج ارم بای کلورائیڈ یعنی رسکپور همراه نقوع عشبه
مغربیه و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند و هرگاه در جلد بینی یا رخسار یا جای دیگر از جلد بدن چیزیکه
یعنی بثور پیدا شود درین وقت بر آن اول کاسٹک پٹاس یا لائکر پٹاس قوی طلا کنند تا جلد را داغ کرده
زخم پیدا کند و چون زخم پیدا شود بر آن اصل کاسٹک نقره یا نائٹرک ایسڈ قوی نهند تا جلد را زدوده ساخته دور
کنند و هرگاه بعد جدا شدن جلد زخم باقی ماند سفوف یا مرهم آئی اوڈو فارم بران نهند یا هائیڈرارج ارم اکسائیڈ روبرم
یعنی سرخ بطور سفوف یا مرهم بران نهند یا بلاک لوشن بران طلا سازند و هرگاه زخم بر جلد در سکندری سفلس
پیدا شود بهر صورت که باشد رنگ آن خاکستری میباشد و درین وقت بران باید ادویه مبدله مزاج و حابس
زخم مذکور بران طلا سازند مثل نائٹرک ایسڈ قوی یا ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ارم و چون بعد استعمال
این دوا جلد زدوده شده دفع گردد پس زخم جدید که بعد آن پیدا میشود آنرا ببینند اگر این زخم جدید هم
مثل زخم سابق بد رنگ و مائل به خاکستری باشد بران آئی اوڈو فارم سفوفاً یا بطور مرهم نهند یا هائیڈرارج ارم

اوکسائیڈ رد پرسیپی‌ٹیٹ یا آیوڈائیڈ آف مرکری بران نهند و اگر زخم جدید خوشرنگ پیدا شود بران زنک لوشن یا کاشتک نقره
که از دو سه گرین تا پنج گرین در یک اونس آب محلول بود بر آن طلا سازند که ازین دوا اگر زخم عمیق هم بود خشک
شده صحیح میگردد بالجمله اینهم باید دانست که اگر بر دور زخم جلد که در سکنڈری سفلس میشود بالای کناره های آن
سرخی و ورم باشد که از اذیت و درد آن مریض متأذی باشد پس اول بر آن مرهم افیون نهند تا درد و اذیت کم
شود من بعد انچه ادویه مبدله خاصیت زخم که پیشتر نوشته شده اند مثل نائٹرک ایسڈ قوی وغیره آنها را
بر محل زخم نهند و هرگاه در سفلس مرض آنوکیشیا یعنی گنج بر سر پیدا شود درین وقت شربتها ئیڈرایج ارم های کلورائڈ
را که از دیگر مرکبات سیمابیه درینجا انفع است همراه ٹنکچر اسٹیل و مطبوخ بارک یا الفورع کوارشیا حسب مناسب
باستعمال آرند زیرا که درین مرض ضعف زیاده میباشد لهذا ضرورست که رسکپور را با دوای مقوی که آهن بارک
است باستعمال آرند و از ادویه موضعیه مرهم ہائیڈرایج ارم نٹراس یا ٹنکچر کنتادس یا لوشن خاص که سنت شعرات
و نسخهٔ آن در امراض جلد در علاج الوپیشیا نوشته شده بر محل مرض طلا سازند و هرگاه در مرض آتشک
ورم ظفره پیدا شود بر آن سلوشن قوی از کاشتک نقره درست کرده از قلم مویین بر اظفار طلا سازند تا ورم
ناخن کم شود بعده پارچه صاف در بلاک وش ترکرده بر ناخن نهند و از ادویه نوشیدنی ہائیڈرایج ارم با کلورائڈ
همراه الفورع عشبه نوشانند و اگر ازین صحت تامه حاصل نشود دو لونن سلوشن نوشانند زیرا که امراض اظفار
بدقت و در مدت دراز دفع میشوند و چون در آتشک مسه ها در جلد بر شکل مسه های سفلسی پیدا شوند زیرا که
شکل مسه های سفلسی پیشتر نوشته شده که دقیق الاصل و خشن الظاهر و بشکل اشتابری میباشند و بجای خود
بر جلد متحرک میباشند و دران ها خون کثیر میباشد پس باین شکل نبوند بلکه بشکل مسه ها که در غیر سفلس هم حادث
میشوند پیدا گردند و اصول آنها غلیظ و بر جلد منبسط میباشد پیدا شوند درین وقت از قطع کردن آنها احتراز
کنند و اصل کاشتک نقره بر آن خوب مالند تا دران زخم پیدا شود بعده زنک سلفاس لوشن یا لوشن بلمبائی اسٹیس
یا ایسڈ نائٹرک لوشن بران طلا سازند و اگر بر جلد مقعد وغیره گرد این مسه ها عفونت زیاده باشد در سلوشن کلورائڈ آف لائم
یا سلوشن کلورائڈ سوڈا یا سلوشن کلورائڈ زنک پارچه ترکرده بران نهند و از ادویه مشهوره رسکپور همراه الفورع عشبه
نوشانند و هرگاه از امراض میوکس ممبرن در آتشک کدام مرض پیدا شود مثل اینکه میوکس ممبرن ملتهب شود
و بکدام دوا مندمل نگردد درین وقت باید که قلم اصل کاشتک را حاد الراس تراشیده سر بار یک آنرا اندرون
شق مذکور اندازند تا منتهای میوکس ممبرن رسد که ازین یقینی صحت میشود و گاهی بر کناره زبان میوکس ممبرن
آن سختی و زخم پیدا میشود پس اگر این سختی و زخم قلیل بود اصل کاشتک از ده تا بست گرین در یک اونس آب حل کرده
از قلم مویین بر صلابت و زخم مذکور طلا سازند و اگر زیاده بود اصل کاشتک بر آن نهند و اگر در میوکس ممبرن

حلق زخم پیدا شود پس اگر قلیل بود سلوشن قوی کاشتک نقره از قلم مو بر ان طلا سازند و اگر زخم قوی و عمیق و کناره های آن غلیظ بوند و برنگ خاکستری باشد درین وقت بر سر قلم پارچه اسفنج بسته و در نائترک ایسڈ قوی تر کرده بر زخم نهند و چونکه درین زخم عفونت زیاده میباشد لهذا باید که از کلورائڈ آف لائم یا کلورائڈ آف زنک که در آب محلول بوند مکرر غرغره سازند و گاهی زخم حلق تا استخوانهای قصبهٔ ریه که از ان لیرنکس پیدا شده میرسد و درین وقت باید که اسفنج بر سر چوب باریک بسته در لوشن قوی کاشتک نقره سر چوب باریک را تر کرده بر محل زخم مذکور نهند و گاهی درینجا چنان ورم عظیم در لیرنکس پیدا میشود که ضرورة بسوی پیدا کردن ثقبه بهر یار در قصبهٔ ریه برای جذب کردن هوا داعی میشود و آن پیدا کرده میشود و نیز بدانکه در امراض قصبهٔ مذکور شده گاهی در میوکس ممبران متخرین زخم و عفونت پیدا میشود و از ان غضروف و استخوان آلت هم مرده و متعفن شده یکسر گشته ضایع میشوند و از ان نقصان عظیم بعضی میرسد مثل اینکه راه بینی و کام هر دو واحد میشوند و گاهی اثر این زخم و عفونت تا دماغ رسیده موجب هلاکت میگردد پس باید که بفوریت این زخم برای منع ازدیاد آن نائترک ایسڈ قوی بران نهند و برای دفع کردن عفونت آن لوشن کلورائڈ آف زنک یا کلورائڈ آف سوڈا بر آن طلا سازند یا پارچه در ان تر کرده بر زخم نهند و هرگاه استخوان بینی مرده از جای خود جدا شود فوراً تا امکان آنرا از جایش بر آرند و تدخین کیلومل درین وقت بنسبت خوراندن آن انفع است زیرا که در تدخین کیلومل بخط مستقیم خود هم در زخم داخل میشود و هم بذریعهٔ جلد در خون داخل شده بذریعهٔ دوران خون در زخم رسیده موثر میگردد لیکن چونکه درین وقت ضعف و کمزوری زیاده میباشد لهذا باید که همراه استعمال عمل تدخین کیلومل بنوع عشبهٔ مغربیه و روغن جگر ماهی هم بالضرور نوشانند و کک در ایام استعمال تدخین کیلومل ادویه مقویهٔ خون و بدن هم مثل نائترک ایسڈ ڈائلوٹ و ٹنکچر اسٹیل و کنین هم نوشانند تا بسبب تقویت خون ضرر سیماب در خون کم شود و از سیماب زهر آتشک فانی گردد و همچنین هرگاه استخوان مرده میگردد از ان دانسته میشود که یا مرض قوی است یا مریض بسیار ضعیف شده پس درین وقت بهتر آنست که سیماب را بهر طریق از طرق اربعه که مناسب دانند باستعمال آرند و همراه آن مقویات خون هم نوشانند تا از اضعاف سیماب خون محفوظ ماند و مرض دفع گردد و طریق تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبران آلت آنست که کیلومل را بر آتش انداخته دخان آنرا مریض از بینی خود بکشد و هرگاه در چشم امراض پیدا شوند چنانکه پیشتر بیان آنها شده درین وقت علاج عام آنها اینست که اگر درد زیاده باشد زلو بر صدغین چسپانیده قدری خون برآرند تا اجتماع خون کم شود یا محجمه بلا شرط بر صدغین نهند تا خون از عروق چشم در عروق صدغین زیاده آید و از خالی شدن از خون عروق چشم قوی شوند و بعد علاج به بینند اگر تنها ورم در میوکس ممبران چشم بود بران کاشتک نقره محلول یک که قوی نباشد در چشم انداختن کافی میباشد و اگر ورم قرنیه بود آن درینجا به دو سبب پیدا میشود یکی از ماده آتشک

گاه در مژگان پیدا شود دوم از کثرت حرکت اجفان که از اصطکاک آنها با قرنیه هم ورم پیدا میشود و این اکثر سبب
ورم قرنیه میشود درین وقت بعد علاج عام بهتر آنست که اول بالای چشم چیزی انداخته زیاده بران
بسته چشم را به بندند تا بسبب آن چشم را آرام رسد و حرکت اجفان که سبب اکثری برای پیدا کردن
ورم قرنیه است بند گردد و ایضًا درین وقت روزانه دو بار دو دو قطره روغن کنجد در چشم انداخته باشند
تا بسبب آن از اذیت اصطکاک حرکت جفن قرنیه متاذی نشود من بعد از ادویه نوشیدنی از اقسام
سیماب نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه درینجا انفع ست و از ادویه موضعیه عفص هندی شب یمانی
و افیون با آب ساده حل کرده بر دور چشم ضماد کردن بسیار مفید و محلل اورام و آرام رساننده با لم هستند
و هرگاه ورم عنبیه باشد پس بعد تدبیر عام که برای اخراج و تقلیل دم نوشته شده سلوشن اٹروپین یک دو
قطره اندرون چشم اندازند یا بلاڈونا با آب حل کرده بر دور چشم ضماد سازند و از ادویه مشروبه کیلومل همراه
افیون اینجا خورانیدن نافع است خصوصًا وقتیکه ورم عنبیه اکیوٹ بود و چون از خورانیدن کیلومل
با افیون بعضش تهوڑی پیدا شود فورًا از ان باز آیند ورم صحت میشود اما اگر ورم مزمن یعنی کرانک شده
خفیف الاعراض بود درین وقت نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه بهتر ست و بر صدغین علیل عوض
زلو بلاسٹر ازنیشیا مکس نهند پس اگر بعد خشک شدن آبله باز مرض باقی ماند باز بلاسٹر مذکور بر صدغین
نهند و اگر بعد آنهم مرض باقی باشد مرهم سیماب بر صدغین نهند و هرگاه ورم در غشای استخوان پیدا شود و
حاد یعنی اکیوٹ باشد درین وقت اول زلو بر محل ورم چسپانند و بعد آن از آب گرم یا آب مطبوخ کوکنار
خشخاش تکمید سازند و بعد آن پارچه صاف در گلارڈ لوشن تر کرده بر محل ورم نهند تا ورم مزمن گردد
یعنی خفیف شده قلیل الاعراض باقی ماند پس هرگاه ورم و درد آن کم شده باقی ماند و سختی در ان چنانکه
از نشان اورام مزمنه است باقی باشد درین وقت ٹنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند پس اگر ازینهم ورم
مذکور دفع نگردد لانکر یعنی از قلم موئین بران طلا سازند تا آبله پیدا شده ماده سفلس ازین تدبیر از خرابی
مذکوره بیرون رود و خون صالح جدید دران در آید و از ادویه مشروبه اینجا نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس
بهتر ست زیرا که این عرض ترشری سفلس ست که دران خورانیدن ایوڈائیڈ به نسبت سیماب انفع ست
لیکن اول از پنج گرین نوشانیدنش شروع کنند و هر روز پنج پنج گرین مقدار آنرا اضافه کرده باشند
تا بمقدار نیم درام رسد پس بعد آن چنانکه اضافه مقدار کرده بودند همچنان هر روز مقدار آن یعنی پنج
گرین کم کنند تا بمقدار پنج گرین آید همچنین تا لقای مرض مقدار آنرا زیاده و کم کرده نوشانیده باشند
تا صحت شود و هرگاه در سفلس بسبب رسوخ ماده آن در عضلات بدن سختی چو برگی در عضلات پیدا شده باشد

همراه مرهم هائیڈرارج ارجم اوکسائیڈ رو بر هم نهند و ایوڈائیڈ پٹاس بمقدار کثیر مثلاً از ده گرین شروع کرده ده ده گرین روزانه تا ثیڈ ریام نوشانند و باز بهمین عنوان کم کنند و اضافه نموده بنوشانند لیکن بهر طور مقدار زائد نوشانند همراه نقوع عشبه و هرگاه در سفلس ورم خصیه از ریختن ماده آتشک در ان حادث شده باشد از پارچه اسکلن آلوده آنرا به بندند بطوریکه بیان در علاج ورم خصیه هدایت شده و ایضاً مرهم هائیڈرارج رم یعنی مرهم سیماب بالای پارچه اسکلن آلوده بر خصیه چسپانند و اگر مرهم بلفیای ایوڈائیڈ بر پارچه اسکلن آلوده بر ورم خصیه بندند بسیار مفید میشود و درینجا اول چندروز رسکپور صاف نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاس بنوشانند یا هردو را باهم در آب ساده حل کرده همراه دوای تلخ بنوشانند و هرگاه مادهٔ آتشک در اعضای باطنه ریخته باشد درین وقت اول رسکپور بمقدار قلیل همراه نقوع عشبه تا مدت دراز نوشانند من بعد ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازین تدبیر فائده ظاهر نشود رسکپور و ایوڈائیڈ را باهم در آب حل کرده همراه نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازینهم فائده ظاهر نشود پس امید صحت باقی نخواهد بود و هرگاه مادهٔ آتشک در دماغ یا نخاع یا عصب بطور انقباط خرد یا دانه های سخت میریزد از ان امراض دماغیه مثل استرخا و فالج و صرع وغیره پیدا میشوند پس چون استرخا و فالج پیدا میشود درین وقت تفرقهٔ فالج سفلسی از غیر سفلسی باین علامت میکنند که فالج و استرخای سفلسی اکثر در عصب عضو واحد مثل عصب سمع یا عصب بصر یا عصب جفن پیدا میشود بسبب اینکه مادهٔ مذکور در سیاه هر عصب که میریزد و آنرا غمز میکند از ان عصب مذکور مسترخی و مفلوج میگردد و اگر اتفاقاً فالج عام یکجانب خاص هم میشود درین وقت نقصان و بطلان حس و حرکت اینجانب بالتمام نمیباشد بلکه در بعض اعضای اینجانب حرکت و حس باطل بود و در بعض اعضای دیگر خلاف قاعدهٔ فالج عام قوت حرکت و حس موجود میباشد و اکثر در اعضای که بالای کمر اند حرکت و حس باطل میشود و در اعضا یکه در اینجانب زیر کمر اند قدری حرکت و حس باقی میماند لهذا گفته اند که هرگاه در فالج عام یکجانب حرکت و حس مختلف باشد یعنی در بعضی مفقود و در بعض دیگر موجود بود ظن غالب باید داشت باینکه این فالج از ماده آتشک پیدا شده باشد با بجمله در ابتدای این قسم فالج و استرخا از علاج چندان نفع کثیر عاجل حاصل میشود که در غیر آن نمیشود پس هرگاه این قسم استرخا و فالج در آتشک پیدا شود و معلوم گردد که در پرهیزی و سکنڈری سفلس سیماب بعلیل نه نوشانیده اند درین صورت کدام مرکب از مرکبات سیماب اول بخورانند و بهتر از همه درین باب رسکپور است لیکن آنرا همراه نقوع عشبه تا مدت دراز مثل دو سه هفته یا تا ظهور آثار جوشش دهن بنوشانند و بعده ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه اول از مقدار قلیل مثل پنج گرین شروع کرده تا مقدار کثیر یعنی تا سی گرین رسانیده نوشانند و بعد ان باز مقدارش را پنج پنج گرین هر روز کم کرده تا پنج گرین آرند و باز موقوف

سابق تیز اینید و یا بتدریج بالا کم کنند یا کجا تا انقضای مرض موافق همین ترتیب بار بار زیاده و کم کرده نوشانیده
باشند تا مرض دفع شود و ایضاً در بیت مرض از معالجات مسیه بر حصول صحت نهادن پلاسٹر نیز مفید
ست لیکن آنرا بجای که قریب از مبدء عصب مفلوج یا بر راه آن باشد نهند مثل اینکه هرگاه فالج در
عصب چشم بود پلاسٹر مذکور بر صدغ و هرگاه در عصب سمع باشد پلاسٹر مذکور بر خلف اذن و هرگاه فالج
در یک جانب عام بدن باشد پلاسٹر مذکور بر عنق خلف راس نهند لیکن در نهادن آن بر عنق خیال این امر ضروریست
که پلاسٹر در خلاف جهت علیل نهاده شود مثلاً اگر فالج در جانب ایسر بدن باشد پلاسٹر مذکور را بر عنق در جانب ایمن آن
نهند و اگر فالج در جانب ایمن بدن بوده باشد پلاسٹر در جانب ایسر بر عنق نهند زیرا که اکثر اعصاب دماغ از جانب
ایمن دماغ رسته در جانب یسار بدن آمده اند و از جانب یسار دماغ رسته در جانب ایمن بدن نازل شده اند لهذا
اکثر از آفت جانب ایمن دماغ در جانب ایسر بدن و از آفت جانب یسار دماغ در جانب ایمن بدن فالج پیدا میشود و اگر از نهادن
پلاسٹر هم نفع ظاهر نشود عمل سیٹن بر گردن باستعمال آرند و ایضاً مادام که فالج یا استرخا باقی ماند دلک بسیار بر عضلات
کبیرهٔ بدن واقع ساخته باشند زیرا که درین وقت کار خاص آنها که حرکت ست صادر نمی شود و بسبب
بند شدن حرکت خون کثیر در آنها نمی آید و باین سبب غذای جید بآنها نمیرسد پس اگر به همین حال
گذاشته شوند بعد چند روز از نایابی غذای خود مرده خواهند شد و بعد آن اگر در دماغ هم صحت شود
انها اثر قوتِ حرکت و حس را قبول نخواهند کرد و اگر بذریعهٔ دلک غذای خود را یافته زنده و قوی
خواهند ماند بعد زوال مرض دماغ باز کار خود خواهند داد و اثر قوتِ حرکت و حس را از دماغ خواهند
گرفت و نیز برای تقویت عضلات بدن و زنده داشتن آنها و پیدا کردن حرکت در آنها استعمال الکٹرسٹی
است که از ان در عضلات حرکت پیدا میشود و غذا بخوبی در عضلات می آید و هرگاه از ریختن مادهٔ آتشک
در دماغ صرع و تشنج عام پیدا شده باشد درین وقت از نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا برومائیڈ ایمونیم
نفع کثیر حاصل میشود چه این دوا هم مادهٔ آتشک را فانی می سازد و هم تشنج و صرع را دفع میکند و
چون از ریختن مادهٔ آتشک حمل ساقط شده باشد درین وقت اول در حال آن تاریخ غور و تحقیق کنند
پس اگر مرض در مرد باشد فقط و آنرا پیشتر در درجه پیمری یا سکنڈری سفلس سیماب نخورانیده باشند درین
وقت اول رسکپور و بعد آن ایوڈائیڈ پٹاس هر دو را همراه نقوع عشبهٔ مغربیه یکی بعد دیگری نوشانند
و اگر معلوم شود که پیشتر سیماب خورانیده اند پس اکنون تنها ایوڈائیڈ پٹاس را با نقوع عشبه تا انقضای مرض
نوشانند و اگر در مادر طفل مرض بوده باشد علاجش هم بهمین ادویه نمایند و احتیاط کامل اینست که هر دو را
ایوڈائیڈ پٹاس با نقوع عشبه مغربیه نوشانند و دوا یام حمل برای حفظ جنین خاصةً تا درسال

ایوڈائیڈ پتاس همراه نقوع عشبه مغربیه تا ایام حمل نوشانیده باشند فتامل کن و اما در هر حال که پیشتر گذشت در سفلس
که با اطفال میشود در علاجش بهتر آنست که از جمله مرکبات سیماب بائیڈرارج ارهم کم کریتا را اختیار کنند که بتجربه
بالتخلص ست و تا مدت چهار ماه از عمر طفل نیم گرین و یک یک از اطفال ازان کبیر بود و آنرا یک گرین ازین دوا
روزانه دو بار تا مدت دراز نوشانند تا اینکه مرض رفع شود یا آواز منخرین طفل که درین مرض بر این نوع
شفی میسازد که آن هم بیوکس ممبرین منخرین ست میشود قطع گردد و هو البسهولت استنشاق کند لیکن گاهی
ازین دوا اسهال طفل عارض میگردد و بسبب آن دوای مذکور هم در بدن نمی ماند بلکه با اسهال خارج میشود و فائده افزاید
مرض ازان حاصل نشود زیرا که درین صورت در خون نمی ماند پس درین وقت بهتر آنست که عوض نوشانیدن هم
سیماب را بر جلد طفل خصوصا بر بغل طفل مالند تا بذریعه جلد در خون داخل شده تاثیر خود بر ماده مرض نماید و نیز یک
پارچه صاف را از فلالین که متصل باشد انچه عریض بود و همه طول دلائق پیچیدن بر سر فخذ باشد گرفته بران مرهم سیماب را
آلوده پارچه مذکور را بر سر فخذ طفل که قریب رکبه است چسپانیده از سوزن بدوزند تا از حرکت رفتار طفل جدا نشود
و این پارچه را هر روز تازه کرده تبدیل نموده باشند و این عمل را تا دوام کنند که زخم طفل برطرف شود یا آواز منخرین طفل به
بصورت طبیعی آید باستعمال آورده باشند و اکثر از استعمال این تدبیر تا دو سه هفته فائده تامه حاصل میشود و هرگاه طفل
زیاده ضعیف باشد درین وقت از نوشانیدن سیماب یا مالیدن آن بر جلد در هر دو صورت ضرر میشود پس درین وقت
مناسب آنست که یا در طفل یا مرضع آن اگر شیر مرضعه نوشیده باشد سیماب را نوشانند تا بذریعه لبن اثر سیماب
در بدن طفل آید لیکن اگر شیر مادر نوشیده باشد درین وقت نوشانیدن سیماب انسب نباشد زیرا که بطفل و
مادر آن هر دو فائده سیماب میرسد و گاهی مادر طفل و مرضع هر دو از خوردن سیماب انکار میکنند و گاهی فی الواقع
نوشانیدن آن هر دو از ایجاد ضعف مناسب نمی باشد پس درین اوقات مناسب آنست که سیماب را بر بغل و ران
خوراننده یا بر جلد آن در بغل یا بر جانب ثدی مالش کرده شیر آنرا الطفل نوشانند و خاصة این تدبیر برای
طفل که از شیر حیوانات تربیت یافته باشد انسب ست و هرگاه بدانند که حاجت به نوشانیدن سیماب باقی نمانده
بسبب اینکه مرض بحظ یا زائل شده درین وقت استعمال آن ترک کرده بجائش ایوڈائیڈ پتاس را همراه آب ساده
یا همراه نقوع عشبه نوشانند یا مادر و مرضع آنرا نوشانند تا بذریعه شیر در بدن طفل وارد شود زیرا که این دوا هم مخرج
سیماب از بدن و هم قاتل ماده سفلس ست و انچه اطفال که بعد گذشتن سه چهار سال از عمر خود آثار مرض سفلس پیدا
کرده باشند در ایشان از اول ایوڈائیڈ پتاس را همراه نقوع عشبه بنوشانند لیکن سیماب را از نهار نخورانند
زیرا که سفلس در ایشان بطور ترشری پیدا شده نه بطور سکنڈری پس درینجا ایوڈائیڈ از سیماب افضل خواهد بود
کما مر سابقا و در هر حال نوشانیدن روغن جگر ماهی اگر ممکن باشد با اطفال نافع است و اگر طفل بسیار صغیر باشد

وبسبب آن نوشانیدن روغن جگر ماهی مناسب بود و بر بدن طفل روغن مذکور را مالند که ازان نفع کثیر حاصل میشود
و هرگاه مادر طفل مریضهٔ مرض سفلس باشد و ازان این مرض بطفل رسیده بود درین وقت واجب است که شیر مادر
زنهار بطفل مذکور نه نوشانند و عوض آن مرضعهٔ صحیحة البدن اختیار کرده بطفل مذکور نوشانند و الا از شیر مادر
که فاسد ست بار بار برای مادهٔ سفلس طفل عود کند و امتحان صحت مرضع اکثر از دیدن حال جلد آن کرده میشود مثلاً
هرگاه بر جلد مرضعه کدام اثر از آثار امراض جلدیه که از سفلس میشوند نباشد گمان صحت آن کرده میشود و اگر اختیار
کردن مرضعه ممکن نباشد شیر حیوانات را بطفل نوشانند لیکن شیر مادر را زنهار نه نوشانند و همیشه جلد طفل خصوصاً
محل زخم آنرا از آب نیم گرم و صابون شسته صاف داشته باشند و بعد غسل جائیکه زخم باشد بران روغن گنجد یا
لوز کرکه موم روغن ست یا سلوشن کاشتک نقره یا سلوشن زنگ سلفاس طلا کرده باشند و هرگاه در کنجهای
برده و دهن طفل یا فرج صبیه سرخی بوده باشد درین وقت سفوف نشاسته یا آرد جوار امریکا یا سفوف
اکسایڈ آف زنک یا سفوف کهریا مٹی یعنی طین قیمولیا یا مانند دوای مجفف خشک بران پاشند و گاهی درین حال
در اطفال امراض جلدیه که از غیر مادهٔ آتشک پیدا میشوند مثل اکزیما یا جرب رطب هم پیدا میشوند لیکن این
امراض از استعمال کیلومل یا آیوڈائیڈ دفع نمیشوند بلکه درین وقت ضرور بود که از یک قطره تا سه قطره دونلت
سلوشن موافق عمر و قوت طفل روزانه سه بار در تمام روز بنوشانند که از استعمال این دوا امراض جلدیه دفع
میشوند. فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطینی آنرا اسکرافیلا نامند و ماخوذ از اسکروفا که بمعنی خنزیر ست
و وجه تسمیهٔ این مرض نزد قدما شاید مشابهت رقبهٔ علیل با رقبهٔ خنزیر یا بسبب کثرت عروض این مرض به
خنزیر بوده باشد و گاهی آنرا اسٹرومها هم نامند یعنی ورمی که در غده های گردن باشد بالجمله آن حالتی است
فطری در انسان که هرگاه در کسی یافته شود صاحب آن بسبب آن مستعد برای اورام غده های بدن میباشد
و باین حالت اکثر چوبرکل از خون جدا شده در کدام عضو میرسد و هرگاه درین حالت سختی هم در کدام عضو
پیدا شود آنرا چوبرکیولوزز نامند و چونکه این حالت فطری و خلقی میباشد لهذا آنرا بلغت انگریزی
گاهی اسکرافیولس دیاتهیزز یعنی استعداد اسکرفلائی نامند زیراکه دیاتهیزز بمعنی استعداد ست و گاهی
اسٹرومس دیاتهیزز نامند یعنی استعداد استرومای و گاهی چوبرکیولر دیاتهیزز یعنی استعداد چوبرکلی هم نامند
بالجمله این حالت و مرض بر دو قسم ست یکی اسکرافیولای خالص که همراه آن چوبرکل در کدام عضو نه ریخته باشد
دوم اسکرافیولا که همراه آن چوبرکل در کدام عضو از اعضای باطنه ریخته باشد و معرفت و تشخیص این حالت
خلقی باین وجه کرده میشود که اکثر هر طفلی که مستعد برای این مرض میشود اگر دموی مزاج باشد پس خوبصورت
و خوش عقل و خوش خلق و ذهین به نسبت اطفال دیگر میباشد و رنگ جلد آن و سیاهی عنبیهٔ آن فوسـ

شدید الصبغ نباشد وهم جلد آن رقیق بود وموهای پلک طویل باشند ورنگ ملتحمه بسیار سفید وشفاف مثل رنگ
مروارید میباشد وچشم آن کبیر بود وثقبهٔ عنبیه وسیع بود وچهره مدور مثل بدر کامل ولبهای آن خصوصاً شفهٔ علیا
غلیظ میباشد وازین علامات در هندوستان اکثر سوای غلظ شفه دیگر علامات کمتر یافته میشوند واگر طفل مذکور
دموی مزاج نباشد بلکه بلغمی مزاج بود پس رنگ جلد آن قویة الصبغ وخود جلد قدری غلیظ ورقبهٔ آن قدری
طویل ومدور وسینهٔ آن ضیق وبسوی خلفت فرورفته وشانه های آن وشکم آن مدور وقدری پیش آمده وبازو و
ساقین آن دقیق ولحم آن لین ومسترخی ودست وپای آن همیشه سرد وتر میباشد وذهن وعقل آن بلند بود و
این امر بسبب اکثر ست اما ممکن ست که علامات مذکوره موجود نباشند وخنازیر پیدا شود زیرا که این حالت
تام استعداد ست واستعداد گاهی خفی الظهور وگاهی ظاهر میباشد وهم مجربین گفته اند که هر که مستعد برای
خنازیر میباشد هضم معدهٔ آن همیشه خراب ماند وازین سبب بار بار مبتلای تخمه میشود ونبات وروغن یا
چربی را بدشواری هضم میکند بالجمله این مرض گاهی از اول ولادت ظاهر میشود که در گردن طفل ورم وسختی بود
وبار بار پخته ومنفجر گردد وبعد سن بلوغ رفع میشود این قسم خنازیر اسلم ست وگاهی تا پانزده سالگی که سن بلوغ
ست مخفی میماند بعد آن علامات مرض ظاهر میشوند تا اینکه از سن سی وپنج سال تا عمر چهل وپنج سال بخوبی ظاهر
شوند واین قسم اعسر از روی علاج ست السبب معلوم میشود که خلقی ست استعداد آن همراه تکون جنین پیدا
میشود وبذریعهٔ تاثیر خاندانی اثر آن در پشتها پشت میرسد وممکن ست که بعد دو سه پشت اثر این استعداد اسلاف
ظاهر گردد وایضاً هر گاه از ابوین کسی مبتلای مرض آتشک بود در اولاد آنهم این مرض پیدا میشود وهمچنین از
اعانت امراض یا دیگر اسباب مضعفه در مستعدین خنازیر خنازیر پیدا گردد وهمچنین از اکثار مقاربت بالنسوان
واز تماشه بینی هم این مرض در شبان پیدا میشود ودر بلاد بارده بنسبت بلاد حاره این مرض زیاده پیدا میگردد
وهم در جاییکه تری زیاده بود وزمین آنجا نمناک باشد وآب چاه در آنجا از زمین قریب باشد این مرض زیاده
پیدا میشود وخوردن غذای قلیل وهم خوردن اغذیهٔ ناموافقه سبب قوی برای احداث این مرض ست و
[illegible] از اهویهٔ عفنه هم این مرض زیاده پیدا میگردد لهذا در شهرها بنسبت دیهات این مرض زیاده پیدا میشود
واز چرک آلود ماندن بدن ونه محفوظ داشتن آن از رسیدن هوای سرد هم این مرض پیدا میشود وهم از کثرت فکر وزیادی
غموم که باعث عجز دماغ شود واز ان در هضم غذا فساد راه یابد وغذای جید باعضا نرسد هم این مرض پیدا میگردد
بالجمله قسم اول آن که خنازیر خالص ست جمله علامات آن از چشم دیده میشوند وظاهر میباشند بخلاف قسم ثانی
که دران استدلال از احوال اعضای باطنه میکنند ومخفی میباشند وبرای آن نه علامت مخصوص اند اول
ورم غده های بدن ودلالت آن برین مرض از همه اقوی واکثری است دوم وجود زخم در جلد که آن گاهی صغیر

وگاهی کبیر میباشد سوم دمل مزمن ست چهارم آفت کان یعنی ورم چشم پنجم ورم استخوان و مفاصل است
ششم بودن کدام مرض از امراض جلدیه بر جلد راس یا بر جلد بدن در هر جا که باشد هفتم اوتلیس یعنی
ورم گوش هشتم ورم میکس میمبرن منخرین و بودن اوزینا یعنی سیلان زرد آب عفن از ان نهم ورم میوکس میمبرن
لبها و دهن و حلق لیکن از جمله این اعراض و علامات در خنازیر که نام حالت استعداد خاص مذکوره است ورم غده‌های
بدن زیاده میشود خاصة در غده‌های گلو و هم در غده‌ها که زیر استخوان فک اسفل اند این ورم زیاده میشود و گاهی
در غده‌های بغل و گاهی در غده‌های اربیه هم این ورم عارض میشود و کیفیت حدوث این ورم خنازیری
در غده‌های مذکوره اینست که قبل موجودگی آن کدام سبب یافته نمیشود و همچنین کدام علامت و عرض ورم
حار نبود بلکه بلا سبب ظاهر فقط مقدار غده‌ها زیاده میگردد خواه در یک غده یا در غده‌های کثیره این زیادتی
پیدا میشود و همراه آن درد و تپ و ورم حار موجود نمیباشد پس از وقت ظهور زیادتی مقدار غده‌های مذکوره
تا دو سه ماه یا یکسال مانده یا خود بخود زائل گردد و غده‌ها بر مقدار اصلی خود می آیند یا در مرض ازدیاد پیدا شود
و بسبب آن ورم حار درین غده‌ها پیدا میشود و درد زیاده میگردد و حمی مثل حمی تائیفائدفیور که مولد ضعف کرنده
بوده باشد پیدا گردد که بسبب آن مریض خواه طفل بود یا جوان بسیار متاذی و با قلق میباشد و طفل بار بار
گریه میکند و شیر نمی نوشد و بر کدام هیئت آرام نیابد و درین حمی قبض شکم و زبان چرک آلود و قلت اشتهای
طعام و قلت بول و زیادتی یوریت امونیا در بول میباشد و نیز همراه این حمی اوزینا یعنی جریان ریم و زرد آب
عفن از بینی و گوش و هم کدام مرض از امراض چشم هم میباشد و اگر مریض دختر باشد در وجینهٔ آن هم ورم
پیدا شده آب سفید بدبو از فرج جاری میشود و چون ازدیاد مرض تا این درجه رسد همراه این حالت که
در غده‌های متورمه پیدا میگردد و چون ریم در آنها پیدا شود غده‌ها گداخته ضایع و فانی میشوند و ورم از آنها
تا غشای خانه دار که گرد این غده‌ها هست میرسد و از ان تا جلد بدن منتهی گردد و چون غشای خانه دار هم
متورم و پخته گردد بسبب این ورم آنهم ضایع میشود و بعد ضایع و فانی شدن آن در جلد بدن هم ورم
پیدا میشود و جلد رقیق شده باقی ماند و فی الواقع این دمل مزمن جلدیست لیکن این دمل گاهی بطور مزمن شده
مدتها باقی میماند و اکثر اینست که این ورم جلد هم در جای خاص منفجر شده از ان ریم جاری گردد و زخم
پیدا میشود و حال قرحه دمل و زخم آینده نوشته خواهد شد انشاءالله تعالی و هرگاه درین مرض ورم در غده‌ها پیدا
شود علاجش آنست که اول تدبیر و رعایت سه امر نمایند که بدون آن از هیچ علاج فائده مترتب نمیشود و
بلا رعایت این امور ثلاثه تاثیر کدام دوا و علاج ظاهر نمیگردد اول خورانیدن اغذیه مقویه جیده دوم
صاف داشتن بدن مریض سوم صفای هوای مسکن علیل و اختیار هوای جید و بهترین اغذیه برای این مریض

آنست که لحوم جیده بطور یخنی یا کباب یا بهر نحو که مرغوب بود لحم را بطوری بپزند که ثقیل نشود مثل آب یخنی یا مسمن و آن عبارت است از لحوم رقیقه مثل لحم غزالات و سر اشیف که آنرا با روغن زرد بطور کباب می‌پزند بخورانند و هم چنین زرده بیضهٔ مرغ و شیر حیوانات ماکول اللحم و همچنین سرشیر و از تره‌ها تره تیزک یا آلو بهترین اغذیه برای این بعض است وطریق تصفیهٔ بدن مریض اینست که روزانه یکبار مریض را در ظرفی کلان که پُر از آب نیم گرم باشد و دران یکپاو ولش نمک که از آب بحر اسود ساخته میشود حل کرده نشانیده باشند و دران بدن را خوب مالیده باشند تا چرک رفع شود من بعد از آب برآورده بدن را خشک کرده لباس مناسب فصل پوشانند و درین عمل بسیار احتیاط نمایند تا هوای سرد درین حال به بدن رسیده سردی پیدا نگردد و تدبیر هوای مریض اینست که مریض را در مکانی دارند که هوایش محقون نباشد مثل هوای مکانات اندرونی بلکه در مکانی که دران هوب بلیح سنجوبی حکمن باشد مثل مکان سائبان یا در مکانی که بر کناره سواحل بحر اسود باشد مریض را دارند زیراکه در هوا مذکور ایوڈین وغیره زیاده میباشد یا اگر ممکن باشد امر فرمایند که مریض سفر بحر اختیار کند زیراکه در هوای بحر اوزون اکسیجن یعنی آکسیجن قوی زیاده میباشد و بسبب آن ازان نفع کثیر حاصل میشود و از ادویه آن دوا از مرکبات کلورین مثل امونیم کلورائیڈ یعنی امونیا میوریاس وهم کالسیم کلورائیڈ یعنی کالسیم میوریاس هم و همچنین از مرکبات ایوڈین امونیم آیوڈائیڈ یا پُتاسیم آیوڈائیڈ یا آئلم ایوڈائیڈ یا ٹنکچر آیوڈ ائیڈ کیوبڈ حسب مناسب بنوشانند و هم همراه استعمال این ادویه ادویه مقویهٔ خون و بدن که سود بخش اند مثل سرپ فیری آیوڈائڈ یا ٹنکچر اسٹیل یا لائکر فیرم ڈیا لیٹیم یا فیری ایٹ کنین سائٹراس یا فولر سلوشن که اسم لائکر آرسنک ست همراه بارک یا کنین نوشانند یا لائکر آرسنک و ٹنکچر اسٹیل همراه کدام دوای تلخ مثل انفیوژن کلمبا یا انفیوژن کواشیا بنوشانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی اول از مقدار قلیل من بعد مقدار آنرا زیاده کرده نوشانیدن بقدر هضم وهمچنین مالیدن روغن جگر ماهی بر بدن بهترین دوای نافع درین مرض ست که مثل آن دیگر نیست و از ادویه موضعیه طلا کردن ٹنکچر ایوڈین از قلم موئین بر ورم غده ها اکثر مفید دیده شده و کذا طلا کردن لینیمنٹ ایوڈین هم نافع ست و آنچه از همه انفع ست نهادن مرهم پلمبائی ایوڈائیڈ بر ورم غده های مذکوره است که ازان ورم و اذیت غده ها هر دو رفع میگردد و هرگاه درین ورم ریم پیدا شود و زخم حادث گردد علاجش آینده می‌آید حسب آن کاربند شوند دوم الاعراض نهگانهٔ خنازیری قسم اول جراحت ست که در حالت استعداد خنازیری بر بدن یافته می‌شود و آن را اسٹرومس السر بلغت انگریزی نامند و اکثر این زخم بعد پختن و منفجر شدن ورم غده های مذکوره دیده میشود و گاهی بدون ورم غده ها هم این حالت از ورم جلد پیدا میشود اما هرگاه بسبب اورام غده ها

پیپ اگر دو پیس و جا انکه غده یا متورم بوند یافته میشود و هرگاه از ورم جلد حادث شود پیپ اکثر بر محل سینه و بالای
شانه و بر ورک و بر ساق یا قریب زند قدم دیده میشود و خاصهٔ این زخم آنست که غلیظ و خشن سیپی یعنی
مختلف المقادیر در ارتفاع و انخفاض بود و بر دور زخم گوشت ملائم که دران ورم قلیل بود میباشد و سرخی
درین ورم کم بود و انگور دران تباخیر و بطو پیدا میشود و آنچه پیدا هم گردد ضعیف و کمزور بود و اکثر بعد تولد
از جلد بر می آید و بدگوشت میشود و بعد صحیح شدن زخم جلد آنجا عمیق و متشنج و رقیق و درخشنده و مختلف القامة
در ارتفاع و انخفاض مشاهده میشود و ایضاً این زخم تنها کم حادث میشود بلکه دو سه زخم قریب قریب میباشد و گاهی میل را
که در زخم مذکور می اندازند از یکی به دیگری میرسد و از ان دانسته میشود که درمیان این زخمها ناصور یا کدام راه است
که بسبب آن میل از یک زخم در دیگر میرسد و اکثر وقت بودن این زخم بر سینه بعد صحت آن در جلد از اجتماع آن
صورت خاص نشکل دانه زنجیر مدور و مثقب که مشابه به پل میباشد پیدا میشود و ثقبه دران چنان میباشد که اگر دران
میل اندازند از یک طرف بطرف دیگر خارج میشود و اکثر نشان این زخم بعد صحت مثل نشان سوختهٔ آتش
محسوس میگردد العلاج اول علاج عام از خورانیدن اغذیهٔ جیده مقویه و ادویهٔ مقویه و تصفیهٔ بدن علیل و
اهتمام داشتن علیل و هوای صاف نمایند چنانکه در علاج اورام غدد نوشته شده زیراکه بدون استعمال این
تدابیر از نهادن صرف ادویه موضعیه درین جراحت امید صحت نیست بالجمله با رعایت اصلاح مزاج به بینند
هرگاه بر اطراف زخم جلد قدری متورم و سرخ مائل به سیاهی دیده شود کاشتک نقره از پنج گرین تا ده گرین در
یک اونس آب صاف حل کرده از قلم موئین بر آن طلا سازند و هرگاه از پیدا شدن انگور در التیام زخم تاخیر بوده
باشد روغن کافور در زخم اندازند یا مرهم پنیر و واین یا مرهم رال یعنی قلیقهر بر آن نهند یا تنکچر کنتارس قلیل المقدار
از قلم موئین بران طلا سازند تا خون را در محل زخم جذب کند و بسبب آن انگور بزودی پیدا شود و لیکن چون انگور پیدا
شده از جلد بیرون آید و بدگوشت گردد درین وقت اول قلم توتیا بر آن گردانند یا سفوف توتیا قدری
بر آن پاشند یا قلم اصل کاشتک نقره بران گردانند یا نائترک ایسڈ قوی قلیل المقدار بذریعهٔ قلم زجاجی یا پنبهٔ صاف
محلول قدری بر گوشت زایده خاصة نهند یا قلم کاشتک پٹاس بکمال چالاکی بران گردانند و بعد آن آب سرد بر آن
ریزند تا انگور گداخته زائل شود و چون انگور زائد دفع شود برای انبات لحم و اصلاح زخم آب کاربولک ایسڈ وائلوٹ
یا روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ که در آنها یک حصه کاربولک ایسڈ چهل حصه آب یا روغن بوده باشد بر زخم نهند
تا آنچه عفونت در زخم پیدا شده باشد آنهم دفع شود و هم چونکه کاربولک ایسڈ مانع تولد ریم است و آن سبب آنچه
لانگرسان گوئنس که در زخم ریخته ریم میشد اکنون از استعمال کاربولک آب مذکور از ریم شدن باز مانده انگور پیدا
میکند و بسبب آن زخم بزودی مندمل میگردد و چون زخم قریب اندمال رسد برای پیدا کردن جلد بالای زخم

تا شیر سلوبر را که سه چهار گرین در یک اونس آب ساده محلول بود از قلم مو بر گرد زخم مذکور طلا سازند که آن اسپایه حین
بر تولد جای صحیح از اطراف جراحت شود یا توتیای هندی دو سه گرین در یک اونس آب صاف حلکرده پارچه بآن تر کرده
بر زخم نهند نوع دیگر رنگ سلفاس دو گرین در یک اونس آب حلکرده پارچهٔ صاف دران تر کرده بر زخم نهند
که آنهم مقوی لحم و جلد جراحت است و باید دانست که آنچه ازین جروح خنازیری بر ساق پا قریب زانو قدم حادث
میشود پذیرای صحت می پذیرد لهذا دران ضرورست که مریض را از حرکت باز داشته پای مریض را قدری بلند
دارند تا خون دران کم ماند و اگر گرد زخم ورم یا قدری سرخی و سیاهی دیده شود و زخم عمیق باشد چنانکه اکثر با وجود
سرخی و سیاهی در ورم حول جراحت زخم روز بروز عمیق میشود و این امر بتجربه ثابت شده درین وقت آب سرد بر زخم
ریزند یا آب سرد بر آن چکانند بطرزیکه در علاج انفل میشن بآن هدایت نوشته شده تا ورم و اذیت زخم برطرف شود
و چون ورم و اذیت زخم رفع گردد درین وقت آنچه برای علاج زخم از ادویه موضعیه پیشتر نوشته شده اند آنها را
باستعمال آرند و درین زخم ضرورست که پارچه طویل گرفته از سر انامل قدم تا رکبه خوب بقوت بندند تا بسبب آن خون
درینجا کم ماند و گاهی عوض بستن پارچه قطعه های طویل از پارچهٔ اسکن کلو از مقراض بریده از سر انامل تا رکبه
نحویکه یکی متصل بدیگری باین صورت باشد که یکی در عرض خود مشتمل بر عرض دیگر بود می چسپانند و آن از بستن پارچه
انفع میشود زیرا که در بستن پارچه اکثر اختلاف واقع میشود که پارچه از جای متزحزح گردد و جای سخت می ماند و ازان
اذیت و نقصان بعضو میرسد باقی آنچه پیشتر نوشته شده بعمل آرند لیکن گاهی بسبب نا بالغی ضعف و خرابی
خون و زیاده آمدن عرق درین علت چنان حال علیل خراب میشود که از هیچ تدبیر فائده حاصل نمیشود و زخم اصلاح
نمی پذیرد تا اینکه بمجبوری درین وقت پای علیل را قطع میکنند تا فساد رفع شود سوم از اعراض نهگانه
اسکرفیولس اپسس یعنی دمل خنازیری ست و این در غشای خانه دار بدن پیدا میشود هر جا که باشد و آن مثل دزدی آید
یعنی قبل از بروز آن کدام علامت و اذیت ظاهر نشود و اکثر بدون سبقت اورام غدد حادث میشود و گاهی از
اورام غده های بدن گاه ورم آنها تا غشای خانه دار بدن رسد هم پیدا میگردد و درین دمل سبقت ورم
غده ها ضرور بود و از علامات خاصهٔ این دمل که بآن تفرقه از دملهای دیگر کرده میشود اول آنست که این
دمل خفیف الاعراض کرانیک میباشد یعنی ورم و درد دران بسیار کم میباشد دوم آنکه این دمل بسوی
جلد بلند شده بدیر می آید بخلاف دیگر دمامیل که آنها زود بسوی جلد بر می آیند زیرا که در دمامیل دیگر
ورم حار زیاده بود و فائبرن ازان ریخته گرد دمل زیاده مجتمع میشود که ازان سختی پیدا شده دمل مذکور منحصر گشته
بسرعت تمام بسوی جلد می آید و چون درین دمل ورم حار کم و فائبرن بسیار قلیل از کمزوری خون گرد دمل
میریزد و آنچه بریزد آنهم فائبرن ناقص میباشد که آنرا الیافته تولید کم ست و استعداد پیدا کردن سختی که معارض

ورم عشای خانه دار باشد بسیار کم است لهذا این دمل زیر جلد زیاده منبسط میشود زیرا که ملایم ورم عشای خانه دار از انبساط که سختی گرد ورم بود نیست پس مثل خانه دیگ که کرم کو چک مشهور است وان را بعربی ارضه گویند زیر جلد منبسط میگردد و دوران تا صوریها پیدا میشوند و بعد مدت دراز این دمل در جای از جلد بسبب پوسیده شدن جلد منفجر میگردد و از ان ریم رقیق متعفن مدتها خارج میشود و چون بعد مدت معتدبه از خارج شدن این ریم هرگاه قدری از فایبرن در تقیه انفجار دمل ریخته مجتمع شود از ان خشکریشه پیدا گشته جریان ریم مذکور بند میگردد و چون این خشکریشه را عمر کنند پاره شده از زیران باز ریم ناقص مذکور بیرون آید و تا مدت دراز برهمین نمطی ماند و گاهی مخض زرد آب از ان خارج میشود و گاهی از جائیکه منفجر شده بود تا کل در جلد رقیق یعنی طبقه بالای جلد پیدا میگردد و بعد چند روز انجا زخم کبیر حادث میشود العلاج اول در ینجا هم علاج عام که در اورام غده های بدن نوشته شده باستعمال آرند من بعد علاج خاص آن انست که چون بعض در ابتدای مرض رجوع کند معالج را باید که گرد ورم دمل کاستک نقره محلول در آب صاف را از قلم موئین طلا سازند یا ٹنکچر آیوڈین بر محل ورم طلا سازند و اگر از ینهم صحت نشود و ریم در ان پیدا شود درین وقت موافق هدایت ڈاکٹر رنگز صاحب بهادر کالشیم سلفیت که مقلل ریم است یک گرین در ده اونس آب صاف حل کرده یک یک ڈرام ازین دوا بعد پانزده دقیقه بمریض نوشانند تا اینکه جمله ده اونس دوای مذکوره در بست و چهار ساعت روز و شب بمریض نوشانند چه ڈاکٹر صاحب موصوف میفرمایند که ازین تدبیر ما کیفیت ریم اول در خون جذب میشود و اجزای غلیظه فایبرن در محل زخم باقی مانده قدری صلابت پیدا میکنند من بعد این اجزای غلیظه هم در عروق منجذب شده صحت حاصل میشود فائده دیگر این دوا آنست که از قوت این دوا انقدر قوت در بدن مریض و اصلاح زخم از ان حاصل میشود که طبیعت دمل مذکور مثل طبیعت دیگر دماميل شده قریب جلد بزودی آمده منفجر میشود و بعد انفجار هم مثل دماميل دیگر صحیح میگردد و ایضا درین دمل ضرورست خصوصا در عورات که قبل انفجار ریم آنرا از جلد بیرون آرند تا فساد زیر جلد زیاده پیدا نکند و هم اثر انفجار بر جلد باقی مانده عیب و قبح منظر در عورات پیدا نکند لهذا باید که از اسپر یٹکر خورد ریم آنرا بیرون آرند طریق دیگر آنست که ببینند هرگاه دمل قریب جلد رسد و بسبب آن جلد رقت و قدری درخشندگی پیدا کند و از ان دانسته شود که عنقریب منفجر خواهد شد درین وقت باید که بموازات غضون جلد شق خفیف بطور خط راست از سر نشتر باریک در جلد بدن پیدا کرده ریم از ان برآرند تا نشان انفجار کمتر باقی ماند چهارم از اعراض نهگانه اسکروفولس آفثال میا یعنی ورم چشم ست که از خنازیر پیدا میشود و این قسم رمد اکثر اطفال را از بعد سن ترک فطام تا عمر ده و دوازده سال عارض میشود و اول علامات براین ورم آنست که میکوس ممبرین

وملتحمه هردو سرخ میشوند وبر قرنیه گاهی سفیدی وگاهی بثور خرد مثل نقاط کو حباب محسوس میشوند واین بثور گاهی آبله
میگردند وبعد آن در انها ریم افتاده ومنفجر شده زخم پیدا میگردد وازان ظاهر میشود که در قرنیه قدری نقصان
آمده وگاهی بثره وسفیدی نور چشم هر سه موجود میباشند وآب گرم از چشم جاری وسائل میباشد واز جریان آن
بر رخساره ها اگزیما هم پیدا میشود وگاهی در خلف اذن هم اگزیما پیدا میگردد وشاید سببش آن باشد که
چون طفل چشمان را از دست خود می مالد ودست آن با آب چشم آلوده گردد وباز این دست را بر خلف اذن خود می مالد
پس از رسیدن این رطوبت حاد آنجا هم اذیت پیدا میشود ولیکن از پیدا شدن این اذیت اکثر اذیت چشم کم میگردد
وایضاً این مریض از دیدن اضواء زیاده متاذی میشود وچون روشنی را به بیند فوراً تشنج در اجفان آن پیدا
میگردد وخائف از اذیت شده فوراً چشمان را بند کرده دستهای خود را بر چشمان می‌نهد یا در جای مظلم مثل گوشه
مکان می نشیند واین ورم اکثر در سر وچشمان میباشد وهم همراه آن اذیت وورم میوکس ممبرن های اعضای دیگر
مثل میوکس ممبرن بینی ودهن ومعده وامعاء ومثانه واگر دختر باشد اذیت میوکس ممبرن وجینه هم پیدا میشود
وبسبب آن گاهی بدهضمی از اذیت معده وزیادتی پیچش از اذیت امعاء وگاهی زیادتی بول یا زیادتی میوکس در بول از اذیت
مثانه وگاهی سیلان آب سفید از فرج بسبب اذیت میوکس ممبرن وجینه پیدا میشود ولیکن زیاده از همه از اذیت
میوکس ممبرن بینی سیلان آب از منخرین وکثرت جریان لعاب وآب دهن از اذیت میوکس ممبرن دهان میباشد
وبسبب سیلان دائمی منخرین شفه علیا هم متورم میشود العلاج اول از آب نیمگرم وشیر یا از آب مطبوخ پوست خشخاش
چشم وبینی ودهن را روزانه دو سه بار خوب شسته صاف دارند وصبح وشام دو یک قطره وینم اوپیائی در
چشم اندازند تا اذیت چشم کم شود وبعد شستن از آب گرم وشیر وغیره دو سه بار از لوشن زنک سلفاس یا
از آبیکه در ان شب یمانی را حل کرده باشند چشم را بشویند واگر ازان اذیت پیدا شود زیرا که گاهی از استعمال
این ادویه در چشم اذیت پیدا میگردد ودرین وقت که اذیت در چشم پیدا شود رسوت وشب یمانی وافیون
در آب ساده حل کرده بر دور چشم وقدری بر پیشانی جائیکه محاذی چشم است ضماد سازند نوع دیگر برای
دفع کردن اذیت چشم ودفع کردن تشنج جفن وجهت راحت ساختن چشم وصحت آن این ادویه استعمال کرده میشوند اکسٹرکٹ
بلاڈونا از دو گرین تا چهار گرین در آب صاف که یک اونس باشد حل کرده یا اکسٹرکٹ اوپیائی از دو گرین
تا پنج گرین در یک اونس آب حل کرده یا مارفیا هائڈرو کلوراس یک دو گرین در یک اونس آب صاف حل کرده
یا هائڈرو سیانک ڈائلوٹ ده قطره در یک اونس آب صاف حل کرده یا ٹنکچر ایکونائٹ از پنج قطره تا سی قطره
در یک اونس آب صاف حل کرده هر چه طبیب استعمال آنرا ازین ادویه خمسه پسند کند در ان پارچه صاف را تر کرده
بر چشم نهاده بربندند وچونکه درین مرض وقت شب اجفان باهم چسپیده میشوند وبسبب آن صبح در جدا کردن آنها

بسی وقت واقع میگردد لهذا ضرورست که وقت شب کدام ضماد یا مرهم موسوم به انگوانتم هائیدرارج نائتراس فد الگوث
یعنی ببوپٹرن اینمنٹ ڈائلوٹ بر کنارهٔ اجفان طلا سازند و درین مرض از استعمال پلاسترهای کوچک از کنتارس
که بقدر چهار آنی ساخته آنهارا بر مواضع متعدده از صدغ و بر آخر ابرو و هم بر خلاف اذن باین نحو که یکی بعد دیگری
بفاصله دو دو سه سه روز در جاهای خاص این مواضع چسپانند و آبلهائی که ازین پیدا کنند نفع کثیر حاصل میشود
لیکن اگر در خلف اذن اذیت و سرخی و کدام مرض باشد درین وقت استعمال پلستر مذکور درینجا جائز نخواهد بود
اما اینهم یاد دارند که هرگاه در پس گوش اذیت و مرض پیدا شود آنرا فوراً بند نکنند بلکه اذیت آنجا را زیاده کرده
چندی باقی دارند که ازان در مرض چشم نفع کثیر حاصل میشود و هم درین حالت که مرض چشم زیاده بود از سوراخ
کردن در گوش هم فائده حاصل میشود و همیشه پیش چشمان این علیل پارچه سبز یا نیلنجی آویزند و چون اراده آوردن
این مریض در روشنی کنند نقاب نیلنجی یا سبز بر روی آن انداخته در روشنی بیرون آرند تا از اذیت اضوا محفوظ
مانند فصل پنجم ورم استخوان و مفاصل ست که در حالت استعداد خنازیری میشود پس بدانکه درین حالت گاهی
در استخوان کیریس بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله
بمعنی تاکل و زخم استخوان ست و گاهی نکروسس بکسر نون و سکون کاف و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر سین
اول و سکون سین ثانی که بمعنی مردن استخوان و جدا شدن ریزه های استخوان مرده از استخوان زنده است عارض
میشود و گاهی هر دو مرض مذکور مجتمع میشوند و حدوث این امراض در جمله عظام بدن ممکن ست لیکن اکثر کیریس
در عظام زند دست و قدم و هم جائیکه استخوان طویل مثل عظام ساق و فخذ یا عظام مرفق و بازو متصل شده اند
درینجا بر کناره های آنها که درانجا بر سر استخوان ها خانه های صغیر مثل خانهٔ اسفنج یافته میشوند هم حادث میشوند
و ایضاً درین حالت گاهی در غضاریف و غشای آبدار که بالای مفصل مذکور ورم حاد پیدا میشود و خاصةً در غضروف
و غشای ابدار رکبه این مرض زیاده میشود لهذا در زبان انگریزی برای این مرض اسم خاص که هوئیٹ اسولنگ ست
بضم ها و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای مثناة فوقانی هندی و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح واو
و کسر لام و سکون نون و کاف فارسی که بمعنی ورم سفید ست نهاده اند زیراکه درین ورم بر جلد سرخی نمیباشد
مگر بمقدار بسیار کم بخلاف اورام حاره دیگر که درانها جلد سرخ میباشد و سببش اینست که اینجا ورم حار
در جلد و غشای خانه دار نبود بلکه در غضروف و غشای ابدار میباشد بالجمله درین ورم غضروف و غشای مذکور
اول هر دو غلیظ و کبیر المقدار میشوند بعده نرم ولین میگردند من بعد زخم درآنها می افتد و بعد آن دران ریم
می افتد و این مرض اکثر در اطفال از بعد سه چهار سال تا عمر ده یا دوازده سال میشود العلامات هرگاه
در استخوان یا غضروف کیریس یا نکروسس یا هوئیٹ اسولنگ پیدا میگردد در ابتدای این امراض و سید میشود

مثل وجع مفاصل بن لبعد این در و روز بروز زیاده میگردد تا اینکه طفل از حرکت باز مانده بر پلنگ می افتد و درم
موضع ظاهر میشود و حمی لازم که از قسم حمّی انفلامیٹری فیور ست یعنی حمی ورمی پیدا میشود و اشتها ساقط گردد و در
بدن ضمور پیدا شود و سن لبعد در وقت خاص بر دو اقشعرار پیدا گشته ہکٹک فیور بسبب پیدا شدن ریم عارض
میشود و درین وقت ورم موضع زیاده میشود پس اگر در مفصل نباشد بلکه در عظم بود ریم استخوان بسوی جلد
رجوع میکند و در جلد سرخی ظاهر شده ورم منفجر گشته ریم عفن ازان خارج میشود و گاهی همراه ریم مذکور ریزه های
استخوان مرده هم برمی آیند و چون میل را در زخم مذکور انداخته احساس کنند سر میل با استخوان رسیده
از ملاقات سر میل با استخوان او از ملاقات جسمین صلبین می آید یا از اصطکاک میل بر استخوان احساس کرده
میشود که گویا سر میل بر جسم خشن صلب که مختلف الارتفاع والانخفاض ست میگردد و هرگاه در مفصل عظام ریم پیدا شود
بمشکل و کلفت زائد این ریم برمی آید زیراکه اینجا ریم در خریطه غشای آبدار میباشد اما بعد مدت دراز در جای
از جلد لینت پیدا شده انهم منفجر گردد و ازان ریم خارج میشود و در هر دو صورت از جریان ریم لاغری
بدن روز بروز زیاده و شب و روز اہیٹیک فیور که قسمی از انفلامیٹری فیور ست باقی ماند یعنی بار بار
سردی محسوس میشود و وقتی از حمی بدن خالی نمی ماند و درین وقت چرک در ریه یا در امعا خصوصًا در امعا
زیاده میریزد و بسبب آن سرفه و بحوحه و اسهال پیدا گشته زیاده حال مریض خراب شده یا در حالت
حال بمیرد یا بسبب زیادتی ضعف ہلاک میشود و این انجام سخت ترین انجامهای این مرض ست و گاهی
عظام مرده و فاسد شده بیرون آمده صحت میشود ولیکن هرگاه در سرهای عظام طویله این حالت پیدا شود
بعد صحت هم عظام مذکوره طویل نمیشوند و بنسبت عظام دیگر صحیحه صغیر می مانند زیراکه غذای این عظام از سرهای شان
که مثل غضروف لین میباشند و درانها خون کثیر زیاده می آید میرسد و چون سرهای مذکور فاسد شده ضایع شوند و آله
رسیدن غذای آنها باقی نماند نمو درانها نمیشود و از زیادتی باز می مانند و گاهی زخم و مده که در غضروف و غشای آلیه
مفاصل پیدا شده بودند ازان عضویت مذکورین فانی میشوند و بعد آن استخوانهای مفاصل چسپیده میشوند و
حرکت مفصل مذکور موقوف میگردد و درین هر دو انجام ہلاکت نمیشود العلاج در هر استخوان و غضروف و غشا
مفاصل آن که این حالت پیدا شود عضو مذکور را از حرکت باز دارند و برای آن عضو معلوم را در خشب موسوم
به اسپلنٹ نهاده بربندند تا حرکت نکند و براین تدبیر درین مرض اعتماد زاید برای حصول صحت ست و اگر ازان
نفع ظاهر نشود امید صحت کم ست پس اگر بعد این تدبیر هم انحطاط در مرض ظاهر نشود و مرض شدت کند
و ورم و درد زیاده گردد زلو بر محل مرض چسپانند و بعد ازان آب سرد بران ریزانند بطوریکه در علاج انفلامیشن
عام بآن هدایت رفته و ازین تدبیر اکثر مرض از ازدیاد باز ماند و حدت آن سپس باز مان میشود یعنی تخفیف الاعراض

میگردد و چون باین حد رسد اذیت در جانب مخالف ورم پیدا کنند و اول واخف و بهترین اقسام آن بالین
ټنکچر آیوڈین بر ظاهر جلد محل ورم ست زیراکه ازان ورم و ظاهر جلد پیدا شده ورم باطن کم میشود و هم این
دوا خاصة درین مرض نافع ست که استیصال و دان تنج و نما میکند و اگر ازین علاج ورم دفع نشود پلسٹر
از کنتار دس درست کرده بر جلد موضع علیل نهند و اگر ازانهم فائده ظاهر نشود داغ بر استخوان مریض نهند
لیکن این عمل در جای کنند که استخوان آنجا قریب تر از جلد باشد و اگر ازین هم مرض دفع نشود عمل سیٹن باستعمال آرند
و اگر از کدام تدبیر فائده ظاهر نشود وریم پیدا گردد و دمل حادث شود آنرا همراه تدبیر لیسٹر صاحب بهادر بکشایند
و ازان ریم برآرند و هر بار وقت کشادن زخم و تبدیل دوای موضع تدبیر لیسٹر صاحب بهادر را باستعمال آورده باشند
و هم هرگاه ریم در خریطه غشای آبدار مفصل آمده باشد آنرا باستعمال تدبیر لیسٹر صاحب بهادر شق کرده ازان ریم
برآرند و درینجا خاصة تدبیر صاحب موصوف را بالضرور در استعمال دارند والا از ترک آن درینجا خصوصاً نقصان
عظیم پیدا خواهد شد و مریض هلاک خواهد گشت پس درینجا هر وقت ملازم تدبیر مذکور باشند و بعد برآوردن ریم تدبیر
سازند که عظام مفصل با خود ها چسپیده یکذات شوند و الا خوف بقای فساد دران باقی خواهد ماند و گاهی درینجا جلد
مفصل را کشاده عظم فاسد را برآورده عظام مفاصل را باهم کرده اعانت بر چسپیده شدن مفاصل میکنند تا فعل
طبیعیه موافق فعل طبیعت واقع شود زیراکه او هم بعد فنا شدن غضروف و غشای آبدار مفصل مفصل را باهم
چسپانیده یکذات میکند لیکن درین حال هم بالضرور تدبیر لیسٹر صاحب را بعمل آورده باشند و اگر فساد در اکثر
اجزای عظام کبار آمده باشد درین وقت برای حفظ حیات عضو فاسد علیل را بالتمام قطع کنند تا از قطع و
تایع عضو حیات مریض و جمله اعضای دیگر باقی ماند فقط ششم از اعراض نهگانه مذکوره بودن کدام مرض
از امراض جلدیه بر جلد بدن خصوصاً بر جلد راس و وجه است و آن اکثر از قسم ایکسیما میشود و هفتم اعراض
مذکوره نهگانه اوٹیٹس یعنی ورم اندرون گوش یا اٹریا یعنی سیلان ریم از گوش ست و هشتم از اعراض نهگانه
اوزینا یعنی سیلان آب و ریم عفن از بینی ست و نهم از اعراض نهگانه خنازیر ورم سوکس یعنی بنهای دهن و حلق و
معده و امعاست و چونکه علاج اینهمه پیشتر نوشته شده لهذا هرگاه در حالت خنازیر این امراض پیدا شوند
موافق علاج هر یک علاج سازند قسم دوم از اسکرافیولا یعنی خنازیر که همراه آن چوبرکل در کدام عضو نخیته
باشد و اولاً اینجا دانستن چوبرکل ضرورست لهذا نوشته میشود بدان علمك الله که چوبرکل جسمی ست غیر طبیعیه
که اکثر در حالت خنازیر پیدا میشود و گاه گاه در امراض دیگر هم پیدا میگردد و آن بر دو قسم ست قسم اول را
گری چوبرکل بکسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و هم ملیری چوبرکل بکسر میم و سکون لام و فتح
یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی در لغت انگریزی نامند و مراد از گری چیزی ست

گردد رنگ آن سفیدی و قدری سیاهی مجتمع باشد مثل رنگ خاکستری یا لون رمادیکه از خشب گرفته باشند
و تسمیه چوبرکل بآن باعتبار رنگ است و ملیری نام دانه خردست و تسمیه چوبرکل باین اسم باعتبار صورت و
مقدار آنست زیرا که این چوبرکل هم صغیر المقدار مثل دانه سرشف یا دانه باجره یعنی کاورس میباشد و
قسم دوم آنرا ایلو چوبرکل بفتح یای مثناة تحتانی و ضم لام و سکون واو یعنی زرد رنگ مینامند اما قسم اول آن بیشتر
خرد شفاف میباشد که گاهی مثل غضروف سخت بود و گاهی از آن لین هم میباشد و این قسم چوبرکل گاهی در همه عضویات
و اجزای آن علیحده علیحده دور دور میریزد و گاهی در عضو واحد دانه های خرد یکجا قریب قریب ریخته مجتمع شده
بقدر چهار آنی یا هشت آنی بر صورت مدور میمانند که از دیدن آن گمان کرده میشود که یک چوبرکل عظیم است
و مراد از چوبرکل ملیری همین دانه های خرد اند که بعد ریختن در یکجا مجتمع شوند بالجمله چون این دانه خرد را بذریعه خورده بین
به بینند دیده میشود که دران سیل و آب غلیظ خالی از سیل ست یا سیل و ریشه ها و آب غلیظ است و سیل که دران دیده
میشود در ابتدای مرض بر دو قسم بود یکی صغیر و دیگر سیل وسیع اما آنچه سیل صغیرست آن مثل هویت کریسکل یالف کرسکل
میباشد که دران نقاط صغار کثیره میباشند و همچنین در آب غلیظ هم نقاط کثیره خرد بود و آنچه سیل وسیع دیده میشود
آن مثل سیل ... یا سیل جلد بود که در انهم نقاط کثیره کوچک میباشند و غشای این سیل وسیع بسیار نازک بود که بادنی
صدمه شق شده نقاط صغار کثیره از ان جاری و سائل میشوند و چون مرض زیاده و کهنه گردد یک سیل ثالث هم
که آنرا بلغت انگریزی جاینت سیل بفتح جیم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون تای مثناة فوقانی
هندی یعنی سیل عظیم قوی گویند یافته میشود و ازین سیل ریشه ها پیدا میشوند و چون این قسم چوبرکل را بذریعه استحان کیمیاوی
می بینند ظاهر میشود که آن قسمی از فائبرن ناقص ست و چون قسم ثانی چوبرکل را که مائل بزردی ست می بینند ظاهر میشود
که ملیری چوبرکل ست که دران بسبب پیدا شدن حالت فاتی ڈی جنریشن رنگ زرد پیدا شده و هم چونکه بسبب
ریختن آن در عضو جائیکه چوبرکل ریخته برود آن ورم حار پیدا شده و ازین ورم قدری مواد در محل اجتماع آن ریخته
شریک آن گشته که بسبب آن دران سختی پیدا شده پس فی الواقع هر دو قسم واحد اند محض بسبب پیدا شدن
حالت فاتی ڈی جنریشن رنگ آن زرد میشود اما اینکه چوبرکل در کدام ریشه عضو میریزد پس دران اختلافست
کسی میگوید که در جز خرد غشای خانه دار که مثل غده هاست میریزد و کسی میگوید که در غده های که اندرون جوهر
و ذات عروق شعریه اند میریزد و از ریختن آن راه این عروق و شرائین بند میگردد و کسی میگوید که چوبرکل خاص
در غده های عضو نمیریزد بلکه مثل غذای صالح بالای اجزای عضو که مثل ریشه ها هستند میریزد و آنجا مجتمع می ماند
و چنانکه غذای صالح بعد ریختن بر اجزای جمله اعضا در آنها منجذب شده صورت عضوی را قبول کرده جز
عضو میشود این فائبرن ناقص منجذب در اجزای عضو نمیگردد و نه صورت عضوی قبول میکند بلکه بر اجزا

اعضا مجتمع مانده و از ان کدام ریشه عصب یا ریشه عروق وغیره پیدا نمیگردد اما اینکه این فایبرن ناقص از کجا از خون می آید
که از ان در عضو میریزد پس بدانکه اقرب بتحقیق آنست که این از لمف می آید باین طور که آنچه سیل در لمف پیدا میشود تا تمام
و ناقص النضج پیدا میشود و تا حد سیل کامل نمیرسد و بهمین صورت ناقصه خود مانده در خون داخل میشود و بسبب نقصان
صورت اصلی خود آن در خون هم نضج کامل نایافته فایبرن ناقص میشود که آن از لیاقت تغذیه عضو و بدل ما یتحلل
نمیباشد اما اینکه چون چوبرکل در عضوی میریزد انجام آن بعد ریختن چه میشود پس آنکه اول از انجامهای اینکه از همه بیشتر
جذب شدن چوبرکل در عروق بعد انصباب آنست دوم آنکه چوبرکل در عضوی از ریزد و بعد ریختن جذب نشود بلکه
جبن یعنی پنیر گردد و بسبب آنکه رنگ آن زرد و جسم آن کدر و شفافت و لطافت آن زائل شده مثل پنیر گردد
و این حالت را کیسیئس [?] ... میگویند و بعد این حالت هم دو انجام آن میشوند اول اینکه بر همین حال
ماند تا اینکه قدری ورم گرد آن پیدا شده و از ان فایبرن ریخته غشای از ان پیدا شده چوبرکل مذکور در غشای
مسطور مدتها یا تا آخر عمر ماند دوم آنکه چوبرکل مذکور لین شده مثل ... گردد و گرد آن ورم حادث شده دمل گردد
و همراه مده این دمل جوهر چوبرکل هم خارج شود و بعد خارج شدن دمل چوبرکل جائیکه این هر دو بودند
زخم می ماند پس اگر این زخم در ریه باشد آنرا بلغت انگریزی ویمیکا یعنی خانه خالی نامند و هرگاه در معاینه از آلت بصر
یعنی زخم میگویند پس این خانه خالی روز بروز حرکت بسوی اندمال کرده مجتمع و صغیر میشود تا اینکه لبهای جراحت
باهم متصل شده مندمل میگردد و بر محل اندمال آن خطی سخت از خشکریشه بر آن باقی می ماند چنانچه وقت تشریح میت
اکثر این خط در ریه دیده میشود و از ان دانسته میشود که در ریه این کس چوبرکل ریخته بود و بعد انصباب لین و ریم شده
خارج گشته بود و انجام سوم اینست که چوبرکل مذکور گاهی سخت [?] یعنی آهک گردد و بدانکه این انجام سوم بعد مرتبه
و انجام ثانی میشود یعنی آنچه چوبرکل که زرد رنگ و ناصاف مثل پنیر شده در غشای جدیدی ماند همین آهک گردد
و بعد از اینکه آهک میشود آنچه سیل روغن و شحم که در ان بوده و بسبب آن رنگش زرد شده بود آن در عروق منجذب
میشوند و اجزای باقیه دیگر ان آهک شده مدتها در عضو یکه ریخته باقی میمانند و از ان اذیت بسیار قلیل میشود چهارم آنکه چوبرکل
موسوم به [?] ریشه ریشه های سخت شده مثل غشا صلب میگردد و سیل که در ان بوده منجذب میشود و این انجام چهارم
خاصه در ریه دیده میشود و بسبب آن ریه منبسط نمیگردد اما اینکه چوبرکل در کدام کدام عضو میریزد پس بدانکه
اگرچه ریختن چوبرکل در جمیع اعضای بدن من حیث هو چوبرکل متساوی الامکان است لیکن بحسب استعداد خود
اعضا که در ان ها می ریزد در بعضی زیاده و در بعضی کم و [?] در بعضی بیشتر و در بعضی بعد آن میریزد و بنا بر این بعضی
از ذاکثران [?] بحسب استعداد اعضا ... کرده نوشته اند که زیاده از همه اعضا در لحوم رخوه یعنی
غده های بدن میریزد و بعد آنها در غشای خانه دار بدن میریزد و همچنین گاهی در یک عضو و گاهی در وقت واحد در

اعضای متعدده وگاهی در وقت واحد در جمیع اعضای بدن میریزد و درین وقت که در جمله اعضای بدن میریزد
آنرا بلغت انگریزی پوپرکیو لوزدی نامند و بیانش آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی اکنون بدانکه از بیرو اکثر اعضا از
روی استعداد برای ریختن چوبرکل ریه است چنانچه بعضی گفته اندکه بعد عمر پانزده سالگی اول چوبرکل که در بدن ریزد
در ریه میریزد پس آن بنسبت دیگر اعضا استعداد انصباب چوبرکل در خود زیاده میدارد و بعد آن امعا
اند و بعد آن غده های مسنتری و بعد آن حنجره و بعد آن غده های لمف فیتک و بعد آن غشای باریطون
و بعد آن طحال و بعد آن گرده و بعد آن پلور یعنی غشای آبدار پهلو و بعد آن جگر و بعد آن قصبه و مسالک
هوا و بعد آن عظام و بعد آن خصیتین و بعد آن جوهر دماغ و بعد آن اغشیه دماغ و بعد آن راه گرده
یعنی برنخ و بعد آن مثانه و بعد آن مجری بول و بعد آن خریطهٔ قلب و بعد آن معده و بعد آن جلد بدن
و بعد آن عضلات بدن و بعد آن زبان و بعد آن فیرنگس و بعد آن مری معده و بعد آن پیکریس یعنی لبلبه
و بعد آن دل ست العلامات بدانکه چون انصباب چوبرکل در اعضا بحسب استعداد آنها گاهی در کدامی عضو
زیاده وگاهی کم و همچنین در کدامی عضو جلد جلد زیاده میریزد و در کدامی کم و بتاخر و بطو میریزد لهذا مطابق
این اسباب علامات انصباب چوبرکل کثیر و قلیل و قوی و ضعیف می باشد بالجمله چون چوبرکل در عضوی ریزد
اکثر موافق این ترتیب علامات یافته میشوند که اول لاغری بدن ظاهر میشود پس رنگ جلد بدن از
حالت طبیعی متغیر مثل حالت اینیما میگردد و اشتهای طعام کم گردد و در هضم غذا فتور ظاهر میشود که بخوبی غذا هضم نگردد
وگاهی همین علامات اربعه تقدم و تاخر هم میشود ولیکن اکثر این علامات در وقت واحد مجتمع میباشند پس اگر چوبرکل
بتاخیر ریزد این حالت دیرتر ماند و اگر جلد جلد ریزد و در ریه بود بعد چند روز ازین حالت قدری سرفه شروع شود
و همراه آن یا بعد شروع شدن آن ضعف و سرعت نبض پیدا گردد و در هر وقت که نبض علیل را ببینند از سرعت
خالی نباشد و همراه آن یا قدری بعد آن حرارت لمس بدن هم ظاهر شود و این علامت قوی برای انصباب چوبرکل است
خصوصاً هرگاه بعد استعداد حالت خنازیری حرارت لمس بدن پیدا شود از ان استدلال قوی بر وجود انصباب
چوبرکل توان کرد و چون چوبرکل در عضوی ریزد بعد علامات عامهٔ انصباب چوبرکل که مذکور شدند علامات
خاصهٔ انصباب آن در هر عضو هم پیدا میشوند و قبل جمله علامات خاصه نقصان فعل عضوی که در ان ریخته پیدا
میشود من بعد مثلاً اگر در دماغ ریزد خاص درین وقت هذیان پیدا میشود و اگر در قصبه ریزد فساد در آواز
مثل بحة صوت با علاج آن ظاهر میشود و اگر در شش ریخته باشد نفث الدم ظاهر میشود و اگر در امعا ریزد
اسهال و همراه آن مغص هم می آید و چون در باریطون ریزد از ان سبب پیدا شدن ورم درد و غیره علامات
ورم باریطون موجود میشوند و چون اعضای دیگر که غیر اعضای مذکورهٔ باطنه باشند ریزد حال آن در شرح

بعد الموت ظاهر میشود و باید دانست که استدلال از این علامات بر انصباب چوبرکل و موجود بودن سل و دق کار طبیب
تجربه کار است که بملاحظه در بدن بعض اورمها شناسد و حکم بوجود سل و دق میکند. العلاج بدانکه مقصود از علاج درینجا دو
امر است یکی آنکه چوبرکل پیدا نشود و نریزد زیرا که پیشتر نوشته شده که چوبرکل فائبرن ناقص است که از قصور هضم
کیلوی پیدا میشود و برای این امر علاج عام اینست که تقویت هضم نمایند تا چون قوی و جید پیدا شود و در ان
چوبرکل پیدا نگردد و هم چنانکه میریخت بذریعه این تدبیر ریختن آن در عضو بند شود دوم مقصود از علاج اینست
که آنچه چوبرکل در عضو ریخته است باز در عروق منجذب گردد و عضو مذکور از ان خالی از افساد آن محفوظ ماند پس
برای مقصود اول باید که اغذیه جیده مقویه مثل شیر و سر شیر و زردهٔ بیضه و لحوم جیده خورانند و روغن جگر ماهی
هم نعم الاغذیه است پس اگر در معده ضعف و بدهضمی باشد تدبیر دفع و اخراج آن نمایند چنانکه بکرر نوشته شده
واگر در معده ضعف نباشد برای تقویت معده ادویه از قسم منرال ایسڈ همراه ادویه تلخ که مقوی معده اند مثل کلمبا و جنطیانا و قسیا النور و
و بارک و کنین بنوشانند و از منرال ایسڈ اگرچه سلفیورک ایسڈ و نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ هم نافع اند لیکن
فاسفورک ایسڈ انفع است و هم مریض را در هوای صاف دارند و اگر ممکن باشد بر اسپ یا پالکی سوار کرده
در هوای صاف گردانند و همیشه جلد بدن را باغتسال از آب نیمگرم صاف کنند و بعد آن خوب بدن را خشک
سازند و درین وقت احتیاط از رسیدن هوای سرد به بدن نمایند تا سردی پیدا نشود و اگر غسل کردن ممکن
نباشد هر عضو ظاهر بدن را جدا جدا بذریعه پارچه یا اسفنج مغموس باب بشویند و صاف دارند و درین باره بر قول
جاهلان که در حالت مرض غسل نمیکنند اعتنا نسازند که کثافت جلد بدن مولد امراض و مورث فساد و خرابی خون است
و هم همیشه بدن را از رسیدن هوای سرد محفوظ دارند و برای این حفاظت در فصل بارد فلالین غلیظ بپوشند و بالای
آن دیگر لباس گرم مثل قبای چرم سابری در برکنند و در فصل حار فلالین رقیق بپوشند و ملاصق بدن دارند و برای
منع کردن چوبرکل از انصباب لائکر آرسنک ایلیس را بنوشانند و بعضی نوشانیدن مقدار کثیر از کنین را هم درین باب
نافع میدانند و آنچه در علاج اورام غددیه ادویه نوشته شده اند مثل سرپ فیری ایوڈائیڈ یا ٹنکچر ایوڈائیڈ آنها را
هم اینجا نوشانیدن بهر این کار مفید دانند زیرا که اکثر چوبرکل در غده های لمف فیٹک و غده های کیلوسی مجتمع میماند
و ادویه مذکوره این غده ها را صاف میکنند و برای حصول مقصود ثانی که منجذب شدن چوبرکل در عروق است
الکلائن هائی پوفاسفٹ مثل سرپ هائی پوفاسفٹ آف لائم یا هائی پوفاسفٹ سوڈا بنوشانند و ازین اقسام ادویه سرپ هائی پو
فاسفٹ آف لائم زیاده داده میشود یا پیشس کیمیکل فوڈ یا ٹان ٹانک سیرپ را بنوشانند و همچنین از مرکبات
ایوڈین ایوڈائیڈ آئرن یا ایوڈائیڈ آف لم یا پٹاس ایوڈائیڈ را هم نوشانیدن مفید دانند و بر جلد ظاهر بدن که
مقابل عضو مریض باشد طلا کردن ٹنکچر ایوڈین مفید است و ایضاً همراه ادویه مشروبه ناقهٔ مذکوره نوشانیدن روغن جگر ماهی

و درین وقت نافع ست و آنرا بالضرور در هر حال هند این قدر علاج بطور علاج عام اینجا نوشته شده و علاج خاص هر عضو بجای خود نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند. فتدبّر. اما چیچک لوزنرکه آن عبارت است از انصباب چیچک در جمیع اعضای بدن بسبب اگر بسرعت و شدت و کثرت باشد آنرا اکیوٹ چیچک لوزن نامند و انجام آن در دو یا سه هفته ظاهر میشود و اگر خفیف الاعراض باشد و بتاخیر و قلت ریزد انجام آن تا دو سه ماه ظاهر میشود و اعراض و علامات قسم اکیوٹ آن اکثر در دماغ یا در شش یا در بایطون یافته میشود. العلامات درین قسم اکیوٹ گاهی مریض قبل ریختن آن بهمه وجوه صحیح میباشد ولیکن اکثر آنست که از قبل ریختن آن مریض قدری مرض و شکایت مزاج و بدن داشته باشد مثل ماندگی و لاغری بدن و ضعف طبیعت و گاهی قبل آن در سل و دق خفیف الاعراض مبتلا میباشد و بعد آن دفعةً انصباب این ماده در اعضا ظاهر میشود و گاهی ابتدا مبتلا شدن در تا مُفائڈ فیور و بعد گذشتن دو روز یا دو هفته بودن این مرض پیدا میشود بالجمله ابتدای این مرض باین نحو میشود که در یک روز اول برد و لرزه دو سه بار پیدا میشود بعد آن تپ پیدا شده بقوّت می آید که چون بذریعه تهرمامیٹر امتحان حرارت بدنی کنند سیماب از یکصد و دو درجه تا چهار درجه صاعد میشود و نبض از یکصد و بست بار تا یکصد و شصت بار در یک دقیقه حرکت میکند و در ابتدای مرض این حمی متشابه بانتر منٹنٹ فیور یعنی حمّی نائبه می آید و بعد آن بصورت ریمٹنٹ فیور میشود یعنی تپ همیشه ماند و دران خفت هم ظاهر شود و بعد چهار روز یا یکهفته تپ لازمه تمر قدر شدید میگردد و زمان خفت سه و هم گردد و هر قدر که مرض قوی و شدید باشد تپ لازم بزودی شروع میشود و زمانه ریمٹنٹ قلیل میباشد. و اگر قوی نبود زمانه ریمٹنٹ تا یکهفته مانده بعد آن حمّی لازمه میگردد و عرق در زمان تپ ریمٹنٹ و حمّی لازمه بر وی آید لیکن از آن خفت در حرارت بدنی ظاهر میشود و لاغری بدن و ضعف آناً فاناً هر روز زیاده میگردد و قدری سرفه هم پیدا میشود و تنفس هم عسر ظاهر گردد و بلغم کمتر آید اما چون بذریعه استیتھسکوپ حال ریه دریافت کنند خرابی و فساد ریه کمتر یافته میشود مثل اینکه یا فقط در آواز دخول هوا قدری نقصان مسموع میشود یا قدری آواز برنکائیٹس مثل آواز صفیر دقیق که از متورم شدن مجاری هوا پیدا شده مسموع میگردد و از ابتدای مرض کرب و قلق و کم خوابی زیاده میباشد و چون مرض قوی و متزاید شود علامات مرض و ضرر دماغ مثل هذیان و تشنج از ریختن چیچک در دماغ پیدا میشود و بر لب و زبان و دندان سیاهی آثار کمزوری یافته شوند و در شکم نفخ و قراقر محسوس میگردد و گاهی اسهال متعفن هم جاری میشود و این علامات چند روز باقی مانده بعد آن علیل از طریات بیهوشی و اذیت دماغ می میرد یا بسبب اذیت ریه و عسر تنفس و از نرسیدن اکسیجن در خون یا از شدت ضعف هلاک میشود یا قریب بمرگ رسیده رجوع بسوی صحت میکند و خفت در اعراض پیدا میشود و بابتدا تشخیص مرض چیچک لوزن اکیوٹ بسی دشوار است خصوصاً در اوائل مرض و خصوصاً در اطفال که در ایشان اکثر حمّی مینرلنجیٹس یا اسکارلیٹینا یا انٹرک فیور یعنی ٹائیفائڈ فیور پیدا میشود پس هر گاه بعضی حاد که نام مرض از

[illegible]

[illegible]

امراض جلدیه مثل حصبه یا شری جلد یا بثور ظاهر شوند و هم در تھرمامیٹر سیماب از درجه یکصد تا سه چهار درجه صاعد شده باقی ماند
و سرعت نبض از یکصد و بست زیاده شده تا یکصد و شصت درجه برسد یعنی از یکصد و بست درجه هر قدر که زیاده شود و مرض
روز بروز در ازدیاد ترقی کند و عسر در تنفس موجود بود و باوجود موجود بودن سرفه بلغم بسیار قلیل آید گمان غالب به بودن
ٹیوبرکیولوزس توان کرد العلاج علاجش همین ست که تقویت علیل کوشند از خورانیدن اغذیه مقویه جیده مثل شوربای لحم
یا زرده بیضه مرغ و شیر تازه و هم همراه اینها بارک یا کنین و مرکبات آنرا و امونیا کاربناس نوشانیدن مفید است
و اگر زرده بیضه را در شیر تازه حل کرده قدری وین بآن آمیخته بنوشانند بهتر ست لیکن اگر مریض مجتنب از شرب شراب
باشد او را عوض وین امونیا کاربناس همراه زرده بیضه و شیر بنوشانند باقی علاج اعراض موجوده که محتاج علاج
شوند نمایند فقط تمت

فصل پانزدهم در سودامینا که آنرا در لغت یونانی سودامینا بضم سین مهمله و سکون واو و
دال مهمله مشدده مفتوحه و سکون الف و کسر میم و فتح نون و سکون الف نامند بمعنی قطره عرق زیرا که دران عرق زیر طبقه بالا
جلد محتبس میشود و ازان آبله های پر آب صاف مثل تخم باجره یعنی گاورس جدا جدا در جلد حادث میشوند و گاهی آبیکه
در آبله مذکور ست سفید مثل شیر میباشد و درین وقت این آبله در شکل و رنگ مشابه بهر واریه میگردد و این بثور سه چهار
روز مانده خشک گشته زائل میشوند و دیگر بثور برمی آیند و این سلسله بروز و زوال بثور تا دو سه هفته می ماند و اکثر در جانب
مقدم بدن خصوصا بر سینه و زیر ترقوه این بثور یافته میشوند اگرچه ممکن ست که بر تمام جلد یافته شوند و ازین بثور کدام کلفت
و اذیت جلد پیدا نمی شود السبب سبب آن رسیدن زیاده حرارت بجلد و زیاده آمدن عرق ست لهذا اکثر در اقسام [illegible]
که دران بثور وغیره بر جلد پیدا میشوند و هم در روماتیزم اکیوٹ و هم در حمیات حاده دیگر مثل ٹائفس فیور یا ٹائفائیڈ فیور وغیره هم
حادث میشوند و اوائل که در علاج حمیات فقط ادویه حاره معرقه باستعمال می آوردند و البسه حاره می پوشانیدند و آتش قریب
جسم میداشتند این بثور زیاده پیدا می شدند و آنها زیادتی این بثور را علامت مهلک میگفتند و در هر حمی که این بثور پیدا میشدند
آنرا ملیاری فیور میگفتند زیرا که ملیم بمعنی تخم خرد کنیز ست پس هر تپیکه دران بثور خرد مثل تخم باجره زیاده می دیدند آنرا
باین اسم موسوم ساخته مهلک دانستند لیکن فی الواقع این بثور علامت مهلک نیستند بلکه چون آنها بسبب اشتداد حرارت
میشدند و اشتداد حرارت سبب هلاکت مریضان بحمی میشد ازین سبب در غلط افتادند و چون جهال در پیدا شدن اطفال
اسباب مستخنه از قسم انسداد هوا و پوشیدن لباس حاره و داشتن نار قریب زن نوزائیده زیاده جمع میکردند و احتیاط میکنند
لهذا در پیورپرل فیور هم این بثور زیاده پیدا میشوند اما از وقتیکه علاج حمیات به تبرید کرده شد ظهور اینها کم شده العلاج
فی الواقع این بثور محتاج علاج نمیباشند بلکه بعد از زوال حمیات خود زائل میشوند البته به تبرید بدن کوشیده که آن
نافع است فقط

فصل شانزدهم در [illegible] بکسر دال مهمله [illegible] و سکون سین مهمله [illegible] بکسر سین مهمله
و سکون دال مهمله [illegible] و سکون واو و کسر [illegible] اول و سکون ثانی بمعنی دشواری آمدن عرق ست اسباب [illegible]

امنست که در غده و مجاری عرق قدری ورم پیدا میشود که از ان عرق جاری نگردد و غدهٔ آن پر آب شده وسیع و عظیم
میگردد بصورت آبله لیکن این آبله از جلد بیرون نمی آید بلکه زیر جلد میماند و سر مجری غدهٔ عرق که بالای جلد متصل است
مثل ساگو دانه دیده میشود از خارج و آن اکثر بر جلد درمیان انگشتان دست پیدا میشود و گاهی بر جلد پا و دیگر جوانب هم ظاهر میشود
بحسدهٔ آن قدری گرمی و خارش بر جلد یافته میشود و چون آن آبله ها منفجر میشوند از ان قدری مائیت بر می آید و سرخی در جلد
ظاهر شده بصورت اکسیما منقلب گردد و آن در فصل حاره و بار بار میشود و در انسان ضعیف پیدا میگردد و گاهی در مرض نقرس
هم حادث میشود العلاج هر گاه در صاحب نقرس پیدا شود ادویه مدره مثل کالشیکم و پتاس سیدا و سلس لی تارتراس
و هم ادویه مسهله مثل فنشرد و تمر هندی یا لیموی کاغذی یا آب آلوی بخارا نوشانند لیکن زنهار ادویه معرقه نه دهند
و چون بر اکثر بدن ظاهر شود درین وقت از آبیکه دران ادویه از قسم کهار باشند مثل بای کاربناس پتاس حل کرده
از ان غسل کنانند تا جلد از دسومت و چرک صاف شده رقیق گردد و از ان عرق بر آید یا خشک شود و چون از زیاده
خاریدن زخم حادث شده باشد دران آنچه در علاج اکسیما نوشته شده باستعمال آرند و تدبیر تقویت بدن بخورانیدن
اغذیه جیده و نوشانیدن ادویه مقویه مثل کنین وغیره فرمایند

فصل پانزدهم در انشقاق جلد بدن

فصل پانزدهم در انشقاق جلد بدن که فی الحقیقت
آنهم قسمی از ایری سیماسه کرانیک یعنی مزمن است که دران جلد قدری دبیز و غلیظ و خشک میشود و از ینکه در جلد
چین است شق میگردد و کناره های شق غلیظ میگردند و بمحل زخم جلد اتصال خود را گذاشته متفرق میشود و گاهی این
زخم تا اصل جلد که تحت اوست میرسد و از ان درد و اذیت عظیم پیدا میشود و آن اکثر بر پشت دست و بر حلمهٔ ثدی و
بر لب و بر پاها و گاهی درمیان انگشتان پا هم انشقاق در جلد واقع میشود و اکثر بر محل سلامیات انگشتان دست
و گاهی در سطح داخلی انگشتان دست هم زیاده میشود و بر پاها اکثر در فصل سرما بسبب پیاده راه رفتن یا بدون موزه
راه رفتن حادث میشود العلاج چونکه علاج انشقاق لب و انشقاق حلمهٔ ثدی و انشقاق مابین اصابع پا هم
بجای خود ها مذکور شده اکنون علاج انشقاق دست و پا نوشته میشود پس چون آنکه چون بر جلد دست این انشقاق پیدا شود
و آن اکثر بر محل سلامیات و بر سطح داخلی انگشتان میشود پس درین وقت چون بدانند که انشقاق شروع میشود باید
اول از آب گرم دستها را بشویند بعده از پارچهٔ نازک صاف کرده ادویه ملینه جلد مثل روغن شیرین یا گلیسرین یا
کافور خالص سائیده یا مرهم آکسائیڈ آف زنک یا شهد خالص بر ان خوب مالیده بعده از پارچهٔ نازک صاف
سازند و چون زخم پیدا شود و نمائر باشد و کناره های آن سخت بوند درین وقت سلوشن نائٹر سلور قوی که از یک
گرین تا چهل گرین اصل کاستک نقره در یک اونس آب حل کرده باشند از قلم موئین در زخم اندازند تا اذیت زخم
کم گردد من بعد مرهم آکسائیڈ آف زنک بر آن نهند تا مندمل شود و هر گاه بر جلد پا افتد و قلیل باشد درین وقت آنچه
برای انشقاق دست نوشته شده کافی خواهد بود بعمل آرند اما هرگاه جلد پا زیاده غلیظ و خشن شده باشد و زخم زیاده

غائر باشد درین وقت اول جلد را لین و رقیق سازند مثل اینکه اول پولٹس از تخم کتان درست کرده بران چند
یا در آب گرم و صابون محلول پارها تا مدت دراز دارند بعده از قطعه آبگینه یا از کارد جلد مذکور را حک نمایند
یا بموتراش حکم دهند که جلد را از موسی تراشیده رقیق سازد و چون جلد رقیق شده برابر زخم برسد درین وقت سلوشن
نائٹر سلور قوی در زخم اندازند تا اذیت زخم کم شود و بعده مرهم اوکسائیڈ آف زنگ یا چربی بزه غیره یا مرهم کریاسوٹ
بران نهند تا زخم مندمل گردد و بعد صحت از پیاده و بدون موزه راه رفتن را منع کنند و در وقت شدت مرض هم
از پیاده رفتن ممانعت سازند **فصل هیجدهم در تقریح القطاة** یعنی زخم عجز و آنرا بلغت انگریزی بیڈسوره گویند
بکسر بای موحده و سکون یای مثناة و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله یعنی زخمی که از زیاده خوابیدن
بر پلنگ پیدا میشود و این زخم وقتی حادث میشود که مریض بسیار لاغر گردد و شحم و لحم آن تحلیل رود و عضلات بدن
رقیق و لاغر شوند و در میان استخوان و جلد واسطه قلیل ماند و اکثر جای پیدا میشود که آنجا استخوان با جلد قریب بود مثل
محل عجز و مفصل عظیم ورک و جائیکه سر استخوان ورک با جلد اقرب است و گاهی بر محل استخوان کتف هم پیدا میگردد
و در ابتدای آن سرخی در جلد این مواضع پیدا میشود و بعده اینجا ورم حادث گردد و اگر ورم کم باشد اول یک
بثره خرد ظاهر میشود و بعده بران آبله پیدا شده روز بروز این آبله وسیع گردد و منفجر شده از ان آب جاری میشود و آن
طبقه ظاهری جلد رفته رفته ضایع شده از زیر آن اصل جلد نمایان میگردد پس اگر بعد آنهم اثر عجز افتاده ماندن
بران برابر باشد از اصل جلد ریم برمی آید و در ان زخم پیدا شده روز بروز منبسط و غائر میشود تا اینکه از اصل جلد
و غشای خانه دار و ریشه دار گذشته تا استخوان میرسد و آهسته آهسته لحم آنجا را میخورد و اگر عجز بران زیاده متصل
ماند و ورم کثیر باشد درین وقت جلد اینجا مرده و مثل چرم خشک و مرده و سیاه گردد و گرد آن سرخی پیدا شود و
و لحم متورم هم فاسد و میت شده تا مارٹفکیشن یعنی موت لحم حادث شود بعده جلد مرده از جلد زنده منفصل گردد و
از انفصال آن سرخی بر دور آن پیدا شده ریم و آب از ان لحم و جلد مرده جاری میشود پس بسبب این آب و ریم
این جلد و لحم مرده لین شده با کمال عفونت از محل خود بیرون می آید و بجای آن زخم عظیم باقی ماند و هم این زخم بسبب
رسیدن عجز افتاده ماندن روز بروز زیاده میشود و مادام که علاجش نکنند خود این زخم اصلاح نمی پذیرد و سبب
سبب فاعلی آن رسیدن اثر عجز متصل است که از کثرت افتاده ماندن بر بستر میرسد و سبب مهیئی آن کم قوتی جلد است
که بسبب نیافتن غذای جید و نه رسیدن خون از کثرت عجز حاصل میشود و هم نه خارج شدن عرق از ینجا
از جلد کما ینبغی سبب بر کرزی جلد میشود چه از نه خارج شدن آن و از نه رسیدن هوا باین موضع جلد از
عرق خشک نمیشود و از باقی ماندن نداوت دائمی جلد لین و ضعیف میگردد و این مرض در اطفال که عظام
انها صغیر و خفیف الوزن اند کمتر دیده میشود و در کبار که عظام آنها کبیر و ثقیل اند زیاده پیدا میشود خصوصا در امراض

فصل هیجدهم در تقریح القطاة

زیرا که بسبب آن مریضان بر پلنگ و بستر خود زیاده افتاده می باشند مثل فالج یا حمیات مزمنه یا سل و خاصةً
در مریض پاراپلیجیا که قسمی از فالج است و در آن هر دو پا سترخی میشوند زیاده میشود زیرا که در آن اکثر بول جاری
میماند و از آن بستر علیل اکثر رطب ماند و بسبب آن جلد عفن و فاسد میگردد العلاج هر گاه مریض زیاده بر بستر
افتاده ماند درین وقت باید که خبرگیر مریض همیشه مواضع حدوث این مرض را روزانه خود دیده باشد زیرا که وقتیکه بوجه
ضعف جلد یا در فالج مذکور حس مریض کم یا معدوم میشود لهذا خود مریض احساس اذیت نمیکند بالجمله هر گاه ببینند
که بر جلد این مواضع سرخی پیدا شده اول از آب گرم بشویند و خشک کنند و هوا را باین مواضع رسانند
پس اگر ازین تدبیر جلد بر رنگ واپس اصلی خود نیاید سرکه یا براندی با آب حلکرده بر آن نهند یا سلوشن نائٹر سلور
که از پانزده گرین تا بیست گرین اصل کاشتک در یک اونس آب حلکرده باشند بر آن طلا سازند نوع دیگر سفیدهٔ
بیضهٔ مرغ را با اسپرٹ وین حلکرده بر محل سرخی مذکور طلا سازند پس اگر از استلقا بر عجز این حالت پیدا شده باشد
مریض را بر پهلوها گردانند و اگر بر عجز و سرین هر سه جا باشد درین وقت بالشهای لین که اندرون آنها خالی باشد نحو
زیر عجز و سرین علیل نهند که محل سرخی در محل خالی باشد و از عجز محفوظ ماند یا ایربید که بکسر الف و فتح یای مثناة تحتانی
و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و دال مهمله اسم فرش هوای ست و آن از همه افضل ست
گرفته زیر بیمار گذارند تا اذیت عجز بر محل مأوف نرسد و چون زخم حادث شود پس آنچه در علاج زخم عموماً نوشته شد موافق
آن باستعمال آرند فقط تمت فصل نوزدهم در تغیر رایحهٔ عرق و جلد و غیره بدانکه عفونت تن رایحهٔ عرق از دو عضو پیدا
میشود یکی از غدهٔ مولد عرق دوم از غده مولد شحم چه آنچه از خون بسوی جلد می آید بذریعهٔ همین دو عضو می آید و هم باید دانست
که در عرق همیشه در حال صحت هم قدری ترشی میباشد و آن امتحان کرده میشود از کاغذ نیلگون که از آن امتحان بول میکنند
باینکه هر گاه آنرا با عرق بدن صحیح ترکنند رنگ آن سرخ میگردد لهذا همیشه از عرق صحیح هم قدری بوی ترش می آید و این
ترشی عرق و بوی ترش در بعض امراض مثل روماتیزم یا در استعداد خنازیری زیاده میشود لیکن گاهی از عرق بوی
تیزاب امونیا می آید و اکثر این بو وقتیکه بول محتبس شود یا کمتر آید زیاده میشود و گاهی بوی عفن مثل بوی کاه هر گاه عفن شود و بعض جا بوی عفن می آید
و آن در مرض اسکروی و پیورپرل فیور و پائیمیا زیاده مشموم میشود و گاهی هر گاه بر سر گنج باشد یا سینه بهق بود
یا امراض جلدیه که از مادهٔ تخم نباتی که آنرا بلغت انگریزی ٹینیا یعنی مفت خور گویند مثل قوبا و غیره پیدا شوند چنان
بو از جلد می آید که از اطعمه هر گاه آنها را دیر تر در ظرفی گذارند و بسبب آن بدبو شوند می آید و گاهی بوی مشک از عرق
انسان می آید چنانکه از جلد بعض حیوان مثل گربه و آهو و بعض اقسام مگس می آید و گاهی از عرق بدن بوی که
می آید خواه از یک عضو یا از یکجانب بدن و گاهی آنچه اشیای که از خون بتوسط مسام و عرق بیرون جلد می آیند مثل کراث
و فلفل و کبریت و زعفران و حلبه و مشک و روغن سیاه و غیره بوی آنها هم از عرق و جلد محسوس میشود بذریعهٔ غده های مولد عرق

فصل نوزدهم در تغیر رایحهٔ عرق و جلد و غیره

ها همچنین از غده های مولد شحم هم بوی تیزاب امونیا دهم بوی روغن خاص می آید خاصةً در بغل و اربیه و جاییکه موها زیاده
اند بوی عفن از این غده های مولد شحم می آید و کسیکه موهای آن مائل بسرخی یا زیاده سیاه بوند چه این هر دو صاحب قسم
خاص خنازیری میباشند از جلد و عرق اینها هم بوی عفن زیاده می آید و اکثر از جلد و عرق سیاه پوستان بوی تیز می آید
و هم در وقتیکه بدن گرم میشود بوی عفن می آید بالجمله از جلد و عرق هر انسان بوی خاص می آید لیکن آن گاهی بسیار
بد و عفن میباشد که باعث تاذی و تنفر می شود ازین جهت بحکم مرض و خلاف زینت شمرده شود و درین وقت دران امونیا
و کبریت میباشد فقط و هرگاه تعفن شحم زیاده میشود بدبو در جلد بدن زیاده میشود آنانتن رایحه براز و مراد ازان نیست که از
بدبوی معتاد زیاده باشد زیراکه بوی براز کسی عطر و خوش نمیباشد پس آن اکثر وقتیکه جگر کار خود را زیاده یا کم دهد خصوصاً
وقتیکه صفرا کم پیدا کند و بسبب آن آنچه اغذیه که دران البیومن زیاده باشد مثل بیضه مرغ و لحم و غیره یا روغن زیاده
خورده شود و ازان هم غذا بخوبی نشده متعفن شود درین وقت نتن رایحه براز زیاده میگردد زیراکه از بعضی تعفن بیضه مرغ
کبریت و امونیا زیاده پیدا میشود بالجمله بسبب نتن رایحه براز زیاده پیدا شدن کبریت و امونیا دران میباشد و گاهی در رایحه
بوی آب گوشت تازه از براز می آید و آن دلیل قوت زحیر میباشد نتن رایحه بول پس اکثر این هم بسبب زیادتی امونیا
و کبریت در بول میباشد و هر سببی که میوکس در بول زیاده پیدا شود بوی بد دران زیاده میباشد چنانکه در ورم مزمن
میوکس ممبران مثانه میوکس و بدبوی در بول زیاده میباشد زیراکه چون بول تا دیر در مثانه ماند با میوکس می آمیزد
و از اختلاط آن امونیا ساخته پیدا میشود و ایضاً در مرض برائٹ الزیز یعنی البیومن یوریا هرگاه بول بقلت آید رنگ
آن سرخ باشد و همچنین در حمیات حاده چون بول سرخ بقلت آید رایحه بول نتن میباشد و هرگاه میوکس در جینه
عورات متعفن میشود و با این زن کسی که غلفه ذکر آن دراز بود و مقطوع نباشد مقاربت میکند و آن میوکس متعفن
و جینه زن دران داخل شده میماند و همراه بول خارج شود از بول آنهم بوی عفن می آید و ایضاً در بول عورات
بوی عفن زیاده میباشد بسبب اینکه میوکس متعفن و جینه شان چون بر فرج آمده مجتمع می ماند و با بول ایشان مخلوط میگردد
ازان در بول شان عفونت پیدا میشود همچنین هرگاه سرطان در رحم زن باشد بوی بول آن عفن بود کذا هرگاه بعد
ولادت کدام جزء غشای در رحم باقی مانده متعفن گردد و ازان میوکس و آبی که از فرج خارج میشود متعفن گردد
از اختلاط آن بول آنهم متعفن میگردد العلاج هرگاه سبب عفونت موجود و لائق دفع بود اول آنرا دفع کنند مثلاً اگر
از خوردن اشیائی که در بول نتن رایحه پیدا میکنند بوی بد باشد خوردن آنها را ترک کنند و اگر از بعضی غذا بود
تدبیر تجویز هضم باستعمال آرند و اگر از قصور فعل جگر بود ادویه مبدله مزاج و مولد صفرا مثل بلوبل و ربوب بلغم نما
و اگر از قلت فعل گرده و مثانه باشد مدرات دهند و آنچه مانع از تولد میوکس باشند مثل بودا ارسا یا بیوکو یا
کیلیاک یا ایسه آنها را نوشانند و اگر از شدت قبض بود مسهل و حقنه بالجمله هرگاه از نقصان فعل کدام غده بود اول ...

فعل آن عضو نمایند من بعد علاج عام نمایند باینکه بر اُوڈن سُوپ که قسمی از صابون زردست همراه آب نیم گرم بر بدن بمالند
و بعد آن از آب خوب بدن را بشویند و باید که مالیدن صابون مذکور و شستن از آب گرم زیاده بر محل بغل و
اربیه و غیره جاهائیکه نتن رایحه آنجا زیاده بود مکرر واقع کرده شود و اگر بعد آنهم قدری اثر بوی بد باقی باشد
کلورائیڈ اف لایم لوشن بر این مواضع طلا کرده و مالیده بعد آن باز از آب ساده بشویند و از خورانیدن دو سه
گرین ٹانک ایسڈ هم بوی عفن از بدن کم میشود و کک از مالیدن مضیقات مسام و مناقض مثل ٹانک ایسڈ
و گیلک ایسڈ یا شب یمانی یا اوکسائیڈ آف زنک یا مرداسنگ هم بوی بد بدن کم میشود زیراکه چون این ادویه
منافس را تنگ میکنند از این جهت بوی بد از آنها خارج نمیشود یا کم خارج گردد فقط تمّ

فصل بستم در سلع که از الغت انگریزی چومر گویند و آن در لغت لاتن یعنی ورم و زیادتی مقدار است که در غشا محدود و محاذا باشد
و در کدام جزو عضو یا خود عضو پیدا میشود و این باعتبار اکثر است والا در بعض اقسامش حدود و احاطه نیست
فی الحقیقت آن زیادتی مقدار است که بطور مرض پیدا شود لیکن از قسم انفلمیشن نباشد و آن گاهی از زیادتی مقدار
عضو یا جزو عضو حادث میشود و گاهی از اجسام غیر طبیعیه که مغائر اجزای بدنیه اند حادث میگردد و این امر بعد تشریح
و قطع ظاهر میشود و این قسم ورم و زیادتی مقدار تعیت جاذبه ذاتی خود غذای خود را از بدن میگیرد و روز بروز زیاده میشود و آن
بر دو قسم است اول نان ملگننٹ یعنی سلیم العاقبت و شفیق دوم ملگننٹ یعنی قاتل و مهلک و آن مثل سرطان بود
اما قسم اول پس باید دانست که آن از خرابی خون یا از اثر خاندان یا لجمله از اسباب داخلیه بدن که مثل فساد عام اند
پیدا نمیشود بلکه از سبب خارجی یا عضوی خاص مثل ورم کدام غده از غده های جلد یا از ورم کدام جزو از اجزای غشای خانه دار
حادث میشود و ایضاً جسم این قسم مشابه میباشد از جسم عضوی یا جزو عضوی که در آن پیدا میشود و بعد قطع و تشریح
آن اکثر در آن همان رطوبات و اجزا یافته میشوند که در جزو عضو یا عضویکه در آن این سلع پیدا شده یافته میشوند و گاهی
همراه این اجزا اجزای دیگر هم یافته میشوند اما این وقتی ست که بعد حدوث آن کدام حالت از حالات ثلثه مذکوره
که بعد اکثر امراض در اعضا پیدا میشوند طاری شود پیدا میگردند و ایضاً این قسم آهسته آهسته زیاده میگردد و حد محیط
آن بخوبی محسوس میشود و ایضاً این سلع اکثر در خریطه میباشد خواه این خریطه از غشای کدام غده بود یا از غشای خانه دار
باشد و ایضاً این قسم در از دیاد خود کدام عضو یا در و مقارن خود را با خود نمیگیرد و ضرر و فساد بآن نمیرساند بخلاف
قسم ثانی زیراکه سرطان در عضویکه شروع میشود بر افساد آن اکتفا نکرده اعضای مجاور و مقارن خود را هم فاسد
و خراب میسازد اما آنچه ضرر از قسم اوّل باعضای مجاوره آن میرسد بدو وجه میباشد اول اینکه از زیادتی مقدار
آن چون اعضای مجاوره آن از جای خود حرکت کرده بجای دیگر میروند از این سبب کار آنها ناقص و فاسد میشود دوم
آنکه از عمر آن اعضای مجاوره دیگر منغمز شده از رسیدن غذای خود محروم مانده لاغر و منقبض میشوند سوم اینکه فساد آن

در بین اعضا منتشر میشود و بالجمله این قسم سلع گاهی در عضو واحد یا در تمام بدن در وقت واحد پیدا شود یا متعدد و یا متفاوتا
در اعضای متعدده متعدد حسب ترتیب بتقدیم و تأخیر پیدا میگردد ولیکن یکی را با دیگری کدام تعلق نبود و ایضا با حدوث
این سلع در بدن کدام تغیر از قسم حمی یا فساد خون نمیباشد و چون این را از بدن قطع بیرون آرند دیگر بجایش پیدا نشود
و چون این سلع را بحال خود گذارند و هیچ علاج نکنند آهسته آهسته اول زیاده میشود پس بعد از زیادتی خود بازمیماند
و بعد انتهای ازدیاد یا بهمین مقدار مدت العمر در بدن میماند یا آهسته آهسته کم میشود یا می میرد و گروآن بعد مردنش دمل
پیدا شده همراه ریم این سلع مرده هم خارج گردد و بعد خروج آن زخم مندمل میشود اما قسم ثانی پس مسلک آن پس آن
اکثر از فساد و خرابی خون یا از اثر خاندان حادث میشود از اسباب خاص پیدا نمیگردد اگرچه در بعضی مقامات چون شروع
میشود همراه آن آثار فساد خون ظاهر نمیباشد و از آن دانسته میشود که از سبب خاص است لیکن بعد از ازدیاد مرض
آثار فساد و خرابی خون پیدا میشوند و ایضا مثل آن سلع های دیگر در بدن جابجا پیدا میشوند بسبب خرابی و فساد خون
که سبب مفسد عام برای بدن است و هم این قسم اکثر بسرعت ازدیاد مینماید و جسم این قسم سلع قوت بسیار قلیل میباشد
از این جهت بزودی در وسط آن حالت فالی ؤی جنر ایشن یا السیرئیشن یعنی زخم یا گنگرین یعنی فساد عضو
و موت آن پیدا میشود و بر دور آن این سلع بزودی منبسط و متزاید میگردد و چون این را بعد تشریح قطع میکنند اکثر
اجسام غیره طبیعیه مثل سلع و ریشه ها که بر صورت مثل ریشه های غیر طبیعی بود بر می آیند و هم انتظام ترکیب این قسم و ساخت
آن خلاف انتظام ترکیب و ساخت قسم اول میباشد چه در قسم اول سختی در غشای باشد و به دیگر اعضا متعلق
نشود و درین قسم غشا نبود بلکه هر عضو که مجاور و مقارن آن بود آنرا فاسد ساخته شریک حال خود میسازد و از
خصائص این قسم آنست که جاییکه آن پیدا شود از انجا تا قلب انچه غده های لمف فیتک بود متورم میشوند
زیرا که چون این سلع در غشای محدود نیست لهذا از ان انچه سیلهای غیر طبیعی جدا شده بذریعه مجاری لمف در غده های
لمف که بر دور آن هستند داخل میشوند و بسبب آن در غده های مذکوره صلابت و ورم پیدا میشود و از ان
در خون فساد و خرابی زیاده میگردد و ایضا اگر این قسم را در ابتدای مرض که ورم غده های لمف فیتک شروع نشده
باشد و فساد خون عام نبود قطع و اخراج کنند بهتر والا بعد ورم غده های مذکوره قطع و اخراج کنند باز این سلع
عود میکند و اگر کدام علاج این قسم نه نمایند این سلع اول بالالم میشود و بعد آن میمیرد و پس از ان زخم و دمل پیدا
شده منفجر میگردد و از ان اکثر خون کثیر جاری شده مریض هلاک میگردد و یا از شدت درد و اذیت آن ضعیف شده
میمیرد یا از موت عضو و خرابی خون جان بحق تسلیم میکند بالجمله بدون علاج این قسم زائل نمیشود و هلاک میسازد
و ایضا باید دانست که در میان سرطان و ملگننت نسبت خاص و عام است یعنی هر قسم سرطان سلع ملگننت است
اما هر قسم ملگننت چه مرض ضرور نیست که سرطان باشد بلکه غیر آن هم بود و ایضا باید دانست که بعضی از اقسام سلع خبیثه

خصوصیت سلع غشا

وسکون ثانی و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون کاف بمعنی خریطه است یعنی سلع خریطه دارد و آن هم بر دو قسم است یکی آنکه
دران اصل خریطه غده باقی ماند و بسبب اجتماع رطوبت وسیع و کبیر گردد دوم آنکه دران خریطه جدید پیدا میشود
و از اجتماع رطوبات دران مقدارش کبیر میگردد اما قسم اول آن پس آن گاهی در غده مولد شحم که در جلد است میشود
و گاهی در پستان زنان در غده مولد لبن یعنی شیر و گاهی زیر زبان در غده مولد لعاب دهن پیدا میگردد و گاهی در خریطه
غشای آبدار کوچک که جا بجا در بدن قریب بعض مفاصل مثل مفصل رکبه یا مفصل انگشت یا قریب استخوان مقعد
بالجمله جائیکه وتر عضله محتاج حرکت بالای استخوان ست یافته میشود حادث میگردد و اینهم سه قسم شدند و قسم اول
ازین اقسام ثلثه که در غده مولد شحم میشود اکثر در جلد راس و هم بر وجه و بالای گردن و بر پشت زیاده یافته میشود
اگرچه ممکن ست که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود و مقدار آن از دانه کرسنه تا نارنگی که میوه مشهور است کبیر
میگردد و اکثر در جائیکه میشود دو یک یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تا سی عدد هم یافته میشوند خصوصا در
عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود و هم ازین قسم از همه کوچکتر بالای جفن و از همه کبیرتر
بالای پشت حادث میشوند و شکل آن مدور یا بیضاوی و مستوی السطح بود و گاهی بر آن درشتگی هم دیده میشود خصوصا
هرگاه بر سر باشد و ازان در جلد تمدد پیدا گردد و هم این سلع زیر جلد بهر سو حرکت میکند و اکثر لین الملمس بود که چون
سر انگشت بران نهند منغمز گشته فرو رود و بعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بمقدار خود آید مثل دمل پخته پر ریم و ازین
سبب با دمل پر ریم ملتبس میگردد و تفرقه بینهما باین نحو توان کرد که درین سلع درد نمیباشد مگر هرگاه اثر غمز آن بر عضوی از
اعضا رسد یا خریطه آن منفجر گشته آنچه درانست در جلد منتشر شود و ازان ورم حار و دمل پیدا گردد درین وقت
البته از انهم درد ظاهر میشود و بدون آن نه بخلاف دمل که دران از ابتدا درد میباشد و هم چنانکه علامات ورم حار مثل
سوزش و حرارت موضع و سرخی جلد در دمل میباشند در سلع نمیباشند گاهی دران صلابت هم بود لیکن صلابت آن
لدن میباشد و در وسط آن نقطه سیاه دیده میشود و آن دهن مجری غده مذکوره میباشد و اکثر آنچه درین سلع بود
رقیق میباشد که از غمز کردن از دهن مجری بیرون می آید و هرگاه این سلع را چاک کرده و قطع ساخته می بینند آنچه ازان
بیرون می آید از رطوبت و مواد دران تغیر بنسبت رطوبت طبیعی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود
چه گاهی مثل پنیر و گاهی مثل پیه و شمع و گاهی بسبب طریان حالت فانی ذی اجزای شحمی رطوبت رقیق و قیق بر می آید
و گاهی بقوام عسل میباشد و رنگ آن گاهی مائل بسرخی و گاهی سبز و گاهی زرد بود و این قسم سلع بسیار بتانی
و تراخی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود تا بعد چند سال گاهی بمقداری که [illegible]
خود متوقف شده مدت العمر باقی میماند و بعد آن زیاده نمیشود و گاهی بعد وقوف بازه روز بروز زیاده میشود یا بیرون آرد
و گاهی بعجلت زیاده میشود و از انجامهای این قسم یکی اینست که اکثر از دهن این سلع مواد سیاه رنگ خارج شده

بر دهن آن مجتمع گشته خشکریشه میگردد و همچنین مواد دیگر آمده این خشکریشه طویل و عظیم میشود تا اینکه در مدت معتدبه
ازین مواد و خشکریشه قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی بر گردن و گاهی بر پشت و گاهی قریب مقعد
بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاهی بسبب رسیدن صدمه کدام عضو یا از رقیق شدن از ازدیاد مقدار
منفجر گردد آنچه درانست از خریطه بیرون آمده در جلد منتشر شود و از آن ورم حار پیدا گردد و بعد حدوث ورم یا حالت زرد لیوش پیدا شده
این همه منجذب میشود یا این ورم دمل گشته و پخته منفجر میگردد و همراه ریم خریطه غده هم بر آمده اینجا زخم حادث میشود
و گاهی بعد پیدا شدن زخم بر کناره های زخم کبیر غلظ و سختی پیدا میشود و بسبب آن اثر زخم تا استخوان میرسد
خصوصا هرگاه بر سر باشد و از ان در زخم فساد راه می یابد و مثل سمی ماگننت که قسم قاتل ست میشود العلاج هرگاه
سلع صغیر باشد محتاج علاج نبود اما هرگاه مقدارش زیاده گردد و بسبب آن صورتش قبیح منظر باذیت شود و مریض
درخواست قطع و اخراج آن نماید درین وقت باید که سر کارد را در وسط آن انداخته بسوی بالا کشیده آن را
بکشایند تا خریطه آن نمایان شود پس از سر کلبتین خریطه آنرا گرفته بالتمام بکشند تا صاف شود لیکن در شق
کردن آن احتیاط نمایند از ینکه مثل اورام دیگر آهسته آهسته قطع نکنند والا خون کثیر جاری شده ضعف عظیم
پیدا خواهد شد همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورست که تمام خریطه کشیده شود و کدام جزو آن
باقی نماند والا باز عود خواهد کرد یا ناصور پیدا خواهد شد و هرگاه بالای سر این سلعها کثیر العدد پیدا شوند درین وقت
همه را یکبار بر نیارند والا ایری سپلس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته یکی را اخراج و قطع کرده باشند
و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج علیل از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی نبود
و در خون آن کدام فساد باشد درین وقت هم اراده اخراج سلع نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا بالی دغدغه
قطع کنند که آن بیش از خشکریشه نیست و چون در سلع زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و بسبب آن صورت
سلع مثل پیاله نمایند الا اطراف شده باشد بر ان پتاس فیوزا یا نایترک ایسد قوی طلا سازند تا غشای خریطه
غده که اخته دفع شود تتمه تکمله دوم در بیان سنگ مرکب در مجاری غده ها یا در غشای آبدار افتد پس باید دانست که این سلع خریطه دار
که سیبایشس مرلیفر انگریزی ست گاهی در مجاری غده ها پیدا میشود و غده های مذکوره بر مقدار طبیعی خود میباشند و آن گاهی بسبب
بند شدن مجاری غده ها و از وسیع شدن آنها پیدا میشود خواه از بند شدن دهن مجری یا از مسدود شدن مجری
مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت دران وسیع میگردد و دیوارهای آن
خریطه سلع می شوند و ظهور این امر در مجاری غده های مولد لبن که در پستان اند زیاده میشود و هرگاه شیر
در مجاری غده های مذکوره منجمد و منعقد شده از جریان خود باز ماند پس درین وقت شیر درین مجاری بر صورت
خون منجمع می ماند و بر دو را آن دمل پیدا میشود که آنرا بهندی تهنیله گویند و گاهی در مجاری غده مولد لبن سبب دهن که

در زیر نخ زیر استخوان قاصه اسفل سه ناهم این سلع پیدا میشود و گاهی از انسداد مجاری کوچک غده های سیبیشس پیدا
هم سلع مذکور حادث میشود و ان اکثر در وجه و در و چینه پیدا میگردد العلاج آنچه در پستان میشود آنرا از
نشتر کشاده و آنچه شیره در ان مجتمع بود آنرا برآرند من بعد قدری پارچه صاف دران نهند تا از اذیت آن
ورم حار دران پیدا شده سطوح داخلی این غده با هم چسپیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در مجری غده
مول آب دهن می افتد دران جای که سلع ست آنرا از نشتر یا از مقراض چاک کرده دهند تا آنچه دران ست جاری
شود و باز دهن آن بند نگردد من بعد اصل کاستک نقره بکمال سبکی دست دران اندازند تا غشای خریطه غده مذکور
فانی گردد و گاهی وقت زیادتی مقدار آن و گاهی بعد چاک کردن بر محل سلع قدری از جسم این مجری را از مقراض
می برند تا بعد آن این دهن سد نگردد و تدبیر قطع پیدا کرده شده بند نگردد و گاهی این سلع خریطه دار از غشای آبدار
کوچک که مو سوم بلغت انگریزی بر سا است و قریب بعض مفاصل میباشد و مذکور شد پیدا میشود یا جائیکه وتر عضله
در زیر غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند انجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این اکثر
بر پشت دست قریب بند پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی گینگلی یا بفتح کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و نون و کسر کاف فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گینگلیا
است و گاهی سبب مفاصل که هم پیدا میشود و آن اکثر در عورات در حالیکه زانوی خود را بر زمین نهاده زیاده کار میکنند
حادث میشود و آنرا بلغت انگریزی هوس میدس نی بفتح های کوچک و سکون واو و سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی
و دال مهمله و هم سکون سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی کارکن خادمه نامند و هم بر زیر انگشت پا یافته میشود و
درین وقت آنرا بلغت انگلش بنیان بفتح بای موحده و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون میگویند با لجمله
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و دران ریشه های این غشا پیدا میشوند و این ریشه ها سخت گشته مثل عظم صلب میگردند و این هم
اکثر در بنیان که هوس میدس نی دیده میشود تا چون ریشه های مذکوره استخوان میشوند درین وقت ماهیت این خریطه دور میشود
و خریطه بهم منضم میگردد و سلع درین وقت خریطه دار نماند بلکه استخوان میگردد اما این امر اتفاقی و شاذ است اکثر اینست که
سلع مذکور بحالت خریطه بودن دران آب در طوبت میباشد و گاهی از اذیت خارجی آن ورم هم بر دور آن پیدا میشود و گوشه
باقی ماند و گاهی از زیادتی ورم مذکور بهر گاه قریب بند باشد تحریک در حالیکه چون بر پشت دست باشد تحریک دست و چون بر زیر انگشت
پا باشد رفتن دشوار میشود و این را باید دانست که مشابه این سلع خریطه دار آنست که از اجتماع آب گرافین پسیکل
که جسم [illegible] در جسم [illegible] پیدا میشود [illegible] ما شدن خود [illegible] و کبیر میگردد و این سلع گرافین پسیکل
گاهی [illegible] میشود [illegible] مثل [illegible] دران پیدا میشود و آنرا
بلغت انگریزی [illegible] خریطه داره [illegible] امراض [illegible] مذکور شد العلاج

موجود باشد عضو را آرام دهند و تدبیر دافع ورم مثل نهادن پارچه که در آب ساده سرد یا در ساوشن یا بابانی تر کرده باشند بعمل آرند و در
قسم سوم نشیان ام یا پلاسترهائیڈراج ارمم که آنرا دوا در شان نشیان پلاستر مینامند و آن از سیماب ساخته میشود بر آن
یا ٹنکچر ایوڈین بر آن بالا سازند یا مرهم ایوڈین به پارچه آلوده بر آن چسپانند تا آب از خریطه منجذب شود و اگر از ینهم فائده ظاهر نشود
بذریعه اسپرینگ که آله مشهور است از آن آب را بر آرند و بعد بر آوردن آب از آن بازا دویه مذکوره بالا بر آن نهادن مفید میشود
و باپوش چنان پوشانند که اثر عمر آن بر آن نرسد و هرگاه بر زانو باشد درین وقت هم پهنتی اسپیر باستعمال آرند و از نشستن
بر زانو منع کنند و هرگاه بر پشت دست باشد بعد ازاله ورم بذریعه اسپرینج آب آن بر آرند یا سوزنهای باریک دران داخل سازند
که ازین تدبیر هم آب ازان خارج شده سلع منجذب میشود و گاهی علیلی الامر میکنند که مشت دست را خوب بقوت بند کنند تا سلع بخوبی در
خارج بلند شود پس چیزی بر آن میزنند تا خریطه سلع شکسته آب بداخل غشای خانه دار آید پس اگر این عمل امر مرض قبول نکند مرهم
ایوڈین یا ٹنکچر ایوڈین یا پلاسٹر ہائیڈراج ارمم بر آن نهند تا آب آن جذب شده صحت شود و علاج سلع موسوم به اُوویرین سسٹ
بجای خود در امراض رحم مذکور شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند تکمله سوم در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از
کدام عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا میشود پس باید دانست که نوعی از سلع خریطه دار آنست که خریطه آن از کدام عضو طبیعی مثل
اقسام مذکوره سلع خریطه دار نمیباشد بلکه در اجزای غشای خانه دار اول سلع صغیر پیدا میشود و همراه آن خریطه آنهم متولد گردد لیکن
اینکه خریطه آن از کدام چیز میباشد پس معلوم نیست اما در خریطه آنهم رطوبات و بعض اجسام غریبه پیدا میشوند و اینهم بر چند قسم است
اول ڈرمائیڈ سسٹ بفتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال
مهمله هندی و کسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و تای مثناة فوقانی هندی یعنی سلع مشابه به جلد و مراد از مشابهت آنست که در آن
ابتدا در خریطه آنچه در جلد اجسام یافته میشوند دیده میشوند و این قسم گاهی زیر جلد دیده میشود و آن اکثر قریب موق اصغر چشم یافته
میشود و بعد کشادن خریطه آن از جنس لحم و شحم و شعر دیده میشود و چون بذریعه خورده بین بینند غده های مولد شحم و مولد عرق بالجمله آنچه اجسام
در جلد است همه را ان دیده میشوند و قسمی دیگر ازین سلع است که آن در شکم پیدا میشود گاهی در خصیه زن که موسوم به اووری است و گاهی در خصیه
و گاهی در اومنتم که پرده بالای احشا است و آن گاهی در مرد و گاهی در زن یافته میشود و در خریطه آن بعد قطع و کشادن
گاهی دندان و گاهی جزو استخوان یافته میشود و شاید که این جسم ... وقت بودن جنین در شکم مادر از ذات گرافین ویسیکل
پیدا میشود و از آن دران و در اعضای دیگر قبل تمامی خلقت جنین میرسد و بعد ولادت بتدریج زیاده شده سلع پیدا کرده باشد
و بعضی مجربین انگلستان این قسم سلع را در ریه هم دیده اند اما در دست و پا گاهی آنرا کسی نه دیده و از ینهم ثابت میشود که اول
آن از ذات گرافین ویسیکل بوده باشد که بسبب آن در اعضای باطنه پیدا شده چونکه دست و پا بعد اعضای باطنه
و دیگر اعضا متولد میشوند ازین سبب در انها نه میشود اما قسم دوم از اقسام سلع خریطه دار که در غشای خانه دار پیدا میشود
سیبیشس سسٹ بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله یعنی سلع از آب چون آن ممکن است که در جمیع

ابدان

و این هم گاهی منبسط بود چنانکه در مرض فیل پا یا عظیم خرابی از انتیس لیحیی که بسبب بلا تر دیادِ غشای جهاند دار پیشیده بوده مینبود و
گاهی مدور الشکل بود و بران عنق هم میباشد چنانکه در امراض جلدیه در بیان ثانی بُرُوتا نوشته شده و علاج بر دو قسم
آن در علاج فیل پا یا در امراض طرفیه و علاج ثانی برونا در ذکر امراض جلدیه نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع کنند
سوم کاشیع یعنی سلع غضروفی ست و آن از غشای ریشه در پیدا میشود و مادام که دران قدری الیت ماند به سلع
غضروفی موسوم میشود و چون سختی دران زیاده شود که عظم گردد به سلع عظمی یعنی آسٹیوما نام کرده میشود والعلامات این سلع گاهی
مدور مستوی الشکل و گاهی مرکب از سلعهای مدورِ کوچک و گاهی مستطیل الشکل میباشد و آهسته آهسته زیاده میگردد و گاهی هم
مقدار ان تا نارنگی عظیم میشود و گاهی در کوچکی از سفیده کبوتر تا دانه کرسنه کم میباشد اما در بیشتر حال بر استخوان های طویل بدن
مثل استخوان ساق و هم بر استخوان سلامیات انگشتان دست یافته میشود و از غشای ریشه دار پیدا میشود اما بعضی بیان شده
شروع میگردد و ان اکثر تا ان نگشت یعنی سلیم العاقبت میباشد و در بعض وقت بلی در دو کمال ان سختی از دیاد میکند و گاهی ناگشتنی
مهلک میباشند و در بعض وقت باد در شدید بود و بسرعت از دیاد قبول میکند العلاج علاج هر دو قسم آن این ست که قطع کنند
لیکن اگر بر استخوان طویل بدن مثل استخوان ساق باشد خود این سلع را قطع کنند و اگر بر سلامیات انگشتان
بود و بسبب آن عظام انگشتان خراب شده باشند انگشتان را قطع کنند بعد ازان اگر ضعف و کمزوری پیدا
شود تدبیر تقویت بدن نمایند چهارم آسٹیو ارثوما بفتح الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه از استخوان پیدا شود اینهم سلع عظمی
و گاهی آسٹیو ایکسی سٹوزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و ضم تای مثناة
فوقانی هندی و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی بر آمدن استخوان هم نامند و آن اکثر قریب مفاصل
پیدا میشود و گاهی سلع موسوم به فالی برونا یا کاشیع هم با ان متشکل میشوند هر گاه در آن سختی زیاده شده جوهر آن
عظمی میگردد و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر استخوان از ورم شدن غشای استخوان پیدا میشود و در بعض وقت خود
این قسم بطور مستقل و از سر نو پیدا میشود العلاج هر گاه از آتشک مستندی باشد مرهم پارهٔ آئیوڈائید ... از ورم که بر
ورم گذاشته نهاده میشود لیکن برای این سلع ضماد نمودن باعث زوال آن میشود و کمال نافع ست لیکن هر گاه که سلع کهنه شود و
زیاده سخت گردد بسبب بعض وقت مادام که مضر و موذی نباشد از ان بر حال خود گذارند و اگر از اصطکاک آن
اذیت پیدا شود آنرا قطع کنند خواه از منشار یا شی دیگر یا بهم که بران نهاده ضرب رسانند تا از اثر آن سلع مذکور
شکسته گردد پنجم پلی مکسوما بکسر میم و سکون کاف و سین مهمله و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف ست یعنی
سلعیکه از اجزای میوکس ممبرن پیدا شود و آن اکثر در سوراخ بینی و گاهی در رحم و گاهی در مثانه پیدا میشود و بالجمله
همین ست و شکل آن گاهی مدور و گاهی پهن و گاهی شکل خوشه انگور یعنی مستطیل الشکل و مرکب از سلعهای مدور بود

ورنگ آن گلابی و جسم آن لین املس مثل غشا میباشد و علاجش بر آوردن آنست از محل نزول آن تکمله در
بیان نوع ثالث از سلع غیر خریطه دار پس بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خریطه دار آنست
که جسم سلع مشابه بود با عضای مرکبه مثل عضلات و غیره یعنی از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود در ان اجزای اعضای مرکبه
یافته شوند نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آن هم بر چند قسم است اول مسکیولر بفتح میم و سکون سین
مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون رای مهمله یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود
و آنرا مائی اوما در اصطلاح گویند بفتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون
الف و باید دانست که ریشه عضلات بر دو قسم اند یکی ریشه عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا دوم ریشه
عضلات بی اختیاری مثل ریشه های عضلات رحم و فرق بینها اینست که چون ریشه عضلات اختیاریه را بذریعه
خوردبین ببینند در عرض آنها خطوط مستقیم یافته میشوند بخلاف ریشه عضلات بی اختیاری که آنها مثل دوک طویل
میباشند بالجمله اکثر درین قسم سلع ریشه عضلات بی اختیاریه در تشریح یافته میشوند و گاهی بطور شاذ و نادر ریشه
عضلات اختیاریه هم دیده شوند لیکن آن مخصوص بوقتی ست که سلع از سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع اکثر
در رحم پیدا میشود از زیاده و کبیر شدن بعض عضلات بی اختیاریه آن و سبب [illegible] را اذیت بالخصوص سلع
زیرا که از کبیر شدن آن چون بر دیوار یا جسم رحم اذیت میرسد لهذا باراده دفع کردن آن با رحم تشنج میگردد
و ازان درد و جریان دم طمث پیدا میشود و این درد مثل [illegible] تدبیر پیدا میشود و العلامات چون این
سلع در رحم پیدا شود اکثر در یکجانب رحم صلابت محسوس گردد و گاهی تمام رحم سخت شده خود مثل سلع واحد میشود
اما هرگاه سختی در یک جانب و در محل خاص بود پس اگر قریب فم رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاهی
بسبب شدت تشنج از فم رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در وقت حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم
هر دو کبیر میشوند و درین وقت اذیت تشنج رحم زیاده میگردد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار
رحم و سلع هر دو صغیر میگردند لیکن بعد انقطاع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت زنده
ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر میشود این سلع هم صغیر میگردد لیکن اکثر این ست که این قسم سلع مهلک
میباشد و آنرا یوٹرائن فائبرائڈ بضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و تای مثناة فوقانی هندی و فتح رای
مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و فتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح بای
موحده و رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال هندی یعنی سلعیکه در رحم پیدا شود و در ان
ریشه ها باشند مینامند و تسمیه آن به فائبرائڈ به دو سبب کرده شده اول اینکه در ان ریشه غشای ریشه دار هم بطور
ریشه عضلات یافته میشود دوم آنکه چون این سلع کهنه گردد و عمر مریضه پنجاه سال زائد شود ریشه های عضلانی

[illegible]

میشوند و ریشه های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرانه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و حصه
دران اجزای غشای ریشه دار باقی میمانند لهذا باسم غشای ریشه دار نام نهاده شد و علاجش همین است که آنچه در علاج
زیادتی جریان دم طمث نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و اگر از فم رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی باریک بسته بدرجهٔ
قوت برقیه تارهای مذکوره را گرم و سرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاده ازان بر نیاید و قطع کنند قسم دوم آن
نیوروما بود و آن بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف
سلعی را گویند که از ریشهٔ عصب پیدا می شود و بر عصب میباشد و مقدار آن گاهی بقدر دانهٔ ارسنه و گاهی مثل دانهٔ گردگان
گاهی ازان هم کبیر بود لیکن درین سلع صلابت زاید باشد و وقت انقباض و انبساط عضو که عصب آن منبسط و منقبض
میشود و این سلع هم در طول عضو حرکت میکند اما وقت سکون حرکت عصب مذکور از تحریک این سلع در عرض عضو تحرک میشود
و اکثر این سلع از درد خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن دران هم درد پیدا میشود اما هرگاه آنرا عصر کنند اثر عصر آن
بر عصب رسد درین وقت در عضو یکه دران این عصب است کیفیت خدر یا درد پیدا میشود السبب اکثر سبب آن
رسیدن صدمهٔ ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن پای علیل بر اطراف اعصاب مقطوعه هم این
سلع پیدا میشود لیکن درین وقت دران درد شدید میباشد که بسبب آن از بعض را ممکن نشود که پای خشبی را بهیچ
کار خود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن داعی میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نشود العلاج آنچه از رسیدن ضرب پیدا
شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد و دران درد نبود آنرا بحال خود گذاشته در پی علاج نشوند
و اگر درد باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم نان ملگننت یعنی سلیم العاقبت است قسم سوم آن انجیوما
بفتح و مد الف و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه
از شرائین و اوردهٔ صغار یا بجمله از مجاری دم پیدا و مرکب میشود پس آن بحسب حقیقت جسمیهٔ خود بر دو قسم است یکی
آنکه از شرائین و اوردهٔ صغار پیدا میشود دوم آنکه از جسم کاذب کاورنوزم یا از جسم کاذب اسفنجی مرکب بود
و مراد از مرکب بودن سلع ازین اجزا اینست که بعد تشریح دران اجزای این اجسام دیده میشوند نه اینکه فی الواقع
ازین اجسام طبیعیه پیدا میشود و اول را نیوس گویند و آن خلقی و فطری میباشد قسم ثانی را ایریکٹل چومر بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
لام و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح میم و سکون رای مهمله گویند و ایریکٹل چیزی را گویند که ایستاده شود مثل ذکر و حلمهٔ
ثدی و چونکه این سلع هم در محل خود ایستاده میشود لهذا باین اسم نام کرده شد و آن در جوانی پیدا میشود و بحسب شکل
هم این قسم بر دو قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سلع عام میباشد و علاج این قسم سلع همان است که
در امراض جلدیه در علاج نیوس نوشته شده فقط قسم چهارم آن لمف انجیوما است و چونکه اعراب آن

بیشتر نوشته شده فقط لفظ لمف دران زیاده است لهذا اعاده آن کرده شده بالجمله آن نام سلعی ست که از مجاری ب
بر غده مرکب چه پیدا میشود یعنی در تشریح دران اجزای لمف فتیک یافته میشوند وان بسیار قلیل دیده میشود اما
چون دیده شود پیدایشی و خلقی یافته میشود که بر جلد میباشد و گاهی بر زبان هم یافته میشود که بسبب آن زبان
بسیار عظیم میگردد و فی الحقیقت این قسم لمف فتیک نیوس ست زیرا که در نیوس آب خون میباشد و درین آب
لمف بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد و چون آن را نشتر کنند آب از ان روان میگردد و بار چون بگذارند دران
آب مجتمع میشود و علاجش علاج نیوس ست که در امراض جلدیه مذکور شد قسم پنجم سلعی ست که از جسم و اجزای
غده های لمف مرکب بود و آنرا لمف آدن اوما بمد و فتح الف و کسر دال مهمله هندی و سکون نون و ضم الف و سکون
واو و فتح میم و سکون الف میگویند و اول او با معنی سلعی ست که از غده ها حادث شود و چون لفظ لمف با ان ضم کرده
شده مراد از ان سلعی بود که از جنس غده مذکور پیدا گردد و جاییکه این غده های لمف هستند آنجا این چیز پیدا میشود
لیکن ازین بیان باید نه دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لمف پیدا میگردد بلکه از هر ماده غیر طبیعی که پیدا
شود و بعد تشریح دران جز غده مذکور یافته میشود والا فی الحقیقت از غده لمف پیدا نمیشود یعنی از رطوبتیکه در
غده لمف ست این سلع پیدا نمی شود اگرچه در غده مذکور از انصباب مواد دیگر دران پیدا شده باشد
بلکه حقیقت سلع مذکور مغایر این غده ها میباشد و این سلع گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر سر طفل نومولود
کبیر میباشد و بنا بر رای بعضی گاهی در غیر غده لمف فتیک از سر نو پیدا میشود و ازین سبب گاهی در کبد و گاهی
در سپرز و گاهی در گرده و گاهی در استخوان و غیره بالجمله جاییکه در ذهن بعضی مذکور این غده ها موجود نبوند آنجا
از سر نو یافته میشود و اگرچه ممکن ست که بسبب موجود بودن غده های لمف فتیک در همه جا از بدن یافته شود
لیکن اکثر در عنق جاییکه غده های لمف فتیک در طول رقبه در یمین و یسار آن موجود اند و در مرض خنازیر اکثر آنها
متورم میشوند و گاه در غده های اندرون بغل زیاده دیده میشود و بعد تشریح در جسم آن سیل خون سفید
که در لوکوکث ثیمیا پیدا میشود زیاده دیده میشود و هم همراه این سلع لوکوکث ثیمیا اکثر میباشد و در لوکوکث ثیمیا
بودن این سلع همیشه ضرور نیست و این سلع صلب الملمس و خالی از درد بود و بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاده
میگردد و در ابتدای مرض فرق کردن در ورم خنازیری و این سلع بسیار دشوار بود لیکن باین علامت تفرقه
توان کرد که این سلع مرکب از سلعهای صغار متعدده میباشد و چنان معلوم میگردد که گویا چند دانه گردگان را
یکجا جمع کرده اند و هم دران ریم پیدا نمیشود بخلاف ورم خنازیری که دران یک یک غده جدا جدا متورم میشود
و دران ریم هم می افتد بالجمله هرگاه همراه این ورم غده ها لوکوکث ثیمیا هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد و حکم
انجام این مرض بسبب بودن لوکوکث ثیمیا که مرض قاتل ست و همیشه همراه آن میباشد بهتر نبود و ازین سبب بیمار

قوله و بنا بر رای بعضی [illegible]

هلاک میشود بخلاف خنازیر و الا خود این مرض از قسم ملگننت یعنی مهلک نمیباشد بلکه نان ملگننت یعنی سلیم الحاله ست
که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد چه هم این سلع بعد بر آوردن از بدن باز عود نمیکند العلاج اما هرگاه مقدار آن
صغیر باشد موذی نشود متعرض بعلاجش نشوند بلکه علاج او گوگرد شده نمایند اما هرگاه مقدار آن زیاده شده اذیت
رساند درین وقت اگر مریض بسیار ضعیف نباشد از کاردین سلع را از بدن بیرون آرند قسم ششم پاپلوما
بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون واو و فتح میم
و سکون الف یعنی سلعی ست که جسم آن مشابه بحلمه یعنی پاپیلا که در جلد یا میوکس ممبرین میباشد بود و آن از زیاده
شدن پاپیلای مذکور پیدا میشود و چون بعد تشریح آنرا می بینند هیچ در پاپیلا اجزا یافته میشوند درین [illegible] موجود
میباشند و آن گاهی سخت و گاهی لین بود بالجمله هرگاه بر میوکس ممبرین یا جای که جلد لین ست پیدا شود چنانکه
بر حشفه ذکر شود لین میباشد و هرگاه بر جلد صلب حادث شود سخت بود و اقسام آن متعدد اند اول کارن
یعنی مثل قرن که آنرا بهندی گوکهرو نامند دوم ورتا که آنرا ثولول گویند و آن از اول لین بود سوم
کانڈیلوما یعنی ثولول که بسبب ملس شود چهارم میوکس [illegible] پنجم ولس [illegible] اما قسم اول پس از زیاده
شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا میشود چنانکه از پوشیدن پاپوش تنگ در انگشتان قدم یا از مزاولت
برداشتن اشیای صلبه ثقیله در دست حادث میشود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیران دیده میشود
که در اصل جلد هم اینجا بسبب اذیت قدری ورم و سرخی موجود میباشد اما قسم ثانی که آنرا [illegible] گویند از
زیاده شدن مقدار اصل جلد میباشد که حلمه آن یعنی پاپیلای آن کبیر المقدار میشود و در آن عروق [illegible]
جدید پیدا میشوند و گاهی در آن رنگ هم زیاده میگردد و یک قسم وارت ست که بسیار لین بود و پر خون میباشد
و هم شکل گل گوبهی بود و بر حشفه ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته میشود اما قسم ثالث در واقع آن پس آنهم بسبب زیاده
مقدار پاپیلا یعنی حلمه اصل جلد میشود لیکن این قسم مسمی خاصة در مرض آتشک پیدا میشود و گرد مقعد یا در منخرین
یا بر شفه و گاهی در لیرنکس یعنی حنجره یافته میشود و این هر دو قسم سلع هرگاه بر لب اندرون دهن یا در حنجره پیدا شوند
پس گاهی بشکل مثلث که در آن زاویه حاده بود و گاهی بشکل گل گوبهی و گاهی دندانه دار و عنق آن غلیظ میباشد
و از مس کردن خون از آن بر می آید و چون بر گرد مقعد باشد جائیکه میوکس ممبرین با جلد متصل شده درین وقت
منبسط میباشد اما قسم خامس آن که ولس [illegible] است پس آن در مثانه از کبیر شدن حلمه میوکس ممبرین مثانه پیدا میشود
مثل هالی پس و آن گاهی چنان کبیر میشود که تا فم مثانه رسیده مانع از اراقه بول میگردد مثل حجر مثانه و درین وقت
تفرقه کردن هر دو دشوار میشود لیکن از داخل کردن قاثاطیر اکثر ظاهر میشود که اگر این سلع بود آواز ملاقات جسم صلب
نمی آید بلکه قدری خون و بعض اجزای میوکس ممبرین همراه آن بر می آید و از آن یقین بوجود این سلع میشود

و در بعض کتب قدیمه اسم این قسم و تلبین کانکرست لیکن حق آنست که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و آن بالذات
قاتل نیست لهذا آنرا اسم نان ملکننت میگویند بلکه از قطع کردن آن چون دم کثیر جاری میشود ازین سبب از اذیت
آن مریض هلاک میشود العلاج آنچه در بیان کورنث وغیره در امراض جلدیه نوشته شده از ان علاج سازند لیکن
در تقسیم پنجم آن اگر ممکن شود مثل بر آوردن حجر از مثانه اول مثانه را شق کرده سلع را بیرون آرند یا از خیطه به بندند لیکن
اکثر بسبب دور بودن و منبسط بودن بیخ آن کدام تدبیر ممکن نمیشود قسم هفتم اڈینوما است یعنی سلعیکه در ان
اجزای غده مولد رطوبت یافته میشوند خصوصا اجزای غده های مولد لبن یا اجزای غده مولد لعاب دهن در ان یافته
یافته میشوند و آن در ثدی مدور الشکل صلب الملمس یافته میشود و آنچه در پیرو ٹیڈ گلانڈ که غده مولد لعاب دهن بر رخسار است
یافته میشود آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر نارنگی میباشد و اینهم نان ملگننت است یعنی سلیم العاقبت است
و در اینهم ریم پیدا نمیشود العلاج مادام که صغیر بود و اذیت نرساند متعرض علاجش نشوند اما هرگاه بسبب زیادتی مقدار
آن اذیت پیدا شود آنرا از سر کارد برآرند فقط تکمله ششم در بیان نوع سوم یعنی سلعیکه پیدا میشود از
اجزائی که آنها به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن خسیس المرتبه بود و قوت حیوانی در ان کم باشد
مثل سلع لحمی که آنرا بلغت انگریزی سارکوما بفتح سین مهمله و سکون الف و رای مهمله و ضم کاف و سکون واو و فتح
میم و تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف گویند و آن جمع سارکوماست و این سلع مرکب بود از اجزائی که مشابه
باشند با جزائی که در حالت اول تکون جنین در شکم مادر پیدا میشوند و آن قسمی از غشای خانه دار رقیق است که در ان
ریشه های غشائی قدری غلیظ و طویل میباشند و در خانه های آن که از تلاقی ریشه های مذکوره با همدیگر بانحای شتی
واقع شده پیدا میشوند سیلهای سفید که قدری کلان و مشابه به سیل سفید خون بود موجود میباشند
و این سیلها گاهی مثل سیل سفید رنگ خون حرکت هم میکنند لیکن در ین اجزا زیادتی از حال خود نمیشود بلکه بهمین
هیئت و صورت میمانند و از ان کدام جزو عضو یا عضو پیدا نمیشود بخلاف ریشه و سیلهای جنین که از انها
جمله اعضای انسان پیدا میشوند و هم این اجزای خسیس المرتبت سلع مذکور مشابه می باشند از اجزائیکه
در زخم از ریختن لاکر سان گوشت فایبرن ریشه ها و سیلها پیدا میشوند و از ان انگور و خشکریشه متکون شده سبب
التیام و صحت زخم میشود و فرق بینها آنست که اجزای متولده در زخم از حالت اصلی خود زیادتی و ترقی میکنند
یعنی از ان انگور و خشکریشه و گوشت و جلد پیدا میگردد و مادام که ضرورت زیادتی مذکوره در آنها میشود من بعد
تولد آنها بند میگردد و در اجزای این سلع نه ترقی و استحاله از حالت خود آن میشود و نه فانی گردند بلکه بر حال خود باقی
میباشند و مواد دیگر را از بدن گرفته و جذب کرده بسوی خود مستحیل ساخته تا فیوتا مقدار سلع کبیر میشود مثل سرطان
و لهذا آنرا قدما باسم سرطان موسوم میساختند لیکن متاخرین بدریعه خورده بین چون سیل این سلع و سیل سرطان را

مختلف الصورت دیده شده اند اما از هم سرطان برابر این سلع جاری نمیکنند بلکه آنرا اشتر گو متلا یعنی سلع لحمی نام کرده اند زیرا که
اجزای آنرا باجزای که در انگور زخم یافته میشوند مشابه یافتند بالجمله سل این سلع گاهی مدور و گاهی بیضاوی الشکل
و گاهی بر صورت الف که در خط نسق نوشته میشود و گاهی شکل ستاره دنباله دار میباشد و همیشه همراه ریشه خود یعنی بالا
ریشه میشود میباشد و هم خانهای که درین سلع از ملاقات ریشه ها بایکدگر بر اوضاع مختلفه پیدا میشوند صغیر میباشند
بخلاف سرطان چه در ان خانهای متولده از تلاقی ریشه ها عظیم و وسیع میباشند و هم سلها در سرطان اندرون خانها
بر ریشه های خود میباشند و هم سل این سلع مشابه با سل غدّت بود و سل سرطان مشابه به سل جلد بود و ایضاً فرق بینهما اینست
که ماده این سلع بذریعه دوران خون از عضوی بعضوی دیگر میرسد لهذا بزودی در ان ازدیاد میشود و هم اکثر انجام آن
بسرعت ظاهر میشود بخلاف سرطان زیرا که مادهٔ آن بذریعه مجاری لمف در بدن بلحوم غددیه میرسد لهذا سرطان در لحوم
غددیه پیدا میشود و این سلع در لحوم غددیه پیدا نمی شود و هم اکثر سرطان در بدن آهسته آهسته ازدیاد مینماید و همچنین انجام آن
بتاخیر و ببطوء ظاهر میشود و هم باید دانست که باعتبار صورت سل اقسام سلع مذکوره متعدد کرده شده اند و در همه اقسام آن مجاری
دم کثیر میباشند مثل انگور زخم و دیوارهای عروق این سلع یعنی غشای بیرونی عروق مذکوره بسیار رقیق میباشد که بادنی صدمه
شق میگردد لهذا گاهی درین سلع نزف الدم پیدا میشود و خود این سلع هم بر صور مختلفه میباشد گاهی پهن و گاهی مدور و سر
برآورده و گاهی صلب و گاهی مختلف اللین والصلابت میباشد و رنگ آنهم مختلف میباشد گاهی مشابه برنگ جلد
و گاهی سیاه رنگ بود و این وقتی ست که از کدام چیز سیاه یا از عضو سیاه شروع شود چنانکه گاهی از مسه سیاه که بر
بدن پیدا میشود یا از غشای سیاه که در چشم ست شروع میگردد و درین وقت آنرا ملانوزس مینامند و هم ممکن ست
که این سلع در جمله اعضای بدن واقع شود و باعتبار هر عضو که در ان سلع مذکور پیدا میگردد نامی خاص نهاده میشود
و ایضاً این سلع چنان که بر اعضای ظاهره یافته میشود بعد تشریح میت گاهی در اعضای باطنه هم دیده شده
و این قسم سلع اکثر قاتل میباشد و گاهی سلیم العاقبت هم بود و ضابطه آن اینست که هرگاه سل آن مدور
یا بیضاوی الشکل بود قاتل میباشد و هرگاه طویل بر صورت الف بود سلیم العاقبت بود و این امر معلوم میشود باین
تدبیر که قدری خون یا گوشت از ان قطع کرده بذریعه خورده بین به بینند و موافق آن حکم کنند العلاج کدام دوا
در ان بجز قطع کردن مفید نمیشود و اینهم وقتی ست که اگر مبتدی بود قطع کردن آن مفید میشود اما هرگاه عظیم شده
باشد و سل آن در اعضای باطنه رسیده باشد درین وقت از قطع کردن هم نفعی در ان ظاهر نمیگردد و نجات از مرض و موت
حاصل میشود فتدبر تکمله هفتم در بیان نوع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار و آن سلعی ست که از
سل که مشابه به سل جلد بود و هم از ریشه های راست که مشابه به ریشه غشای ریشه دار باشد مرکب بود و آنرا کارسینوما
بفتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و فتح میم و تای مثناة فوقانی

هندی ی و سکون الف نامند و کارسینوما بمعنی ورم سنت و کارسینی نو شتاتیم آمیست و چون مکوریت مرض ورم
و زیادتی مقدار میباشد و هم اقسام آن متعدد اند لهذا باسم جمع سوسوم کرده شده و این را بلغت انگریزی
کنیسر و بعربی سرطان نامند و این هر دو اسم حیوان دریائی مشهور اند که از پنجه های خود زمین و هر چیز را میگیرد
و چونکه این ورم در عضو یکه باشد مشابه بحیوان مذکور بود در صورت خود لهذا قدما آنرا باین اسم موسوم ساختند
بالجمله چون این ورم را بذریعه خورده بین می بینند سه چیز در ان دیده میشوند یکی ریشه دوم سل سوم رطوبتی اما
ریشه های آن پس قدری غلیظ بوند و در طول خود باوضاع و انحای مختلفه میروند تا اینکه از ملاقات آنها با همدگر
خانهای وسیع متعدد مثل خانهای شبکه پیدا میشوند و درین خانها سلهای آن و رطوبت مذکوره میمانند
و این انتظام شبکیه آنرا که از رفتار ریشه های مذکوره حادث میشود بلغت انگریزی الشتر و ا گویند و آن بمعنی
پانکیست که بالای آن انسان میخوابد و الشترو ما کاهی ست که از ان طیور آشیانهای خود درست میسازند
چون خانهای سرطان قسم اول مشابه بصورت آشیانه بعض طیور میباشند لهذا بآن نام کرده شده و هم
بدانکه همراه این ریشه ها که از ملاقی آنها خانه های وسیع درین سرطان پیدا میشوند عروق صغار هم درین سطح سرطانی میروند
تا غذا باین سطح رسانند و آنها همراه ریشه های مذکوره میمانند و درین قسم مجاری ورم که عروق صغار اند کم میباشند و
بسبب هجوم این سرطان در مدت دراز آهسته آهسته زیاده میشود و در کسی این ریشه ها کثیر و سل و آب قلیل بود و درین
وقت سرطان صلب میباشد و در کسی ریشه های مذکوره کم و سل و آب زیاده بود و درین صورت سرطان لین میباشد
اما سل که در خانهای شبکه مذکوره بود پس آن مشابه بسل جلد میباشد و عظیم و بهیات مختلفه گاهی مدور و گاهی دنباله دار
و گاهی مسدس الشکل بود و در ان نقاط کثیره و در نقاط مذکوره دیگر نقاط کوچک بسیار میباشند اما رطوبتی که در آن
میباشد آن وقتی پیدا میشود که برین سلها حالت فاتی دی جنریشن طاری شده از ان این سلها گداخته شوند
و بصورت رطوبت سفید میشوند و هر گاه جسم سرطان کج کرده شود از ان آب سفید گاهی مثل شیر و گاهی از ان هم
غلیظ مثل سر شیر بر می آید و در ان رطوبت سلها بسبب گداخته شدن آنها نمیباشند بلکه نقطه های که در سلهای
مذکوره بودند یافته می شوند اما اینکه سرطان اول از کدام عضو یا جزء عضو شروع میشود پس آن مختلف فیهاست
لیکن اقرب بحق آنست که اول از سل جلد ابتدا میکند پس هر جاکه این سل یافته شود ممکن ست که از انجا سرطان
شروع شود مثل جلد بدن که در ان غده ها اند و در غده های جلد و مجاری آنها سل جلد زیاده یافته میشود و همچنین
در میوکس ممبرین سل جلد موجود است و بنابرین هر جاکه میوکس ممبرین باشد مثل منخرین یا در دهن یا در معده و امعا
و رحم و غیره اعضای باطنه ممکن ست که از انجا سرطان شروع شود و چون این تحقیق حق باشد پس ضرورست که
حدوث آن اولا در عضلات یا عظام ممکن نباشد بالجمله باید دانست که چون سرطان بعد پیدا شدن خود منتشر

میشود و در خون و دیگر اعضا منتشی میگردد و درین وقت در بدن حالتی مرضی که بلغت انگریزی موسوم به
کاکِکسیا ست پیدا میشود و آن اینست که انیمیا یعنی تغیر لون جلد بدن و قلت اشتها و ضعف هضم غذا
و زیاده شدن حرارت بدنی و ضعف و کمزوری بدن پیدا میشوند و ایضاً بدانکه جمله اقسام آن قاتل و
مهلک اند و بعد اخراج از بدن باز پیدا میشوند و اقسام آن چهار اند اول اسکرس یعنی سرطان سخت که آنرا
کرانیک کینسر هم گویند دوم انکفالائد یعنی سرطان حاد که بلغت انگریزی اکیوٹ کینسر گویند سوم
اپی تھیلی یال یعنی کینسر جلد و گاهی اپی تھیلی اوما هم گویند چهارم اڈن آئیڈ یعنی سرطان غده ها
اما قسم اول آن که اسکرس کینسر است بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و رای مهمله و سکون سین مهمله پس آن [illegible]
میباشد و این قسم اکثر در غده های ثدی زنان و بر دهن معده که متصل با مری است و هم در دهن آن که متصل از جانب
آخر به روده های اثنا عشری است و بر قولون و معای مستقیم پیدا میشود و گاهی در زبان و در آله تناسل مردان و بر جلد بدان هم
میشود و گاهی در لمف فیتک هم حادث میشود ولیکن این وقتی حادث شود که بیشتر در اعضای دیگر پیدا شود و از انجا
رطوبات فاسده سرطانیه مذکوره بذریعه مجاری لمف در غده های لمف رسیده مجتمع مانده فساد سرطانی انجا پیدا کنند
و این قسم سرطان اکثر در سخت میباشد و جابجا بر دور صلابت مذکوره عقده ها یافته میشوند که از ان حدود
آن ظاهر میشود و از طور این حدود آنرا مشابه بسرطان میگویند و هم این قسم مدور الشکل از جلد بر آمده محسوس میشود و گاهی حجم غیر منبسط یا
و بسبب آن حدود آن بخوبی تمیز نمیشوند بهر حال همیشه درین قسم سختی میباشد و هم در جرم آن اختلاف در ارتفاع
و انخفاض دیده میشود و در ابتدای خود این مرض در جائیکه شروع شده مثل سلع متحرک میباشد و بعد از آن حرکت
آن باطل میشود و این قسم آهسته آهسته متزاید میگردد و زیادتی آن از مقدار نارنگی زیاده نمیشود و در ان اکثر درد
ناخن زنی زیاده میباشد خصوصاً وقت شب و گاهی کم هم میباشد و چون این قسم سرطان زیاده شود جلد بدن را با
خود شامل و ملاصق میسازد و از ان جلد از سلع جدا نگردد و بعده در جلد این موضع تمدد ظاهر شود و چنان محسوس گردد
که گویا بران روغن مالیده اند پس اول رنگ آن تا این حد رسیده سرخ میشود و بعد آن سیاه میگردد پس بعد
در آنجا عروق صغار از جلد نمایان میشوند پس از ان جلد موضع مذکور بتدریج شگافته در ان ثقبه پیدا میشود و از ان
رطوبت لزج سفید مثل صمغ محلول در آب بیرون می آید و بعد برود این رطوبت اول ثقبه مذکور بند و رطوبت خشک
میگردد و بعد یک دو روز باز این رطوبت از ثقبه مذکور بیرون می آید لیکن اینک همراه خون بر آید و بجای ثقبه زخم حادث
میشود و بعد چند روز ازین زخم ریم رقیق عفن بد بو بیرون می آید و روز بروز زخم وسیع میگردد و کنارهای آن غلیظ و
و اندرون برآمده میشوند مثل زخم شنگر و هم روز بروز زرد و زیاده میشود و حالت موسوم به کاکِکسیا ظاهر میگردد و غدد
لمف فیتک که در عضو مریض یا قریب آن بوده باشند متورم میشوند و در خون و بدن فساد سرطانی عام میگردد و

روز بروز ضعف ولاغری در مریض زیاده میشود تا اینکه جان بحق تسلیم کند و چون این سرطان را قطع کرده از بدن بیرون
آرند و غمز کنند آنچه صلابت و تمدد که در ان وقت بودن آن در بدن محسوس میشد بعد برآوردن از بدن محسوس نمیگردد
زیرا که وقت قطع کردن چون رطوبت آن سائل و خارج میشود ازین جهت در جرم آن قدری تخلخل پیدا شده موجب لینت جرم آن
میگردد و چون آنرا در وسطاش قطع کرده به بینند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری نیلگونی بود لیکن درخشنده میباشد و جرم
ریشه دار آن از جرم شلجم یا ناشپاتی مقطوع مشابه بود و ایضاً چون سرطان کهنه ثدی وغیره را قطع کنند در وسط آن قدری
خالی مثل پیاله و سخت تر محسوس میشود زیرا که بسبب طول مدت جاییکه اول سرطان شروع شده بود و آن محل وسط حقیقی
انست آنجا آنچه سیلها و رطوبات میباشد درین مدت ممتد منجذب میشوند و ریشه های آنجا باهم مجتمع و منقبض شده
صلب و متمدد میگردند و بهمین سبب حلمه ثدی هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرو می رود و از همین انجذاب
و اجتماع که اعصاب متاذی میشوند درد زیاده میشود لیکن این درد لاذع بود و در سابق ناخس میباشد اما
قسم دوم آن که موسوم به انکفالائد بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و سکون فا و فتح و مد الف و فتح لام
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله سندی یا به مدلری کینسر بکسر میم و فتح دال مهمله سندی
و سکون لام اول و فتح لام ثانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی است زیرا که در لغت گریک انکفالان
بمعنی چیزی ست که اندرون عظام راس یافته میشود و چون لفظ ائد را که بمعنی مشابه است بآن اضافه کردند مراد ازان
سرطانی شد که مشابه بمخ دماغ باشد و همچنین مدلا بمعنی مخ دماغ ست و لری صفت ست و مراد ازان هم سرطانی ست
که مثل مخ دماغ باشد و گاهی این را سافت کینسر هم گویند یعنی سرطان لین زیرا که سافت بمعنی لین ست و تسمیه
آن باین اسما بسبب لینت و نرمی این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا اکیوت کینسر هم گویند زیرا که بزودی
متزاید میشود و گاهی انجام آن هم بزودی ظاهر میشود بالجمله این قسم کمتر مشاهده میشود اما قدما پیشتر سلع سارکوما را
این قسم سرطان میگفتند ازین سبب بیشتر یا زیاده دیده میشد لیکن چون متاخرین بذریعه خوردبین دیده و تحقیق
درین باره داده اند و از سلع مذکوره جدا ساختند ازین سبب مشاهده این قسم کم میشود لیکن در دو جا بحسب تجربه دیده
شده که این قسم پیدا میشود در ثدی زنان و در خصیه مردان و این قسم هم گاهی مدور و گاهی منبسط در جرم عضو میباشد
بهر حال این قسم سرطان لین و سهل الانفجار زیر انگشتان بود و وقت غمز چنان محسوس میشود که گویا مشک پرآب
یا ول پریم ست و در ابتدای مرض جلد بالای از سلع جدا میماند و رنگ جلد مذکور خفیف میباشد و در ان شبکه
عروق صغار ظاهر و بارز میباشد و چون مرض متزاید شود و مقدارش کبیر گردد جلد بدن هم درین وقت بآن
ملاصق میشود و رنگ آن مائل به سرخی با قدری سواد میگردد و چون تا این حد رسد جلد در جای منفجر گردد و زخم
پیدا شده سلع سرطانی که در جلد بود مثل انگور [illegible] بیرون آید و ازان خون کثیر جاری میشود و درین وقت آنرا

بلغت انگریزی فنگس هیماتودس گویند و فنگس بفتح فا و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون سین بمعنی قطر
که در فصل برشگال از زمین برمی آید و چون سلع مذکور وقت برآمدن از زخم بصورت قطر میباشد لهذا بآن نام
کرده شده و مراد از ان جاری شدن خون از فطرست و هرگاه مرض باین درجه میرسد حالت کاکزکسیا ازان
میشود و ازان مریض روز بروز ضعیف میگردد و در غده های لمف فتیک که در عضو علیل یا قریب آن باشند
هم ورم سرطانی لین یا صلب پیدا میشود و چونکه درجات لینت و صلابت بسیار اند لهذا حصر آن دشوار است
اما گاهی اول لین و بعد آن سخت میگردد و گاهی بالعکس آن لیکن چون وقت تشریح آنرا قطع کرده می بینند مجاری
دم که عروق صغار اند دران زیاده بوند و بهمین سبب دران از دیاد بسرعت میشود و چون آنرا بعد برآوردن
از بدن عفن کنند از ان رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از خورده بین می بینند دران فائبر یعنی
ریشه ها کم و دقیق یافته میشوند و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و بهمین سبب که دران ریشه کم است و خون و سیل
زیاده است لین میباشد و چون آنرا از کارد در وسط بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم شدی گاو که
بعد پختن آنرا قطع کرده باشند مشاهد می شود و قسمی از سرطان است که آنرا کالائد بفتح کاف و سکون الف و لام و
فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی می نامند و ازان بعد قطع مثل سریش
رطوبت غلیظ لزج برمی آید و آن متوسط است درمیان اسکرس و ان کف آلائد که قسم اول و ثانی اند چه گاه
اول اسکرس بود من بعد بسبب طریان حالت فائی ڈی جنریشن ملائم شده کالائد میشود و گاهی اول ان کف
میشود و بعد آن از منجذب شدن غشای سلهای عظم و گداخته شدن نقطهای آن رطوبات مثل سریش میشوند و درین
وقت این سرطان که قسم ثانی است کالائد میشود و گاهی رطوبات آن مثل عسل مائل بزردی هم میشوند و غشاهای
این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشوند عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشوند بالجمله این
قسم بعینه یکی از هر دو قسم پیدا میشود خود ابتداء حادث نگردد و این قسم اکثر در پیلورس یعنی در دهن معده که متصل
بمعای اثنا عشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به اپتهی سیلی اوما بفتح الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف ست پس این قسم بر
جلد بدن یا بر میوکس ممبرن دیده میشود و بدو صورت شروع میگردد اول اینکه بر جلد یا میوکس ممبرن سختی
مثل چوبرکل یا سختی وارٹ و مسه پیدا شود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوکس ممبرن
جای خط صغیر پیدا میشود و گرد آن صلابت میباشد من بعد ازان قدری آب جاری میگردد پس ازان
خط مذکور وسیع شده زخم ظاهر میشود بهر حال چون این زخم پیدا میگردد بهر گونه که باشد کناره های آن غلیظ و دوانده

میباشد و رنگ اندرون زخم رمادی بود و دران جابجا ارتفاع و انخفاض قلیل هم یافته میشود و گاهی دران نقاط
خون متفرق هم دیده میشوند و بر اطراف آن صورت حلمه کوچک که بلغت انگریزی پاپیلا گویند که مشابه از گزیده
دندان موش بود یافته میشود و بر سر این حلمه ها هم گاه گاه نقاط خون دیده میشوند و این وقتی میباشد که
که از حرکت عضوی که دران سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صغار بر می آید و تا مدت معتد به این طان
بعد ظهور خود بالای جلد و میوکس ممبرن می ماند و بعد مدت دراز و کهنگی وسیع و منبسط و عمیق شده تا
اندرون جلد و لحم بلکه تا عظم هم میرسد پس درین وقت زخم زیاده میگردد و ارتفاع و انخفاض که در زخم بود زیاده
میشود و درین وقت ریم و خون عفن ازان جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لمف فیتک که در عضو
مریض یا قریب آن باشند ورم پیدا میشود و حالت کاکسیا ظاهر گردد پس درین حالت بسبب ضعف و لاغری
مریض هلاک میشود و این قسم بر محل جلد کم و حشفه و بر عانه و ذکر مردان زیاده میشود و بر میوکس ممبرن لب و زبان و
مقعد هم یافته میشود و بالای پلک هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد دست و پا و خریطه انثیین ظاهر شود
و هرگاه این سلع سرطانی را بعد قطع از خورده بین می بینند جرم آن مثل اسکرس که قسم اول است دیده میشود لیکن
رطوبت دران بسیار قلیل و ریشه ها زیاده و رفتار این ریشه ها بر تدویر بود که مجموع آن بر صورت مدور
میباشد و آنچه خانها از حرکت ریشه ها پیدا میشوند دران سلها می مانند و هم سلهای آن بر ریشه های آن هم میباشند
اما سلهای آن صغیر میباشند و گاهی این قسم سلع لین هم بود و درین وقت در لینت خود مشابه به انکیفالائد
قسم ثانی آن میشود اما همیشه سلهای آن صغیر میباشند اما قسم چهارم آن که آدنائد کینسر است بمد و فتح الف و کسر
دال مهمله هندی و سکون نون و فتح و مد الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یعنی آن مشابه
به غده است زیرا که آدن بمعنی غده و آئد بمعنی مشابه است و آن در میوکس ممبرن معده یا پائلورک لیانز آن پیدا
میشود مثل مسه یا وارٹ و چون بعد تشریح میت صورت آنرا می بینند شکل آن مثل گل گوبهی میباشد و از حصه نازل
تا آخر معای مستقیم یافته میشود پس اگر در معای مستقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا ببینند و هرگاه ازان بالا بود دیدن
آن در زندگی مریض ناممکن باشد اما چون متزاید میشود در جگر و طحال و غیره اعضای باطنه هم این مرض پیدا میشود
و درین وقت حالت کاکسیا ظاهر میگردد و دران مریض هلاک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین بینند سل آن
مخروطی الشکل میباشد که بلغت انگریزی آنرا کالمنر یعنی ستون و عمود مینامند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت
السبب اسباب بعیده آن که معین بر تولد سبب میشوند یکی ازان استعداد فطری و موروثی است و بعضی از احداث سرطان
است لیکن برای آن کدام علامت نیست که ازان دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است
چنانکه برای استعداد خاندانی سل و دق علامات مخصوص اند که ازان قبل ظهور مرض دانسته میشود که فلان کس از اثر خاندانی

مستعد برای حدوث سرطان است وازینجاست که اکثر سرطان پیدا میشود لیکن با دوام و بر هم رسیده های لمف فقط گاهی [illegible]
وحالت کاشکسیا ظاهر میشود که دام تغیر در صورت و سحنه علیل از زوال صحت ظاهر میگردد لیکن بسبب تجربه شهادت
کاملین ثابت است که استعداد خاندانی بالضرور سبب پیدایش این مرض میباشد همچنین عمر انسان هم معین بر حدوث
آن میشود مثلا ممکن است که از سن طفولیت تا شیخوخیت این مرض پیدا شود اما حسب تجربه اکثر بعد چهل سال
سرطان میشود خصوصا قسم اول آن وگاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و سه سال
سرطان الرحم بعد چهل و هشت سال سرطان الثدی میشود همچنین استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلا هر عضو که
کارش در وقتی زیاده و در وقتی کم صادر شود مثل ثدی و رحم و معده دران سرطان اکثر پیدا میشود بالجمله در زنان
و رحم و در مردان ذکر و خصیتین و در هر دو مجاری غذا که از دهن تا مقعد اند و ازین هم خاصة فم معده که متصل
و متصل با معای اثنا عشری است معین بر حدوث سرطان میشوند و هم امور نفسانیه مثل غم و فکر زائد معین بر
حدوث آن میشوند لیکن ازین اکثر سرطان در معده و جگر پیدا میشود و هم صنف ذکوری و انوثی معین بر حدوث آن میشود
چنانچه اسکرس و ازکف آلامرکه قسم اول و ثانی آن هستند زیاده بعورات عارض میشوند و قسم ثالث آن زیاده در
جلد مردان و سرطان معدی در مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشوند اما اسباب قریبه
آن پس آنهم بر دو قسم اند یکی آنکه اذیت از خارج دفعةً مثل صدمه ضرب شدید یا سقوط بعضوی رسد که مستعد برای حدوث
سرطان است دوم آنکه اذیت مدتها برابر یک دوام بعضو رسد مثل اینکه از دندان متحرک یا حاد الراس بار بار زبان
ملاقی شده زخمی گردد یا حلمه ثدی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مجروح شود و در زمان گذشته در ولایت
انگلستان برای صاف کردن مجری دخان آتش خانه که از پیدا شدن زغال خالی مسدود میشد طفلان کم سن را
دران داخل میکردند که او رفته آنرا صاف میکرد پس زغال مذکور در خصیهٔ آن آلوده سرطان بسبب ایذا رسانی
پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد وقتیکه دران درز یا خشک ریشه پیدا شده باشد بزودی سرطان
پیدا میشود بالجمله دراین مرض اختلاف است که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضو یا جز عضو که درنا
این فساد در اول فطرت آمده باشد و هر یک دلیلی ذکر میکنند اما این قدر البته ثابت است و مشاهده هم شده که مثل
آتشک سرطان هم از اثر خاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد العلاج کدام علاج
خاص مثل کنین حبت حمی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب است که هرگاه مریض نزد او
رسد علاجش حاضر شود اهتمام در سه امر نماید اول تسکین وجع که درین مرض زیاده میباشد و از ان مریض
بسبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود دوم تقویت خون و بدن و تصفیه دم سوم
اینکه مرض را ازدیاد و [illegible] نشود و فساد سرطانی را در خون عام شدن ندهد تا اذیت مریض کم ماند و زندگانی زیاده

پس برای تسکین وجع عمدهٔ ادویه افیون و مرکبات آن هستند هر آنچه طبیب مناسب داند آنرا باستعمال آرد

اما طرق استعمال آن درینجا پس سه اند یکی آنکه از طرف دهن بخورانند دوم آنکه در آب حلکرده بذریعهٔ زراقه در

معا رسانند سوم آنکه در آب حلکرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد رسانند اما در طریق اول و ثانی استعمال افیون خالص

ساده از دیگر جواهر و مرکبات آن افضل است وهرگاه زیر جلد رسانند پس درین وقت سلوشن مارفیا بهتر است مگر

وقت رسانیدن زیر جلد زیاده از ربع گرین مارفیا اول استعمال نکنند بعد مرور ایام کثیره و حصول عادت

مقدارش بتدریج زیاده سازند تا معتاد شده تاثیر آن باطل نگردد و اختیار کردن وزن قلیل آن اولاً بنابر آن

که در خوردن افیون اول در معده رسیده از رطوبات آن منکسر میشود بعده بتدریج در خون داخل میگردد و در رسانیدن

زیر جلد بصرافت وقت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود لهذا دران احتیاط واجب است و کسی که افیون را

خورانند یا در معا رسانند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون بینند که بسبب اعتیاد تاثیرش ضعیف

گشته قدری دیگر بیفزایند تا مثل مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض کم متاذی شود و خواب آید

حتی که گاهی بعد مرور ایام کثیره گاهی روزانه تا شصت گرین افیون خورانیده میشود تا که مریض تا بقای حیات خود زندگی

بآرام بسر برد اما قبض که از افیون زاید پیدا میشود تدارکش از خورانیدن بلاڈونا همراه آن کرده میشود لیکن مقدار

این دوا از ششم حصهٔ گرین تا چهارم حصهٔ گرین و نصف گرین همراه افیون خورانند و زیاده ازان ندهند و گاهی

در جلد رسانند درین وقت اٹروپیا سلوشن درست کرده همراه سلوشن مارفیا زیر جلد رسانند و ترکیب ساختن سلوشن

اٹروپیا از فارما کوپیا بجویند لیکن احتیاط نماید درانکه مقدار اٹروپیا در هر بار زیاده از یکصد و بیستم حصهٔ گرین نباشد

و استعمال بلاڈونا یا اٹروپیا همراه افیون و مارفیا معین فعل تسکین وجع آنهم میشود و همچنین برای تسکین

وجع دیگر ادویهٔ مخدره مثل قنب و گانجه و اجوائن خراسانی و شوکران و اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ در وقت

مناسب استعمال کرده میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ بهتر نیست زیرا که

بدون زیاده کردن مقادیر این ادویه یوماً فیوماً تاثیر اینها ظاهر نمیشود و زیاده مقدار آنها مضعف قلب است

ازینجا است که وقت شکایت بیخوابی در هر مرض ضرور است که هرگاه در نبض ضعف باشد کلورل هائیڈریٹ را ندهند که

آن بر قلب موثر میشود بلکه برومائیڈ پٹاس را دهند که تاثیر آن بر دماغ میشود و برای تقویت خون و بدن

آنچه از همه افضل بود بارک است و مرکبات آن لیکن باید که درین مرض مقدار کامل آن نوشانند مثلاً اگر

گوکاشن آن دهند پس سه چهار اونس در وقت واحد و اگر تنکچر آن باستعمال آرند از دو ڈرام تا چهار ڈرام و اگر سفوف

نوشانیدن مقصود بود یک و دو ڈرام خورانند و اگر در مریض ضعف هم ظاهر باشد همراه گوکاشن سنکونا ایک ذرا باس

هم از پنج گرین تا ده گرین یا اسپرٹ نائٹرک ایتهر یا سلفیورک ایتهر شریک کرده بنوشانند و اگر معده هم ضعیف بود

یا عرق زیاده آمده باشد منرال ایسڈ مثل فاسفورک ایسڈ یا نائٹر میوریاٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ شرکت کرده بنوشانند
لیکن موقت زیادتی عرق سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از همه افضل ست ایضاً اگر ضعف زیاده بود و ضرور باشد از مرکبات آهن
ٹنکچر استیل یا فیری ایٹ کنین سائٹراس یا فیری الومینیا سائٹراس یا فیرم ڈیالیسٹم یکبار بعد هر غذای روز و شب بنوشانند
و صبح و شام ڈکاکشن سنکونا با منرال ایسڈ بنوشانند لیکن آهن و سنکونا را جمع کرده نه دهند زیرا که در سنکونا ٹانک ایسڈ ست
و از ان رنگ آهن سیاه میشود و هم درین مرض نوشانیدن روغن جگر ماهی زیاده مفید ست لیکن چونکه از ان اکثر
غثیان و قی پیدا میشود و خصوصاً اینجا که ضعف معده زیاده میباشد پس بالضرور آنرا بعد گذشتن دو ساعت خوردن
غذا همراه پیپسین یا پیکری اینکاٹ ال ڈن بنوشانند و اغذیه جیده مقویه مثل شیر تازه و شوربای لحم و شیر و زرده و
سفیده بیضه خام باهم ممزوج کرده بحالت خام ماندن آنها بنوشانند و هم آب یخنی و جرم لحم جیده و لحم سماک هم بخورانند
و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و بقی دفع سازد درین وقت همراه افیون محلول با آب
که آنرا در معا بذریعه زراقه میرسانند شوربای لحم جیده یا زرده و سفیده بیضه خام هم یار کرده در معا رسانند تا بعضا
دو بار اذیت از دادن حقنه نشود یکی برای افیون و دیگر برای تغذیه و هرگاه درین مرض عطش زیاده شود و خواهش
غذا کم گردد درین وقت شیر تازه زیاده بنوشانند و اگر از ان حموضت پیدا شود آب آهک با شیر آمیخته بنوشانند و گاه
قطعه برف در شیر انداخته و از ان شیر را سرد کرده نوشانیدن بسبب رغبت کردن مریض بسوی نوشیدن شیر موجب
آرام و راحت معده میشود تا امر ثالث که مانع شدن از زیاده گشتن ورم سرطانی و عام شدن زهر در خون است
تا حالت کاکسیا پیدا نشود و اگر پیدا هم شده باشد پس بعد ظهور زائل یا متوقف گردد و برای این کار بنا بر موافق تجربه
جزئی خود اکثر اشیا را نافع میگویند چنانچه کسی لائیکر ارسنک را و کسی فاسفورس را و کسی ایوڈائیڈ آرسنک را و کسی
ایوڈائیڈ پٹاس را و کسی برومائیڈ پٹاسیم را نافع میدانند لیکن شهادت کامل عام برای منفعت آنها میسر نیامد اکثر
ڈاکٹر صاحب میگویند که از ایسٹاک ایسڈ و بلاڈونا درین مرض نفع کثیر دیده شده چه آن حل سرطانی را زائل و فانی
ساخته سل جدید اصلی پیدا میکند و این قول بسبب تجربه و قیاس لائق اعتماد است و طریق استعمال آن موافق نسخه
صاحب موصوف اینست که بگیرند گلیشل ایسٹک ایسڈ از بیست قطره تا سی قطره ٹنکچر بلاڈونا چهار ڈرام
اکسٹراکٹ سنکونا فلیوئڈ لکوئڈ چهار ڈرام ٹنکچر کارڈمم کمپونڈ یعنی ٹنکچر الائچی خورد دو اونس همه را خوب مخلوط کرده در
بوتل نگهدارند و روزانه دو سه بار یک یک ڈرام از ین دوا گرفته با دو دو اونس آب ساده آمیخته بمریض نوشانند
که این دوا از تولد سل سرطانی جنس الیتهه و هم از پیدا شدن حالت کاکسیا مانع میشود و هم تقویت خون و بدن نماید
اتا امر رابع موضعیه که از نهادن آن ورم سرطانی زیاده نمیشود و سل سرطانی از ان کم متولد میشود مرهم بلینا ایوڈائیڈ آف لیڈ
که همراه روغن کوکو جی سازند و نسخه آن در امراض رحم نوشته شده آنرا بگیرند و حساب یک ڈرام مرهم دو گرین افیون یا

جلد آنجا را سوخته و خطا از کار و در دل زخم کشیده دوای کاوی را بندند تا اثر دوا بکمال مرض رسد و در ایام استعمال این دوا
چون درد قوی پیدا میشود لهذا برای تسکین آن سلوشن مارفیا بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطعه برف را
در مثانه گوسفند نهاده بر زخم نهند تا از برودت آن در قوت حسیه خدر پیدا شده درد ساکن گردد و دوای کاوی کار
خود مشغول ماند طریق دیگر برای استعمال این دوا که از اول سهل تر است آنکه بگیرند سفوف آن زنک که آنرا آن ہائی ڈرس یعنی سفوف
بی آب گویند با گلیسرین خمیر کرده قرص ساخته بر ورم سرطانی بدستور استعمال دوای اول نهند و چونکه اکسٹراکٹ درخت کندر
امریکا هر بار و هر جا میسر نمیشود لهذا این طریق بنسبت اول سهل تر است ایضاً برای تقلیل ورم سرطانی بذریعه زراقه
رسانیدن ایسیٹک ایسڈ یا اکوٹ اندرون ورم سرطانی مفید است که سل آنرا میگدازد ایضاً لہ تدبیر جدید سوزنهای
تار برقی بر دو ر سرطان در جرم آن فرو کنند تا سر آنها اندرون سرطان رسد پس بتاثیر رسانیدن قوت برقیه آنها را
گرم و سرخ سازند تا سرطان بسوزد و این تدبیر اگر بکمال آرند تا استیصال ورم شود و بر این تدبیر هم اعتماد برا
حصول صحت سرطان کرده اند ایضاً له تدبیر آخر فلوله هوای را بر ورم سرطان نهاده بالای آن آله خاص که مشهور
به کمان سرطان است نهاده بربندند تا آهسته آهسته از اثر ضغط آن سرطان از نایابی غذای خود وا زنیامدن خون
در بنجا میرد و سلعها و ورم آن منخسف شود و مجوز این تدبیر میگوید که از این تدبیر ورم زائل میشود و سرطان از هر
عضو بالای خود که ملتصق شده باشد از آن جدا میگردد و ورم غده های لمف نیز فیکسا هم دفع میگردد و مقدار سرطان
بسیار قلیل شده زائل میگردد و باز اینجا سرطان پیدا نمیشود فقط کر

باب چهارم

باب چهارم از امراض عامه در تفرق اتصال و در آن چند قول اند و هر

قول مشتمل بر فصول است - قول اول در نقصان و تفرق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا
از سقطه یا از جریه یا از آتش یا از صاعقه یا از برق و در آن هم چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفرق اتصال باید دانست
که تفرق اتصال بر دو قسم است یکی آنکه در آن صدمه خارجی یا اثر ضربی بر کدام عضو رسد و جلد عضو مذکور سالم ماند لیکن بسبب
آن غشای خانه دار و عضلات و استخوان و بعضی از آن یا در همه نقصان تفرق واقع شود و این را باصطلاح اطباء
انگلستان کان ٹوژن بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی کوفتن
و کوفته میناسند دیگر آنکه از رسیدن صدمه خارجی در لحم و جلد و غیره اجزای عضو یا تنها در جلد تفرق واقع شود و
آنرا ونڈ بضم واو و سکون نون و دال مهمله بهندی بمعنی زخم و جراحت می نامند و از این بیان واضح خواهد شد که

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود و موسوم بجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کانْ چوشُتن است و آنهم فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود و بسبب رسیدن صدمه و غمز از خارج و چونکه جلد بدن لدن است ازین جهت بسهولت دران
انخراق واقع نمیشود و درین قسم بعد انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
منبسط شود آنرا بلغت گریکی اِکی مُوزِز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و ضم میم و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی مینامند و آن یعنی پیدا شدن حمرت مائل بسواد است که
ازانجا دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و ازان صورت سلع پیدا شود آنرا
ہیماٹوما یعنی سلع دموی میگویند ولیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار برآمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر غمز آنهم برسد پیدا افواه عروق معین می شود و
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریطه پیدا میشود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون ازانها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکوره محفوظ بود
مدتها بر حال خود سیال میماند و منجمد نمیشود و درین جا تاثیر غمز که از ثقل مقدار سطح بر افواه عروق میرسد زیاده معین حبس دم
و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و السبب سبب آن گاهی غمز محض میباشد چنانکه کسی است کسی را که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بزور غمز نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منضغط میشود و اصل درین باب
سبب غمز عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمز تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمز رسد
چنانکه وقت گذشتن شئ ثقیل مثل گردون ارابه و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن
به غشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند باینکه آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه بآن تر کرده بر آن گذارند و اگر به محل رخسار
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بر آن نهند که ازان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم پارچه طویل بآب ساده تر کرده بر محل ماؤف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چرا که از غمز آن افواه عروق
منصدعه بند میشود و هم عضو ماؤف را آرام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبر بوده و ازان هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از بیرون تا

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک السید یا تانن یا اسپید یا روغن تارپین البته نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
در باطن بند شود تدبیر منجذب شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال
ادویهٔ خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر نکس وامیکا یا اسپرٹ وین هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصه آن آب
ساده آمیخته پارچه بآن تر کرده بر محل ماؤف نهند و تر دارند و ازین ادویه قدری اذیت بر جلد پیدا میشود
که از ان بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن ولیچینا که جاهلان می نهند نقصان پیدا میشود
زیرا که زلو خون مردهٔ منجمد را نمیکشد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکنند و از ان ضعف در عضو پیدا
میشود و اگر خون از عروق جاری شده در غشائی خانه دار ریخته و مجتمع گشته بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنکچر نکس وامیکا یا اسپرٹ وین که هر یک از انها مخرج آب باشد قدری فائده جذب گردانیدن آن در
عروق حاصل میشود چه ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب آنکه اینها مقوی اند و لیکن زیاده فائده
از نوشانیدن مسهل و از کم خورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر ایوڈین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاسیم هم نفع ظاهر میشود که از ان خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع دموی گاهی در مدت
پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی بدان ریم می افتد و از ان حمی پیدا شده ریم جاری
میگردد و گاهی از ان در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت واقعی شود پابندی تدبیر لستر صاحب بهادر
کشایند و گاهی خود درین سلع دموی حار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت باستعمال تدبیر لستر صاحب بهادر
کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تدبیر که برای درجهٔ ثالثه نوشته شد باستعمال
آرند لیکن گاهی درین درجهٔ ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده اذیت بکینگرین یعنی
موت عضو میرسد و جلد وغیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج ورم نوشته شد
آنرا باستعمال آرند و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجهٔ چهارم بود و عضو کما جلد شق شده یا
و این درجهٔ رابع و این حالت از همه بدتر است چه دران نقصان بجمله اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فتذکر
ایضاً بدانکه قسمی از مرض گازن جوشن آنست که از محض فشر بخر پیدا میشود چنانکه کسی سر انگشت خود در رشته بقوت بندد
یا حلقهٔ انگشتر که تنگ بود بر انگشت تنخیم عظیم میشود یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند
یا گاهی غلفهٔ ذکر منقلب شده مستور گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از ان خون کثیر درین عضو که بذریعهٔ شرائین
دقاق می آید یا ده مجتمع میگردد و بتوسط اورده باز پس نمیرود و از ان ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مائل بکبودی و سیاهی
میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون به آب حل کرده یا به روغن بالجمله دوای مزلق بر عضو

تا نقصان فی تفرق اتصال در جلد واقع نشود موسوم بجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان خوشتن است دانسته فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غمز از خارج و چونکه جلد بدن الدن است ازین جهت بسهولت دران انخراق واقع نمیشود و درین قسم بعد انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و منبسط شود آنرا بلغت کریانکی موزر بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم میم و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی مینامند و آن یعنی پیدا شدن حمرت مائل بسواد است که از انجماد دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و از ان صورت سلع پیدا شود آنرا تهمالوما یعنی سلع دموی میگویند و لیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار برآمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر غمز آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریطه پیدا میشود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از انها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکور محفوظ بود مدتها بر حالت خود سیال میماند و منجمد نمیشود و درینجا تاثیر غمز که از ثقل مقدار سلع بر افواه عروق میرسد زیاده معین حبس دم و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و السبب سبب آن گاهی غمز محض میباشد چنانکه کسی است کسی را که عروق آن ضعیف بوند از دست خود بزور غمز نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منغمز میشود و اصل درین باب سبب غمز عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمز تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمز رسد چنانکه وقت گذشتن شی ثقیل مثل کره دون اسپ وغیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن بغشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را که در باطن میشود بند کنند بآنکه آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه بآن ترکرده بر آن گذارند و اگر به محل فشار یا ختم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بر آن نهند که از ان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود و هم پارچه طویل بآب ساده ترکرده بر محل ماؤف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چرا از اثر غمز آن افواه عروق منضمه بند میشوند و هم عضو ماؤف را بارام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از ان هیچ فائده حاصل نمیشود زیراکه ما دام جلد بر محل جراحت باطن باقی است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از نفوذ

قوله ما دام جلد الخ بر ادای ان صدمه نگاه که بر جای از جلد رسد از ان جلد محل ماؤف منفعل میگردد و وقت جاذبه آن باسرع می مانند ازاله چونکه آن کثیر و اجزای آن از گسستن عروق صغار مجتمع میشود و اسراع تمام وقت در اتمام منجذب شدن این خون باز در عروق صرف میشود و ازین جهت آنچه در بعضا از ادویه موضعیه نهاده شوند اثر آنها در باطن نمیرسد آری اگر بر جلد صحیح نهند البته ممکن است که اندرون ۱۲۹۸ ه [illegible]

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک السید یا تانن ایسد یا روغن تارپین یا لیند ریشم کثیر حاصل میشود و هر گاه جریان خون در باطن بند شود تدبیر منجمد شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هر گاه قریب جلد زیاده باشد استعمال ادویه خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر تکس و امیکا یا اسپریت وین را هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصه آن آب ساده آمیخته پارچه با آن تر کرده بر محل ماؤف نهند و تر دارند و این ادویه قدری اذیت به جلد پیدا میشود که از آن بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زلو چنانکه جاهلان می نهند نقصان پیدا میشود زیرا که زلو خون مرده منجمد را نمیکشد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و از ان ضعف در عضو پیدا می شود و اگر خون از عروق جاری شده در غشائی خانه دار ریخته و منجمد گشته لیکن هنوز سیال شده باشد درین وقت هم از استعمال تنکچر تکس و امیکا یا اسپریت وین که هر یک از انها ممزوج آب باشد قدری فائده جذب گردانیدن آن در خون حاصل میشود چرا که ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب آنکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده از نوشانیدن مسهل از کلم و نوشادر یا لعاب حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر ایوڈین یا از طلا کردن آن هم از نوشانیدن ایوڈائیڈ پتاسیم هم نفع ظاهر میشود که از ان خون مذکور در عروق منجذب میشود و این علاج و مدتی در میشود پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی در ان ریم پیدا شود و از ان تپ پیدا شده ریم جاری میگردد و گاهی از ان در غشائی هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت واقع شود به پابندی تدبیر سرجن صاحب بهادر کشایند و گاهی خود درین سلع ورم حار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت باستعمال تدبیر سرجن صاحب بهادر کشاده ریم بیرون آرند و هر گاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تدبیر برای درجه ثالث نوشته شد باستعمال آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده نوبت گینگرین یعنی موت عضو میرسد و جلد و غیره مرده میشوند چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در مبحث علاج ورم نوشته شد آنرا باستعمال آرند و هر گاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و مغز تک جلد شق شده باشد و این درجه رابع و این حالت از همه بدتر است چه دران نقصان بجمله اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فقط

ایضاً بدانکه قسمی از مرضگان کوشش آنست که از عضو اثر غم پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد یا حلقه انگشتری تنگ بود بر انگشت تنجیم عظیم پیوشند یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند یا گاهی غلفه ذکر منقلب شده مستور گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از ان خون کثیر درین عضو که بذریعه شرائین دقاق می آید زیاده جمع میگردد و بتوسط اورده باز پس نمیرود و از ان ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مائل بکبودی میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون با آب حل کرده یا روغن بالجمله دوای مزلق عضو

مالیده بعد آن حلقهٔ انگشتر را بزور بکشند تا منزلق شده بیرون آید و اگر از آن هم کار برنیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو متورم تا جاییکه حلقهٔ انگشتر مستور بود به پیچند که بگرت عمل برابر باشد تا از اثر فشار آن جوفی که اینجا مجتمع ست بدر رود و ازدیاد باشد پس سوزن و دوال اینجا مقدار حقنه چنگیر شده حلقهٔ انگشتر بیرون آید و اگر این هم مطلوب حاصل نشود آله موسوم به دگر پیچیگر در وسط آن جوف مستطیل خالی میباشد از یکجانب حلقه دران انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن برآورده از منشار دقیق که ملازم جوف آله مذکور باشد دران داخلکرده حلقهٔ مذکور را ببرند و از انگشت بیرون آرند و بعد برآوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج عام کان چوشن نوشته شده بعمل آرند فصل سوم در وند و آن بضم واو و سکون نون و دال مهمله هندی بلغت انگریزی بمعنی تفرق اتصال ست که از اسباب خارجیه دفعةً در جلد یا در جلد و لحم پیدا شود یا بجمله در جلد ضرور تفرق اتصال واقع شود و الا موسوم به کان چوشن خواهد شد ونڈ و در کتب عربیه هرگاه تفرق اتصال در جلد تنها واقع شود موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد از جراحت و جرح مینامند و آن بر پنج قسم ست اول این سائینڈ بکسر الف و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و دال هندی دوم لاسریٹیڈ بفتح لام و سکون الف و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون دال مهمله هندی سوم کانٹوسڈ بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم تای فارسی و سکون واو و سین مهمله و دال مهمله هندی چهارم پنکچرڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون نون و کاف و ضم چیم فارسی و سکون واو و رای مهمله و دال مهمله هندی پنجم پائزنڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح زای معجمه و سکون نون و دال مهمله هندی اما قسم اول که این سائینڈ وندست آن زخمی را گویند که از آلهٔ تیز مثل کارد و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا تا اغشای تحتانی رسد یا تا عضلات یا تا استخوان قطع کرده شود و دهن این زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بسبب قطع چون بسبب عضلات ملتصقه که دران هستند ممتد میشود و از اتصال آن فاق میشود خصوصًا هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب انقباض آن عضلات بسوی ویر خود منتشنج گشته حرکت میکنند و از ان در فوهات زخم انفتاح پیدا میشود و گاهی در بعض امراض مثل کار سنکل برای قطع کردن رباط یای معوج زخم طویل از کارد زیر جلد کرده میشود و منفتح ماندن آن بسبب ساتر بودن جلد ظاهر میشود العلامات سه علامت این زخم هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن دهن زخم مستطیل مستقیم اما درد پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل ضرر یافته میشود و ایضًا بجز آنکه هرگاه زخم در عضوی لحمی پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت درد زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کارد در ادرجای از جلد خلانیده تا اندرون رسانیده از اندرون بیرون آرند

احساس درد کم میشود زیراکه در صورت اولی چون ریشه های دقیق اعصاب حس که در جلد اند قطع کرده میشوند بسبب بقای حس دران درد زیاده میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آرند و ازان عصب حس کبیر که در باطن عضو بود در ریشه های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و ازان افاده حس درین ریشه ها نماید و بسبب آن حس درین ریشه ها نماند لهذا بعد ازان در قطع کردن جانب خارجی هم درد زیاده نمیشود اما جریان خون از زخم مذکور پس بدانکه هرگاه بر جلد رخسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پیدا شود خون زیاده خارج میگردد و هرگاه بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد کدام ورید یا شریان کبیر هم قطع کرده شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکروی یا پرپورا در بدن کسی باشد دران هم از رسیدن ادنی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاده جاری میشود العلاج بدانکه اصل مقصود در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن باهم ملتیم گردند تا حالت پرایمری یونین پیدا شود لیکن چون هر جا حصول این مقصود غیر ممکن است زیراکه خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خورانند تا در خون قوت آمده این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضوی که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته با آرام دارند و بدانند که در حصول حالت پرایمری یونین چهار امر مشروط اند که با تیان آنها این حالت حاصل میشود و با اخلال در شرائط مذکوره حصول مقصود مذکور نا ممکن است اول آنها آنست که خون را که از زخم جاری باشد بند کنند دوم آنکه زخم را از اجسام غریبه خارجیه صاف سازند سوم آنکه اطراف زخم را خوب باهم سازند تا عضو مقطوع باخود منضم شود چهارم آنکه در زخم تعفن و فساد پیدا شدن نه دهند پس برای اتیان امر اول که بند کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر نباشد یعنی دران ورید کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از کشاده داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده خون بند گردد نفع ظاهر میشود و گاهی درین امر احتیاج امداد میشود پس درین وقت تا کشاده داشتن زخم عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سو کم رود والبته اطراف زخم را باهم کرده از انگشتان دست بگیرند تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا نه شود و بعد برابر کردن کناره های زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند لیکن دران احتیاط این امر ضرور است که اطراف آن برابر و راست باهم شوند کج نگردند البته تدبیر آخر بعد باهم و منضم کردن زخم آب سرد بران ریزند یا قطعه برف بران بندند تا خون منجمد گردد و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید تنکچر اسٹیل بران نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه ڈرام تنکچر اسٹیل با دو اونس آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل تنکچر اسٹیل را بر زخم گذارند لیکن باید دانست که از استعمال تنکچر اسٹیل بسبب حدت آن گاهی ورم ها پیدا میشود لهذا بهتر ازان این است که تا دوام کار از آب سرد و برف آید تنکچر اسٹیل باستعمال نیارند و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

ذوموجود خواهد بود لهذا ذکر این هر دو یکجا مناسب است پس بدانکه لاسراتید جراحتی را گویند که دران نقصان قطع
در اصل جلد و لحم رسیده باشد یعنی دران این هر دو بسبب کشیدن یا از رسیدن ضرب شی ثقیل یا از خلیدن کدام آله از جا
خود منقطع گشته جدا شده باشند و اطراف آن برابر مثل قسم اول نباشند بلکه بر اطراف آن زیادتی و کمی یا بجای اشراف باشد
چنانکه از گزیدن موش یا سگ حادث میشود اما کانتوزد وند پس آن همین لاسراتید است لیکن دران شرط
اینست که بسبب رسیدن صدمهٔ ضرب وغیره نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
صدمهٔ گولهٔ توپ یا از صدمهٔ گردون دخانی درکسی زخم حادث میشود چه دران لاسراتید و کانتوزد هر دو جمع
میباشند یا بجای کناره های این هر دو زخم معوج و با اشرافات میباشند و دهن این هر دو جراحت کم کشاده
بوده و درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیراکه چون عروق و شرائین درین جراحت بسبب کشیدن یا کوفتن منقطع
میشوند ازین جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردند و بسبب آن نزف الدم کمتر می افتد و هم درد درینها
زیاده نمیباشد زیراکه ریشه های اعصاب حس دران هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی مانند لیکن خاصیت
این هر دو زخم آنست که اکثر درانها گینگرین یعنی فساد عضو پیدا میشود السبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
صدمهٔ ضرب سنگ بود یا از ضرب شمشیر و آله دیگر که کند بوده تیز نباشد یا از گزیدن شیر و سگ وگربه یا از ضرب
قرن گاو وغیره یا از رسیدن گولهٔ تفنگ و توپ پیدا میشود العلامات عمده علامتش اینست که کناره های زخم
معوج و با اشراف میباشد و آنچه چیز که دران مقطوع میگردد در زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقطوعه متورم
شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر گینگرین که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقطوع و مجروح
شده اند اما هرگاه مریض از قبل حدوث زخم ضعیف بوده باشد درین وقت البته فسادات در دیگر اعضا هم میشود
العلاج اول زخم را ببینند و آنچه اعضا که موجود بوند لیکن از اثر ضرب از جای خود برون و صنع غیر طبیعی شده باشند
آنها را بجایش آرند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقطوع گشته و بعضی از آن موجود باشند که در آنها خوف شروع
فساد عضو باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
آنرا قطع نکنند چه ممکن است که بذریعهٔ این اتصال آن غذای خود را گیرد و زنده مانده صحیح شود بعد آن اگر حوق جاری
باشد تدبیر آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن پارچهٔ اسکل آلود
این کار بر نیاید چند چادر زخم بدوزند لیکن باید دانست که بوقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
ممنوع است مضر میشود بعده بالای آن لوشن تنکچر بنزوائن کمپونڈ طلا کرده بران بندش سازند و اگر تدبیر
لیستر صاحب بهادر را در تجاالعمل آرند انفع است چه اکثر این قسم زخمها صحت میابند و ورم و ریم و
فساد عضو در آنها پیدا نمی شوند و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشند در خون ازین تدبیر منجذب میشوند و از

پارچه در کلوڈین یا تنکچر بنزوائین کمپونڈ یا در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهاده بر بندند بعده اگر در ان هم بادی پیدا شود پس
تقطیر آب سرد نمایند اما هرگاه بدانند که ریم در ان پیدا میشود درین وقت استعمال آب سرد و اشیای بارده جایز نخواهد بود
بلکه عوض آن پولتس بران نهند تا بزودی ریم پیدا شده خارج گردد و اگر ناسور پیدا شود و هرگاه که کدام شریان یا ورید قطع شده
خون کثیر از ان جاری باشد درین وقت آنچه برای حبس خون در قسم اول تدبیر نوشته شده بعمل آرند و اگر از انهم فائده میسر
نشود بدرجه مجبوری زخم را وسیع ساخته دهن شریان و ورید منقطع را ببندند و اگر این زخم از خلیدن خاری که
از ان ماهی را ماهی گیران شکار میکنند در جلد پیدا شده باشد و آن باین طور پیدا میشود که چون وقت انداختن آن
ماهی گیران آنرا بزور می اندازند پس گاهی کسیکه قریب نشسته باشد در کدام عضو آن این خار می خلد و از آن
زخم در جلد پیدا میشود پس اگر چنین باشد درین وقت کیسه زخم جدید قدری پیشتر از زخم مذکور تجویفی پیدا کرده دهند که
سر خار مذکور از ان بیرون آید پس سر خار مذکور را گرفته بکشند تا دنباله آنهم ازین زخم جدید بیرون آید الا
اگر از جانب دنباله خار مذکور کشند گاهی بیرون نمی آید همچنین گاهی از گزیدن زالو هم این زخم پیدا میشود و چون
خون ازان بند نمیگردد و علاجش این ست که اول از سر انگشت آنرا فشرده کنند تا خون منجمد شود و بند گردد و [illegible]
ریشه پارچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت فشرده کنند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم بند نشود سر قلم یا ریکپ نائٹر سلور در زخم مذکور اندازند یا قدری تنکچر اسٹیل در زخم اندازند تا بسبب آن خون
منجمد شود و اگر ازین هم بند نشود سوزن در جلد تجویفی اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید بعد
پس دو سه ساعت آنرا در جلد وانهند تا از اذیت آن ورم پیدا شده خون محتبس گردد اما قسم پنجم که آنرا بلغت
انگریزی پائزنڈ وونڈ میگویند و آن جراحتی ست که همراه آن زهر هم در بدن پیدا شود چنانکه از گزیدن و نیش زدن حیوانات
خواه از جنس طیور باشند یا چارپایه یا حشرات الارض مثل مگس و زنبور و سگ دیوانه و عقرب و مار وغیره حادث
میشود و گاهی وقت تشریح میت زهردار در بدن تشریح کننده هم اگر زخم یا خراش بوده باشد باهمین وقت
حادث شود این جراحت پیدا میشود لیکن آنچه از طیور زهردار مثل مگس و زنبور و پشه و عقرب پیدا میشود در ان
خوف هلاکت قلیل بود اگرچه گاهی در آنهم هرگاه مگس ها یا زنبورهای کثیر در جاهای متعدد بدن گزند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و از ان ورم و حمی و سوزش زاید و هذیان پیدا شود و مریض هلاک میگردد
العلاج فوراً بعد بستن بر محل زخم لائکر امونیا قوی یا لائکر پٹاسی طلا سازند که از ان درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشند پس هر دوائی که از قسم کهار موجود باشد مثل امونیا یا سوڈا کاربناس وغیره آنرا با آب حل کرده طلا
سازند و اگر نیش این حیوانات در زخم مانده باشد و از ان ورم زائد پیدا شده باشد آنرا از ان برآرند که بدون
این تدبیر اثر و درد زخم کم نمیرسد و اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و رخسار و زبان باشد بعد طلا کردن ادویه بالا قطعه

پف بران نهند تا اذیت کم شود و اگر بسبب حدوث زخم لسع حیوان زهردار اول بمکیدن زخم امر فرمایند و بعد آن لنیمنٹ کو انا
در لائکر امونیای قوی سرشته بر زخم ضماد سازند انفع است و اگر لائکر امونیا نباشد ایپکاکوانا با آب ساده سرشته ضماد کردن
هم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقرب زخم پیدا شده باشد بران اول بمکیدن امر فرمایند بعد لائکر امونیای قوی
بران طلا سازند و بعد آن درینجا لائکر امونیای قوی را از سی تا چهل قطره همراه آب ساده که دو ڈرام باشد آمیخته
موافق این مقدار بعد دو دو دقیقه دو سه بار نوشانند و اگر حدت لائکر امونیای قوی محسوس در دهن نشود مقدار آب
از دو ڈرام هم کم سازند یا اسپرٹ امونیا ایرومٹک یک ڈرام با دو ڈرام آب ساده آمیخته بعد دو دو دقیقه نوشانند و زیاده
از سه بار ندهند و بر زخم لائکر امونیای قوی تنها یا ایپکاکوانا سرشته ضماد سازند یا اصل کاربولک ایسڈ بر محل لدغ عقرب
جائیکه نیش آن در جلد رسیده باشد اندازند و بعد دو سه دقیقه پارچه آب ترکرده از ان جلد را شسته صاف کنند تا زخم بعد آن
پیدا نشود اما آنچه از گزیدن مار زهردار زخم پیدا میشود دران ضرور است که اول به بینند که نشان دندان زهردار
که در دهن مار زهردار میباشند در زخم هستند یا نه و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشند مثل سوزن و نشان
آنهم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک دو جا دیده میشود مثلاً اگر هر دو دندانش موجود بوند نشان خلیدن
دو سوزن و اگر یکی شکسته باشد نشان خلیدن یک سوزن یافته میشود بالجمله اگر این نشان خلیدن سوزن
دیده شود باید دانست که مار گزیده است و اگر این نشان نباشند یا بر کناره زخم دندانه مثل گزیدن موش یا دیگر
حیوان باشد یقین باید کرد که زخم از گزیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گزیدن مار غیر زهردار بوده باشد بالجمله
هرگاه یقین شود که زخم مار زهردار است اول عضو ملسوع را دو سه انگشت بالای زخم گذاشته از رسن محکم بربندند پس اگر
مارگزیده کثیر اللحم باشد دران حلقه رسن بسته دران چوب طویل انداخته آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقه رسن
بشدت محکم و تنگ گردد و اثر زهر آن بذریعه خون در بدن عام نشود من بعد بالای محل مسند و دو سه انگشت گذاشته
دیگر همچنین بند محکم سازند و باز دو سه انگشت نوشته بند ثالث سازند همچنین سه چهار جا بالای زخم بند
با استحکام ساخته بعد ان از سر کارد تیز در طول عضو بالای زخم های دندان زهردار زخم نحوی پیدا کنند که هر دو زخم دندان
یک زخم شده خون از ان جاری گردد و آنچه زهر مار درین زخمها بوده همراه خون خارج شود و بعد آن امر مکیدن زخم
یا نهادن محجمه بران فرمایند پس از ان زخم مذکور را کشاده دران اصل کاربولک ایسڈ یا دو سه قطره نائٹرک ایسڈ
ریزند که از ان جلد و لحم ملسوع بسوزد و اگر این ادویه موجود نباشند اخگر قوی بران نهاده موضع را بسوزانند
و اگر محل ملسوع چنان باشد که بران بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیم انچه در عرض و نیم
انچه تا نیم انچه در عمق جلد را از کارد بریده فوراً دور سازند و بعد آن امر مکیدن یا نهادن محجمه سازند و پس از ان
اصل کاربولک یا نائٹرک ایسڈ یا از اخگر قوی بسوزانند یا باروت در زخم ریخته آنرا آتش دهند تا که از سوختن آن

محل زخم هم بسوزند و لائکر امونیای قوی از ده تا بست قطره همراه شراب براندی که سه چهار ڈرام باشد با یک اونس آب
ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال دارند که تا حد اسکار نرسد یا اسپرٹ امونیا
یک یک ڈرام یا دو دو ڈرام آب ساده حل کرده بعد ده ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاج علامات زهر ظاهر نشوند
عضو بسته را بتدریج و باهستگی بعد نیم ساعت بکشایند تا فساد عضو از بستن پیدا نشود و اگر علامات زهر ظاهر
شوند انتظار کنند که هرگاه محل ملسوع سوخته سیاه گردد آنزمان بندشهای مذکوره را بکشایند و بعد آن مریض را
از حرکت باز داشته بآرام دارند لیکن خفتن ندهند فتذکر ایضا علاج جدید برای مارگزیده که تجربه
آن دوا در امریکا شده و این تجربه در شفاخانه کلکته هم کامل گشته صفت پتاس پرمینگناس چهار گرین در نود و شش
قطره آب ساده حل کرده بذریعه زراقه سوزنی در زخم مار و هم برد و در زخم مار یا قریب زخم مذکور زیر جلد رسانند و
موافق عمق زخم مار این دوا را هم در عمق رسانند و برد و در زخم هم جابجا این را زیر جلد رسانند و هم تا جائیکه تجربه
بعضو ملسوع کرده میشود در میان هر بندش جابجا این دوا را زیر جلد رسانند و موافق مقدار این دوا اگر
لائکر پتاس را هم که موافق وزن سابق بود با آب حل کرده موافق دستور مذکور بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند
مفید میشود و اگر چهار گرین پتاس پرمینگناس و چهار قطره لائکر پتاشی را در نود و شش قطره آب ساده حل کرده
زیر جلد گرد زخم مار جابجا و بعضو ملسوع جابجا رسانند انفع و ابلغ خواهد بود و ایضا آنچه ازین قسم جراحت بسبب
گزیدن حیوانات زهردار از قسم چهارپایه مثل گرگ و سگ و شغال و گربه وغیره که دیوانه باشند پیدا میشود از ان
مرض هائیڈروفوبیا حادث میشود و بیان هائیڈروفوبیا در امراض راس بذیل تشنج کرده شده وقت ضرورت
بآن رجوع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن هائیڈروفوبیا در گزیدن سگ و گربه و امثال
آن هر که بسوی چهره و گردن حمله کنند میست العلاج اگرچه علاج آن سابقا هم نوشته شده لیکن بمزید احتیاط اینجا هم
بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بفور حصول زخم از گزیدن سگ دیوانه وغیره زخم را از گرد آن جائیکه لحم
صحیح است ببرند باین نحو که اول برد و آن جائیکه گوشت صحیح شروع میشود آنجا خطی از روشنائی وغیره قائم
کرده بعده میل را در زخم انداخته سر میل را بسطح اندرون زخم قائم کرده از کارد تیز زخم را ببرند و چون تا سر
میل رسد قدری از زیر آن هم قطع کنند تا لحم زخمی زهردار جمله قطع شود بعده زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن
زخم پتاس فیوز یعنی کاسٹک پٹاش یا نائٹرک ایسڈ قوی در ان اندازند یا اصل کاسٹک بران مالند تا که لحم صحیح هم
سوخته گردد و زهر مطلقا فانی شود و اگر بر لب زخم آمده باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض ببرند بعده با هم کرده از
فتیله بدوزند اما شرط این علاج که قوی ست آنست که هرگاه یقین حاصل شود باینکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنزمان
این علاج را بعمل آرند و الا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوانات

بجای رسیده باشد که زهر آن شریان یا ورید کبیر باشد آنجا عوض قطع کردن عضو بر شستن زخم وطلا کردن پتاس اغیوزا وغیره
ادویهٔ کاویه که در وزن آنهارا زیاده باستعمال آورده باشند اکتفا کنند واگر مریض بعد صحیح وخشک شدن زخم نزد
طبیب حاضر شده باشد و بیقین معلوم شود که حیوان دیوانه گزیده است درین وقت هم قبل پیدا شدن حالت
هائیڈروفوبیا این زخم خشک شده را اول از گرد آن قطع کنند وبشویند وبعد آن از ادویهٔ کاویهٔ مسطوره آنچه پیشتر مذکور شد
ازان بسوزانند تا که زهر فانی شود زیرا که گاهی هائیڈروفوبیا بعد مدت دراز هم پیدا میشود تا این مدت در انزهم
آن همین جا میماند اما هرگاه هائیڈروفوبیا پیدا شود تدبیرش آنچه نوشته شده نمایند وایضاً بهتر وانفع درین وقت
برای مریض اینست که مریض را در کمرهٔ تاریک دارند وبر پلنگ که گرد آن حجاب آویخته بوند محفوظ از رسیدن هوا هم
دارند تا روشنی وهوا که درین مرض موذی اند نرسند وچون اذیت در نخاع این علیل پیدا شود معای کلان حیوان
مثل بقر یا بز گرفته یک سر آنرا بند کرده بقدر طول نخاع مریض از موخر راس تا زیر کمر پیمایش کرده بگیرند ودر آن قطعا
خورده کرده پر کنند وبعد آن سر دیگر را بند کرده این معای مملو از برف را بر نخاع بربندند یا بر فراش علیل نهاده و
بیمار را بر هیئت استلقا داشته زیر نخاع آن گذارند تا بر فقار ظهر ملازم باشد واگرچه مجوز این تدبیر را گمان اینست
که ازان صحت میشود ولیکن یقین اینست که ازان اذیت مریض کم میگردد اما آنچه ازین جراحت در تشریح کننده
وقت تشریح کردن میت زهردار پیدا میشود پس آن اکثر بر انگشتان دست می آید واز این جراحت اگر تشریح کننده قوی
وصحیح ست پس اکثر متضرر نمیشود واگر مریض وضعیف بود ازان لامحاله زیاده متضرر میشود وگاهی تشریح کننده
صحیح وقوی هم وقت تشریح میت متضرر میگردد وآن اینست که در ریشش بلکه باپشیز رنگ اینی حالتی که از داخل شدن
زهر در خون پیدا میشود عادت میگردد وهد درین وقت در غشای خانه دار قسمی از ایریسیپلاس و فساد خون پیدا میشود العلامات
اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخمی ماوف اذیت از درد وگرمی وقدری سرخی هم گرد زخم
پیدا میشود وبار بار لرزه در بدن حادث شود پس تپ می آید وقوای بدنیه وروحانیه همه ضعیف میگردند بعده از محلیکه
آنجا زخم شده بود خطهای سرخ متعدد پیدا شده تا بغل صعود میکنند وفی الواقع چون در غشای خانه دار ورم پیدا گردد از
مجاری لمف هم متورم میشوند سرخی این مجاری بطور خطوط محسوس میشود بالجمله بعد آن ورم در دست در بغل هم از تورم غدد
لمف فیتک پیدا میشود وجا بجا در تمام بدن خصوصاً بر عضلات صدر وگاهی در بغل وگاهی بر پشت دمامیل حادث شده
در آنها ریم می افتد ودرین وقت این حمی که از زخم شده بود منتقل میشود بسوی حمی تائفائڈ فیور وازان ضعف نبض
وخشکی جلد وسواد بالای لب ودندان وزبان بالجمله علامات ضعف وکمزوری قوت پیدا شده دران مریض هلاک
میشود واگر زنده ماند مدتها در مرض مبتلا میماند وبعد نجات از امراض مدت العمر در ضعف وکمزوری بسر میکنند وایضاً
باید دانست که هرگاه چندکس مشرحین تشریح میت زهردار موجود بوند واز رسیدن زهر میت مذکور بذریعه مسامات

جلد بدون آنکه زخم در بدن ایشان پیدا شود بیمار شوند درین وقت اعراض و علامات در همه یکسان نمی باشند چنانکه
ازکس صاحب بهادر در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل مشاهدهٔ خود نوشته اند که شش کس از طلبه مشغول تشریح
میت زهردار در مدرسهٔ تعلیم شده بودند از ان دو کس و غشای خانه دار دست ایشان اریسیپلس پیدا گشت
و ورم مذکور تا بغل رسیده و نیز عضلات بغل و سر ایشان دمل پیدا شد و شخص ثالث را جنون و هذیان قوی
عارض گشت و شخص چهارم را ٹائیفائڈ فیور عارض شد و شخص پنجم و ششم را تغیر در مزاج از حال صحت پیدا
شده لیکن تا حد مرض قوی مهلک نرسیده صحت حاصل شد العلاج هرگاه زخم وقت تشریح کردن میت
در کسی حادث شود خواه حالت میت معلوم باشد که از مرض سمّی مرده یا نه معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
بالای زخم گذاشته عضوی زخمی را از خیطه محکم ببندند تا دوران خون بند شود و بعده این زخم را از سر کارد بکشایند
تا از ان بسبب بستن عضو و عدم دوران خون که دران خون کثیر از ان جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
بعده آب ساده بمقدار کثیر بر آن بریزند من بعد ارتکیدن عضو مذکور فرمایند من بعد اصل کاربولک ایسڈ کثیر
یا نائٹرک ایسڈ قوی یک قطره دران اندازند یا اصل کاستک نقره زیاده دران مالند تا هرچه دران زخم سمّ خفته
و آنچه زهر دران باقی مانده باشد فانی گردد و بعده پارچهٔ صاف در آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ تر کرده بر زخم نهند
و پارچهٔ طویل بطور حلقه در گلو آویخته دست را دران بنحوی اندازند که سر انامل بطرف بالا باشد و دست مذکور را با رام
تمام دارند و از ان هیچ کار نگیرند که ازین تدبیر اکثر کدام مرض و ضرر پیدا نمیشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
هم بسبب قوت سمیت ورم و درد پیدا میشود چنانکه در علامات نوشته شده درین وقت گل بابونه و پوست خشخاش را سوده
در آب جوشانیده از ان تکمید رطب سازند یا آرد تخم کتان نیم پاؤ با آب گرم خمیر کرده روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ
دو ڈرام و افیون خالص چهار رتی گرین دران آمیخته بر محل ورم و درد بندند تا ریم پیدا شده خارج گردد و همراه
آن زهر هم خارج شود و هرگاه بعد پیدا شدن ورم بر محل زخم صلابت بر دور زخم یا بر این عضو در جای صلابت
و سرخی پیدا شود و از ان دانسته گردد که اریسیپلس شروع شده فوراً آنرا از نشتر بکشایند و تا غشای خانه دار
زخم کشادن را رسانند تا ریم خارج شود و بعد ان مسهل دهند و بعد مسهل تقویت خون و قوت کوشند از نوشانیدن
مقویات مثل بارک و امونیا و کلوریٹ آف پوٹاش یا کنین و هم منرال ایسڈ بنوشانند و اغذیهٔ مقویه جید ده
خورانند زیرا که این اقل میشن ٹائیفائڈ یعنی ورم حار یا ضعف قوت پیدا شده و چونکه این مریض اگر زنده هم ماند
مدتها در مرض مبتلا میباشد لهذا بهتر آنست که او را امر بنقل بلد و نقل هوا فرمایند و اگر نقل بسوی هوای بحر کنند
یعنی بر جهاز در بحر اعظم مانده بر ان سفر کنند ابلغ خواهد بود و ایضاً در تجربه اکثر مشاهده شده که هرگاه کدام زخم وقت
تشریح میت زهردار در تشریح کننده می آید بعد حصول صحت بدنی مدتها بر محل زخم سرخی میماند و بار بار جلد بران می روید

وساقط میشود وگاهی بران بثور هم پیدا میشوند وگاهی خشکریشه بران می آید وبازساقط گردد وجلد سرخ از زیر
آن ظاهر میشود وبرای دفع کردن آن بهتر اینست که کاستک لقره از پنج گرین تا ده یا پانزده گرین حسب ضرورت
در یک اونس آب صاف حل کرده بعد یک دو روز بران طلا کرده باشند لیکن بالوشن ناتیرسلور قوی بران استعمال
کنند تا زخم پیدا نشود فقط فصل چهارم در احتراق یعنی سوختن بآتش ها دست ازانکه بعض اعضا
بسوزند یا کل بدن بسوزد وایضا محرق هم عام است ازانکه یابس باشد مثل نار یا آهن گرم کرده یا رطب باشد مثل
آب گرم یا روغن گرم یا سرب گداخته ودرجات آن اگرچه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم وتفهیم برای آن
شش درجه قرار داده اند درجه اولی آنست که محرق با جلد بمدت قلیل ملاقی شود چنانکه بر دست شخصی آهک یا آب
گرم افتد وازان قدری اجتماع خون در جلد پیدا میشود لیکن آبله وزخم حادث نمیشود ونه خشکریشه دران
می افتد ودرجه ثانیه آنست که بنسبت درجه اولی محرق با جلد زیاده ملاقی ماند وازان طبقه بالای جلد که اپی ڈرمس
است ضایع وناقص میگردد وآبله حادث میشود وگاهی طبقه ثانیه جلد را که ڈرماست هم نقصان دران میرسد
وبسبب آن ریم دران افتاده خارج میشود وبعد صحت آن ازان نشانی نمی ماند بجز اینکه قدری رنگ جلد
آنجا سفید میگردد وخشکریشه هم دران پیدا نمیشود ودرجه ثالثه آنست که دران لبث محرق بر عضو بنسبت درجه ثانیه
هم زیاده ماند وازان طبقه بالای جلد ضایع وناقص میشود واذیت وزخم ونقصان تا طبقه ثانیه هم میرسد مگر نقصان
بآن نرسد بلکه قدری ازین طبقه ضایع وقدری باقی ماند وازین جهت نشان آن همیشه بعد صحت هم باقی میماند و
در نشان مذکور اثر ارتفاع وانخفاض یعنی خشونت موجود بود وجلد رقیق بالای آن پیدا شود وازان دانسته
میشود که لحم آنجا ضایع ومتاکل شده ودرجه چهارم آنست که دران بسبب احتراق هر دو طبقه جلد ضایع میشوند
وتا غشای خانه دار هم نقصان میرسد ودرینجا بعد صحت زخم لحم جدید که دران الاسٹک تشو زیاده بود پیدا شده
ازان زخم مندمل والتحام میگردد ولهذا بعد اندمال درینجا تقلص واجتماع وتموج در محل زخم ودر عضو زخمی پیدا میشود
وازان مرض شکل حادث میگردد ودر انبساط وانقباض عضو عسر ودقت واقع میشود ودرجه خامسه اینست که
اثر احتراق از جلد تا عظام رسد وبسبب آن جلد واغشیه وعضلات واستخوان درهم تفرق اتصال ونقصان
پیدا شود ولیکن قدری ازین اعضا باقی ماند ودرجه ششم آنست که جمله اعضای بدن سوخته خاکستر شوند وکدام جزو
از اجزای بدن باقی نماند وباین دو درجه مریض زنده نماند بالجمله چون احتراق خفیف باشد مثل درجه اولی دران
فقط ورم پیدا میشود وچون ازان زیاده باشد مثل درجه ثانیه دران جلد ولحم ناقص شده زخم دران حادث
میشود وبعد پیدا شدن زخم ریم دران افتاده خارج میشود وازپیدا شدن انگور مندمل میگردد وبعد اندمال
جراحت از خشک شدن لحم جدید که ماده التحام است وپیشتر تعریف آن مذکور شد تقلص واجتماع درین عضو پیدا میگردد

واین نقاط و اجتماع تا مدت دراز مثل دو سه سال وقتاً فوقتاً درین عضو متزاید میگردد و ایضاً باید دانست که
چون احتراق زیاده باشد ازان ضرر و آفت عام برای جملهٔ بدن در مزاج و صحت صادر افعال و هم در اعضای
باطنه پیدا میشود مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار انفعال آنها ظاهر میشوند چنانکه بعد سوختن اول
مریض را لرزه می آید چنانکه در حمیات می آید و ازین لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت احتراق مثلاً اگر
لرزه آید و زیاده بود و تا دیر ماند استدلال بر قوت و شدت احتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل
قلت احتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسومه در لغت انگریزی به کالاپس پیدا میشود و آن
این است که مریض می افتد و فوراً قوت آن زائل میشود و جلد بدنش سرد میگردد چنانکه از ریختن آب سرد بر جلد سرد
میشود و نبض ضعیف و منتشر گردد و قوت تکلم ساقط یا ضعیف میشود و این حالت با لرزه اکثر تا چهل و هشت ساعت
میماند و درین حالت اکثر اطفال و ضعفا هلاک میشوند و تا حالت ریاکشن که بعد این حالت میشود و ضد حالت
کلاپس است نمی رسند و چون کسی را که در حالت کلاپس و لرزه مرده باشد بعد مرگ تشریح کرده می بینند اکثر اجتماع خون
در دماغ یا در ریه یا در میوکس ممبرین معده و امعای آن یافته میشود و ایضاً در بعض اعضای باطنهٔ شخص محترق
اجتماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کلاپس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد آن حالت ریاکشن
که ضد حالت کلاپس است عارض میشود و درین حالت آثار ازدیاد حرارت زیاده بوند و حمی تیز میباشد و در اعضای
باطنه ورم موجود بود و این حالت تا هفتهٔ ثانیه می ماند و حمی درین حالت زیاده میشود بقدر زیادتی و قلت حالت کلاپس
یعنی هر قدر که اول حالت کلاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت ریاکشن حمی شدید و خفیف میباشد و هم درین حالت
علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و امعا ظاهر میشوند و درین حالت بنسبت
حالت کلاپس مریضان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت انچه ورم و زخم که خاصةً در معای اثنا عشری پیدا میشود
سبب آن بخوبی ثابت نشده لیکن ڈاکٹر کارلنگ صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت
ریاکشن آنکه عبارت از اعادهٔ قوت و زیادتی حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود باز می ماند درین وقت
غده های میوکس ممبرین معای اثنا عشری از همدردی که با جلد دارند میخواهند که کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت
در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و ازان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده ثقبه پیدا میگردد
و درین وقت انچه در معده از قسم غذا وغیره وارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بذریعهٔ ثقبهٔ مذکوره در فضای
بطن که مابین احشا و غشای آبدار است میریزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی ازین
زخم اثنا عشری مثل شریان که در کبد و پنکریس میرود زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در اسهال
و قی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر روز دهم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن کدام علامت خاص

این زخم نیست جز اینکه گاه گاه درد بر محل معای اثنا عشری محسوس میشود و گاهی قی می آید و دران گاهی خون هم
میباشد اما اکثر اینست که کدام علامت ظاهر نبود تا اینکه مریض بمیرد و وقت تشریح زخم در معای
اثنا عشری آن دیده میشود اما هرگاه از زخم مذکور ورم و غشای آن پاره پیدا شود یا خون سرخ در اسهال و قی
خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معائی مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم قطعی بوجود
زخم این معا کرده شود و اینست بیان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشوند یکی اینکه اول میشود
و دیگر ریاکشن که بعد آن پیدا گردد و بعد این هر دو حالت حالت ثالثه پیدا میشود و آن اینست که در زخم احتراق زخم
وانکور پیدا میشوند و اندمال لحم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بمریض زیاده
غالب میشود و اکثر بسبب زیاده پیدا شدن ریم بکثافت فور روزانه می آید و درین حالت چون مریض هلاک شود
زیاده از امراض سینه و غشای پلورای میرد و از امراض دماغیه و امراض بطن کمتر هلاک شود چنانکه در حالت اولی
و ثانیه زیاده از امراض راس و امراض بطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده
باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد آزاروی و خطرناک دانند زیرا که درین وقت
زیاده ضرر بریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشند میرسد و ازان دماغ و نخاع زیاده متاذی میشوند
و درد و اذیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو صغیر مثل انگشت خنصر بالتمام سوخته خاکستر گردد که
دران خوف هلاکت و زیادتی اذیت کم میباشد و ایضاً چون جلد را زیاده نقصان میرسد درین وقت
میکوس میمبرینهای اعضای باطنه بسبب همدردی که از جلد میدارند زیاده متاذی میگردند و ازان در انها اجتماع
خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم مهلک ست بالجمله احتراق که دران جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد
خطرناک و بدانجام ست و آنچه دران عضو صغیر سوخته باشد که دران جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است
و هم باید دانست که خوف هلاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چراکه دران دوران خون تیز و حس
زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که دران این هر دو کم میباشد اما هرگاه مریض دفعةً از آتش سوخته بمیرد
پس باید دانست که سبب آن نرسیدن هوای صاف بارد که مصفی خون ست در خون و ریه میباشد زیرا که درین وقت
گرد آن آتش و دخان میباشد که از داخل شدن هوای بارد تصفیه خون مانع میشود پس از نرسیدن این هوا مریض بمیرد
می میرد نه اینکه از سبب سوزش سوختن یا از نقصان اعضا هلاک میشود چنانکه جهال میدانند فقط ذکر العلاج
اول اصلاح عام بدن نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه بیشتر نوشته شده پس در سه
حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و با جامهٔ پوشیدنی باشد اول جامه سوخته آنرا از
بدنش دور کنند و مریض را پیش روی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی در ابتدا که مریض باذیت لرزه مبتلا و در حالت کلاپس هم مبتلا شده و درین حال یا که هم میشود پس باید که درین وقت
چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ریاکشن
پیدا گردد و آن حاصل میشود بخورانیدن افیون و مرکبات آن یا شراب براندی و بهترین مرکبات آن لانکر اودیا پای سڈی نیس
است پس آن را با شراب براندی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض مجتنب از شراب باشد از عوض براندی
ایمونیا کاربناس یا لانکر اودیا پای سڈی موس و آب ساده بنوشانند لیکن در نوشانیدن افیون و لانکر اودیا پای
رعایت عمر مریض ضرور است پس اگر طفل باشد مقدار قلیل و اگر نوجوان بود از مرتبهٔ قلت زیاده دهند و اگر
جوان کامل باشد مقدار زائد مرد و زن کامل نوشانند بعد نیم نیم ساعت یا یک یک ساعت و تدبیر دیگر درین حال
برای رفع شدن حالت کلاپس و دور کردن اذیت عمر که درین حال به دماغ و اعصاب و نخاع پیدا شده و پیدا
کردن حالت ریاکشن این است که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد بنشانند
و چون حالت ریاکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در اعتدال ماند و از آن
زیاده نشود و برای آن مسهل از ادویه که نمکی باشند مثل سلفیٹ آف میگنشیا یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر
بمقداری که از آن یک دو بار اسهال شود نوشانند و اگر همراه ان ملینات ادویهٔ مدره هم که از قسم کاربانات باشند مثل پٹاس بائی کاربونیٹ
یا پٹاس سیٹاس نوشانند انفع باشد تا که گرده هم کار خود را بخوبی دهد و از ادرار هم گرمی خون کم شود و اختیار کردن
ادویهٔ کاربناس برای آنست که از آن فائده اسهال و ادرار هر دو حاصل میشود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ
یا ورم ریه یا ورم معده و امعا ثابت شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هر یک نوشته شده فرمایند
و اگر ریاکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض مسهل به نوشانیدن ادویه منعشهٔ حرارت
و مقوی قوت مثل ایمونیا کاربناس و بارک بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و لانکر اودیا پای سڈی موس
هم قریب خفتن وقت شب نوشانند و در حالِ اندمالِ زخم چون قوت ضعیف شود اغذیهٔ مقویه مثل شیر و لحم
بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال نوشانند و هر که از شراب مجتنب باشد بجای آن ادویه
ایمونیا کاربناس نوشانند و ایضاً ادویهٔ مقویه مثل منرال ایسڈ که آنرا همراه ادویهٔ تلخ مثل قصب الذریره یا
جنشین یا بارک یا کنین بنوشانند و از ادویهٔ مخصوصهٔ موضعیه در درجهٔ اولی که از آن در جلد سوزش و درد
پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوڈین را از قلم موئین بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بران منبسط
شده مانع از وصول هوای بارد خارجی گشته مفید میشود و ایضاً مرهم پلمبائی ایسیٹٹس یا مرهم پلمبای کاربناس
که آنرا لیڈ آئنٹمنٹ گویند بر پارچه آلوده بر محل سوخته نهند یا آکسائیڈ آف زنک نخته بر آن پاشند یا
آرد بیده گندم یا نشاستهٔ مسحوق بران پاشند و در درجهٔ ثانیه چون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن بخارج

ساده کمال نفع حاصل میشود زیراکه آنهم مانع از رسیدن هوای بارد بزخم میشود و بجای جلد جدید پیدا میگردد و هم نشفت رطوبت
آبله میکند و کاک پاستیدن اوکسائید آف زنک یا میده گندم همراه پنبه محلوج بر محل سوخته یا آبله انفع است
و کرن آئیل که آنرا العربی مرهم نوره گویند در جمیع درجات احتراق مفید است و آن عبارت است از اینکه آب آهک
یکحصه و روغن تخم کتان یکحصه هر دو را باهم ساخته خوب حل کرده پارچه از آن ترکرده بر زخم احتراق میگذارند و همیشه پارچه
مذکور را ازین دوا تر میدارند و بالای پارچه پنبه محلوج میگذارند و اگر عضوی خاص مثل دست یا پا سوخته باشد
آنرا دو سه روز در آب گرم نهادن بسیار مفید میشود و در درجه ثالثه و رابعه هم از استعمال کردن کرن آئیل نفع کثیر
حاصل میشود و کاک درین دو درجه باید که آرد میده گندم را در منخل انداخته بمقابل زخم حرکت دهند تا میده از آن ریخته
بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان میده را ریزانند که تا مثل جلد غلیظ بالای زخم گردد و پس بر آن اول
پنبه محلوج ساده را گذارند من بعد بر این پنبه ساده پنبه را که در آب کاربولک ترکرده خشک ساخته محلوج کرده
باشند نهاده بر بندند تا کاربولک با زخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کاربولک ترکرده خشک ساخته بر پنبه
محلوج ساده نهاده بر بندند و مادام که ریم در زخم پیدا نشود و بسبب آن لحم سوخته از لحم صحیح جدا نشود
این پارچه را نکشایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیدا شدن ریم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر
برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و در درجه خامسه و سادسه اگر یک عضو
سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور بدست نیاید بر آن هم
کرن آئیل نهند و آنچه تدابیر برای درجه ثالثه و رابعه نوشته شده اند تا قطع کردن عضو آنها را باستعمال آورده باشند
و چون وقت اندمال و التحام انگور از جلد هم بیرون آمده لحم زائد گردد پس باید دانست که لاستک تشو که از پیدا
شدن آن عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای منع تولد آن سلفیت آف کوپر
یعنی توتیا یا نائترسلور بر آن نهند و گدازانند تا لحم زائد کم شده با جلد برابر گردد و بر آن جلد پیدا شود و هرگاه
جلد جدید بر زخم روئید آن زمان ببینند که اگر در حرکت کردن عضو مذکور عسر و دشواری بسبب متقلص شدن
این عضو از لاستک تشو حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عسر حرکت شوند باینطور که این عضو را زیاده تحریک
دهند که از آن این عسر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص مجتمع مسترخی میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن نباشد
پس قطعه خشب بر آن عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد فقط کم قسمی از احتراق
است که بسبب ملاقات بعض ادویه مثل سلفیورک ایسڈ یا نائترک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ هرگاه اینها
قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و از آن ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در
جلد و لحم حادث میگردد و هم بعد به شدن زخم و حصول صحت در عضو محترق تقلص پیدا میشود و لیکن این

نقصان

این نقصان و زخم که از ادویه میشود بسبب عمل کیمیائی پیدا میگردد زیرا که هرگاه سلفیورک ایسڈ بر جلد میرسد
از ان مائیت را جذب میکند و از ان جلد بهیئت طبعی خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل بسیاهی میگردد زیرا که
بعد جذب شدن مائیت انچه زغال که در لحم و فایبر نسج میماند اکنون رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن
با آکسیجن و هیدروجن که مادهٔ آب اند بر وزن مناسبی آمیزد و از ان لحم پیدا میشود و رنگ کاربن
ظاهر نگردد لیکن چون سلفیورک ایسڈ آکسیجن و هیدروجن را بذریعهٔ مائیت در خود جذب میکند آن زمان
رنگ کاربن ظاهر میشود لهذا رنگ جلد سیاه میگردد اما نائترک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ چون بر جلد بدن میرسد
و از ان در فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آن را باز بصورت البیومن که صورت اولی آن در
معده بوده می آرد و بسبب آن نقصان در ریشه های لحمی پیدا شده زخم حادث گردد و درین عمل کیمیاسے انچه
البیومن که باستحاله از فایبرن پیدا شده قدری مائل بصفرت می باشد و از ان اینجا در رنگ قدری
زردی محسوس میشود لیکن انچه زخم از ادویهٔ مذکوره پیدا می شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن
به آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیرا که حدید گرم یا آتش اولا
جلد و لحم را میکشد و اجزا اجزای هوای ساخته فانی میگرداند بعده انچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با آکسیجن
ملاقی میسازد و از ان کاربن مذکور هم ناگشته از اینجا معدوم میشود پس در جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم
حادث میشود العلاج انچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بعمل آرند فائده فصل
پنجم در تدبیر صاعقه زده بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد از ان گاهی لباس و جلد بدن میسوزند و گاهی
لباس محفوظ مانده جلد بدن میسوزد و گاهی در لحم زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم کسر واقع میگردد
و زخمی که از ان می آید گاهی کاسر شدید و تند و گاهی پوست خورده و تنده پیدا میشود بالجمله هرگاه لباس و جلد از ان
بسوزند انچه ضرر از سوختن آتش میشود از ان هم پیدا میگردد و بعضی میگویند که انچه احتراق از صاعقه میشود بسبب
سوختن جامه پیدا میگردد و درین وقت فرقی در میان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است
که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده نسوزد
و بر بدن آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پیدا میشود
لهذا هر دو را اثر موثر واحد باید شمرد العلاج اگر مریض بعد افتادن صاعقه زنده مانده باشد و او را همین
اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد انچه در علاج احتراق نوشته شد بعمل آرند و اگر جراحت پیدا شده باشد
علاج جراحت باید و اگر استخوان شکسته باشد انچه در علاج کسر استخوان انشاء الله نوشته خواهد شد باستعمال آرند
فائده فصل ششم در بیان زخم و نقصانی که از رسیدن برف یا هوای سرد بجلد

بدن پیدا می‌شود و آنرا بلغت لاتن بجلات نیز بفتح جیم و سکون لام و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو نامند یعنی حرکتی که بسبب آن آب برف میگردد و بلغت انگلش فراسټ بایټ بفتح فا و رای مهمله و سکون الف و سین مهمله و تای مثناة فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون تای مثناة فوقانی هندی یعنی گزیدن برودت که آنرا سرما زده گویند مینامند اکنون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از هوای سرد بجمله بدن میرسد از ان سه امر پیدا میشوند اول قلت حس بسبب اینکه چون اثر عمر برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افاده حس بدیگر اعضا نمیکنند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر عمر بر دل و دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد سوم غلبه خواب زیاده میشود زیرا که درین وقت غشای آبدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاد پیدا میکند و از تاثیر عمر آن اول خواب زیاده می آید من بعد بیهوشی بطور سکته پیدا شده دران حالت مریض هلاک میگردد و چون سردی بعضو خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و یک پا زیاده رسد دران اول حس عضو مذکور کم میشود دوم بعد آن دوران خون دران عضو بند میگردد سوم بعد مرتبه مذکور عضو مذکور می میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو بمیرد و اگر برودت بعضو خاص باین مرتبه کثرت نرسد پس از انهم اول قلت حس درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون دران ظاهر میشود و از ان رنگ عضو قدری مائل بسیاهی میگردد و دران آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن اثر برودت هرگاه دوران خون دران زیاده گردد حالت ریاکشن یعنی اعاده قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت براین عضو سرخی و گرمی و سوزش و کیفیت خدر حادث میگردد و گاهی آبله هم بران می افتد و بعد شکستن آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلغت انگریزی چلبلین بکسر جیم فارسی و لام و کسر بای موحده و هم کسر لام و سکون نون می نامند و این حالت باطفال و مشایخ و کسانی که ضعیف اند عارض میشود و هم این حالت در بعض اعضا که دران دوران خون در اصل هم کم میباشد مثل نرمه گوش و اطراف اصابع وغیره زیاده عارض میشود العلاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را در مکانی یا جای که محفوظ از هوا باشد ودر آنجا آتش نبود ببرند و قید نبودن آتش بنابر آنست که درین حالت از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد داشتن دران مکان اول اسنو بکسر الف و سکون سین مهمله و ضم نون و سکون واو که آنرا بعربی ثلج گویند آهسته آهسته بر بدنش مالند که از ان حرارت بدنی زیاده میشود و اگر ثلج موجود نباشد آب سرد بجمله بدن همه جا بمالند زیرا که آب سرد و ثلج هر دو بنسبت برودت بیرون هوا اندر و انهما لیدن انهما هم حرارت بدنی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت بسوی استعمال این تدابیر

تا ده و دوازده ساعت داعی میشود بلکه ضروری ست که اگر بزودی بدن گرم نشود ازین تدبیر دل تنگ نشوند
و تا ده دوازده ساعت آنرا بعمل آرند تا سردی دفع شده گرمی در بدن پیدا گردد و اگر مریض بیهوش شده باشد
درین وقت آنچه برای غریق تدبیر تحریک اعضا نوشته شده برای تسهیل تنفس بعمل آرند و بلغت انگریزی نام این تدبیر
آرتی فشل رس پریشن است یعنی جذب و اخراج کردن هوا بذریعه تنفس بدست غیر و چون حالت ریاکشن پیدا
شده قدری بهوش آید درین حالت آب بلورخ چای نیم گرم یا شیر نیم گرم یا قدری براندی همراه آب نیم گرم یا الاینچا
همراه آب نیم گرم بمقدار قلیل نوشانند تا حرکت قلب آهسته آهسته زیاده گردد و باید دانست که مقصود اینجا اینست
که حرکت قلب و حرارت بدنی آهسته آهسته بتدریج زیاده شوند و چون برودت زیاده بعضو واحد رسیده باشد
دراین وقت هم آهسته آهسته گرمی درین عضو و اجرای دوران خون بمالیدن آنعضو با آب سرد درین عضو
پیدا کنند و چون دران گرمی آید و حالت ریاکشن شروع شود مالیدن را موقوف ساخته پارچه فلالن یا پنبه
محلوج یا هر پارچه موئین که میسر شود برین عضو پوشانیده آنرا از رسیدن هوای بارد محفوظ سازند تا از حرارت
بدنی خود گرم شود و ازین تدبیر اکثر عضو بر اعتدال و حرارت اصلی خود عود میکند اما گاهی ریاکشن اگر قوی گردد
ازان در عضو مذکور ورم یا آبله بکیفیت حمره پیدا میشود و اگر ازینهم تجاوز کرد و زخم حادث شده عضو مذکور
میمیرد پس اگر باین حد رسد آنچه تدبیر برای موت عضو در علاج ورم حار نوشته شده آنرا بعمل آرند و گاهی درین
حال حاجت بقطع کردن عضو داعی میشود اما آنچه از رسیدن برودت قلیل بعضو خاص حالت موسوم به چلبلین
پیدا میشود دران اصل مقصود از علاج آن است که تقویت عروق شعریه نمایند به نهادن و مالیدن مرهم ایوڈین
یا مرهم بیلنا یا ایوڈائیڈ یا مرهم قینتهر که دران روغن تارپین میباشد یا لینی منٹ کیمفر یا تنکچر ایوڈین از قلم
موئین بمقدار قلیل روزانه دو بار بران طلا کرده باشند و اگر جلد شق شده باشد پارچه با آب سرد تر کرده بران
و نهاده دارند تا زخم مندمل شود یا بخمیر نان محلول آب گرم که دران لاکر پاپنبای ڈیا اپسیٹس ڈاکلوٹ بود بران ضماد سازند
و هرگاه ورم کم شود بران مرهم سپرماسٹی و مرهم اوکسائیڈ آف زنک که با السوی هردو با هم آمیخته باشند یا مرهم
قینتهر که دران تاجین مثل وزن مرهم آمیخته باشند نهند و بدن را به پوشانیدن لباس حار خوب گرم دارند و تقویت
خون باغذیه و ادویه مقویه خون نمایند و نوشانیدن روغن ماهی گاهی درین حال بسیار مفید و مجرب است و اگر
موزه پا تنگ باشد آنرا دور کرده موزه فراخ بپوشانند زیرا که موزه تنگ بمنزله سلسله بران شده و بالای قدم
حرکت نمیکند ازین سبب هوای بارد بسهولت تر تاثیر آن تدبیر بدن نمی نماید و موزه فراخ چون بالای قدم
حرکت میکند و چسپیده بجلد نباشد لهذا ... آن حرارت به جلد قدم پیدا میگردد و برودت دران
موثر نمیشود فقط قول دوم در جراحات و ... و دران چند فصل اند

واحساس حرارت و برودت بسبب آن کرده میشود و آنها بر حال خود مانده قدری ضعیف میشوند لهذا فرق در احساس حرارت
و برودت کم و در احساس دیگر کیفیات زیاده نقصان ظاهر میشود و ایضاً آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب نوشته شده اند
اینجا هم موجود میباشند و هم عضوی که دران عصب قطع شده غذائیش بخوبی هضم نگردد و ازان اودیما درین عضو پیدا میشود
و رنگ جلد این عضو مائل بسیاهی گردد و با خشونت باشد و گاهی بثور و گاهی آبله اینجا بسبب کمزوری پیدا میشوند
و گاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پیدا میشود که بسبب آن دران کجی ظاهر گردد چه هرگاه عصب یکجانب قطع میشود
عصب جانب دیگر سالم و قوی مانده کار خود را زیاده میکرد و بسوی خود میکشد ازان استوای آن زائل گشته
اعوجاج و سوء شکل دران پیدا میشود انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت باذن خالقها عصب منقطع را
باهم میسازد و درین وقت آنچه نقصان و علامات آن پیدا شده بودند زائل میشوند و کیفیت باهمی هر دو حصه
عصب اینست که گاهی از هر سر آن آبیکه اندرون ریشه های عصب بود که آن اصل عصب ست ازان
خارج میگردد و ورم بر سر آن پیدا شده بسبب ازدیاد مقدار خود هر دو باهم متصل میشوند پس این
آب خارج که اصل عصب است باهم شده متصل میگردد و عصب مندمل و صحیح میشود و این انجام اسلم
انجام این مرض ست و آن اکثر وقتی پیدا میشود که زخم بکمال صفائی بطوری پیدا شود که هر دو جانب زخم
راست و مستقیم باشند مثل قسم اول جراحت و گاهی اتصال عصب مقطوع باین صورت میشود که
گرد آن ورم پیدا شود و ازان فائبرن خارج شده درمیان هر دو قطعه آن ریخته منجمد گردد و ازان ریشه ها
پیدا شده درمیان هر دو راس عصب بطور حشو میشود و بسبب آن عصب باهم میگردد و بعض بعض ریشهای
عصب با یکی ریشه دیگری هم متصل میشوند و ازان قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حس این عضو
قدری ضعف باقی می ماند زیرا که بعض اعصاب با بعض متصل شده اند اتصال تام مثل اول نشده و گاه است
بر هر دو راس عصب مقطوع سلعه پیدا میشود و بسبب آن هر دو سر راس مقطوع عصب باهم میشوند و این اکثر
وقتی میشود که زخم از گلوله تفنگ آمده باشد تا از پیدا شدن این سلعه اذیت پیدا میگردد که همیشه در عصب مذکور
بسبب تاثیر عضو آن درد می ماند و مثل حرکت برق درین عضو بار بار حرکت محسوس میشود که ازان گاهی شبها
خواب نمی آید العلاج اول عضو مذکور را از کار آن باز داشته بآرام تمام دارند من بعد هر اذیت که دران پیدا
شود آنرا دفع کنند مثلاً اگر گرمی و سوزش دران پیدا شود قطعه برف بران بندند و اگر سردی دران حادث شود
ادویه حاره محمره جلد مثل خردل و امونیا بران طلا سازند و اگر درد پیدا شود ادویه که حس عضو را کم میکنند مثل
افیون و بلاڈونا و اکونائٹ بران استعمال سازند و اگر درد زیاده بود و ازین تدبیر دفع ممکن نگردد مارفیا را
محلول آب بذریعه زراقه در جلد رسانند و اگر از سلعه درد و اذیت زیاده پیدا شود آنرا موافق عمل جراحی برآرند

لیکن مجبر او درستش احتیاط ضرورست تا همراه آن عصب قطع نشود فقط ۱۲ **فصل دوم در نقصان**
اوتار و عضلات و جراحت آنها بدانکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بلغت انگریزی اسٹرین
بکسر الف و سکون سین مهمله و کسرهٔ تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون و
گاهی بجای تای مثناة فوقانی هندی بای موحدهٔ فارسی را هم می آرند و بهندی چاٹ آنا میگویند و سبب
آن رسیدن اذیت بعضله میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن و بر داشتن اشیای ثقیله حادث میشود
و ازان بعضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عضد و عضلات ورک و عضلات کمر پیدا میشود
اگرچه در جمیع عضلات ممکن الوقوع است العلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد در ان
درد محسوس میشود و عضلهٔ مذکور سخت میگردد یعنی مطاوع حرکت نمی ماند و بسبب آن در عضوی که این عضله
دران بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن غمز کنند درد کم محسوس میشود اما عند التحریک درد زیاده میگردد
زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود و بسبب غمز کردن عضله متقلص میگردد لیکن در طول آن زیادتی و
کمی ازان حادث نمیشود ازین جهت درد عند الغمز کم محسوس میگردد بخلاف تحریک عضله که ازان چون در طول
زیادتی و کمی میشود لهذا درد عند التحریک زیاده میگردد انجام این مرض آنست که اگر مریض صحیح ست این مرض
بزودی خود بر طرف میگردد و اگر استعداد روماٹزم هم در بدن داشته باشد این درد مدتها باقی میماند و عضلهٔ مذکور
خشک شده لاغر میشود و بیکار از حرکت میگردد و همچنین اگر استعداد اسکروفولا در بدن بود گاه گاه درین عضله هم
ورم حار خنازیری پیدا میشود العلاج چون این حالت پیدا شود اول بمحل ماؤف غمز و دلک نمایند و اگر کم
نشود آنچه محمر بار ست ازان دوا مثل ابهونیا و خردل بران نهند یا مسکنات وجع و مخدرات مثل بلاڈونا
یا ایکونائٹ یا الینی منٹ کیمفر یا الینی منٹ افیون بر آن مالند و اگر ازین هم نفعی ظاهر نشود [illegible]
بر آن نهند و اگر ازینهم صحت نشود از آب گرم تکمید سازند و عضو را بآرام تمام دارند و چون استعداد روماٹزم
در بدن مریض باشد و بسبب آن در عضلهٔ مذکور آثار لاغری و خشکی پیدا شوند بر آن آب سرد اندازند و نطول
سازند و بعد آن غمز و دلک نمایند و کسی را بگویند که عضو ماؤف را در دست گرفته تحریک نماید و همراه این
تدابیر آنچه در علاج روماٹزم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضلهٔ مذکوره بذریعه بجلی
بسیار مفید ست و اگر با استعداد خنازیری ورم حار خنازیری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در
علاج ورم خنازیری نوشته شده آنرا باستعمال آرند **فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات** اما
جراحت اوتار و عضلات پس مراد ازان اینست که بدون پیدا شدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در
وتر یا عضله شق و تفرق اتصال حادث شود و سبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات میباشد

فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها

فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات

از عروق صغار که پیوند دوران در عضو پیوند میرسد و از آن سیل فایزمی آن تشنج فایز بپدید شده میان دو طرف مقطوع و ترمی آید و مشابه بجوهر وتر شده هر دو راس آنرا متصل و باهم میسازد و بعد چند روز دران قدری صلابت می آید و مجزولات که در آن سفیدی غالب میباشد دیگر فرق از وتر باقی نمی ماند العلاج علاج عام اینست که عضله مقطوعه را مسترخی سازند تا هر دو راس مقطوع آن بسبب رخاوت متصل منضم شوند و بنا بران عضو ماوف را بنحوی وضع دارند که هر دو راس عضله مقطوعه متصل شده بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام دران قوت بنحوی آید چه اگر موافق این وضع عضو ماوف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید لیکن قوت نمی آید و علاج خاص هر عضله اینست که اگر عضله یا وتر پاشنه تفرق اتصال آمده باشد درین وقت تدبیر سهل که متصل را گرد رکیب است یک پارچه بطور حلقه در عرض بربندند و ازین حلقه یک رسن برآورده تا پاشنه در طول رسانند و بالای عقب هم پارچه حلقه دار بسته سر رسن مذکور را در حلقه بالای عقب انداخته بربندند تا بسبب آن ساق از فخذ قریب گردد و از آن عضله ساق که قطع شده و مسترخی گشته راسهای مقطوع آن باهم شوند و دو سه هفته برین نحو وضع بسته داشته رسن مذکور را کشایند لیکن عقب را از زمین بلند دارند و چون عضله فخذ مجروح گردد پا را بلند دارند و چون عضله عضد یا کتف قطع شود پارچه در گلو انداخته مثل حلقه ساخته دران دست را متصل به سینه دارند و اگر عضله قریب زند دست قطع شود و در جانب وحشی دست باشد دست را بجانب وحشی مائل داشته بربندند و اگر عضله مقطوعه در جانب انسی دست باشد دست را مائل بجانب انسی کرده بربندند تا استرخای عضله مذکوره حاصل شود و اگر عضله های بطن مقطوع شوند مریض را بطوری وضع دارند که سر آن بلند و مائل بسوی قدام باشد و پاهایش را کشیده بسوی بطن آرند تا راسهای عضله مقطوعه بطن متصل و منضم شوند و اگر استعداد در و ماتیزم مریض داشته باشد علاج روماتیزم هم همراه این تدبیر نموده باشند و الا در عضلات و اوتار مقطوعه درد و سختی مدتها باقی خواهد ماند فقط

قول سوم در امراض عظام و مفاصل و در آن هم چند فصل است بدانکه در عظام هم آفات و نقصان مثل دیگر اعضا عارض میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه دران و در غشای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان بشکم و کج میگردد و گاهی غشای آن متورم میگردد و از آن درانهم ورم و ریم پیدا میشود و گاهی شکسته گردد چنانکه در تفرق اتصال می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفرق اتصال استخوان اکسری نامند فصل اول در کان جوشش استخوان یعنی رسیدن صدمه باستخوان بدانکه چون صدمه خارجی مثل ضرب یا سقوط باستخوان میرسد از آن گاهی غشا که بر عظم ست کوفته و منغمز گردد و ازین اذیت دران اجتماع خون شده مقدارش غلیظ میگردد و گاهی دران ازین آفت ورم حار پیدا میشود و گاهی از صدمه مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص هم میشوند چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگرچه استخوان هر جا با لحم ملتصق ست

میرسد انکسار در جای دیگر در استخوان واقع میشود و آنرا بلغت فرانس کونتر کو یعنی رسیدن صدمه و جهت
آنرا اسند و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا برروی اقدام می افتد و استخوان
ساق یا فخذ شکسته میشود و استخوانهای قدم که برآن افتاده سالم می مانند و سببش این ست که هرگاه صدمه
در جای رسیدن خود باقی نماند بلکه بجای انکسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا متصل
گشته بجای دیگر رسید پس هر جا که اثر اذیت آن منتهی و ختم گردد و ازان جا باز حرکت نکند آنجا انکسار در عظم پیدا
میشود و اما سبب فاعلی دیگر که سبب داخلی انکسار است پس آن اینست که گاهی بسبب کشیدن عضلات
استخوان منکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پٹیله که عظم مدور به مفصل رکبه است و هم در استخوان
ترقوه و استخوان کتف دیده میشود و هرگاه بکدام مرض این استخوانها ضعیف میشوند اما اسباب معینه
و مهیئه انکسار پس یکی ازان از طرف خود عظم بود چنانکه عظم طویل بسبب طول خود مهیا برای شکستن با سهل
طرق میباشد و همچنین هر استخوان که برآن لحم قلیل بود مثل استخوان ترقوه و استخوان ساق و عظم مرفق که اینها
از همه سائر از سوی زیاده مهیا انکسار شده منکسر میشوند و گاه استخوان در بعض مواضع خود بسهولت منکسر
میشود چنانکه استخوان طویل وسط که متصل مفصل نزدیک است و آنرا بلغت انگریزی [illegible] گویند قریب مفصل زیاده
زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می نهد و ازان صدمه سقوط بر
تمام دستهای آن میرسد لیکن چونکه این استخوانها زیاده ضعیف است لهذا اکثر انکسار اینجا می آید دوم
از اسباب مهیئه عمر انسان است چنانکه در سن پیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
غلبه یبوست و ارضیه زیاده نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که دران لینت در استخوان زیاده میباشد
و هرگاه در سن طفلی استخوان منکسر میشود پس انکسار در سرهای استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی لحم
زیاده در سر استخوان میباشد ازین جهت انکسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب مهیئه نوع است چنانکه
استخوان در رجال بنسبت نسوان زیاده می شکند زیرا که مردان بنسبت زنان زیاده کار و مشقت مینمایند
و اکثر انکسار در مردان در عظام طویله ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
استخوان ترقوه و هم استخوان موسوم به ریڈیس و عظم ساق و عظم ورک شکسته میشوند و سبب دران سقوط
ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملائم شدن استخوان یا زیاده خشک شدن یا زیاده دقیق [illegible]
آن از منتفخ شدن آن زیر سلعه میباشد و درین حالات ثلثه گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و این انکسار
را بلغت انگریزی اسپانٹینیس یعنی از خود شکسته شدن استخوان مینامند و گاهی درین حالات ثلثه چون انسان
بر پلنگ خواب کرده خود از پهلو به پهلوی دیگر منتقل شود ازین حرکت [illegible] استخوانش می شکند [illegible]

وهم از روی حساب مریضان ثابت شده که اکثر انکسار عظم در جانب یمین بدن پیدا میشود چه اکثر از این طرف کار زیاده
گرفته میشود وهم در بلاد بارده در فصل بارد انکسار عظم زیاده میشود زیرا که درین وقت استخوان زیاده نازک میباشد و
انسان بر زمین زیاده می افتد تا اسمای انکسار در لغت انگریزی نیست بدانکه هرگاه استخوان در یک جا بشکند
وهمراه آن زخم در لحم و جلد نباشد آنرا سمپل فرکچر یعنی خالص انکسار نامند و اگر در مواضع متعدده بشکند
کبیره از ان حاصل شوند آنرا کامن یوٹد گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه انکسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید و این
زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کمپونڈ یعنی انکسار مرکب می نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و
اول سمپل یعنی انکسار محض بود من بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی است که سر استخوان شکسته تیز و باریک باشد
و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بان سبب سر مذکور در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی از کشیدن عضلات استخوان
شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر میرود و آنجا در لحم خلیده زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد
که کمپونڈ بدو سبب پیدا می شود یکی از زخم که همراه انکسار حادث شود دوم آنکه بعد انکسار از سر استخوان در لحم زخم
حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم انکسار که همراه زخم باشد بد انجام است و ایضا باید دانست که انکسار
بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود منکسر شود دوم آنکه در تورب استخوان زخم مورب یعنی در عرض و طول
آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جنگ استخوان
در طول خود پاشیده میشود العلامات بعد انکسار عظم درد و ازدیاد مقدار در عضو یکه انکسار دران حادث شده
پیدا گردد بسبب نقصان و آفتیکه از ان در لحم می آید و هم درین حال کدام عرق از سر استخوان منکسر زخمی شده
خون را در لحم میریزاند و از انهم ازدیاد مقدار پیدا میگردد لا ازین دو علامت حکم جزمی بر انکسار نتوان کرد
چه ممکن است که در کان کوفتن هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه انکسار این در سه علامت منحصر اند اول
آنکه چون انکسار در عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود مثل اینکه طول آن کم گردد و زاویه جا بجا در ان پیدا میشود
لیکن در هر انکسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیرا که سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان منکسر از جای خود
است و انچه بسبب شدت وثوق خود با عضلات و ارتباط ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان
زند اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن هرگاه این علامت یافته شود وثوق بر وقوع
انکسار عظم کرده میشود دوم آنکه جائیکه استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک محسوس
میشود زیرا که هر دو سر عظم منکسر چون با خود یا ملاقی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاهی
در انکسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس نمیشود و آن وقتی است که در محل انکسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و این
ریزه ها باهم شده چنان درهم بچسپند که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار پخته از پر کردن ریزه های خشت در جوف

در بیان علامات انکسار عظم

میان خشنها چنان استحکام پیدا میگردد که بسبب آن جنشت ها حرکت نمیکنند لیکن اگر این علامت یافته شود لیکن تا
بر وجود انکسار عظم حاصل میشود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسر را باهم ساخته حرکت دهند آواز اصطکاک
آنها می آید چنانکه از اصطکاک شئی صلب آواز پیدا میشود و این وقتی ست که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد انکسار یک قطعهٔ منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یار با طور خود حرکت کرده جای دیگر رود و
بسبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد آواز اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر آواز اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود انکسار میکند بالجمله چونکه درین هر سه علامات خاصه هم نوشته شده که گاهی انها هم با وجود انکسار
عظم موجود نمی باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و سوال خود را نماید درین وقت طبیب را
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات ثلاثه موجود یابد حکم قطعی بوجود انکسار نماید و بر یک علامت اعتماد کامل
نکند مثلاً هرگاه فساد شکل عضو را یا بدبس ما دام که با آن آواز اصطکاک یا حرکت غیر طبیعی را نه بیند حکم قطعی بر انکسار
نکند و بعد اجتماع علامتین بالیقین بداند که استخوان منکسر شده و بآن حکم نماید و هرگاه استخوان پهلو شکسته باشد
واز نه جدا شدن آن از محل خود اشتباه در انکسار واقع شود استیتهس کوپ را بر محل انکسار نهاده بشنود اگر آواز
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پهلو آید بیقین به شکستن آن نماید و این آواز مثل آواز حک کردن یا
خراشیدن شئی صلب میباشد و این آواز را بلغت انگریزی کریپیٹیشن میگویند و باید دانست که انجام انکسار
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که بمعنی سختی ست و از ان التیام میشود و آن بالحقیقت
فائبرن ست که بعد شکستن استخوان پیدا می شود و کیفیت تولد آن این ست که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن کج بالای مخ ست متورم میشود و هم لحم که گرد استخوان شکسته است متورم میگردد پس ازین
اورام که مواد میریزد از ان فائبرن اول بر دو راس های قطعات منکسرهٔ استخوان جمع میشود من بعد
در محل خالی که ما بین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان ملتحم میگردد و بعد التیام استخوان این
فائبرن سخت شده باقی میماند و بسبب همین سختی که در ان پیدا میشود موسوم به کلس شده پس بعد چندی از
این جسم سخت شده جذب میشود و استخوان بر حالت طبیعی خود می آید لیکن این انجام کسر وقتی میشود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا وتر از جای خود حرکت کرده
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل بینهما باقی نماند بلکه یک قطعهٔ آن در جانب طولی خود با قطعهٔ ثانیهٔ استخوان
در جانب طولی آن مماس و ملاقی شود درین وقت فائبرن بر هر دو راس منکسر استخوان ریخته بر هر دو قطعهٔ آن می چسپد
و همچنین در محل خالی از اتصال ریخته هر دو را باهم کرده یکذات مستقل میسازد و خود هم استخوان میگردد
پس همیشه این جا سختی و ازدیاد مقدار باقی میماند و جذب نمیشود و گاهی این فائبرن سخت و استخوان نمیشود

بلکه به صورت ختشا یا قسمی از نبات میگردد و این را بد انجامی این مرض باید دانست و آن اکثر وقت انکسار استخوان که بالای مفصل می گرد است و همچنین در انکسار عظم دقیق و گاهی در انکسار عظم طویل ساق هرگاه از آرام ندارند پیدا میشود زیرا که در بیخ هوات سعت تحریک عضلات زیاده است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سن پیری هم از پیدا شدن غشا یا رباط پیدا میشود و در ان سختی نمی آید زیرا که در پیری خون ضعیف میباشد که از ان فایبرن قوی پیدا نمیشود و با گرد این انجام انکسار عظم بسبب پیدا شدن آن غش باللحم میشود مشابه است از انجام جراحت لحم هرگاه بدون پیدا شدن ریم خود ملتحم گردد و خشک شود و این انجام خاص در قسم اول فرکچر که انکسار محض و قسم اول انکسار است یافته میشود و اما گاهی انکسار عظم با زخم و جراحت لحم حادث میشود در ان وقت از انجام مذکور التیام نمیشود زیرا که آنچه فایبرن در ان میریزد در تولد ریم صرف میشود پس در اینجا در لحم ریم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود از شکل التیام در ان نمی آید و این التیام که با تولد ریم و پیدا شدن انگور در استخوان میشود در مدت دراز انجام پذیرد و صحت حاصل میشود و درین مدت گاه گاه امراض مهیه مثل اریسیپلس یا پیمیا هم یافته میشود و این التیام استخوان منکسر که تولد ریم و انگور میشود مشابه از التیام جراحت لحم که به پیدا شدن انگور و ریم میشود العلاج هرگاه انکسار استخوان سهل باشد یعنی تنها استخوان شکسته باشد و زخم را احتیاج بسوی علاج عام بند نیست بلکه همین قدر کافیست که اگر انکسار در استخوانی ست آنرا باشد چهار پنج روز مریض را بآرام بالای پلنگ دارند تا که درین مدت آنچه اذیت بعضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد بعد آن امر فرمایند که از پلنگ برخاسته حرکت کند و اگر استخوان پا شکسته باشد درین وقت البته تا مدت زاید از ان مثل ده دوازده روز مریض را بالای پلنگ دارند تا اذیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بندش پا را درست کرده عصا ها در بغل داده امر فرمایند که بر عصا زور و ثقل بدن داده یا بر قسمی از مرکب سوار کرده حرکت کنانند زیرا که ترک حرکت و آرام بالای پلنگ ماندن مضعف قوی است لهذا آنرا بلا ضرورت شدیده اختیار کردن نشاید و بعد رفع ضرورت فوراً رجوع بتحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر پلنگ میدارند امر فرمایند که غذا از مقدار معتاد زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا بحالت سکون هم هضم شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل روغن بید انجیر بمقدار قلیل بنوشانند تا از کثرت اسهال مؤدی بضعف نشود و اگر تپی پیدا شده باشد سلفیت آف میگنیشیا نوشانند و هم وقت داشتن علیل بر پلنگ ضرورست که پلنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستر علیل صاف و هموار خالی از ارتفاع و انخفاض باشد تا از اصطکاک و انفعال آن زخم ها پیدا نشوند خصوصاً در مشایخ احتیاط این امر ضرورست و چون درین حالت مریض از بستر فارغ شود و در غسل و تصفیه مقعد آن مبالغه و حیله سازند تا از اجتماع فضلات براز ریم فساد و جراحت پیدا نشود بالجمله بعد آرام رسانی مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شوند تا بر بحالت صحت خود آید و برای این امر اول ضرورست که هر دو سر استخوان شکسته را کشیده مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسهولت

[illegible]

شود و تدبیر که از آن این مطلب حاصل میشود و بلغت انگریزی به ریدکشن بکسر رای مهمله و فتح دال مهمله و کاف ساکن
و فتح شین معجمه و سکون نون موسوم میشود و چون هر دو سر استخوان بمقابل یکدیگر آیند بعد آن تدبیری سازند که باز آنجا
حرکت کرده هر دو قطعهٔ استخوان از مقابله نروند و کج نشوند و برای آن بندش مفید میشود که بسبب بندش آن
عضو بر یک حال می ماند و در استعمال تدبیر ریدکشن هر قدر که ممکن شود از وقت انکسار عجلت اختیار کنند تا بعد
انکسار نوبت به پیدا شدن ورم و زخم در محل انکسار نرسد و چنانکه بعضی از قدما تدبیر ریدکشن را تا [illegible] تاخیر میکردند [illegible]
نکنند که در تاخیر آفات کثیره پیدا میشوند و بعد ریدکشن عضو ماؤف را بر وضعی دارند که عضلات قابضه مسترخی
مانند و بر کشیدن استخوان قادر نشوند والا از کشیدن آنها بعد تسویه باز استخوان کج میشود و ایضاً بعد
انکسار و بندش استعمال شی بارد مثل آب سرد یا برف بر محل انکسار جائز نبود زیرا که از آن ضعف پیدا میشود و
قطعات استخوان منکسر بعد تسویه از چنین چیز محفوظ از حرکت مانده بمقابل یکدیگر [illegible] بندش عضو اند باید
که قوی و مستحکم بود و بقدر رشته انگشت مضموم عریض باشد پس این پارچه را بنحوی بر عضو ماؤف پیچند که از فشار آن
برابر بر عضو رسد و شکل عضو را بر هیئت طبیعی محفوظ دارد و بر جای خاص تنگ نباشد والا ضرر خواهد شد
و روزانه دو سه بار نگرانی مریض خاص برای همین امر نموده باشند تا اثر [illegible] بر جای واحد نرسد لیکن در جائیکه
انکسار عظم واقع شده بر آن زنهار بندش نکنند زیرا که غرض از بندش آنست که حفظ شکل و وضع کنند و
عضلات را منقبض سازند تا در آن از اجتماع خون ورم پیدا نشود و چونکه در محل انکسار درد و ورم موجود میباشد
پس اگر آنجا هم بندند صورت پیدا شدن فساد عضو است لیکن عوض بندش آنجا پنبهٔ محلوج در هر دو جانب
عضو نهاده بالای آن اسپلنت بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر بای فارسی و لام و سکون نون و تای مثناة
فوقانی هندی نهاده سرهای آن را در جای دیگر بندند و اسپلنت گاهی از تین که عنصر مشهور از قسم فلزات است
و گاهی از حدید و گاهی از خشب و گاهی از چرم و گاهی از گتاپرچا که آن هم مثل چرم غلیظ است و از شیر گیاه
میسازند ساخته میشود اما آنچه از تین یا آهن یا خشب ساخته میشود در انکسار استخوان پا اکثر مستعمل میشود و آنچه
از چرم و گتاپرچا ساخته میشود در انکسار استخوان دست بکار می آید و از شرائط استعمال آن یکی آنست که [illegible]
بر سطح عضو یکسان باید که بر شکل مذکور باشد تا بنحوی بر آن مشتمل شود و دوم آنکه اسپلنت بر موضع نهاده بسته شود و سوم
آنکه وقت بندش زیر آن پنبهٔ محلوج نهاده و بالای آن اسپلنت را نهاده بربندند و گاهی تنها از بندش کار
بندش و کار اسپلنت میگیرند و این بندش را بلغت انگریزی استارچ بنڈیج میگویند و آن اینست که
پارچه [illegible] و گاهی [illegible]
در آب مطبوخ [illegible] و گاهی در صمغ [illegible] و گاهی در [illegible] محلول [illegible] و گاهی

در پلاسٹر آف پارس که آن سلفیٹ اف لائم ست تر کرده و آلوده مبیت بندیسکن باید که بعد این بندش هم ببینند که اگر بعد
خشک شدن جای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مقراض یا کارد قدری بریده تنگی را رفع سازند
و در فرکچر کمپونڈ یعنی انکسار استخوان که با جراحت لحم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزودی به شده فرکچر سمپل گردد
یعنی انکسار محض باقی ماند و این مقصود از استعمال تدابیر مسٹر صاحب بهادر که در علاج دمل مذکور شد حاصل میشود که زخم بزود
بدون افتادن ریم ملتحم و خشک میگردد و انکسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جائیکه زخم است
آنرا کشاده دارند و بران بندش نه سازند یعنی بر تمام عضو بندش نکنند و جائیکه زخم در لحم ست آنجا بندش مذکور مثل
دروازه مکان بکشایند و ایضا در انکسار استخوان که با جراحت ظاهر لحم باشد خاصة گاه گاه کزاز و گاهی هذیان و گاه
ایری سپلس یا هذیان و ایری سپلس هر دو یافته میشوند و هذیان اکثر خاصة در کسانیکه مسکرات مثل افیون
یا شراب مینوشند پیدا میشود پس اگر کدامی ازین امراض بعد انکسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره بانچه بمحل
خود یا نوشته شد نمایند و گاهی بعد انکسار حرکت اختلاجیه و تشنجیه در عضلات پیدا میشود و آن وقتی میشود که سرهای
منقطعین عظم از مقابله خود یا زائل شده در عضلات روند و از اصطکاک و خلیدن آنها در عضلات اذیت
پیدا شود و این اذیت خاصة در کسر استخوان فخذ زیاده پیدا میشود زیرا که عضلات آنجا کبیر اند و قطعات استخوان
فخذ بدشواری بمقابله می آیند و می مانند و چون این اذیت پیدا میگردد مریض بسیار متاذی میشود پس هرگاه این
اذیت حادث شود افیون یا دیگر از مخدرات مناسبه مقداری نوشانند که حس بدن را کم کنند و گاهی از شکستن استخوان
دمل در لحم پیدا میشود و اکثر وقت آن اینست که استخوان در توربیپ شکسته باشد یا صاحب انکسار استخوان از قبل علیل
و ضعیف باشد درین وقت آنچه برای دمل تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند خصوصا استعمال تدبیر
لسٹر صاحب بهادر درین وقت ضرور ست زیرا که گاهی دمل تا استخوان منکسر میرسد و درین وقت سمپل فرکچر کمپونڈ
فرکچر میگردد و آن خطرناک ست و گاهی در عضوی که استخوان شکسته است اودیما یعنی ورم مائی پیدا میشود و
سبب آن اکثر گاهی بندش سخت بود و گاهی از داشتن عضو در جانب اسفل بود چنانکه در پا اکثر از همین سبب
میشود و گاهی از ورم حار که اندرون لحم پیدا شود اودیما حادث گردد و گاهی آبله هم پیدا میشود و این
وقتیکه از ریختن آب زیاده تمدد در جلد حادث شده باشد و اودیما هم زیاده بود حادث میشود و علاجش اینست
اول تفحص سبب نمایند بعده اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند و درین سبب توجه بسیار باید کرد
والا از بندش سخت گینگرین یعنی موت عضو پیدا میشود و اگر از داشتن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند و بسوی
اعلی بلند سازند و اگر از ورم حار بود آنچه در علاج انفلمیشن نوشته شده بعمل آرند بعده برای ازاله اودیما سوزن
در جلد خلانیده آب از ان بر آرند تا ورم مائی برطرف شود و از رفع شدن آن آبله هم زائل خواهد شد و گاهی

می ماند و گاهی بعد شکستن منخر شکل آن فرو میرود و گاهی بعد انکسار از پیدا شدن ورم زیر جلد انف فرو رفتن آن محسوس نشود لیکن بعد زوال انتفاخ آن ظاهر میگردد و از فرو رفتن آن قبح منظر پیدا میشود لیکن برای حیات نقصانی از ان نمیرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پره جانب راست شکسته شود دوم آنکه پره جانب چپ منکسر گردد سوم آنکه استخوان هر دو پره مع عظم الحاجز بینهما منکسر شوند و بعد انکسار هم گاهی اینها بجای خود مانند و گاهی بجانبی مائل شوند و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکوره و رفع شدن ورمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پره بینی آله موسوم به فارسپ یا پروب داخل کرده استخوانها فرو رفته را بجایش دارند لیکن این عمل باید در میان هشت یا ده روز از بعد انکسار بعمل آرند و زیاده از ان تاخیر جائز ندارند والا از رسختن فاصرین هرجا که استخوان هست همانجا منجبر و منجبر خواهد شد بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی چونکه این عظام از رسیدن صدمه قوی منکسر میشوند مثل ضرب پای اسپ یا ضرب عصای سخت یا صدمه سیل و بدون آن نمیشکنند و چونکه از صدمه قوی منکسر میشوند لهذا زخم هم همراه آن بر جلد و لحم پیدا میشود و علاجش اینست که اگر استخوان رخسار ریزه ریزه شده باشد آنرا بر آرند والا تا فزونی عضلات زیاده پیدا خواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد آنرا بجایش گذارند که خود منجبر خواهد شد اما استخوان فک اعلی که در ان دندان ها رویند اگر منکسر شود پس اکثر دندان هم متحرک میشوند لهذا در علاجش باید که اول دندانها را با تار طلائی ببندند بعده هر دو قطعه استخوان منکسر را از تار یا ابریشم بر بندند و دهن را بند کنند تا فک اسفل برای استخوان فک اعلی مثل اسپلنت شود و از ان صحت گردد و غذا در ین وقت مایع مثل شیر و شوربا تا حصول صحت نوشانند بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل چونکه این استخوان مثل محراب است لهذا از صدمه بسیار قوی شکسته میشود و اگرچه ممکن است که در همه مقامات آن انکسار آید لیکن در وسط مفصل و کناره آن در هر دو جانب منکسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکسار می آید و علامت انکسارش اینست که در محل انکسار حرکت میکند و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و لرستوا در صف دندان مفقود شده اختلاف در ارتفاع و انخفاض آن بسبب عادت پیدا میشود و خون همراه لعاب دهن جاری گردد و چون لبها را برداشته ببینند در لثه زیر زخم دیده میشود پس هرگاه این علامات بعد رسیدن صدمه قوی یافته شوند حکم بر انکسار عظم فک اسفل توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفه سفلی یافته میشود و سببش اینست که ریشه عصب حس آرنده لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفه آمده است هرگاه همراه این عظم شکسته میشود از شکستن آن آمدن حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه اتصال استخوان این عصب هم باهم شده حس می آرد و بی حسی دفع گردد لیکن لائق عجب اینست که همیشه این عصب همراه استخوان مذکور

بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی

بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل

گسسته میشود بلکه گاه گاه منقطع میگردد و حال آنکه همیشه با استخوان مذکور میباشد العلاج اول استخوان مذکور را بجایش
آرند من بعد سه پلته از کتان پر کاموافق شکل و صورت فک اسفل درست ساخته بر آن نهاده ببندند و رباط که از آن بندش بالای آن میسازند
باید که چهار راس داشته باشد تا دو سر آنرا بالای راس و دو سر آنرا بالای گردن ببندند و غذای مریض از اشیای
رقیقه مثل شیر و شوربا نوشانند و از حرکت کلامی هم باز دارند و این احتیاط تا چهار پنج هفته دارند تا اتصال در استخوان و عصب
حاصل شود بیان چهارم در انکسار استخوان موسوم به هئی آیڈ بون و این استخوان بالای حنجره است که اصل
زبان از آن شروع میشود یعنی عضلات کبیرهٔ بیخ زبان با آن مربوط اند و این استخوان فی الحقیقت منکسر میشود که کسی از جهت
قدام گلو را گرفته بکمال قوت فشر کند تا استخوان مذکور شکسته شود و علامتش این است که در محل انکسار از در آمدن سر
استخوان مذکور زیر جلد ارتفاع محسوس میشود و درد در گلو زیاده میگردد که از آن کلام کردن و ازدرا دهم قسم دشوار گردد
و لعاب از دهن جاری ماند و اکثر بسبب ورم که از شکستن استخوان در عضلات گرد و پیش آن پیدا میشود قصبه هم
متورم میگردد و از آن باز در تنفس هم دشواری پیدا میشود و علاجش آنست که یک انگشت در گلو انداخته و غمز کنند
و از یک دست از جانب خارج گلو غمز کرده استخوان منکسر را بجایش آرند من بعد از چیزی غلیظ حلقه درست ساخته
در گلو انداخته از رباط ببندند تا سر مریض حرکت نکند و اشیای رقیقه مثل شیر و شوربای لحم نوشانند و از کلام کردن
هم منع کنند تا صحت شود بیان پنجم در شکستن استخوانهای پهلو و انکسار درین عظام گاهی از رسیدن صدمهٔ خارجی
پیدا میشود که بسبب آن سر استخوان منکسر در باطن فرو رفته غشای پهلو و ریه را زخمی میسازد و گاهی از رسیدن
از غمز غایت درجات کثیره که در طرف دشوار عام بود به شرکای جمع میرسد و درین وقت اگر غمز در جانب یمین بود
انکسار از آن در استخوانهای پهلوی یساری آید لیکن چونکه ازین غمز استخوانهای جانب مقابل منغمز منکسر شده بسوی
ظاهر خارج میشوند لهذا از آن نقصان به غشای پهلو و ریه نمیرسد و گاهی در بعض ثمان وقت ولادت از غمز کردن
سقط استخوانهای پهلو شکسته میشوند لیکن در ضلع اولی و ثانی انکسار کمتر واقع میشود اما از ضلع
چهارم تا هشتم کثیر زیاده واقع میشود لیکن اگر اضلاع از رسیدن صدمهٔ خارجی منکسر شوند پس درین صورت
در جائیکه صدمه رسیده از همانجا منکسر میشوند اما اگر از رسیدن از غمز منکسر شوند پس از غمز جانب یمین استخوان
جانب یسار و بالعکس منکسر میشود لیکن درین صورت اکثر در ضلع جائیکه استداره در آنجا زیاده است انکسار
می آید و علامت انکسار ضلع آنست که درد ناخس در محل انکسار پیدا میشود و هر قدر که نفس عظیم کشد درد زیاده
میشود و در تنفس هم دشواری حادث گردد و حرکت انبساطی و انقباضی ریه که باعانت پهلو میشد بند گشته
از اعانت پردهٔ شکم کند تا فرغ اصت این حرکت صادر و نفس گرفته میشود و چون انگشت بر محل انکسار ضلع
نهاده تفحص کنند استخوان منکسر بر محل انکسار متحرک معلوم میشود و هم از صدای آن معلوم کرده میگردد و چون گوش

بر محل انکسار نهاده بشنوند آواز اصطکاک استخوان شنیده میشود و هرگاه کنارهای استخوان منکسر از مقابل خود بالا شده زیر و بالا شده باشند از نهادن انگشت معلوم میشود که این ریزه و کناره استخوان منکسرست که بالا آمده و اگر چهار و پنج ضلع برابر شکسته باشند بر محل انکسار گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون ریزهای استخوان شکسته اند بدون شقه و غشای پهلو فرو رفته زخم دران پیدا کرده باشند از ان ذات الجنب پیدا میشود و اگر زخم در ریه پیدا کرده باشند از ان سرفه و نفث الدم حادث میشود و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای پهلو که موسوم به پلوراست مجتمع میشود و از ان نیوماتوراکس یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میگردد و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای خانه دار آمده در تمام بدن عام میشود و امفی زیما حادث گردد با لجمله در علاجش دو امر مقصود اند یکی آنکه حرکت ضلاع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا درد زیاده میباشد و آن از حرکت زیاده میشود و هم از بند شدن حرکت اضلاع اصطکاک آنها هم بند میشود و از انهم درد کم میگردد پس برای حصول این مطلب باید که پارچه اسکلن را که عرضًا از یک فت تا یک نیم فت باشد و در طول بقدر عرض جسم علیل گرفته بر پهلو بطوری بپیچند که یک سر آن بعد احاطه تام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط مستحکم ببندند دیگر آنکه تسکین درد و سرفه که دران زیاده میباشند نمایند و این مطلب از خورانیدن افیون و مرکبات آن و از نوشانیدن تنکچر کیمفر کمپونڈ حاصل میشود حسب ضرورت نوشانند من بعد اگر ذات الجنب یا نفث الدم یا نیوماتوراکس یا امفی زیما پیدا شده باشند درین وقت آنچه تدابیر در محل علاج این امراض در کتاب امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند

بیان ششم در انکسار غضاریف که درمیان استخوان سینه و اضلاع واقع اند و آنهم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر عمر مثل اضلاع منکسر میشوند لیکن فرق در علامت این ست که در انکسار غضاریف آنچه آواز از اصطکاک قطعات منکسره علیل بسبب صلابت آنها پیدا میشد اینجا نمیباشد اما در محل انکسار قطعات منکسره غضاریف هم حرکت میکنند و اتصال غضاریف منکسره هم مثل اتصال عظام منکسره بذریعه پیدا شدن جسم موسوم به کلس که بیانش در علاج عام انکسار کرده شده میشود با لجمله علاج انکسار غضاریف هم مثل علاج انکسار اضلاع کرده شود

بیان هفتم در انکسار استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آنهم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط شکسته میشود و گاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند هم شکسته میشود و چونکه غضاریف بان متصل اند که در آنها لینت و قوت لاستک زیاده است که بسبب آن وقت رسیدن صدمه پست شده و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد لهذا از صدمه ضعیف کم میشکند بلکه از ان منغمز شده فرو میرود و باز مرتفع میگردد و چونکه استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

مفاصل آنها چندان موثق اند که بدون سن طفولیت در جوانی هرگز نمیشوند لهذا وقت انکسار بر محل مفصل در عرض جوف
منکسر میشود و علامت انکسار آن اینست که سینه آثار فرورفتگی پیدا میشوند و بسبب حرکت کردن آن در تنفس هم
دشواری ظاهر میگردد و علاجش مثل علاج انکسار اضلاع است لیکن اگر این استخوان فرو رفته باشد اراده تسویه
آن نکنند زیرا که زیر آن محراب شریان عظیم موسوم به اورطه و هم عروق کبار که از جانب یمین و یسار آمده اند
میباشند بیان هشتم در انکسار استخوان ترقوه آن بنسبت عظام دیگر بدن زیاده منکسر میشود
بچند سبب اول آنکه از جلد قریب است و از آن ادنی صدمه هم بران موثر میشود دوم آنکه از کتف متعلق است
و از آن صدمه آنهم باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا آنچه صدمه که
بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتهی میگردد و چونکه درین استخوان دو محراب مثل دو قوس دائره که آنها را بنحوی
در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هر یک در طول مختلف باشد هستند و بر صورت حرف سین که
در خط انگلش نوشته میشود هست لهذا این استخوان بسبب شکل از قبول کردن آفات بعیده و بسیار محکم و قوی است
و اگر برین شکل نبودی زیاده تر شکستنی بودی اما هرگاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید هرگاه
از صدمه جانب کتف منکسر گردد مورب شکسته میشود و علامت انکسار این آنست که در هر جانب که بشکند دست همان
جانب بیکار میگردد و شانه و کتف مسترخی گردند و گردن بسوی اینجانب مائل میشود و بسبب آن جمله عضلات عنق
اینجانب مسترخی میشوند و دست مسترخی شده بر بغل می افتد و پیچیده و درین وقت چون استخوان مذکور را می بینند
قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از ان بیرون هم می آید العلاج بدانکه چون این
استخوان قریب مفصل کتف شکسته میشود درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هرگاه در وسط آن
انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی رباط را بنحوی بندند که سر
آنرا از جانب بغل علیل بر آورده بالای گردن برند و از آن در بغل جانب مقابل داخل کرده از ان بر آورده باز
در بغل جانب علیل هر دو سر آنرا به بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود مانند و بسوی اسفل مائل نشوند
و بسبب آن مقابله قطعات بینهما باقی ماند و یک رباط در گلو انداخته حلقه ساخته در ان دست علیل را بدارند
بنحویکه عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و صورت
ثانیه که این استخوان در وسط خود بشکند و از ان سه نقص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از ان متصل
دست مائل بسوی اسفل میشود دوم آنکه از کشیدن عضلات عنق قطعه منکسر ثانی که متصل با نهاست بسوی فوق مائل
میشود و از ان تقابل بینهما زائل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست علیل بجانب انسی میلان میکند و
بسبب آن قطعه منکسر که متصل از انست با زوال تقابل پیش هم میرود و از ان طول استخوان کم میگردد

لهذا برای ازاله حرکت تدبیر خاص نموده اند پس برای رفع نقص میلان بسوی اسفل افاده بزرگ بصورت گلولها کلان که بر آن رباط طویل باشد یا کره خشبی را در پارچه پیچیده در زیر بغل نهاده سر های رباط آنرا در گردن ببندند تا دست بجانب اسفل نیاید و برای منع کردن میلان کتف بجانب انسی عضد دست را بر پهلو نهاده بوضعی که قدری مائل بخلف باشد از رباط در عرض بدن بربندند تا از نهایت خود حرکت نکند و حلقه طویل عریض در گلو انداخته بر آن دست را از مرفق بدارند تا از ثقل دست کتف بسوی اسفل نیافتد و حکیم بقراط در شکستن این استخوان مریض را بالای سر بهیئت استلقا بدون داشتن سر بر وساده چند هفته میداشتند و از حرکت کردن مطلقا منع می فرمودند و این تدبیر اگرچه سخت ست لیکن از آن بعد صحت کدام قبح منظر باقی نمی ماند بیان سوم در انکسار استخوان کتف که بالای پشت ست و سر آن با مفصل کتف و ترقوه متشد و و مرتبط ست اکثر سر این استخوان که قریب مفصل همو دو از صدمه سقوط مثل آنکه کسی از اسپ بیافتد یا از صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علامتش این ست که بعد انکسار این استخوان دست مسترخی شده بزیری افتد و بر محل کتف غور و گو پیدا میشود و چون دست را بلند کرده استخوان را بر محل انکسار نهاده احساس کنند معلوم میشود که یک قطعه آن که متصل با استخوان شانه و ترقوه است از آمدن دست بسوی اسفل منخفض شده و قطعه ثانیه بجای خود مدرک میشود لیکن هرگاه دست را برداشته بلند بسازند تا قطعات شکسته مقابل و ملاقی یکدیگر شوند شکل صحیح میشود و آنا آواز اصطکاک جسم صلب مسموع میگردد و علاجش همان ست که در علاج انکسار عظم ترقوه نوشته شده و گاهی این استخوان بسبب رسیدن صدمه در وسط خود می شکند و درین وقت علاجش این ست که دست را برداشته در حلقه که در گلو انداخته باشند بدارند لیکن درین صورت فی الواقع در آن اتصال حقیقی کم میشود و چونکه بر این استخوان عضلات کثیره آمده اند که آنرا گاهی از حرکت باز نمیدارند لهذا بعد صحت همیشه در شکل آن قدری اعوجاج باقی میماند بیان چهارم در انکسار عظم عضد که آنرا بلغت لاطن هیومرس میگویند و درین استخوان یک زائده کبیره بر ابتدای آنست که آن در استخوان مفصل کتف میماند و آن سر این استخوان ست که بان عنق آن متصل میباشد و در جانب آخر آن چهار زائده اند بصورت های مختلفه که آن مفصل مرفق ست و در میان جانب ابتدا و جهت آخر آن جسم آن در طول می ماند پس انکسار گاهی بمحل عنق آن که متصل ست با راس آن و گاهی قریب مفصل مرفق و گاهی در جسم آن که متوسط بین الجهتین ست هر جا که در مسافت طولی آن آید واقع میشود اما هرگاه این استخوان قریب عنق خود منکسر گردد درین وقت دست بر زمین می افتد و از کشیدن عضلات سینه سر این استخوان که در مفصل کتف است بجانب صدر مائل میشود و استخوان عضد که در عضد ست از کشیدن عضلات قدری بسوی فوق بالا میرود و از آن طول این استخوان منکسر از استخوان دست مقابل صحیح کم میشود و چون هر دو قطعه منکسر را باهم سازند بر محل انکسار حرکت بر خلاف مجری

بیان سوم در انکسار استخوان کتف

بیان چهارم در انکسار عظم عضد

طبیعی یافته میشود و آواز اصطکاک جسم صلب مسموع گردد و علاجش آنست که در بغل رفاده بطور گلوله نهند تا
قطعه استخوان که حرکت کرده بالا رفته بود بر جای خود ماند پس بعده عضد را بر پهلو نهاده از رباط عریض لفافه
بندند و ساعد را در حلقه که در گلو انداخته دست از آن محل نشود و دست برآن نهند از محل مرفق در حلقه بدارند تا از ثقل دست
عضد بالا نرود و بر محل خود ماند و هرگاه در این استخوان در جزو که متوسط بین الجنبتین ست در جای بشکند
علامتش این ست که محل انکسار حرکت استخوان محسوس میشود و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و قدری
طول استخوان منکسر هم کم میشود و علاجش آنست که اول مقابل کردن قطعهای منکسر یعنی تا که دقیق که آن پوست
لا دناسته یا پنبه محلوج برآن نهاده اسپلنت بر هر دو طرف انسی و وحشی گذاشته از رباط عریض بنحوی
بندند که مرفق هم اندرون بندش آید تا از کشیدن عضلات دست قطعه منکسر زیرین از قطعه بالا جدا
نگردد و هرگاه قریب مفصل مرفق بشکند در آنهم اسپلنت را بر جانب وحشی و انسی گذارند و تا جائیکه آخر این
استخوان ست رسانند تا از محل انکسار تا آخر استخوان مشتمل باشد و دیگر اسپلنت را که در جانب انسی ست چون
کاف دراز خط عربی درست ساخته بر محل انکسار رسانند تا بر محل کسر و هم تا زند دست رسد بهتر خواهد بود

بیان یازدهم در انکسار استخوانهای ساعد و آن مرکب ست از دو استخوان که در
طول متصل اند و در وسط آن فرجه است و یکی را زند اعلی و دیگری را زند اسفل گویند و زند اسفل یک سر این
آن که در لغت گره یک موسوم به اولیکرانان ست در مفصل مرفق دست میماند و اکثر وقت سقوط هرگاه
بر مرفق بالای زمین افتد این زائده منکسر میشود و بعد انکسار عضلات عضد که متصل بآن هستند این قطعه
منکسر را بسوی بالا میکشند پس از کشیدن آنها این قطعه از زند اسفل جدا و بعید میگردد و از آن درینجا
گوی پیدا میشود و بسط دست ممکن نباشد و علاجش آنست که اول ساعد و عضد را چنانکه در حال صحت
از خود منبسط میشود راست کنند و باید دانست که در حال صحت از ثقل دست تنها دست مثل الف راست
نمیشود بلکه قدری دران انحنا بر محل مرفق باقی می ماند پس وقت راست کردن دست بعد انکسار رعایت
این ضرور ملحوظ باشد که موافق وضع طبیعی قدری انحنا باقی داشته دست را دراز و برابر سازند من بعد
یک اسپلنت بر عضد و یک اسپلنت بر ساعد بعد گذشتن پنبه محلوج یا سن بالای جلد نهند بطوریکه
هر دو اسپلنت ملاقی نشوند و هر یک از انها موافق انحنای عضد و ساعد قدری کج باشند من بعد بالای ذو
اسپلنت مذکورین اسپلنت ثالث که از تین ساخته باشند و دران کیلهای آهنی در هر دو طرف باشند نهاده
اول کیلهای آهنی را در هر دو اسپلنت مذکورین خلانیده بعده این اسپلنت ثالث را بر آنها محکم پیچیده
بربندند تا حافظ وضع هر دو اسپلنت مذکورین باشد بعده دست را در حلقه که در گلو انداخته شده

بربندند تا بآرام مانند و گاهی انکسار در جرم مسافت بین زندین اعلی و اسفل که درمیان زوائد مفاصل خود یا است می آید عام از ینکه
در وسط حقیقی آنها آید یا در مواضع دیگر و علامت انکسار هر دو زند آنست که طول ساعد کم میشود و در شکل آن کجی پیدا میگردد
و از تحریک این استخوان آواز اصطکاک جسم صلب می آید و معرفت انکسار آن بسیار سهل است و علاجش آنست که اول
ساعد را از جانب رسغ و مرفق هر دو بکشند تا سرهای استخوان منکسر بجای خود مقابل یکدیگر آیند من بعد اسپلنت عریض
بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جلد بهر دو طرف انسی و وحشی دست نهاده بربندند لیکن اگر انکسار در وسط حقیقی زندین
آمده باشد که آنجا بینهما محل خالی است پس چونکه التیام عظام بسبب ریختن کلس میشود و آن اگر درین موضع خالی
بینهما ریخته منجمد شود تحریکات عضلات بعد صحت دشوار خواهد شد لهذا اینجا باید که اول یک رفاده در جانب وحشی و یک
رفاده در جانب انسی دست متصل بجلد نهاده بران پنبه محلوج گذاشته بعده اسپلنت بران نهاده بربندند تا
از انتشار آن کلس در محل خالی که درمیان هر دو استخوان مذکور است نه ریزد من بعد دست را در حلقه که در گلو
آویخته باشند بیاویزند تا بآرام مانند و گاهی از زندین اعلی و اسفل یکی میشکند و درین وقت تشخیص آن دشوار میگردد
چه درین انکسار نه طول ساعد کم میشود و نه در شکل آن کجی می آید و چونکه ورم بزودی پیدا میشود از انهم ادراک
انکسار دشوار میگردد پس درین وقت باید که ساعد را از دستی بطرف مرفق بگیرند و از دست دیگر رسغ را گرفته حرکت
تقلیبی در یمین و یسار دهند که ازین تحریک در استخوان منکسر حرکت بمحل انکسار و هم آواز اصطکاک استخوان دران
پیدا میشود و چونکه در هندوستان اکثر مردمان وقت غیظ و غضب از چوب یکی بر دیگری حربه میکنند و میزنند
لهذا اکثر زند اسفل دست چپ شکسته میشود زیرا که وقت ضرب این دست خاصةً برای حفاظت دماغ فوق
وجه بالا می رود پس استخوانش زیاده می شکند و گاهی زند اعلی قریب مفصل که با عظم رسغ ابهام متصل است در
صدمهٔ سقوط که دفعةً کسی بر روی دست بیفتد منکسر میشود و این انکسار اکثر موارب واقع میشود و علامتش
اینست که چون دران قطعهٔ استخوان منکسر که از مفصل خود متصل است در جانب وحشی دست میرود و بقیهٔ زند اعلی
در جانب انسی دست می آید پس درمیان این هر دو گوی پیدا میشود و چنان معلوم میگردد که گویا انخلاع مفصل شده
هم دست از خود در جانب یمین و یسار منقلب نمی شود بلکه اگر ضرورت تقلیب افتد باعانت و قوت عضلات عضد
حرکت میکند و گاهی این استخوان از رسیدن صدمه منکسر میشود و درین وقت انکسار در عرض آن می آید و چون
در عرض منکسر گردد تغیر در شکل آن کمتر پیدا میشود لیکن دست از شکستن این استخوان بیکار میگردد و بدشواری
منبسط دست بند و منقبض میشود خصوصاً انگشت ابهام که آن از همه زیاده بیکار و مسترخی گردد و علاجش
آنست که اول ساعد را از هر دو طرف آن کشیده اطراف قطعات منکسره را مقابل یکدیگر آرند بعده دست را
گشاده انامل آنرا بسوی تحت مائل سازند تا دست و ساعد بصورت طپانچه گردند یعنی ساعد مثل تفنگ طپانچه

مجری بول زخمی و متفرق میشود و از انخراق آن بول قطره قطره همراه خون خارج میگردد و بنابراین ضرورست که دقت
نموده شکسته استخوان و کلیدن برای شنیدن آواز اصطکاک قطعات منکسره احتیاط درین امر زیاده نمایند تا از تحریک
قوی کنارهای قطعه شکسته استخوان مجری بول غلیظه زخم دران پیدا نکند العلاج اول از همه حال مثانه و
مجری بول دریافت کنند که سالم اند یا کدام آفت و نقصان بآنها هم رسیده و آن دانسته می شود از آمدن بول
به مجری طبعی و اگر بول نشاید قاتاطیر که از موم شمعی ساخته میشود و لین میباشد در مجری بول داخل کرده امتحان
کنند پس اگر بسهولت و سلامت در مجری بول داخل شود یقین کرده شود که مجری بول سالم ست و اگر بدشواری رود
یا مطلقا داخل نشود و سر قاتاطیر خون آلوده برآید یا خون هم آید و بول محتبس باشد یا قطره قطره آید دانسته
میشود که در مجری بول زخم حادث شده پس اگر زخم در مجری بول آمده باشد درین وقت خوف آنست که وقت بول کردن
بول از مثانه جاری گردد اما خارج نشود بلکه در جائیکه مجری بول زخمی ست آنجا رسیده از راه زخم خارج شده در لحم
ریزد و ازان ورم حار پیدا شود و این خطرناک و مهلک ست و تدبیر جراحت مجری بول درین وقت اینست که اگر
داخل کردن قاتاطیر لین ممکن باشد داخل کرده تا مثانه رسانیده آنرا تا حصول صحت اندرون مثانه بحالت
دارند یا قضیب بسته دهند تا بول بذریعه مجری قاتاطیر از مثانه خارج شود و از راه زخم در لحم نریزد و اگر داخل
کردن قاتاطیر لین در مثانه ممکن نباشد بسبب اینکه سر قاتاطیر وقت داخل کردن در مثانه اندرون زخم مجری
بول رود و ازان در مثانه نرود درین وقت قاتاطیر صلب که از نقره یا از آهن ساخته بود در مجری بول داخل کرده
از خارج درمیان خصیه و مقعد سر آنرا از انگشت تفحص نمایند جائیکه سر قاتاطیر یافته شود آنجا درمیان خصیه
و مقعد جائیکه برای اخراج حصاة مثانه شق یعنی اپریشن میکنند همچنین درانجا زخم کرده راه جدید برای اخراج
بول پیدا کنند و این راه را تا حصول صحت زخم مجری بول کشاده دارند باین نحو که قاتاطیر لین از راه جدید داخل کرده
تا مثانه رسانیده تا حصول صحت مجری بول دران دارند تا بول در لحم نریزد و اگر ازین تدبیر هم بسبب [illegible]
بول از مثانه خارج نشود و دران مجتمع باشد و ازان مریض متاذی بود درین وقت ترو کار که آله مشهور مجوف
است از جانب معای مستقیم در مثانه رسانیده ترو کار مذکور را اینجا بسته دهند تا بول ازین راه جاری ماند
دوم آنکه بیمار را بر بستری که هموار و برابر و قدری سخت باشد مستلقیا دارند و رباط عریض از پارچه فلالین درست
ساخته بالای ورک و مثانه حایل در عرض بدن نهاده بربندند تا استخوان عانه حرکت نکند **بیان چهارم**
در شکستن حق الورک بدانکه حق الورک و آن مجوف و مدور مثل پیالی بود و مرکب میباشد از سه استخوان
اول استخوان ورک دوم استخوان تهیگاه سوم استخوان عانه و در جوف آن سر استخوان فخذ می ماند و بالای
این مفصل خریطه غشائی رباطی همواره می ماند که دران سر استخوان فخذ همیشه حرکت دوری میکند و چون کناره

پیاله مذکوره از کدام صدمه خارجی که بخط مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشوند همراه آن این خریطه غشائی رباط
که بالای مفصل است هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظ و عائق سر استخوان فخذ از جوف استخوان ورک
برآمده بسبب کشیدن عضلات سرین در لحم بسوی بالا حرکت کرده از جای خود میرود پس درین انکسار
کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشند لیکن این کسر کمتر دیده میشود و علامت آن اینست که پای بیمار قصیر میگردد
و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پائین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای خود
درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک مدخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد ازین جهت وقت کشیدن
فخذ سر آن که زائده بزرگ است بسهولت دران داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را بگذارند سر مذکور
بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میرود بخلاف انخلاع آن که بلا کسر واقع شود چه دران بسبب
اینکه ثقبه مفصل بر مقدار طبیعی خود ضیق میماند ازان دخول سر استخوان دران بسهولت ممکن نشود و ایضا
چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بر جای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ دینجا مسموع
میگردد پس هرگاه این علامات یافته شوند علم به شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز انکسار استخوان هم
شنیده شد و انخلاع مفصل هم دیده شد و علاجش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش جبیره طویل
که از قدم تا ابط باشد بگیرند و بعد نهادن رفادهٔ عریض که از کتان ساخته باشند بر ورک جبیره مذکوره را بر آن
گذاشته از رباط طویل فخذ را با جبیره ببندند و بالای آن در عرض جسد رباط عریض دیگر بر ورکین مثل کمر ببندند
تا بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود نرود بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص که آن
زیر استخوان عجز و قریب مقعد است و نشست مردم بر آن میباشد و آن اکثر از رسیدن صدمه سقوط و گاهی از رسیدن
صدمه ضرب قوی منکسر میشود و علامتش آنست که از انکسار آن درد عظیم پیدا میشود و مشی دشوار بلکه ناممکن
میگردد و وقت نشستن اذیت زیاده پیدا میشود زیرا که درین وقت ثقل بدن بر آن می افتد و براز به دشواری
می آید و چون امتحان این استخوان کرده میشود دران حرکت خلاف امر طبیعی آن و هم آواز خشخشه محسوس میشود
و علاجش آنست که اگر بعد انکسار بسوی داخل فرو رفته باشد انگشت را در معای مستقیم انداخته استخوان
مذکور را بجایش آرند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ بآرام تمام دارند تا وقتیکه
استخوان مذکور منجبر و متصل شود و بعد حصول صحت هم چند روز وساده های لین زیر عظام تهیگاه نهاده مریض را
بنشانند و ایضا باید دانست که یک مرض بعورات میشود که دران عوارض و علامات مثل علامات انکسار
استخوان عصعص یافته میشوند و هر چند که آنهم بعد رسیدن صدمه سقوط پیدا میشود لیکن دران انکسار عظم نمیشود
بلکه بسبب رسیدن صدمه اربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متورم میشوند و ازان علامات مذکوره

بیان انکسار استخوان عصعص

فصل در بیان کسر استخوان عصعص

منکسر میشود و زنان را این مرض بنسبت مردان زیاده میشود و علامت انکسار این است که اول بر سر
فخذ قدری لحم آنجا منتفخ دیده میشود و ورم در اینجا نمیباشد و اگر باشد بسیار قلیل بود زیرا که خون اینجا کثیر نیست تا ورم
زیاده پیدا شود و بدون تحریک یا تحرک درد هم قلیل میباشد و استخوان فخذ چنانکه قریب جلد در حال صحت
محسوس میشود بعد انکسار چنان قریب محسوس نگردد و چون بمالش کنند سر این استخوان قریب استخوان لگن
دیده میشود و چون فخذ را گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع گردد و وقت تحریک درد زیاده شود
و پای علیل از خود حرکت نمیکند و چون مریض بایستد پای علیل مائل بجانب وحشی و پاشنای علیل بر ساق
پای صحیح نهاده ماند و در محل مفصل زانو قدری انخفاض معلوم گردد و در پیمایش قصر پا ثابت میشود و چون مریض بر بستر
دراز گردد پای علیل بر جانب وحشی بدن مائل دارد العلاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود و درین
وقت از زیاده داشتن مریض بالای پلنگ سقوط اشتها و اجتماع خون در ریه و زخمها بالای عجز و سرین
پیدا شده مریض هلاک میگردد و لهذا باید که اینجا فقط دو سه هفته مریض را بر پلنگ دارند و چون اذیت کم
شود بر پای مریض جبیره از گتاپرکا یا از چرم ساخته نهاده بر بندند تا بسبب آن در استخوان فخذ حرکت
پیدا نشود یا کم شود بعده دو عصا در بغل علیل گذاشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند و هفت هشت ماه برهمین هیئت
حرکت کرده باشد و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای من متحمل برداشتن ثقل بدن خواهد شد عصاهای
مذکوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند اما این لنگ گاهی زائل نمیشود و چون
انکسار بر اصل عنق فخذ که خارج از خریطهٔ رباطی است حادث شود ممکن است که در جمیع اسنان این انکسار واقع شود
لیکن زیاده در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان بنسبت زنان زیاده میشود زیرا که درین عمر
مردان اکثر حرکات عنیفه میکنند و این انکسار از صدمهٔ قوی مثل آنکه کسی از بالای درخت یا از فیل افتد
یا غمز شدید مثل سقوط اسپ و رکوب فخذ یا رسیدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد دوم آنکه ریزه ریزه گشته ریزه های آن در یکدیگر آمیخته
و در هر دو صورت ورم و درد زیاده میباشد العلامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود اینجا هم آنچه علامات
در انکسار این استخوان در خریطه مذکور شده یافته میشوند فرق همین است که اینجا درد زیاده بود و آواز خشخشه
مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند درین وقت درد زیاده
میباشد و پای علیل بنسبت پای صحیح زیاده قصیر بود و هم پای علیل بجانب وحشی بدن مائل باشد اما هرگاه
فخذ را در دست گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع نمیگردد یا بسی قلیل شنیده میشود زیرا که از در آمدن
ریزه ها در همدگر استخوان منکسر بمنزلهٔ استخوان واحد میشود و هم این مریض را ممکن بود که قدری زور کرده یکدو قدم

دوم آنکه بعد متصل یافتن هر دو قطعه جبیره که بر صورت پیاله یعنی عمیق باشد چنانکه این استخوان دران آید و از گتاپرچا
آنرا ساخته باشند بر استخوان مذکور گذاشته بربندند سوم آنکه بعد مقابل و متصل کردن قطعات شکسته این استخوان
از تار نقرئی یا طلائی هر دو قطعه آنرا بدوزند تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها ضایع نگردد و این
آخر تدبیر است **بیان سیزدهم** در شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبهٔ صغری
بعربی و در لغت انگریزی فیبیالا بمعنی قلا یا بانجیر گویند و دیگری را قصبهٔ کبری بعربی و بانگریزی ٹبیا بمعنی بانسلی گویند
بالجمله ازین هر دو گاهی قصبهٔ کبری و گاهی قصبهٔ صغری و گاهی هر دو منکسر میشوند لیکن چون یکی ازین هر دو شکسته شود پس
اکثر قصبهٔ کبری می شکند زیراکه دران سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از جلد قریب است دوم
عضلات بران نیستند سوم هرگاه پا بر زمین بقوت نهاده شود اثر صدمهٔ آن بر این استخوان میرسد بخلاف
قصبهٔ صغری که دران این اسباب نیافته شده اند و قصبهٔ کبری هم از صدمهٔ ضرب خارجی که بطور مستقیم بران
برسد هم از صدمهٔ سقوط که از مکان عالی قد منکسر میشود لیکن هرگاه از صدمهٔ سقوط منکسر شود پس قریب مفصل
کعب شکسته گردد و انکسار درین وقت مورب واقع میشود و چون از صدمهٔ ضرب منکسر گردد بر محل رسیدن صدمه
می شکند لیکن درین وقت هم اکثر بعد تمامی دو ثلث در طول و شروع شدن حصهٔ سومی آن شکسته میشود زیراکه اینجا عضلات
بران کم هستند و ایضاً از رسیدن صدمهٔ ضرب خارجی عرضاً منکسر میشود **العلامات** هرگاه یکی ازین هر دو قصبه
بشکند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص دشوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدا نمی شود زیراکه قصبهٔ سالم برای
منکسر بمنزلهٔ جبیره میگردد اما طریق شناختن آن اینست که مریض درین وقت پای خود را بلند میکند لیکن
قدرت بر قیام ندارد و ایضاً اگر قصبهٔ کبری بشکند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بران نهاده جابجا
غمز و تفحص کنند پس جائیکه دران کسر واقع شده باشد کناره های قطعات منکسره زیر انگشت نمایان خواهند شد
و ایضاً از تحریک ساق آواز خشخشه پیدا شود و اگر قصبهٔ صغری بشکند درین وقت بر سرهای عضلات ساق
که بالای استخوان مذکور اند چون از جانب کعب غمز کنند درد بر محل انکسار پیدا میشود زیراکه درین وقت از غمز کردن
قطعات منکسره از خود با جدا شده در عضلات می خلند و از ان درد بر محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه
باهم منکسر شوند در شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منکسرهٔ هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفض شده از کشیدن
عضلات پیش میروند و در لحم درمی آیند و قطعات منکسرهٔ هر دو قصبه که در جهت علو اند مرتفع گشته از جلد قریب
میشوند و گاهی درین وقت قطعهٔ قصبهٔ کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم حادث میشود و وقت تحریک آواز
خشخشه بخوبی می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منکسر بسوی فوق هر دو مریض را ممکن نباشد **العلاج**
اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت جبیره که بر صورت ساق و قدم بود و دران بر محل سر استخوان فبیلا

بیان شکستن استخوان ران

نتیجه باشد که از ان استخوان مذکور را از جبیره بیرون کرده و هشتند تا جبیره بر ساق و قدم بخوبی مشتمل شود و نهاده خواه در جانب
انسی یا در جهت وحشی هر جا که ضرورت بستن جبیره دانند بر بندند و بعد دو هفته چون استخوان منجبر شود ولیکن نرم و ضعیف
باشد درین وقت استارچ بنڈیج بر آن بسته چوب دستی در دست مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هرگاه هر دو
استخوان شکسته باشند درین وقت هر دو استخوان ساق را کشیده اول قطعات منکسره را مقابل یکدیگر سازند من بعد
در هر دو جانب استخوان جبیره بسته بر قبل انگلائنڈ اسپلنٹ یعنی آکن تا نمبر سپلنٹ پای منکسر را نهند تا بآرام تمام
مانند لیکن گاهی از کشیدن استخوان ساق تقابل قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض فخذ پای منکسر را با شکم باهم
منضم سازد من بعد ساق را با فخذ ضم کنند تا عضلات مسترخی شوند پس استخوان منکسر را کشیده قطعات را مقابل یکدیگر
سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در رفتن یا از افتادن یا در گوی یا از وثوب از بالا قریب مفصل
کعب شکسته میشود علامت این که یکی از قصبتین یا هر دو قصبتان منکسر شوند چونکه اینجا هم ورم زیاده میشود لهذا دشواری
مشخص میشود که اینجا کسر است یا خلع و بنا بر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انکسار این استخوان خوب غور
کنند مثلاً اگر از منقلب شدن پای مریض قصبهٔ صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود زیرا که قصبهٔ کبری
سالم است ثقل بدن را بر میدارد لیکن قدری ورم بر محل انکسار پیدا میشود و پشت پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب
وحشی بدن مائل میگردد اما اگر قصبهٔ کبری بشکند درین وقت بر محل انکسار گوی پیدا شود و قدم بجانب انسی میلان کند
و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلان قدم بسوی جانب وحشی چندان نگردد که از کشش عضلات ساق کف پا
بسوی جانب وحشی منقلب شده نمایان گردد و ورم درین وقت بسیار زیاده میباشد و علاجش اینست که اول تدبیر
کم کردن ورم بعمل آرند من بعد ساق پا را کشیده قطعات منکسره را باهم مقابل کرده جبیره بر جانب داخل بسته ساق
پا را مائل بجانب انسی کرده بالای وساده بآرام تمام دارند و مقابل داشتن قطعات این استخوان دشوار است
و اکثر بعد صحت کجی در پای منکسر باقی می‌ماند و این تدبیر شکستن یک قصبه بود اما اگر هر دو قصبه شکسته باشد و پای
منکسر کجی زیاده پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانب ساق منکسر جبیره بسته پای منکسر را بالای مهد خاص که
برای این انکسار ساخته میشود یا بر قبل انگلائنڈ اسپلنٹ دارند و هر حال وقت انکسار این استخوان
قدم و انگشتان پای را بسوی بالا بنحوی کشیده دارند که بجای مفصل رسغ پا صورت زاویهٔ قائمه پیدا گردد

فصل بیان نوزدهم در انکسار استخوان عقب گاهی این استخوان هم از رسیدن
صدمه که باستقامت رسد مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی وثوب نماید می‌شکند درین وقت این
استخوان در عرض خود دو قطعه یا ریزه های کثیره گردد و گاهی از کشیدن عضلات هرگاه کسی بر پای خود
زور نماید هم این استخوان دو قطعه میشود و درین وقت همراه وتر غلیظ که همیشه بالای آن در طول پای ماند قطعه

شکستن آن از شش و ترنکور بسوی بالا می رود العلامات هرگاه قطعهٔ متصل بوتر شکسته جدا گردد همراه وتر
مذکور بالا میرود و در جای آن بجای عقب گوی پیدا میشود و هرگاه این استخوان از مقام وتر دورتر که قریب
عنق آنست شکسته گردد در شکل قدم فرق کمتر ظاهر میشود زیرا که رباط که آنرا با استخوان استراگالس که پیش آنست و با
می بندد حافظ قطعه باقی مانده میباشد اما آنچه از اصل خود شکسته جدا گشته بسبب کشیدن وتر قدری کنارهٔ آن
بجانب اعلی مرتفع میگردد و از جائیکه جدا شده در آنجا خلو از صلابت عظم محسوس میشود لیکن از تحریک قدم
آواز خشخشه پیدا میگردد زیرا که قدری تقابل فیما بین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود آنقدر
عقب زائل شده عرض آن زیاده میگردد و آواز خشخشه موجود میباشد العلاج هرگاه ورم رفع شود جبیره بر صورت
عقب انگشتان پا درست کرده بر آن نهاده بربندند و ساق پای منکسر را با فخذ منضم ساخته بربندند تا عضلات ساق
و وتر بالای عقب سست و مسترخی شده تقابل و اتصال درمیان قطعات باقی ماند بیان ششم در انکسار استخوان
که بلغت انگریزی موسوم است به استراگالس که آن بمعنی قرعه و هم بمعنی مهره اسما است که ازان بر پارچه ها نقش
طبع میکنند و تسمیه آن بسبب صورت قرعه و مهره است که از ابلغت عرب عظم نردی گویند بالجمله این استخوان هم از
استخوانهای قدم است که بر آن قصبه کبری است و زیر آن استخوان عقب است و این استخوان هم از ضربه قوی
مثل اینکه ارابه بر آن بگذرد شکسته میشود و درین وقت سر آن که متصل با استخوانهای دیگر است شکسته جدا
میگردد و ازان دو قطعه میشود و گاهی از برجستن از مکان عالی بزیر منکسر میشود و درین وقت ریزه ریزه میگردد
العلامات از ریزه شدن این استخوان در صورت و شکل قدم تغیر عظیم پیدا میشود زیرا که درین وقت استخوان عقب
بسوی جانب انسی مائل میگردد و کنارهٔ قصبه کبری هم بزیر می آید و محراب که زیر قدم میباشد زائل میشود و هرگاه از
گذشتن ارابه بالای این استخوان انکسار در آن پیدا شود درین وقت تغیر در شکل کمتر واقع میشود اما از تحریک
قدم آواز خشخشه پیدا میشود لیکن هرگاه ریزه ریزه گردد چنانکه وقت برجستن از مکان عالی میشود درین وقت تغیر
در شکل زیاده حادث میشود چنانکه پیشتر نوشته شده و علاجش وقتی که از مرور ارابه بر آن انکسار حادث شود آنست
که بعد رفع شدن ورم ظاهر اشتله مدرج بر آن ببندند و هرگاه ریزه ریزه شده باشد درین وقت اول
جلد و لحم را شق کرده ریزه های شکسته را ازان بیرون آرند تا بعد صحت زخم و اندمال جراحت داخلی و خارجی
در پا قدری قوت آید و فی الجمله لائق کار گردد و در انکسار جمله عظام صغار رجل مراعات همین قانون واجب دانند
که هرگاه بعد انکسار استخوان از کشیدن صورت قدم درست نشود بر محل انکسار شق کرده اول ریزه های استخوان
منکسر را برآرند و الا انجام نیک نخواهد شد و اگر بعد برآوردن ریزه های استخوان شکسته هم در ورم ریم پیدا
شده آثار فساد و موت ظاهر شوند پای منکسر را قطع کنند که سوای آن علاجی نیست بیان بست و یکم

در انکسار استخوانهای مشط قدم بدانکه گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منکسر میشوند و خاصة انکسار در سه استخوان از استخوانهای مشط قدم که در جانب وحشی اند زیاده می آید و علامتش اینست که در شکل قدم تغیر کم پیدا میشود اما آواز خشخشه بعد التحریک صریح ظاهر و مسموع میگردد و گاهی از مرور ارابه یا گردون دخانی یا اسپ هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر از گذشتن گردون دخانی که صدمه آن جمیع اجزاے عضو را بیکار میکند انکسار پیدا شده باشد درین وقت فورًا پای مریض را قطع کنند و اگر زخم با سباب دیگر بود و زیاده نباشد درین وقت اوّل علاج زخم نمایند بعد آن سطار چپ بنڈیج بران بندند و اگر زخم حادث نشده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها خاصة آمده باشد درین وقت استار چپ بنڈیج تنها بران بستن کافی ست بیان بست و دوم در انکسار اصابع پا این استخوانها هم گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بران منکسر میشوند و شناختن آن سهل ست و علاجش همان ست که در انکسار اصابع دست نوشته شده فلیرجع الیه بیان بست و سوم در انکسار استخوان سر قبل از مقصود باید دانست که چون صدمه ضرب بدیگر اعضا میرسد از ان نقصان در جلد و لحم و عظام می آید اما هرگاه صدمه ضرب بدماغ میرسد از ان سوای نقصان مذکور ضرر بعضو نفیس که دماغ است و اندرون استخوانها میباشد میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدماغ کدام کدام حالت پیدا میشود و از ان کدام کدام آفت حادث میگردد پس بدانکه ممکن ست که چون بدماغ صدمه ضرب رسد از ان یکی از حالات ثلثه یا همه آنها حادث شوند اوّل کان کشن یعنی ترجرج دماغ دوم کام پریشن یعنی انضغاط دماغ سوم سیری برال اریٹیشن یعنی متاذی شدن دماغ اما کان کشن پس ان اینست که صدمه خارجی بدماغ رسد خواه ضرب یا سقوط و از ان دماغ بجای خود متحرک شود و از تحرک آن در افعال دماغ نقصان یا ابطال پیدا گردد و دوران خون دران کم شود و از ان ضعف پیدا گردد العلامات چونکه درجات صدمات کثیر اند ازان علامات هم متعدد پیدا میشوند پس اگر صدمه قلیل رسد از ان دوران سر و قدری بدحواسی ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض برطرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خود می آید و گاهی دوران سر هم نمیشود بلکه قدری بدحواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میداند که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد لیکن بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمه کثیر بر سر رسد از ان فورًا مضروب بر زمین می افتد و بیهوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن میرود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر از مریض کسی سوال کند جواب نمیدهد لیکن هرگاه بآواز عظیم پرسند دران وقت مثل نائم که دفعةً غافل باشد

از آواز عظیم قدری منتبه شده چشم وا میکند و باز بند میسازد و نبض صغیر و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر حرکت چشم صغیر و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز اکثر درین حالت بی اراده جاری
میشوند و در همه اعضا استرخا ظاهر گردد و قوت عضلات باطل یا قلیل میگردد و ازان ظاهر میشود که از تشنج دماغ
قوت بدنی کم شده یا قریب فقدان است و این اول درجه کانکشن است که دران گویا آثار حالت کلاپس پیدا میشود
و آن از دو سه دقیقه تا دو سه ساعت می ماند و بعد آن درجه ثانیه این حالت پیدا میشود باین طور که هوش و حواس
رفته آهسته آهسته قدری عود میکند و در نبض قدری قوت پیدا میگردد و برودت جلد زائل شده دران حرارت حادث
میشود و اکثر بعد این حال قی می آید و از حرکت قی در نبض حرکت قلب زیاده میگردد چه از اذیت پرده شکم که در قی کردن
میشود دل زیاده حرکت میکند و ازان در دماغ خون زیاده میرود چنانکه پیشتر از کم شدن دوران خون در دماغ
ضعف پیدا شده بود همچنین اینک از زیاده رفتن خون در دماغ قوی میشود لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد نوبت
به پیدا شدن درجه ثانیه کانکشن نمی آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب مریض هلاک میشود و انجام رسیدن
صدمه بدماغ اینست که اگر قلیل باشد بعد مدت قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود ازان فوراً مریض هلاک میگردد
و در میان صحت و موت مفاجات درجات کثیره اند مثل اینکه دو سه روز در سر دوران و درد باشد بالجمله علامات ضعف جمع
شده برطرف شوند یا تمام عمر بحالت ضعف دماغ مبتلا ماند و حالتش چنان بود که از ادنی مؤثر خاصةً از امور
نفسانیه مثل غیظ و غضب یا فزع و خوف زیاده متاثر شود لیکن کسیکه باین حالت مبتلا گردد بعد دو سه سال
از پیدا شدن ورم دماغ هلاک میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرق می آید و نسیان
غالب گردد و گاهی آنچه علم که پیش از رسیدن صدمه محفوظ بوده است از خاطر میرود و نسیاً منسیاً میگردد و گاهی بعد رسیدن
صدمه در تکلم نقصان پیدا میشود و ازان لکنت در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی است که ضرب بر مقدم دماغ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضربه بر مقدم دماغ جفن اعلی مسترخی شده
بجفن اسفل می نشیند و ازان چشم مفتوح نگردد و گاهی در قوت سامعه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای کثیره
غیر موجوده در خارج مسموع میشوند و این را از قبیل تشوش فعل دماغ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه بدماغ قوت باه زائل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
ایضاً درین وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد بسبب متضرر شدن نخاع از اذیت دماغ بالجمله باید دانست
که آنچه علامات و انجامات از رسیدن صدمه بدماغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول ازان علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بمرور ایام آنچه از نقصانات دماغ امور حادث میشوند و نوشته
شدند به موجود میشوند و امر خطرناک میگردد و خوف هلاکت ظاهر گردد و گاهی صدمه کثیر بدماغ میرسد لیکن ازان کدام

نقصان در دماغ باقی نماند و افعال دماغ محفوظ از آفت میمانند و بعد صحت هیچ مرض پیدا نمیشود لهذا بقراط
نوشته که از صدمه قلیل دماغ بی پروا نشوند و از صدمه قوی کثیر آن نا امید نباشند و مؤید این قول آنست که چون
گردون دعالی اتفاقا باهم مناطحه میکنند یعنی سر کله می زنند از ان کسانیکه بر آن نشسته اند چنان متحرک میشوند که مغز استخوان
ایشان هم از ان بحرکت می آید لیکن بعد آن فورا کدام ضرر ظاهر نمیشود و چه اگر گردون فرود آمده بخانه ها و بمقامات مقصود
خود میروند و بخوبی همه کار خود را بانجام میرسانند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سرسام مبتلا شده هلاک میشوند الحاصل
گاهی بعد رسیدن صدمه و زوال هر دو درجه کان کشتن درجه سوم یعنی انکام پذیرفتن شروع میشود و آن انضغاط دماغ است کیفیتش
اینست که گاهی صدمه بر سر میرسد و از صدمه قوی یا ضرب تیز استخوان دماغ شکسته بر دماغ ملتصق شده بر آن
می نشینند و گاهی در ان درزی آید و از ان در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه مذکوره بوساطت استخوان بر دماغ میرسد
در دماغ ترضیض و تحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده در میان
عظم منکسر و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ منضغط میگردد و گاهی ضرب بر سر میرسد و از ان در استخوان انکسار واقع
نمیشود ولیکن از اثر صدمه ضرب قدری ام غلیظ از استخوان راس جدا گشته و از ان در میان استخوان و غشا
مذکور جوف پیدا شده خون بند پیچ در ان مجتمع میگردد و پس از ثقل آن غشای مذکور انجا بر دماغ می نشیند و از ان
دماغ منضغط میگردد و گاهی از رسیدن ضرب بالای دماغ استخوان نمی شکند بلکه از ان ورم در غشای ام غلیظ موسوم
به جوراً اسپنیر یا در استخوان مضروب علیه حادث میشود و من بعد در ان ورم ریم پیدا میشود و استخوان مرده میگردد و ریم از ورم مذکور
خارج شده در میان استخوان و غشای مذکور مجتمع میگردد و از ثقل آن غشای مذکور بر دماغ می نشیند و از ان دماغ منضغط میگردد
و گاهی ریم در میان ام غلیظ و ام رقیق بسبب پیدا شدن ورم در غشا متولد گردد و درین وقت ممکن است که این
اجتماع مده در میان غشائین مذکورین بالای دماغ هر جا که باشد پیدا شود زیرا که هر دو غشا بالای دماغ و هم اندرون
آن رفته اند پس هر جا ممکن است که ورم در انجا پیدا شده ریم افتد و درین صورت انضغاط از خارج و داخل دماغ هر دو پیدا میشود
و گاهی از در آمدن اجسام غریبه غیر جنینیه مثل گلوله تفنگ یا قطعه آهن یا از چوب و مثل آن که در دماغ داخل شوند هم دماغ
منضغط میشود العلامات هرگاه دماغ منضغط شود و سبب آن خفیف و قلیل باشد از ان مریض قدری بیهوش می ماند مثل
نائم یا سکران و چون باواز بلند از ان سوال کنند قدری متنبه شده مثل کسی که در خواب ثقیل بود قدری جواب هم
میدهد اما هرگاه انضغاط زیاده باشد بیهوشی مفرط پیدا میگردد و هیچ آواز کسی نمیشنود و نه جواب میدهد و اعضا مسترخی میشوند
مثل فالج و تحریک اعضا ممکن نباشد هر عضوی را که بر داشته از دست بگذارند بر زمین بی اختیار می افتد و تنفس آهسته آهسته
میگیرد و آواز غطیط پیدا میشود زیرا که چون لهات مسترخی گردد و مریض هوا را از راه بینی و دهن میکشد پس وقت رفتن هوا
در گلو و ریه لهات متحرک میشود و از ان آواز غطیط پیدا میگردد و ایضا چون هوای مستنشق را بسوی خارج دم کنند

نشان آواز غطیط وامراض

وقت دفع کردن تنفس رخساره‌ها منتفخ میشوند و از لبهای مریض آواز نفخ کردن پیدا میشود و سببش اینست که چون فکین و
رخساره‌ها و لبها مسترخی میشوند از ان چون هوای مستنشق او دفع کردن ریه در دهن می‌آید از ان رخساره‌ها و لبها منتفخ
میشوند و لبها حرکت میکنند و از ان آواز نفخ کردن پیدا میشود **و ایضا** مردمک چشم وسیع میگردد و نبض بطی و عریض
میشود و حرکت دل بطی میگردد و براز بی اختیار می‌آید زیرا که عضلات قابضه که در استداره امعاء هستند مسترخی میشوند
و بول اکثر محتبس گردد زیرا که انچه عضلات و مثانه معین بر اخراج بول اند هم مسترخی میشوند و از ان بول محتبس میگردد
و گاهی بول هم جاری میشود و این وقتی ست که گردن مثانه مسترخی شود و جلد بدن سرد میباشد و گاهی گرم هم میگردد و عرق
گرم از بدن جاری میشود و اینکه سیماب در آله مقیاس الحرارت تا درجه یکصد و شش میرسد و چون باین حد رسد
سرسام قریب الحدوث میباشد **و ایضا** درین حالت گاهی کوما که بلغت انگریزی بمعنی بیهوشی ست که بسبب دماغ پیدا
شود و آن مثل خواب ثقیل میباشد و در ان غطیط هم بود حادث میشود و چون این بیهوشی رفع شود هذیان و اختلاط عقل
ظاهر گردد و بعد از ان باز بیهوش میشود پس در همین حالت می‌ماند که گاهی در عالم بیهوشی و گاهی در هذیان و اختلاط عقل
بسر میکند **و ایضا** گاهی در یکجانب رشته‌های بدن کنولشن یعنی تشنج خاص عضو پیدا میشود و باید دانست که گاهی بعد
رسیدن صدمه بر سر اول کان کشن یعنی تزعزع دماغ پیدا میشود و از ان کام پریشن یعنی انعصار دماغ شروع میگردد
و گاهی از رسیدن صدمه بعد کان کشن مریض هشیار شده مشغول کار و بار خود میگردد و او خود و بیند گانش مطمئن میشوند
لیکن بعد از ان کام پریشن میشود و علامات آن ظاهر گردند و گاهی وقت رسیدن صدمه قوی مدت کان کشن این قدر
قلیل میباشد که محسوس نگردد و بعد آن فورا علامات کام پریشن ظاهر و موجود میشوند و انجام این حالت یعنی انعصار
دماغ اینست که یا در همین حال تا یک هفته یا دو سه هفته یا دو سه ماه مبتلا مانده بعد آن مریض صحیح میشود و گاهی در حال
مبتلا ماندن درین حال ورم حار دماغ پیدا میشود و بعالم سرسام بیمار هلاک میگردد و گاهی در حال ابتلای خود
درین حالت از مرض سکته می‌میرد اما حالت ثالثه که آنرا بلغت انگریزی سریبرال اری تیشن گویند و آن بمعنی متاذی
شدن دماغ ست پس بدانکه این حالت هم از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط بر دماغ پیدا میشود باینکه چون صدمه
بر دماغ رسد خصوصا بر مقدم آن مثل پیشانی یا بر صدغ درین وقت نقصان بدماغ میرسد یعنی انشقاق و انخراق
در ان خاصه در جسم اسود واقع میشود و العلامات وقتیکه مریض بر زمین می‌افتد و بر این هیئت میباشد که چشمها را هرقدر
بند کرده باشد حتی که اگر کسی خواهد که چشمانش بگشاید بدشواری کشاده شود و بعد کشادن هر دو مردمک چشم صغیر دیده
میشود چنانکه در تشنج میباشد و بر پیشانی و رخسارهین چین‌ها بود چنانکه وقت زیاده متاذی شدن پیدا میشوند و در وقت
اداء حرکات سینه متصل بسیار و هر دو دست را منقبض ساخته بالای سینه و پاها را کشیده و باشکم منضم و متصل
دارد و بسوی قدام مائل بود و تکیه بر پشت آن ظاهر باشد مثل کسیکه از کثرت برودت متاذی شده خود را منقبض

وقتیکه بیماری از مغز ... نفس (marginal note, partly legible)

و تشنج سازد میباشد و با قلق بود که بار بار از یک پهلو بر پهلوی دیگر منقلب میشود لیکن بر هیئت استلقائی آید بر این هیئت او را خسپیدن ممکن نباشد و جلد بدن سرد بود و گاهی ادراک برودت هم میکند و سیماب در آله مقیاس الحرارت از مرتبهٔ اعتدال کم میگردد و نبض دقیق و ضعیف و بطی بود حتی که در یک دقیقه زیاده از هفتاد بار قرعه نمیکند و بول و براز با ختیار مریض میشود و گاهی بطور ندرت احتباس بول هم پیدا گردد و در اکثر مریض بیهوش می ماند و کدام امر را نمی فهمد لیکن چون با آواز عظیم از و سوال امری کنند و خواهند که بهوش آید از چین ابرو و چشم و غیره بدمزاجی و تاذی خود را ظاهر میسازد و اگر کسی دست و پای آنرا حرکت دهد یا خواهد که راست و متنبه سازد فوراً از یک پهلو بر پهلوی دیگر منتقل میشود چنانکه کسی متنفر شده از کسی از یک پهلو بر پهلوی دیگر در عالم خواب ثقیل منقلب میشود یا از تحریک دست یا پا جواب میدهد که او را تنگ نه سازند و چونکه این علامات که علامات تاذی و انقباض طبع اند درین حالت یافته میشوند لهذا این حالت را باسم سریری برال اتری ٹیشن که بمعنی بی آرامی و تاذی ست نام کردند تسمیة الملزوم باسم لازمه انجام این حالت آنست که گاهی درهمین حالت یکهفته یا دو سه هفته مانده صحت یابد اما قبل حصول صحت اول نبض بتدریج آهسته آهسته قوی و عریض میشود من بعد در آله مقیاس الحرارت حرارت بدنی زیاده شده تا حد اعتدال میرسد و بعد این انقباض و تشنج که در اعضا بوده آهسته آهسته کم گردد و مریض دست و پا را دراز میسازد و بر هیئت استلقائی آید بالجمله اعراض که بر تاذی دماغ دال بودند رفع میشوند و حالت دهی منشیا که قسمی از جنون و بی عقلی ست که بسبب ضعف دماغ پیدا میشود و جود میباشد و بعد این حالت کسی بقدر رجعت قوت در دماغ آهسته آهسته صحیح العقل میگردد و کسی کم عقل میماند و کسی همیشه در بی عقلی و سفاهت عمر بسر میکند و گاهی بعد زوال علامات اذیت دماغ ورم مزمن در دماغ پیدا میشود و دران مریض هلاک میگردد و کسی را بعد آن فالج و کسی را صرع پیدا میشود ایضاً با آنکه این حالات ثلثه که مذکور شدند فوراً بالاواسطه از رسیدن صدمهٔ ضرب یا سقوط پیدا میشوند با اینکه ازین حالات کدام کدام مرض پیدا میشود پس بدانکه گاهی بعد این حالات ورم حاد و گاهی ورم مزمن حادث میشود و گاهی بعد حدوث ورم رحیم در دماغ پیدا میشود اما ورم حاد پس بدانکه آن بعد دو سه روز از رسیدن صدمهٔ ضرب بر دماغ پیدا میشود و بعد از آنکه مریض بهوش آمده باشد چنانکه بعد حالت موسومه بکان کشن اکثر مریض بهوش می آید و حال خود را بیان میکند اما بعد کامپرشن یا بعد سریبرال اری ٹیشن پس بعد این دو حالت مریض در عالم بیهوشی میماند و بهمان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کان کشن و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند دیده میشود از انجمله یکی آنست که شکایت درد سر شدید مینماید و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و این درد بسی شدید بود و شدت آن آناً فاناً زیاده میگردد و بر جلد راس گرمی زیاده محسوس میشود و هر دو شریان عظیم که بر حلق دیده میشوند که از آنها خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود و بسبب آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میرود

مردمک چشم صغیر میگردد و مریض را ممکن نبود که نظر بسوی روشنی کند و آوازهای غیر موجود در خارج زیاده مسموع میشوند
و نبض عظیم و قوی میگردد و نوم مطلقاً نمی آید و در قلق و کرب مریض میباشد و اکثر هذیان بزودی پیدا میشود و مریض
توثب و برجستن از بستر می نماید و تپ شدیدی آید و بعد این حالات گوما یعنی بیهوشی طاری گردد و بسبب انفجار دماغ از
ورم و تا اینکه بیهوش می شود و تپ باقی میباشد و بعد آن براز بی اختیار جاری میشود و بول محتبس میگردد و بعده
آثار کمزوری و ضعف ظاهر میشوند و تپ زائل گردد و در شدت ضعف مریض هلاک میشود و گاهی ورم حاد مزمن
که آنرا اسپکیوٹ گویند یا ورم مزمن که آنرا کرانک گویند حادث میشود و این ورم خاصةً در غشای ام رقیق که غشا
آبدار دماغ مثل نسیج عنکبوت زیر ام غلیظ که آنرا بانگریزی جورامیٹر گویند هست پیدا میشود بخلاف ورم حاد که آن در این
و هم در پایه میٹر و نفس دماغ عام میگردد و این ورم گاهی بعد دو سه روز از رسیدن ضرب بر دماغ پیدا میشود و گاهی بعد
مرور مدت دراز مثل یک دو ماه یا مدت یکسال بر رسیدن صدمه ضرب بر دماغ حادث میشود و گاهی بعد رسیدن ضرب
بر دماغ کدام اذیت دماغی باقی نمی ماند و بعد آن ورم مذکور پیدا میشود و گاهی دوام که ورم بار دیگر پیدا شود بعد رسیدن ضرب
کدام شکایت از شکایتهای دماغیه باقی میباشد مثل اینکه مریض قدری درد سر داشته باشد یا شکایت ضعف دماغ دارد
که بسبب آن کدام کار نتوان کرد و بر مشقت قادر نبود یا از ادنی امر از امور نفسانیه زیاده متاثر میشود مثل اینکه از ادنی امر
مکروه او را غیظ و غضب زیاده آید یا قوت باصره یا سامعه آن ضعیف باشد من بعد دفعةً ورم پیدا میشود یا اول صرع
عارض میشود و بعد آن ورم پیدا میگردد علامات هرگاه این ورم پیدا میشود مریض شکایت درد سر زیاده میکند
و در جلد راس گرمی زیاده یافته میشود و مردمک چشم گاهی وسیع و گاهی ضیق بود و گاهی در یک چشم وسعت و در چشم دیگر
ضیق اندرون مردم چشم می باشد و گاهی در مقله سرد و چشم حول پیدا میشود و مریض به دیدن روشنی خوش نباید و از آن خائف
و کاره میباشد و گاهی هذیان هم بود و گاهی از اذیت راس آهسته آهسته آه آه میکند و گاهی از کثرت اذیت راس بآواز
بلند فریاد میکند و گاهی از اذیت دماغ دندانها را باهم میخاید و گاهی در عضو خاص مثل یک دست یا پا تشنج پیدا میشود
و بعد ظهور این علامات چون چند روز یا یک هفته بگذرد گوما یعنی بیهوشی که از سبب دماغی بود حادث میشود و در آن بعض
هلاک میگردد و فقط و ایضاً گاهی بعد رسیدن ضرب بر دماغ ریم هم پیدا میشود و آنهم در چند جا از دماغ پیدا میگردد اول
ممکن هست که در میان استخوان راس و ام غلیظ پیدا شود و از اسباب آن سه سبب اند اول آنکه بدون حادث شدن
زخم محض از رسیدن صدمه ضربه بالای دماغ ام غلیظ از استخوان جدا شود و از آن در غشای مذکوره ورم حادث شده در آن
ریم افتد دوم آنکه از صدمه ضرب استخوان دماغ ریزه ریزه شود و بسبب آن ام غلیظ خراش حادث شده ریم پیدا
گردد سوم آنکه از صدمه ضرب جلد بالای سر هم دور گردد و ام غلیظ هم در اینجا بسبب صدمه مذکور از استخوان راس
جدا شود و از آن سبب غذا باستخوان راس و در آنجا نرسد پس از نایابی غذا اینجا استخوان مرده گردد و از مردن آن و هم

گرد این استخوان مرده و زنده استخوان زنده و هم در ام غلیظ جائیکه گرد این استخوان با عظم زنده متصل ست پیدا شود و ممکن است که ریم در میان ام رقیق و با پیمبر و دماغ پیدا شود و این اکثر در کسیکه بسیار ضعیف باشد و در ورم مزمن دماغ مبتلا شده بمیرد و خاصة مرض با ثمیا یعنی آمیختن ریم با خون داشته باشد یافته میشود سوم ممکن ست که در نفس دماغ ریم پیدا گردد و آن اکثر در مقام رسیدن ضربه یافته میشود و گاهی در جهت مخالف مضروب علیه که بمقابل محل وصول آفت باشد یافته میشود و آن اینست که گاهی آفت ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا استخوان مؤخر راس منتهی میشود و جائیکه صدمه منتهی شده اعنی مؤخر دماغ استخوان همانجا منکسر میشود پس موافق همین وصول صدمه گاهی ریم در محل ضرب در نفس دماغ یافته میشود و گاهی در جانب مقابل مخالف محل آفت ست ریم در نفس دماغ یافته میشود و لطف [illegible] تر کره و سبب تولد ریم در نفس دماغ خواه در جائیکه بران خاصة ضربه رسیده یا در جائیکه صدمه ضرب از محل مضروب علیه انجا منتهی و واصل شده باشد چنانکه گاهی در جانب مخالف که بمقابل محل مضروب علیه بود انکسار واقع میشود این امر پیدا میگردد اینست که بسبب رسیدن صدمه ضرب و اذیت آن ورم حار در دماغ پیدا میشود و درین ورم ریم متولد میگردد و ایضاً گاهی از ورآمدن جسم غریب در دماغ مثل گلوله تفنگ یا پیکان تیر یا ریزه استخوان شکسته هم ورم حار پدید میشود العلامات اول علامات ورم حار که مذکور شده موجود بود و هرگاه ریم دران پیدا شود اول لرزه می آید چنانکه در تپ نائبه می آید بعد آن اگر مریض قدری هشیار بود بعد این لرزه بیهوش میشود و گاهی یعنی بیهوشی دماغی بران غالب میگردد و فالج در جهت مخالف محل تولد ریم در نصف بدن پیدا میشود یعنی اگر ریم در جانب یمین دماغ باشد فالج در جانب یسار بدن میشود و بالعکس و علامات ورم حار دماغ همیشه موجود میباشند اما هرگاه ریم در میان استخوان راس و غشای ام غلیظ بسبب جدا شدن آن از استخوان حادث شود بی آنکه زخم از ضرب آمده باشد در آن وقت بمقابل محل تولد ریم در جلد راس هم ورم و درد این پیدا شود که چون آنرا از سر انگشت فشار کنند و احساس نمایند در آنهم لینت ریم یافته میشود زیرا که درین وقت از پیدا شدن ریم از ام و غشای استخوان اثر هم در جلد راس ورم و ریم متکون میگردد چه در تشریح استخوان راس نوشته شده که عظام راس [illegible] دو قوی زیر و بالا صلب اند و یک توی آن که در میان هر دو توهای صلب ست لین میباشد و دران عروق کثیره که قوی و صلب اند برای تغذیه عظام مذکوره خون را می آرند پس هرگاه ام غلیظ از استخوان راس جدا میگردد و دران ورم ریم پیدا میشود و استخوان که ازان جدا شده از نارسائی غذای میرد و در آنهم ریم پیدا میگردد پس ازین استخوان مرده ریم منتقل شده در غشای استخوان مذکور میرسد و در انجا هم متکون میگردد و از انجا در جلد راس هم ریم می آید چه پاینتیو تا [illegible] جلد راس که پیوسته ملتحم شود و بعد آن این ورم که بالای استخوان راس در غشای آن و در جلد [illegible] گاهی منفجر میگردد و ازان ریم سائل میشود لیکن چونکه استخوان مانع جریان ریم اند و ریم زیر استخوان [illegible] ام غلیظ از بین رفتن نمی آید بلکه همان قدر ریم که بالای استخوان مذکور در غشای بیرونی استخوان و در جلد [illegible]

جاری میشود الحاصل بسبب ظهور ورم لین در جلد راس بمقابل محل تولد ریم ورام غلیظ این ست که گفته شده اما این علامت مخصوص است بوقتی که از ضرب زخم در جلد راس نیامده باشد لیکن هرگاه از آن زخم در جلد راس هم آمده باشد و سهو ازیک علامات ورم دماغ موجود بوند در آن وقت چون جلد بالای استخوان باقی نمی ماند پس از نقصان جلد راس که استخوان راس مضروب علیه دیده میشود لهذا وقت پیدا شدن ریم درین وقت ورام غلیظ رنگ استخوان راس اینجا گاهی برنگ خاکستری و گاهی بادامی و گاهی مائل بسیاهی دیده میشود و از ان مجربین میدانند که استخوان راس مرده شده و یقیناً زیر آن ریم درمیان استخوان مذکور ورام غلیظ است فتذکر اما هرگاه ریم فیما بین ام رقیق و پایه میتر و دماغ پیدا شده باشد یا در نفس دماغ بود دران وقت کدام علامت خاص نیست که بر محل تولد ریم دلالت کند جز اینکه انچه عموما بر پیدا شدن ریم دلالت میکنند مثل آمدن لرزه بعد موجود بودن علامات ورم دماغ یا حدوث فالج در جهت مخالف از جانب تولد ریم یا علامات ورم حار دماغ در اینجا هم دال می باشند اما از ان تعین و تخصیص موضع تولد مده نمیشود و از عدم تشخص موضع تولد ریم نقصانی پیدا نمی شود چنانکه در علاج آن ظاهر خواهد شد و انجام تولد ریم در دماغ و اجزای آن اینست که از ان پائمیا پیدا میشود زیرا که در قوی لین استخوان دماغ چونکه عروق بسیار غلیظ آمده اند پس یا در این عروق هم ورم پیدا شده ریم می افتد و از ان در خون وقت دوران آن می آمیزد یا کدام عرق ازین عروق شق میگردد و دران ریم از استخوان مرده بر آمده داخل میشود و علی کلا المذهبین ریم در خون داخل شده بذریعه دوران آن در جگر و مفاصل و ریه و هم در جانب صحیح دماغ و در دیگر اعضا ممکن است که برسد لیکن زیاده از همه دریه می آید اما پائمیا وقتی پیدا میشود که صدمه قلیل بر دماغ رسیده باشد تا که بعد آن مریض مدتها زنده ماند و نوبت به پیدا شدن پائمیا رسد چه اگر صدمه قوی بر سر چنان رسد که از ان مریض دفعةً یا در مدت قلیل بمیرد دران وقت نه ریم پیدا میشود و نه از ان پائمیا حادث گردد العلاج بدانکه هرگاه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شده باشد درین وقت مریض را در مکان محفوظ از هوای بارد دارند و در گلیم یا دیگر لباس موئین گرم بپیچند و آب گرم در بوتل انداخته از ان تکیه بر بدن سازند و هم بر جلد مریض مالش و دلک زیاده سازند و اگر زنجبیل مسحوق گرم هم مالش سازند جائز بود تا اینکه گرمی بر جلد پیدا شود و دوران خون اینجا زیاده گردد و چون مریض قدرے بهوش آید آب مطبوخ چای که حار بالفعل بود قدری بنوشانند تا گرمی در بدن پیدا شود لیکن شراب درین جا نه دهند اما اگر کان کشن قوی بود که ازین تدابیر رفع نشود درین وقت قدری امونیا کاربناس با آب ساده حل کرده یا با شراب یا شراب حار تنها بنوشانند یا بذریعه زراقه در معا رسانند و بعد پیدا شدن حالت ری ایکشن اگر آن قلیل بود قلت و کثرت آن موافق شدت و خفت وقلت و کثرت حالت کان کشن پیدا باشد یعنی اگر کان کشن خفیف است ری ایکشن هم خفیف خواهد بود و بالعکس بالجمله چون ری ایکشن خفیف باشد مثل اینکه

قدری درد سر و اندک حرارت بر جلد راس محسوس شود درین وقت آب سرد که از برف آنرا سرد کرده باشند
یا سرکه همراه آب ساده بر سر نهند و اگر ازینهم دفع نشود مسهل قلیل الوزن از قسم ادویه مسهله کلین اند مثل
میگنشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ بنوشانند و غذای بارد بالفعل که سریع الهضم و لطیف بود بنوشانند
و بآرام تمام بر پلنگ دارند اما هرگاه کیفیت قوی بود مثل اینکه حرارت جلد راس و درد سر قوی باشد و اختلاط عقل و کدورت حواس
بود که از آن خوف اجتماع خون و پیدا شدن ورم دماغ قوی باشد درین وقت اگر مریض قوی بود اول فصد گیرند
و خون از هشت اونس تا دوازده یا شانزده اونس برآرند و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد زلو حسب مناسب
بر محل صدغ یا خلف اذن یا زیر موق اکبر چشم چسپانند و برف باریک کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر دماغ نهند
و مسهل قوی مثل روغن حب السلاطین نوشانند و غذای لطیف سریع الهضم خورانند و بآرام تمام بر پلنگ دارند
پس اگر بعد اینهم کدام عرض مثل درد سر خفیف یا فساد فکر که قلیل بود باقی ماند موافق آن علاج هم خفیف فرموده شود
مثل اینکه گاه گاه دو سه زلو بر اصداغ یا خلف اذن یا بر زیر گوشه چشم چسپانند یا حجامت با شرط خلف راس نهند
یا پلستر از نیش مگس بر جای مناسب نهند و قدری سیماب هم مثل کیلومل یا بلو پل قلیل گاه گاه بطوری خورانند که از آن
جوشش دهن پیدا نه شود و گاه گاه مسهل هم داده باشند و چون بعد جمله این تدابیر هم نقصان دماغ رفع نه گردد
عمل سیتین باستعمال آرند و مریض یکسال احتیاط و آرام دارند و همیشه نگران حال آن باشند که اکثر دفعه این مریض
در ورم حار دماغ مبتلا میگردد اما هرگاه کام پریشن بعد رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا شود درین وقت تامل
نمایند که عاصر دماغ چیست ریزه استخوان شکسته است یا کدام جسم غیر طبیعی که در دماغ در آمده یا خون ست یا ریم
پس انچه بسبب ریزه استخوان یا کدام جسم غیر طبیعی یا ریم باشد تدبیر آن آینده نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما هرگاه
بسبب اجتماع خون باشد درین وقت آن خود بخود اکثر در عروق منجذب میشود پس علاج عام اینجا کافی ست و آن
اینست که در مکانیکه روشنی کم باشد مریض را بآرام تمام دارند و موهای سرش را تراشند و آب سرد یا سرکه و آب ساده
بالمناصفه سرد کرده یا برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر سر نهند و بعد آن چون مریض درین حالت بیهوش می ماند
پس مسهل دهند از چیزی که مقدار قلیل آن اسهال نماید و آن روغن حب السلاطین گفته میشود پس یکدو قطره آنرا همراه
زبده یعنی مکهن یا همراه صمغ عربی محلول با آب حل کرده بر اصل زبان نهند تا مریض همراه لعاب دهن آنرا بلع کند یا احتقانا
از روغن بید انجیر و روغن تارپین حقنه نمایند تا اسهال بقوت جاری شود و در بست و چهار ساعت روز و شب اگر بول
محتبس باشد دو بار بذریعه کاتاتیر بول را جاری سازند و بعد این تدابیر یقینی مریض قدری غذا را میخواهد پس اگر ممکن
باشد شیر یا آب یخنی یا شوربای لحم بنوشانند یا بذریعه زراقه در شکم رسانند پس اگر بعد انفجار ورم شروع شود تدبیر
ورم که آینده نوشته خواهد شد بعمل آرند اما هرگاه سری برال اری تیشن پیدا شود درین وقت مریض را بآرام تمام

بالای پلنگ سر دارند و موهای سر را تراشیده آب برف بر سر نهند و مسهل خفیف مثل روغن بید انجیر یا سفوف جلپ کمپونڈ
بمقدار قلیل بنوشانند یا از حقنه لینه تنقیه امعا سازند و اگر خواب نیاید برومائید پتاسیم تنها از پانزده تا بست گرین یا همراه
کلورل هائیڈریٹ نوشانند و اگر درین حالت در سر گرمی نباشد که از ان خوف حدوث ورم باشد درین وقت بهتر
از افیون دوای دیگر نیست پس لاؤڈنم یا لائکر اوپیای سڈی ٹیوس یا سلوشن مارفیا هر یک جدا جدا از بست قطره تا سی قطره
بنوشانند و هرگاه ورم شروع شود علاج آن نمایند اما هرگاه ورم حاد یعنی اکیوٹ انفلمیشن باشد درین وقت
اول موهای سر را تراشیده برف کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر تمام سر نهند من بعد اگر مریض قوی باشد فصد گرفته
خون حسب حاجت بر آرند تا اینکه قدری ضعف در نبض پیدا گردد و بعد آن هرگاه باز در نبض قوت زیاده پیدا شود
باز فصد گیرند و خون بر آرند و ملاک امر در تثنیه فصد قوت دوران خون ست پس هرگاه دوران خون قوی گردد خواه بعد
چند ساعت یا بعد چند روز وقت گرفتن فصد همان خواهد بود پس اگر بعد چند ساعت محتاج فصد ثانی شوند همین فصد
اول را کشاده دست را حرکت دهند تا زخم اول منفتح شده خون جاری گردد و اگر بسبب پیدا شدن ورم خون از زخم
بر نیاید عرق دیگر را کشایند و خون بر آرند و اگر مریض طفل یا ضعیف باشد زلو بقدر مناسب بر صدغین یا خلف
اذنین یا زیر گوشهٔ چشم اکبر بچسپانند و بعد آن مسهل دهند تا اسهال رقیق شود پس اگر مریض لائق نوشانیدن مسهل باشد
از ادویهٔ مسهله آنچه ممکن است بنوشانند یا کیلومل از ده تا پانزده گرین تنها نوشانند یا کیلومل دو چهار گرین همراه سفوف
جلپ کمپونڈ نوشانند تا اسهال بخوبی شود لیکن سلفیٹ آف میگنیشیا درین حال از مسهلات دیگر بهتر ست و اگر مریض
لائق نوشیدن مسهل نباشد عوض مسهل از حقنه تنقیه نمایند و استعمال سلفیٹ آف میگنیشیا در حقنه هم مفید است
و بعد فراغ از اسهال کیلومل را با قدری افیون خالص بنوشانند یا در بغل مالند تا که از راه جلد در خون داخل شود و
کیلومل را چندان خورانند که قریب ... حالت پیدا کند و غذا قلیل القدر سریع الهضم مثل شوربای لحم یا شیر
همراه آب ساده بنوشانند اما دائم که ... ورم ... واقع شوند حاجت بسوی تغذیه کمتر واقع میشود و دیگر تا که
مریض را آرام تمام دارند و معنی آرام تمام آنست که جمیع حواس و اعضا از فعل خود باز مانند مثل اینکه سمع از شنیدن
آوازها و بصر از دیدن اضواء و شامه از بوئیدن روائح حاده و زبان از چشیدن مذوقات حاده و از کلام آشنا
نشوند و اعضای بدن جمله از حرکات بدنیه و دماغ از حرکات نفسانیه باز مانند و همیشه گاه گاه مسهل داده باشند تا شکم
صاف ماند و هرگاه ورم حاد ... کرانک یا سب اکیوٹ یعنی حاد مزمن گردد و آن بعد مرور مدت دراز پیدا شود
ورم حاد میشود در آن آنچه علاج ورم حاد نوشته شده از ان اقوی مثل فصد و مسهل قوی را باستعمال نیارند لیکن مسهل
معتدل که ... قوی و ضعیف ... باشد ... بنوشانیده باشند تا قبض شکم نماند کیلومل بمقدار قلیل تا مدت
دراز نوشانند تا اثر آن در بدن ... باشد ... تاثیر خود کند که از ان ... پیدا شود بلکه اگر ...

ظاهر شوند مقدار کیلومل را کم کنند یا مطلقا چند روز نوشانیدن آن ترک کنند و بعد نوشانیدن کیلومل ایوڈائیڈ پتاس
یا بروما ئیڈ پتاش قلیل المقدار بهمراه قهوه عشبه بنوشانند و موهای مریض را تراشیده پلستر از نیش بگس بر یافوخ نهند
و گاهی بر تمام سر پلستر مذکور را باین ترتیب می نهند که اول بر یافوخ بعده بر جانب یمین پس ازان در جانب یسار دماغ
بعد آن بر موخر راس می نهند که از استعمال آن نفع کثیر حاصل میشود و گاهی عوض آن عمل سیٹین را بکار بردن استعمال
میکنند لیکن باید که آبله پلستر نیش بگس و زخم سیٹین را آن قدر جاری دارند که جمله شکایتهای دماغیه دفع شوند و درین حال
غذای صالح مقوی مثل گوشت بره و شیر و نان گندم نوشانند لیکن اغذیه حاره نه دهند اما هرگاه ریم در دماغ پیدا شود و در
نفس دماغ یا درمیان ام رقیق یا پیشتر او دماغ باشد درین وقت هیچ علاجش نیست زیرا که درین وقت محل تولد مده معلوم
نمیشود و اگر معلوم هم شود در آن زمان هم اخراج آن ممکن نیست زیرا که اگر درمیان ام رقیق و دماغ یا پایه میٹر تولد یابد
درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس درآن
صورت خواهد بود و علاوه برین اخراج ریم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظ و ام
رقیق و پایه میٹر و در نفس دماغ و آن یقینی مهلک است لهذا علاج آن محال است اما هرگاه ریم درمیان استخوان
راس و ام غلیظ باشد و محل تولد آن ورم جلد راس که بر محل مقابل آن باشد یا از متغیر شدن رنگ استخوان مضروب علیه اگر جلد بر آن
نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از آله ٹریفین که منشار مدور است استخوان راس اگر بر محل تولد
ریم است قطع کنند و قطعه مقطوع را بجایش برآرند تا ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علامات
تولد ریم پیشتر نوشته شده اند بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه چیزی
دیده شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی و انقباضی که در
دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس شود دانسته شود که اینجا درمیان دماغ و این غشا چیزی دیگر
متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که اینجا زیر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی
دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر در غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم ازان خارج شود و گاهی ازین تدبیر
هم مریض زنده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پائمیا پیدا شده باشد درین وقت آنچه در علاج پائمیا
نوشته شده بعمل آرند مزید بران اینست که درین پائمیا آنچه استخوان منکسر مضروب علیه که فاسد و متعفن شده است
آنرا مضر و بر آرند تا سبب پائمیا دفع گردد اما هرگاه در اسکالپ یعنی آنچه جلد و لحم که بالای استخوان راس است از ضرب کوفت
و رض و اذیت حاصل شود و ازان خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا درمیان لحم و استخوان راس مجتمع گردد
و در اینجا گاهی صورت سلعه دموی که آنرا هیماٹوما گویند و دران خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما
در کبار پس اکثر ورم در لحم و غلظت جلد و هم تغیر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اکثر بسبب اینکه اینجا ورم

در لحم و جلد پیدا میشود در وسط آن بسبب آنکه یا دو ورم در اینجا لینت و بر اطراف آن از قلت ورم صلابت محسوس میشود لهذا اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا کان هویشن ست یا انکسار عظم و درین حالت این شبهه بدو امر دفع کرده میشود اول اینکه اگر کان هویشن ست علامات کام پریشن یعنی انفعاز دماغ که بعد انکسار استخوان پیدا میشوند موجود نمیباشند دوم آنکه هرگاه سر انگشت را دران بقوت داخل کرده احساس کنند اختلاف در اجزای استخوان بسبب ارتفاع و انخفاض که لازمه انکسار است زیر انگشت یافته نمیشود و گاهی در اسکالپ طفل نو مولود هم اذیت از انفعاز که وقت ولادت میشود سلعه دموی یعنی هیماتوما پیدا میشود و علاج آنجالت آنست که هرگاه زخم نباشد پارچه در سرکه و آب ساده که هر دو بالمناصفه بوند یا در شراب برانڈی که یکحصه آن با هشت حصه آب ساده ممزوج بود تر کرده بالای سر بمحل مضروب علیه بنهند و هرگاه از استعمال آن حرارت این موضع رفع گردد دوا ایمونیا لوشن که دران یکدرام میوریٹ آف ایمونیا با هشت اونس آب ساده حل کرده درست میسازند پارچه تر کرده بر محل ماؤف نهند تا از اعانت آن خون در عروق منجذب گردد و باید دانست که آنچه خون در اینجا در اطفال مجتمع شده بصورت هیماٹوما ازان پیدا میشود اکثر خون مذکور ازان خود بخود در عروق منجذب میگردد و لهذا باید که دران نشتر نه دهند و اراده اخراج آن نه نمایند و همچنین در کبار هم چون سلع دموی بر سر پیدا میشود انهم خود بخود منجذب میگردد در آنهم گاهی اراده نشتر زنی و اخراج دم نه نمایند بلکه برهمین تدبیر که نوشته شده اکتفا کنند که از ایمونیا لوشن در تحلیل جذب یا ماده این سلع اعانت کامل حاصل میشود اما هرگاه در اسکالپ از رسیدن ضرب زخم پیدا شده باشد و این جراحت بنسبت جراحات اعضای دیگر خطرناک است زیرا که اینجا اکثر اریسپلس بسهولت و سرعت پیدا میشود و اگر اریسپلس هم پیدا نشود اکثر صدمه ضرب از جلد و لحم تا استخوان و اغشیه و تفرع ملتغ میرسد و ازان درین اعضا اذیت پیدا میشود و با لجمله زخم که اینجا حادث میشود گاهی قسم اول و گاهی قسم ثانی و گاهی قسم ثالث از اقسام خمسه جروح که بجای خود در بیان زخم مذکور اند پیدا میشوند و گاهی اسکالپ تام و کمال از استخوان سر جدا میشود چنانکه هرگاه موی سر زنان بر چرخ رسند و له در چوب چرخ مذکور می آید و از کشیدن آن موهای سر با جلد راس یکبار دفعة جدا میشوند این زخم پیدا میشود و ایضا باید دانست که در جراحت اسکالپ خون زیاده جاری میشود و آن خاصة وقتیکه زخم بر صدغ رسد زیاده ترمی آید العلاج هرگاه زخم قسم اول مثل خطرا است باشد دران اول موهای سر اگر دران باشند بتراشند بعده آنچه اجسام غریبه مثل خاک وغیره که بر دور زخم و قریب آن باشد آنرا دور کنند پس بعد کناره های زخم را برابر و باهم ساخته پارچه اسٹکن آلو و بر آن نهاده کاربل ایزڈ لینٹ بر آن نهاده از پارچه رقیق ببندند تا حرارت درین موضع پیدا نشود و سرد ماند و اگر پارچه بندش غلیظ بود گرمی اینجا پیدا خواهد شد اما وقت این علاج آنست که زخم صغیر بود و زیاده لحم از استخوان جدا نشده باشد اما اگر زخم کبیر بود که لحم کثیر دران از استخوان منفصل شده باشد و از زیادتی مقدار آن از آویختن لحم مذکور در دوا اذیت پیدا شده باشد درین وقت باید که از تار نقری اطراف زخم را باهم متصل ساخته یک دو جا بخیه کرده دهند تا بسبب آن لحم بنا و بزد و در محل خالی از دو وقت پارچه اسٹکن آلو بنهند لیکن زیاده

نه دوزند که دران خوف پیدا شدن اری سیپلس است **والیضا** باید دانست که هر قسم زخم که اینجا
پیدا شود در هر حال اسکالپ را دران قطع نکنند چنانکه در جروح اعضای دیگر برای قطع کردن آن
امر کرده میشود زیراکه اینجا از کثرت خون این لحم اگرچه بسیار قلیل با عظم متصل مانده باشد لیکن در چند
ایام مندمل و ملتحم میگردد **والیضا** باید دانست که از زخم قلیل اسکالپ هم بی پرواه و مطمئن نه شوند
زیراکه گاهی از زخم قلیل آنهم اری سیپلس پیدا میشود و هم گاهی زخم قلیل میباشد لیکن صدمه آن تا استخوان اغشیه
و نفس دماغ میرسد بلکه دران مریض را بآرام تمام دارند و مسهل قلیل داده شکم را صاف کرده دهند و روز غذا بسیار قلیل و
سبک داده باشند و انتظار ظهور کدام انجام از انجامات زخم این مقام نمایند پس اگر زخم بسیار صغیر بود اکثر به سهولت و
بسرعت صحیح میگردد و گاهی بعد آن اری سیپلس پیدا میشود و گاهی بسبب آن درمیان اسکالپ و استخوان دماغ ریم پیدا میگردد
خصوصا هرگاه اسکالپ در مقدار زائد از استخوان جدا شده باشد زیراکه درین وقت درمیان این لحم و جلد جدا شده
و استخوان راسب ریم پیدا میشود و گاهی ازین زخم ورم در اغشیه و نفس دماغ پیدا میگردد و گاهی بظاهر ضرب قلیل میرسد لیکن
از ان هم کدامی انجام ازین انجامات پیدا میشود پس اگر اری سیپلس پیدا شود آنچه در علاج اری سیپلس در ذیل حمیات نوشته شده
بعمل آرند و هرگاه ریم پیدا میشود درین وقت اکثر اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا اری سیپلس است یا ریم متولد گشته و فرق
میان این وجه توان کرد که وقت پیدا شدن اری سیپلس سرخی از کناره های زخم شروع گشته منتشر میگردد و وقت پیدا
شدن ریم ورم از کناره های زخم دور میباشد و هم در تولد ریم سرخی بر کناره زخم نمیباشد **والیضا** باید دانست که هرگاه
اسکالپ از استخوان جدا میگردد و دستکار کناره های زخم را باهم کرده از تار نقره دوخته پارچه اسکلن آلوده بر آن نهاده می بندد
کناره های زخم باهم شده ملتحم و متصل میشوند لیکن آنجا اسکالپ که سوای محل کناره های زخم هم از استخوان جدا شده بود در آنجا
گاهی ریم پیدا میشود و مادام که این ریم را بر نیارند اسکالپ جدا شده از استخوان با استخوان متصل و ملتحم نمیگردد لهذا درین
صورت است که در محل ورم جائیکه از دیگر مواضع متورمه زیریت تر باشد ثقبه پیدا کرده ریم را بر آرند من بعد درین ثقبه
فتیله نهند تا آنچه ریم پیدا شود آنهم ازین ثقبه بخوبی خارج گردد و در کدام جا محقق و مجبور نمایند و بالای ورم که دران ریم رسیده فاهٔ
صغیر نهاده بر بندند تا از عمر کردن رفاده ریم در جای خود نماند و جاری گشته خارج گردد و هرگاه اسکالپ تمام و کمال
از استخوان جدا شده باشد درین وقت پارچه نازک در روغن کنجد صاف تنها یا قدری کافور دران حل کرده تر کرده بر تمام
نهند تا آنچه غشای جدید که از بختن فائبرن از غشای استخوان راس و از اطراف زخم آنجا آهسته آهسته پیدا میشود آن را محفوظ
از رسیدن آفات خارجیه دارد و باید دانست که این غشای جدید که اینجا از انصباب فائبرن پیدا شود در مدت دراز بحد
کمال میرسد و لائق کار میگردد پس این تدبیر را هم تا مدت دراز بعمل آرند لیکن در روغن کاربولک ایسد پارچه را تر کرده در
حال بر بستن نهند والا غشای جدید که پیدا میشود ضایع و مفقود خواهد شد و همیشه نگران حال مریض باشند که کدام

وقت کدام علامت از علامات امراض دماغیہ پیدا میشود و ہمیں علامات ورم دماغ وغیرہ امراض را بایند فوراً
مشغول بعلاج این مرض شوند چنانکہ بجای خود نوشتہ شدہ اما ہرگاہ استخوان راس شکستہ لیکن باید دانست
کہ چون صدمہ بر سر رسیدہ لیکن صدمہ قلیل است مثل غمز کردن شئ ثقیل فامّا صدمہ ضرب قلیل و استخوان لین باشد
چنانکہ در عہد طفولیت بود در این وقت گاہی استخوان مذکور منغمز شدہ بسوی باطن کج میشود و از ان بر دماغ اثر غمز میرسد
العلاج اگر غمز قلیل بود کہ از ان کدام اذیت نہ پیدا شدہ باشد درین وقت احتیاج علاج کمتر میشود زیرا کہ خود
این استخوان خم شدہ آہستہ آہستہ راست میگردد و اگر انغماز مودی باشد یعنی اذیت و مانع شدہ باشد درین وقت
قطعہ از چرم صمغی یا غیر آن را گرفتہ خوب ملائم ساختہ بر استخوان راس نہادہ کمر کنند تا از کنار [illegible] بعد حسب
آن را بسوی بالا بکشند تا ہمراہ آن استخوان خم شدہ راست گردد و بلند شود و گاہی از رسیدن صدمہ ضرب بر
استخوان راس ہم کان حوش یعنی غمز و خراش کوفت حادث میشود و آن [illegible] خطرناک است اوّل اینکہ از ان
گاہے توے بیرونی استخوان راس می میرد و از توی صحیح آن جدا میگردد و گاہی ہر سہ توی استخوان یعنی تمام
استخوان مردہ و فاسد شدہ از محل خود بر می آید و ام غلیظ از خارج شدن آن دیدہ ظاہر میشود دوم آنکہ
گاہی از مردن استخوان ریم درمیان استخوان مردہ و ام غلیظ پیدا میشود سوم آنکہ ازین آفت ریم در توی ثانی آن
کہ یعنی درمیان ہر دو توی سخت آنست پیدا شدہ در خون امیزد و از ان پائمیا پیدا گردد و علاج [illegible]
ہمراہ آن در اسکالپ ہم زخم باشد علاج زخم مذکور کردہ ببینند کہ حال استخوان چہ میشود شاید کہ ہمراہ زخم اسکالپ زخم
استخوان ہم صحیح شود و اگر استخوان مردہ باشد زخم اسکالپ ہم ہمراہ آن صحت نمی یابد لیکن درین وقت انتظار و تامل
در علاج ضرورت زیرا کہ اگر تمام استخوان نہ مردہ باشد پس درین صورت اکثر آنچہ مردہ است ریزہ ریزہ شدہ
خارج میگردد و آنچہ از مردن محفوظ است بر ان غشای استخوان تازہ پیدا شدہ از ان استخوان [illegible]
می آید و نشانی انجا از نقصان استخوان فقط باقی میماند و ہمراہ آن زخم اسکالپ ہم صحیح میگردد و اگر طبقہ استخوان مردہ
شدہ باشد درین وقت ہم گاہی استخوان مردہ بقدر یکہ مردہ شدہ ریزہ ریزہ گشتہ ہمراہ ریم خارج میشود و اینجا
نقبہ پیدا میگردد کہ از ان ام غلیظ دیدہ میشود لیکن بعد چند روز غشای استخوان تازہ پیدا شدہ بر این نقبہ ہم
آمدہ ساتر میگردد و بالای آن لحم و جلد پیدا میشود و زخم اسکالپ صحیح میگردد لیکن اینجا گوی و گودی پیدا شدہ
باقی می ماند کہ در ان لینت بود و یعنی استخوان اینجا در حس لمس محسوس میشود اما ہرگاہ در ینجا از مردن استخوان
ریم درمیان استخوان مردہ و ام غلیظ پیدا شدہ باشد و ہمراہ آن علامات انغماز دماغ از ثقل ریم موجود باشد
درین وقت تدبیر اخراج مدہ مذکور کہ پیشتر نوشتہ شدہ بذریعہ منشار مذکور فرمایند و بعد آن علاج زخم اسکالپ
نمایند و مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند و اگر درین وقت پائمیا پیدا شدہ باشد علاج پائمیا مطلقا نمایند لیکن [illegible]

اگر ثابت شود که ریم در استخوان هست درین وقت استخوان مذکور را بیرون آرند اما هرگاه انکسار در استخوان راس شده باشد
و آن همیشه اینجا از صدمهٔ خارجی حادث میگردد از کشیدن عضلات یا از حرکت دماغ نمیشود چنانکه در اعضای دیگر گاهی
انکسار عظم از کشیدن عضلات هم پیدا میگردد بالجمله انکسار استخوان راس هم بر چند وجه میشود یکی آنکه استخوان در محل خود
بماند و شق گردد یا شکسته دو قطعه کباره شوند دوم آنکه ریزه ریزه شده بعض ریزه های آن از جای خود حرکت کرده در
دماغ در آیند یا بر آن نشسته آنرا زخم کنند و از ان دماغ منغمز شود درین هر دو قسم انکسار گاهی تنها انکسار واقع
میشود یعنی زخم در جلد نیاید و گاهی همراه آن زخم هم در جلد و لحم حاصل میشود و این چهار قسم شدند و تقسیم دیگر اینست که
گاهی انکسار در محل مضروب علیه و با قوت می آید و گاهی در جانب مقابل محل مضروب علیه انکسار واقع میشود مثلا هرگاه
ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا مؤخر دماغ منتهی میشود و جاییکه صدمه ضرب منتهی گشته انکسار همانجا پیدا میگردد
مثلا ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمهٔ آن تا مؤخر دماغ منتهی میگردد و جاییکه صدمه منتهی شده انکسار عظم آنجا پیدا میشود
و این را بزبان فرانس کونترکوپ نامند بالجمله هرگاه تنها انکسار استخوان حادث میشود پس آن گاهی بر محل مضروب علیه و
گاهی در جانب مخالف که مقابل آنست پیدا میگردد چنانکه گاهی ضرب بر استخوان مقدم دماغ واقع میشود و استخوان مؤخر سر
منکسر میگردد اما هرگاه صدمه بر استخوان یافوخ میرسد از ان گاهی استخوان قاعدهٔ دماغ که از جانب تحت جهت مخالف
و هم مقابل آنست و بران دماغ قائم میباشد منکسر میشود و هم باید دانست که این استخوان قاعدهٔ دماغ بسه طریق منکسر
میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار بدو صورت پیدا میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از صدمه
آن استخوان قاعدهٔ دماغ بشکند بدون شکستن استخوان یافوخ دوم آنکه از صدمهٔ ضرب استخوان یافوخ بشکند و شکستگی
آن تا استخوان قاعده دماغ رسد و از ان قاعده دماغ هم منکسر گردد سوم آنکه کسی بر قدمین خود از بالا بزیر آید و صدمه و اذیت
بدنی از تحت بسوی بالا تا این استخوان منتهی گردد و از ان این استخوان شکسته شود لیکن انکسار استخوان قاعدهٔ دماغ هرگاه
بسبب صدمهٔ بدنی که از بالا بسوی زیرین از روی قدم کسی آمده باشد پیدا شود همیشه از زخم جلد و لحم بالای استخوان
دماغ خالی میباشد و گاهی انکسار این استخوان هرگاه از صدمهٔ یافوخ پیدا شود و هم خالی از زخم اسکالپ میباشد العلامات
بدانکه هرگاه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار در استخوان یافوخ آید و معذلک استخوان مذکور دو قطعه شود و بجای خود هم
ماند لیکن زخم بر جلد نیامده باشد درین وقت کدام علامت نیست که بران دلالت کند بلکه مجربین و علما را هم گاهی درینجا بسبب ورم
که بعد رسیدن ضرب بر محل مضروب علیه پیدا میشود اشتباه واقع میشود درین که استخوان شکسته است یا نه چه هرگاه در وسط
ورم از سر انگشت احساس میکنند لینت در انجا یافته میشود و چون بر اطراف ورم انگشت می نهند صلابت محسوس میگردد
ازین جهت شبه پیدا میشود در اینکه بر محل لینت استخوان شکسته است و چونکه بعد رسیدن ضرب حالت کان کشن یا
کام پریشن پیدا میشود از ان زیاده تر شبهٔ انکسار عظم پیدا میگردد گو استخوان از شکستن محفوظ بوده و هرگاه زخم هم در اسکالپ

و این حالت از صدمه سخت مثل رسیدن گلوله تفنگ حادث میشود و آن به سه طریق پیدا گردد اول آنکه قوی خارجی استخوان راس
ریزه ریزه شده در قوی لینت آن در آید لیکن قوی سخت داخلی آن از انکسار محفوظ ماند دوم آنکه قوی ثالث داخلی آن ریزه ریزه
شود بسبیل کونک ترکو و قوی اول و ثانی از انکسار محفوظ مانند سوم آنکه هر سه قوی استخوان کاسه سر ریزه ریزه
شوند و در صورت اولی که امر آفت بدماغ نمیرسد جز اینکه قوی خارجی استخوان می شکند اما چون قوی ثالث داخلی استخوان
بشکند از ان به ام غلیظ و دماغ ضرر میرسد و این قسم زیاده خطرناک است زیرا که از سلامتی قوی اول و ثانی دانستن
انکسار قوی ثالث دشوار میشود و از نقصان دماغ و علامات تضرر دماغ عقلاً استخراج کرده میگویند که شاید قوی ثالث
استخوان منکسر شده باشد و علاج آنهم دشوار است زیرا که بدون قطع کردن استخوان ریزه های آن که در ام غلیظ و دماغ
در آمده اند خارج نمیشوند لیکن هرگاه هر سه قوی آن ریزه ریزه شوند درین وقت دانستن آن سهل است اگر زخم باشد
و اگر زخم در جلد همراه آن نیامده باشد درین وقت و تشخیص آنهم دقت واقع میشود چه هرگاه بعد شکستن استخوان ریزه ها
اندرون می روند انجا قدری غور پیدا میشود پس هرگاه انگشت انجا می نهند در محل غوریت و بر اطراف آن صلابت
دیده میشود و از ان گمان کرده میشود که شاید بسبب ضرب ورم در اطراف پیدا شده و در استخوان انجا انکسار نیامده
و فرق باین نحو ممکن است که در صورت انکسار بر محل انکسار استخوان اختلاف در اجزای منکسره آن در ارتفاع و انخفاض
خواهد بود و در صورت عدم انکسار این اختلاف پیدا نمیشود و باید دانست که قسم اول انکسار استخوان راس اکثر در محل ابرو
و ابرو و پیشانی از صدمه قوی مثل صدمه پای اسپ پیدا میشود زیرا که انجا استخوان به اعتبار غلظت ضخیم است و قوی متوسط آنهم
غلیظ است و ایضاً باید دانست که گاهی همراه انکسار استخوان راس هرگاه زخم در اسکالپ آید و صغیر باشد پس از کثرت
سیلان دم از ان گاهی تشخیص انکسار دشوار میگردد اما از وجود علامات انفاذ دماغ میگویند که استخوان شکسته است
و دماغ را ضرر میکند و درین وقت برای صحت تشخیص باید که زخم اسکالپ را زیاده سازند تا کیفیت انکسار واضح گردد
و علاج آسان شود و گاهی استخوان دماغ ریزه ریزه شده ام غلیظ و دماغ را ضرر میکند و لیکن کدام علامت شکستن استخوان
و انفاذ دماغ موجود نمی باشد خصوصاً در اطفال و درین وقت باید که تا ظهور حالت کامل پرسش در توسیع زخم اسکالپ تامل کنند
و تعجیل نسازند العلاج هرگاه قوی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در قوی متوسط داخل شده باشد هیچ علاج
نکنند مگر هرگاه از مردن ریزه های مذکوره که در قوی ثانی داخل شده بودند ورم و دمل پیدا شود و آن زمان در اسکالپ زخم
پیدا کرده اخراج ریم نمایند تا همراه آن ریزه های مذکوره هم خارج شوند و هرگاه قوی داخلی استخوان راس ریزه ریزه شده
در ام غلیظ و دماغ داخل شده باشد و از ان علامات انفاذ و ورم دماغ پیدا شوند درین صورت در اسکالپ زخم
پیدا کرده استخوان مذکوره از منشار مدور قطع کرده ریزه های ... خارج نمایند و هرگاه کل قوی های استخوان راس شکسته
باشند و زخم هم در اسکالپ وسیع باشد ... مشهور ... آلت و سکون های ثلاثه ...

لام و سکون یای مثناة تحتانی و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی بفتح تای هندی و سکون رای مهمله ریزه ها را از زخم بیرون برآرند و اگر از جا هم منزعج
شدن ریزه های مذکوره آله مذکور داخل نشود از مثقاب ساخته تریفین صاحب بهادر حکیم که آنرا بلغت انگریزی تریفین [illegible] نامند
قدری استخوان شکسته را قطع کرده زخم از او وسیع سازند تا آله مذکور دران داخل شده ریزه ها را برآرد و چون جمله ریزه ها بیرون آیند
و اذیت انضمام از دماغ رفع گردد آنچه تدبیر برای زخم یا ورم دماغ نوشته شده آنرا بعمل آرند و ایضاً باید دانست که اینجا بمزید
کثرت اهتمام در امر دماغ باز اسباب تضرر و نقصان دماغ که از رسیدن صدمه ضرب و سقوط پیدا میشود نوشته میشوند
پس باید که گاهی از تنها صدمه ضرب که بر سر رسد بی آنکه استخوان راس منکسر شود هم ضرر و نقصان و تفرق در اغشیه و نفس
دماغ پیدا میشود و همراه انکسار استخوان کاسه سر همیشه دماغ را نقصان میرسد چنانچه گاهی با انکسار استخوان کاسه سر نفس دماغ
از راه زخم استخوان بیرون می آید بالجمله از رسیدن صدمه ضرب که همراه آن زخم هم در لحم و انکسار در عظم نیامده باشد گاهی دماغ
از جائیکه برآن ضرب واقع شده شق میگردد و گاهی از کونترکو یعنی صدمه بجای رسد و از آن در جای دیگر منتهی شود هم ورم
و زخم در دماغ پیدا میشود و در جانب مخالف مقابل جهت مضروب نیز و ایضاً از شکستن لوح داخلی استخوان راس و در آمدن
ریزه های آن در اغشیه و نفس دماغ هم در دماغ شق و زخم حادث میشود و گاه از شکستن هر دو لوح استخوان راس و داخل شدن
آن در اغشیه و نفس دماغ هم زخم در دماغ پیدا میشود و هرگاه ام غلیظ منثقب گردد بهر سببی که باشد درین حالت هم گاهی دماغ
از راه زخم بیرون می آید و چون گلوله تفنگ یا پیکان تیر یا چوب دستی صلب استخوان راس را شکسته در دماغ داخل شوند از آنهم
دماغ شق میشود و همچنین هرگاه چیزی سخت از راه انف و چشم در دماغ رود از آنهم در دماغ زخم پیدا میشود و العلامات هرگاه
از کونترکو دماغ قریب نخاع شق میگردد از آن مریض فوراً هلاک میشود زیرا که اعصاب معینه بر حرکت تنفس که در دل و پرده شکم
میروند از اینجا رسته اند و چون دماغ شق گردد از آن کار این اعصاب بند میشود و از بند شدن کار شان حرکت تنفس
موقوف میگردد و فوراً مریض هلاک میشود و همچنین هرگاه زخم در قرب این موضع در دماغ واقع میشود پس مادام که خون از آن
جاری شده تا این موضع نرسیده اینجا مجتمع نگردد مریض زنده میماند اما هرگاه درین موضع خون مجتمع گردد و اعصاب معینه تنفس را
متضرر کرده از فعل آنها باز دارد بیمار فوراً میمیرد و چون دماغ قریب مخ شق گردد بعد آن مریض دفعةً نمی میرد بلکه هرگاه از آن
ورم پیدا شود آن زمان هلاک میگردد و گاهی از آنهم زنده میماند خصوصاً در سن طفولیت لیکن هرگاه دماغ شق شود پس
اگرچه بعد آن علامات اذیت دماغ همه گاه پیدا میشوند اما لائق استدلال قوی نبودند آری هرگاه بعد رسیدن صدمه بر دماغ
اگر در یک جانب بدن استرخا و در جانب دیگر تشنج پیدا شود از آن استدلال بر شق شدن دماغ قوی باید شمرد و یقیناً
باید دانست که در دماغ زخم پیدا شده و ایضاً باید دانست که هرگاه نقصان و ضرر بدماغ میرسد از آن گاهی ذیابیطس
پیدا میشود و گاهی اعصاب دماغیه را مثل عصب بصر و سمع و شم و ذوق هم بعد صدمه دماغ نقصان میرسد لیکن هرگاه
نقصان بعصب شم میرسد لا علاج است و چون بعصب بصر رسد هم عسر البرء است اما چون بعصب سمع رسد پس اکثر نقصان

آن بعد دو سه ماه رفع میگردد و سببش اینست که عصب سمع از اندرون عظام که در گوش اند بر می آید و چون صدمه بر سر رسد
ازان در عظام مذکوره ورم پیدا میشود و ازان این عصب منعصر شده قوت سمع را نمی آرد لهذا طرش پیدا میشود و چون
ورم استخوان رفع گردد باز قوت سمع دران می آید مریض صحت می یابد و گاهی از صدمه ضرب در اعصاب محرکه مقله چشم و در
اعصاب محرک جفن هم نقصان حادث میشود پس اگر در محرک جفن نقصان پیدا میشود ازان جفن اعلی مسترخی شده بر جفن اسفل
می نشیند و درین وقت چشم مفتوح نگردد و اگر در عصب محرک مقله نقصان پیدا شود در چشم مریض حول حادث گردد
و ایضا باید دانست که نقصان کثیر از صدمه ضرب به عصب زوج هشتم که پنوماگاسترک ست کم میرسد و اگر رسد مریض فورا
هلاک میشود و اما اگر صدمه قلیل برین رسد ازان هم حرکت قلب کم میشود و در معده فساد پیدا میگردد که ازان تهوع میشود و قی
می آید انجام نقصان دماغ دانسته آن هرگاه قریب نخاع بر محل رستن پنوماگاسترک و فرینیک نقصان رسد ازان
دفعة مریض هلاک میشود و اگر در محل دیگر نقصان و تفرق پیدا شود از اجتماع خون بر دماغ در حالت کان کشن اگر بعد
آن حالت ریاکشن پیدا نشود بعد چند ساعت مریض هلاک میگردد و اگر حالت ریاکشن پیدا شود بعد آن در حالت
کام پریشن بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض می میرد و اگر ازین حالت هم نجات یابد بعد پیدا شدن ورم در
چند روز می میرد یا بعد چند ماه از فالج یا از امراض دیگر که بعد آن میشوند هلاک میگردد و گاهی بعد این حالات هم صحیح
میشود و زنده می ماند و اگر زنده ماند در عقل آن قدری نقصان باقی می ماند و هرگاه در اسکالپ استخوان دماغ بود در
شکسته آن در نفس دماغ یکبار تفرق اتصال پیدا شود ازان گاهی دماغ بیرون می آید و این خروج دماغ گاهی بعد
چند روز از وقوع تفرق و گاهی بعد چند هفته واقع میشود و بر آمدن دماغ را از جای خود بلغت انگریزی هرنیا
میگویند العلامات هرگاه دماغ بیرون می آید اول شبه پیدا میشود که انگور ست یا خون منجمد بر آمده لیکن این شبه را
باین طور رفع کنند که اگر دماغ ست پس بالای آن قدری خون بود لیکن دران حرکت نبض یابی میباشد که آن محسوس
میگردد و ازان بالیقین دانسته میشود که دماغ است و درین وقت علامات دیگر کم میباشند لیکن علامات
حالت سریبرال ایریتیشن ضرور یافته میشوند و ورم حار بزودی پیدا میگردد و ازان مریض بعجلت هلاک میشود
اما گاهی از علاج خصوصا در بچه طفولیت ازان صحت هم حاصل میشود و بعد آن کدام نقصان در عقل و فهم و حس
و حرکت باقی نمی ماند العلاج علاج ظاهر آن کم است لیکن باید که در علامات تامل کرده علاج کنند مثلا اگر حالت
کان کشن یا کام پریشن باشد علاج آن آنچه نوشته شده نمایند بعد آن تدبیر مانع از حدوث ورم عمل آرند و اگر کدام
جسم طبیعی مثل ریزه استخوان در دماغ داخل شده باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر کدام جسم غیر طبیعی مثل
گوله تفنگ وغیره در سر داخل شده باشد و محل ماندن آن ظاهر و معلوم باشد بشرط امکان آنرا هم بر آرند و اگر
موضع ماندن آن معلوم نباشد در پی اخراج آن نشوند که گاهی بعد داخل شدن آن در کاسه سر هم مریض

ملتهب مانده می ماند و اگر برای دانستن حال آن در سر زخم تازه پیدا کنند از آن بزودی مریض می‌میرد و هرگاه دماغ از جای خود
حرکت کرده و خروج نموده از زخم بیرون آید درین وقت بهتر آنست که از کار دانسته آهسته آهسته دماغ را هر قدر که از راه زخم
بالا آمده باشد و زائد بود و بیشتر باشند تا برابر زخم گردد و بعده بر آن رفاده غلیظ نهاده از رباط بربندند تا قدری از ثقل
شد آن دماغ از بیرون آمدن باز مانده و ازین تدبیر گاهی در اطفال آنگور سر پیدا شده صحت حاصل میشود و گاهی بار بار از قوت
و کثرت دم دماغ از زخم کاسه سر بیرون می آید و بار بار قطع کرده میشود تا اینکه قریب یک حصه دماغ قطع کرده میشود و تا این
زمان مریض زنده می ماند در بیان اکستراوازیشن آف بلڈ یعنی بیرون آمدن خون از مجاری خود در کاسه سر و مجتمع
شدن آن بر دماغ بدانکه مجاری خون در دماغ چند جا هستند اول شریان که زیر استخوان سر و بالای ام غلیظ است و
منشعب شده از آن شاخهای شرائین کثیره در میان ام غلیظ و استخوان کاسه سر موجود میباشند دوم وریدهای است که بهمین
همانند و خون سیاه را ازین شریان گرفته بقلب میرسانند و شاخهای آنها اینجا میباشند سوم مجری که در نفس ام غلیظ است
و در میان هر دو حصه دماغ و در قاعده دماغ یافته میشود و آنرا سائنس میگویند و درین خون زیاده میباشد
چهارم اورده و شرائین صغار اند که خاصة در نفس دماغ یا زیر ام رقیق و بالای چین های دماغ یافته میشوند
مجاری اربعه مذکوره از خون دماغ اند و هرکدام که ازین مجاری اربعه شق شود و خون از آن برآید [illegible]
آنجا خون در کاسه سر مجتمع میشود اما اینکه وقت شق شدن مجاری کدام جا خون زیاده مجتمع میشود پس بدانکه [illegible]
که در میان استخوان کاسه سر و ام غلیظ است شق گردد از آن خون زیاده بر می آید و زیاده بر دماغ مجتمع میشود و
اگر ورید شق گردد از آن خون کم بر می آید و مجتمع میشود زیرا که در شق شدن شریان از حرکت قلب خون زیاده خارج میگردد
بخلاف ورید که در آن اثر حرکت قلب کمتر موثر میشود و لهذا شق شدن شریان زیاده خطرناک است السبب سبب انشقاق
رسیدن صدمه سخت است که بر دماغ رسد و گاهی از رسیدن صدمه قلیل هم که از آن دماغ متحرک شود خواه بنسبت انکسار
رسد یا نه شرائین و عروق صغار دماغ شق شده خون بر دماغ جمع میشود العلامات بعد انشقاق چند صورت پیدا
میشوند یکی آنکه بعد رسیدن صدمه مریض بیهوش نشود و باحواس باشد لیکن بعد گذشتن قدری مدت بر آن بیهوش
گردد و از آن دانسته میشود که خون بر دماغ مجتمع شده و از آن دماغ متغیر گشته بیهوشی و علامات دیگر انفشار دماغ پیدا
شده‌اند دوم آنکه از رسیدن صدمه قوی بیهوش گردد و بعد آن بیهوشی برطرف شده بهوش آمده مستعد شود و بعد [illegible]
بعد آن کامپریشن پیدا گردد و درین هر دو صورت یقین حاصل میشود که بیهوشی از شق شدن عروق و مجتمع شدن خون
بر دماغ است سوم آنکه بعد رسیدن صدمه حالت کانکشن پیدا شود و بعد آن ریاکشن شود لیکن هوش و حواس
در آن درست نشوند و بعد آن حالت کامپریشن طاری گردد و درین صورت صاف ظاهر میشود که خون بالای دماغ مجتمع شده
لیکن گاهی دیده میشود که علامات کانکشن و کامپریشن قریب قریب و مختلط میباشند و این حالت وقتی یافته میشود که

خون قلیل بر دماغ مجتمع شده باشد گاه گاهی علامات سرسام از ان بیشتر همراه علامات کامپریشن موجود میباشند و این
وقتی که در دماغ تفرق اتصال آمده باشد دیده میشود لیکن گاهی بغیر کامپریشن نیز مانند علامات سرسام و سکته مجتمعاً یا منفرداً پیدا میشود
لیکن گاهی این علامات از نوشیدن شراب هم پیدا میشوند و از ان اشتباه در تشخیص واقع میشود که علامات تفرق اتصال
دماغ اند یا علامات زیاده نوشیدن شراب اند لیکن اگر از شراب بوده باشد بعد گذشتن مدت چهار پنج ساعت
مریض بهوش می آید و صحیح میگردد بخلاف علامات تفرق اتصال دماغ که گاهی از زیاده نوشیدن افیون هم حالت
مشابه بسکته پیدا میشود در این وقت تفرقه کرده میشود بانکه در حالت زیاده خوردن افیون مردمک چشم صغیر میگردد
انجام اجتماع خون و انجماد آن بالای دماغ آنست که چون زیاده خون بر دماغ مجتمع گردد که از ان دماغ زیاده منضغط شود از ان
مریض فوراً یا بعد مدت قلیل هلاک میگردد و اگر خون قلیل المقدار از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شود پس اکثر آنست که این
خون خود در عروق منجذب میگردد و بعد آن از ان نشانی باقی نمی ماند لیکن گاهی از ان فالج پیدا میشود و گاهی خون قلیل
هم که از عروق برآمده در سر مجتمع میگردد از ان سرسام حار پیدا شده مریض هلاک میشود و گاهی از ان ورم مزمن پیدا گشته
بعد آن کدام عضله خاص یا کدام عضو خاص مسترخی میگردد العلاج علاج خاص آن کم است لیکن درینجا چند امر مقصود
در علاج ملحوظ اند اول آنکه انچه خون از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شده آن در عروق منجذب گردد دوم آنکه ورم حاد درین
پیدا نشود سوم آنکه هرگاه ببینند که خون چندان مجتمع شده که از ثقل آن یقینی دماغ منضغط شده مریض هلاک خواهد شد
درین وقت تدبیر اخراج آن از دماغ ضرورست تا از هلاکت محفوظ ماند لیکن این هم در هر جا ممکن نیست بلکه هرگاه
از شق شدن شریان زیر استخوان کاسه سر خون در میان استخوان و ام غلیظ مجتمع گردد تدبیر اخراج
آن سزاوار است و اگر زیر ام غلیظ یا در نفس دماغ مجتمع شود لا علاج ست بالجمله هرگاه ضرب بر کاسه سر
رسد بالای جلد نشان ضرب موجود باشد و بعد آن بیهوشی پیدا شود و پس از ان باز مریض بهوش آید
و بعد آن باز بیهوشی ثانی پیدا گردد و در بیهوشی ثانی در جانب مخالف جهت مضروب علیه فالج
پیدا شود درین صورت مناسب آنست که در جایی که نشان ضرب است آله مشهور بترفاین
انداخته استخوان مضروب علیه را قطع کرده خون منجمد را بیرون آرند و بعد بر آوردن
خون منجمد انچه خون رقیق که گرد آن خواهد بود جاری و خارج شده حالت انضغاط دماغ برطرف
خواهد شد و اگر نشان ضرب بر جلد نباشد درین صورت در میان ابرو و گوش در استخوان
راس جایی که بعید بود و انچه از مفصل استخوان تا سر اعلی باشد است زخم راست در عرض
و طول اسکالپ داده درینجا اسکالپ را منقلب ساخته استخوان سر را از زیر آن گشاده
ترفاین را بر استخوان رسانیده استخوان مذکور را قطع کنند زیرا که اینجا اکثر خون منجمد یافته میشود

بسبب اینکه شاخ کبیر شریان اینجاست و بعد بر آوردن خون منجمد اسکالپ را برابر و منفصل یافته علاج زخم نمایند چنانکه نوشته شد
وگاهی با وجود یافتن این علامات هم در محل مضروب علیه بعد قطع استخوان خون منجمد یافته نمیشود در جای دیگر از محل ضرب
رسیده بسبیل کونترکوپ یافته میشود لهذا اکثر معالجین متاخرین از داکتران عمل ترفائن را باستعمال نمی آرند بلکه عوض
آن تدبیر مانع ورم و جذب کننده دم در عروق بعمل می آرند باینکه مسهل مینوشانند و جای سر را تراشیده برف یا آب
سرد یا سرکه و آب ساده سرد بر سر می نهند و فصد میگیرند و آنچه علامات که بعد اینحال پیدا میشوند علاج آن میکنند بیان
بست و چهارم در انکسار فقرات عنق و ظهر و غیره بدان چنانکه از انکسار استخوان راس آفات دماغیه
پیدا میشوند همچنین از شکستن فقرات مذکوره آفات نخاعیه پیدا میشوند پس هرگاه صدمه قوی بر کدام فقره از فقرات عنق
و ظهر میرسد و از ان نخاع متحرک گردد حالت کان کشن پیدا میشود یعنی از ان بر ظاهر بدن سردی و آثار آن ظاهر میشوند
و بعد آن گاهی ری ایکشن یعنی آثار حرارت ظاهر شده کام پریشن یعنی انعصار دماغ پیدا میشود و علامات و عوارض آن موجود
گردند و گاهی انفلمیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و گاهی این حالات ثلثه از رسیدن صدمه قلیل هم که همراه آن کدام فقره
منکسر نشود پیدا میشوند لیکن هرگاه کدام فقره منکسر گردد و از جای خود حرکت کند درین وقت هر سه حالت بالضرور پیدا میشوند
زیرا که اگر بعد شکستن فقره منکسر از جای خود قدری حرکت کرده کج شده باشد از ان انعصار نخاع پیدا میشود و اگر بعد شکستن
از جای خود زیاده در گردد غشای نخاع هم شق میشود و در جرم نخاع هم خراش یا شق یا انقطاع پیدا میگردد و از آن
ورم یا هلاکت میشود و در هر حال کان کشن از هر دو حالت یعنی انعصار یا ورم نخاع بیشتر پیدا میشود بالجمله هرگاه بعد رسیدن
صدمه بر فقرات کان کشن پیدا شود سبب آن متحرک شدن نخاع میباشد از رسیدن صدمه و صدمه بر فقرات
بدو وجه میرسد یکی آنکه بلا واسطه صدمه بر نفس فقرات رسد چنانکه کسی مثل چوب وغیره بر آن زند یا کسی از اسپ
بر روی پشت خود بر زمین افتد دوم آنکه بطور کونترکو صدمه عام بدن بر فقرات و نخاع منتهی گردد چنانکه نزدیک رسیدن
صدمه گردن غالبا وقت افتادن از بالاخانه وغیره هرگاه بر روی قدم یا بر سرین کسی بیفتد دیده میشود العلامات
هرگاه بلا واسطه صدمه بر نخاع میرسد پس باعتبار مواضع خاص که بر آنها صدمه رسد علامات مختلف پیدا میشوند مثلا
اگر صدمه قوی بر فقرات عنق که قریب اصل نخاع و مبدا نیوما گاستریک و فرینک اند رسد از ان فورا مریض هلاک
میشود و اگر صدمه قلیل اینجا رسد از ان علامات اذیت نیوما گاستریک و فرینک پیدا میشوند مثل اینکه حرکت قلب
ضعیف میگردد و قی می آید و فواق پیدا میشود و در تنفس دشواری ظاهر گردد و گاهی چنان معلوم میشود که گویا دور
پرده شکم کسی در خارج رسن بسته است زیرا که چون پرده شکم از اذیت متشنج میگردد و اثر آن تا خارج جلد ظاهر میشود
وگاهی در عضلات عنق تشنج پیدا میشود و گاهی در جلد گردن و شانه و سینه زیادتی حس گاهی کمی پیدا میشود و چون
صدمه قوی بر فقره هفتم و هشتم تا نهم میرسد درین وقت استرخاء هر دو دست و بی حسی در جلد آنها پیدا میگردد

و گاهی در جاهی از ان زیادتی حس و در جاهی دیگر بی حسی حادث میشود و چون صدمه قوی بر فقرات ظهر و کمر رسد
از ان گاهی هر دو پا سسترخی و بی حس میشوند و گاهی حس باقی ماند و حرکت مفقود شود و گاهی در یک پا استرخا و در پای دیگر
بی حسی پیدا میشود بالجمله درین نقصان که از رسیدن صدمه بر فقرات ظهر و کمر در رجلین پیدا میشود هم درجات اند
اول آنست که در رجلین ضعف پیدا شود و آخر این ست که هر دو مسترخی و بی حس شوند و در میان این هر دو درجه
درجات کثیره پیدا میشوند و گاهی همراه این حالت بول و براز بی اختیار جاری میشوند و گاهی بول تنها بی اراده
می آید و براز بالاراده دفع میشود و گاهی بالعکس بول باختیار می آید و براز بی اختیار خارج گردد لیکن بهر حال
درین حالت قضیب مسترخی می ماند متشنج و ایستاده نمیشود آری هرگاه نخاع شق میگردد درین وقت البته قضیب
متشنج و ایستاده دیده میشود و چنانکه از اذیت دماغ هرگاه حالت کان کشتن پیدا میشود همراه آن حرارت بدن
کم میگردد همچنین هرگاه از اذیت نخاع حالت کان کشتن پیدا شود در ان در عضوی که ضعف یا استرخا پیدا شده باشد
حرارت بدنی کم میشود و چون این مریض را لباس حار پوشانند از ان عرق در جانب صحیح می آید و در جانب علیل
عرق نمی آید زیرا که از بی حسی حرارت خارجی که از لباس پیدا شده در بدن موثر نمیشود انجام این حالت گاهی اینست
که انچه علامات شعور و اعراض که پیدا شده بودند جمله دفع شوند و صحت شود دوم آنکه علامات کان کشتن رفع شده بعد آن حالت
کام پرشتن پیدا گردد سوم آنکه بعد رفع شدن کان کشتن قدری اذیت و ضعف و بی آرامی باقی ماند و بعد آن
ورم مزمن در نخاع پیدا شود اما هرگاه صدمه بنخاع بدرجه شدید رسد و متحرک شدن تمام بدن یا عضو خاص مثل
گردن تا کمر نرسد درین وقت گاهی کدام علامت خاص نقصان و تضرر نخاع ظاهر نمیشود چنانکه علامات تضرر
بدن یا عضو خاص موجود باشند لیکن اکثر آنست که بعد رسیدن صدمه بنخاع که باین نحو رسد اکثر ضعف در اعضای تحتانی
و خاصة در رجلین یافته میشود اما هرگاه کسی از بالاخانه برروی قدم افتد و از ان استخوان ساق یا فخذ بشکند
درین صورت صدمه افتادن بر نخاع کمتر میرسد و اگر در افتادن استخوان رجلین محفوظ از انکسار ماند بسبیل کونگتر کو
صدمه بر نخاع زیاده میرسد اما هرگاه بعد رسیدن صدمه بنخاع حالت کام پرشتن یعنی التهاب نخاع پیدا شود و آن
گاهی بعد کان کشتن بعد جمع کردن خون که از رسیدن صدمه بر نخاع و شق شدن عروق بر آمده در میان استخوان فقرات و غشای
غلیظ نخاع یا در میان غشای غلیظ و نخاع یا در نفس نخاع مجتمع شده نخاع را از ثقل و مقدار خود غمز کند پیدا میشود و گاهی
بفور رسیدن صدمه قوی بلا واسطه بر نخاع رسد بسبب غمز کردن استخوان فقره منکسره پیدا میشود و گاهی بعد چند روز
ورم مزمن در نخاع هرگاه آب انسان جدا گشته در میان غشای غلیظ و نخاع مجتمع شده غمز کند پیدا میشود و العاقل
بدانکه علامات التهاب موافق سبب و درجه التهاب مختلف میشوند پس اگر بعد کان کشتن از بر آمدن خون از عروق این
حالت پیدا شود درین وقت علامات آهسته آهسته پیدا میشوند مثلاً ضعف حرکت در رجلین نقصان حس آنها

پیدا شده و متزاید میگردد لیکن اگر اجتماع خون در میان استخوان فقره و غشای غلیظ نخاع شود پس اگر در جانب خارج که
بسوی پشت ست انضغاط قلیل واقع شود زیاده نقصان باعصاب حس میرسد و اگر در جانب داخلی که بسوی بطن است
اجتماع خون و انضغاط زیاده گردد باعصاب رجلین زیاده نقصان میرسد و اگر در میان غشای غلیظ و نخاع ریخته جمع شود
درین صورت خون بتدریج در این موضع گرد نخاع در هر جانب آن برابر جمع میشود و آهسته آهسته این اجتماع و انضغاط
از محل رسیدن صدمه تا مبدا نخاع ممکن ست که منتهی گردد لهذا اول حس و حرکت رجلین باطل شده بعده اثر
آن در اعضائیکه بالای کمر اند پیدا میشود پس ازان بقدر منضغط شدن نخاع در جمله اعضای بدن سوای راس استرخا
ظاهر میگردد و فالج در هر دو جانب بدن پیدا میشود و هرگاه خون در نفس نخاع ریخته مجتمع گردد پس بحسب موضع و مقدار
خون علامات مختلف پیدا میشوند مثلا اگر خون بسیار باشد درین صورت در عضو خاص که در ان عصب حس از محل آفت
آمده حس کم میگردد و اگر مقدار خون زیاده باشد که ازان بر نفس نخاع غمز زیاده شود ازان در هر دو جانب بدن فالج
حادث میگردد بالجمله بهر سبب که نخاع منغمز شود ازان در حرکت رجلین ضعف و نقصان پیدا شود درین وقت
در جریان بول و براز هم فرق از مجری طبعی پیدا میگردد مثلا هر دو بی اختیاری جاری میشوند یا محتبس میگردند
و باختیار نمی آیند یا براز باختیار می آید و بول محتبس بود و باختیار مریض نمی آید انجام انضغاط نخاع اینست که اگر
خون کم برآمده باشد هر جا که بود ممکن ست که جذب گردد و ازان صحت تامه حاصل شود و بعد آن کدام شکایت باقی
نماند یا بعد حصول صحت قدری ضعف در بدن باقی میماند خاصة هرگاه در نفس نخاع شق واقع شده باشد یا بعد
جذب شدن قدری از خون مذکور در عروق در نخاع ورم پیدا شود و اگر خون کثیر از عروق برآمده باشد ازان نخاع
بیکار و ضعیف میگردد و گاهی دران قوت نمی آید و هرگاه خون کثیر چندان برآمده در میان غشای غلیظ و نخاع جمع شود تا مبدا
نخاع آهسته آهسته این خون درین غلاف برسد و بسبب آن کا[illegible]ستک و فیرنیک بند گردد ازان فالج در هر دو جانب
بدن پیدا میشود و ازان مریض می میرد و همچنین هرگاه بسبب غمز کردن استخوان فقره شکسته نخاع منغمز میشود درین صورت
هم بحسب قوت و ضعف سبب علامات مختلف پیدا میشوند مثلا اگر غمز قلیل ست ازان ضعف رجلین پیدا میشود و اگر غمز قوی
در رجلین استرخای حسی حادث گردد و بول و براز بی اختیار می آید و چون بعد ورم مزمن کام پرشن پیدا میشود درین حالت
آن آهسته آهسته و بعد مرور مدت دراز از رسیدن صدمه بر نخاع و بعد حدوث ورم مزمن ظاهر میگردد اما ورم که بعد
رسیدن صدمه بر نخاع حادث میشود پس گاهی بعد کان کشن و گاهی بعد کام پرشن هرگاه صدمه قوی رسیده باشد و گاهی
خود بعد رسیدن صدمه خفیف هم بر نخاع حادث میشود بی آنکه قبل آن کان کشن یا کام پرشن یافته شود العلامات
علامات ورم باعتبار سبب آن مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه صدمه بلاواسطه بر نخاع رسد یا بالسبیل کوفتگی و آن منتهی گردد
یا بسبب متحرک شدن جمله بدن نخاع هم متحرک شده ورم پیدا گردد علامات حدوث ورم مختلف پیدا میشوند پس هرگاه ورم

نخاع از رسیدن صدمه بلاواسطه بر نخاع پیدا شود در این وقت آنچه وجع که از صدمه پیدا شده بود در محل ماؤف زائل نگردد
اگرچه اذیت جلد و لحم بعد چند روز رفع میگردد بلکه درد بر محل استخوان زیاده شود و چون انگشت را بر استخوان منکسر نهاده غمز
کنند درد بر محل مضروب علیه و بالای استخوان زیاده محسوس میشود و هم سوای محل مضروب علیه در فقرات دیگر پشت درد
پیدا میشود و مریض را ممکن نباشد که بسوی قدام نگون شود یا بسوی یمین و یسار گردن را حرکت دهد بلکه از تمام بدن بجانبی
که توجه آن مقصود بود حرکت میکند و درد در رجلین هم پیدا میشود و این درد گاهی بموازی یک شاخ عصب مثل خط مستقیم
تا قدم میرود و گاهی در تمام رجل و هر جا عام میباشد و گاهی در جلد رجل حس زیاده و زمانی کم میگردد و چون مرض ترقی کند زیاده
گردد و تشنج در رجلین گاه گاه پیدا میشود و گاهی عضلات رجل متمدد میشوند و این علامت وقتی که ورم در نفس نخاع پیدا
شده از آن در نخاع لینت حادث گردد یافته میشود و چون ورم در نفس نخاع پیدا شود پس گاهی آهسته آهسته
متزاید شده تا دماغ میرسد و چون تا دماغ کوچک میرسد درین وقت علامات که از ظاهر میشوند در آن مریض هلاک
گردد و هر که ازین مرض تا حالت پیدا شدن تشنج میرسد از موت کم خلاص مییابد پس این یک انجام این ورم است انجام دیگر این است
که بعد ورم استرخاء رجلین پیدا میشود و درین حالت دو سه ماه یا یک دو سال زنده مانده از مرض دیگر مثل ورم مثانه
یا ورم گرده یا ورم ریه یا سل یا از ضعف و کمزوری که بسبب حدوث زخمها در محل عصعص و ورک و بالای سرین از
زیاده ماندن بر پلنگ پیدا میگردند حادث میشود میمیرد انجام سوم آنست که ورم نخاع دفع شود و بعد آن قدری
ضعف در رجلین باقی ماند و بسبب آن مریض اعرج گردد یا قدم را کشیده راه رود و انجام چهارم آنست که بعد زوال
ورم نخاع کدام شکایت باقی نماند و مریض چنانکه قبل رسیدن صدمه بود صحیح و قوی گردد و این انجام بسی قلیل
دیده میشود اما هرگاه بسبب متحرک شدن جمله بدن چنانکه وقت افتادن از بالای بام بر زمین یا از رسیدن
صدمه گردن دفعةً بدن عموماً بحرکت می آید یا بسبیل کوفتگی صدمه بر نخاع رسد و از آن در آن حرکت
پیدا شده ورم حادث شود پس درین وقت اول در فقرات نه از غمز کردن و نه از نگون شدن درد پیدا میشود لیکن
در بدن قدری ضعف محسوس میگردد زیرا که از متحرک شدن نخاع آنچه قوت عصبیه که از آن در عضلات می آمد نمی آید ابتدا
در بدن قوت بدنی و نفسانی هر دو کم میشوند و بعد چند هفته یا چند ماه یا یکسال ضعف قوی بدنیه و نفسانیه زیاده میشود
و در فقرات ظهر جا بجا درد پیدا شود جائیکه مبدء عصب نخاعی است و از مبدء عصب تا آخر آن این درد منتهی میگردد و
بسبب آن در بدن و رجلین هم جا بجا درد محسوس میشود و حس زیاده یا کم در آن یافته شود و قوت نفسانی زیاده ضعیف
میگردد و در فقرات ظهر سختی پیدا میشود که بسبب آن علیل را نگون شدن بسوی قدام یا متوجه شدن بسوی یمین و یسار
از نصف بدن بالای کمر ممکن نشود و بعد آن علامات نقصان دماغ پیدا میشوند و وقت خفتن حالت کابوس
پیدا گردد و در حواس خمسه ظاهره هم نقصان ظاهر شود مثل اینکه از چشم کم بیند یا بطی احول بیند و از گوش کم شنود

یا بسبب تشویش فعل حاسه سمع آوازهای غیر موجوده را میشنود و از حس ذوق ادراک مذوقات کم می نماید و از حس
شم هم گاهی کم بو میدهد و گاهی روائح غیر موجوده در خارج را ادراک میکند و در حس جلد هم نقصان پیدا میشود
و در حاسه سادس ظاهر که آنرا متاخرین انگلستان پیدا و ظاهر کرده اند که آن حس عضلات است ضعف پیدا میگردد و بسبب
آن حکم صحیح در مقدار اشیای ثقیله و خفیفه نمیکند و چون راه رود مثل شکاری مائل بسوی یمین و یسار میشود و بالجمله بدین
منوال قوی نفسانیه و بدنیه آن رفته رفته کم و زائل میشوند تا اینکه ورم نخاع تا دماغ رسد درین وقت ضعف و
استرخا در جمله اعضای بدن پیدا میگردد که بسبب آن کدام حرکت بقوت ارادت صادر نمیشود و اگرچه در ابتدای [illegible]
مریض قدری حرکت میکند اما بعد مرور مدت معتد به فالج عام ظاهر میشود و در عقل و فکر هم نقصان پیدا میگردد
و انجام این ورم نخاع اینست که از ان مریض نجات نمی یابد اما اینکه چگونه هلاک میشود پس گاهی آهسته آهسته بتدریج
ضعیف گشته هلاک میشود و گاهی از مرض مثانه و گاهی از مرض ریه و گاهی از امراض دیگر اعضا که بعد آن پیدا میشوند
جان بحق تسلیم میکند بالجمله همیشه انجام این قسم ورم نخاع بدیده شده العلاج در حالت کان کشن مریض را
آرام تمام دارند و بر روی شکم خوابانند که از ان سه فائده حاصل میشوند اول اینکه چون فقرات ظهر که وضعا از همه بالاتر
و آن در حیوانات چهارپایه وغیره بخوبی مشاهد است در حالت استلقا از همه زیرین میشوند و ثقل بدن بر آنها می افتد
از ان خونی که در ان جمع میشود بدشواری از ان خارج میگردد و چون بر شکم خوابانند خون جمع در ان بخوبی از ان دفع
میشود دوم آنکه در صورت ماندن بر روی شکم این موضع منغمز نمیشود سوم آنکه در صورت ماندن بر روی شکم علاج فقرات ظهر
سهل میگردد مثلا حجامت بسهولت بران می نهند و ادویه موضعیه بسهولت بر آن ضمادا و طلاء استعمال می آرند و هم در
صورت ماندن بر روی شکم آنچه زخمها در حالت ماندن بر پلنگ بالای ورک و عصعص پیدا میشوند حادث نمیگردند و بعد
فراغ ازین تدبیر برای دفع کردن کان کشن حجامت بالشرط بر پهلوی فقرات ظهر نهادن مفید میشود و گاهی از نهادن
قطعه برف بر فقرات مضروب علیها هم نفع ظاهر میشود و برای تقلیل اذیت و درد که از ان در دماغ هم اذیت پیدا میشود
و خواب نمی آید کلورل هائیڈریٹ برای آوردن خواب و برومائیڈ پتاس برای تقلیل اذیت نوشانند و چون بعد آن
کامپریشن پیدا شود درین وقت علاج خاص آن قلیل است لیکن چونکه درین وقت امید اینست که خون در عروق
منجذب شود لهذا برای آن تدبیری که معین بر جذب شدن خون است نافع و آن کاونٹر ایریٹیشن است یعنی پیدا کردن
اذیت در جانب مخالف محل ماؤف و برای آن حجامت بی شرط بر محل ماؤف نهند تا اجتماع خون از باطن عضو بسوی
ظاهر جلد آید و هم نهادن پلاسٹر نیش مگس بران ازین قبیل است و ایضا استعمال آئل [illegible] قریب محل ماؤف معین
بر جذب است و از ادویه مشروبه سلوشن هائیڈرارج ازم بائی کلورائیڈ چند روز نوشانند تا حالت قریب به کامپریشن
پیدا شود و بعد آن آیوڈائیڈ پتاس با آب ساده حل کرده نوشانند تا خون در عروق منجذب گردد و هرگاه ورم پیدا شود

قطعه برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر محل متورم نهادن مفید است که بذریعه آن وجع و قبض در عضو متورم معین بر ازاله
اجتماع خون از عروق میشود و برای ورم نافع میگردد و بعد آن یا از اول چسپانیدن زلو و نهادن محاجم باشرط در پهلو
فقرهٔ ماؤف و نوشانیدن مسهل قوی مفید میشود و بعد این تدابیر مرهم سیماب بر محل ورم مالند و الا کنکر ... ازهم یا پی کلورائید
چندان نوشانند تا قریب پیدا شدن جوشش دهن رسد بعد آن ایوڈائیڈ پتاس محلول با آب همراه نقوع عشبه یا تنها بنوشانند
و چون ورم دفع شود بالتمام و ضعف تنها در عضو یا در اعضائیکه اعصاب نخاعی در آنها آمده باشد باقی مانده باشد در آن وقت
استرکنیا و مرکبات کچله نوشانند و هم آهن و مرکبات آن خورانند و روغن جگر ماهی نوشانند لیکن اگر از ورم بیشتر در نخاع
پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از تمدد و سختی و کشیده شدن عضلات ... پس درین صورت آنها را استعمال کچله
و استرکنیا و مرکبات آن نه نمایند که درین وقت از نوشانیدن آن مضرت پیدا میشود و چون مرض باین حد رسد
درمان از هیچ دوا فائده حاصل نمیشود یعنی نخاع صحیح نمیگردد مگر مناسب آنست که درین وقت علاج تندرستی نمایند
مثل اینکه اغذیه جیده خورانند و مقویات مثل پارک و کنین یا منرال ایسڈ بنوشانند و جهت تقویت اعصاب نخاعیه حمام
که قسمی از حمامست که آنرا از نمک سمندر درست میسازند لقدر دو سه اونس در سه چهار گیلن آب ساده حل کرده درین آب
مریض را تا کمر بنشانند یا این آب را در قمع لوله دار انداخته از بلندی بر محل ماؤف اندر راه لوله آن نطول سازند بطوریکه
از صدمه ریختن آب آنجا قدری اذیت پیدا شود که از آن نفع کثیر حاصل میشود و آنچه اعضا مثل رجلین وغیره که بسبب آن
ضعیف یا لاغر شده باشند بر آنها مالش زیاده سازند که از دلک در عضلات گرمی پیدا شده خون کشیده آید و از آن تغذیه
این اعضا بالکل وجه شده ضعف بر طرف گردد و قوت حرکت را قبول کنند و هم بذریعه زنجیر برقی تقویت رجلین و عضو مستر
نمایند و اگر بول محتبس باشد در بیست و چهار ساعت روز و شب دو سه بار بادخال قاتاطیر بول را جاری کرده باشند تا اذیت آن
بر طرف گردد و همیشه نگران حال مریض باشند که تا از ماندن بالای بستر زخمها بر محل ورک و عصعص پیدا نشوند و ادویه مفوهه
چنانکه در علاج تندرستی ... بنوشانند و هرگاه تفرق اتصال در حرام مغز پیدا شود و آن گاهی از رسیدن گلوله تفنگ بر
فقرات یا از در آمدن کدام حربه مثل سنان پیکان تیر در فقرات و نخاع حادث میگردد و گاهی از شکستن و پیچ شدن فقرات
هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تام میشود یعنی قطعات جدا میگردند و گاهی
بعض آن جدا و بعض دیگر متصل میمانند و در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشوند مثلاً هرگاه نخاع مطلقا از اتصال
تام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای مقطوع رسته در هر عضو که رفته باشند آن عضو مسترخی میگردد و حس و حرکت
آن باطل میشود و حرارت اعضای مسترخیه از حرارت اصلی بدن کم میگردد حتی که وقت امتحان در آله مقیاس الحرارت سیماب از
هشتاد و دو درجه زیاده نمیرود و چون بر اعضای معلومه دست نهاده احساس کنند بنسبت اعضای دیگر بارد محسوس میشوند
بسبب اینکه دوران خون در آنها کم میگردد و این اعضا غذای خود را کم میگیرند و ایضاً این اعضا لاغر میشوند و گاه

بعض نخاع منقطع و متفرق و بعض آن متصل باقی ماند درین وقت در اعضائی که در آنها اعصاب حس و حرکت از آن آمده اند
اختلاف در حس و حرکت پیدا میشود باین گونه که در بعض مقامات عضو واحد مثل رجلین قوت حرکت کم بود و در بعض
مقامات آن حس کم باشد یا مطلقاً مفقود بود و در بعض مقام دیگر حس و حرکت هر دو مثل حالت صحت میباشند و در ابتدا
حرارت درین اعضا زیاده میشود و گاهی در تمام بدن از پیدا شدن ورم در نخاع حرارت زیاده میگردد لیکن بعد چند ساعت
یا چند روز این حرارت کم میشود و بالجمله در هر دو حالت یعنی هرگاه نخاع بالتمام منقطع شود یا بعض آن جدا و بعض آن متصل
باشد علامت عام زخم آن اینست که در رجلین استرخا پیدا میشود و هم هر دو پا خشک و لاغر میشوند و بالای جلد آنها
خشکی پیدا گردد و از آن سبوسه جدا میگردد چنانکه ورق ورق وسل از جلد جدا میشود پس اگر درین حالت مریض تا زمان دراز
زنده ماند جلد بدن آن لاغر و خشک گشته حالت گانگریا پیدا شده و ازان مریض هلاک میشود و ایضاً باعتبار مواضع خاص
نخاع هم علامات مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه بر آخر نخاع زخم رسد از آن رجلین مسترخی میشوند و بر معای مستقیم و مثانه
هم اثر استرخا ظاهر میشود باینگونه که براز و ریح بلا اراده جاری میشوند و هم سلس البول یا احتباس بول پیدا میشود و در وقتیکه
نخاع قطع یا شق شده باشد قضیب در ابتدای مرض ایستاده می ماند انجام این تفرق اتصال اینست که از یکماه تا هیجده ماه
ممکن ست که مریض زنده ماند و در آخر این مدت ورم گرده یا ورم مثانه یا حالت گانگریا پیدا شده و ازان مریض هلاک میشود
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع بین المنکبین پیدا شود درین وقت استرخا در عضلات سر شیف و شکم پیدا میشود و دیگر علامات
تفرق اتصال نخاع که مذکور شدند هم موجود میباشند و هم همراه آن مریض را ممکن نبود که عطسه یا سرفه را در آید زیرا که از استرخا
عضلات سر شیف اتیان این حرکات ممکن نباشد و هم در تنفس دشواری ظاهر میشود و انجام این تفرق اتصال نخاع آنست
که مریض همیشه دران می میرد لیکن ممکن ست که تا سه هفته زنده ماند و بعد آن هلاک شود خواه از پیدا شدن حالت آتش فلکسیا
که آنرا در عربی اختناق حرارت عزیزی میگویند و آن از نه رسیدن هوا در ریه بخون پیدا میشود و اگر ازان نه میرد از
ورم ریه هلاک میشود یا برونکائیتس پیدا شده ازان در ریه آب ریخته مجتمع میشود و ازان هلاک میگردد
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره ششم و هفتم از فقرات عنق پیدا شود درین وقت علاوه علامات مذکوره در تفرقات
سابق در هر دو دست هم استرخا پیدا میشود و عضلات بغل و سینه هم مسترخی میشوند و بجز پرده شکم عضو دیگر معین بر
تنفس نمیماند و سبب محفوظ ماندن پرده شکم از استرخا این ست که فرینیک عصب که محرک پرده شکم است تا زخم اینجا
از قطع محفوظ میماند و درینحالت مریض زیاده از چهل و هشت ساعت زنده نمی ماند و ازین تفرق اتصال در حالت
آسفکسیا که اختناق حرارت عزیزی ست و از عدم رسیدن هوا در ریه و فاسد شدن خون پیدا میشود مبتلا شده
هلاک میگردد و درین حالت قریب موت رنگ روی علیل مائل بسیاهی و لبها نیلگون میشوند و چشمان قدری سرخ و
جاحظ میباشند و وجه منتفخ و متورم میباشد زیرا که از ناسفکان جیشٹش و جه آب از عروق جدا شده در جسم

مثانه می خانه دارد و هم ریخته و مجتمع شده ورم وجه پیدا میکند و بعد ظهور این علامات مریض جان بحق تسلیم میکند
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقرهٔ دوم و سوم از فقار عنق که قریب باسر نخاع است پیدا شود پس چونکه قریب
این موضع عصب فرینک از نخاع برآمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال منقطع یا منعصر میشود لهذا از تحریک
پرده شکم هم که از تحریک فرینک متحرک میشد مسترخی میگردد پس درین حالت فوراً مریض هلاک میشود العلاج
کدام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن بحسب علامات هر اذیت و کلفت که ظاهر شود برای
رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاده اهتمام در امر بول مریض باید نمود که اگر محتبس باشد به بیست و چهار ساعت دو دفعه یا
سه چهار بار بادخال قاثاطیر آنرا اجاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل دارند که بول در ظرف بریزد
و بستر و لباس آن از تری بول محفوظ مانند تا زخمها بر ورک و سرین پیدا نشوند و پاها اگر سرد باشند بران پنبهٔ محلوج پیچند و با
کدام روغن مناسب دست ها را آلوده بر پای مریض مالش سازند تا اینجا گرمی پیدا شده خون در آن آید و عضلات
وغیره اعضائیکه در پاها هستند از نیامدن غذا خشک ولاغر نشوند و ازین تدبیر اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد
صحت افادهٔ قوت عصبیه نماید پاها کار خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پاها خشک ولاغر گشته بیکار شده باشند
بعد صحت نخاع و افادهٔ قوت عصبیه هم کار خود نخواهند داد و از ان همیشه مریض مفلوج خواهد ماند و اگر در مثانه ورم
پیدا شده باشد علاج آن نمایند تا از ورم آن ورم گرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر
آنست که بستر هوای یا مائی که در ولایت ساخته میشود مهیا سازند باقی علاج تندرستی نمایند اینکه اغذیهٔ جیده
خورانند و بر کدام مرکب مریض را سوار کرده در هوای صاف گردانند و ادویهٔ مقویه و منزل الیسیدا نوشانند و ایضاً باید
دانست که گاهی در فقار عنق و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که دران فقرات مذکوره از کشیدن اربطه
و عضلات در جای خود حرکت کرده بجانبی مائل و قایص یا باز میشوند و این را در لغت انگریزی اسپرائن بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحدهٔ فارسی و رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون میگویند و در عربی وثی و وهن
و در هندی موچ آنا مینامند و زیاده ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیاده است می شود و
از اسباب افتادن از اسپ یا از مکان بلند بر روی سر که از ان عضلات عنق و اربطه کشیده و کج و منحرف شوند
یا رسیدن صدمه حرکت کردن دفعائی و گاهی برداشتن شی ثقیل و هم مصارعت و گاهی از آویختن گلو در رسن موسوم
به پهانسی و له و گاهی از آویختن گلو در رسن هرگاه کسی باراده خودکشی گردن خود را در حلقهٔ رسن انداخته کشیده باشد
و دیگری پیش از مردن آن رسیده حلقه را قطع کرده در العلامات درد در محل ماؤف زیاده میباشد و اگرچه مریض بد
آرام بود لیکن این درد و آرام هم زیاده میماند اما اگر قدری حرکت کند از ان درد مذکور شدت میکند و همین سبب
مریض را تحریک عنق ممکن نباشد و همیشه گردن خود را باستقامت میدارد و اگر ضرورت متوجه شدن بجانبی شود

از تمام بدن با تسو میگردد و چون سر بر بالش نهد و باراده خود افعال است و برگشتن از یک پهلو بر پهلوی دیگر ممکن نبود بلکه یا سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از بالش برداشته انتقال بر پهلوی دیگر میکند و هم و عضلات اینجا ورم پیدا بود و چون
در فقرات کمر بود و بعض عصب میباشد و گاهی نشدن و حرکت از نصف بدن کردن ممکن نباشد پس اگر ضرورت نگون شدن
میشود در انو و پای خود را بر زمین نهاده می نشیند و وقت نشستن چون نشستن بجانبی از تمام بدن خود میگردد و اگر صدمه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت کاتک شدن هم پیدا میشود و انجام اینجا لت آنست که اکثر درد و سنه تسعه ادویه و درد رفع
شده صحت تمام حاصل میشود و گاهی تا دو سه ماه با تسو و درد باقی میماند و بعد از آن صحت میشود و گاهی اینجا همین قدر ست
باقی میماند که بسبب آن هرگاه ادام حرکت قوی میکند یا دو چیزی بر زمین برای گرفتن جانب بستو میشود یا بر گردد درد پیدا میشود
و گاهی ورم در اربطه و عضلات فقرات مذکوره بالا و غیره پیدا شده تا غشای نخاع و نفس نخاع هم منتهی میگردد و از ان علامات
ورم نخاع پیدا میشوند و انجام آن انجام ورم نخاع میشود و گاهی از پیدا شدن ورم اربطه و عضلات عصبیه از محل
ورم بسوی آینه فخر میشود و از ان رگ مولیه از عصب حرکت پیدا میشود استرخا حادث میشود لیکن این استرخا بعد
زوال ورم اربطه و عضلات زائل میگردد و ستو وی سرخ میگردد و العلاج آنچه علاج برای کاتک شدن و آنچه از ان
پیدا میشود مثل کام برشتن یا افعال پیش نوشته شده در اینجا هم حسب ضرورت عمل آرند اما هرگاه در فقرات ظهر و عنق
انکسار واقع شود و آن گاهی از رسیدن ضربه سخت یا سقوط کردن واسطه بر فقرات مذکوره بسبب پیدا میشود و گاهی
از صدمه سخت که بر انگشت سر آن حادث میشود و هم هرگاه در وقت این فقرات خم شوند چنانکه کسی بالای فیل سوار با
و الفا قابل آن از زیر محراب در مکان یا زیر شاخ درخت بر و اسپ را نظر آرد ان محراب و شاخ درخت سرنگون شود و فقرات عنق
بقوت از ان خم شده منکسر گردند و گاهی از در آمدن و غوطه زدن در آب قابل از جانب سر فقرات عنق و ظهر منکسر شوند
و گاهی از افتادن از بالای اسپ بر زمین انکسار در ان پیدا میگردد بلکه هرگاه از رسیدن صدمه بلا واسطه بر فقرات
انکسار در انها پیدا شود در ین وقت بر هر فقره که صدمه رسید ممکن است که منکسر گردد اما هرگاه از انفعال ... خم
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر در فقرات عنق و کمر که آنجا حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که در فقرات انکسار بسه وجه میشود اول اینکه زوائد آنها که مثل پر بر پهلوی فقرات اند انکسار حادث
شود دوم آنکه در خرازات یعنی خارهای که به پشت فقرات میباشد آنرا انسانس گویند انکسار پدید و آنها
جدا شده بسوی اصل بر روند و در این هر دو صورت خوف نقصان زیاده نیست اما اگر خارها شکسته
اندرون روند چنانکه نخاع را عصر کنند در ین وقت البته ضرر زیاده پیدا میشود سوم آنکه در نفس فقره انکسار آید
و آن از وسط خود جدا شده دو قطعه گردد و در ینوقت ضرور است که قطعات آن در ارتفاع و انخفاض مختلف
میشوند و بسبب آن انفراز و انقطاع در نخاع پیدا شود و آن هر دو روی اند العلامات چونکه صورت

انکسار مختلف است لهذا علامات هم مختلف بوند لیکن عموما چون فقره منکسر گردد درد در محل انکسار پیدا میشود و این درد وقتیکه مریض در آرام باشد هم موجود میباشد و نزد کج نمودن کردن و حرکت نمودن زیاده میشود و هرگاه فقره بالتمام منکسر شده جدا گردد و قطعات شکسته آن ارتفاع و انخفاض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالا است بلند و قطعه که زیرین است منخفض دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود بماند البته در تشخیص دشواری میشود زیرا که ورم کم و قطعه که بالای فقرات است ساتر میشود پس اگر خار یکه بر فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت آنچه ارتفاع در خرزات یا در پشت دیده میشود در ان در محل انکسار فرق مشاهد گردد و نقصان خار منکسر ظاهر شود پس اگر این خار شکسته با فقره منکسر بالیقین داخل شده باشد در نخاع غور و انخفاض پیدا نماید پس اگر همراه انکسار فقره کدام نقصان در نخاع هم رسیده باشد درین وقت آنچه علامات وقتی که در فقرات آید و پیشتر نوشته شده اند موجود میباشند و اگر در حرام مغز هم نقصان یا انکسار آمده باشد آنچه علامات کام پشین و انفلج میشوند و شق و سنی پیشتر نوشته شده اند درین وقت موجود میشوند انجام انکسار فقرات اینست که چون انکسار در خرزات یعنی خارهای بالای پشت فقرات باشد ضرر آن که در ان نخاع میماند آید از ان اکثر مریض هلاک نمیشود لیکن بعد مدت دراز صحت مییابد و بسبب آن هم تا مدت در و ضعف در محل انکسار باقی میماند تا اگر ورم از محل انکسار تا غشای نخاع برسد از ان هم نقصان پیدا میشود و نیز اگر استخوان فقره شکسته اندرون رفته نخاع را غمز کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فالج شده بزودی هلاک میگردد و هرگاه انکسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا فقره منباس قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود اینجا ممکن نیست چه در ان خوف است که از ین سبب آنچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آن هم منقطع میگردد لیکن آنچه در علاج کان کشن نوشته و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا باستعمال آرند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و بیرون آوردن آن از سفر تقیه ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق بر آوردن باشد استخوان مذکور را از کلبتین گرفته بر آرند و الا از آله مرفاثین یعنی در محل انکسار قدری استخوان را تراشیده دهن زخم را وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انضغاط نخاع رفع شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن دستکار است بشرطیکه نافع آمدن آن در تجربه بهرجا که خواهد باستعمال آرد فقط

فصل چهارم در انخلاع استخوان و آنرا بلغت انگریزی ڈس لوکیشن بکسر دال و سکون سین مهمله ضم لام و سکون واو و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون گویند و آن عبارت است از اینکه یک استخوان مفصل از موضع طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جای قریب آن باشد برود و این فصل هم مشتمل است بر چند بیان بیان اول آنکه کدام استخوان منخلع میشود پس بدانکه هر مفصل که در ان حرکت است در ان انخلاع پیدا میشود و مفاصل

چہارم قسم اند اول آنکہ سرہای دو استخوان مماس یکدیگر باشند یعنی سطح خارجی یکی با سطح خارجی دیگری قطعہ مماس
باید کہ درمیان ہردو قدری حرکت بطور حرکت راست پیدا شود و از ارتباط مشدود بوند و این مفصل درمیان
عظم مرقوہ و عظم سینہ جائیکہ ہردو ملاقی شدہ اند یافتہ میشود و آنرا بلغت انگریزی گلائیڈنگ جائینٹ میگویند بکسر کاف فارسی
وفتح لام وسکون الف وکسر یای مثناہ تحتانی و دال مہملہ ہندی وسکون نون وکاف فارسی وفتح جیم وسکون
الف وکسر یای مثناہ تحتانی وسکون نون وتای مثناہ فوقانی ہندی یعنی مفصل مماس دوم آنکہ سر یک استخوان
مدور باشد و در نقرہ سر استخوان دیگر کہ مقعر و ذو النقر باشد داخل بود چنانکہ در مفصل ورک و مفصل شانہ است
و این را بلغت انگریزی بال اینڈ ساکٹ جائینٹ یعنی مفصلیکہ از داخل شدن شی مدور در شی مقعر پیدا شود
سیوم قسم ہنج جائینٹ بکسر ہای ہوز وسکون نون وجیم فارسی و آن آنست کہ از ان حرکت انبساطی و انقباضی
ممکن میشود چنانکہ در مفصل مرفق و رکبہ و دیگر مفاصل عظام انامل ست چہارم پیوٹ جائینٹ بکسر بای موحدہ
فارسی وسکون یای مثناہ تحتانی وفتح واو وتای مثناہ فوقانی ہندی و آن آنست کہ دران سر استخوان در
استخوان در طول خود حرکت بجانب یمین و یسار میکند چنانکہ استخوان زند اعلی حرکت میکند پس در چہارم
قسم مفاصل انخلاع واقع میشود ایضا بدانکہ چون مفصل از جای خود حرکت میکند پس گاہی بالتمام یک
استخوان از محل طبیعی خود بیرون می آید کہ مطلقا تقابل بینہما باقی نمی ماند و این قسم انخلاع اکثر در قسم
اول و دوم و چہارم مفاصل پیدا میشود و این را ڈس لوکیشن کامپلیٹ یعنی جدا شدن مفصل
بالتمام کہ دران مطلقا تقابل باقی نماند میگویند و اگر بالتمام جدا نشدہ باشد بلکہ قدری بینہما تقابل
باقی باشد آنرا بلغت انگریزی ان کامپلیٹ یا پارشل یعنی انخلاع ناتمام گویند و انخلاع ناتمام اکثر
در قسم ثالث مفاصل زیادہ دیدہ میشود ایضا اگر انخلاع تام یا ناتمام تنہا بود یعنی ہمراہ آن در لحم ظاہر و
جلد زخم نہ پیدا شدہ باشد اگرچہ در داخل زخم بود زیرا کہ در انخلاع مفصل در رباط و عضلات
داخلہ ہمیشہ نقصان و تفرق اتصال پیدا میشود لیکن چون در خارج نباشد لہذا آنرا سمپل ڈس لوکیشن میگویند
و اگر ہمراہ انخلاع زخم تا لحم و جلد ظاہر ہم رسیدہ باشد آنرا ڈس لوکیشن کمپونڈ مینامند و ہرگاہ انخلاع بسبب
حرکت عضلات بدن پیدا شدہ باشد آنرا اسپانٹینیس یعنی انخلاعی کہ خود بخود از سبب بدنی پیدا شود نامند و
ہرگاہ انخلاع از بطن مادر و فطری بود آنرا کانجینٹل یعنی انخلاع فطری و مولودی گویند و اکثر سبب آن
نقصان تولد عظم در اصل خلقت میباشد کہ بمقدار طبیعی خود نا رسیدہ در مفصل نمیرود و ہرگاہ انخلاع بسبب
مرض کدام مفصل حادث شود چنانکہ در ورم مفصل ورک میشود آنرا پاتولاجیکل یعنی انخلاع کہ بسبب مرض پیدا
شود نام میکنند السبب اسباب مہیئہ انخلاع یکی از جانب مفصل بود چنانکہ در بال اینڈ ساکٹ جائینٹ بسبب

پنج جانبست خصوصاً در مفصل عضد انخلاع زیاده پیدا میشود دوم عمر انسان هم معین میشود چنانکه در اطفال
بنسبت جوانان انخلاع کم پیدا میشود زیرا که هر دو سر استخوان شان که ازان مفصل پیدا میشود لین میباشد
و در وسط آن هر دو استخوان ایشان سخت میباشد پس چون صدمه بایشان میرسد ازان بسبب نرمی قریب سر
استخوان ایشان انکسار پیدا میشود نه انخلاع و کذلک در پیران هم انخلاع کم میشود بسبب اینکه استخوان ایشان نازک
و ضعیف میباشند و رباط شان سخت بوند پس چون صدمه بان میرسد در استخوان ایشان هم انکسار پیدا میشود
نه انخلاع بخلاف جوانان که از بست سال عمر تا چهل و پنج سال انخلاع زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت
و قوی میباشند و بر اعتماد قوت خود مشقت و حرکتهای عنیفه میکنند ازین جهت به نسبت انکسار انخلاع در ایشان زیاده
پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم انخلاع بسهولت زیاده میشود هرگاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف
باشد هم از کمزوری و ضعف رباط و عضلات چنانکه بعد امراض منهکه قوت ضعف درانها پیدا میگردد انخلاع بسهولت
حادث میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را مسترخی
داشته باشد و درین حالت دفعةً صدمهٔ قوی بران رسد آنهم انخلاع بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه
پس آن بر دو قسم اند یکی خارجیه مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی که بلا واسطه از خارج بر مفصل رسد
یا شی ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعةً ملتوی یا منعطف گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمهٔ دیگر اعضا بطریق
کونک ترکو صدمه بر مفصل رسد انخلاع پیدا شود دوم آنکه از اسباب داخلیه که آنرا اسباب بدنیه گویند انخلاع
حادث شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعة یا برداشتن شی ثقیل انخلاع حادث میشود یا در بطن مادر در
اعضای طفل انخلاع پیدا میگردد و چون انخلاع پیدا شود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات
استخوان منخلع از موضع خود دور میشود و ازان نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه ازان اغشیه شق میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال و انفعاز پیدا میشود و این کشش عضلات بند نمی گردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجای
رود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند العلامات اول در شکل مفصل منخلع تغیر حادث میشود دوم آنکه استخوان
منخلع در غیر موضع طبیعی خود میرود سوم آنکه طول عضو منخلع قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مریض یا از
تحریک شخص دیگر بدشواری صادر میشود لیکن اگر همراه انخلاع انکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت
از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود پنجم آنکه در محل مفصل منخلع و بر دوران درد پیدا میگردد و وقت حرکت
این درد زیاده میشود اما اینکه بعد انخلاع کدام کدام ضرر پیدا میشود پس بدانکه از انخلاع اول اربطه شکسته میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال حادث میشود و بر اعصاب و شرائین ضرر میرسد پس اگر زود استخوان منخلع
بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاح این مضار میکوشد و ازان عضلات صغیر میشوند و هم اربطه

وعضلات صحیح میگردد و بعده مفصل بهم پیدا شده از ان قائم بر ریخته استخوان جدید وهم خریطهٔ رباطی تازه
پیدا میشود وچون این امور حادث شدند بعد آن آوردن استخوان منخلع بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و ایضاً
بعد مرور مدت دراز بر انخلاع نقرهٔ مفصل که دران سر استخوان منخلع میباشد معدوم گشته در انجا رسوبا پیدا میگردد وسبب
آن اگر استخوان منخلع را باز بجایش آرند جای ماندن میسر نمیشود وازان ادنی سبب دران انخلاع حادث گردد
العلاج علاج عام برای جمیع اقسام انخلاع آنست که اول برای دوام اهتمام بلیغ کنندگی برای مبارکردن کشش
عضلات تا از ان استخوان منخلع لائق آمدن بموضع طبیعی خود گردد وازان دور نشود دوم آنچه بعد انخلاع استخوان از خریطهٔ
رباطی بیرون ملحق بود بعده برآمدن آن دیوارهای خریطهٔ مذکور را از باز داخل شدن استخوان مذکور در خود مانع شوند وگاه
عضلات که در آنها تفرق اتصال شده مانع از رجوع کردن استخوان در موضع طبیعی آن میشوند این مانع از ربط وعضلات را
دور کنند کشش عضلات بدو سبب میشود یکی آنکه چون از عضو اسکاک داخل دین استخوان و عضلات
بروقت حرکت درد میشود لهذا عضلات برای محفوظ ماندن خود از درد منقبض میشوند تا بسبب تقلص وتشنج آنها حرکت
استخوان مذکور متعذر شود دوم آنکه چون دستکار برای استرداد عظم در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع حادث
شده میکشد درین وقت خود مریض باختیار خود عضو مذکور را برای محفوظ ماندن از درد کشش در جانب مخالف جذب
دستکار بزور میکشد وبسبب آن عضلات متشنج میشوند پس در عضلات از اختیار مریض هم بی اختیاری آن
کشش وحرکت پیدا میشود وآن مانع از آمدن استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میگردد لهذا برای منع این تشنج
او پانیدن کلاروفارم یا ایسر یا جمله دوای که بیهوش سازد مفید است وبرای دفع کردن ممانعت رباط وعضلات در آمدن
استخوان را از داخل شدن در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع است از پیش وپس آن در هر دو جانب
بکشند زیرا که مفصل مرکب از دو استخوان است وما دام که هر دو مقابل نشوند استخوان منخلع در نقرهٔ خود هیچگونه داخل خواهد شد
لهذا استخوان منخلع را از جانب قدام بکشند واستخوان دیگر را که در محل خود است از جانب خلف آن بکشند تا هر دو مقابل یکدیگر آیند
وخریطهٔ رباطی مزاحم نشود لهذا بگذارند تا در موضع طبیعی خود داخل شود وچون استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل
میشود درین وقت آواز دست بردست زدن می آید خصوصاً در مفصل قسم ثانی که بال اند سکت جائنت است وهم
درین وقت طول عضو طول طبیعی آن میگردد ونقصانیکه از انخلاع در طول آن پیدا شده بود زائل میگردد دوم
حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل انخلاع بود از عضو ممکن میشود وایضاً باید دانست که اگرچه قدما عضو
منخلع را بذریعهٔ آلات وحیل برای استرداد استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میکشیدند لیکن بهتر آنست که دستکار عضو
مذکور را از دست بکشد وآوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه ازان برآمده دور رفته بود بلغت
انگریزی مان ای پولیشن بفتح میم وسکون الف ونون وکسر الف وسکون بای موحده فارسی وضم یای تحتانی

وسکون فا و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون نامند و آن اسم تدبیریست که بسبب آن استخوان منخلع عضو با عانت دست دستکار از
تشنج حرکت یابد آنکه در آن قوت و زور دست صرف کرده شود در موضع طبیعی خود داخل شود از راهی که از موضع طبیعی
خود جدا شده در آن آمده بود باز از همان راه بجای خود آید و قید آنجا دراه آمده وقت بنا بر آن کرده میشود که اگر از راه دیگر
آید در اربطه و عضلات دیگر تفرق پیدا خواهد شد و هرگاه استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل شود بعد از آن چنان تدبیر
سازند بذریعه بندش وغیره که تا باز در آن انخلاع پیدا نشود پس اگر بعد انخلاع ورم و حمی پیدا شود علاج حمی
به نوشانیدن مسهل وغیره نمایند چنانکه مکرر بیان آن جا رفته و آب سرد یا سرکه و آب سرد با هم کرده بر ورم نهند یا زلو بر محل
ورم چسپانند و دو سه هفته مفصل را بآرام داشته بعد حصول اطمینان از استحکام آن آهسته آهسته حرکت از عضو
عضو کنند **بیان دوم در انخلاع استخوان فک اسفل** الاسباب آنکه گاهی از تشنج عضلات
انخلاع در آن پیدا میشود چنانکه در ضحک کثیر یا در وقت گرفتن خمیازه یا وقت زیاده کشادن دهن برای خوردن
لقمه کبیر المقدار میشود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر آن وقتیکه کسی دهن کشاده باشد هم گاهی وقت
کشیدن دندان این انخلاع پیدا میشود العلامات دهن کشاده ماند و فک اسفل بسوی قدام مائل باشد
درمیان صف دندان فک اسفل و اعلی فاصله قریب نصف انگشت پیدا میشود و دهن و لب بند نمی شوند و از دو
کلام دشوار گردد و لعاب از دهن جاری میباشد و در خساره ها دقت ظاهر شود و مقابل گوش در عارض انخفاض
و گوی ظاهر میشود در جائیکه از آن مفصل فک بر آمده است پس اگر این استخوان را بجایش نیارند بعد مرور مدت دو سه
ماه از صغیر شدن عضلات وجه و پیدا شدن استخوان جدید بر محل مفصل این اذیت کم میگردد و صف دندانها تا حدی
ملاقی میشوند و فاصله که فیما بین آنها پیدا شده بود دفع میشود و جائیکه بمقابل گوش گوی در عارض پیدا شده بود آنجا پر گردد
لیکن در انطباق دهن قدری هیئت غیر طبیعی باقی میماند و آنچه حروف و الفاظ که از لبها بر می آیند در تلفظ آنها اختلال
در فصاحت ظاهر میشود و گاهی فک اسفل از یکجانب مفصل خود منخلع میگردد و در جانب دیگر در موضع طبیعی خود
میماند و درین وقت هم همین علامات موجود میباشند لیکن باین نحو که دندان جانب منخلع بسوی جانب صحیح مائل
میشوند و در جانب انخلاع بمقابل گوش در خساره گوی پیدا و ظاهر میشود و جانب صحیح بهیئت طبیعی خود میماند
و گاهی انخلاع غیر تام در استخوان فک اسفل پیدا میشود خصوصا در جوانان و خاصة در اناث که نازک و ضعیف
باشند آن بعد مدت بسهر خود بر طرف میشود و استخوان مذکور در نقره خود داخل میگردد لیکن وقت داخل شدن آن
در موضع طبیعی آواز مشابه بآواز فرتک زدن پیدا میشود علاجش آنست که بر سر انگشت هر دو دست پارچه
پیچیده در دهن داخل کرده بر محل دندان آخر نهاده غمز کرده استخوان فک را بزیر آرند تا بمقابل نقره خود آید و دو تا ملی
دیگر هر دو دست را زیر ذقن بیمار نهاده بسوی بالا بلند کنند تا فک اسفل در نقره خود داخل شود و هرگاه انخلاع در یکجانب

طرف فک آمده باشد نر انگشت یک دست را در دهن انداخته تا دندان آخر جانب ماؤف رسانیده غمز کنند و بسوی
تحت آرند و از دست دیگر ذقن را گرفته بسوی بالا بلند کنند تا استخوان بجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
مذکور در نقره خود بر آن بندش کرده دهند و مریض را از خوردن اطعمهٔ غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
کدام شی رقیق مثل آب یخنی یا شیر بنوشانند و هرگاه انخلاع غیر تام در ان پیدا شده باشد و آن از استرخای رباط
و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان فک اسفل
در موضع طبیعی خود نوشانند و آب سرد بر محل قرع انخلاع ریزند تا در ان قوت آید و اغذیه جید مقویه خورانند
اما اگر درین وقت از اذیت حرکت استخوان ورم بر محل مفصل پیدا شود بیشتر از نیش گس بر آن نهند که از آن برای
ازالهٔ ورم و غیره فائدهٔ کثیر حاصل میشود و هرگاه از استرخای اربطه در کسی انخلاع غیر تام فک اسفل بار بار و اکثر پیدا
شده باشد درین وقت بعد آوردن استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که یک خریطهٔ چرمی که در ان
دو رباط استکی باشند درست سازند بعده ذقن بجای او در خریطه مذکور کنند و یک رباط را بالای و یک رباط را گرد گردن
مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباط گردن مانع
است از مائل شدن فک اسفل بسوی قدام باز گردد بیان سوم در انخلاع ترقوه چونکه در مفصل آن که ...
و هم اربطه آن قوی و غلیظ و عریض اند لهذا در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل سینه است انخلاع کم واقع میشود
و اگر صدمه بر منکب رسد و از آن ... صدمه مذکور رسد لا باین استخوان منتهی گردد در ان انکسار واقع
میشود نه انخلاع لیکن این استخوان در انجانب بسه صورت منخلع میگردد یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان سینه
رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضله آن آید سوم آنکه بعد انخلاع در جانب داخل اندرون سینه رود ...
و صورت اول پیدا میشود از افتادن بر زمین از جانب شانه یا از رسیدن صدمه بر مرفق وقتیکه آن بر داشته و راست
باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانهٔ کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این انخلاع آنست که منکب بسوی
سینه مائل میشود زیرا که غرض از خلقت ترقوه اینست که سینه را وسیع و منبسط دارد و هرگاه آن از محل خود نماند سینه
منقبض و صغیر میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان سینه ارتفاع از بر آمدن سر ترقوه در انجا محسوس میشود و علاج
آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند تا سر این استخوان مقابل نقره خود شود بعده بازو را از دست گرفته بلند
کنند که از ان این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت انخلاع حافظ آن
باقی نمانده لهذا بعد استرداد باز بسهولت در ان انخلاع حادث میشود لهذا باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
رفادهٔ غلیظ بر آن نهاده از رباط طویل بطوری بندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پیدا گردد
و این بندش را فگر آف ایٹ مینامند اما هرگاه ترقوه در انجانب منخلع شده در جهت قدام عنق بسر عضله عریضه که

درطول گردن ست و از سر ترقوه شروع شده تا پس گوش میرود و پیش قصبه هم دیده میشود و انرا بلغت انگریزی
استرنو کلیڈو ماسٹائیڈ مسل نامند رود و این صورت ثانیه بسیار کم دیده میشود و آن وقتی حادث میگردد که صدمه
عامه قوی بالای منکب بطوری رسد که ازان منکب بجانب تحت و هم جانب انسی و هم در جانب خلف دفعة منفعل
شود العلامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد منهما کم گردد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبه ریه دیده میشود و ازان بر قصبه هم اثر انضغاط میرسد خصوصًا وقتیکه مریض بسوی قدام
نگون شود و علاجش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو گرد لینن را در بغل مریض نهند تا
بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عضد را بر پهلو
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی داخل
در جانب خلف خود فرو رفته باشد درینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه باستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگد اسپ یا گردیدن پایه
گردون بر سینه کسی و هم هرگاه کسی بزور و قوت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پیدا میشود
و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عوض آن اینجا
گوی پیدا میگردد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز ازان بر قصبه ریه و مری صدمه و بر شریان
عظیم که خون را بسوی دماغ میبرد و هم بالای وریدیکه خون دماغ را بسوی دل می آرد میرسد و ازان در تنفس
و ازدراد دشواری پیدا شده بیهوشی چنانکه در سکته پیدا میشود اینجا هم ظاهر میگردد علاجش آنست که در بغل گره ملائم
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عضد را بر پهلو بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعده یک
رفادۀ که پهن غلیظ ما بین المنکبین نهاده بندش سوم فگر آف ایٹ بندیج چنان بندند که هر دو شانه راست مانند و سینه
منبسط ماند و ازان ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود بسهولت منخلع میگردد و بر جای
خود کمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود و ازان غمز بر قصبه و مری معده و شریان عظیم و ورید میرسد
و آفات مذکوره پیدا میشوند و چون اینحالت مکرر پیدا شود درین وقت چاره ازان نباشد که مجبور شده سر ترقوه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این انخلاع اکثر واقع میشود
زیرا که نقرۀ منکب قلیل العمق ست لهذا ازان سر ترقوه بسهولت بر می آید بالجمله این انخلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب میرود دوم آنکه بعد انخلاع زیر منکب فرو میرود و سبب این هر دو انخلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمه قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

وشانه بدشواری بلند کرده میشود و علاجش آنست که آنچه در انکسار ترقوه نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و چونکه اینجا هم بعد انخلاع این استخوان از موضع خود بسهولت برمی آید اما باید که بعد آمدن آن در محل خود رفاده بران نهاده بربندند و گاهی از هیچ تدبیر این استخوان در موضع طبیعی خود نمی ماند لیکن ازان کدام نقصان در حرکات هم ظاهر نمیشود جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار میباشد فقط

بیان چهارم در انخلاع منکب یعنی

دوش و شانه و مفصل آن مرکب است از سر عظم عضد و سر استخوان کتف و این مفصل بال اند سکٹ جائنٹ است که دران حرکات زیاده پیدا میشوند در باط آن مسترخی خلق کرده شده تا دران حرکات بسهولت پیدا شوند واز دیدن معلوم میشود که نقره آن قلیل العمق است و این اسباب دران انخلاع زیاده حادث میشود خصوصًا در مردان لیکن بدو سبب محفوظ از انخلاع میباشد اول اینکه عضلات آن که برین مفصل آمده بسیار قویست و آن وقایت این مفصل میکند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند پس هرگاه کدام صدمه بسبیل گونگ ترکوبران میرسد از ان تا استخوان کتف منتهی میگردد و آن از رسیدن صدمه در جای خود متحرک میشود و بسبب آن این مفصل از وصول صدمه محفوظ از انخلاع میماند و از علامات انخلاع آن عمومًا یکی آنست که در هیئت منکب تغیر ظاهر میشود باینکه استداره آن زایل شده غور وگود در اینجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده برآمده و بلند دیده میشود سوم آنکه در عضلات که بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد بلکه بجای دیگر که غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در اینجا سختی پیدا شده حرکت دست بند میگردد ششم درد بردو راین مفصل محسوس میگردد و انخلاع آن بر چهار صورت است که دو صورت از ان کثیر الوقوع اند و دو صورت نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن اینست که سر استخوان عضد از مفصل خود برآمده بطرف سینه زیر عضد در آید و زیر زائده استخوان کتف که در عربی آنرا منقار الغراب گویند بیاید و این را بلغت انگریزی سب کارا کائیڈ نامند یعنی زیر کارا کائیڈ چه سب بمعنی زیر است و کارا کائیڈ ترجمهٔ منقار الغراب است دوم آنست که استخوان عضد از نقرهٔ خود برآمده بزیر آید و آنرا بلغت انگریزی سب گلینائڈ یعنی زیر نقرهٔ خود آمده گویند و باید دانست که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع است اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان عضد از مفصل خود برآمده زیر استخوان ترقوه رود و این را بلغت انگریزی سب کلاوکیولر یعنی زیر استخوان ترقوه نامند زیرا که کلاوکیولر اسم ترقوه است و صورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل برآمده بالای استخوان کتف زیر کنارهٔ بلند آن که بطور خار بلند است رود و آنرا سب اسپائنس یعنی زیر خار استخوان کتف نامند و صورت ثالثه و رابعه نادر الوجود اند و در قسم اول آن ضرر بعضلات و رباطات کم میرسد و در صور ثلثه باقیه آفت باین اعضا زیاده میرسد و به اعصاب هم انضغاط و کشش زیاده پیدا میشود و اکثر از افتادن بر روی دست هرگاه هر دو بر پا

یا به سر مرفق هرگاه از پهلو قریب باشد سب کلار آکائیڈ پیدا میشود و هرگاه صدمه از جانب وحشی رسد که سر استخوان عضد بسوی جلو
رود سب اسپینس پیدا میشود و چون وقت افتادن دستها کشاده و دراز باشند سر استخوان عضد از نقره برآمده
بزیر می آید و سب گلینئ آئڈ پیدا میشود و هرگاه در حالت برخاسته و بلند بودن مرفق کسی بر روی آن افتد سر استخوان
عضد بزیر ترقوه میرسد و سب کلاوک یولر پیدا میشود اما اینکه در انخلاع مفصل و انکسار آن فرق چیست پس بدانکه در
انکسار هیئت شانه بهیئت طبیعی می ماند بخلاف انخلاع که دران تغیر در هیئت شانه پیدا میشود دوم در انکسار سر استخوان بجای
خود یافته میشود و در انکسار چون قطعات منکسره استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند آواز اصطکاک جسم صلب
پیدا میشود العلاج بدانکه برای این انخلاع سه تدبیر کرده میشود اول اینکه دست کار مریض را برابر بلنگ خوابانیده
دست منخلع مریض را در دست خود گرفته بخادم خود بدهد که او از پهلو دور کرده بکشد و دست کار پاشنه خود را در بغل مریض
نهاده عمل کند تا نقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست طرف استخوان عضد مقابل نقره خود رسد آن زمان دست کار دست مریض را
در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود بغل را محکم کند تا بالا رود و سر استخوان در نقره داخل شود و چون استخوان
در نقره داخل میشود آواز دخول آن در نقره پیدا میشود دوم آنکه دست مریض را برای کشیدن بدست خادم بدهد که از طرف پهلو او راست
و دست کار زانوی خود را در بغل مریض نهاده عمل کند و این هر دو تدبیر جائیکه سر استخوان بسوی صدر یا بالای کتف یا زیر ترقوه رفته باشد مفید
میشود اما هرگاه استخوان عضد از نقره برآمده زیر نقره خود آمده باشد درین وقت باید که دستکار دست مریض را گرفته در جانب
وحشی بکشد و دست را از سر بلند سازد و بالای شانه عمل کند که زیر آید تا سر استخوان عضد در نقره خود داخل شود و بعد آمدن استخوان
مذکوره در موضع طبیعی دست بیمار را گرفته بر پهلو نهاده بربندند تا حرکت دست مذکور نشود و یک باط از زیر مرفق برآورده تا گلو
معه بار رسانیده گره دهند تا دست بسوی تحت مائل نشود و تا دو هفته بر همین منوال دارند و بعد مرور دو هفته دست را کشاده در حلقه
که در گلو می اندازند و آنرا بلغت انگریزی اسلنگ نامند تا دو هفته دیگر بدارند تا قدری حرکت پیدا شود و بعد گذشتن این دو هفته هم مریض را باید که بعمل
خود حرکت نکند بلکه شخص دیگر بگوید که آهسته آهسته دست مریض را گرفته حرکت دهد و بران اکتفا نکند زیاده باستعمال آرد تا آهسته آهسته قوت
دران حرکت پیدا شود و اگر در ابتدای امر ورم بر محل مفصل پیدا شود آنچه برای منع ورم تدابیر نوشته شده اند مثل اینکه مسهل دهند
و آب سرد ساده یا سرکه و آب سرد بران ریزند و زلو چسپانند و ادویه رادعه بران نهند باستعمال آرند فقط و
ایضاً باید دانست که گاهی انخلاع منکب کسی میباشد از زخم و گاهی از انکسار عظم عضد پس اگر با زخم باشد و درین زخم
عصب و شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجایش آرند بعده علاج زخم نمایند و اگر عصب
و شریان درین زخم قطع شده باشند و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را قطع
کنند و درپی رد کردن استخوان بجایش نشوند که ازان فائده نیست و هرگاه همراه انخلاع انکسار هم آمده باشد درین وقت
اول تدبیر انکسار بعمل آرند من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تدبیر ازاله انخلاع بعمل آورده استخوان را در موضع

این آمده و گاهی انخلاع منکب بزیر بطن یا بسپس پیدا میشود و حال این مریض که در تشریح دیده شده از ان ظاهر گشته که نقره مفصل درین کسر خیلی باشد و استخوان عضد تا عظم کتف رسیده دیده میشود و قدری عمق در استخوان کتف در جای جدید که غیر محل مفصل است پیدا میشود لیکن این بست همیشه از دست صحیح قصیر و ضعیف میباشد و آن لا علاج ست اما هرگاه انخلاع درین مفصل قبل تمام شدن نمو پیدا شود و بازو استخوان شانه در آن بجای خود نیاید درین وقت دست منخلع از دست صحیح همیشه قصیر و ضعیف میباشد و جمله حرکات از دست مذکور صادر میشوند لیکن برداشتن آن بسوی بالا ممکن نباشد و اینهم لا علاج ست و اگر بعد تمامی نمو این انخلاع پیدا شود عوض قصر دست ضمور و لاغری دران حادث میشود و چنانکه قبل انخلاع ازان حرکات صادر میشدند بعد بخوبی صادر نمیشوند و علاجش آنست که چون مریض اندر مدت سه ماه بعد انخلاع پیش دستکار آید درین وقت اورا باید که اول مریض را کلوروفارم بویانیده بیهوش سازد و بعده بکمال احتیاط امتحان کند زیرا که عضلات رقیق و ضعیف شده اند و ازان خوف شکستن عضلات میشود لهذا اول سر استخوان عضد را زیاده حرکت دهد تا انچه رباطات جدید پیدا شده شکسته گردد و ازان این استخوان منخلع بجای خود مستقر گردد پس هرگاه در امتحان استقرار استخوان مذکور یقینا ثابت شود آنزمان آنرا بجای موضع طبیعی آن آرند و باید دانست که بعد انخلاع تا سه ماه امید صحت قویست و از سه ماه تا شش ماه امید ضعیف ست لیکن تا آن مدت هم بکمال احتیاط بعد امتحان بحال استخوان و عضلات تدبیر آوردن استخوان منخلع در موضع طبیعی بعمل آرند زیرا که فائده این تدبیر تا این مدت آنست که اگر استخوان بجای خود نیاید ازان فائده دیگر حاصل میشود و آن اینست که بسبب متحرک شدن این استخوان از تحریکات جا بجا که حرکات دست بسهولت صادر میشوند اما بعد انخلاع مزمن از کشیدن استخوان برای رسانیدن آن در موضع طبیعی بسیار چند ضرر و نقصان پیدا میشوند یکی آنکه گاهی سر استخوان مذکور شکسته از استخوان وقت کشیدن آن جدا میگردد پس اگر چنین ظاهر شود آنرا بجایش گذارند و تدبیر را بند کنند دوم آنکه گاهی در اثنای این تدبیر از نهادن پا در بغل از بهر کردن آن استخوان ضلع منکسر میشود خصوصا در سن پیری پس هرگاه این امر حادث شود تدبیر انخلاع را بند کرده تدبیر آنکسار ضلع که نوشته شده بعمل آرند سوم آنکه گاهی از تدبیر بعد انخلاع المزمن خون از رگهای که درین تدبیر شکسته میشوند برآمده در بغل مجتمع شده ورم انجا پیدا میکند لیکن این ورم اکثر خود زائل میشود و گاهی برای ازاله آن بسوی نهادن پارچه تر کرده در آب سرد یا در سرکه و آب سرد بر ورم محتاج میشوند لیکن هرگاه وقت کشیدن دست برای آوردن استخوان منخلع در موضع آن شریان یا ورید عظیم قطع گردد درین وقت آفت عظیم پیدا شده از ان اینوریزم حادث میگردد و چون نوبت باینجا رسد علاج اینوریزم کرده شود ایضا باید دانست که در کتاب قانون بوعلی هست که استخوان صغیر که راس منکب ست هم گاهی از موضع خود زائل میشود و حق دران اینست که این استخوان صغیر هم کلشاخ عظم کتف است که آنرا بالفت انگریزی آکرومین یعنی سر استخوان شانه نامند و آن منخلع نگردد

بلکه شکسته میشوند که بیان پنجم در انخلاع مرفق که آنرا بلغت انگریزی ایلبو جاینٹ نامند و این مفصل مرکب
از سه استخوان که یکی از آن استخوان عضد و دو زند دست اند یعنی زند اسفل و اعلی و وقت انخلاع گاهی هر دو زند
منخلع میشوند و گاهی یکی بجای خود ماند و دیگری منخلع گردد و چون هر دو منخلع شوند آنرا بلغت انگریزی
دس لکیشن آف البو جاینٹ گویند و چون یکی منخلع شود باسم منخلع نام کرده میشود مثلا اگر زند کبری که زند اسفل است
منخلع گردد آنرا دس لکیشن آف النا نامند و اگر زند اعلی منخلع شود آنرا دس لکیشن آف ریڈیس گویند و ایضا گاهی
همراه این انخلاع انکسار هم در سر کوچک زند اسفل که آنرا بلغت انگریزی کرآنایڈ یعنی منقار الغراب گویند پیدا میشود
و گاهی انخلاع بلا انکسار حادث میشود و السبب از افتادن بر زمین بر روی کف دست خصوصا با این هیئت مرفق
قدری کج هم بوده باشد و هم از رسیدن صدمه که بواسطه بر این مفصل رسد انخلاع در آن پیدا میشود
و انخلاع در این مفصل بسه طریق حادث میشود اول اینکه زند از جای خود منخلع شده در جهت خلف استخوان عضد
رود دوم آنکه بعد انخلاع در جانب قدام عظم عضد پیش آن یعنی روبروی استخوان مذکور آید و اینهم قلیل الوقوع
است بسبب اینکه عضلات در اینجانب استخوان منخلع را از آمدن و حرکت کردن منع میکنند سوم آنکه بعد
انخلاع در جانب وحشی یا انسی دست رود و این را انگریزی لیٹرل دس لکیشن یعنی انخلاع غیر تام میگویند و آن کمتر
دیده میشود زیرا که درین جوانب سرهای استخوان بسیار اند لهذا از حرکت کردن استخوان منخلع مذکور مانع میشوند
بالجمله درین مفصل انخلاع کم دیده میشود اما اگر حادث شود پس ضرورست که در تشخیص آن اهتمام بلیغ کرده شود زیرا که
چون اینجا ورم بزودی زیاده پیدا میشود پس از آن هم تشخیص دشوار میگردد و هم بسبب کثرت سرهای استخوان که
اینجا یافته شده اند در تشخیص و تعیین سر استخوان منخلع دقت و التباس واقع میشود که آیا سر استخوان صحیح است
یا سر استخوان منخلع است لهذا ضرورست که درین وقت دست مریض را با دست صحیح مقابله کرده به بینند تا فرق
ظاهر شود العلامات چون انخلاع درین مفصل پیدا شود در یک جانب این دست تحدب و در جانب دیگر
آن تقعر پیدا میگردد و در دست منخلع حرکت کم صادر میشود خصوصا هرگاه سر کوچک استخوان زند اسفل از انکسار
سالم بود چه درین وقت آن مانع از حرکت میشود اما هرگاه درین استخوان هم انکسار آمده باشد پس بالعکس اول
درین وقت از تحریک شخص دیگر درین دست حرکت زیاده پیدا میشود و هم با کثرت حرکت آواز اصطکاک
قطعات استخوان منکسر می آید و اگر هر دو استخوان منخلع شده باشند دست قصیر میگردد و اگر زند اسفل منخلع
شده در جهت پیش استخوان عضد آمده باشد دست منخلع طویل میگردد و اگر در جانب وحشی یا انسی دست رود
درین وقت مقدار طول دست منخلع موافق و مساوی دست صحیح میباشد لیکن استخوان از جای خود برآمده
دیده میشود اما هرگاه زند اسفل منخلع گردد و زند اعلی بجای خود ماند که آنرا دس لکیشن آلنا میگویند درین وقت

سر استخوان منخلع بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و برآمدگی مقدار آن از جلد ظاهر میشود و زند اعلی
بجای خود محسوس میگردد و تحدب در جانب وحشی دست و تقعیر در جانب داخلی آن ظاهر میباشد و دست
منبسط و راست میشود و هرگاه زند اعلی منخلع گردد و انخلاع در آن به سه طریق واقع میشود یکی آنکه استخوان
مذکور بعد انخلاع در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود دوم آنکه بعد انخلاع
این استخوان قدری بالا رفته بمقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انخلاع هم گاه گاه دیده میشود سوم
آنکه بعد انخلاع بسوی جهت خلف استخوان عضد رود و این کمتر دیده میشود پس هرگاه در جانب انسی آید سر استخوان
منخلع قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب مفصل دیده میشود و دست قریب براست شدن رسیده بر یک هیئت
میماند و هیئت مذکور این است که در آن زند اعلی در جهت علو و زند اسفل در جهت اسفل ماند و ساعد دست منقلب
بسوی جانب انسی و وحشی میشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل سازند زاویه قائمه در جهت داخل محل
مفصل پیدا میشود و زیاده از آن قریب عضد نمی آید و اگر مریض خواهد که انامل دست منخلع را تا مفصل منکب رساند هیچگونه
ممکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انخلاع رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
آن از نهادن انامل بر آن بسهولت میسر میشود زیرا که درین وقت سر آن قریب جلد میباشد از غمز کردن بخوبی
محسوس میشود و گاهی هر دو زند منخلع میشوند و بعد انخلاع زند اعلی بسوی بالا در جهت قدام استخوان عضد میرود و
زند اسفل بسوی خلف استخوان مذکور میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از گردون اسپی هرگاه دست بر زمین
بطوری آید که از آن عرق هم پیدا شود مشاهد میگردد درین وقت علامات انخلاع هر یک موجود میباشد العلاج چون
زندین یا زند اسفل تنها منخلع شده باشد درین وقت بهتر آنست که دستکار دست مریض را از محل ساعد دست
هر دو دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخلی مفصل مرفق نهاده غمز کند و ساعد را کشد تا هر دو استخوان
زند یا زند اسفل بمقابل نقره خود آید آن زمان ساعد را با بازو متصل سازد تا استخوان منخلع بجای خود آید بعد آن
برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته ببندد و هرگاه زند اعلی منخلع شده باشد درین وقت دو کس
دست منخلع مریض را بگیرند بایں نحو که یکی از هر دو دست بازو را بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
بزور بسوی تحت بکشد تا استخوان منخلع بمقابل نقره آید درین وقت نر انگشت دست چپ خود را بر سر زند اعلی دست چپ
نهاده غمز کند و اگر دست راست منخلع شده باشد نر انگشت دست راست خود را بر سر زند اعلی دست راست نهاده
غمز کند و ساعد منخلع را گرفته بسوی خود بقوت بکشد تا استخوان منخلع مذکور در محل خود داخل شود بعد آن جبیره بر آن
نهاده ببندند تا دست راست ماند و اگر هر دو زند منخلع شده باشند درین وقت بعد رد زندین در موضع طبعی آنها
بر سر زند اعلی بغاده نهاده ببندند تا از غمز آن استخوان مذکور بجای خود ماند و برای حفظ زند اسفل دست مذکور را نیز بکم

نهاده بنحوی ببندند که کف دست گشاده بسوی زمین ماند و ایضاً باید دانست که اکثر بعد انخلاع این مفصل و هم بعد داخل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خود باز ورم بار دو گاهی ورم حار هم زیاده پیدا میشود پس هرگاه ورم حار پیدا شود در ین وقت مسهل ازالهٔ ورم و مسهلی که تسکین باشند بدهند و اگر بعد آن ضرورت داعی شود زلو هم بر آن چسپانند و پارچه با آب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر ورم نهند تا ورم رفع شود و مریض را آرام تام دارند و چون ورم زائل شود و بعد آن انجا سختی باقی ماند درین وقت از شخص غیر امر فرمایند که آهسته آهسته دست مریض را حرکت دهد با آتش سازد و تناول آب سرد از مسافت بلند این سختی خواه از مشک پر آب باشد یا از سبوی پر آب بود مفید میباشد بیان هفتم در انخلاع مفصل رسغ درین مفصل انخلاع بسبب قوت باطن آن کمتر میشود و چون منخلع گردد عظام رسغ از زندین جدا میشوند و اکثر همراه انخلاع آن انکسار هم حادث میشود بسبب انخلاع آن بعینه سبب انکسار آنست لیکن انخلاع درین مفصل بر دو صورت پیدا میشود یکی آنکه زندین بالای عظام رسغ روند دوم آنکه عظام رسغ بالای زندین آیند و علاجش آنست که دست مریض را دستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام منخلعه را بجای طبیعی آنها داخل سازد و بعده دو تخته را گرفته در هر دو جانب داخل و خارج دست نهاده بر بندند و گاهی بسبب افتادن بر پشت دست صلب از جانب دست اندر استخوان رسغ از جای خود بر آمده بسوی جلد بلند میشوند و این را هم انخلاع میگویند و علاجش هم همین است که از یک دست خود دستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای منخلعه را هموار کرده در جای طبیعی آنها رساند پس بر آن جبیره نهاده بر بندد و دست را بآرام در حلقه دارد بیان هشتم در انخلاع عظام مشط دست این عظام هم از افتادن بر شی صلب یا از کشیدن دست هرگاه کسی این را بزور کشد منخلع میشوند خصوصاً استخوانی که مقابل نر انگشت دست است زیاده منخلع میگردد و خاصة وقتیکه بند و قی شق گردد لیکن درین وقت همراه انخلاع زخم هم پیدا میشود و علاجش هم اینست که دست را کشیده استخوان منخلع را در موضع طبیعی آن آورده جبیره بر آن نهاده بر بندند و اگر زخم هم آمده باشد علاجش انچه نوشته شده نمایند بیان نهم در انخلاع عظام اصابع که با عظام مشط دست متصل اند و آن هم از افتادن از جانب پشت دست بر شی صلب حادث میشود خصوصاً در نر انگشت دست انخلاع زیاده می آید و علامتش اینست که شکل آن متغیر میگردد چه در حال صحت تقعر در جهت داخلی آن و تحدب در جانب خارجی آن میباشد و از انخلاع امر بالعکس دیده میشود و علاج این انخلاع در زمان قدیم دشوار بوده بسبب اختفا اصل حقیقت انخلاع چه در انخلاع آن استخوان نر انگشت از طرف باطنی آن که بالای مفصل است شق کرده نمایان میشود و دوم آنچه او تار عضلات که بر دو جانب آن هستند در میان حلقه آنها این استخوان داخل [illegible]

ومادام که ایشان بیرون نیاید در محل خود نمیرسد لهذا برای دفع کردن این ممانعت دخول عظم بهتر آنست که اول
انگشت را بسوی خلف کشند چندان که در میان این استخوان اصبع منخلع و استخوان مشط که مقابل آنست زاویه قایمه
پیدا شود و چون باین حد رسد درین وقت آنرا چندان بزور و قوت بکشند که بمقابل مفصل خود آید بعده آنرا بسوی کف دست
بکشند و خم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعد دخول جبیره بر آن نهاده ببندند این علاج انخلاع استخوان انگشت ابهام بود
و در انخلاع عظام اصابع دیگر اینقدر دشواری نیست بلکه در ان اصبع منخلع را بسبیل استقامت کشیدن کافی میشود
که از ان در مفصل خود داخل میگردد و گاهی در سلامیات متوسطه هم انخلاع پیدا میشود درین وقت آنها را باستقامت
کشیده خم کنند تا در موضع طبیعی خود داخل شود و نیز در جانب کف دست جبیره نهاده ببندند و در سلامیات
اخیره که بر کناره اصابع واقع اند انخلاع نمیشود فقط **بیان نهم در انخلاع استخوان عانه** که بلغت
انگریزی موسوم به پیوبس است و آن استخوان پلوس است و بیان ترکیب این استخوان از استخوانهای نشستگاه در انکسار
آن گذشت بالجمله انخلاع درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلیکه آنجا هر دو استخوان ورک متصل شده
اند و آن موضع پیش مثانه است دیگر جائیکه استخوان عصعص با استخوانهای پلوس متصل شده و آن موضع محاذی مقابل
فقار پشت است که تا مقعد رسیده السبب سبب آن رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا رسیدن صدمه اثقال
است که از آمدن در میان دو جسم ثقیل پیدا میشود بالجمله آنچه اسباب انکسار آن مذکور شده همینه اسباب
انخلاع اند و علاجش همانست که در انکسار این استخوان نوشته شده زیرا که اکثر با انخلاع آن انکسار هم پیدا
میشود فقط **بیان دهم در انخلاع عصعص** و آن در جائیکه در آخر خود دقیق شده و آنرا
منقار طائر میگویند و مفصل در انکسار مذکور شده منخلع میشود و انخلاع حقیقی در آن نمی آید لیکن بسوی داخل و
خارج مائل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم صلب از جانب پشت و مقعد میلان میکند و اما
میلان آن بسوی خارج پس گاهی وقت ولادت از زیاده زور کردن زن وقت زائیدن حادث میشود و علاجش
همانست که در انکسار آن نوشته شد یعنی اگر بسوی داخل مائل شده باشد انگشت در دبر داخل کرده آنرا بجایش
آرند اما اکثر بعد ان درد موسوم به کاکسی ڈینیا که روماتیزم این استخوان است پیدا میشود تا دیر باقی میماند پس اگر
چنان شود آنچه علاجش در ذیل انکسار آن نوشته شده بعمل آرند و اگر بسوی خارج مائل شده باشد درین وقت
هم یک انگشت دست در دبر انداخته در مقعد دارند و از انگشت دست دیگر بر آن غمز کرده بسوی انگشتی که در مقعد است
آنرا مائل سازند تا بر موضع طبیعی خود آید من بعد مریض را بارام بر پلنگ دارند و اهتمام نمایند که همیشه طبع لین باشد
تا وقت اجابت بر ان غمز نرسد **بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک** و آن عبارت است از اینکه سر استخوان
فخذ از نقره خود که در استخوان ورک است بر آید و این انخلاع بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکه نائده سر استخوان

فخذ از نقرهٔ خود برآمده بسوی بالا در جانب خلف در عضلات سرین رود دوم آنکه بعد برآمدن از نقرهٔ مذکوره پس سرین در جانب وحشی رود و بمقابل و موازی نقرهٔ خود ماند از آن بلند نشود و بالا نرود سوم آنکه بعد انخلاع بجانب داخل بسوی زیر پیش رود چهارم آنکه بعد انخلاع بسوی جانب انسی در اربیه رود یعنی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اربیه می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت اولی اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالیکه با ثقیل را بر پشت خود گرفته سرنگون کرده راه رفته باشد چه درین حال زیاده صدمه سقوط بر فخذ میرسد و از آن انخلاع برین صورت پیدا میشود و گاهی از افتادن بر رو وقتیکه رکبه کج و نگون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد چه درین وقت هم صدمه بالذات بر فخذ میرسد العلامات هرگاه انخلاع این مفصل برین صورت پیدا شود پای علیل به نسبت پای صحیح قصیر میگردد زیراکه عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصیر میگردد و پس عقب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سر انامل قدم را مریض بر زمین نهاده دارد و هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و منبسط ساختن پای علیل یا گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مریض ممکن نباشد و ایضاً انچه نتو بر محل ورک در حال صحت محسوس میشود درین وقت معدوم گشته این نتو بالای سرین در جانب خلف یافته میشود و از همین علامت فرق درمیان انخلاع و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار بعض این نتو بجای خود محسوس میشود و علاجش اینست که اول مریض را به بو یا نیدن کلوروفارم بیهوش سازند بعده ساق پا را گرفته با فخذ بسوی بطن مائل کرده متصل سازند تا اینکه ساق با بر فخذ نشیند و متصل گردد و بعده رکبه را گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سر فخذ بمقابل نقرهٔ خود آید بعد آن ساق پا را گرفته فخذ و ساق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل شود و بعد آن انچه تدبیر عام انخلاع نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر عظم فخذ از نقره برآمده در جانب وحشی بمقابل نقرهٔ خود پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای علیل به نسبت پای صحیح قدری قصیر بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن انچه نتو در قسم اول بالای سرین محسوس میشد اینجا محسوس نگردد زیراکه درین صورت سر استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان بلوس موجود است و از آن عصب کبیر بیرون آمده بسوی رجل می آید داخل میشود پس باین سبب برآمدگی آن محسوس نگردد و علاجش اینست که بعد بو یانیدن کلوروفارم اول پای مریض را بجانب انسی زیاده مائل سازند تا سر استخوان فخذ از ثقبه مذکور بیرون آید بعده انچه در صورت اولی تدبیر عملی نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر استخوان فخذ از نقرهٔ خود برآمده بزیر آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد بنحویکه هر دو پا از اتصال خود جدا باشند در هر دو جانب وحشی کشاده و از خود جدا شده باشند العلامات پای علیل دراز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل میباشد و مریض بسوی قدم نگون شده قیام میکند راست نمیشود زیراکه چون سر فخذ در عضلات شکم مدسوس میشود

علامات فارقه درمیان انخلاع و انکسار

ازین عضلات مذکوره منفجر و متمدد میشوند پس اگر راست شده قیام کند این تمدد و انفجار عضلات زیاده شده اذیت بسیار رساند و
ایضاً انچه آمادگی بر محل ورک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن غور و فرو رفتگی احتمام و بسیار
میگردد و علامتش اینست که چون وقت خوابانیدن علیل بر بستر رکبه آن ایستاده و دراز نماند لهذا اول فخذ آنرا با شکم
ملاقی ساخته بعده قدری بجانب وحشی مائل سازند تا سر استخوان از جائیکه بست بیرون آید بعده پای مریض را محکم دارند
بسوی جانب انسی بدن چندان مائل سازند که سر رکبه تا زمین رسد و چون استخوان منخلع در محل خود آید چنانکه در انخلاع عام
نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه بعد انخلاع راس فخذ در جانب داخل بدن بسوی ایسه قریب جای آید سببش آنست
که چون پای انسان در رفتار گوی می افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن خود از سقوط پای خود را بسوی پشت
میکشد و حرکت بقوت میدهد از ان خریطهٔ رباطی که بر مفصل ورک ست شق شده راس فخذ از شقه بیرون می آید این
صورت چهارم از صور اربعه انخلاع ورک حادث میشود و ایضاً هرگاه انسان پاهای خود را از هم جدا کرده دور دور
وکشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام صدمه ضرب از پس پشت بر فخذ یا بر ورک رسد از انهم این صورت چهارم
پیدا میشود و علامتش آنست که بفور حدوث این انخلاع پای مریض از صحیح دراز تر میگردد و قدم بسوی
جانب وحشی مائل بود و سر استخوان فخذ در ایسه دیده میشود و از ان در ایسه نتو محسوس میگردد و علاجش آنست که اول
پای مریض را کشیده بعده فخذ را بسوی شکم برند و تا شکم رسانند بعده رکبه را در دست گرفته زور داده فخذ و پا را بسوی
جانب انسی برند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل شود [illegible] مشکم بیان دوازدهم در انخلاع مفصل رکبه
که آنرا فلک الرکبه و بهندی چپنی کی هڈی گویند و آن بعد انخلاع یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انسی یا بسوی بالا
حرکت کرده میرود یا بعد انخلاع از طرف پهلوی خود بجای که بود همانجا ایستاده میشود لیکن بجانب زیر بسوی
ساق نمی آید زیرا که از جانب فخذ عضلات بر آن آمده متصل از ان گشته اند لهذا هرگاه وتر آن منقطع شود آنرا بسوی بالا
میکشند و چونکه از جانب ساق کدام عضله با ان متصل نشده لهذا بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انسی صدمه
و غمز بران میرسد بسوی جانب وحشی میرود و چون از جانب وحشی صدمه بر آن آید بسوی جانب انسی بعد انخلاع می آید
و هرگاه وتر آن که در جانب ساق ست منقطع میشود از کشش عضلات فخذ بالا میرود و چون صدمه از جانب انسی آن
رسد و برکنارهٔ آن از طرف وحشی غمز افتد درین صورت بجای خود بر سر پهلو ایستاده میشود العلامات اگر زیاده از طرف بسوی
وحشی بدن بعد انخلاع میرود خصوصاً در کسانی که پاهای شان کج و رکبتین بسوی جانب انسی مائل و باهم متصل شوند
این انخلاع اکثر بسهولت واقع میشود و هم بعد انخلاع آن از اندرون رکبه کم میگردد و بجای آن استخوان مذکور در سطح
غور و اندکی فرورفته محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رکبه یافته میشود منفصل که بر عریض دیده میشود و
علاجش آنست که اول پای را بر هیئت مستلقی داشته فخذ را با شکم علیل متصل سازند بعده ساق پا را هم بلند سازند

بیان دوازدهم در انخلاع مفصل رکبه

تا و عضلات فخذ استرخا پیدا شود آن زمان استخوان مذکور را از اعانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جانب انسی آمده باشد علامات سابق موجود بوند لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علاجش بعینه علاج مذکور است یعنی بعد مسترخی ساختن عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خود فشار آرند و هرگاه بسوی بالا رود درین وقت علامتش اینست که بجای این استخوان ارتفاع که دیده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان مذکور بالای استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت ورم و درد درم اینجا زیاده میباشد زیرا که استخوان مذکور از جای خود زیاده حرکت کرده دور رفته پس درین وقت آنچه در علاج آن کسار آن تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و هرگاه به پهلوی خود ایستاده شده باشد درین وقت بر سر زانو ارتفاع زیاده میشود و در پهلوی آن غور محسوس میگردد و ساق بسوی فخذ منقبض میشود و علامتش گاهی بسیار دشوار میگردد و استخوان بجای خود نمی آید و غشای خود پیچیده میشود و غشای مذکور آنرا از آمدن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت مریض را بهوا نیدن کلاروفام اول بیهوش ساخته بعده ساق پا را قدری بجانب تحت او ده بجانب یمین و یسار حرکت دهند تا از آن غشا مذکور منفتح شود و التوای آن زائل شده استخوان بجای خود آید بیان سیزدهم در انخلاع مفصل رکبه و آن قلیل الوقوع است زیرا که این استخوان یعنی سر قصبهٔ کبری ساق بسیار عریض است و رباط و غشای ریشه دار که بالای آنست بسیار قوی است و ایضا این انخلاع همیشه ناتمام میباشد یعنی سر استخوان قصبه کبری ساق پا تمام و کمال از مفصل خود بر نمی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن نیست که جلد بالای آن سالم و محفوظ از انشقاق ماند اما بعد انخلاع مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر رکبه و گاهی در جانب قدام مائل میشود و می آید السبب سبب آن اکثر افتادن از بالا خانه یا مکان بلند بر زمین از سر قدمین میباشد و گاهی بسبب جهیدن از بالای گردون اسپی وغیره در وقت روانگی آن هرگاه کسی از آن جهیده بر زمین آید هم این انخلاع پیدا میشود العلامات اکثر این استخوان در انخلاع خود بجانب وحشی میرود لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی بهر سو که میرود آنجا ارتفاع و در جانب مقابل آن انخفاض محسوس میشود مثلا اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی رکبه ارتفاع و در جانب انسی آن غور و انخفاض دیده میشود و عضلات فخذ مسترخی محسوس میشوند و علاجش آنست که بعد مستلقی داشتن علیل فخذ را با شکم آن ضم کنند بعده ساق پا را راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق پا را بسوی جانب انسی مائل سازند و اگر بجانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازند تا سر قصبهٔ کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین وقت علامتش اینست که غور و انخفاض در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف رکبه دیده میشود و پای علیل در طول خود از پای صحیح کم میگردد و علاجش آنست که اول فخذ را به خادمی سپرده امر فرمایند که با شکم ملصق دارد و بخادم دیگر حکم

کنند که ساق پا را بسوی قدم بکشند تا سر قصبهٔ کبری بمقابل مفصل خود آید درین وقت دستها را از جانب خلف عمز کرده استخوان
مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان ران بطرف مرتفع دیده
میشود و قدری بالای آن غور و انخفاض پیدا میگردد و سر استخوان فخذ بجانب خلف زیر رکبه دیده میشود و هم چون
از غمز کردن سر استخوان فخذ شریان عظیم که خون را در جلن نا آرد و ورید کبیر که خون پا را بسوی قلب میبرد و عصب کبیر
که حس می آرد منغمز میشوند از انغماز شریان عظیم دوران خون در ساق پا بند میشود و خون نمی آید و از آن ساق پا
لاغر میگردد و از انغماز ورید کبیر خونی که در ساق پا هست بالا نمیرود و از آن رنگ ساق پا مائل بسیاهی میگردد
و از انغماز عصب حس از ساق پا زائل میشود و علاجش همان است که پیشتر نوشته شده لیکن درینجا بعد مقابل ساختن
استخوان مذکور با مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام غمز کرده بجایش میرسانند فقط ــــــ بیان
چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه بدانکه در مفصل رکبه بر هر دو سر قصبهٔ کبری یک یک غضروف است
هم صورت هلال و آن هر دو مثل روابط لین و لزج میباشند که بسبب لزوجت خود وقت انبساط و انقباض
رجل همراه سر قصبه ملازم میباشند و این هر دو غضروف بطور حشو خلل در میان فصل ساز میکنند و این هر دو غضروف
هم با خود ها از رباط مربوط اند پس گاهی وقت راه رفتن چون پا لغزیده میشود از این رباط انها گسسته شده سر غضروف
مذکور از جای خود حرکت کرده بیرون می آید و نا جاید بیند که از بالای جلد دست کرده محسوس می شود و درین وقت
درد و اذیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت اذیت مریض بر زمین می افتد و پای خود را نحوی
بر زمین میدارد که سر انامل قدم بر زمین نهاده و پاشنها را از زمین بر داشته و رکبه را قدری نگون کرده میدارد و از اذیت
آن سقوط دفعتاً یعنی ورم و غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و بسبب آن آب از آن جدا شده در مفصل مذکور مجتمع
میگردد و فی الحقیقت این انخلاع در رکبه تام حقیقی پیدا میگردد و همیشه این انخلاع در غضروف جانب انسی واقع
میشود و علاجش آنست که مریض مستلقی داشته ساق پا را با فخذ قریب سازند و بعد از آن بسوی دیگر متوجه کنند تا بی خبر
گردد و عضلات مسترخی شوند پس هنگامیکه مریض بی خبر گردد فوراً ساق پا را راست سازند و وقت راست کردن ساق پا را
بسوی جانب انسی میل و حرکت دهند تا غضروف مذکور بجای خود آید و بعد آن علاج ورم غشای آبدار نمایند
چنانکه بجای خود مذکور است و چونکه بعد رفع شدن این ورم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که رابطه و اغشیه
اینجا بسبب علاج مذکور مسترخی و ضعیف میشوند لهذا وقت لغزیدن پا اکثر دران این انخلاع پیدا میگردد لهذا
ضرورست که بعد حصول صحت از ورم کلاه رابری را که برای این کار ساخته میشود بر مفصل رکبه پوشانیده باشند تا بسبب
آن قدری رابطه قوی شوند و محفوظ از آفت مانند بیان پانزدهم در انخلاع قصبهٔ کبری ساق و این انخلاع اوقع
است حتی که مصنفین کتب هم حکایت یک دو نفر که درین انخلاع مبتلا شده باشند نوشته اند بالجمله این انخلاع از رسیدن

بیان چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه

بیان پانزدهم در انخلاع قصبهٔ کبری ساق

صدمهٔ قوی هرگاه بخطر است بر سر این قصبه برسد پیدا میشود پس اگر این انخلاع حادث شود دران اول ساق را با فخذ قریب سازند تا عضلات مسترخی شوند من بعد استخوان مذکور را اگر بسبب کشیدن عضلهٔ کبیرهٔ فخذ که بران آمده است بجای خود نیاید بر حالش واگذارند که ازین انخلاع در رفتار نقصی پیدا نمی شود آری درچنین البته دران دشواری واذیت پیدا میشود واین نقص و ضرر بسیار کم است ازینکه وتر عضله مذکوره را قطع کرده آنرا بجایش آرند بیان شانزدهم در انخلاع رسغ قدم واین مفصل مرکب است از هر دو سر قصبتین ساق واستخوان کعب واستخوان کعب درمیان هر دو سر قصبه کبری وصغری ساق میباشد ازین سبب در انخلاع این مفصل استخوان کعب در جهت قدام وخلف بدون شکسته شدن هر دو سر قصبتین حرکت میکند اما حرکت آن در جانب وحشی وانسی پس بدون شکستن سرهای قصبه ممکن نیست پس اگر سر قصبهٔ صغری شکسته شود استخوان مذکور بجانب وحشی میرود وآن اکثر است واگر سر قصبهٔ کبری بشکند در جانب انسی می آید واین نادر وشاذ است زیراکه سر قصبهٔ کبری بسیار سخت وقوی ست لهذا درین انخلاع اکثر استخوان کعب در جانب وحشی میرود بسبب زیاده شکستن سر قصبهٔ صغری پس علامتش این ست که بجای سر قصبهٔ صغری که بلند است انخفاض وغور دیده میشود وقدم بجانب انسی مائل میباشد واگر در انخلاع بجانب انسی رود اگرچه نادر است لیکن درین صورت انخلاع بجای سر قصبهٔ کبری که در جانب انسی رسغ قدم ست غور وانخفاض دیده میشود وقدم بسوی جانب وحشی مائل میباشد ودر هر دو صورت علاج اینست که اول ساق پا را با فخذ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند بعده یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب زانو مضبوط بگیرد وبه خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بجذب آن بسوی خود کشد تا استخوان کعب بمقابل مفصل خود آید ازان دستکار آنرا بجایش رساند وایضا رفتن این استخوان درین انخلاع بسوی قدام اقل است اما گاه گاهی بسوی خلف میرود لیکن اگر بسوی قدام آید درین صورت طول قدم دراز میگردد وپاشنا هم دراز میشود لیکن بسبب آمدن سرهای قصبتین بر پاشنا عقب کم دیده میشود ودر هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شده یعنی ساق را یکی بگیرد وقدم را دیگری وبعد تقابل مفصل کعب استخوان منخلع را بجایش آرند اما گاهی درین انخلاع اگر از بوابیل کلاً رفام عضلات قدم مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن وتر عظیم قوی که بر عقب ست وآنرا بلغت انگریزی ٹنڈو اکلیس یعنی وتر قوی گویند واقع میشود بیان هفتدهم در انخلاع عظم کعب از استخوان ساق وپاشنا وعظم زورقی وچونکه این استخوان کعب با هر سه استخوانهای مذکوره بذریعهٔ رباطات مربوط ومضبوط است لهذا هرگاه صدمهٔ قوی بر سر انامل قدم یا از جانب عظم عقب میرسد ازان ازربطهٔ مذکوره که رابط آن هستند شکسته میشوند وازان عظم کعب ازجای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف میرسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

وفرق درین انخلاع و در انخلاع رسغ قدم که پیشتر مذکور شده آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سرهای قصبتین یعنی وحشی و انسی از ان جدا شده پیش یا پس یا بسوی یمین یا یسار میروند و بسبب آن معلوم میشود که این استخوان در جانب قدم یا خلف زیاده شده چه اگر سرهای قصبتین بجانب خلف میروند استخوان کعب در جهت قدام زیاده دیده میشود و اگر بجانب قدام میروند این استخوان از جانب خلف زیاده ملتصق میشود و انجا استخوان ساق و عظم عقب بجای خود میمانند و استخوان کعب خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف می آید و این انخلاع اگرچه نادر الوقوع است لیکن وقوع اکثر این انخلاع غیرتام بود و چون در جهت قدام آید زیر جلد مشط قدم مثل سلعه دیده میشود و چون بسوی خلف میرود بطور انخلاع غیرتام بود زیرا که وتر قوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت نزدیک این وتر مثل سلع دیده میشود العلاج چون انخلاع غیرتام باشد خصوصا هرگاه بسوی قدام آمده باشد درین وقت تدبیرش سهل است چه درین وقت لائق اینست که اول ساق پا را با فخذ متصل ساخته عضلات را مسترخی کرده عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان غمز کرده آنرا بجایش آرند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجا نیاید از قطع کردن شند و اکلس یعنی وتر قوی که بر پاشنه است عضلات بخوبی مسترخی میشوند و بعد آن استخوان مذکور بجای خود بسهولت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کارد را در جلد بالای وتر مذکور بخوبی داخل کنند که سر کارد در جانب دیگر جلد بر نیاید پس اندرون جلد وتر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از همین ثقبه که کارد را در جلد رسانیده بودند آنرا برآرند تا زخم در خارج قلیل پیدا شود و یکجا باشد در دو موضع جلد زخم پیدا نشود ولیکن اگر انخلاع تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیرا که درین صورت عضلات ساق که بر عظم عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل مفصل جدید میگردد و چونکه استخوان کعب غلیظ است لهذا ضرور است که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان کشیده دور سازند تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن نیز دشوار است و گاهی این استخوان بعد انخلاع تام زیر جلد آمده چندان بر جلد و عشای ریشه دار و غیره اثر غمز میرساند که بسبب آن غذا باین اعضا و هم باین استخوان نمیرسد و از ان این اعضا و هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم اینجا پیدا میگردد که بسبب آن نوبت به برآوردن این استخوان میرسد و از ان آرام تام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سرهای قصبتین بجای خود میماند لیکن آنچه رباط که این استخوان را با عظم عقب و عظم زورقی می بندد شکسته گردد و از ان دانسته میشود که انخلاع در مفصل استخوان کعب و زورقی در آمده و علاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور در جایش نمایند و اگر نیاید از قطع کردن وتر قوی موافق هدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و زورقی را بجای آنها آرند بیان هیجدهم در انخلاع بقیه عظام قدم از انجمله اینست که گاهی در دیگر عظام رسغ قدم که سوای

بیان انخلاع بقیه عظام قدم

استخوان کعب و کعب و زورقی اند هم انخلاع واقع میشود و علاجش آنست که قدم علیل را گرفته بکشند و عظام منخلعه را
ضمر کرده بر محل آنها آرند و از انجمله عظام مشط قدم اند که در آنها هم گاهی بندرت انخلاع واقع میشود زیراکه حرکت در آنها
بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل کثیر الحرکت انخلاع زیاده میشود و در مفصل قلیل الحرکت کم حادث میشود
و علاجش هم همین است که بعد انخلاع قدم را بکشند و عظام منخلعه را ضمر کردن در جای آنها آرند و از انجمله انخلاع عظام
انامل قدم است که گاهی در آنها هم انخلاع واقع میشود و تدبیرش همان است که در انخلاع عظام انامل دست نوشته شده
لیکن چونکه انخلاع عظام صغیره قدم واقع نمیشود مگر بسبب ضربه قوی لهذا با انخلاع این عظام گاهی زخم هم حادث میشود
پس اگر زخم پیدا شود و لایق علاج باشد علاج کنند و اگر لایق علاج نباشد درین صورت
پای منخلع را قطع نمایند تا گنگرین پیدا نشود و الا از عفونت عضو علیل هم زنده نخواهد ماند بیان انخلاع دهم در انخلاع عظام
فقار عنق و پشت و کمر بدانکه چون درین عظام حرکت قلیل است و هم رباطات آنها قوی هستند و عضلات که از آنها متصل اند
غلیظ و مستحکم اند لهذا باین اسباب ثلثه در آنها انخلاع کمتر واقع میشود تا اگر حادث گردد پس اکثر همراه آن انکسار
هم میباشد و علاوه ازان بسبیل شاذ و نادر باید دانست و ایضاً انخلاع در آنها تام نمی افتد بلکه بسبیل میلان بود از
جای خود حرکت قلیل میکند و ایضاً باید دانست که انخلاع مجرد که با آن انکسار در عظام مذکوره نباشد در عظام
فقار عنق و کمر ممکن است زیراکه درین مواضع از جانب یمین و یسار دیگر عظام یا استخوان فقار متصل نشده اند که
بدون شکستن آنها حرکت عظام فقار در کدام جهت ممکن نباشد اما در عظام فقار پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها
استخوانهای پهلو متصل اند لهذا در انخلاع آنها ضرورست که انکسار موجود بود چه بدون شکستن استخوانهای اضلاع
ممکن نیست که فقار پشت در جانب یمین یا یسار بیاید بخلاف فقار عنق و کمر که بر پهلوی آنها عظام اضلاع متصل نمیباشند
لهذا دران هر دو انخلاع مجرد از انکسار ممکن است که یافته شود و در فقار پشت وجود آن محال است کما باید دانست که
اگرچه انخلاع در همه فقار ممکن است لیکن در فقره اولی و ثانیه از فقار کمتر واقع میشود لقوت الرباطات فیهما و اگر احیاناً حادث
شود پس سبب آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خناق کرده شود یا کسی دستی زیر زنخ و دست دیگر پس سر طفل
نهاده او را بر دارد و از زمین بلند کند و ازان این فقرات منکسر شوند تا در انخلاع این فقرات فوراً مریض
هلاک میشود اما در میان فقره خامس و سابع از فقار عنق البته انخلاع اکثر پیدا میشود و سبب آنهم صدمه قوی میباشد مثل
اینکه کسی بر فیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقاً فیل آنرا ببرد او سر خود برای حفظ خود زیر اندازد لیکن زیر محراب سر
و گردن منضغط شوند یا از اسپ یا از مکان بلند بر روی خود بزمین افتد یا نادانسته در آب قلیل بارادهٔ شناوری [illegible] انکه
آب زیاده است دفعتاً خود را از جانب سر اندازد و ازان سر و گردن را ضرب سقوط رسد پس باین اسباب در فقره خامس و
سادس انخلاع می آید لیکن چون درین هر دو فقره انخلاع راه یابد فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات و زیر آنها هستند

وایضاً باید دانست که گاهی زهر بمقدار قلیل اگر نوشانیده شود تأثیر آن بعد چند روز یا بجمله در مدت معتدبه ظاهر میشود
مثلاً اگر مقدار قلیل از تارتر ایمتک هفته دو هفته مکرر کسی را خورانند بعد مدت معتدبه تأثیر اهلاک آن ظاهر میشود
واگر یکبار بمقدار کثیر آن بنوشانند اثر اهلاک از آن بزودی ظهور نماید لیکن گاهی از زیاده خورانیدن زهر یکبار از شر
آن امان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود قبل از آنکه در بدن نفوذ کند تفرق شر گردد بسبب
آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن از مضرات آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر
همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بنوشانند تأثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حب یا بجمله در صورت
غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در ان در معده بسبب حرارت معدی گداخته لطیف و رقیق شود تأثیر آن
ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کاربولک ایسڈ یا
هائیڈروسیانک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ باشد یعنی در هوا منفصل شده لیاقت رفتن در ریه وارد و باین راه بعد
آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تأثیر آن اسرع بود و ایضاً چون زهر را بر بدن طلا سازند یا ضماد
نمایند یا مالند فعل آن بنسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون بیامیزد و در
دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تأثیر آن اسرع میشود و لهذا اطبا عادةً تأثیر سم با تجربه [illegible] محقق
کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تأثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسانیده
شود فعل آن به نسبت استعمال اول که ضماداً و طلاءً بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای مخاطی مثل [illegible]
یا غشای آبدار [illegible] رسانیده شود به نسبت رسانیدن آن در معده هم زمان ظهور تأثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در
بدن [illegible] زمان ظهور اثر آن به نسبت رسانیدنش در غشای آبدار هم سریع بود و اسرع از همه برای ظهور تأثیر زهر
آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف مار سیاه یا لعاب دهن سگ دیوانه [illegible] که
اگر اینها را در معده رسانند [illegible] بقتل نمیشوند زیرا که آنها با رطوبات معدیه و از حرارت هاضمه معده [illegible] منفصل شده
[illegible] میگردند و جوهر آن بحرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل شده مستهلک میگردد و اگر از خارج جلد بدن
در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامد زیرا که از جهت عدم تحلیل مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده مهلک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تأثیر سموم به نسبت استعداد
ابدان جزئیه بدانکه از استعداد ابدان هم تأثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
امور جزئیه مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن سم الفار [illegible]
دارد پس [illegible] زهر مذکور در بدنش تأثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با مزاج و بدنش [illegible]
[illegible] تأثیر سموم در ابدان شخصیه مختلف میشود چنانکه کسی را از مسهل خاص اسهال زیاده میشود و کسی را کم [illegible]

از برخ خصوصیت فطری بازی متضرر شود و کسی از خوردن گوشت گاو متضرر میشود و کسی را از خوردن بسیاری قلیل هم جوشش در دهن پیدا میشود
و کسی را بدون خورانیدن مقدار زائد از اسباب جوشش در دهن پیدا میشود و کسی را از نوشانیدن میگنشیا سلفاس اسهال
نمیشود اما بطور افیون خورده در نوم کثیر و غنودگی مبتلا میگردد و کسی را از خوردن افیون اسهال جاری میشود و این و
بوجه بعض سبب تشنج عضلات قابضه بوده باشد پس این کس هرگاه افیون میخورد و از ان تشنج رفع میگردد اسهال پیدا
میشود و از ین قبیل ست اختلاف عمر که از انهم بدن زیاده و کم تاثر میشود و تاثیر زهر بطور مختلف ظاهر میگردد مثالش اینست
که هم افیون در سن طفولیت کم موثر میشود و در سن شباب زیاده و بلندتر هلاک میکند همچنین از خورانیدن کیاویل در اطفال
جوشش دهن کمتر پیدا میشود و در شبان بزودی ظاهر میگردد و گاهی استعداد بدنی بسبب امراض هم مختلف میگردد و بسبب آن
تاثیر سموم هم در ان مختلف میشود چنانکه در ٹائیفس فیور یا ٹائیفائیڈ فیور یا بالجمله در هر مرض که ضعف و کمزوری زیاده پیدا
میشود در ان شراب و ادویهٔ منعشهٔ دیگر هم بمقدار زائد مینوشانند و از ان بکر قوی و ظهور قوت زیاده نمیشود بخلاف
آن اگر این مقدار شراب صحیح را نوشانند بیهوش خواهد شد و درین وقت سببش اینست که از فرط ضعف تاثیر آن کم ظاهر
میشود چنانکه هرگاه شراب را قبل گذشتن نصف روز نوشانند تاثیر قوی از ان ظاهر میشود و اگر قریب شام که بدن از کثرت
کار وا ماندهٔ شده باشد بنوشانند کم تاثیر میکند کذلک در ڈلیریم ٹریمنس افیون قلیل را با ٹنکچر ڈجی ٹیلس که آن هم زهر است
تا نیم اونس بعد یک ساعت مینوشانند و از ان کدام ضرر پیدا نمیشود بخلاف آن اگر این مقدار زهر مذکور
را در حالت صحت دهند یقینی از بند شدن حرکت قلب شارب آن هلاک خواهد شد همچنین در دا بیا افیون را از نیم گرین تا بازده
گرین مینوشانند و گاهی تا چهل گرین هم داده اند لیکن از ان مریض هلاک نمیشود و گاهی در امراض عصبیه مثل کزاز
و هائیڈروفوبیا ادویهٔ مخدره و آرام رساننده و خواب آور را مثل هائیڈریٹ کلورل و برومائیڈ ها هم مقدار زائد
بار بار میدهند و از ان کدام ضرر ظاهر نمیشود و ایضاً باید دانست که گاهی بسبب نوم و یقظه هم تاثیر زهر مختلف میگردد
مثلاً اگر کسی زهر خورده بخواب رود در بدنش تاثیر زهر در زمان کثیر ظاهر خواهد شد زیراکه دوران خون در حال نوم
بطی میباشد و از ین سبب زهر از معده بسوی خون کمتر میرود و در حال یقظه امر بالعکس است و هم باید دانست که گاهی فعل
یک قسم زهر مخالف فعل قسم دیگر میباشد و درین وقت از خورانیدن قسم ثانی تاثیر زهر قسم اول که پیشتر خورانیده شد
کم میگردد چنانکه از خورانیدن افیون که زهر مخدر است و اذیت و حس را کم میکند تاثیر زهر اذیت پیدا کننده که
سم الفار است کم میشود فقط

فصل ثالث در بیان انواع سموم بدانکه تنویع و تقسیم سموم گاهی بحسب
حقائق جسمیه آنها کرده میشود چنانکه میگویند انواع سموم سه اند نباتی و حیوانی و معدنی و گاهی بحسب افعال آنها
تقسیم و تنویع کرده میشود و این بهتر است بالجمله جمله سموم یعنی جنس سم باعتبار افعال خود بر سه نوع منقسم میشود
اول اِرِّی ٹنٹ بکسر الف و رای مهمله مکسوره مشدده و سکون یای تحتانی مثناة و فتح تای هندی و سکون نون تا

هندی ثانی که بمعنی موذی و زیاده کننده حس است دوم نارکاتک بفتح نون وسکون الف وراء مهمله وفتح کاف وسکون الف وکسر تای هندی وسکون کاف که بمعنی کم کننده حس و مخدر است سوم نارکاتک ارینٹ اکرِ بفتح نون وسکون الف و راء مهمله وفتح کاف وسکون الف وکسر تای هندی وسکون کاف وضم الف وسکون واو وکسر الف وکسر راء مهمله مشدده وسکون یای مثناة تحتانی وفتح تای هندی وسکون نون و تای هندی یعنی مواد اذیت و کم کننده حس است

فصل چهارم در بیان نوع اول و آن مشتمل است بر چند بیان بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات و معالجات آن بطور عام اما نوع اول که اریٹنٹ یعنی مولد اذیت است پس آن چونکه ورم و اذیت بر محل ورود خود پیدا میکند لهذا باسم اریٹنٹ که بمعنی موذی است نام کرده شده و آن منقسم بر سه قسم است قسم اول کروسِو اریٹنٹ یعنی تاکیلنٹ بر محل خاص که بیان وارد میشود و آنرا بلغت انگریزی کُروزِو بضم کاف وراء مهمله وسکون واو وکسر زای معجمه وسکون واو بمعنی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ وغیره را چه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کهار مثل کاسٹک پوٹاس و کاسٹک سوڈا هم ازین قبیل اند قسم دوم سمپل اریٹنٹ و آن دوای و چیزی است که از آن تنها ورم پیدا میشود موذی بجراحت نمیگردد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواه نباتی باشد مثل ... یا معدنی بوند مثل میگنیشیا سلفاس چه از زیاده وقت خورانیدن آنها ورم معده و امعا پیدا میشود قسم سوم چیزی است که بعد ورود در بدن بر عضو خاص تاثیر میشود چنانکه ارگٹ و سابینا در رحم اذیت پیدا میکنند و ایوڈین بر میوکس ممبرین اعضا اذیت میرساند و زراریح در گرده و مثانه اذیت میرساند و قسم الفار زیاده بر امعا موثر میشود و اسرب بر عضلات دست موثر گردد و امثال آن و ... با عضای خاص ... اند و همه آنها ازین قسم اند العلامات عموماً هرگاه این نوع سم خورده میشود آنچه علامات پیدا میشود یکی از آن درد و حرقت و ضیق است که در گلو پیدا میشود و بسبب آن از دراد دشوار میگردد دوم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل ورود دوا و زهر است درد حادث میشود و چون بر محل درد فشار میکنند این درد زیاده میگردد سوم آنکه عطش بسیار شدت میکند چهارم متوع عارض میشود و بعد آن قی می آید و بعد آمدن قی درد در تمام شکم عام میگردد پنجم آنکه بعد قی اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل مقعد اذیت پیدا میگردد که آنرا بلغت انگریزی ٹینزمز بکسر تای هندی وسکون نون وکسر الف وسکون زای معجمه وفتح میم وسکون زای معجمه ثانی گویند و بسبب آن مریض میداند که بازا اسهال می آید و باین امید و انتظار زور و قوت خود را برای آمدن اسهال صرف میکند لیکن برازی نمی آید و آخر بجای آن قدری خون و خراط خارج میشود ششم آنکه بول بدشواری و بار در گرده یا مثانه می آید و این علامات گاهی بشدت بوند و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوند از آن حالت موسومه به کلاپس بزودی پیدا میشود و اگر خفیف

فصل چهارم در بیان نوع اول و در ذکر اقسام نوع اول و علامات و معالجات آن بطور عام

باشد ازان حلق و مری مسموم با نضمام مستی قی پیدا میگردد پس اگر دوای اکال مثل سم الفار وغیره خورده شده باشد
دران هنگام هم در قی و اسهال خارج میشود و این مریض یا در حالت کالپس که ضعف حرارت و قوت است می میرد یا در چند
روز با تشنج یا بسبب اذیت و شدت درد رفته رفته ضعیف شده جان تسلیم میکند یا از نایابی غذا که بسبب
ضیق و درد گلو خورده نمیشود میمیرد اگرچه این هم خورده میمیرد و تشریح کرده شود وقت تشریح آثار ابتدائیه و ورم در
اعضای باطنه آن یافته میشود بالخصوص میکوس ممبرین معده وغیره غلیظ و سرخ میباشد و هم اکثر بالای آن لمف غلیظ یافته
میشود و گاهی این هم که در اعضای باطنه آن بوجه آن قوی میباشد که بجه گنگرین یعنی فساد و موت عضو میرسد و اگر
قسم اکال خورده باشد زخم هم در میکوس ممبرین حلق و مری و معده و معده و امعا یافته میشود و چنین زخم در جمیع اقسام
حادث شود و خون هم درین جاها موجود و تجمع دیده میشود و گاهی درین حال ثقبه در نفس معده یا امعا هم مشاهده میگردد که
بسبب آن غذا در معده و امعا قرار نگیرد و از انها خارج شده در غشای آبدار شکم می افتد العلاج عموما علاج آنست
که هرگاه ثابت شود که کسی ازین نوع اول زهر چیزی خورده است اول آنرا مقیات مثل ابیکاکوانا یا خردل مسحوق یا
نمک با آب ساده نیم گرم حل کرده نوشانند و اگر از زهر چیزی معلوم نشود آب نیم گرم تنها بقدر زیاد نوشانیده قی کنانند اگر
قی نیاید از سر انگشت سبابه یا از سر ریش مرغ یا کبوتر بر حلق کام دقت غرغره پیدا کنند تا قی باسانی آمده زهر همراه آب مشروب
در قی خارج شود و معده ازان صاف و خالی گردد و اگر اسٹمک پمپ که بکسر الف و سکون شین معجمه و کسر تای هندی
و فتح میم و سکون کاف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون نون و بای موحده فارسی ثانی قسمی از زراقه گردن دراز
که ازان معده را می شویند و صاف میکنند موجود باشد سر آنرا در معده داخل کرده از آب ساده بذریعه آن معده را
مکرر بشویند تا از زهر مشروب صاف شود لیکن هرگاه زخم در حلق و کام و مری معده یا در معده بود چنانکه از خوردن
ادویه اکاله مثل سلفیورک ایسڈ درین مواقع زخم پیدا میشود درین وقت سر آله مذکور را در معده داخل نه سازند
والا خوف است که در محل زخم که در معده است از سر زراقه ثقبه پیدا خواهد شد بالجمله بعد برآوردن قی و صاف کردن معده
از زهر اشیای رقیقه لزجه ملسه مسکنه مثل شیر و آب یا روغن کنجد یا روغن کتان همراه آب ساده آمیخته یا لعابها مثل
لعاب اسپغول یا آب صمغ عربی یا آب کتیرا مکرر بنوشانند تا اذیت میکوس ممبرین معده رفع شود و بعد اطمینان از
اخراج سم و آرام رسانی میکوس ممبرین معده مسهل خفیف نوشانند تا آنچه در امعا رسیده باشد بذریعه اسهال از انها
هم خارج شود و برای این کار روغن بیدانجیر همراه شیر از مسهلات دیگر بهتر است باقی بعد آن آنچه ادویه که از قسم دافع
سم زهر خاص اند و برای دفع مضار زهر و یا همراه آن مذکور میشوند آنها را بر محل مناسب و مخصوص هر دوا باستعمال
آرند و باید دانست که ادویه دافع تاثیر سم را بعربی فادزهر میگویند اگر از قسم ادویه مفرده بود مثل زهر مهره و جدوار
و اگر از قسم مرکبات بود مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس آنرا باسم تریاق مخصوص و موسوم سازند

وگاهی تریاق را بر مرکب و مفرد هر دو اطلاق میکنند و بزبان انگریزی انتی‌دوت که صورت و فعل آن ضد صورت و فعل
زهر باشد (انٹی دوٹ) بفتح الف و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم دال هندی و سکون
واو و تای هندی نامند **بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً**

بدانکه از اقسام منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ و میوریاٹک ایسڈ زیاده در کار زهر نوشی می‌آیند زیرا که
این هر سه چونکه در کار غیر علاج ربان هم مستعمل اند لهذا اهل صناعت مس سازی و ملمع کاری وغیره آنرا بلا اصلاح
خرید می‌نمایند و ازین سبب بد وضعان را هم بسهولت میسر میشود و بی‌احتیاطان آنرا بکسی که ازان رقابت و دشمنی
میدارند میدهند و دیگر اقسام آن مثل فاسفورک ایسڈ وغیره پس چون بکار اهل صناعت دیگر که غیر طبیب باشند
نمی‌آیند لهذا هر کس را میسر نمیشوند و هم اکثر ڈائلوٹ یعنی مصلح کرده فروخته میشوند ازین سبب هم تاثیر انها ضعیف
میباشد بالجمله از اقسام ثلثه مذکوره هم سلفیورک ایسڈ زیاده بکار زهر دهندگان می‌آید و در ولایت بعضی این را در وقت
خفتن در دهن کسی که اراده قتل کردن آن دارند می اندازند وگاهی در دوای شربتی بطور اخفا مینوشانند و
گاهی در گوش خفته می اندازند تا زخم پیدا شده هلاک گردد وگاهی بر روی زنی که ازان دشمنی داشته باشند می پاشند
تا زخم پیدا شده حسن آن برباد رود وگاهی در سینه زن بطور زراقه میرسانند و علامت منرال ایسڈ این است که
چون آنرا بر پارچه سیاه اندازند سیاهی آن برطرف شده قدری سرخی بجای آن پیدا میگردد و چنانکه از افتادن
انگریزی پارچه جاییکه افتاده آنجا سوخته ضایع میگردد همچنین از افتادن قطرات آن پارچه پوسیده و ناقص میشود و اگر کاغذ
نیلی را که ازان امتحان بول میکنند در منرال ایسڈ انداخته برآرند و به بینند رنگ آن سرخ میشود و هر پارچه رنگین
که در منرال ایسڈ اندازند رنگ آن متغیر میگردد العلامات چون منرال ایسڈ بکسی نوشانیده شود فوراً حرقت
و سوزش باد در دهن و حلق و معده آن پیدا میگردد و بعد آن خاصه در معده تا رسیدن سم مذکور درد شدید حادث
میشود و بعد آن آروغهای کثیر آمده هوا از معده خارج میگردد و عقب آن تهوع شروع شده قی می‌آید و دران اجزای
سیاه رنگ یا قدری سرخی مائل بسیاهی که آن اجزا دموی اند که از زخمی شدن میوکس میمبرین معده بر می‌آیند همراه
قی خارج میشوند وگاهی همراه آن بلغم غلیظ هم میباشد وگاهی اجزای میوکس میمبرین وگاهی خود میوکس میمبرین منسلخ شده
یا حلق بر می‌آید و ازدراد دشوار میشود وگاهی مطلقاً ممکن نبود که چیزی را بلع کند و تشنگی زیاده میباشد و قبض
پیدا گردد و بول قلیل می‌آید یا مطلقاً نمی‌آید و چون برای تبرز می نشیند براز نمی‌آید لیکن در معای مستقیم درد شدید
اذیت که در انگریزی آنرا ٹنزمس میگویند و نیز پیدا میشود و گاه بول هم نمی‌آید لیکن بر فم مثانه درد شدید
بول اذیت محسوس میشود و نبض ضعیف میگردد و حالت مشابه بکلاپس پیدا گردد و اطراف و چهره و خوف مردن از چهره و
روی علیل ظاهر میباشد و در تنفس هم دشواری پیدا میشود و چون خواهد که نفس عظیم کشد ممکن نبود بلکه نفس صغیر میکشد

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً

زیرا که از اذیت معده پردهٔ شکم منبسط نمیگردد و از عدم انبساط آن پیهم برای ترویح و جذب نسیم باد انبساط
کامل نمی نماید لهذا تنفس عسر و صغیر پیدا میشود و اگر وقت انداختن زهر در دهن چیزی از آن در قصبه ریه داخل شود
درین وقت اذیت در قصبه هم زیاده پیدا میگردد و شکل کروپ حالت حادث میشود و سرفه زیاده بار بار آید
و بلغم غلیظ همراه سرفه خارج میگردد و در آواز غلظ یا بحته صوت مطلقا بسبب ورم قصبه پیدا شود و چنان بلغم غلیظ
در قصبه و حنجره جمع میگردد که بسبب آن در تنفس هوا بدشواری داخل میشود و وقت تنفس آواز بلغم مجتمع در قصبه محسوس میگردد
چنانکه قریب مرگ شنیده میشود و بر هیچکس مع میمبرن دهن بلغم سفید دیده میشود و بر لبهای مریض خشکی و اجتماع و چینها دیده میشود
و میوکس ممبرن لبها و شوخ زیاده متقشر شده جدا میشوند و دندان بحرکت می آیند و در لون اصلی آنها تغیر واقع میشود خواه
بسوی سواد یا غیر آن و هر جا که قطرات منرال ایسڈ بر جلد بدن میریزد آنجا نشانش ظاهر میشود و چون قی می آید و بر زمین
جسمی می افتد در آن غلیان پیدا میشود و چون از خوردن آن بمیرد اکثر در حالت کلاپس می میرد لیکن درین وقت
در قوی نفسانیه آن کدام خلل نمیباشد چنانکه در سینه هم وقتیکه بعالم کلاپس می میرد صحیح العقل می میرد و گاهی در
حالت تشنج و گاهی از بند شدن تنفس از ورم قصبه ریه هلاک میشود و گاهی از تشنج قلب و گاهی مبتلا بصرع شده
و گاهی هذیان پیدا کرده جان بحق تسلیم مینماید العلاج علاج عام قبل ازین نوشته شده اول آنرا بعمل آورده بعد آن
بعلاج خاص مشغول شوند و علاج خاص آن اینست که تریاق منرال ایسڈ را بعد خوردن زهر منرال ایسڈ مکرر
نوشانند اگر در قی دفع شود باز دهند و باز دهند تا که ثورت و قوت سم مذکور شکسته گردد و آنچه اعراض که از خوردن
زهر پیدا شده بود مدرس رفع شوند و صحت شود و بهترین تریاقات آن میگنشیا کاربناس یا میگنشیا کال سائنیڈ است
پس آنچه ازین هر دو قسم میسر شود آنرا خوب باریک سائیده از دو ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده که یک آثار بود
یا شیر و آب ساده که بالمناصفه یک آثار بود حل کرده بار بار بقدر مناسب ازان بنوشانند و اگر میگنشیا موجود نباشد
عوض آن ملمن قیرولیا یعنی کهریا مٹی یا آهک سنگی یا آهک صدفی یا آهک گلی هر که میسر آید آنرا با آب ساده خوب حل کرده
بار بار بنوشانند و اگر اینهم میسر نشود روغن گنجد یا روغن کتان با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صابون از نیم ڈرام
تا دو نیم ڈرام در یک آثار آب ساده حل نموده تا کف پیدا کند در زمان آنرا بار بار بقدر مناسب بنوشانند و اگر اینهم
میسر نشود فورا آنچه بر دیوارهای پخته آهک و سرخی آمیخته ضماد میکنند که آنرا استرکاری میگویند از دیوار پخته جدا کرده در آب
ساده حل کرده بنوشانند که در آنهم آهک که تریاق سلفیورک ایسڈ است موجود میباشد و اگر کدام شی ازین ادویه که تریاق
منرال ایسڈ اند میسر نشود و محتاج طلب کردن آن از مقامات دیگر باشند تا میسر شدن و آمدن آن شیر تازه دوشیده
از معز یا گاو و آنچه که باشد با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صمغ عربی یا نشوع کثیرا بنوشانند و لعاب و صمغ را همراه آب ساده
تا مدت دراز بعد صحت هم بنوشانند تا تملیس میوکس ممبرن نماید لیکن در نیجا زنهار زنهار اشتمک پمپ یا در معده داخل کنند

دیم در میوکس ممبرن معده نقطه های سیاه از خون مرده که از عروق صغار برآمده می میرد جابجا یافته میشوند و گاهی
پر قطعه کبیره از میوکس ممبرن معده رنگ سیاه محسوس میشود و گاهی در میوکس ممبرن قصبه ریه هم قریب حنجره ورم و
نقطه های سیاه مثل میوکس ممبرن معده یافته میشوند و هر گاه بسبب شدت گرسنگی و نایابی غذا می میرد در معده
میوکس ممبرن معدوم میباشد و بجای آن غشای متقلص و تحجب پر از بین چنانکه بعد صحت زخمهای اعضای
بیرونی بر محل جراحات دیده میشود معلوم میگردد لیکن درین قسم گاهی ثقبه در معده نه دیده شده العلاج باید
بعد نوشیدن سم مذکور اول آنچه علاج عام برای سموم نوشته شده آنرا بعمل آرند تا زهر خارج شود لیکن درینجا
پمپ اشتمک پمپ را در معده زنهار داخل نسازند و بعد فراغ از علاج عام آنچه فادزهر سم مذکور است آنرا اگر بنوشانند
و بهترین ادویه درینجا سکر است پس باید که آنرا با آب ساده آمیخته بعد سکر بموصفت زیاده اگر بنوشانند آب
ساده همراه آن زیاده آمیزند و الا او خود بسبب حدت و کثرت بموصفت خود گاهی خراش در معده و امعا پیدا
میکند یا آب لیموی کاغذی با آب ساده بقدری آمیخته که ترشی آن مرغوب باشد بنوشانند و بار بار این تریاقات آنرا
بنوشانند تا در اعراض نفعت ظاهر شود و بعد ظهور خفت اعراض آب صمغ عربی را همراه کدام بموصفت آمیخته بنوشانند
ایضاً الی روغن مغز بادام شیرین یا روغن کنجد هر آنچه که میسر شود بقدر مناسب بار بار همراه آب ساده آمیخته
بنوشانند و بموصفت قلیل مثل آب نارنگی یا آب انار میخوش همراه آب ساده بنوشانند و اگر ورم حار در معده
پیدا شده باشد موافق هدایت علاج ورم حار علاجش سازند و چون درد معده شدت کند افیون خورانند
و اگر افیون در معده قرار نگیرد و همراه قی دفع شود آب حل کرده بذریعه زراقه در امعا رسانند و اگر ضعف و
کمزوری بالجمله علامات کلاپس پیدا شوند درین وقت ادویه حرارت افزا که عبارت از منعشات حرارت غریزی
مثل وین شراب یا امونیا کاربناس برای مجتنب شراب در آب حل کرده در امعا رسانند از راه معده ندهند که از انهم
الکلی ست چنانکه پیشتر نوشته شده بیان چهارم در ذکر قسم دوم از نوع اول که موسوم به
سمیل اری هنٹ ست و آنهم منقسم ست به هشت قسم اول جیپل السیڈ بکسر دال و جیم مکسوره و بای ساکنه
خفیفه و فتح تای هندیه و بای موحده و سکون لام که بمعنی ترشی یا السیڈ نباتی ست دوم الکلائین سالٹ
و الکلائن ارتهه سالٹ و الکلائن سالٹ بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر همزه
و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و لام و تای مثناة فوقانی هندیه و آن چیزی را گویند که از آمیختن
الکلی یعنی شئ کهار مثل پتاس یا کاربناس پاشی حامض مثل تارٹرک السیڈ حادث میشود که آن تارٹریٹ است
و الکلائین ارتهه سالٹ بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر همزه و سکون نون
و کسر الف و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی و هاء هوز و فتح سین مهمله و سکون الف و هم سکون لام و تای

مثناة فوقانی آن از الکلائن سالٹ ضعیف ست یعنی کم‌کار و ران قلیل ست مثل آب و شب سوم ادویه مسهله
قویه نباتیه مثل جلاپ و حب السلاطین و سقمونیا چهارم ادویه نباتیه که از قسم بذرات صمغی و بول مثل سابینا
و روغن تارپین اند پنجم آنچه اجسام از تقطیر وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل آئل که مسمی
از روغن ست که وقت کشیدن شراب در ان پیدا میشود و هم روغن تارپین و کریاسوٹ و کاربولک ایسڈ
ازین قبیل اند که بطور عرق کشیده میشوند ششم هر تخم نباتی که بسبب مرض خود ذاتی مشتعل میشود مثل ارگٹ آفت زراعتی
تخم ارگٹ که بسبب مرض در ان زهر پیدا میشود و آن بر اعضای مخصوصه مثل رحم و نخاع تاثیر خود پیدا میکند
هفتم الحیل ازری ثلث بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون لام یعنی عودی مثل
مثل زرابیح و غیره هشتم هوای موذی مثل هوائی که از سوختن زغال پیدا میشود از نائٹرک ایسڈ و [illegible]
بر می آید اما قسم اول ازین اقسام هشتگانه که آن قبیل ایسڈ ست و آن شامل ست برای نائٹرک ایسڈ
و سالفرک ایسڈ و مریاٹک ایسڈ و اوکسالک ایسڈ لیکن ازین ایسڈهای اربعه ایسڈ که بیشتر ذکر
شده‌اند در کار زهر کمتر می آیند و هم تاثیر زهر از ان کم ظاهر میشود لیکن گاهی از انهم دیده شده که کار زهر میکنند
اما هرگاه ازین ایسڈهای ثلثه بقید نیم اونس از زهر که باشند گرفته بکسی نوشانند تاثیر زهر قسم دوم از انها ظاهر
میشود و علامات آن پیدا میگردند و اگر ازین مقدار کم نوشانند مضرت آن باین حد نمیرسد همچنین اگر ازین
ایسڈها کدامی را گرفته بالکلی آمیزند که بسبب آن قوتش ضعیف گردد درین وقت بدون آنکه از آن دو اونس
تا چهار اونس بنوشانند اثر زهر از ان پیدا نمی شود و بعد نوشانیدن این مقدار البته آثار زهر نوشی حادث
میشوند و علاج آن همان ست که در علاج اوکسالک ایسڈ نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما ایسڈ چهارم که اوکسالک ایسڈ
بود پس آن زهر قوی ست و اکثر در کار زهر نوشی می آید باین نحو که یا کسی بطور خودکشی خود آنرا می نوشد و یا غلطی بطور
سهو بسبب مشابهت تام که با میگنیشیا سلفاس میدارد بجای میگنیشیا داده میشود و بالجمله بعد نوشیدن آن انچه علامات
که بعد خوردن قسم دوم نوع اول که سم الکلی ست پیدا میشوند آنهم موجود بودند و سوای آن علامات خاصه آنهم ظاهر میشوند مثل اینکه بعد خوردن اوکسالک ایسڈ فورا
در دهن ترشی و در حلق و معده حرقت پیدا میگردد و هم در حلق تنگی و عسر ازدراد عارض میشود و بر محل معده
از غمز کردن درد محسوس میشود و بعد گذشتن مدت یسیر بر خوردن آن قی می آید و آنچه در قی دفع شود مائل بسیاهی
یا در ان رنگ سیاه و سبز هر دو مختلط دیده میشوند و اگر مریض بزودی هلاک نگردد و نوبت به جریان اسهال رسد
در انهم سیاهی و خضرت محسوس میشود و این مریض در حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند و اگر برای دفع
کردن درد که بر محل معده از غمز کردن محسوس میشود زلو بر آن چسپانند زلوهای مذکوره هم فورا می میرند و از ان بادر
میشود که اوکسالک ایسڈ در خون هم داخل شده و ایضا باید دانست که اگرچه آمدن قی و خروج شی اسود اللون

وران کہ آن خون منجمد ست در منزل ایسڈ و الکلی واوکسالک ایسڈ ہر سہ متحد ست وازان آنہم از علامات مشترکہ در ست میشود امّا فرق اینست کہ در منزل ایسڈ زخم در حلق و مری معدہ و معدہ میباشد و اینجا زخم و اعضای باطنہ مذکورہ نمیباشد العلاج اوّل آنچہ در علاج عام سم نوشتہ شدہ باستعمال آرند و بعد آن کھریا یعنی کھریا مٹی در آب سادہ حل کردہ ہر قدر کہ ممکن باشد بنوشانند ہمچنین نوشانیدن آب آہک ہم درینجا نافع ست لیکن پمپ معدہ کہ دران نکلکا است زنہار درینجا نزدہند چہ از آنجمتی الکلی یا ایسڈ آنچہ الکلی سوٹ پیدا خواہد شد دران زخم زہر میباشد بنابرین استعمال آن مضر خواہد شد و ہم درینجا اسٹمک پمپ را در معدہ ہرگز داخل نہ سازند والا از ادخال آن و مسیکس ممبرین معدہ تشنج پیدا شدہ درد و اذیت معدہ حادث خواہد شد امّا قسم دوم کہ الکلائن سالٹ والکلائن ارتھ سالٹ اند پس بدانکہ آنچہ از الکلائن سالٹ زہری آید چہار چیز اند نائٹریٹ پاٹش یعنی القمر کہ آنرا بہندی شورہ گویند و سلفیٹ آف پاٹش کہ مسہل مشہور ست و بائی سلفیٹ پاٹش یعنی سلفیوریٹ پاٹشیم و کلورائیڈ سوڈیم یعنی نمک طعام و امّا آنچہ از الکلائن ارتھ سالٹ بکار زہر می آید پس آن سہ چیز اند اوّل سلفیٹ الومینا یعنی زاج کہ آنرا بعربی شب میگویند دوم بائی ٹارٹریٹ پاٹس کہ آن نام اقسام کریم ٹارٹر است ... رنگ سازی می آرند سوم کلورائیڈ آف لائم امّا از الکلائن سالٹ کہ نائٹریٹ پاٹش است بیان مقدار قلیل آن کہ خوردہ شود مثلاً از بست گرین تا نیم اونس آثار و علامات زہر نوشی در اکثر اشخاص کمتر ظاہر میشوند لیکن ہرگاہ یک یا دو اونس نوشیدہ شود آن زمان البتہ علامات زہر نوشی پیدا میشوند لیکن نوشیدن آن بقدر مذکور اکثر بسبب وقوع سہو و غلطی میشود باین طور کہ بجای سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا سہواً دادہ میشود و بعد خوردن آن باین مقدار علامات عام کہ برای قسم دوم نوع اوّل نوشتہ شدہ اند پیدا میشوند و ہم علاوہ ازان علامات خاصہ آن کہ بول الدم و ضعف قلب نزدیک ست پیدا میشوند زیرا کہ آن قلب زیادہ متاثر میشود کہ آنرا اکثر مسکن میکند وازان ضعف دل حادث میگردد و علاجش ہمان ست کہ در علاج عام نوشتہ شدہ امّا سلفیٹ پاٹش پس اگر یک اونس مضر نمیشود و اگر یک نیم یا دو اونس ازان نوشانند البتہ اذیت و درد در معدہ و امعا پیدا میکند و علامات عامہ زہر قسم دوم ظاہر میشوند و علاجش علاج عام ست امّا سلفیورٹ پاٹس کہ آنرا ارباب کیمیا جگر کبریت نامند و آن بہ نسبت دیگر مرکبات کبریت بسیار زہر قوی ست کہ نیم گرین آنرا در دہانہ کبد میدہند و اگر آنرا بہ مقدار زائد مثل دہ یا پانزدہ گرین بنوشانند بعد خوردنش علامات عام کہ برای زہر قسم دوم نوشتہ شدہ اند حادث میشوند و ہم علامات خاصہ آن پیدا میشوند کہ ازان کنولشن یعنی تشنج اعضا ست مثل تشنجی کہ در صرع حادث میشود و ہم بیہوشی طاری میگردد و بہوائی کہ از دہن بر می آید دران عفونت مثل عفونت ہوای کبریتی کہ از بیضۂ متعفن بر می آید و ہمچنین آنچہ قی و اسہال کہ دران می آید ازان ہم بوی عفن مذکورہ می آید و مدت این سم چندان قوی ست کہ ممکن ست کہ بعد خوردن آن تا گذشتن ربع ساعت نجومی مریض ہلاک شود و علاجش آنست کہ اوّل علاج عام نمودہ آنرا از

فوراً بر آرند و بعد آن کلورائید آف سوڈا یا کلورائڈ آف لائم از یک ڈرام تا دو ڈرام در آب ساده که بمقدار یک آثار باشد حل کرده بار بار بنوشانند که این ادویه آنرا بعمل کیمیائی کلورائڈ پتاش میسازند که آن زهر نیست، و سلفر و میوریاٹک را از ان جدا میکنند و بسبب آن حدت و سمیت آن زائل میگردد اما کلورائیڈ سوڈیم پس از زیاده خوردن آنهم علامات خوردن زهر قسم دوم پیدا میشوند لیکن علاجش همانست که در علاج عام نوشته شده اما از الکلائن آنچه سالٹ کہ سلفیٹ او منائیفی زراج ست پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و در علاجش علاج عام کافی ست لیکن درینجا استماک پمپ را در معده فرو برده داخل کرده از آب کثیر معده را بشویند یا آب کثیر نوشانیده قی زیاده کنانند تا معده شسته شود و بعد آن آب آہک زیاده نوشانند که از ان زهر مذکور مرده میگردد و از نشادر طعام آہک در معده با زاج سلفیٹ آف لائم پیدا میشود که آن زهر نیست و اما بیرائٹ‌الس پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر که نوشته شده اند پیدا میشوند و علاوه از ان علامات خاصه آنهم که درد و اذیت دماغ و تشنج و اعصاب است پیدا شده تشنج اعضا مثل تشنجیکه در صرعه و بائی میشود عادت میگردد و قوای بدنیه عموماً ضعیف میشوند و نامحه و قوت باصره ضعیف زیاده فوراً حادث میشود و در گوش آوازهای مختلفه می آیند و طپش قلب زیاده میگردد و چونکه انچه شکل برای سفید کردن دیوارها اکثر در خانه‌ها موجود میباشند لهذا بیماشان و به وضعان قاضدا زنان آنرا یا آرده با آکول آمیخته میخورانند و علاجش بعد علاج عام آنست که سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا یا آب ساده حل کرده مقدار کثیر مکرر بنوشانند که آن تریاق این سم ست و در علاج عام آنهم قی زیاده کنانند و توسط استماک پمپ را در معده داخل کرده بتوسط آن از آب کثیر معده را بشویند اما کلورائیڈ آف لائم پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و علاوه ازان از بوی دهن بوی کلورین می آید و هم آنچه قی یا اسهال که در ان پیدا میشود از ان هم بوی کلورین می آید و علاجش همانست که در علاج عام نوشته شده فوراً در اخراج آن از بدن کوشش کنند فقط و اما قسم ثالث که آنرا اگریٹ پوائزن یعنی ادویه مسهله گویند که آن مثل الیٹرسیم کالو و سناء و جیلپ و اسکامونی و حب الخروع و حب السلاطین و روغن این هر دو اند و هم قسم چهارم که آنها ادویه غیر مسهله اند از قسم مدرات حیض و بول وغیره مثل سابینا و باذیون و قسمی از قلقاس و سورنجان و خربق اسود و ابهل وغیره و هم قسم پنجم که آن اجسام چند اند که وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل اویل وغیره و هم قسم ششم آن که تخم نباتات اند که در ان فساد و تعفن پیدا شده باشد مثل ارگٹ آف رائی پس از خوردن این اقسام اربعه هم هرگاه از مقدار مشتر و به مقرر خود زیاده خورده شوند اذیت در بدن پیدا میشود و علامات عامه زهر نوعی قسم دوم نوع اوّل که نوشته شده اند حادث میشوند و هرگاه علامات مذکوره کثیر و قوی شوند از ان حالت مجموعه کلاهی و سبات و غنودگی و تشنج اعضا و اذیت پیدا میگردد و علاجش علاج عام است که نوشته شده و بعد علاج عام

و خوردن این اقسام ادویه آنچه میوکس میبرن را لین و ملائم سازد مثل آشیجو و آب کثیر اگر بنوشانند و هرگاه درین اثنا ورم
پیدا شود موافق هدایت علاج ورم غشاء علاج فرمایند و چون حالت کلاپس و ضعف قوت و حرارت بدنی پیدا شود ادویه
مقویه منبه حرارت مثل امونیا کاربناس یا شراب برانڈی وغیره بنوشانند و هرگاه اذیت مثل درد و تشنج عضلات
پیدا شود ادویه که آرام رساننده دماغ و اعصاب اند مثل افیون و مرکبات آن و برومائید پتاسیم بنوشانند اما قسم سیوم ازین
اقسام هشتگانه که مثل اریتنٹ یعنی سم موذی پیدا است پس اقسام آنهم کثیر اند یکی ازان زراریح است که آنرا بلغت انگریزی
کنتهاردس گویند و دراینجا هرسه موسوم به ... مثل کنتهارس ... دریابرست ماند و آن مگسی است کبیر و اصناف آن متعدد میباشند و آنرا در علاج هر
بطور ادویه گاهی بطور تنکچر از سه قطره تا پنج قطره بنوشانند و گاهی بطور ضماد آنرا به پارچه آلوده بر جلد بدن می نهند و گاهی ازان لائم البستی
درست کرده در امراض بر جلد طلا میسازند و این هر دو قسم استعمال برای پیدا کردن آبله میباشد اما مردان خدا ناترس
پس گاهی هم مذکور را بطور سفوف و زمانی بطور تنکچر برای اسقاط حمل و گاهی برای پیدا کردن شهوت جماع در نسوان میدهند
و گاهی در یهال عوام نسوان هردو برای تجربه و مضحکه میدهند تا شارب آنرا بار بار بول آید و برای مضحکه شود و حد استعمال آن در
علاج تا ده قطره تنکچر و تا پنج گرین سفوف آنست و چون زیاده ازان مثل اینکه بست یا سی یا چهل قطره یا یکدرام
تنکچر آنرا بنوشانند و همچنین سفوف آنرا از مقدار مقرر زیاده دهند ازان علامات زهر نوشی پیدا میشود پس بعد نوشیدن
مقدار کثیر آن فی الفور حرقت و ضیق در گلو پیدا شده بعد آن در معده هم سوزش حادث میشود و بعد ازان در میوکس میبرن
جمله شکم و امعا این سوزش عام میگردد و تپ حادث می آید و در حلق و دهن خشکی پیدا شده تشنگی غالب میشود و بلغم کثیر مختلط
با خون رقیق و اسهال بر می آید زیرا که ازان آبله در معده و امعا پیدا شده قوی بالای میوکس میبرن معده و امعا بصورت
بلغم ازان زدوده شده خارج میگردد و بعد ازان در گرده هم درد پیدا میشود و ازان تا مثانه این درد منتهی میگردد و در مثانه هم
درد محسوس میشود و بول کمتر پیدا و خارج میشود اما آنچه خارج میشود خون آلوده بود و شبق ظاهر شود یعنی قضیب از اذیت
ایستاده میشود و ورم خصیه هم ظاهر میگردد و مریض با کمال کرب و قلق میباشد و تنفس بدشواری میگیرد و در شش زیاده
ثقل می یابد زیرا که میوکس میبرن شش هم متورم میشود و چونکه اثر این زهر بر میوکس میبرنهای اعضای بدن زیاده مؤثر میشود
ازان در میوکس میبرن چشم هم سرخی پیدا میشود و سیلان دموع ظاهر گردد العلاج تا حال که اثر فادزهر این سم ظاهر
نشده لیکن این قدر در تجربه ثابت است که کافور اذیت های این سم را کم میکند پس بعد خوردن آن آب کافور زیاده نوشانند
و هم بعد خوردن آن قی زیاده کنانند چنانکه در هدایت علاج عام سم نوشته شده اما اسٹمک پمپ را در معده داخل نسازند
که اینجا هم در میوکس میبرن معده زخم پیدا میشود و در حالت زخم استعمال آن جایز نیست و بعد قی کنانیدن روغن
بید انجیر مقدار زائد بنوشانند و آب گرم ساده یا آب مطبوخ کتان یا آبی که دران صمغ عربی محلول بود نیم گرم بار بار
در امعا و مثانه بذریعه حقنه و زراقه تا اندری رسانند تا بسبب آن اذیت میوکس میبرن این اعضا بر طرف گردد و اگر

علامات پیدا میشوند و در سوختن سیسه چشم و بینی سرخی و کیفیت زکام ظاهر میگردد و درد و صداع و ورم و انتفاخ ظاهر میشود و
تشنگی زیاده بود و در تنفس دشواری پیدا گردد و نبض سریع و ضعیف میباشد لیکن هر سه علامات اخیره که ازدیاد عطش
و دشواری تنفس و ضعف و سرعت نبض است هرگاه مقدار زاید از ایوڈین یا ایوڈائیڈ یکبار نوشیده شود پیدا میشوند
و اگر کم کم مقدار آن تا مدت دراز خورده شود درین وقت علاوه علامات عامهٔ زهر طپش قلب و ارتعاش و ارتعاد اعضا
پیدا میشود و در رجال خصیه و در نسوان ثدی و پستان شان صغیر میگردند و رطوبات در اعضا مثل لعاب دهن زیاده پیدا
میشوند و گاهی تشنج و تخفیف پیدا شده ایستاده میشود و گاهی جگر هم کبیره شده ورم میگردد العلاج اول علاج عام کرده
بعده سوڈا کاربناس از نیم ڈرام تا یک ڈرام در ده دوازده اونس آب ساده حل کرده بار بار از آن قدر مناسب
نوشانند و ارارُوٹ با آب ساده کثیر المقدار بجوشانند حل سازند که رقیق مانند پس آن را قدری قدری بجای آب مشروب کرده
نوشانند و هرگاه مقدار کثیر از سم مذکور یکبار خورده شده باشد درین وقت بذریعهٔ اسٹماک پمپ معده را از آب صاف
شویند فقط تاکنون آرسنک و مرکبات آن یعنی آنکه از سموم معدنیه این سم قوی تر است و در کار زهر خورانی زیاده
باستعمال می آید پس وجه آن اول اینکه چون این دوا در علاج امراض انسانی و هم در کار رنگسازی وغیره صناعات
مستعمل میگردد از این جهت زیاده فروخته میشود و در جاهای بسیار یافته میشود دوم آنکه رنگ خاص و بو و ذائقه
قوی ندارد از این سبب آمیختن آن با اکثر اشیا سهل میشود و با لحاظ اکثر دو سه گرین آن هم شخص بالغ را برای غیر معتاد با کل آن
قاتل و مهلک میشود در حالی معده اما هرگاه در معده غذا باشد درین وقت مقدار زائد آن موثر برای قتل میشود
چنانکه کاهی دیده شده که از نیم اونس تا یک نیم اونس نوشانیده شد و بسبب آنکه در معده غذا بود از آن کدام
ضرر ظاهر نشد بلکه چون بعد آن قی فوراً شروع شد همراه غذا تمام و کمال خارج گردید و شارب آن از هلاکت محفوظ
ماند العلامات چون سم الفار خورده شود قریب پهر و یکساعت بر آن اول درد در مقابل معده محسوس گردد و این درد
از فشردن زیاده میشود بعده قی می آید و از آمدن قی درد مذکور در تمام شکم عام میگردد و ورم در شکم ظاهر میشود
و از مس کردن بدست درد شکم زیاده میشود چنانکه در ورم غشای آبدار میشود بعده اسهال با مغص و زحیر پیدا گردد
و وقت بول کردن در راه گرده و مثانه درد و سوزش محسوس میشود و گاهی قبل از آمدن قی گاهی بعد آمدن قی
ضیق و تنگی در حلق پیدا میشود و بسبب ورم که در گلو حادث میشود تشنگی عظیم غالب میگردد و در چشم ورم و سرخی
و درد سر و خفقان پیدا میشود و نبض صغیر و سریع میگردد و تنفس دشوار میشود و اضلاع مثل ذات الجنب بسبب ورم
غشای پلورا پیدا میشود و قلق و اضطراب و ضعف زائد در بدن ظاهر گردد و در عضلات بدن تشنج و اذیت
عموماً و خاصةً در عضلهٔ ساق پا زیاده حادث میشود و هم ارتعاد و ارتعاش در اعضا پیدا گردد اما عقل اکثر سالم میماند
و شارب آن اکثر در حالت کلاپس مبتلا شده مثل صاحب هیضهٔ وبائی میمیرد و گاهی به بیهوشی جان بحق تسلیم میکنند

چون کثیر المقدار خورانیده میشود اول بفور خوردن آن ذائقه فلزات مثل آهن و مس در دهن پیدا میگردد و همراه آن
حرارت و سوزش در دهن و حلق حادث میشود و هم ضیق و درد در گلو حادث گردد چنانکه از زخم خفیف درد در [illegible]
و بعد آن تهوع شروع شده قی جاری میگردد و درد معده در وسط پیدا شده در تمام شکم عام میشود و چون از امعاء خارج
حرکت کند این درد زیاده محسوس میشود و بعد آن بمرور مدت بسیار اسهال بکمال قوت و شدت جاری گشته حالت
کلاپس پیدا میشود و درین حالت مریض بمیرد و گاهی پیش از حالت کلاپس علامات تضرر عصب مثل تشنج و کزاز
یا نیم بان پیدا شده بعد آن کلاپس حادث شده در آن مریض هلاک میشود و گاهی بعد خوردن مقدار زیاد آن اول از همه
بیهوشی پیدا میشود و گاهی از زیاده خوردن تارتر ایمٹک قی و تهوع تا یک ساعت یا دو ساعت جاری میشود و از
خورانیدن مقدار قلیل فوراً قی جاری پیدا نگردد اما گاهی مقدار قلیل از آن تا مدت دراز نوشانیده شود پس از آن تهوع پیدا شده
قی می‌آید و اسهال هم جاری میشود و ضعف و کمزوری و لاغری در بدن حادث شده روز بروز این عوارض و ضعف
زیاده میگردد تا اینکه مریض بمیرد **العلاج** اول علاج عام عمل آرند بعده تریاق آنرا بنوشانند عمده تریاقات
آن تنکچر سنکونا است که از دو سه درام تا یک اونس آنرا در آب ساده که از دو اونس تا چهار اونس باشد حل کرده بار بار
بعد هر قی بنوشانند و اگر موجود نباشد یا نوشنده آن تنفر کند خمیره و سفوف مازو یا مطبوخ مازو را از چهار
تا شش اونس یک یک بار مکرر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد پس هر دوائی که در آن تانن باشد
مثل کتهه سفید یا مازوی سبز از آن مطبوخ درست ساخته بنوشانند و در علامات کرانیکه مزمن خفیف تنکچر سنکونا
و ادویه دیگر را بمقدار قلیل بنوشانند تا مدت دراز بدهند و بعد زوال علامات زهر نوشی علاج تقویت بدن و
تن بینی نماید فتدبر اما قسم خامس از سموم مشتگانه مذکوره که زیبق ست و آنرا بلغت انگلش مرکیوری و
لاتن هائیڈرارجرم و بفارسی سیماب گویند و آن مادام که خالص و مفرد باشد خود سم نیست اما هرگاه با دیگر
آمیزند تا اوکسائیڈ گردد یا با کلورین آمیخته شود پس اگر یک حصه سیماب و یک حصه کلورین هر دو مساوی الوزن مرکب
کرده شوند از آن کلومل پیدا میشود و اگر سیماب یک حصه و کلورین دو حصه در ترکیب باشند از آن سکیو حادث میشود
که آنرا بائی کلورائیڈ آف مرکیوری میگویند و درین صورت سمیت در آن پیدا میشود و بالجمله مرکبات آن کثیر اند
لیکن آنچه از آن بکار ادویه و اهل صناعت می‌آید چند اند اول آنها کلورائیڈ است که آنرا کیلومل خوانند دوم
بای کلورائیڈ یعنی کارزوزیف سبلیمیٹ است و آن جوهر رسکپور ست که از رسکپور بر آورده میشود هرگاه بعمل
کیمیائی کلورین و آهک و غیره اجسام را از آن جدا سازند سوم امونیا کلورائیڈ که آنرا بانگریزی وایت پریسپیٹیٹ
هم گویند چهارم ریڈ اوکسائیڈ یعنی هائیڈرارج اریه اکسائیڈم روبرم یعنی سرخ گویند گاهی ریڈ پریسپیٹیٹ هم
گویند پنجم سلفائیڈ که آنرا بعربی شنجرف و بلغت انگلش سنابار گویند و ازین همه آنچه بکار زهر نوشی مے آید

بای کلورائیڈ آف مرکیوری سمّ است یعنی رسکپور که رنگ آن سفید است و در مهره حل میگردد و هم مقدار
قلیل آن مهلک است حتی که سه گرین آن در اطفال و زیاده از ده گرین در رجال کشنده قاتل است لهذا بدفعات
آنرا باراده قتل نفس بخورانند و گاهی بمقدار کثیر آن بطور غفلت اتفاقاً خورده میشود و بسبب ایجاد قی
کثیر خود هم از معده خارج میشود و خورنده از هلاکت محفوظ میماند الا با اینهمه هرگاه مقدار کثیر از آن خورده شود
بعد مدت یسیر بر خوردنش بد مزگی و ذائقه فلزات در دهن پیدا میشود و در گلو و مری احساس تنگی و سوزش
محسوس گردد و بعد آن در معده درد پیدا میشود که از فشردن آن درد زیاده میگردد و بعد آن قی و اسهال
جاری و در قی بلغم و صفرا خارج میشوند و گاهی خون هم مخلوط با آن می‌آید و بعد آن درد در تمام شکم مثل
درد ورم غشای آبدار عام میگردد و هم انتفاخ شکم پیدا میشود و اسهال یا در دو نفس و زحیر می‌آید که از آن
در مقعد اذیت زیاده محسوس میشود و بول بقلت و دشواری می‌آید و گاهی مطلقاً بول در گرده پیدا نمیشود و
گاهی تپ شدید و آثار حرارت مثل سرخی وجه پیدا میشود الا اکثر آنست که بعد اسهال آثار حالت کلاپس که ضد
آثار حرارت اند و بر قلت حرارت و کثرت ضعف دلالت میکنند حادث میشوند و گاهی علامات تضرر اعصاب
مثل تشنج عضلات یا ارتعاد که آنرا کانولشن گویند پیدا میشوند و اگر این مریض دو سه روز بعد خوردن سم
مذکور زنده ماند قلاع یعنی جوشش دهن پیدا میکند و هم رعشه در اندام آن ظاهر میشود و بسبب کمزوری
و ضعف نخاع و دماغ العلاج اول علاج عام عمل آورده بعد تریاقات خاص آنرا بنوشانند مثلاً سفیده بیضه مرغ را همراه آب ساده
حل کرده مکرر بنوشانند یا شیر از آرد گندم بر آورده همراه آب ساده حل کرده بنوشانند یا آهن را باهم سحق کرده سفوف
آنرا از ده گرین تا پانزده گرین همراه آب صمغ عربی قلیل القوام حل کرده بنوشانند همچنین صفائح طلا را باهم سائیده سفوف
آنرا از پنج گرین تا ده گرین با آب صمغ عربی حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند و باید دانست که ازین تریاقات
سفیده بیضه مرغ از همه انفع و افضل است و هم همراه آب ساده خوب مخلوط میشود پس آنرا با آب ساده خوب حل کرده مکرر
بنوشانند و اگر موجود نباشد یا مسموم بکار ابیض سبب بر خوردن آن راضی نشود چنانکه یهود اکثر نمیخورند در آن صورت
شیر تازه با آب آمیخته هر قدر که بنوشد مکرر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد آرد گندم با آب ساده حل کرده مکرر بنوشانند
و اگر قلاع پیدا شود مریض را در مکانی که هوایش سرد باشد دارند و مسهل خفیف نوشانند و بعد آن قی کاشن یا لیجه
زیاده نوشانند و شب یانی یا نمک طعام یا هر دو را باهم در آب ساده حل کرده از آن غرغره سازند و همچنین اگر دیگر اذیت
پیدا شود از علاج عام هم دیده تدارکش فرمایند و بعد زوال اعراض هم علاج تندرستی نمایند اما سم سادس
از سموم مشکانه مذکوره که اسرب است و آنرا بلغت انگریزی لیڈ و بفارسی سرب گویند و آن خود هم ضعیف است بکار
زهر خوشی کم می‌آید لیکن اتفاقاً از مرکبات آن گاهی گلارڈ لوشن یعنی لائکر پلمبائی یا ایسیٹیس ڈائلوٹ یا پلمبائی ایسیٹس

سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ نوشانیدن بسیار مفید است و بهترین ادویه درین وقت ایوڈائیڈ پٹاس است که از نیم گرین تا
تا ده گرین آنرا روزانه سه بار بمریض نوشانند و از زیاده مقدار آن اینجا خوف پیدا شدن علامات سم نکنند زیرا که
اینجا ایوڈائیڈ با اسرب آمیخته پلمبا ایوڈائیڈ شده بسهولت در بول خارج میشود و تاثیری از آن در بدن ازین استحاله
نمیشود باقی علاج تقویت و تکمیل صحت نماید باین که مریض را از مکانی که در آن اسرب بود دیگر جدا کرده در هوای صاف
برند اما سم هفتم از سموم هنگامه مذکوره که مس است و آنرا کوپر بانگریزی مینامند پس آن خود زهر نیست
و نه بدو نقصان آنرا کسی میخورانند لیکن هرگاه از ترکیب اجزای دیگر اوکسائیڈ آف کوپر یا کاربونیٹ کوپر یا سلفیٹ آف کوپر
یا اسیٹیٹ کوپر میشود آن زمان در آن سمیت حادث میشود و ازین مرکبات اولیه سلفیٹ آف کوپر یعنی توتیا
و اسیٹیٹ کوپر و آن زنگار است که از نهادن اشیای رطبه در ظروف مس غیر قلعی دار پیدا میشود و زنگار را دویه
می آیند و گاهی اتفاقاً کسی آنرا میخورد خواه باین طور که آنچه از نهادن اغذیه در ظروف مسی ناصاف پیدا
شده بود همراه غذا در معده میرود و نمک اگر اچار یا سرکه در ظروف مسی نهند در آنهم اسیٹیٹ کوپر پیدا میشود و رفته رفته
همراه غذا در بدن رفته جمع میشود و چون در بدن زیاده جمع گردد تاثیرات ظاهر میشود لیکن درین وقت علامات
آن کرانیک میباشند و خواه کسی بطور خودکشی بخورد و درین وقت علامات حاده پیدا میشوند العلامات هرگاه
حاده ایکیوٹ باشند بعد خوردن زهر مذکور از پانزده دقیقه تا مرور نصف ساعت درد شکم مثل درد قولنج
پیدا میشود و همراه آن تهوع بود و بعد از آن قی می آید و مایخرج فی القی برنگ نیلگون یا سبز برنگ توتیا میباشد
و بعد آن اسهال جاری میشود و در عضله ساق یا تشنج بقوت حادث میشود و در بدن تشنج عام مثل کانولشن ظاهر
میگردد و گاهی کزاز پیدا میشود و زمانی بیهوشی بر مریض طاری گردد و گاهی درین حال یرقان هم حادث میشود
زیرا که مس بر جگر زیاده موثر میگردد العلاج بعد علاج عام در علامات حاده تریاقات خاصه آن نوشانند
و بهترین آن سفیده بیضه مرغ یا سفوف آهن است که از سائیدن باهمی صفائح آن حاصل میشود پس ازین دو دوا آنچه
میسر شود آنرا با صمغ عربی حل کرده مقدار کثیر از آن نوشانند و سفیده بیضه افضل است از آهن پس اگر بعد
نوشانیدن مقدار زاید آن قی نشود باید برای اعانت آب گرم نوشانیده قی کنانند تا بر آمدن قی سعی شود
و اگر از قی نیاید دوای مذکور را بار بار نوشانند و بعد هر بار استمک پمپ را در معده داخل کرده از آب سرد خوب
معده را بشویند باقی آنچه شکایت پیدا شود بعلاجش پردازند مثلاً اگر درد زیاده بود افیون خورانند و اگر
قبض باید باشد مسهل مخرج صفرا نوشانند و اگر تشنج پیدا شود ادویه رافعه تشنج مثل برومائیڈ نوشانند و اگر
علامات خفیفه بطور کرانیک باشند پس اول اهتمام در دفع سبب نماید مثلاً اگر از خوردن اغذیه که در ظروف
مسی ناصاف بوده باشد پیدا شده باشد تاکید کنند که بر ظروف مسی که در آن اغذیه مهیا نند قلعی کرده شود

و غذای فاسد را از خوراندن منع کنند و روزانه مقدار قلیل از سفیده بیضه یا از سفوف آهن مذکور با آب صمغ عربی حل کرده بنوشانند اما ششم از سموم معدنیه که ذکر کرده از معدنیات که چند چیز است مثل بست و ملین و غیره چنانکه پیشتر مذکور شد پس بدانکه اول آنها بست که آنرا بلغت انگریزی زنک میگویند خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن زنک سلفاس و زنک کلورائید البته از سموم اند و چونکه سلفیت آف زنک از سلفیت آف میگنیسیا مشابه از نوع است مقدار زیاد از آن گاهی از سهو خورده یا خورانیده میشود و از آن نوشیده میشود و از آن علامات زهر نوشی سم موذی پیدا میشوند و گاهی در بعض امراض برای قی کنانیدن چون سلفیت آف زنک را بست گرین بنوشانند از آنهم قی که از علامات زهر نوشی است با علامات خفیفه دیگر می آید لیکن از آمدن قی همه آن زائل میگردد و گاهی در صرع بست بست گرین روزانه سه بار مریض را تا دو سه هفته این دوا نوشانیده میشود و لیکن بسبب غلبه خصوصیت مزاج مرضی که در حال مرض پیدا میشود علامات زهر نوشی ظاهر میگردد بالجمله چون مقدار زیاد از آن نوشیده شود از آن اول در دهن ذائقه تلخ و خشکی در دهن و حلق پیدا میشود و تشنگی غالب میگردد و قی می آید و بعد آن اسهال جاری میشود العلاج اول علاج عام نمایند و از آمدن قی خود این دوا از معده خارج میشود من بعد تریاق خاص آنرا بنوشانند و آن پتاس کاربناس است که یک درام آنرا در ده اونس آب ساده حل کرده بعد آمدن قی اول بنوشانند و بعد آن شیر یا آب ساده حل کرده بنوشانند یا سفیده بیضه محلول با آب را بار بار بنوشانند که آنچه ادویه که در انها انائک است یعنی قوت قابضه موجود است مثل چای و مازوی سبز و بارک آنها را با آب ساده آمیخته بعد خوردن جست نوشانیدن قائم مقام آن است باقی آنچه شکایات که پیدا شوند و باقی مانند تدارک آنها از علاج عام نمایند اما مرکب ثانی آن که کلورائید آف زنک است و آنرا با آب حل کرده برای ازاله عفونت و بدبوی جراحات و غیره باستعمال می آرند و چون با آب حل ساخته در بوتل داشته باشند و کسی آنرا آب ساده دانسته بنوشد از آن علامات زهر نوشی سم موذی و مولد جراحت مثل علامات خوردن سم الفار یا رسکپور پیدا میشوند و علاجش همان است که در علاج سلفیت آف زنک نوشته شده و ثانی آنها ٹین است که آنرا بلغت انگریزی استینم گویند و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن استینم کلورائید و استینم پرکلورائید هر دو زهر اند که سلوشن آن هر دو در ولایت بکار رنگ ریزان می آید که از آن رنگ بر جامه پخته میگردد و چون کسی از این سلوشن بنوشد از آن علامات زهر نوشی سم موذی پیدا میشوند و علاجش همان است که در علاج عام مذکور شد و سوم از آن نقره است که آنرا بلغت انگلش سلور و در لغت لاٹن ارجنٹم گویند و آنهم خود سم نیست اما از مرکبات آن نائٹریٹ سلور که کاسٹک نقره است البته زهر است و آنرا در لغت لاٹن ارجنٹم نائٹراس گویند و آنهم اتفاقاً در معده داخل میشود مثل اینکه کدام دستکار احمق آنرا بر زخم گلوی کسی میخواست که منهد و از غفلت قطعه آن شکسته در معده

رود پس بعد آن علامات زهر نوشی سم زخم کننده حادث میشوند و علاجش آنست که بعد علاج عام یا خاص آنرا که نمک ست در آب حل کرده بار بار نوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهترست تا معین بر آمدن قی شود و چهارم ازان صدیست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فیرم گویند و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن سلفت آف آیرن وکلورائیڈ آف آیرن که ٹنکچر اسٹیل ست هر دو قوی اند که اگر زیاده نوشیدن آنها علامات زهر نوشی زهر موذی پیدا میشوند و ٹنکچر اسٹیل در علاج مرضی بطور دوا نوشانیده میشود بالجمله چون مقدار زائد ازان نوشیده شود علامات زهر نوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام تدارک نمایند پنجم ازان بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائٹراس ست که آن را بسمته ٹرس نائٹراس و بسمته سب نائٹراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته البا یعنی سفید نامند بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گمان کرده و دانسته زیاده بخورد ازان علامات خوردن زهر کهوده پیدا میشوند و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک و دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است ششم ازان کرومیم ست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن بائی کرومیٹ پتاس که ازان رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهرست و دراوده مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن مسه بطور پیاس فیوزا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شده که اگر کم دهند تنها اذیت در معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم ازان حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت کننده و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثه سموم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان بیان اول در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس و مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از ینکه منجمد و غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال و رقیق بود مثل هائیڈروسیانک ایسڈ و غیره و افراد ان هم چند اند بالاستقصا اول آنها افیون و هائیڈروسیانک ایسڈ و الکوہل و ایسر و کلاروفارم و لاک چو کاهو دوم ازانها اشیای هستند که دران اجزای هوائی از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که دران اجزای هوای باکسیجن باشند مثل کاربانک ایسڈ یا کاربانک آکسائیڈ زیرا که در آنها اجزای هوائی اند که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه دران اجزای هوائی کبریتی همراه هائیڈروجن میباشند مثل سلفورٹڈ هائیڈروجن سلفوکاربائیڈ و آنرا سلفوریٹڈ هائیڈروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم چیزیست که دران هوای زغال هائیڈروجن بود که آنرا کاربرائیڈ هائیڈروجن نامند و این همان هواست که از زمین نمناک

ودر چاه کهنه و هم در معدن زغال پیدا میشود و ماده بالمیریات است و ایضا باید دانست که سم قسم ثانی موسوم به نارکاتیک اثر
و بالذات بر دماغ و نخاع مؤثر میشود یعنی از آن بر دماغ سم بهم مؤثر میشوند مثل هائیدروسیانک ایسید یا قوم و ظهور علامات حالی لیکن عموما
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه در طول خورد کشی یا بذریعه بوزرانیدن کسی پس عموما آنچه از آن پیدا میشود
اول دوران سر است و ثقل اس و هم در سر حادث گردد و آوازها در گوش مسموع میشوند و بصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعده نوم و غنودگی طاری میشود و عقل مختل میگردد و کدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد و بعد آن بیهوشی عارض میشود و در حالت بیهوشی گنگ اند و گاهی بعد بیهوشی هذیانات
و گاهی بعد آن فالج و گاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ و گاهی از اذیت نخاع تشنج خاص هم
بکثرت حادث میشود و ایضا باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیرا که آن اکثر ملتبس به مرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده و مریض بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است و در علامات سم مخدر که این قسم ثانی است آنست که قی و اسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیرا که آن اول بر معده و امعا و مثانه مؤثر میشود پس قی و اسهال از اول
جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی این علامات در آخر امر یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات زهر
یافته میشوند مثلا در قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضله مدوره مقعد مسترخی میشود آن زمان اسهال
جاری میگردد و همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زاید خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
میشود در طبیعت مالش پیدا شده قی می آید یا بجای قسم سوم هم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
ثانی در آخر امر پیدا گردند و ایضا چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده و امعا
اجتماع خون یا زخم یافته نمیشود چنانکه در قسم سوم نوع اول می باشد بلکه در اورده دماغیه و در سائنس دماغ
که اسم مجاری خون و غیره وریدانه و مشابه اند یا در اوعیه ملاصقه با بطون دماغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که موسوم است بغشای عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از وعای صغیر
خارج شده بر دماغ یافته میشود و غالبا این است که هرگاه فالج دوران پیدا میشود از منفجر شدن دماغ زیر خون
[illegible] یا زیر آب بطون دماغ وغیره پیدا شده باشد العلاج اول علاج عام نمایند آوردن قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شد خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن اپیکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب و نمک یا از تحریک انگشت زیر کام و اگر از اینها قی بخوبی نیاید
اسٹمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر از آن خارج شود و بعد آن بار بار
آب سرد بر رو و بدن مریض بقوت پاشند که از آن بار بار متاذی و متنبه شود و مریض را از خوابیدن منع کنند

بقوت و بآزار رسانی هرگونه که ممکن باشد و مشی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود اسپرٹ امونیا ایرومیٹک همراه آب ساده بنوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد از امونیا کاربناس
با آب حل کرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لائق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن ورک قوی سازند و پوشاک حار بپوشانند تا دوران خون
و گرمی بظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و تجمع نماند و بسبب آن در دماغ و نخاع کم شود و اگر
در وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از دو فعل کم میشود و بسبب ثقل هوای حار
اثر ثقل آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن در یک وقت در باطن بدن مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک بدین مریض نوشته شده یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و باز بپهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و آکسیجن بذریعه آن در ریتین
داخل شود و ایضاً یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه برین مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را از نهار نه رسانند بلکه بار بار بعد
مرور مدت یسیر رسانند و باز بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بذریعه آن قوی شود فقط

بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آنست اما افیون که آنرا اوپیم بلغت لاطن گویند و آن بنسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آن هم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی ٹنکچر اوپیای و مارفیا و افیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد وضعان مارفیا
را در آب مطبوخ کافی آمیخته با راده قتل دیگران میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین است
و اگر ازین کم خورده شود بدرجه اهلاک نمیرسد و طفلیکه هفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد بالجمله کسی را از
مقدار قلیل آن هم ضرر شدید میرسد و کسی از خوردن مقدار زائد آن متاثر میشود العلامات آنچه در
علامات عامه این سموم نوشته شده اند همه موجود میباشند و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه شارب
آن ضیق میگردد و ازین علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع شود
درین که مریض مسموم بسم افیون است یا مسکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

از علامات اکثر به است و در سکته بهندرت یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در هر دو چشم از علامات اکثر سکته است و بطور شاذ در افیون خورده یافته میشود بهر حال وقت اشتباه فی کنانیده رفع شبهه سازند چه از مانح عمق بعده هرگاه بوی افیون آید یقین به زهر نوشی حاصل نخواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمیباشد العلاج علاج عام اول العمل آرند و بعد رفع شدن علامات زهر نوشی مطبوخ کافی که دران قوت دوا زیاده باشد بنوشانند و اگر کار فیا خورده باشد بعد علاج عام سفوف زغال یک دو درام همراه آب ساده مکرر نوشانند فقط **تکمله بیان چهارم در ذکر هائیڈروسیانک ایسڈ اما هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ که آنرا بلغت انگلش پروسک ایسڈ بفتح بای سوم و فارسی و رای مهمله و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون کاف هم گویند** و پٹاسیم سیانائیڈ که از مرکبات آنست این هر دو زهر قوی هستند و اول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود از فیروسیانائیڈ پٹاس و از قرن و شحم و جلد حیوان و گاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ ساذج هندی و گاهی در شگوفه و گل بعض اشجار مثل گل لکموٹ و گاهی در مغز تخم کرام تجر مثل مغز بادام تلخ یا مغز تخم شفتالو خود هم یافته میشود و در بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا مرق کرده بنوشانند هم موجود میباشد و چونکه هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ در علاج امراض و پٹاسک سائنائیڈ در کار مصوران فوٹوگراف یعنی عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند و کسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا میتوشند و تجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب معصور برگ ساذج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله ازین هر دو هرگاه زیاده بنوشند مثلاً هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ را تا دو درام بنوشند بالضرور هلاک میشود و اگر از ده قطره زیاده نوشند از ان آثار زهر نوشی قوی پیدا میشود تخمیناً اگر کسی پٹاسک سانائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد از ان خوف هلاکت و علامات هائله پیدا میشوند و اگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد بفوریه گذشتن دو سه آن از انات که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی تنفس مثل نفس بالکی شده در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نیوماگاسٹرک عصب موثر شده آنرا مرده ساز و از مردن آن قلب و ریه مسترخی و مفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب و ریه هلاکت فوری میشود و اگر از مقدار زائد مذکور قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز غطغط پیدا میشود و در فکین تشنج ظاهر شده دندان زیر و بالا باهم میگردند بعده کزاز هم ظاهر میشود و گاهی در اعضای بدن هم ارتعاد و ارتعاش عارض میشود و گاهی بول و براز بی اراده جاری میشوند بسبب استرخی شدن عضلات قابضه و جلد بدن سرد و سیاه میگردد و آب از دهن جاری میشود و اگر چندان قلیل بنوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت از ان تهوع و سیلان لعاب از دهن و زخم

درمیوکس ممبرن دہان پیدا شده حرکت قلب سریع میگردد و نبض بزودی حرکت میکند و ثقل لی اس ورد سر خوف
و زیاده فشرع از مردن خود پیدا میشوند لیکن گاهی این علامات که مذکور شدند در بعض امراض قلب که
ازان مریض میمیرد هم یافته میشوند لهذا فیما بین مسموم بسم مذکوره و مریض امراض قلبیه تفرقه ضرور است و برای
رفع کردن این اشتباه ضرورست که رایحه هوای نفس مریض و هم هوای مکانی را که دران مریض سم مذکور را نوشیده
باشد بوبند اگر از نها بوی هائیڈروسیانک ایسڈ آید یقیناً بدانند که سم مذکور را نوشیده و اگر بوی مذکور
نیاید مرض قلبی خواهد بود العلاج اگر مقدار کثیر آن خورده باشد لا علاج ست و دران مهلت تدبیر میسر
نمیشود و اگر از ان کم خورده باشد و معالج در حال حیات مریض سرش رسد درین وقت باید که اول آب سرد بزور
و قوت بر رو و سینه مریض پاشند تا بسبب آن قدری مریض بهوش آمده نفس کشد و بعده آن امونیا کاربناس را
بو یانند تا قوت تنفس پیدا شود بعده سلوشن کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف سوڈا را بر قطع اسفنج
پاشیده بو یانند و قریب بینی مریض دارند تا از آمیختن کلورین با هائیڈروسیانک ایسڈ هائیڈروکلورک ایسڈ
که میوریاٹک ایسڈ است در آن زهر نیست پیدا شود یا سلوشن امونیا و سلوشن کلورائیڈ افلائم هر دو را
باهم آمیخته بر پارچه اسفنج انداخته پیش بینی مریض دارند و بار بار مثل غریق دستهای آنرا بلند کنند و باز بر
پهلو و سینه آن ضم سازند تا هوای خارجی در ریه آن رسد و بر بدن دلک قوی سازند و پوشاک گرم پوشانند
تا جلد بدن گرم شود پس اگر مریض قابل نوشیدن ست بعد این تدبیر قدری دهن آن کشاده میشود درین وقت
فوراً قی کنانند هر چه ممکن شود تا زهر خارج گردد و از حرکت پرده شکم که وقت قی کردن قوی و زیاده میشود
حرکت قلب زیاده گردد و اگر قی نیاید بذریعه اسٹماک پنپ معده را صاف و خالی از زهر فرمایند و
سلوشن کلورائیڈ افلائم که بسیار سبک باشد مکرر در معده اندازند و باز بذریعه اسٹماک پنپ برآرند
باقی آنچه اعراض و علامات که پیدا شوند یا باقی مانند تدبیر ازاله هر یک فرمایند بانچه درجای هر یک نوشته شد
ایضاً باید دانست که اگر چه هائیڈروسیانک ایسڈ سم لا علاج له است بسبب قوت و سرعت تاثیر خود
لیکن اگر چنان قلیل نوشیده شود که مهلت علاج میسر شود پس یک طریقه علاجش این هم هست که اول
قریب نیم ڈرام سلفیٹ آف زنک همراه آب گرم بنوشانند و بعد آن دوای اسٹملنٹ دهند و انفع از انها
امونیا کاربناس و هسکی شراب ست که از انها مقدار کامل فرداً فرداً یا هر دو را باهم کرده نوشانند در آن انفع
است و اگر اٹروپیا شصتم حصه گرین با آب حل کرده بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند مفید تر است
تکملۂ بیان پنجم در ذکر الکوهل آبا الکوهل یعنی اسپرٹ آف وین که معنی [illegible] ست پس آن
قسمی از ایسرست که از غلیان شکر و نبات مثل ایسرهای دیگر پیدا میشود هر گاه دران غلیان از خمیر شدن تعفن

کشتن پیدا نشود و جمله اقسام شراب مثل براندی و هسکی و جن شراب و رم شراب و پورٹ وین و شیری شراب
وغیره ازان ساخته میشوند و آن اصل جمله شرابهاست و آن از نبات و قند و شکر و قند سیاه وغیره
آنچه از جنس شکر اند پیدا میشود و آنچه از نوشیدن هر قسم شراب فرحت و قوت اولا و استرخای اعضا
در آخر پیدا میشود از تاثیر الکوہل میباشد و آن در براندی و هسکی شراب زیاده است لهذا اینها را
بدون ممزوج نمودن با آب نمی نوشند و در شیری شراب و در شراب هاک و هم در کلارٹ که قسمی از
شراب سرخ است الکوہل قلیل میباشد لهذا جائز است که این اقسام را بلا مزج آب هم بنوشند
و الکوہل خود زهر نیست بلکه اگر از یک اونس تا یک نیم اونس آمیزا در بست و چهار ساعت شب و روز با پنج و شش
حصه آب ساده ممزوج کرده بنوشند بجز فائده تغذیه بدن کدام ضرر ازان ظاهر نمیشود اما وقتیکه مقدار
زیاد ازان بنوشند البته معده و کبد را ضرر میرسانند بعده اذیت رسانی میوکس ممبرن آنها و هم در
معده و کبد و گرده اجتماع خون پیدا میکند زیرا که غشای عروق را ضعیف گردانیده آنها را
مسترخی میسازد پس از آنها خون ریخته در اعضای مذکوره و زیر جلد بدن مجتمع شده باعث پیدا شدن سرخی
در جلد میشود العلامات هر گاه یکبار از دوازده تا بست و چهار اونس از براندی یا هسکی کسی بنوشد بعد یک دو دقیقه
از شرب آن گرمی در معده پیدا شده اول فرحت قلب ظاهر میشود بعد آن دوران راس و کدورت حواس
پیدا شده در عبارت فرق پیدا گردد حتی که گاهی یک چیز را دو چیز می بیند بعدهٔ در کلام لکنت و غلظ لسان
پیدا میشود پس از ان قوت رفتار و قیام زائل شده بی اختیاری در راه رفتن و لغزش پاها ظاهر میشود و این
ضرر از اذیت نخاع پیدا میگردد و آخر بر زمین می افتد و بعد سقوط قیام ازان و رفتار ممکن نمیشود تا اینکه قوت کلام
و سلامتی حواس مطلقا زائل شده عاجز از تکلم و حرکت بر زمین افتاده میماند و بر چهرهٔ شارب آن سرخی و در جلد
بشره و چهره برآمدگی ظاهر میشود و میوکس ممبرن چشم هم سرخ و ثقبهٔ عنبیه وسیع میگردد و از دیدن شعاع و روشنی
مجتمع نمیشود و نفس آهسته آهسته میگیرد و وقت تنفس آواز غطیط قلیل پیدا میشود و بر لبهای آن رنگ
نیلگونی دیده میشود پس درین حال اگر پنج چهار ساعت بخواب رود ممکن است که بعد آن صحیح گردد یا اینکه
درین حالت قی آید و ازان شراب از معده خارج شده بهوش آید یا دو سه ساعت درهمین حالت مبتلا
مانده بعده حالت کلاپس پیدا شده بمیرد و گاهی دیده شده که شارب آن از رسیدن شاک که بفتح
شین معجمه و سکون الف و کاف بمعنی صدمه و اذیت عصبانی است فورا هلاک میشود لیکن آنچه ازین
علامات پیشتر نوشته اند تا نیلگون شدن رنگ لبها اینها گاهی در کام پیشین که بعد رسیدن صدمه ضرب
و سقوط بر سر میشود هم یافته میشوند و ازین جهت سموم ازان مشتبه میگردد اما هر گاه حالت کلاپس ازان

پیدا میشود و اینکه مشتبه میشود از کان کشن که آنهم بعد رسیدن صدمهٔ ضرب و سقوط راس حادث میشود
و هم گاهی این حالت در بلاد بارده از رسیدن برودت زائد به بدن پیدا میشود بالجمله چون اشتباه واقع
شود در بین که مریض از شراب بیهوش شده یا از حالت کامپرشن یا کان کشن یا از زیاده رسیدن سردی
به بدن درین وقت از بوی شراب که از دهن و بدن مریض می آید تفرقه توان کرد لیکن گاهی تفرقه بسیار
دشوار میشود خصوصاً هرگاه کسی قدری از شراب نوشد و بر سر آن صدمهٔ ضرب و سقوط هم رسیده باشد اما
بعد مردن شرابخوار چون وقت تشریح اعضای باطنهٔ آنرا می بینند در معدهٔ آن بالای سوکس ممبرین
سرخی و گاهی سیاهی هم مثل رنگ کلارت شراب یافته میشود لیکن این اثر اذیت درینجا خاص در معده و قدر
زیر و بالای معده هم میباشد در جملهٔ امعا عام نبود چنانکه از نوشیدن زهر سوزی نوع اول مثل رسکپور
و هم الفار در جمیع احشا اجتماع خون یا زخم یافته میشود و علاجش علاج عام است و بعد ازان اگر اجتماع
خون در دماغ باقی ماند زلو بر صدغین حسب مناسب بچسپانند یا فصد گیرند و اگر در تنفس دشواری دیده شود
دستهای مریض را بار بار بالای سر آن برند و باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی بسهولت
در ریه داخل شود و اگر ازینهم فائده تام حاصل نشود یک سر زنجیر برقی بر محل نخاع و سر دیگر قریب معده بمقابل
آن نهاده حرکت دهند و صدمهٔ برق رسانند تا بسبب آن در نخاع و فرینک عصب قوت حاصل شود
و ازان ریه کار خود را بخوبی ادا کند و هرگاه شراب را کسی زیاده و تا مدت دراز نوشیده باشد و از اذیت آن
امراض پیدا شده باشند بطور مزمن و کرانیک مثلاً از اذیت معده قی و از اذیت امعا اسهال و از اذیت کبد
یرقان و از اذیت گرده ایلبیومن یوریا یا ذیابیطس و از اذیت دماغ ڈلیریم ٹریمنس پیدا شده باشد و این
حالت را الکوهلزم مزمنه مینامند درین وقت علاجش آنست که اول نوشیدن شراب را ترک کنانند بعده هر مرض
پیدا شده باشد علاجش بانچه در ذیل هر باب مذکور شده نمایند فتذکر

بیان ششم در ذکر ایتھر

اما ایتھر آنهم چند قسم ست نائٹرک ایتھر و ایسٹک ایتھر و سلفیورک ایتھر و جملهٔ اقسام آن هرگاه الکوهل را با شی دیگر
مثل نائٹرک ایسڈ یا ایسٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ آمیخته بطور عرق کشیده نمایند حاصل میشود و چون مطلق
ایتھر گویند مراد ازان سلفیورک ایتھر میباشد و آن شرباً و شمّاً در ادویهٔ مرضی و غیره مستعمل میشود و هرگاه
آنرا بو یابند تاثیر آن بنسبت شرب آن اسرع مدت ظاهر میشود زیراکه در بو یابیدن اجزای آن
بذریعهٔ هوا در ریه رفته جا بجا در خون داخل میشوند بخلاف نوشیدن آن چه در صورت نوشیدن ما دام که از
معده جذب شده در خون نمیرود علامات آن ظاهر نمیشوند و از پانزده قطره تا سی قطره بطور دوا نوشانیده
میشود و اگر ازین مقدار زیاده تا یک دو ڈرام نوشانند ازان فرحت در قوت قلب و آثار انتعاش هم است

پیدا میشوند و اگر از آن هم زیاده نوشانند علامات زهرنوشی زهر نارکاتک یعنی سم مخدر پیدا میشود
وچون تا نیم اونس از آن بنوشانند اکثر اینست که بر رو و لبهای مریض سیاهی و بر جلد آن سردی پیدا
میشود و ثقبهٔ عنبیه وسیع میگردد و از دیدن روشنی منجمع نمیشود و سواد چشم بالا رفته بیاض آن نمایان گردد
و جمله عضلات بدن مسترخی میشوند و مریض چنان بیهوش میشود که اگر کدام عضو او را قطع کنند از آن
متاذی نمیشود و بعد هشیار شدن هیچ یاد ندارد پس اگر بعد رسیدن باین حد بوئیدن آنرا ترک کنند
بعد زمان یسیر بهوش می آید لیکن اگر بعد این حالت هم ده دوازده دقیقه دیگر آنرا بویانند مریض هلاک
میشود و بعضی را ممکن نباشد که ایسر بویانیده شود زیرا که در بعض امزجه از بوئیدن آن غیظ و غضب و هذیان
کثیر پیدا میشود و کسی را از بوئیدن آن در بینی و حلق و ریه چندان اذیت پیدا میشود که سرفه کثیر متصل
از آن می آید و کسی را از بوئیدن ایسر تهوع و قی پیدا میشوند لیکن اکثر این علامت قریب هشیار شدن
مریض بعد بیهوشی پیدا میشود و چونکه بوی ایسر از دهن مریض و از مکان آن که در آن آنرا می بویانند زیاده
می آید ازین جهة اشتباه با کدام مرض در بیهوشی آن واقع نمیشود لهذا حاجت به بیان تفرقه اینجا نیست
العلاج آنچه در علاج الکوهل نوشته شده وقت ضرورت اینجا هم آنرا باستعمال آرند بیان هفتم
در ذکر کلارفارم اما کلارفارم و انهم عرق ست که بطور کشیدن از کلارئد آف لائم و الکوهل آب
ساده حاصل میشود و بطور دوا به آنهم و همچنین اسپرٹ کلارفارم در علاج مرضی مستعمل میشوند و خود کلارفارم
از دو سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساده نوشانیده میشود و اسپرٹ کلارفارم از نیم درام تا یک درام همراه
آب ساده داده می آید و چونکه کلارفارم مقدار زائد نوشانیده نمیشود و اگر کسی زیاده از آن آنرا بنوشد
فوراً از آن قی می آید لهذا اکثر با آنرا کمتر بکار زهرنوشی می آرند اما شماً خواه کسی خود بطور خودکشی بوید یا بطور سهو
یا عمداً کسی آنرا بکسی زیاده بویاند اکثر در قتل نفس مستعمل میشود العلامات آنچه علامات بعد زیاده بوئیدن
یا نوشیدن ایسر پیدا میشوند بعد استعمال کلارفارم هم یافته میشوند لیکن اینجا علامات بقوت و در اسرع
مدت ظاهر میشوند یعنی استرخای عضلات بدن و بیهوشی هر دو اینجا زیاده میباشند و باید دانست که در حالت
تاثیر آن بترتیب چند اند درجهٔ اولی اینست که بعد بویانیدن آن علامات فرحت و اشتعال حرارت پیدا شوند
و درجهٔ ثانیه اینست که علامات سکر و سبات پیدا شوند و درجهٔ ثالثه آنست که نوم غالب گردد لیکن همراه آن
متنبه و هشیار هم گردد و ثقبهٔ عنبیه درین درجه ضیق میگردد و درجهٔ چهارم آن نوم غرق است که همراه آن
بیداری و تنبه ممکن نباشد و درین حالت بیحسی غالب میشود اما قدری سختی و صلابت در عضلات اعضا
میماند و درجهٔ پنجم درجهٔ بیهوشی محض است که همراه آن جمله اعضای بدن مسترخی و کالمیت میشوند و ثقبهٔ عنبیه

درین درجه وسیع میشود و اگر بعد این حالت هم باز کلارفام را بویانند مریض هلاک میشود العلاج
اگر بسبب بویانیدن کلارفام بیهوشی طاری شده باشد آب سرد بزور بر رو و سینه پاشند و دستهای
مریض را بار بار بلند ساخته باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی در سینه اش داخل
شود و اگر از نوشیدن کلارفام بیهوش شده باشد قی کنانند و آنچه در علاج عام نوشته شده از تنقیه معده
بدن و بویانیدن امونیا وغیره باستعمال آرند بیان هشتم در ذکر کاربانک آکسائد که از انگشت
کاهگو نیند پس آن بر دو قسم بود یکی آنکه دران تلخی و رایحه قلیل میباشد دوم آنکه دران رایحه و تلخی زیاده میباشد
و ازان اکثر ... درست نمایند که آنرا بلغت انگلش ... گویند و آن معین ...
فعل تخدیر میشود لهذا آنرا هم درینجا مذکور ساختم اما فی الواقع آن قاتل نیست و از فعل افیون فعل آن بسیار
ضعیف ست بیان نهم در ذکر کاربانک ایسڈ و کاربانک اوکسائیڈ اما کاربانک ایسڈ پس آن
هوائی ست که از امتزاج یک حصه کاربن یا دو حصه اکسیجن پیدا میشود و برای آن رنگ خاص و بوی خاص نیست
لهذا از چشم نه دیده میشود و نه از بوئیدن محسوس میگردد ولیکن وزن آن ثقیل ست لهذا میل آن زیاده بسوی زمین
میکند و چون آب ... آمیزد ذائقه آن حامض میگردد و چون با آهک آمیزد ازان ...
است پیدا میشود و بسبب آن کاربانک ایسڈ بر بالای ... و تا نیز خود باقی می ماند هرگاه زغال یا چوب یا هیزم
دران زغال یعنی کاربن باشد بسوزد ازان کاربانک ایسڈ پیدا میشود و هم از سوختن اشیای مذکوره هوای
دیگر که موسوم به کاربانک اوکسائیڈ است پیدا میشود لیکن هرگاه این اشیا را ... بسوزانند که وقت
سوختن اکسیجن بآن زیاده رسد و بسبب آن شعاع و روشنی ازان زیاده ساطع شود درین وقت کاربانک ایسڈ
زیاده پیدا میشود چنانکه وقت سوختن چوب خشک میباشد و هرگاه اکسیجن زیاده نرسد و روشنی نباشد
بلکه محض سرخی بالای شی محترق حادث شود چنانکه وقت سوختن زغال دیده می شود درین وقت
کاربانک اوکسائیڈ زیاده پیدا میگردد و ایضاً کاربانک ایسڈ وقت ساختن آهک از کوه آهک و ازان
از آهک سوخته هم بر می آید و هم در تنفس از خون و ریه حیوانات بر می آید و گاه وقت شب از اوراق اشجار و
نباتات کاربانک ایسڈ جدا میشود لهذا جائیکه اشجار و نباتات کثیر باشند وقت شب قریب زمین خواب نکنند
و همچنین هرگاه در نبات و شکر وغیره که محلول آب باشد و از حرکت کیمیائی دران غلیان پیدا شود کاربانک ایسڈ
پیدا میگردد و ایضاً در بعض مواضع زمین از درزهای آن چنانکه آب بر می آید کاربانک ایسڈ هم پیدا
میشود و از معدن زغال هم وقت کندیدنش گاهی کاربانک ایسڈ بر می آید گاه از بعض قبور وقت
کندیدن قبر و هم از چاه کهنه کاربانک ایسڈ پیدا میشود بالجمله در قتل نفس استعمال آن کمتر است

لیکن هرگاه کسی بطور اراده خودکشی یا سهواً یا عمداً یا باراده قتل غیر مرکان خوابگاه کسی که زغال را روشن کرده نهند البته
ممکن است که شخص خوابیده ازان هلاک شود العلامات هرگاه کاربانک اسید بسیار قوی و بر صرافت خود
باشد چنانکه در چاه کهنه میباشد پس هرگاه دران انسان داخل میشود فوراً در گلوش تشنج وضیق پیدا میشود
واگر بزودی آنرا در هوای صاف نیارند در مدت سه چهار دقیقه هلاک میشود واگر کاربانک اسید با هوای
صاف خارجی آمیخته باشد درین وقت ازان علامات قوی و خفیف موافق قلت وکثرت هوای خارجی پیدا
میشوند پس اگر هوا زیاده باشد و کاربانک اسید کم بود درین وقت اول در پیشانی و موخر راس انقباض محسوس
میشود [illegible] ظاهر میگردد و دوران سر و عام میشود و بعد آن دوار پیدا شده در گوش آوازها
[illegible] مثل دوی محسوس میشوند بعده بصارت ضعیف شده نوم غالب میگردد و تنفس سریع میشود و خفقان
[illegible] پیدا شده تهوع و غثیان واکثر قی هم حادث میشود و بعده بیهوشی طاری میگردد و در بیهوشی آواز غطیط از
گلو می آید و درین وقت در وجه عوض برآمدگی انخراط و بر رنگ بشره عوض سرخی سفیدی و سیاهی غالب
میشود و بعد آن سکته پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی قبل سکته هذیان و گاهی تشنج عام و زمانی کزاز که
تشنج خاص اعضای رقبه است پیدا میشود و بعد آن سکته ظاهر شده علیل هلاک میشود العلاج
فوراً مریض را در هوای صاف نقل کنانند و آب سرد بر وجه و سینه مریض بزنند و قوت پاشند و اگر
بر چهره علیل برآمدگی و سرخی زیاده باشد فصد گیرند و دستهای آنرا بار بار بلند کنند و باز بر پهلو و سینه
آن آرند چنانکه در تدبیر غریق نوشته شده تا هوای خارجی در سینه آن داخل شود واگر ازینهم کار برنیاید
از زنجیر برقی تقویت نخاع و تحریک عصب نمایند چنانکه پیشتر در علاج سموم این قسم نوشته شده تا ریچوی
کار خود دهد واگر هوای آکسیجن که ساخته میشود موجود بود آنرا بویانند که ازان بزودی فائده حاصل میشود
و بر بدن دلک قوی سازند و بوشنک حار بویانند واگر کسی اراده داخل شدن در چاه کهنه داشته باشد
اورا باید که اول فتیله را روشن کرده در چاه مذکور اندازد اگر آنجا کاربانک اسید خواهد بود فتیله منطفی خواهد شد
یا روشنی آن کم خواهد شد درینحالت باید که قبل فرود دران آب آهک خشناک یا آهک محلول بآب را در ظرفی کرده
و در چاه مذکور یک شب باویزد یا زغال افروخته در ظرفی کرده دران یکشب قبل ویزد بعده تفتیح آن چاه مذکور داخل شود واگر کسی در چاه کهنه داخل شده
یا افتاده مرده باشد دریموقت هم ازو خیال فتیله روشن اول امتحان چاه مذکور نماید بعده دیگری را امر فرماید
که دران داخل شده مرده را بیرون آرد پس اگر در امتحان مذکور ثابت شود که در چاه مذکور کاربانک اسید
[illegible] صاف کردن آن دیگری را دران داخل شدن نه هند واگر در مکانی
مردمان کثیر مجتمع شده باشند یا زیاده زغال روشن شده باشد در آنهم اول تدبیر هوای صاف

رسانند و هم از آویختن ظروف مملو از زغال یا آهک خشک یا آهک محلول بآب دران مکان فائده کثیر حاصل
میشود زیرا که کاربانک اسید درین اشیا زیاده داخل میشود خصوصا در آهک محلول بآب
به تجربه ثابت شد که بالای آن مثل غشا مجتمع میشود و چون آنرا دیده میشود کاربونٹ اف لائم یعنی
چلین قیمولیا میباشد که آن کاربانک اسید است که از ملاقات آهک میشود فقط که بیان دهم
در ذکر سلفر یٹڈ هائیڈروجن آمانسلفریٹڈ هائیڈروجن و آن هم هوائیست که از امتزاج کبریت
و هائیڈروجن پیدا میشود و کمال بدبو و متعفن بود مثل انڈه یعنی بیضه متعفن و ان مس و حدید و نقره
بالجمله معدنیات را سیاه میکند و لهذا هر زمینی که دران سلفریٹڈ هائیڈروجن میماند مثل موزی های
مطبخ که آنرا بعربی مسیل الماء گویند و هم مسیل الماء کنیف که بیت الخلاست سیاه میگرداند زیراکه آن
مسود زمین و معادن است و اگر در بیضه عفن نقره را اندازند و قدری بدارند سیاه میشود و این هوا گاهی از
آراضیات که دران کبریت زیاده باشد بر می آید و بسوی بالا میل میکند از خفت خود بخلاف کاربانک اسید که آن
بسوی زمین از ثقل خود زیاده مائل میباشد لهذا چون طیور وقت طیران خود دران داخل میشوند فورا بیهوش
شده و از طیران باز مانده بر زمین می افتند بالجمله این هوا از متعفن شدن البیومن و انچه از ان مشابه
در اشیای معدنیه و حیوانیه یافته میشود پیدا میگردد زیراکه درین هر دو کبریت میباشد و ایضا این هوا
در مسیل الماء امکنه و کنیف ها که آنرا خوب صاف نکرده باشند پیدا میشود و از بوئیدن آن ضرر و نقصان
اکثر به حیوانات خصوصا زیاده بانسان میرسد و هرگاه این هوای سمی بر صرافت و قوت خود باشد یعنی هوا
خارجی صاف بآن آمیخته نباشد و دران انسان رود و بوید از ان فورا هلاک میشود و اگر هوای صاف
بآن آمیخته باشد لیکن بوی بد غالب بود درین وقت از ان دوران سر و تمدد صدغین و ثقل محل معده
و غثیان پیدا شده ضعف و استرخای عضلات حادث گشته مریض بیهوش و عاجز از حرکات بدنیه میشود
و اگر هوای صاف همراه آن زیاده بود که بسبب آن بدبوی سلفریٹڈ هائیڈروجن محسوس نگردد یا قدری
محسوس شود درین وقت درد سر و اذیت و غثیان قلیل و قلت اشتهای طعام پیدا شده علامات
گاسٹرک فیور ظاهر میشوند و اگر همراه این هوای عفن هر هوای مرض هیضه و بائی هم یار شود از ان هیضه قوی پیدا میگردد
العلاج اگر فورا مریض بمیرد لاعلاج ست و اگر با ظهور علامات زهر مذکور زنده ماند فورا مریض از جائیکه
دران هوای مذکور بود بیرون آورده در هوای صاف دارند و ایمونیا کاربناس بو یانند و همچنین
کلورین را چنانکه در علاج هائیڈروسیانک ایسڈ بویانیدن نوشته شده اینجا هم بو یانند لیکن
درینجا همراه هوای کثیر صاف بو یانند و کسانی را که علامات خفیفه و گاسٹرک فیور پیدا شده باشند

آنرا هم قویه از جائیکه دران سم مذکور بود برآورده در مکانی که هوایش صاف باشد بدارند وآنچه تدابیر که در علاج کاشتک فیور نوشته شده آنها احسب مناسب باستعمال آرند وجائیکه این هوا پیدا شده باشد مثل مسیل الماء کنیف یا مطبخ یا مکان وهم گوی وظرفی که دران آب وفضول کثیفه جمع میشوند آنها را از آب سیاه وگل سیاه که دران مجتمع بود خوب صاف سازند واگر عوض گوی خام یا ظرف مذکور حوض پخته درست سازند وهمچنین مسیل الماء ها را از گچکاری پخته سازند که تا هر روز از آب صاف خوب شسته شود بهتر است ولیکن هر روز صاف هم کرده باشند از آفت این زهر محفوظ خواهند ماند واگر انتظام پخته کردن ممکن نباشد کلارڈ افلائم را در مسیل الماء وظروف آب وگل سیاه کثیف اندازند تا زهر مذکور بسبب آن فانی شود واگر اول کلارڈ افلائم را دران اندازند وبعد آن صاف کنند بهتر بود چه درین صورت صاف کنند از زهر هم از ضرر آن محفوظ خواهد ماند فتدبر بیان یازدهم در ذکر کاربرا ئیٹڈ ہائیڈروجن آنا کاربرائیٹڈ ہائیڈروجن گیس آنهم هوای ست که از آمیختن زغال یعنی کاربن با ہائیڈروجن هرگاه بعمل کیمیائی بیامیزند پیدا میشود وکانها خود هم در کان زغال سنگی پیدا میشود وانچه ازان هوای را میسازند که بطور چراغ روشن میشود در بازارها وخانه های شهر آنرا کول گیاس وگاهی آتش گیاس هم مینامند یعنی هوای زمین نمناک واین هوا چون باهوا کثیر ملاقی ماند مخفی روشن میشود ووقت روشن شدن آن آب وکاربانک ایسڈ پیدا میشوند واگر باهوای قلیل ملاقی گردد بزودی مشتعل شود مثل باروت یا برق واز اشتعال آن زمین شق میگردد وکسی که دران وقت در کان زغال [illegible] عجب نیست که مشتعل شدن آن در تحت زمین یکی از اسباب زلازل بوده باشد ولیکن کول گیاس که در معدن خود باشد مثل کاربانک ایسڈ وسلفریٹڈ ہائیڈروجن زهر قوی نیست واز اینجا کسی که آنرا در معدن میکند از بوی آن تنها هلاک نمیشود بلکه چون مشتعل گردد از صدمه آن میمیرد واگر بعد رسیدن صدمه اشتعال وآواز قوی آن هم زنده ماند از کاربانک ایسڈ که بعد آن پیدا میشود واز مسدود شدن راه رسیدن هوای خارجی که از شق شدن زمین وبند شدن راه هوای صاف از افتادن سنگ وخاک برروی راه هوا حاصل میشود هلاک میگردد اما انچه ازان برای روشن کردن بطور چراغ هوا ساخته میشود دران البته زهر قوی میباشد زیرا که دران کاربانک ایسڈ وسلفریٹڈ ہائیڈروجن هم بود پس اگر در مکانی که خوابگاه یا مجری آنرا کشاده دهند وروشن نکنند تا بذریعه روشن شدن فانی گردد کسی مکان مذکور را بند کرده بخوابد خواه عمدًا یا سهوًا وهوای مذکور دران زیاده از مجری خود خارج شده مجتمع گردد ازان علامات زهر غشی پیدا میشوند وخواب کننده متضرر یا هلاک میگردد العلامات چون کسی در مکان مذکور مجری هوای مذکور را کشاده بخوابد هرگاه بعد چند مدت بیدار میشود دوران راس وحرارت مزاج وخشکی دهن وغثیان را

و هذیان می یابد و گاهی قی هم می آید پس اگر بعد ظهور این علامات هم دران مکان نگذرد زیاده کند اختلال
حواس و بیهوشی و تشنج عام و علامات کوزخش گلو دقتیکه هوا بخون نرسد و این حالت را بلغت انگریزی
اسفکسیا گویند پیدا میشوند پس اگر قبل ظهور این علامات که اختلال حواس و بیهوشی و تشنج عام است
هم کسی آنرا از مکان مذکور بیرون آرد بعد زوال علامات موجوده هم ضعف دماغ و ضعف اعضای بدن تا
چند ساعت باقی میماند العلاج فوراً مریض را تا دامیکه زنده است از مکان مذکور بیرون آورده آب سرد بر روی
و سینه آن پاشند و بعد آن الکوحل بو پاشند و اگر ممکن باشد الکوحل همراه شراب براندی حل کرده بنوشانند
باقی انچه در علاج اسفکسیا کرده میشود عمل آرند فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع کلیه
سموم و آنرا نیز بیان اند بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموماً نوع سوم سموم که سموم
نارکوتک انگریزی گویند یعنی مخدر مسموم یا جامع تخدیر و ایذا و تسمیه آن باین اسم بنابر آنست
که آن بر دماغ و معده و امعا هر دو مؤثر میشود پس بسبب تاثیر تخدیر آن نارکاتک و بسبب تاثیر ایذا و
آن بمعده و امعا مسموم اریتنت یعنی موذی کرده شد پس این نوع ثالث افراد آن هم
نباتی هستند العلامات بعد شرب آن عموماً در حلق و زبان خشکی و گرمی و شدت تشنگی پیدا میشود در
معده و امعا اذیت و درد ظاهر شده قی و اسهال جاری گردد و هذیان طاری شده خیال پیش چشم مری
میگردد و تقبض عنبیه وسیع گشته تشنج تام بدن و هم تشنج خاص کزازی پیدا میشود و حس در جلد بدن
زیاده گردد که بسبب آن از ادنی امر مثل لمس بدن یا از صدمه دم زدن بر جلد بدن مریض متاذی
و متشنج میگردد و بعد ظهور این علامات در اعصاب حس و حرکت ضعف و استرخا پیدا شده بیهوشی
مثل حالت سکته یا نوم غرق قوی که آنرا بلغت انگریزی کوما گویند و هم غشی که آنرا سنکوپی نامند و آن
انتقال مریض بزمین از شدت حرکت قلب است حادث میشود چون از خوردن این نوع سم
کسی میمرد وقت تشریح دیده میشود که غشای مبطن معده و امعای آن سرخی بسبب اجتماع خون و گاهی ورم حادث
یافته میشود و لهذا انرا اریتنت مسموم ساختند و همچنین در دماغ آنهم و در اغشیه دماغ اجتماع خون
زیاده یافته میشود لهذا آنرا نارکاتک نام کرده شد و گاهی در وجود این علامات وقت تشریح اختلاف هم
یافته میشود باین طور که ظهور اجتماع خون چندان درین اعضا قلیل میباشد که بسبب آن یقینا حکم کردن باینکه از نوشیدن سم
نارکاتک اریتنت مرده است ممکن میشود العلاج هرگاه از قسم ورق شجار یا تخم یا لحاء از خوردن اصل نبات سمی
علامات سمیت پیدا شده باشد اول قی کنانند از زنک سلفاس یا خردل مسحوق یا نمک که محلول آب باشد یا بذریعه استمک پمپ
معده را از زهر خالی و صاف نمایند و آن ایجا از قی کنانیدن هم افضل است و بعد پاک کردن معده از زهر ردعن

بیان اول در تعریف و علامات و معالجات آن عموما

بعد انجیر را مقدار نصف ائونس مثل یک دو اونس همراه شیر تازه که خوب گرم باشد و در مقدار از ده اونس
تا نیم آثار بود حل کرده بنوشانند و هرگاه از این نوع ثالث چیزی را که بطور الکلائڈ باشد یعنی جوهر سم
بود مثل اسٹرکنیا یا اٹروپیا نوشیده باشد درین وقت زغال حیوانی را که در مقدار از نیم اونس تا یک
اونس بود همراه آب ساده که یک آثار باشد حل کرده بار بار از آن بنوشانند و بار بار بذریعه اسٹماک پمپ
معده را صاف سازند و چون جوف معده از زهر خالی گردد لیکن در میوکس ممبرین معده وغیره اجزا
سمی فرو رفته موجود باشند برای آوردن آنها از جوف معده ادویه مقویه قابضه عامه را مثل ٹانک ایسڈ
که از ده گرین تا بست گرین مقدار شربه دارد بچهار پنج اونس آب ساده حل کرده بنوشانند یا سلوشن آیوڈین
که از پانزده تا بست قطره بود و آیوڈائیڈ پٹاسم که از پنج گرین تا ده گرین باشد هر دو را در چهار پنج اونس
آب ساده حل کرده بنوشانند تا اجزای سمی مذکوره از جرم معده خارج شده در جوف آن آید بعده باز
زغال حیوانی را با آب ساده مثل وزن سابق حل کرده بنوشانند و از اسٹماک پمپ صاف نمایند و اگر
ٹانک ایسڈ موجود نباشد عوض آن بازوی سبز یا کهو یا کتهه سفید یا مطبوخ چای را خوب قوی نمایند تا
بنوشانند باقی اگر غشی پیدا شده باشد آب سرد بر رو و سینه مریض پاشند و اگر حالت کلاپس حادث شده باشد
ادویه مقویه منعشه حرارت مثل امونیا و برانڈی بنوشانند و اگر سبات و بیهوشی عارض شده باشد آنچه تدابیر
در علاج افیون خورده نوشته شده اند آنها را بعمل آرند و اگر اجتماع خون در دماغ یا در معده بوده یا
یا ورم حار در بعضا پیدا شده باشد حسب مناسب زلو بر آنها چسپانند یا فصد گیرند فقط

بیان دوم در ذکر افراد آن بطور فهرست ترتیب بدانکه اول آنها استرکنیا است و هم آنچه از آن
این جوهر پیدا میشود و آن را بلغت انگریزی نکس وامیکا و بعربی اذاراقی و بفارسی و هندی کچله گویند دوم
بلاڈونا سوم هایی ساینس چهارم جوزمائل پنجم کافور ششم کاکیولس انڈکس هفتم مغز خسته بلبلیه را بلغت
عرب بلبلج گویند هشتم فطر و کماة نهم کنس بلغت لاتن و آن را انجمن هنپ گویند بلغت انگلش و مراد از آن
مسکرات چند اند مثل برگ قنب و گانجه و چرس و آنچه ادویه مرکبه مثل معاجین مفتیه وغیره که از آن سازند
دهم ایکونائٹ یعنی بیش یازدهم دجی ٹیلس دوازدهم تنباکو سیزدهم هملاک یعنی شوکران چهاردهم ارگٹ آف رای
و متوالی کودو و پیچ موتهه وغیره پانزدهم سولینم یعنی عنب الثعلب خنده شانزدهم روغن تارپین و کریاسوٹ

بیان سوم در استرکنیا و آن جوهر اذاراقی ست که مثل کونین از یک برآورده میشود و اذاراقی در علاج
امراض زیاده مستعمل میگردد و بسیار زهر نوشی در انسان کمتر باستعمال آورده میشود زیرا که مقدار قاتل آنهم
کثیر ست و بسبب تلخی آن خورنده اکثار شده میخورد لیکن استرکنیا را در ولایت انگلستان به وضعان

در کار قتل نفس زیاده بکار می برند زیرا که آن سم قوی ست مقدار قلیل آن مهلک میگردد و در علاج امراض هم
مستعمل میشود بالجمله اذاراقی سی گرین و استرکنیا چهارم حصه گرین و اکسٹراکٹ نکس وامیکا سه گرین مهلک
و قاتل اند العلامات چون اذاراقی یا استرکنیا وغیره را محلول بآب بکسی نوشانند فوراً در دهن تلخی آن
معلوم میشود و اگر بطور حب وغیره بخورانند از بعد پنج دقیقه تا یکساعت برخوردن آن در سینه ثقل
محسوس میشود و در تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد و از تشنج پرده شکم ابتداء اول در عضلات کو عاسب بدن
اختلاج پیدا شده و بعد آن تشنج عام بدن حادث شده صورت کزاز پیدا میشود که آنرا بلغت کریک
اوپستھوٹونس گویند و مراد از آن اینست که انسان موخر راس و پاشنا را برزمین گذاشته
سینه و شکم و اعضای بدن دیگر خود را بلند سازد بنحوی که پشت مقوس گردد و من ابعد عضلات سینه و شکم
زیاده سخت میشوند و از تشنج پرده شکم کشیدن هوا در ریه بند میگردد و رنگ رو سیاه میشود و تغیر
و تشنج گردد و جحوظ العین از تشنج عضلات چشم حادث میشود و در عضلات فکین تشنج پیدا شده صورت
مریض مثل ضاحک میگردد و مریض شکایت ضیق کلو زیاده مینماید و میگوید که از بند شدن هوا در سینه
هلاک میشوم و تشنگی و خشکی دهن زیاده میشود و چون بخواهد که آب بنوشد تشنج عضلات فکین زیاده هم
ممکن نمیشود که یک قطره از آب بنوشد و گاهی کف خون آلود از دهانش برآمده بر لبهایش مجتمع میباشد
بسبب اینکه از تشنج زبان چون زبان زیر دندان می آید از ان زخمی میشود و خون آن با کف دهن می‌آمیزد
و این تشنج عام موسوم به اوپستھوٹونس بار بار شدت میکند و همراه شدت آن درد معده و درد دست یا
هم زیاده میگردد و نبض سریع میشود و شدت دوره تشنج تا دو سه دقیقه مانده باز کم میگردد و درین شدت
دوره تشنج از زیادتی اذیت عرق بارد می آید و از ان مریض بسیار ضعیف میگردد و بعد سکون و ظهور خفت
تشنج باز گاهی بوجود سبب ظاهر مثل اینکه کسی بدن مریض را لمس کند یا هوای خارجی بقوت به بدن [illegible]
یا مریض خود حرکت کند یا بلا سبب ظاهر باز دوره تشنج مذکور مثل دوره سابق شدت میکند لیکن در میان [illegible]
شدت عقل مریض صحیح میگردد و بخوبی کلام باهواس میکند مثلاً از حال خود خبر میدهد که عنقریب تشنج شدت میکند
پس مرا بقوت بگیرند بالجمله همچنین از شدت ادوار که بار بار میشود مریض ضعیف گشته در دو سه ساعت
هلاک میگردد و اگر از سه ساعت زیاده درین حال زنده ماند امید حیات آن پیدا میشود که شاید بعد آن
مریض زنده ماند لیکن اکثر این مسموم از مریض کزاز مشتبه میشود و فرق بینها باین وجه کردن ممکن است که
کزاز آهسته آهسته شروع میشود و زیاده میگردد و بعد ده دوازده ساعت یا یک هفته بعد کامل
خود رسیده هلاک میکند و بعد نوشیدن زهر مذکور این اعراض و تشنج آن بزودی قوی و شدید میشوند

حتی که در مدت اقل که سه ساعت است مریض میمیرد و ایضا تشنج گزاز اول در عضلات فکین شروع میشود
و بعد آن در عضلات گردن میرسد و بعد آن در عضلات پهلو و سینه و پشت و بعد آن در دست و پا
ظاهر میشود و بعد نوشیدن استرکنیا یکبار تشنج در عضلات اختیاریه بدن دفعةً پیدا میشود و بعد ظهور
تشنج در عضلات جمله بدن در عضلات فکین ظاهر میشود پس گاهی در نوشیدن سم مذکور در عضلات فکین تشنج
حادث نمیشود و ایضا در گزاز در زمان خفت که فیما بین زمانین ازدیاد تشنج یافته میشود قدری تشنج باقی میماند
و در زمان خفت تشنج استرکنیا مطلقا تشنج در بدن یافته نمیشود و ایضا مریض گزاز اگر مرض آن زیاده
قوی بود در ده دوازده ساعت میمیرد و مریض مسموم استرکنیا در سه ساعت هلاک میگردد و اگر از آن نجات
یابد که غفر بعد آن زنده میماند همچنین گاهی این مسموم با مریض مرض هستیریا و گاهی با مریض صرع مشتبه و ملتبس
میگردد لیکن با مدت پس فرق فیما بین آنها ظاهر میشود زیرا که در هستیریا و صرع تشنج با ارتعاد میباشد
و در مسموم مذکور ارتعاد و اختلاج در اعضا نباشد و ایضا این مسموم زود میمیرد و در هستیریا و صرع
کسی هلاک نمیشود و باید بعد العلاج آنچه در علاج نام این نوع نوشته شده با استعمال آن زنده از بود یا نشنیدن کلام
در این سم فائده کند چنانچه معلوم میشود زیرا که آن تشنج را کم میکند لیکن کدام فادزهر خاص این سم ظاهر نشده
هشتم بیان چهارم سم بیلاڈونا و این اسم مرکب از دو لفظ است اول بلا که ... است موقوفه
که معنی خوبصورت و خوشرو است دوم ڈونا بضم دال هندی که معنی زن بلند مرتبه است
و آن لغت انگلش و اطالین است و در لغت لاطین آنرا اٹروپا بیلاڈونا نامند و درخت آن از نوع و زمرهٔ
سولانی ایسی است و نهال آن تا طول یک ذراع یا یک و نیم ذراع میباشد و جمله اجزای شجر مذکور زهرناک اند
مستعمل از آن در علاج امراض اکسٹراکٹ اشکر یا الکلائڈ یعنی جوهر آن که اٹروپیا بود میباشند و در ادویه
انگریزی ... آن از ... گرین تا یک گرین بتدریج و بکمال احتیاط افزوده میخورانند و جوهر آنرا از ... حصه
گرین تحلیل در آب ساده ملکرده بذریعه ... در بدن میرسانند و گاهی ملوشن آنرا برای توسیع ثقبه عنبیه در
چشم میچکانند و اما مقدار قاتل آن یعنی اکسٹراکٹ آن ... و جوهر آن یک ... از صد حصه گرین کافیست و از آن علامات سرخی
پیدا میشوند العلامات چون زیاده خورده شود خشکی در دهن و حلق پیدا میشود و از ... آب غذا از حلق دشوار
میگردد و تشنگی غالب میشود و هذیان پیدا شده بعد آن بیهوشی عارض میگردد و گاهی قبل هذیان بیهوشی میشود
و ثقبه عنبیه وسیع میگردد و تشنج عام بدن کم و خفیف حادث میشود و روی مریض سرخ منتفخ و چشمان ...
و درخشنده میباشند و نظر خیرگی پیدا میشود که بسبب آن مریض اشیا را صاف نمی بیند و در رفتار مشکل
گاهی راه میرود و از حلق تا معده و امعا اذیت و درد محسوس میشود و غثیان و قی عارض گردد و شکم ...

قوله سولانی ایسی بضم سین مهمله و سکون واو و فتح لام و الف و نون و کسر ... و سکون یای تحتانی ...

تشنج شده اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم درد پیدا میشود و بسبب
احتباس عفونت و ورم و بول محتبس میگردد و گاهی کم و مختلط با خون می آید و هم دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن
بر می آید چنانکه در اسکارلٹینا یا ڈنگیوفیور یعنی تپ سرخ بر می آید العلاج آنچه در علاج عام نوشته شد عمل آرند
بیان پنجم در بیان سائمس ڈی ابرلیٹس و در زبان فارسی ابحوان خراسانی و در اصطلاح علم فلاحت
نباتی سائمس نیجر یعنی سیاه میشاند و بزبان انگلش بلیک هن بن یعنی ضرر سالان و هنبات گویند زیراکه هن بکسر
های هوز و سکون یای تحتانی و نون بمعنی جلاج است و بن بکسر بای موحده و سکون نون بمعنی ضرر و نقصان
و جمله اجزای شجر آنهم زهر اند و درخت آنهم از زمره سولانی است و اینهم بطور اکسٹراکٹ و ٹنکچر در علاجات
مرضی مستعمل است و اصل هم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر بلاڈونا مثل کیپائی بر می آرند لیکن
آن در هوا مشوش و لاشی میگردد و بسبب لطافت خود و باقی نمیماند و لهذا لائق استعمال در علاج مرضی
نمیباشد بالجمله هرگاه از اکسٹراکٹ آن زیاده از شش گرین و از ٹنکچر آن زیاده از نیم اونس نوشانند از ان
علامات زهر نوشی پیدا میشوند و مریض هلاک میشود العلامات اگر چندان زیاده از مقدار نوشانند
که بحد قتل نفس نرسد درین وقت قدری آثار حرارت ظاهر میشوند مثل اینکه رنگ رو سرخ و نبض ممتلی و
و قوی میگردد و در سر اول ثقل پیدا شده و بعد ان دوران راس حادث میشود و پلکهای چشمان در چشم
و رشد پیدا شده خواب زیاده می آید و تعبیه عنبیه وسیع میگردد و بهر چه پر آید صورت می بینند مثل اسهال
و غثیان و قی پیدا میشود و بعده در چند ساعت این علامات بتدریج زائل میشوند و ضعف باقی میماند
و اگر چندان خورده شود که از ان مریض هلاک شود درین وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سوای آن هذیان و اختلال عقل و بیهوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد ان حالت
کلاپس عارض میگردد مثل اینکه بدن سرد میشود و عرق بارد می آید و تشنج عام هم پیدا میگردد و درین تشنج
گاهی تمدد بدین قسم ورقبه مثل کزاز پیدا میشود و گاهی با تشنج عام در اعضا ارتعاد هم پیدا شده نبض
مختلف و ضعیف بود و تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد و درین زهر استرخای جمیع اعضا بالضرور
یافته میشود و گاهی حکاک بدن و لشه هم پیدا میگردد و گاهی دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلاڈونا سرخی بر بدن پیدا میشود و درین حالت بقدر زیاده خوردن آن
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض هلاک میگردد العلاج علاجش همان است که در علاج عام
نوشته شد فصل ششم در بیان ششم در جوز ماثل که آنرا در لغت لاطن دهتوره ستریمونیم گویند و
اقسام آن متعدد اند و آن هم از زمره سولانی است و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

دکره وتخم داصل زهر اند لیکن تخم آن از همه اقوی ست وثمر آن مشابه باخروث وتخم آن قدری مائل بزردی ودر شکل
وهیئت قریب شکل گرده از یکجانب واز جانب دیگر قدری سر آن حاد وبر دور آن کناره های دبیز میباشند
وبادانه مرچ سرخ دانه آن مشابه میباشد لیکن فرق اینست که دانه مرچ سرخ از هر دو جانب خود مستدیر بر
شکل گرده میباشد ودانه جوز مائل یک سر آن مدور ویک سر آن حاد وقدری غلیظ بود بخلاف دانه مرچ
سرخ که آن رقیق میباشد بالجمله در علاج امراض اکثر آنرا از ربع گرین تا دو سه گرین بتدریج افزوده
مینوشانند وبرگ آنرا هم برای جلاع می بندد ودر قلیان مثل تنباکو دخان آنرا میکشند در استسقا وغیره
وتخم آنهم را دویه سعالیه در حبوب مستعمل میشود ودر کتب انگریزیه مرقوم ست که طفلی از خوردن شانزده عدد
از تخم آن هلاک شده واز خوردن دو عدد از ثمر آن انسان هلاک میشود ودر کتب طبیه قدیمه مثل
قانون بوعلی مرقوم ست که گاهی از خوردن یک مثقال آن درهمان روز انسان هلاک میشود وکم از نیم درهم آن
هلاک نمیکند مگر شخص ضعیف را وبد وضعان آنرا باراده قتل گاهی با آرد گندم وگاهی با شیرینی وگاهی با شراب
وگاهی با اطعمه پخته آمیخته میخورانند وگاهی تخم ثمر آنرا در قلیان با تنباکوی کشیدنی آمیخته میدهند واز کشیدن
دخان قوی آن بیهوشی پیدا میشود العلامات انچه علامات بعد نوشیدن بلاڈونا وهائی سائمس نوشته شده اند
اینجا هم پیدا میشوند مگر بقوت وشدت العلاج انچه در علاج عام نوع سوم نوشته شده کافی ست ومشهور ست
که بعد قی کنانیدن از نوشانیدن سمن وماست ودوغ درین زهر فائده عظیم حاصل میشود بیان هفتم
در کافور که آنرا کینفر گویند وآن از درخت کلان که از زمره درخت ساذج ودارچینی ست پیدا میشود گاهی
از شاخ درخت مذکور بطور تقعیه آنرا میگیرند وگاهی از چوبی که در تنه درخت آن بود ودر آن کافور پیدا شده
مجتمع میگردد بر می آرند واین قسم کافور را از ملک سماترا می آرند بالجمله اقسام آن در علاج مستعمل اند
تا چهار گرین میخورانند ودر زهر نوشی مستعمل نیست اما زیاده نوشیدن آن هم قاتل ست ومقدار قاتل آن
در کتب انگریزی نه دیده شده اما تجربه اینقدر ثابت ست که چون چهل گرین از آن بنوشند از آن علامات قویه
بالیمه زهر نوشی پیدا میشوند العلامات چون از مقدار ماکول زیاده نوشیده میشود در اعضای بدن ضعف
وکمزوری ودوران سر وخیرگی وضعف نظر وقوت باصره واختلال عقل حادث میشود وعلاوه از آن
سکر پیدا شده هذیان قوی وحالت مشابه بحالت مانیا که جنون با غیظ وغضب ست عارض میگردد وگرمی
در بدن زیاده شده مثل حمی بدن گرم ورنگ چهره سرخ وتشنجه عصبیه وسیع میگردد وبعد خوردن آن
بوی کافور از هوای دهن واز عرق بدن واز بول بر می آید وتا دام که جمله کافور از بدن بیرون نیاید بوی آن
قطع نمیشود العلاج انچه در علاج عام این نوع نوشته شده بعمل آرند وبآوردن قی واسهال معده را از آن پاک

زهر کافور

انچه

سازند که بعد آن خود جمله علامات رفع میشوند **بیان هشتم در کاکیولس انڈکس** و آن تخم درختی است که آنرا به
زبان انگریزی آنامرتا کاکیولس گویند و آن بر کوه های هندوستان هم مثل ملیبار و بندری که آنسو هست
پیدا میشود و نهال این نبات از زمره و نوع درختهای برابر آوا و درخت کلنبا است و بیاره میباشد یعنی درخت کدو و
خربزه که بالای درختان کبار میرود و می پیچد و تخم آن مدور و قدری از کرسنه کلان و بالای آن پوست مائل به سیاهی
بود که بران فرو رفتهای کوچک میباشد و چون آنرا از جانب عمق قطع کنند صورت هلال کامل در ان دیده شود
لهذا آنرا بلغت انگریزی مون سید میگویند یعنی تخم هلالی زیرا که مون یعنی هلال و سید یعنی تخم است و تخم مذکور
خالی از رایحه است اما ذائقه آن بسیار تلخ است و آنرا بزبان فارسی مرگ ماهی مینامند و بکار علاج امراض
هم می آید باین نحو که ازان مرهم درست ساخته برای قتل کردن قمل وغیره حیوانات که در جلد انسان پیدا میشوند
و هم در ایکسیما و فیویس وغیره بر جلد بدن ضمادا باستعمال می آرند و مثل کینین ازان جوهر هم می آرند که آنرا
پکروٹکسین میگویند و آن سم قوی است و ازان مرهم درست ساخته در امراض جلدیه را مثل برص بر مالند
و در بعضی از مواضع مثل بنی و گروانه وغیره شراب کشان تخم مذکور را در شراب می اندازند تا سکر آن قوی گردد
و ایضا بدصفتان دسارقان مثل قمار طرق آنرا در شراب آمیخته میخورانند تا نشه زائد پیدا شده شاربان
آن بیهوش گردد و در ولایت انگلستان هم گاهی در شراب بیهرگاه ضعیف العمل بود فروشندگان آن تخم مذکور را
دران می اندازند تا سکر قوی پیدا شود و هر جا صیادان ماهی برای صید ماهی آنرا باستعمال می آرند باین نحو که چند
دانه آنرا سائیده با آرد خمیر کرده آمیخته ازان حبوب ساخته در آب می اندازند و از خوردن آن سمک بیهوش شده
بالای آب می آید و چنان بیهوش میگردد که صیاد آنرا از دست خود میگیرد و چونکه سمیت آن درین ماهی موثر میشود
و از خوردن آن ضرر و نقصان در بدن انسان پیدا میشود لهذا باید که اشخاص که بذریعه آن شکار کرده شود
آنرا نه خورند و آن در کار زهر نوشی انسان کمتر مستعمل میشود چه تاثیر آن در بدن انسان ضعیف است و در بدن سمک قوی است
اما هرگاه زیاده خورده شود ازان اعراض و علامات سم نوشی پیدا میشوند **العلامات** بعد خوردن آن در معده و امعا
ضرر و اذیت پیدا شده قی و اسهال جاری میشود و بعد ان سکر و بیهوشی و هذیان حادث گردد و در عالم بیهوشی
آواز کلام کنندگان را میشنود و معنی کلام را می فهمد لیکن قدرت بر دادن جواب ندارد و بسبب استرخای عضلات
اختیاریه بدن **العلاج** علاجش علاج عام است **بیان نهم در مغز جسته بلیله** که آنرا بلغت عربی بلیلج
گویند و آن سم ضعیف است که بی باکان گاهی آنرا مثل مغز اخروٹ میخورند لیکن اگر تا سی عدد خورده شود
ازان علامات پیدا میشوند **العلامات** اول سکر حادث میشود و بعده قی می آید و ازان نشه مذکور کم و
زائل میشود و اگر خود قی نیاید در بیهوشی و سبات مفرط مبتلا میماند و چون بازقی کنانند نشه برطرف شده دوران

راس باقی میماند و بتدریج زائل گردد علاجش علاج عام ست فقط اگر بیان دهم در فطر و کماة و رود بیان و
اقسام فطر را بلغت لاتن فنگائی و بلغت انگلش مشروم میگویند و اقسام آن متعدد اند بعضی از ان ردی مهلک است
و بعضی صالح ماکول و تفرقه در صالح و ردی آن فی الواقع دشوار است لیکن انچه از تجربه مجربین ثابت و ظاهر شده
آنست که آنچه از اقسام آن شدید اللون بود یا بالای آن قشر بود یا بران داغها باشند یا لحم آن سخت بود و هم
آنچه که و لحم آن آبدار زیاده باشد و آنچه از زمین بانبوه برآمده باشد و هم آنچه در جای نمناک و تاریک و دار پیدا
شده باشد همچنین آنچه ذائقه آن تلخ یا عفص بود و از خوردن آن در حلق سوزش پیدا شود یا دران لبن
حاد باشد یا رنگ آن نیلگون بود ردی میباشد و داکتر گرین لیتی صاحب بهادر که در علم و علاج زهر اکمل بود هم
نوشته اند که آنچه از اقسام آن بار لحمه قوی و حاد و بدبو بود و ذائقه آن عفص باشد یقینی بد و زهریت میباشد
و یک امتحان برای دانستن جودت و رداءت فطر آنست که نقره را با آن در ظرفی انداخته بجوشانند اگر از جوشیدن
همراه آن رنگ نقره سیاه گردد باید دانست که ردی ست و اگر سفید ماند قسم جید ماکول خواهد بود و اکثر قسم ماکول آن
سفید رنگ یا بادامی بود و لحم آن لین و نازک میباشد و هم آنچه در مزارع و میدانها و زمین خشک تنها از
زمین بر آید جید میباشد لیکن قسم ماکول آن هم در بعض اشخاص از خصوصیت مزاجی شخصی بهضم نمیشود و فساد و هیضه پیدا میکند
و الیقا باید دانست که در نظر ردی الکلائد یک قسم یعنی جوهر خاص ست که آنرا فنجین گویند و آن سم ست با لجمله آنکه
بعد خوردن آن پیدا میشوند گاهی علامات نارکاتک یعنی سم مخدر میباشند و گاهی آثار اریتنت یعنی زهر موذی
ظاهر میشوند و اکثر هر دو باهم یافته میشوند لیکن اکثر بعد خوردن آن اگر اول علامات پیدا شوند علامات نارکاتک
مثل سکر و دوران سر و کمزوری عضلات چنانکه در سکاری بود میباشند و اگر بعد مرور مدت معتد به بعد
خوردن آن علامات پیدا شوند علامات اریتنت میباشند مثل درد معده و غثیان و غیره و گاهی بعد
خوردن آن هیچ علامت ظاهر نشود تا اینکه شش ساعت یا چهارده ساعت یا سی ساعت بگذرد و بعد آن
اول علامات اریتنت یعنی سم موذی پیدا میشوند و بعد آن در آخر علامات نارکاتک یعنی سم مخدر ظاهر میشوند
الحاصل در ظهور علامات آن اختلاف میباشد چنانکه مذکور شد العلامات هرگاه بعد گذشتن چند دقیقه بر خوردن
آن علامات ظاهر شوند اول از همه سکر پیدا میشود و بر روی وقت زردی سرخی ظاهر شده نبض سریع میگردد و تنفس
وسیع میشود و دوران راس عارض میگردد و نظر خیره و بصارت ضعیف میشود و چنان معلوم گردد که گویا در میان
رای و مری پرده انداخته اند و بعد مرور دو سه ساعت بر ظهور این علامات غثیان و قی و اسهال پیدا میشود
و شکم منتفخ میگردد و پس اگر از غثیان و قی زهر مذکور از معده خارج نشود علامات نارکاتک قوی میشوند و هذیان
حادث شده حالت کالابس پیدا میگردد و اگر بعد خوردن آن چند ساعت گذشته علامات پیدا شوند اول علامات

بیان زهر فطر و اقسام آن ... علامات خوردن زهر فطر

اری منت یعنی سم موذی مثل غثیان وقی ودرد معده ومغص واسهال عارض شده بعد آن خارا ناسته ضربه عصب مثل دوران راس وتشویش بصر وسکره وهذیان عارض میگردد العلاج اول قی کنانند بانچه میسر شود وبعد آن اسهال نمایند از روغن بید انجیر تا معده وامعا از زهر پاک شوند وبعد آن انچه عرض باقی ماند تدبیر ان علاج عام جمیع فقنات کنند بیان یازدهم در کیفیت انجیرکا که آنرا بلغت انگلش انجن هنپ وبعربی قنب گویند نبات مشهور است وآنهم نر وماده میباشد وسه چیز ازان در کار اسکار مستعمل میشوند اول برگ آن دوم گلها نچه وان اسم ماده درخت قنب هست هرگاه وقت گل کردن آنرا خشک ساخته نگاه داشته باشند وآنرا هم قلیان بجای تنباکو نهاده میکشند سوم چرس وآنهم مثل فنیفهر یعنی رال است که بر برگهای درخت قنب مجتمع میشود وازان دوده مثل سوم ساخته در قلیان میکشند ودر علاج امراض اکثر اکسترکت وتنکچر ان در ولایت انگلستان وشیره برگ آن وسفوف آن وجز اعظم آنرا مفردا ویا دوید دیگر آمیخته دهند باستعمال می آرند واکسترکت آن تا نیم گرین دوا استعمال میشود واگر زیاده ازان خورانند علامات زهر نوشی پیدا میشود وتنکچر ان بیست قطره تا یکدرام مستعمل است اما اگر ازان زیاده دهند علامات بطور علامات زهر نوشی پیدا میشوند ودر بعض کتب طب یونانی نوشته اند که زیاده از یکدرام ازان کشنده است العلامات هرگاه از مقدار مشروب قدری زیاده خورده شود اول تاثیر آن بر دماغ ظاهر میشود یعنی سکر پیدا شده اول مریض کلام زائد وضحک کثیر مینماید واز ادنی سبب زیاده می خندد وبعده در تمام بدن حس کم گشته خواب غالب میگردد وشارب آنرا چنان معلوم میشود که سر آن بالا میرود وچون پاهای خود بر زمین نهد میپندارد که پا من بر زمین نمیرسد وگاهی درین حالت تشنج موسوم به کاتالپسی که بعربی آنرا اخذه ودر کشه میناسند حادث میشود اما اگر از مقدار مشروب زیاده تر خورده شود درین وقت اول غثیان وقی وتشنگی زیاده پدید شده نبض صغیر وضعیف میگردد ونفس کثیر ودوران سر وقلت حس بدن وسردی جلد تمام جسم زیاده عارض میشود وگاهی درین حال صداع وهذیان پیدا میگردد واگر هذیان زیاده ماند بعد آن اکثر مانیا حادث میشود واین مانیا گاهی بعد نوشیدن آن چند ساعت وگاهی تا هشت یا ده روز باقی میماند العلاج انچه در علاج عام نوشته شده باستعمال آرند بیان دوازدهم در ایکونایت که بلغت لاطینی ایکونا یتم فیروکس وغیره یعنی بیش صحرائی وغیره میگویند زیرا که فیروکس بمعنی صحراست واینهم نبات مشهور است وجملا اجزای درخت آن باسمیت میباشند وچون بیخ آن را بر دبان نهند ازان حالتی چنانکه از کوبیدن مورچه پیدا میشود حادث میگردد ومستعمل ازان در علاج امراض بطور تنکچر واکسترکت ومرهم است وهم جوهر آن که موسوم به ایکونا یٹنا است در علاج امراض مستعمل است وآن از جمله سموم اقوی است یکدرام ازان اصل وهمچنین از

شکوران و چهار گرین از اکسترا کٹ آن و عشر حصه گرین از جوهر آن قاتل اند و اگر از این مقادیر قدری
کم کرده هم خورده شود علامات ہائله از ان پیدا میشوند و بعد خوردن آن گاهی از بعد یکساعت تا دو سه ساعت
مریض هلاک میشود و زیاده از بست و چهار ساعت زنده نمیماند العلامات اول بعد خوردن آن بی حسی
و خدر و سوزش در دهن و حلق و معده پیدا میشود و بعد آن غثیان و قی عارض میگردد و همراه آن در معده
درد پیدا میشود و از فشار کردن این درد زیاده میگردد و بعده بی حسی و خدر در جلد بدن عام شده حس بدن
کم میگردد و دوران راس پیدا شده در نظر کدورت حادث میشود که مریض را پیدا اند که گویا پیش چشم
پرده افتاده و گاهی سیاهی پیش چشم محسوس میگردد و گاهی در گوش آوازهای گوناگون غیر موجوده
شمار مسموع میشوند و گاهی کری و بطلان سمع حادث میگردد و اول تقبض عنبیه از اذیت دماغ تنگ میشود
و در آخر وسیع میگردد و بسبب استرخی شدن عضلات و اعصاب چشم و کف از دهن مریض جاری آید و تنگی
در حلق پیدا شده ازدراد دشوار و متعسر میگردد و همچنین در تنفس ضیق و عسر ظاهر میشود و قوت کلام زائل
میگردد و جابجا در بدن ثقل محسوس میشود و در عضلات بدن ضعف پیدا شده رعشه در اندام عارض میشود
و نبض متغیر و ضعیف شده حالت کلاپس ظاهر میگردد و در همین حالت میمیرد العلاج اول فوراً زیاده قی
فرمایند و از نمک ... معده را صاف و خالی سازند باین نحو که زغال حیوانی در آب حل کرده بار بار بنوشانند
و قی بار بار کنانند بعد برای اخراج آنچه از ان در امعا فرو رفته اول سفوف زغال حیوانی نوشانیده
بعد آن روغن بید انجیر نوشانیده امعا را از زهر صاف و خالی سازند بعد آن منعشات حرارت مثل
مطبوخ کافی و شراب براندی؛ ایمونیا کاربناس همراه آب ساده بنوشانند و بر فقار ظهر زیاده مالش
سازند و بر دست و پاها دلک قوی نمایند و موذیات جلد را مثل روغن تاربین یا لینی منٹ ایمونیا
بمقابل دل و معده مالند و اگر هم در بوتل پر کرده از ان سر جانب یمین و یسار بدن تکمید سازند تا حرارت
بدن که موذی است کم گردد و اگر تشنج موسوم به آخذ پیدا شده باشد و ورید موسوم به جگلا وین را که از زیر
پس گوش در گردن فرود آمده کشاده خون بیرون آرند و هرگاه ضیق نفس زیاده شود برای ازاله
آن تدبیر خزلق بعمل آرند و بنا بر تقویت فرنیک عصب سر زنجیر برقی را بر مقابل دل و معده نهاده
حرکت دهند و صدمه آن رسانند فقط بیان سیزدهم در ڈجی ٹیلس و آن لغت لاتن
بمعنی سر انگشت یعنی سلامیه اولی ست و بلغت انگلش فاکس گلف گویند و فاکس بمعنی ثعلب و گلف
بمعنی غلاف است یعنی غلاف انگشت ثعلب و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست که اگر داستانه را که بالای
دست میپوشند از محل سلامیه اولی انگشت سبابه و غیره از مقراض قطع کنند و بر دارند مشابه بشکل آن میشود

پس هرگاه گل آن مثل غلاف انگشت بوده لهذا به فاکس گلف موسوم شد و این نبات در ولایت انگلستان
در هر سال پیدا میشود و باز خشک شده فانی میگردد و جمله اجزای آن مثل برگ و شاخ و گل و تخم با سمیت اند
و اصل سم در آن الکلائد خاص یعنی جوهریست که آنرا ڈجی ٹیلین گویند هست و آن زهر قوی ست که یک حصه
از جوهر آن با صد حصه مقدار مشروب برگ ڈجی ٹیلس برابر در تاثیر میباشد و چونکه نبات مذکور در
ولایت بطور تازه دستیاب میشود لهذا آنجا از برگ آن نقوع ساخته و هم آنرا سفوفا مینوشانند و قوت
آن تا یکسال باقی میماند ولیکن چونکه برگ آن بزودی فاسد هم میگردد لهذا در هندوستان تنکچر آن تنها
از پنج قطره تا یک درام بتدریج در علاج امراض نوشانیده میشود و در بعض امراض [illegible] هم
و هم در بعض امراض قلب بیماران زیاده هم میدهند لیکن این دوا بعد استعمال اکثر قدر در بدن
جمع گشته یکبار تاثیر سمی خود را ظاهر میکند لهذا باید که آنرا بکمال احتیاط بنوشانند [illegible]
هر دوای سمی قوی این احتیاط را ملحوظ دارند و آن باین نحو میشود که هرگاه این دوا را بکسی بنوشانند
روزانه دو سه بار آنرا ببینند و مقدار شربت آنرا زیاده از یک روز نه دهند تا هر روز مریض پیش طبیب
حاضر شده احوال خود را گوید و خود را نماید و بهمین سبب تا حال مقدار مهلک آن ثابت نشده چون کسی را
از نوشیدن مقدار قلیل آن هم علامات زهر نوشی فوراً پیدا میشوند و کسی را بعد استعمال آن تا مدت دراز
علامات مذکوره ظاهر میشوند العلامات هرگاه بعد نوشیدن آن که مقدار قلیل را تا مدت دراز نوشیده باشد
علامات پیدا شوند پس اول غثیان حادث میشود بعده خشکی دهن و تشنگی مفرط و سقوط اشتهای طعام [illegible]
حادث میگردد و بعد آن دوران سر و ضربان صدغین و قلق و بیخوابی مفرط و گرمی جلد بدن و عرق [illegible]
جاری شده ضعف بدن و دماغ و کمزوری عضلات و اعصاب و بطوء نبض پیدا میشود و گاهی اسهال
و گاهی سیلان لعاب دهن و گاهی بول کثیر و گاهی هذیان و گاهی تشوش در بصارت پیدا میگردد که بسبب
آن صور غیر موجوده را می بیند و گاهی تشنج عام مثل صرع و گاهی بیهوشی مثل سکوت پیدا میشود و هرگاه
یکبار مقدار زاید آن مثل یک اونس یا زیاده از آن تنکچر آن را کسی باراده قتل بنوشد درین وقت فوراً
قی می آید و اسهال جاری گردد و درد قولنجی در شکم و صداع و دوران سر و ارتعاش و ضعف در نظر پیدا
میشود و مریض چنان میداند که گویا پرده پیش چشم آن در میان مرئیات انداخته اند که بسبب آن صورت
صاف معلوم نمیشود و گاهی مطلقاً نمی بیند و کور میگردد و ثقبه عنبیه وسیع میشود و از دیدن اضواء و اشعه باز
جمع گشته متغیر میگردد و نبض ضعیف و بطی و مختلف میشود و بعد این علامات باز غثیان پیدا شده حالت
کلاپس مثل سردی جلد و عرق بارد و غیره حادث میگردد و اگر درین حالت مریض را هشیار کرده قدری

از عایش بر دارند و حرکت دهند فوراً غشی پیدا کرده حی میمیرد یا در چنین حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند
واین علامات که نوشته شد نه همیشه بعد خوردن آن هرگاه یکبار بمقدار زائد نوشیده باشد پیدا میشوند اما گاه گاه
علاوه ازان قلع پیدا میشود وگاهی احتباس بول عارض میگردد بسبب اینکه بول درگرده پیدا نمیشود
وگاهی تشنج عام در بدن حادث میشود پس اگر بعد ظهور علامات مذکوره علاج کرده شود وازان علاج مریض
منتفع گردد بعد بست یا بست وچهار ساعت انحطاط در علامات مذکوره پیدا شده حرکت قلب بر مجری طبیعی
خود می آید و صحت میشود واکثر اینست که در بست ساعت مریض هلاک میشود العلاج اول علاج عام نماید
وبعد تصفیه معده وامعا آنچه ادویه که دران تان نک ایسڈ بوده باشد مثل مازوی سبز یا چای خطائی وغیره
آنها را بنوشانند و در چای خطائی سوای تان نک ایسڈ چیزی دیگر هم هست که بسبب آن انعاش حرارت اصلی
پیدا میکند و نشه قلیل بسبب آن پیدا میگردد وازین جهت اینجا زیاده نافع میشود و بعد آن آنچه در علاج
بیش تدابیر برای انعاش حرارت و تقویت اعصاب و قلب و دماغ نوشته شده اند آنها را بکار برند بیان
چهاردهم در تنباکو که آنرا در اصطلاح فالحت انگریزی نیکوشیئی اینا تباکم گویند وآن هم از فصیله
سولانی سی است و در لغت لاطینی تباکو نامند وآن در مقام تنباگو پیدا میشود وازانجا در بلاد دیگر
رسیده و در درخت آن دو چیزی میباشند یکی الکلائڈ یعنی جوهری که سیال است مثل جوهر هلاک یعنی
شوکران و آنرا نائکوٹینا نامند ودوم روغنی که مثل کافور منجمد میشود وآنرا ٹباکو کیمفر یعنی کافوری که
از تنباکو پیدا میشود مینامند واین هردو چیز در کل اجزای درخت مذکور یعنی در برگ وشاخ واصل
وگل وتخم آن یافته میشوند و در نقوع ومطبوخ ودخان آن هم این هردو یافته میشوند وهرگاه جوهر آن
که سم قوی است در عروق داخل میشود وبقدر کامل که کافی برای قتل باشد نوشانیده میشود مثل
هائیڈرو سیانک ایسڈ در بدن تاثیر خود ظاهر میکند وبقتل میرساند چه فوراً بر دماغ موثر شده ناگهان
وگاهی بیکبارگی راضعیف و مسترخی میسازد وازاسترخای آن حرکت قلب بند شده شارب آن میمیرد
و روغن آنهم بر دماغ موثر میشود لیکن تاثیر آن خلاف جوهر آنست چه جوهر آن مرخی اعصاب است
وروغن آن از اذیت رسانی خود مر دماغ و اعصاب را حرکت عضلات بدن را مثل استرکینا زیاده میکند
چنانچه اگر کسی را نوشانیده امتحان کرده شد که بعد مردن هم وقت تشریح دل آن متحرک بوده و تنباکو پیشتر
در ادویه مرخی مستعمل بوده مثلاً در قولنج و تشنج اعصاب اطبا ازان سود میدیدند لیکن چون از استعمال آن مکرر ضرر
در تجربه ظاهر شده وهم کلوروفارم بهتر ازان برای رفع تشنج پیدا گشته استعمال آن متروک گردید اما تا حال
[illegible] کشتی وهمراه تنبول وغیره آنرا میکشند ومیخورند وهم عطوساً باستعمال می آرند وگاهی عورات بکار

اطفال نیز تا از او بجود با را بخورانیدن سفوف آن قتل میکنند اما مقدار قاتل آن تا حال ثابت و معین نشده لیکن بتقدیر
دیده شده که شخصی نیم درام برگ خشک آنرا خورده هلاک شده و زنی را سه درام تنباکوی خشک در بیست اونس آب ساده
جوشانیده صاف نموده بطور حقنه دادند و آن بعد یکساعت از استعمال آن هلاک شد و جوهر آن که موسوم به
نای کوتینا است و سم قوی است از سه چهار قطره آن ضرور انسان شارب آن هلاک خواهد شد بالجمله هرگاه کسی اتفاقاً
تنباکو بخورد یا کسی باراده قتل آنرا نوشاند درین وقت سمیت آن زیاده و قوی و اکیوت میباشد و چون
کسی بتهار رفته رفته آنرا بنوشد و باستعمال آرد و از ان سمیت تجمع شده ظاهر گردد ضعیف و کرانیک و قلیل باشد
علامات سم آن وقتیکه قوی و اکیوت بود اول غثیان پیدا شده قی می آید بعده دوران راس و تشنج عام
در بدن پیدا میشود و عقب آن بیهوشی مثل سکوت عارض میگردد و بعد از ان حالت کالبس پیدا شده
مریض میمیرد و این همه حالات در یک ساعت حادث میشوند همچنین اگر غیر معتاد باکل و شرب آن آنرا کم از مقدار قاتل
بنوشد از ان هم علامات پیدا میشوند مثل اینکه بعد استعمال آن نشه قلیل پیدا شده سر پیچ میگردد و دوران
سر پیدا شده حالت قریب غشی میرسد و بعد آن غثیان پیدا میگردد و بعد آن قی می آید و نبض بسیار ضعیف سریع
میشود و پس اگر شخص مذکور قی زیاده کند یا بعد این حالت در آرام بخسپد عقب آن علامات مذکوره زائل
میشوند و در بعض اشخاص اثر ضرر آن تا یک دو روز در بدن باقی میماند و هرگاه زهر آن قلیل و بطور کرانیک
باشد و در معتاد الاکل و الشرب علامات پیدا شوند اول بدهضمی و ضعف معده و ترشی و هوا در معده
زیاده پیدا میشود و گاهی از ان در معده تشنج و درد هم حادث میگردد و وقت شب خواب نمی آید و هرگاه بخواب
رویای کثیر در حالت خفتن می بیند و در دماغ و نخاع و اعصاب و عضلات ضعف و نقصان پیدا میشود بالجمله
درین وقتیکه سم آن کرانیک باشد تنباکو بر دماغ و نخاع و اعصاب و بر معده و بر دوران خون و بر
عضلات بدن هم موثر میشود و بیان تاثیر آن بر معده مذکور شد اما چون بر دماغ و نخاع وغیره موثر میشود
حس در جلد بدن زیاده شده خارش و حکه در ان پیدا میشود و در باطن یدین و قدمین و بر سر خشکی و حرارت
زیاده محسوس میگردد و هم حزن و وهم و خوف وغیره اعراض مالیخولیا حادث میشوند و از تاثیر آن بر دوران
خون گاهی خفقان و گاهی اختلاف در قرعات نبض و اکثر ضعف قلب پیدا میشود حتی که باین علامت یعنی
نبض مختلف ضعیف زیاده معتاد بخوردن آن شناخته میشود و در ولایت این نبض را نبض تنباکو میگویند
و از تاثیر آن بر عضلات ضعف بدن و اختلاج در عضلات صغیر بدن و رعشه در اندام و گاهی تشنج کاتالیپسی
یعنی آخذه و گاهی تشنج عضلات عین و گاهی صرع هم پیدا میشود و گاهی از نوشیدن و کشیدن آن
ورم مزمن در حلق و در غده های حلق که در حنجره اند پیدا میشود و در عبارت تشوش حادث شده وقت

مطلقا و آن گاهی در گندم و گاهی در جو و گاهی در جبی و گاهی در رائی که قسمی از جبی است و گاهی در برنج و گاهی
در کودو یافته میشود خصوصا هرگاه باران زیاده بارد و زمین نمناک باند درین وقت مرض مذکور در بذور
نباتات پیدا میشود و آن تشنج خاص است که گاهی در جرم بذر و گاهی بالای آن پدید میشود و بسبب آن
بذر مریض در مزاج و تاثیر خاص خود متبدل میگردد و در ارگت آف رای صورت تخم مذکور هم از صورت اصلی خود
متغیر میشود مثل اینکه کج و طویل شده بصورت خار پای مرغ میگردد لهذا در لغت انگلش آنرا اسپر دکرای گویند
چه اسپر بمعنی خار است و ارگت آف رای از ولایت انگلستان می آید و در علاج انسان مستعمل میشود و
کودو هم غله ایست که دهاقین هندوستان آنرا میخورند و ارگت بالای تخم آن پیدا میشود لهذا هرگاه آنرا
خوب شسته بخورند از ضرر آن محفوظ میمانند چرا که از زیاده شستن مرض مذکور زائل میشود اما هرگاه بدون شستن
پخته یا غیر پخته بخورند از اثر آن نشه و علامات زهر نوشی پیدا میشود و قسمی از ارگت در ملک پنجاب در تخم
پیدا میشود که آنرا النیر گویند و گاهی در تخم باجره ماوث میشود و آنرا اکندول مینامند و در ولایت انگلستان
ارگت در گندم هم پیدا میشود و در هندوستان نمی شود زیرا که وقت پیدا شدن گندم در ولایت باران
زیاده می بارد و در هندوستان کمتر بارش میشود اما نباتات و ارزن که اسپ آن گاهی همراه گندم بر کرده میپیدا
میشود و یکبار چند سپاهیان پلتن گورکه که ارگت خوردن آن همراه آرد گندم علامات سم نوشی پیدا کردند
العلامات هرگاه ارگت آف رای بمقدار زیاده یکبار خورده شود از ان اول علامات ضرر اعصاب
پیدا میشوند مثل دوران سر و نشه و ضعف رجلین و اختلال عقل و بیهوشی و تشنج عام که بار تعاد اعضا بود
و آنرا کانولشن میگویند و بعد ظهور این علامات همراه آن غثیان و قی و اسهال هم که علامات زهر موذی اند
پیدا میشوند و اگر ارگت آف رای را قلیل قلیل تا زمان دراز بخورند از ان ضرر مخلع حادث شده اول درد
کمر که قسمی از روماتیزم است و آنرا لمبیگو نامند پیدا شده بعد این درد تا منتهای رجلین میرسد و بعد آن
ضعف در رجلین پیدا شده تا حد استرخای رجلین منتهی میگردد و بعد آن گینگرین یعنی فساد و موت
عضو در پای مریض پیدا میشود علاجش علاج عام است اما هرگاه علامات آن بطور کرانیک پیدا شده باشند
درین وقت اول از همه استعمال آن را ترک کنند باقی آنچه علامات ظاهر شوند علاج عام تدارک آن نمایند
بیان هفتم در سموم نباتی و آن هم عام است برای هر نباتی که از زمره سموم نباتی باشد لیکن
خاص مراد از ان اینجا عنب الثعلب مخدر است که ثمر آن برنگ سیاه میباشد و آن سم ضعیف است لیکن
اگر زیاده خورده شود از ان غثیان و قی و عطش و قولنج پیدا میشود و هم از ان ضرر با عصاب رسیده تقبض
و سیع میگردد و خواب زیاده می آید و مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی مثل سکوت آواز غطیط پیدا میشود

بیان هفتم در سموم نباتی

وگاهی تشنج اعضای خاص که موسوم به کزاز است هم ازان حادث میشود و علاجش هم علاج عام است
و بعد آن به عرض که پیدا شود تدارک آن نمایند فقط ذکر بیان هیچ هم در روغن تاربین
و کریاسوت اما روغن تاربین و آن آب دهنی است که از قطع کردن و شگافتن پوست تنه و شاخ
آن سائل و جاری میشود و درخت مذکور از زمره پَین است و پَین بفتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة
تحتانی و نون ثالث درخت دیودار و درخت موسوم بچیر است بالجمله در روغن و آب مذکور دو چیز میباشند
یکی قلفونیه دوم روغن و چون آب مذکور را باب ساده آمیخته بطور عرق میکشند درین کشیدن قلفونیه ازان
جدا شده ته نشین میگردد و روغن مذکور همراه آب صاف بر می آید و این را روغن تاربین میگویند و آن
در اکثر امراض مستعمل میشود خاصة برای قتل دیدان و دفع ریاح و بنابر اسهال گاهی بطور مسهل مشروب
مینمایانند و گاهی در حقنه هم اما زند و از نیم اونس تا سه اونس هم مقدار آن برای این منفعت مستعمل
میشود و در کار زهر نوشی کسی آنرا باستعمال نمی آرد لیکن اتفاقا هرگاه مقدار زاید آن خواه باراده علاج
یا غیر آن نوشیده شود ازان علامات زهر نوشی پیدا میشوند خصوصا در اطفال و حد مقدار قاتل آن
تا بحال معین نیست لیکن از نوشانیدن دو درام آن یک سگ را دیده شد که در سه دقیقه هلاک شد و آنچه بعد
نوشانیدن آن در کلب مذکور علامات پیدا شدند بعضی ازان علامات سم نارکاتک یعنی مخدر بودند
و بعضی ازان علامات اریتنت یعنی سم موذی بودند بالجمله چون علامات زهر نوشی از نوشیدن آن پیدا
میشوند اول غثیان غالب میشود و بعده گاهی قی هم می آید و هوای کثیر از معده بذریعه جشا زیاده خارج
میشود و بعد آن اسهال جاری میگردد و دوران سر کسی را سکر عارض میگردد و بول کم پیدا میشود
و کم می آید و آنچه بول می آید در آن بوی گل موسوم به ویلت می آید و بعد آن گاهی مریض بیهوش میگردد
و گاهی تشنج عام که بارتعاد اعضا باشد پیدا میکند لیکن ظهور این علامات بطور شاذ و اقل است و اکثر
همین است که بعد نوشیدن آن قی و اسهال جاری شده زهر مذکور خارج میگردد اما کریاسوت و تسمیه آن
باین اسم بنابر آنست که آن مانع و حافظ لحم از تعفن و فساد است چه کریا بمعنی لحم و سوت بمعنی حافظ است
یعنی حافظ لحم از عفونت و آنهم از قطران بطور عرق کشیده حاصل کرده میشود و بوی آن بسیار قوی میباشد
و مثل بوی دخان بود و آنهم در علاج مرضی برای رفع بدهضمی و بند کردن قی و هم در امراض جلدیه
زیاده مستعمل میشود و در درد دندان هرگاه با ثقبه دندان باشد نهادن پنبه آلوده از کریاسوت در ثقبه
مذکور مسکن قوی وجع آنست و علاج بی عدیل است لیکن کسی آنرا در زهر نوشی نمیدهد اما دو درام آنرا
یک کس خورده بود و در مدت سی و شش ساعت بعد خوردن آن هلاک شد العلامات چون زیاده خورده شود

غوثا از اذیت میوکس ممبرین دهن وحلق اول در حلق حرقت وضیق پیدا میشود وبعد آن
از اذیت میوکس ممبرین معده وامعا در معده هم سوزش ودرد پیدا شده غثیان وقی حادث میگردد
و در امعا هم درد حادث شده اسهال جاری میشود و درد سر و دوران راس و خواب وغنودگی حادث
شده مریض بیهوش میشود واینهمه علامات درکیکه آن را نوشیده سرد دیده شد ند العلاج علاجش علاج عام
است لیکن هرگاه بعد شرب روغن تارپین اعراض پیدا شوند درین وقت زرده بیضه مرغ را بار بار
بعد هر قی نوشانند واگر خود قی نیاید باعانت قی آرند ومعده را صاف سازند چنانکه در علاج عام نوشته شد
واما هرگاه کریاسوٹ را کسی نوشیده علامات زهر نوشی پیدا کرده باشد درین وقت سفیده بیضه مرغ را
با آب حل کرده بار بار بنوشانند وقی کنانند باقی آنچه در علاج عام نوشته شده باستعمال آن نزد موافق هر ضرورت فقط کم
فصل ششم در طرد هوام و آن مشتمل است بر چند بیان بیان اول در حقیقت هرب حیوانات
از اشیای معدوده بدانکه اگرچه در کتب طبیه عربیه مثل قانون وغیره درین باره اطناب کرده اند
وظاهر بیان دلالت میکند براینکه گمان اطبای سابق بر نسبت ادویه که در طرد هوام مستعمل میشدند
این بوده باشد که هرب حیوانات از آنها است از آنها است لیکن حق است که حیوانات اکثر از دخان هر قسم
خصوصا که بارایحه حاده باشند متاذی شده هرب میکنند همچنین هرب از ادویه که بارایحه حاده باشند نیز میکنند
مثل کبریت وکیسین و کریاسوٹ و کاربولک ایسڈ وغیره اما آنچه در تجربه ثابت شده مذکور میگردد
بیان دوم در طرد مورچه عام از آنکه سرخ بوند یا زرد بدانکه از دخان کبریت
زنبور هرب میکنند همچنین هرجا که زنابیر در مکان زیاده باشند بر در و دیوار و زمین آنجا کاربولک ایسڈ
یا کروسین را بمالند از آن زنابیر هرب خواهند کرد بیان سوم در طرد براغیث که آن را به انگریزی
کیک و بهندی پسو گویند هرگاه کیک زیاده شود واذیت دهد پس اگر زیادتی آن در بدن یا لباس
باشد پس برای دفع شدن آن از بدن بدن را از صابون و آب صاف دارند واگر در لباس بود
لباس پوشیدنی را در آب خوب بجوشانند تا حیوانات مذکوره وبیضه های آن بمیرند و خالی گردند واگر در مکان
خاص کیک زیاده باشد آنجا ملکه و گلس یعنی پودر که سفوف است مانند پیرتھی وا یسلفر و کاربولک ایسڈ
ساخته میشود بپاشند که از بوی آن کیک هرب خواهد کرد بیان چهارم در طرد دیمک وپشه و این حیوان
هم از بوی حاد هرب میکنند خصوصا از دخان گوگل یعنی نیز از آن زیاده هرب میکنند لیکن وقت تدخین
اگر منظور قتل آنها باشد جمله درهای مکان را بند کنند واگر مقصود طرد هرب آنها باشد بعد تدخین
یک دروازه مکان را کشاده دارند تا از آن سو هرب کرده بیرون روند بیان پنجم در طرد دگان

که آنرا بفارسی غنسک و بهندی کهٹمل گویند بهتر آنکه مطبوخ برگ تنباکوی خشک که بسیار غلیظ و قوی باشد
جائیکه غنسک مجتمع بوند بر آنها طلا سازند و بپزند که ازان حیوان مذکور هلاک میشود ایضاً له هرتال طلقی سه
دو اونس و صابون سفید چهار اونس کافور خالص نیم اونس رکٹیفائیڈ اسپرٹ بقدر یک چمچه چای خوری
آب ساده بقدریکه از آمیختن آن دوا بقوام ضماد آید آمیخته بعده همه را خوب بسایند تا یکذات شود
پس از پر مرغ در درزیکه غنسک مجتمع باشند پر کرده دهند ایضاً له اسپرٹ رکٹیفائڈ یک پنٹ یعنی بیست اونس
کافور دو اونس روغن تاربین چهار اونس رسکپور صاف انگریزی یک اونس همه را باهم آمیخته خوب حل کرده
از پر مرغ یا از قلم موئین بر محل سکونت غنسک طلا سازند ایضاً له روغن گل که ازان سراج روشن
میسازند از قلم موئین بر محل سکونت و اجتماع غنسک طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک از قلم موئین
جائیکه غنسک پوشیده و مجتمع باشند پر کرده دهند و هم بر آنها طلا سازند ایضاً له مستندی نقل کرده که کافور را در
صره بسته در سقف مکان بنحوی که در وسط پلنگ و یک دو فٹ ازان بلند باشد بیاویزند تا از رائحه آن
غنسک هرب کنند بیان ششم در طرد ذباب که آنرا مگس میگویند هرگاه مگس در خانها زیاده شود
بگیرند الفیوسن کواشیا موافق نسخهٔ فارمکوپیا بست اونس و شکر سرخ چهار اونس و فلفل سیاه سوده دو
اونس همه را خوب باهم حل کرده در ظرفی گذاشته یا کاغذ را بآن آلوده در مکان گذارند تا مگس ها بر آن نشسته
بخورند بعد خوردن آن جمله مگس بعالم سکر مبتلا شده خواهند مرد ایضاً له سفوف فلفل سیاه نیم قاشق از
قاشق چای خوری و شکر سرخ یک قاشق ازان و شیر یک قاشق کلان که ازان شوربا میخورند
گرفته همه را خوب باهم یکذات ساخته در ظرفی نهاده در مکان مذکور گذارند تا مگسهای خانه بران مجتمع شده
بخورند و بعد خوردن هلاک شوند ایضاً له مطبوخ چای قسم سبز رنگ که خوب قوی باشد بگیرند و آنرا از
شکر سرخ خوب شیرین کرده در ظرف نهاده در مکان گذارند تا آنرا مگسها تشرب کرده هلاک شوند
بیان هفتم در طرد ارضه که آنرا بهندی دیمک گویند بهتر آنکه هرگاه در مکانی ارضه
زیاده شود و باشیای مکانی ضرر رساند درین وقت اول از همه حیوانات که قاتل و دشمن ارضه اند
مثل هدهد یا تیتر را پرورش ساخته بگذارند تا آنرا بخورد من بعد برای قتل کردن آن عمده این ست
که ارسنک را که آنرا بعربی شک و سم الفار هم گویند همراه آهک و آب ساده حل کرده بر در و دیوار و زمین مکان مذکور
طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک با روغن کریسیت باهم آمیخته بالای زمین و در و دیوار مکان مذکور بمالند
ایضاً له کول تار را که روغنی ست سیاه رنگ بار با آنچه حادث بر زمین مکان بمالند و از طلا کردن این روغن
زمین و دیوار مکان هر قسم مار که دران خانه بود از مکان مذکور هرب کرده بیرون میرود و آنچه ارضه که در زمین

مکان مذکور باشد بمیرد و از ان ہرب میکند فتدبر ۵

تمت

خاتمة الكتاب

وقد وقع الفراغ من تصنيف هذا الكتاب العجاب و تسويده يوم الاربعاء العاشر
من شهر ربيع الثاني من عام التاسع والتسعين بعد الالف والمائتين من الهجرة
واسئل الله ان يجعله نافعا للانام شافيا للاسقام بحرمة محمد واله الكرام
عليهم الاف التحية والسلام من الملك العلام والحمد لله على اتمامه

وانا افضل علي الرضوي الملقب بشفاء الدوله بهادر عفي عنه

خاتمة الطبع

الحمد للہ رب العالمین و الصلوة علی رسولہ محمد و آلہ المعصومین اما بعد بیماران استقامت روحانی را نوید مسرت آگاہی و
مریضان امراض جسمانی را مژدۂ طرب افزا کہ درین ایام صحت انجام بفضل حکیم مطلق و لطف شافی برحق کتاب نایاب و نسخۂ
لاجواب در فن طب کہ اشرف الفنون ست و بہمین جہت علم ابدان را بر علم ادیان تفوق دادہ اند کہ تا صحت بدنی کہ درستی حواس خمسہ
و قوت اعضای رئیسہ شعبہ از ان ست نصیب طالب علم دین نخواہد شد تحصیلش چگونہ صورت خواہد بست مسمی بہ جامع تحقیقات
شفائیہ و افادات کامرنیہ از مصنفات برگزیدۂ اعصار دستگیر طبیبان نادار سلک الفضلا نظام زبدة العلماء الکرام
المحقق النحریر الاوحد الشہیر الادیب البارع الجلیل و العالم الکامل النبیل ارسطو فطرت افلاطون حکمت سند الاطبا رئیس الحکما
جناب شفاء الدولہ ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بہادر ذکی جنگ ــ الحق جناب مصنف صاحب ممدوح در تصنیف
این کتاب لاجواب طرز نوی را اختیار فرمودہ اند کہ از بدو زمان الی یومنا ہذا بر منصۂ شہود جلوہ گر نگشتہ ہو الذی تا حال تحسین

صورت نه بسته - اعنی کاری کرده اند که جان علم طب را در قالب یونانی و ڈاکٹری نهاده اند - ماهری که مبلغ علمش طب یونانی و ڈاکٹری فراهم نموده و گوی سبقت از کاملان هر دو فن ربوده مگر مصنف ممدوح از مکمن عدم تا اینزمان بوجود نه رسیده - و مهارتی که توسیع نظرش چنین باشد سوای ذات پاکش چشم فلک هم ندیده - الحمد لله علی احسانه که همچو کتاب شگرف در مطبع فیض مجمع مشهور نزدیک و دور جناب منشی نولکشور لازال بالفرح والسرور واقع لکھنؤ محله حضرت گنج حسب فرمائش و تصحیح مصنف عالی مقام بماه فروری [illegible] مطابق ماه [illegible] هجری حلیهٔ طبع پوشید و مقبول انام و حاجت روای خاص و عام گردید

صورة ما كتبه العالم الجليل و الفاضل النبيل عمدة العلماء الكاملين قدوة الفضلاء و المجتهدين الذي هو عماد الاسلام وحجة الله على الاحكام بحر العقول بدقائق افكاره وانار شبهات العقول بكواكب نظاره و قصرت الفصول و الاجناس عن تحديد انواع علمه واوضح غامض اشكال التحرير بمنطوق بيانه و مفهومه مرجع كافة البشر و العقل الحادى العشر الامام ابن الامام ابن الامام و الهمام ابن الهمام ابن الهمام الاورع الاوحد كهف العلماء جناب السيد على محمد ادام الله شموس افاداته بازغة

مقرظا على هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لم يزل احدا فردا صمدا * ولم يتخذ فى عز جلاله صاحبة و لا ولدا * وصلى الله على سيد المرسلين * وخاتم النبيين محمد و عترته الطيبين * الطاهرين * و بعد فحبذا ما افاده السيد السند * الوحيد الاوحد * الذكى الجيد * الزكى المجيد * الحبيب اللبيب * الحسيب * النسيب * الاديب * الاريب * الفائز من قداح الكمال بالمعلى و الرقيب * الحبر النحرير * الناقد البصير * المتحلى بحلى امهات الحذاقة * والمتوسم بسمة سائر الطلاقة والذلاقة بالاستحقاق * ملك الاطباء * و رئيس الحذاق * عين الانسان و انسان العين * الطبيب

العلامة ذو الرياستين * الذي ورث الحذاقة قباله من وارثه * واستاهل ان يدعى بالمعلم

الثالث * حسيبي النواب شفاء الدوله الحكيم الحاج المخاطب من السلطان

بتاج الاطبا سيادت پناه شفاء الدوله ذكاء الملك حكيم سيد

افضل على خان بهادر مهذب جنگ ادام الله اقباله * وايدا ما غارحاج

او جلس دانجد * من مصنف مرشيق * ومولف انيق * وكتاب دقيق * وجامع شفائي *
مجموع بهي بهائي * محتوي على اشارات لطيفه * وايماضات منيفه * وافادات سديده * وافاضات
جديده * وقوانين مفيدة * فيها رواء لكل غله * وشفاء من كل علة وحصبا بنكات في زوايا الكلام
كانها بهم مقصورات في الخيام * ودقائق اسرار غالية الاثمان * كانها حور حسان * لم يطمثهن
انس قبله ولا جان * وتحريرات رشيقه * حقيقة * بان تحظ بالنواجذ * على نحو الحلوى * ومن
عجائب خصائص هذا الكتاب * المنطوي على العجب العجاب * ان مصنفه البارع الالمعي * الجهبذ
اللوذعي * جمع في بين النظامين * فمرج البحرين * ومزج المشربين * اولهما نظام طب قدماء
حكماء يونان حيث رتب كتابه هذا على ترتيب كتب الطبية العربية اليونانية * والاخر نظام
طب حكماء يورب الاواخر * الذين فاقوا الاوائل باضافة حكمتهم الزواهر * حيث التزم في بيان تشريح
الاعضاء وذكر الامراض باسبابها واحكامها وعلاماتها وانواع معالجاتها موافقته المتاخرين
من اطباء يورب اخذله من افواه رجاله المعروفين * وعتيه اساطره الموثقين بل رئيسهم
بطليموس زمانه واسقليبوس اوانه * بقراط عصره * سقراط دهره * سراج الحكما

تاج الاطبا احذق لحذقة الزمن الله اكبر كيمرن * صاحب بهادر

وله مقامات في الحذاقة عالية * ومدارج في مكارم الاخلاق سامقة سامية * ومرحلتها
ما جرى بيني وبينه وملخصه اني بعد ما راهقت البلوغ والرشد اشتغلني الاشغال العلمية
والعملية * عن الاشتغال بالتربية الجسمانية والبدنية * فاجتنبت مدة مديدة
وازمنة بعيدة * بالاكل بالسيرة وكذا الشرب بها مرارا * ثم الامر الغثيان
نهارا * وكابدت في الهواجد المرا انما * حتى في نهر القيظ والضيف فضلا عن الشتاء
حتى انهكني الغشي ومنيت بالمرض الوبيل * وظننت والظن لا يغني من الحق شيئا
ان سيفضي بي على طبل الرحيل فلا جرم استطببت على قانون اطباء البلد *
فلم اسند الى الشفاء سبيلا * ولا على الشباب دليلا * حتى ثار في النسيم فكر ما صاحب الجرمني

صورة ما كتبه العالم العامل والفاضل الكامل قدوة
الاماجد والاماثل المعقودة عليه الانامل اغر المناقب في الفضائل المتحلي
بالمكارم السنية والفضائل الغر البهية البارع النبيل والسميدع
الجليل نخبة الاكابر والسحاب الهامر البحر الزاخر والنجم الزاهر وحيد
العصر جميل الشيم مزيل البهم مثيل الديم مغرس الفخار مطلع الانوار
اسوة الجهابذة الماهرة وزبدة الصيارفة النحارير راس النبلاء تاج الادباء
جناب السيد محمد مهدي مد ظله العالي
ما تتابع النهار والليالي مقرظا على هذا الكتاب ومزينه بالاسهاب
والاذهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان * وميزه من بين اصناف الحيوان * بلطفه الكامل
وجوده الاحسان * حيث علمه الكلام البليغ وفصيح البيان * وارشده الى اكتساب علم الاديان
الموصل الى الجنان * القائد الى الرضوان * وعلم الابدان * الذي هو ثاني او صاحب المرتبة
للاديان * فسبحانه * ما اعظم شانه * اذ جعل له صورة ذات ادوات وقوى * وعظام
وشوى * وجوارح واعضاء * واحشاء * واشلاء * وامعاء * وامشاج * براه في ظلمات
الارحام * بحيث تحيرت فيه ذوو الاحلام * رباه جنينا ورضيعا * ورزقه وليدا او يافعا *
منحه راسا باذخا * وانفا شامخا * واذنا واعية * ومقلا ساعية * وجبينا نطاقا * ولسانا لافظا * وانفاسا
مرددة * وضلوعا منضدة * وصدرا واسعا * وانامل رائقا * وكبدين كالفرقدين * و
يدين * مبسوطتين * الى ما يريد * وقلبا يغذوه الاله * يفرق بين حميد وقال * وقيل

وقال + وما سفن وحال + وما ضغن وصال + وسرو سالح + ومرج وكالح + هو الذى
قد جمع فيه اضدادا كما متباينة + واضدادا متعادية من سائل وجامد + ومتوقد و
خامد + وحار وبارد + وواقف وشارد + وكدر وصاف + وراسب وطاف + بحيث
قد نفدت دون عدها كلمات الحاصرين + وقصرت عن الافصاح عنها السنة القائلين +
فتبارك الله احسن الخالقين + والحمد لله رب العالمين + والصلوة على رسوله الذى ارسله
شفاء لكل علة + ودواء لكل غلة + لبيبا بالاحكام + طبيبا للاسقام + حبيبا للملك العلام
صادعا بالحلال والحرام + قاطعا اسباب الشكوك وسهام الاوهام + مزيحا للشبهات + محذرا
بالآيات + مشهورا بمحاسن السمات + معروفا بمكارم الصفات + معجونا بطينة الكرم + مزينا
للمجد الاقدم + وآله الذين قد شيدوا قواعد الدين + ونحوا سبل اليقين + صلوة زاكية
ما هب الصبا + وفاح زهر الربى + واشتاق الصب الى الحبيب + وافتاق المريض الى الطبيب
وبعد فان الطبيب + اللبيب + حليف العلم والادب + اسوة حذاق الاطائب + طيب
الاطاهر والاطائب + ابن الاكرمين الذين ليس فيهم اشائب + لين العريكة دمث الجانب
والمعم المخول ذو الفضائل والعصائب + رفيع الهمم جميل الشيم + المفخم المكرم + الامجد
المعظم + الهاطل كالديم + التى هميانها لا تنصرم + او طود شامخ لا يتثلم + المقتدر الشهير
الهمام النحرير + البارع الاورع الكامل + النافذ المنقب الفاضل + اغر المناقب سنى الفضائل +
زبدة الاماجد نخبة الاماثل + قد رقى الى سماء العلوم + فاصبح فى امثاله كالشمس بين النجوم
ذو الحسب الفاخر + والاصل الطاهر + النجم الزاهر + الفلك السائر + ممتنع الاكفاء + المنقطع عن
القرناء + رئيس الجهابذة الحكماء + ويافوخ المتقدمين الكبراء + اصدق من القطا + وانطق
من العجما + اذا فى مازق التدقيق حمى الوطيس + فاين منه فيثاغورس + وارسطاليس +
وافلاطون وسولون وطاليس + اوبيهون وبيتاقوس واقراطيس + وبقراط زمانه + وسقراط اوانه
بقا الدولة + وشيخ الصناعة + نادرة عصره + وباقعة دهره + الفطن اللسن الكيس العلى الشأن

السيد افضل عليخان المخاطب بشفاء الدولة اسبغ الله عليه

منه وطوله + وحرسه ووقاه + وبلغه الى ما يتمناه + لما رأى تقاعد عصبة من الخلان +
عن التجارب المتجددة فى الزمان + واقتفاءهم فى كل اوان + وما زان لآثار حكماء يونان + و
عكوفهم على الكتب القديمة + واعراضهم عن طب الفرنج وان كان انفع من القديمة + وحرمهم

هو اقتصاص من مقالات الماضين واقالة عثراتهم * وغض البصر عن هفواتهم وتكميل قصورهم *
والاكباب على اصلاح فسادهم * وقدح زنادهم * واستطراف تلادهم * واماتتهم ما اماتوا
واحياءهم ما احيوا * فانهم ينشدون ضالتهم ونادّهم وشاردهم * ويصدرون حارّهم وباردهم *
قد لبسوا اشعارهم * ودثارهم * متعامين حقائقهم وذمارهم * ثم ان الجناب المنوه باسمه
من باق المجد الاذيال * وشحذ سيف طبعه الذي لا ينبو عن الصقال * وازمع على تنقيح هذا الطب
الجديد المجرّب * وانضى اليه ركائب الفحص والطلب * لانه لا راى ان تجاربهم الى العلو ارتقى واقرب
فجر على اثار التعصب ذيل النسيان * وجنح الى مناقشة محققي انگلستان * وكلف باسفار عقائل
تحقيقاتهم * ورام ان يرحض ظلم الداقع عن سنا وجنات تدقيقاتهم * فنضى نقب ذلك الفن وكشف
استاره * وخاض غماره * وورد بحاره * وسبر اغواره * واستنشق صداره * ونزل داره * وجمع
بحاره * واجتنى ثماره * فلما تضلع شبعا من افاويقه * وفرغ عن انتقاده وتوفيقه * بالفن
الداثر اعني طب اليونانيين ونبذ ما طرحه ما سوّه شمالا * واخذ ما نقحوه باليمين * صنف
فالف ورتب * ورصّف وثقّف * وانشأ فاغرب * واسهب * فاعجب * واملح وحسن
ووشى وحبّر * كتابا مسمى بجامع التحقيقات الشفائية والافادات الكيمرينية
وهو احلى من التبر سكرا * واغلى من الدر قدرا * واسنى من كل سفر فخرا * واطيب من
المسك طيبا ونشرا * لم ينسج على منواله * ولم تسمح قريحة بمثاله * قد اقام فيه اودهما
وداوى اعمدهما * ونقد متعارضاتهما * ووالى بين مختلفاتهما * ابطل الباطل * وباء بالحق
وطمس الكذب * واحيى الحق * والصدق * فرق بين سمينهما ورثهما * ونفى عن ضررهما فجر فيه
رشد الطب وحسّن لقيه * وانار علمه * وشفا سقمه * ووضع فيه الدقائق على طرف الثمام *
بحيث عجزت عن مشابهته الاقلام * رفع شحوبه * وازال شحوبه * واحسن اسلوبه * ودفع
عيوبه * واماط لثامه * واذهب جهامه * انقذه من الداء العضال * وانتشله من العقال *
فنشر بارقه * ومضى بارقه * وصلب عوده * وحل عقوده * اللهم بارك هذا التصنيف والتحقيق *
واسعد المسلمين بذلك اهل ذلك واشمس بتوفيق * واختم دعوانا ان الحمد لله رب العالمين *

ترجمة المصنف دام الله ايامه

هو السيد افضل علي بن السيد اكبر علي الفيضابادي * وقاه الله شر الحاضر والبادي * وهو من
السادات الرضوية * الفائزين بالسعادات الابدية * وكان اباءه الجهابذة من الذين كانت

بیدهم مقالید المدفن المقدس لابی الحسن الرضا صلوات الله وسلامه علیه ما هبت الصبا
وقد کانوا غزر المناقب والشمائل متسربلین باثواب الفضائل وبعضهم اشرف علی الارض الهندیه
وقد فاز بالمراتب الجلیلة عند السلطان محمد شاه دهلوی ومنهم السید یحیی محل الدوله
بهادر الذی حاله فی تاریخ الهند مذکورة ومنهم الحکیم النواب علوی خان رحمهما الله تعالی
کانا من جدوده الجلة وهو مثلهم ذو المحاسن الجلیلة لا زال نهی حلیف التهی قد سعی فی
العلوم الشرعیه والفنون الحکمیة والطبیة حتی صار من الجهابذة النحاریر والاعاظم
المشاهیر فریدا فی اوانه فائقا علی اقرانه وکان عند السلطان ابن السلطان
واجد علی شاه خلد الله ملکه عمدة معالجیه واسوة خواصه وقد تشرف بتشریفاته السابغة
ونعمائه المتوالیه السائغه وقد خوطب بخطاب تاج الاطباء خلاصة
الحکماء سیادت پناه شفاء الدوله ذکاء الملک
الحکیم السید افضل علی خان صدیق جنگ
من حضرته وقد صنف کتبا عدیده رشیقة سدیدة فمنها شرح المواعظ الکلیمیه
صنفه للسلطان ومنها چشمهٔ حیات ذکر فیها اسباب طول العمر وعلاماته من علم
القیافه وتدبیراته ومنها جنة الواقیه لسهام الهیضة الوبائیه بین فیه حقیقة الوباء
وکیفیة علاجها حسب الطب القدیم والجدید ومنها الرسالة الرائقه فی تدبیر الغریق
ومنها الرسالة وهی مشتملة علی مسائل تقدمة المعرفة من علم الطب من احکام الامراض بحسب
مآلها الی الصحة او العطب ومنها الرسالة العربیه فی استخراج المزاج المرکب من الادویه
ومنها القول الثابت وهو شرح الابیات التی للمحقق الطوسی رحمه الله فی اثبات واجب الوجود تعالی
ومنها الکتاب العجیب فی ذکر شهادة الامام الذبیح الغریب علیه السلام ومنها تبصرة الاطفال
فی العقائد والاعمال ومنها الرسالة المنظومه الموسومة ببدر کامل الهندیة فی ترجمة
التهذیب ومنها انارة البصائر وکشف السرائر فی علم الکلام علی طریق علماء الشیعة
ومنها طبق الحکمة وهو مشتمل علی بیان الاغذیة المفردة والمرکبة ومنها التذکرة الشفائیة
فیها بیان الادویة المفردة والمرکبة علی نهج المتاخرین ومنها مختصر الادویة ذکر فیه
الادویة المفردة الانجریزیه ومنها تلخیص البیان فی بیان الادویة التی قد استعملت فی طب اهل یونان
ومنها جامع الاصول فیه بیان کلیات المسائل للطب الجدید والقدیم

قطعة التاريخ لاختتام الكتاب مما جادت به قريحة الطبيب اللبيب
زبدة السادة الانجاب قدوة الاذكياء الاطباء السميع العريف الالمعي
والحلاحل المهند الالوذعي البارع الناقد الحكيم جناب السيد
ابي ابراهيم لا زالت رياض كمالاته ناضرة وسحب افاداته هامرة

بسم الله الرحمن الرحيم

عليكم بهذا الكتاب المسيح ۔۔۔ وصنفه الشهم السابع
حكيم مجيد شهير حكيم ۔۔۔ وماوى العصائب والمفزع
وماضي العزيمة مثل السيوف ۔۔۔ اذن فالاعادي به تجدع
قريح البهود فريد العصور ۔۔۔ شعوب الكروب به تدفع
له خلق مثل روض فسيح ۔۔۔ عيون الوفود بها ترتع
وقاه الاله خطوب الليالي ۔۔۔ وابقاه ما هبت الزعزع
فهذا طبيب غريب السحاب ۔۔۔ وهذا كتاب له موضع
من الكتب تلك نجوم هوت ۔۔۔ وذلك كالشمس اذ تطلع
بدايع منيع وعلق نفيس ۔۔۔ كريم الثنا معجب اروع
عقيلة اسفارهم كلها ۔۔۔ فلما سمعت لان نطبع

فقمت بتاريخه مسرعا

شفائية ذلك الجامع

سنة ۱۳۰۱

قطعۂ تاریخ ختم کتاب ہذا مصنفۂ تقدس مآب جلالت انتساب سلالۃ الاطباء عمدۃ العلماء العاملین کہف الفضلاء الکاملین الالمعی اللوذعی جناب مولانا مولوی سید مظہر علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالے ما دامت الشہور و اللیالی

مہ اوج حکیم افضل علی خان | کہ از سادات آن رفعت مآب است
مسیح عصر و لقمان زمانہ | شفاء الدولہ ہم او را خطاب است
عجب نسخہ رقم کردہ است گویا | کلید قفل حفظ کل باب است
افاداتیکہ بودہ کام بینی | مؤلف آن ہمین عالی جناب است
پئے تاریخ آن چون فکر کردم | کہ بیشک این کتاب از انتخاب است
خرد گفتا کہ از روی طبابت | کتابش بے بدیل و لاجواب است

۱۲۹۹ ہجری

قطعۂ تاریخ سید بہادر حسین صاحب مرحوم متخلص بفلک

حبذا جہد شفاء الدولہ | چہ درین عمر مشقت بکشید
علم طب پاک شد از نقص بدہر | قدردان کرد ثنایش چو شنید
تا ابد ماند بدنیا این فیض | بلبلان ز صحت بخشید
صد و سی سال سلامت بجہان | زندہ ماند مع اولاد سعید

سال اتمام فلک گفت بمن
شدہ تالیف کتابے چہ جدید

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب جامع شفائیہ و افادات کاظمیہ از نتائج افکار مولوی

گوهر حسین صاحب المتخلص به گوهر از مدرسهٔ حیدریه شاگرد خاندان جناب معلی القاب مولوی سید علی صاحب قبله ادام ظله العالی

ای ساقی سیمبر لطفی بکن خدا را / باده بیار و بنشین حسن و جمال بنما

بنگر بزار حالم تا کی بهجر نالم / در محفل خیالم افروز شمع مینا

مستم ز بوی باده پر کن سبوی باده / در آرزوی باده بگذشته ام شبها

تو هم بنوش پیهم با هم کشیم دمادم / آن می که در دو عالم کیفش کند نه سودا

وه بی شبت سکون آرام جان وصالت / ای راحت دل من وی غیرت مسیحا

درد نهان گدازم بس ناتوان و زارم / بنشین چو در کنارم گردد دلم توانا

بی باده بیقرارم سرگشته خمارم / میخوار و باده خوارم با می بده ز صهبا

آن می بده که نبود در سر ز خمارش / آن می بده که باشد جان بخش و روح افزا

آن می بده که دل را قوت دهد زلالش / وردش بود ضمادی از بهر درد اعضا

آن می بده که باشد در وی خواص معجون / آن می بده که از وی دل را کنم مداوا

کیفش کند زوالی امراض اندرونی / خون را کند مصفی ماند نه جوشش سودا

گردد پی صداعم وردش بجای صندل / دارو شود زلالش امراض را دوا را

هرچند بادهٔ تو آرام جان زار است / دارو شود مرض را غم میبرد ز دلها

لاکن درین زمانه و کشورم طبیبی / هست آنکه مینماید در دهر کار عیسی

افضل علی ست نامش با فن و هم بهادر / یکتا در سیادت از نسل آل طاها

نقطهٔ شفا، و دولت مشهور در خطابش / دست شفا که دارد شد اسم با مسمی

روشن ز مهر نامش علم و عمل خلاقش / بازو ز فیض نامش هر ناتوان توانا

کان علوم صدرش زیب سپهر برشش / در رفعت ست قدرش بالا ز اوج غبرا

رحم ست نام خویش دار الشفاست کویش / علمش عیان ز رویش رایش ضیای بیضا

دافع بود مرض را تا شیر سایهٔ او / آری بعلم حکمت دارد نه مثل و همتا

بیمار و ناتوان را بخشد شفای کامل / تکمیل علم طبش از نسخه اش هویدا

از نور علم حکمت قلب و دلش منور — لقمان عصر او را اخوانی چو هست زیبا
در چار سوی عالم آوازهٔ علومش — بالای بام گردون معراج او مسیحا
یونانیان بحکمت بودند گرچه کامل — اما کمال علمش گم کرد نام آنها
ناکرده کار هیچش بقراط و هم فلاطون — سقراط و هم ارسطو هم بوعلی سینا
اغلاط آن همه را آکرد از دلیل ثابت — در علم طب انگلش چون شد وحید و یکتا
تصنیف کرد اکنون در علم طب کتابی — شد نقص علم سابق از دیدنش هویدا
بنگر کزین کتابش ثابت شد از دلائل — در بعضی از مسائل بدبی دلیل دعوی
گوئی که از سر نو ایجاد کرد حکمت — گو اینکه علم طب را اصلاح کرد گویا
این نسخه کرد پیدا تا شیر آب حیوان — اسباب صحت جان زین نسخه شد مهیا
در مدح این کتابش وصف این کمالش — اینم گدا تو بشنو آمد چه صوت بالا
تاریخ اختتامش بی رو بهید هاتف — گویا که مینماید این نسخه کار عیسی

۱۲ ـ ۹۹

از بهار گشتم هرگاه حرف اول
در سال عیسوی هم تاریخ گشت پیدا
سنہ ۱۸۹۲ع

قطعهٔ تاریخ بصورت خاتمة الطبع از طبعزاد حقیری بی توقیر عاصی پرمعاصی خیر خواه و ترقی خواه مطبع کاتب کتاب ہٰذا اسلیمان مرزا مفتون لکھنوی

حمد پروردگار و شکر است — که بختم کتاب صورت بست
بر نبی و علی درود و سلام — از خدای کریم و العلام
بعد ازان کردم این رقم حالات — فیض فیاض رافع الدرجات
کاندرین دهر داد نامی را — هر کسی یافت حسن کامی را
شد بفضل کریم نام آور — در جهان منشی نولکشور
چونکه بدانازل علم همت — یافت از حق مراتب ثروت
معدن فیض و زین و زمان — معدن جود و منبع احسان

باسخا و مروت و اخلاق — دشمن بی مروتی و نفاق
جوهری جو اهر مردان — عزت افزای هر شریف زمان
الغرض بی نظیر دوران است — قدردان کمال داران است
عمر و اقبال تا ابد باشد — دل مفتون زحق همی خواهد
از رو الطاف که داشتند ظهور — طبع والاش کرد این منظور
کز تصانیف معدن اخلاق — مظهر خلق و منبع اشفاق
عالم و فاضل و حکیم وحید — افضل و اکرم و زمانه دید
الملقب شفاء الدوله جناب — از سیادت پناه نیز خطاب
با امتیاز تاج گشته لقب — پیش سلطان حاصل این منصب
سید افضل علی خلابی خان — وز مدبر جنگ در دوران
وز بهادر ذکاء ملک القاب — حکمت و علم آن بعین شباب
چون بکثرت شدند تصنیفات — و بمطبع رسید این حالات
خواهش طبع کرد چون هر کس — بست صورت بطبع مطبع پس
طبعشد جامع شفائیه — دافادات کامرینیه
چه کتابی که بی نظیر و ندیم — که شود یک نگاه دیده حکیم
بل بجه می که جلد او نبدند — یک نگاهش حکیم میسازند
چون خطاب حکیم شد ثانی — این کتابش مسیح لا ثانی
زائل و محو ساز هر اظلام — هست بیشک مزیل هر اوهام
دفع اغلاط شد کلام سبق — رنج اینا نیاست انجباق
هست علم صحیح نام این — جان تصحیح این کلام این
چونکه منظور شد مصنف را — که شود زین صحیح نشو و نما
طبع را سال هاچه ده صد هست — باز هشتاد و شش زیاده است
این سن عیسوی پس هجری — بنماید از این چو می خواهی

بی بدل جامع شفائیه — دافادات کا مرینیه